

انستیتو ایرانشناسی
دانشگاه پاریس

قسمت ایرانشناسی
انستیتو ایران و فرانسه

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۱۱

مجموعه رسائل مشهور به

کتاب الانسان الکامل

تصنیف

عزیز الدین نسفی

بتصحیح و مقدمه فرانسوی

ماریژان موله

تهران

قسمت ایرانشناسی

انستیتو ایران و فرانسه

خیابان شاهپور علیرضا ، ۵۸

۱۹۶۲-۱۹۴۱

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



زیر نظر هنری کرین

از همین سلسله انتشارات قبلاً منتشر شده :

- ۱ - کشف المحجوب ، رساله در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری ، تصنیف ابو یعقوب سجستانی با مقدمه بزبان فرانسوی بقلم هنری کرین . - ۱۳۲۷/۱۹۴۹
- ۲ - مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی مشتمل بر:
۱ - حکمة الاشراق (متن عربی) . - ۲ - رساله فی اعتقاد الحكماء (متن عربی) . - ۳ - قصة الغربة الغربية (متن عربی با ترجمه و شرح فارسی) با تصحیحات و مقدمه بزبان فرانسوی بقلم هنری کرین - ۱۳۳۱/۱۹۵۲
- ۳ - کتاب جامع الحکمتین ، تصنیف ناصر خسرو فبادبانی مروزی بمکانی ، مؤلف بسال ۴۶۲ هجری قمری ، بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هنری کرین و محمد معین . - ۱۳۳۲/۱۹۵۳
- ۴ - ابن سینا و تمثیل عرفانی ، بقلم هنری کرین
- ۵ - شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی منسوب به محمد بن سرخ نیشابوری (قرن چهارم و پنجم هجری) بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هنری کرین و محمد معین . - ۱۳۳۴/۱۹۵۵
- ۶ - مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی مشتمل بر: ۱ - رساله عبدالرزاق کرمانی . - ۲ - فصلی از جامع مفیدی . - ۳ - رساله عبدالعزیز واعظی ، بتصحیح و مقدمه ژان اوبن . - ۱۳۳۵/۱۹۵۶
- ۷ - کتاب عبهر العاشقین ، تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی (۵۶۰۶/۵۲۲) بحث در تصوف بفارسی ، بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی و ترجمه فصل اول بزبان فرانسوی هنری کرین و محمد معین . - ۱۳۳۷/۱۹۵۸
- ۸ - ایران و یمن یعنی سه رساله اسماعیلی مشتمل بر: ۱ - کتاب الینابیع از ابویعقوب سجستانی . - ۲ - رساله المبدء والمعاد از سیدنا الحسین بن علی . - ۳ - بعضی از تأویلات کلشن راز . بتصحیح و ترجمه و شرح فرانسوی هنری کرین . - ۱۳۴۰/۱۹۶۱
- ۹ - مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل ، تصنیف عزیز الدین نسفی بتصحیح و مقدمه ماریژان موله . - ۱۳۴۱-۱۹۶۲

زیر چاپ

- ۱۰ - کتاب المشاعر صدرالدین الشیرازی (ملاصدرا) ، متن عربی با ترجمه فارسی بدیع الملك میرزا عماد الدوله و ترجمه و مقدمه فرانسوی هنری کرین .
- ۱۱ - شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی شیرازی ، متن فارسی بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی محمد معین و هنری کرین .
- ۱۲ - اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان با تصحیح و مقابله و ترجمه و مقدمه بزبان فارسی بکوشش ژیلبر لازار .

انستیتو ایرانشناسی
دانشگاه پاریس

قسمت ایرانشناسی
انستیتو ایران و فرانسه

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۱۱

مجموعه رسائل مشهور به

کتاب الانسان الكامل

تصنیف

عزیز الدین نسفی

بتصحیح و مقدمه فرانسوی

ماریژان موله

تهران

قسمت ایرانشناسی

انستیتو ایران و فرانسه

خیابان شاهپور علی‌رضا ، ۵۸

۱۹۴۱-۱۹۶۲

129733

تهران

چاپخانه تابان

آبان ماه ۱۳۴۱

حقوق محفوظ



مجموعه رسائل

مشهور به

کتاب الانسان الكامل

تصنيف

عزيز الدين نسفي



چاپ تابان

Marfat.com

Marfat.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين
والصلوة والسلام على انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم
الطيبين الطاهرين .

6 (۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفاء ، وخادم فقرا ، عزيز بن

محمد النّسفي که جماعت درويشان - کترهم الله - ازين بيچاره در
خواست کردند که مي بايد که چند رساله جمع کنيد در علومی که

9 دانستن آن ضرورتست مر سالکان را ، تا مارا مونس ودستوري باشد وترا

ذخيره ويادگاري بشود . گفتم : علومی که دانستن آن ضرورت است
مرسالکان را بسيار است ، اگر جمله بياورم دراز شود ، آنچه شما در

21 خواست کنيد جمع کنم : آنچه در خواست کردند اجابت کردم واز

خداوند تعالی مدد وياري خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد ، « ائه على ما
يشاء قدير وبالاجابة جدير » ، ويست رساله جمع کردم . ده چنان است

15 که مبتدی ومنتهی را از آن نصيب باشد مبتدی را ايمان پيدا آيد

ومنتهی را اطمینان زيادت شود ، وده چنان است که جز منتهی را از
آن نصيب نباشد ، مبتديان از آن بي بهره وبی نصيب باشند . وپيش از

رسایل پنج فصل نوشتیم که هر یکی درین راه اصلی است ، وجمله را در دو جلد جمع کردم ، وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب .

3

فصل اول

در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

- (۲) بدان ، اعزک الله فی الدارین ، که شریعت گفت انبیاست 9
 و طریقت کرد انبیاست ، و حقیقت دید انبیاست : الشریعة اقوالی
 والطریقة افعالی والحقیقة احوالی . سالك باید که اول از علم شریعت
 آنچه ما لابد است بیاموزد و یاد گیرد و آنگاه از عمل طریقت آنچه ما 6
 لابد است بکند و بجای آورد تا از انوار حقیقت بقدر سعی و کوشش وی
 روی نماید .
- (۳) ای درویش : هر که قبول می کند آنچه پیغمبر وی گفته 12
 است ، از اهل شریعت است ، و هر که می کند آنچه پیغمبر وی کرده
 است ، از اهل طریقت است ، و هر که می بیند آنچه پیغمبر وی دیده
 است ، از اهل حقیقت است . هر که هر سه دارد هر سه دارد ، و هر که 15
 دو دارد دو دارد ، و هر که یکی دارد یکی دارد ، و هر که هیچ ندارد
 هیچ ندارد .
- (۴) ای درویش ! آن طایفه که هر سه دارند ، کاملان اند و ایشان اند 18
 که پیشوای خلائق اند و آن طایفه که هیچ ندارند ازین سه ناقصان اند ،
 و ایشان اند که از حساب بهایم اند .
- (۵) ای درویش ! بیقین بدان که بیشتر آدمیان صورت آدمی 21

- دارند ومعنی آدمی ندارند ، وبحقیقت خر و گاو و گریک و پلنگ و مار
و گژدم اند . و باید که ترا هیچ شگ نباشد که چنین است . در هر
3 شهری چند کسی باشند که صورت ومعنی آدمی دارند و باقی همه
صورت دارند ومعنی ندارند ، قوله تعالی « لقد نرانا لجهنم کثیراً من
الجنّ والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم
6 آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ » .

فصل دوم

در بیان انسان کامل

- 9 (۶) بدان که انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت
و حقیقت تمام باشد ، و اگر این عبارت را فهم نمی کنی عبارتی دیگر
بگویم . بدان که انسان کامل آن است که او را چهار چیز بکمال
12 باشد : اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف .
(۷) ای درویش ! جمله سالکان که در سلوک اند درین میان اند
و کار سالکان این است که این چهار چیز را بکمال رسانند . هر که این
15 چهار چیز را بکمال رسانید بکمال خود رسید . ای بسا کس که درین
راه آمدند و درین راه فرو رفتند و بمقصد نرسیدند و مقصود حاصل
نکردند .
18 (۸) چون انسان کامل را دانستی ، اکنون بدان که این انسان
کامل را اسامی بسیار است باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ،
و جمله راست است . ای درویش ! انسان کامل را شیخ و پیشوا
21 و هادی و مهدی گویند ، ودانا و بالغ و کامل و مکمل گویند . و امام

وخلیفه و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان نما و آئینه کیتی نمای
 و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند ، و عیسی گویند که مرده زنده
 می کند ، و خضر گویند که آب حیوة خورده است ، و سلیمان گویند
 3 که زبان مرغان می داند . و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت
 از یکی نباشد از جهت آنکه تمامت موجودات همچون يك شخص است ،
 و انسان کامل دل آن شخص است ، و موجودات بی دل نتوانند بود ؛ پس
 6 انسان کامل همیشه در عالم باشد ؛ و دل زیادت از یکی نبود ، پس انسان
 کامل در عالم زیادت از یکی نباشد . در عالم دانایان بسیار باشند ،
 اما آنکه دل عالم است یکی بیش نبود . دیگران در مراتب باشند ،
 9 هر يك در مرتبه ئی . چون آن یگانه عالم ازین عالم در گذرد ، یکی
 دیگر بمرتبه ئی وی رسد و بجای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد .

(۹) ای درویش ! تمامت عالم همچون حقه ئی است پراز افراد
 12 موجودات ، و ازین موجودات هیچ چیز و هیچ کس را از خود و ازین
 حقه خبر نیست ، الا انسان کامل را ، که از خود و ازین حقه خبر
 دارد ، و در ملك و ملکوت و جبروت هیچ چیز بروی پوشیده نمانده است ؛
 15 اشیا را کماهی و حکمت اشیا را کماهی می داند و می بیند . آدمیان زبده
 و خلاصه کاینات اند و میوه درخت موجودات اند و انسان کامل زبده
 و خلاصه موجودات آدمیان است . موجودات جمله بيك بار در تحت
 18 نظر انسان کامل اند ، هم بصورت وهم بمعنی ، از جهت آنکه معراج
 ازین طرف است هم بصورت وهم بمعنی ، تا سخن دراز نشود و از
 مقصود باز نمانیم !
 21

- (۱۰) ای درویش ! چون انسان کامل خدای را بشناخت و بلقay خدای مشرف شد ، و اشیارا کماهی و حکمت اشیارا کماهی بدانست و بدید ، بعد از شناخت و لقay خدای هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن ندانست که راحت بخلق رساند و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که بامردم چیزی گوید و چیزی کند ، که مردم چون آن بشنوند و بآن کار کنند ، دنیا را بآسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه های این عالمی ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند . و هر که چنین کند ، وارث انبیاست ، از جهت آنکه علم و عمل انبیا میراث انبیاست و علم و عمل انبیا فرزند انبیا است . پس میراث ایشان هم بفرزند ایشان می رسد . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم !
- (۱۱) ای درویش ! انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند . و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد ، و قاعده و قانون نیک در میان مردم بنهد ، و مردم را بخدای خواند و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای مردم را خبر دهد ، و مدح آخرت بسیار گوید و از بقاء و ثبات آخرت خبر دهد ، و مذمت دنیا بسیار کند ، و از تغیر و بی ثباتی دنیا حکایت کند و منفعت درویشی و خمول با مردم بگوید ، تا درویشی و خمول بردل مردم شیرین شود و مضرت توانگری و شهوت بگوید تا مردم را از توانگری و شهوت نفرت پیدا آید و نیکان را در آخرت بهشت وعده دهد و بدان را در آخرت از دوزخ وعید کند و از خوشی بهشت و ناخوشی دوزخ و دشواری حساب حکایت کند ، و بمبالغت حکایت کند و مردم را محبّ

ومشفق یکدیگر گرداند ، تا آزار یکدیگر نرسانند و راحت از یکدیگر دریغ ندارند و معاون یکدیگر شوند ، و بفرماید تا مردم امان یکدیگر بدهند هم بزبان وهم بدست . و چون امان دادن یکدیگر بر خود واجب دیدند بمعنی بایکدیگر عهد بستند . باید که این عهد را هرگز نشکنند و هر که بشکند ایمان ندارد : من لا عهدله لا ایمان له . المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده .

(۱۲) ای درویش ! دعوت انبیا بیش ازین نیست باقی تربیت اولیاست : انما انت منذر ولكل قوم هاد . دعوت انبیاء رحمت عالم است ؛ وما ارسلناک الا رحمةً للعالمین . و تربیت اولیا خاص است ، از بهر آنکه انبیاء واصفان اند و اولیاء کاشفان اند .

(۱۳) ای درویش ، رحمت خدای عام است جمله موجودات را ، و رحمت انبیا عام است جمله آدمیان را ، و رحمت اولیا عام است جمله طالبان را . دعوت انبیا این بود ، جمله يك سخن بودند و جمله تصدیق یکدیگر کردند و این سخن هرگز منسوخ نشود . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم . غرض مابیان انسان کامل بود ، چون کمال و بزرگی انسان کامل را شنیدی ، اکنون بدان که این انسان کامل با این کمال و بزرگی که دارد ، قدرت ندارد ، و بنا مرادی زندگانی می کند ، و بسازگاری روزگار می گذراند از روی علم و اخلاق کامل است ، اما از روی قدرت و مراد ناقص است .

(۱۴) ای درویش ! وقت باشد که انسان کامل صاحب قدرت باشد و حاکم یا پادشاه شود ، اما پیدا است که قدرت آدمی چند بود ، و چون

- بحقیقت نگاه کنی عجزش بیشتر از قدرت باشد ، ونامرادیش بیش از
 مراد بود . انبیا واولیا وملوک وسلطین بسیار چیزها می خواستند که
 3 باشد ونمی بود وبسیار چیزها نمی خواستند که باشد ومی بود . پس
 معلوم شد که جمله آدمیان از کامل وناقص ودانا ونادان وپادشاه ورعیّت
 عاجز وبیچاره اند وبنامرادی زندگانی می کنند . بعضی از کاملان چون
 6 دیدند که آدمی برحصول مرادات قدرت ندارد ، وبسعی وکوشش قدرت
 حاصل نمی شود وبنامرادی زندگانی می باید کرد ، دانستند که آدمی را
 هیچ کاری بهتر از ترك نیست وهیچ طاعتی برابر آزادی وفرغت نیست ،
 9 ترك کردند وآزاد وفارغ گشتند .

فصل سوم

در بیان کامل آزاد

- 12 (۱۵) بدان که گفته شد که اتمان کامل آن است که او را
 چهارچیز بکمال باشد ، اقوال نیک وافعال نیک ، واخلاق نیک ومعارف .
 وانسان کامل آزاد آن است که او را هشت چیز بکمال باشد ، اقوال
 15 نیک وافعال نیک واخلاق نیک ومعارف وترک وعزالت وقناعت
 وخمول . هر که این هشت چیزرا بکمال رسانید کامل وآزاد است
 وبالغ وحرّ است .
 18 (۱۶) ای درویش ! هر که چهار اوّل دارد وچهار آخر ندارد
 کامل است اما آزاد نیست وهر که چهار آخر دارد وچهار اوّل ندارد
 آزاد است اما کامل نیست ، وهر که این هشت جمله دارد وبکمال
 21 دارد کامل وآزاد وبالغ وحرّ است . اکنون چون کامل آزادرا دانستی ،

- بدان که کاملان آزاد ، دو طایفه اند چون ترك کردند و آزاد و فارغ گشتند ، دوشاخ پیدا آمد . بعضی بعد از ترك عزلت و قناعت و خمبول اختیار کردند ، و بعضی بعد از ترك رضا و تسلیم و نظاره کردن اختیار کردند ، مقصود همه آزادی و فراغت بود . بعضی گفتند : آزادی و فراغت در ترك و عزلت و قناعت و خمبول است ، و بعضی گفتند : آزادی و فراغت در ترك و رضا و تسلیم و نظاره کردن است . این هر دو طایفه 6 در عالم هستند و هر يك بكار خود مشغول اند . آن طایفه که عزلت و قناعت و خمبول اختیار کردند دانستند که چنانکه باعسل گرمی همراه است و چنانکه با کافور سردی همراه است ، با دنیا و صحبت اهل دنیا 9 تفرقه و پراکندگی همراه است ، پس ترك کرده اند و دوستی دنیا از دل قطع کرده اند . اگر ناگاه اتفاق چنان می افتد ، چیزی از دنیاوی روی بدیشان می نهد ، یا چیزی از تنعمات و لذات دنیاوی ایشان را میسر 12 می شود ، یا صحبت اهل دنیا پیش می آید ، قبول نمی کنند و می گیرزند . چنانکه دیگران از شیر و پلنگ و مار و کژدم می ترسند و می گیرزند ، ایشان از دنیا و اهل دنیا می ترسند و می گیرزند . و آن طایفه که رضا 15 و تسلیم و نظاره کردن اختیار کرده اند ، دانستند که آدمی نمی داند که به آمد وی در چیست . وقت باشد که آدمی را چیزی پیش آید و او را از آمدن آن چیز خوش آید ، و زیان وی در آن چیز باشد ، 18 و وقت باشد که آدمی را چیزی پیش آید و او را از آمدن آن چیز ناخوش آید ، و سود وی در آن چیز باشد . چون این طایفه برین سر واقف شدند ، تدبیر و تصرف خود و ارادت و اختیار خود از میان 21

- برداشتند ، وراضی و تسلیم شدند ، اگر مال و جاه بیامد ، شاد نشدند ،
 و اگر مال و جاه برفت ، غمناک نگشتند ، و اگر نو رسید ، پوشیدند
 3 و اگر کهنه رسید پوشیدند . اگر بصحبت اهل دنیا رسیدند خوش بودند
 و خواستند که اهل دنیا از ایشان سود کنند ، و اگر بصحبت اهل
 آخرت رسیدند ، خوش بودند و خواستند که ایشان را از اهل آخرت
 6 سودی باشد . و این بیچاره مدتهای مدید بعد از ترك در عزلت و قناعت
 و خمول بودم ، و مدتهای مدید ، بعد از ترك در رضا و تسلیم و نظاره
 کردن بودم . و حالی درین ام . و مرا بیقین نشد که کدام شاخ بهتر
 9 است ، هیچ طرف را ترجیح نتوانستم کرد ، و امروز که این می نویسم ،
 هم هیچ ترجیح نکرده ام . و نمی توانم کرد ، از جهت آنکه در هر طرفی
 فواید بسیار می بینم ، و آفات بسیار می بینم .

فصل چهارم

12

در بیان صحبت

- (۱۷) بدان که صحبت اثر های قوی و خاصیت های عظیم دارد . هر
 15 سالکی که بمقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد ، از آن بود که
 بصحبت دانائی نرسید . کار صحبت دانا دارد . هر که هر چه یافت ،
 از صحبت دانا یافت ، باقی این همه ریاضات و مجاهدات بسیار ، و این
 18 همه آداب و شرایط بی شمار از جهت آن است که تا سالک شایسته
 صحبت دانا گردد ، که سالک چون شایسته بصحبت دانا گشت ، کار
 سالک تمام شد .
 21 (۱۸) ای درویش ، اگر سالکی يك روز ، بلکه يك لحظه بصحبت

دانائی رسد ، و مستعد و شایسته صحبت دانا باشد بهتر از آن بود که صد سال ، بلکه هزار سال ریاضات و مجاهدات مشغول باشد ، وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون . امکان ندارد که کسی بی صحبت دانا 3 بمقصد رسد و مقصود حاصل کند ، اگر چه مستعد باشد و اگر چه ریاضات و مجاهدات بسیار مشغول بود .

(۱۹) ای درویش ! بسیار کس باشد که بدان رسد ، و او را از 6 آن دانا هیچ فایده نباشد ؛ و این از دو حال خالی نباشد ، یا استعداد ندارد یا هم مقصود نباشد . آنکه استعداد ندارد از اهل صحبت نیست . و آنکه استعداد دارد و هم مقصود نیست هم صحبت نباشد از جهت آنکه 9 هم صحبت هم مقصود است . هر گاه دو کس یا زیادت با هم باشند و مقصود ایشان یکی باشد ، هم صحبت باشند ؛ و اگر مقصود ایشان یکی نباشد ، هم صحبت نباشند . 12

(۲۰) چون معنی صحبت را دانستی ، اکنون بدان که چون بصحبت درویشان رسی ، باید که سخن کم گوئی ، و سخنی که از تو سؤال نکنند جواب نگوئی . و اگر چیزی از تو سؤال کنند ، و جواب ندانی 15 باید که زود بگوئی که نمی دانم و شرم نداری ، و اگر جواب دانی ، جوابی مختصر با فایده بگوئی و دراز نکشی ، و در بند بحث و مجادله نباشی ، و در میان درویشان تکبر نکنی ، و در نشستن بالا نطلبی بلکه 18 ایثار کنی و چون اصحاب حاضر باشند و خلوت باشد یعنی بغیر اصحاب کسی دیگر در میان نباشد ، باید که تکلف نکنی و در ادب مبالغه نمائی که در چند موضع تکلف نمی باید کرد ؛ بی تکلفی آزادی 21 است .

(۲۱) ای درویش ! نه آنکه بی ادبی کنی که بی ادبی در همه زمان
 و در همه مکان حرام است ، مراد ما آن است که در خلوت بی تکلف
 3 زندگانی کنی ، که اگر تو تکلف کنی دیگران را هم تکلف باید کرد
 و بدین سبب درویشان گران بار شوند ، و از آن صحبت لذت نیابند
 و آنرا سبب تو باشی ، و باید که بت پرست نباشی و چیزی را بت خود
 6 نسازی ، آن چنانکه دیگران می کنند ، تو نیز می کن .

(۲۲) ای درویش ! هر کاری که مباحست در کردن و نا کردن
 آن ضرورتی نیست ، در آن کار موافقت کردن با اصحاب از کرم
 9 و مروّت است ، و اگر موافقت نکنی ، بی مروّت باشی . و بر هر کاری
 که عادت کنی ، آن کار بت تو شود ، و در میان اصحاب بت پرست
 باشی .

(۲۳) ای درویش ! هر کاری که نه ضرورت باشد و نه سبب راحت
 12 اصحاب بود ، بر آن کار عارت نباید گرد که چون عادت کردی
 بت شد و ترک عادت کردن و بت را شکستن کار مردان است .

فصل پنجم

در بیان سلوک

(۲۴) بدان که سلوک عبارت از سیر است ، و سیر الی الله باشد ،
 18 و سیر فی الله باشد . سیر الی الله نهایت دارد ، اما سیر فی الله نهایت
 ندارد ، و سیر الی الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند
 که از هستی خود نیست شود و بهستی خدا هست شود ، و بخدا زنده
 21 ودانا و بینا و شنوا و گویا گردد .

- (۲۵) ای درویش ! اگر چه سالک هرگز هیچ هستی نداشت ، اما می‌پنداشت که مگر دارد آن پندار بر خیزد و بیقین بداند که هستی خدا راست و بس . چون دانست و دید که هستی خدای راست ، سیر 3
الی الله تمام شد ، اکنون ابتداء سیر فی الله است ، و سیر فی الله عبارت از آن است که سالک چون بهستی خدا هست شد ، و بخدا زنده ودانا و بینا و گویا و شنوا گشت ، چندان دیگر سیر کند که اشیاء را 6
کماهی و حکمت اشیاء را کماهی بتفصیل و بتحقیق بداند و ببیند ، چنانکه هیچ چیزی در ملك و ملکوت و جبروت بروی پوشیده نماند . بعضی گفته‌اند که ممکن است که يك آدمی این همه بداند ، و هیچ چیز نماند که 9
نداند ؛ و بعضی گفته‌اند که ممکن نیست که يك آدمی این همه بداند ، از جهت آن که عمر آدمی انـدک است و علم و حکمت خدای بسیار است . و ازینجا گفته اند که سیر فی الله نهایت ندارد . 12
- (۲۶) ای درویش ! چون معنی سلوک را دانستی ، اکنون بدان که اهل حکمت می‌گویند که از تو تا بخدای راه بطریق طول است ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است 15
که نسبت هر مرتبه‌ئی از مراتب درخت با تخم درخت ، و اهل تصوف می‌گویند که از تو تا بخدای راه بطریق عرض است از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است که نسبت هر حرفی 18
از حروف این کتاب با کاتب ، و اهل وحدت می‌گویند که از تو تا بخدای راه نیست ، نه بطریق طول و نه بطریق عرض ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است که نسبت هر حرفی از 21

حروف این کتاب با مداد ، وازینجا گفته اند که وجود یکی بیش نیست ، و آن وجود خدای است - تعالی و تقدس - ؛ و بغير از وجود خدای وجودی دیگر نیست و امکان ندارد که باشد .

3

(۲۷) ای درویش ! این پنج فصل را در مسجد جمعه ابرقوه جمع کردم و نوشتم . والحمد لله رب العالمین .

رسالة أول
در بیان معرفت انسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
3 انبيائه واوليائه خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 درخواست کردند، که می باید که در معرفت انسان رساله‌ئی جمع کنید ،
و ظاهر و باطن انسان را شرح کنید ، یعنی بیان کنید که از روی
صورت خلقت انسان چون است ، و از روی باطن روح انسانی چیست ،
9 و ترقی روح انسانی تا کجاست ؛ و دیگر بیان کنید که هر انسانی
چند روح دارد ، و هر روحی چه کار کند . در خواست ایشان اجابت
کردم ، و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه
12 دارد : «انه على ما يشاء قدير وبالإجابة جدير» .

فصل اول

در بیان خلقت صورت انسان

- (۲) بدان ، اعزك الله في الدارين که اول انسان يك جوهر است
15 و هر چیز که در انسان بتدریج موجود شد ، جمله در آن يك جوهر
موجود بودند ، و هر يك بوقت خود ظاهر شدند . و آن يك جوهر نطفه
18 است ، یعنی تمامت اجزای انسان از جواهر واعراض ، جمله در نطفه

- موجود بودند ، و هر چیز که او را بکار می‌آید تا بکمال انسانی رسد ،
 باخود دارد و از خود دارد ، یعنی نطفه هم کاتب ، وهم قلم ، وهم کاغذ ،
 3 وهم دوات ، وهم مکتوب ، وهم قاری است .
- (۳) ای درویش ! نطفه انسان جوهر اوّل عالم صغیر است ، و ذات
 عالم صغیر است ، و تخم عالم صغیر است . و عالم عشق عالم صغیر است ،
 6 نطفه بر خود عاشق است ، می‌خواهد که جمال خود را بیند ، و صفات
 و اسامی خود را مشاهده کند ، تجلی خواهد کرد ، و بصفت فعل ملتبس
 خواهد شد ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل خواهد آمد ، و بچندین صور
 9 و اشکال و معانی و انوار ظاهر خواهد شد ، تا جمال وی ظاهر شود ،
 و صفات و اسامی و افعال وی پیدا آید .

فصل دوم

در بیان تربیت نطفه

- 12 در بیان تربیت نطفه
- (۴) بدان که نطفه چون در رحم می‌افتد ، مدتی نطفه است ،
 و مدتی علقه است ، و مدتی مضغه است . و در میان مضغه عظام و عروق
 15 و اعصاب پیدا می‌آید ، تا مدت سه ماه بگذرد ؛ آنگاه در اوّل ماه
 چهارم که نوبت آفتاب است آغاز حیوة می‌شود و بتدریج حس و حرکت
 ارادی در وی پیدا می‌آید ، تا چهار ماه بگذرد . و چون چهار ماه گذشت
 18 جسم و روح حاصل شد ، و خلقت اعضا و جوارح تمام گشت . و خونی که
 در رحم مادر جمع شده بود ، غذای فرزند می‌شود ، و از راه ناف بفرزند
 می‌رسد . و جسم و روح و اعضا فرزند بتدریج بکمال می‌رسد ، تا هشت
 21 ماه بگذرد . در ماه نهم ، که نوبت باز بمشتری می‌رسد ، از رحم

مادر باین عالم می‌زاید . چنین می‌دانم که تمام فهم نکردی ، روشنتر
ازین بنوعی دیگر بگویم .

فصل سوم

3

در بیان تربیت نطفه بنوعی دیگر

- (۵) بدان که نطفه چون در رحم می‌افتد ، مدور می‌شود ، از
6 جهت آنکه آب بطبع خود مدور است . آنکه نطفه بواسطه حرارتی
که با خود دارد ، وبواسطه حرارتی که بر رحم است ، بتدریج
نضج می‌یابد ، واجزای لطیف وی از اجزای غلیظ وی جدا می‌شود .
9 چون نضج تمام می‌یابد ، اجزای غلیظ از تمامت نطفه روی بمرکز
نطفه می‌نهد ، واجزای لطیف از تمامت نطفه روی بمحیط نطفه نهد
وبدین واسطه نطفه چهار طبقه می‌شود ؛ هر طبقه محیط ما تحت
12 خود می‌باشد ، یعنی آنچه غلیظ است روی بمرکز می‌نهد ، ودر
میان نطفه قرار می‌گیرند و آنچه لطیف است روی بمحیط می‌آرد ،
و در سطح اعلی نطفه مقرر می‌سازد ، و آنچه در زیر سطح اعلی است
15 متصل بسطح اعلی است در لطیفی کمتر از سطح اعلی است ، و آنچه
بالای مرکز است و متصل بمرکز است در غلیظی کمتر از مرکز است ،
باین واسطه نطفه چهار طبقه می‌شود . مرکز را که در میان نطفه است
18 سودا می‌گویند و سودا سرد و خشک است و طبیعت خاک دارد ، لاجرم
بجای خاک افتاد . و آن طبقه را که بالای مرکز است و متصل بمرکز
و محیط مرکز است بلغم می‌گویند ، و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب
21 دارد ، لاجرم بجای آب افتاد . و آن طبقه را که بالای بلغم است

- و متصل ببلغم و محیط بلغم است خون می گویند و خون گرم و تر است
 و طبیعت هوا دارد لاجرم بجای هوا افتاد . و آن طبقه را که بالای خون
 3 است و متصل بخون و محیط خون است صفرا می گویند ، و صفرا گرم
 و خشک است و طبیعت آتش دارد . لاجرم بجای آتش افتاد و آن يك
 جوهر که نامش نطفه بود ، چهار عنصر و چهار طبیعت شد و این جمله
 6 در يك ماه بود .

فصل چهارم

در بیان موالید

- (۶) چون عناصر و طبایع تمام شدند ، آنگاه ازین عناصر و طبایع
 9 چهار گانه موالید سه گانه پیدا آمدند . اول معدن ، دوم نبات ، سیم
 حیوان ، یعنی این عناصر و طبایع چهار گانه را قسام قسمت کرد و تمامت
 اعضای انسان پیدا آورد : اعضای اندرونی و بیرونی و این اعضا معادن اند .
 12 هر عضوی را مقداری معین از سودا و بلغم و خون و صفرا می فرستاد ؛
 بعضی را از هر چهار برابر و بعضی را متفاوت ، چنانکه حکمت اقتضا
 می کرد ، تا تمامت اعضاء اندرونی و بیرونی پیدا آمدند ، و همه را با
 15 همدیگر بسته کرد و مجاری غذا و مجاری حيوه و مجاری حس و مجاری
 حرکت ارادی پیدا آورد تا معادن تمام شدند ، و این جمله در يك
 18 ماه دیگر بود .

فصل پنجم

در بیان روح نباتی

- (۷) چون اعضا تمام شدند و معادن تمام گشتند ، آنگاه در هر
 21

- عضوی از اعضا بیرونی و اندرونی قوتها پیدا آمدند : قوه جاذبه و قوه ماسکه و قوه هاضمه و قوه دافعه و قوه مغیره و قوه غاذیه و قوه نامیه . و این قوتها را ملایکه می خوانند . چون اعضا و جوارح و قوتها تمام شدند ، آنگاه 3
- فرزند طلب غذا آغاز کرد و از راه ناف خونی که در رحم مادر جمع شده بود بخود کشید . چون آن خون در معده فرزند در آمد و یکبار 6
- دیگر هضم شد و نضح یافت جگر آن کیلوس را از راه ماساریقا بخود کشید . و چون در جگر در آمد و یک بار دیگر هضم و نضح یافت ، آنچه زبده و خلاصه آن کیموس بود که در جگر است روح نباتی شد ، 9
- و آنچه باقی ماند بعضی صفرا و بعضی خون و بعضی بلغم و بعضی سودا گشت . آنچه صفرا بود زهره آنرا بخود کشید ، و آنچه سودا بود سپرز آنرا بخود کشید و آنچه بلغم بود روح نباتی آنرا بر جمله بدن قسمت کرد 12
- از برای چند حکمت ، و آنچه خون بود روح نباتی آنرا از راه آورده بجملة اعضا فرستاد تا غذای اعضا شد ؛ و قسم غذا در بدن این روح نباتی است ، و موضع این روح نباتی جگر است و جگر در پهلوئی 15
- راست است . چون غذا بجملة اعضا رسید نشو و نما ظاهر شد و حقیقت نبات این است . و این جمله در یک ماه دیگر بود .

فصل ششم

در بیان روح حیوانی

18

- (۸) چون نشو و نما ظاهر شد و نبات تمام گشت و روح نباتی قوت گرفت و معده و جگر قوی گشتند و بر هضم غذا قادر شدند ، آنگاه آنچه 21
- زبده و خلاصه این روح نباتی بود ، دل آنرا جذب کرد . و چون در دل

- در آمد و يك بار ديگر هضم و نضج يافت ، همه حيوة شد . آنچه زبده
 و خلاصه آن حيوة بود كه در دل است ، روح حيوانى شد ؛ و آنچه از
 3 روح حيوانى باقى ماند ، روح حيوانى آنرا از راه شرايين بجملة اعضا
 فرستاد تا حيوة اعضا شد ؛ و همه اعضا بوساطة روح حيوانى زنده شدند ،
 و قسم حيوة در بدن اين روح حيوانى است . و موضع اين روح حيوانى
 6 دل است . و دل در پهلوى چپ است .
- (۹) و چون روح حيوانى قوت گرفت ، آنچه زبده و خلاصه اين
 روح حيوانى بود ، دماغ آنرا جذب كرد . و چون در دماغ
 9 در آمد ، و يكبار ديگر هضم و نضج يافت ، آنچه زبده و خلاصه آن
 بود كه در دماغ است ، روح نفسانى شد ؛ و آنچه از روح نفسانى
 باقى ماند ، روح نفسانى آنرا ، از راه اعصاب بجملة اعضا فرستاد تا
 12 حس و حركت ارادى در جملة اعضا پيدا آمد ، و حقيقت حيوان اين
 است . و اين جملة در يك ماه ديگر بود . عناصر و طبائع و معدن
 و نبات و حيوان در چهار ماه تمام شدند ، هر يك در ماهى . و بعد از
 15 حيوان چيزى ديگر نيست ، حيوان در آخرتست . «وانّ الدار الآخرة
 لهى الحيوان لو كانوا يعلمون» .

فصل هفتم

- 18 در بيان حواس ده گانه پنج اندرونى و پنج بيرونى
- (۱۰) بدان كه روح نفسانى كه در دماغ است مدرك و محرّك
 است ، و ادراك او بر دو قسم است : قسمى در ظاهر و قسمى در
 21 باطن . باز آنچه در ظاهر است پنج قسمت است و آنچه در باطن هم

- پنج قسم است : یعنی حواس ظاهر پنج است ، سمع و بصر و شمع و ذوق
و لمس ؛ و حواس باطن هم پنج است ، حس مشترك و خیال و وهم
3 و حافظه و متصرفه . و خیال خزانه دار حس " مشترك است ، و حافظه
خزانه دار وهم است . حس " مشترك مدرك صور محسوسات است ، و وهم
مدرك معانی محسوسات است ، یعنی حس " مشترك شاهدرا در می یابد ،
6 وهم غایب را . هر چه حواس " بیرونی در می یابند ، آن جمله را حس "
مشترك در می یابد ، و آن جمله در حس " مشترك جمع اند ، و حس "
مشترك را از جهت این حس مشترك گفته شد ، یعنی مسموعات
9 و مبصرات و مشمومات و مذوقات و ملموسات در حس " مشترك جمع اند .
و وهم معنی دوستی را در دوست و معنی دشمنی را در دشمن در می یابد ؛
و متصرف آن است که در مدرکاتی که مخزون اند در خیال تصرف
12 می کند بترکیب و تفصیل .

فصل هشتم

در بیان قوّه محرکه

- 15 (۱۱) بدان که قوّه محرکه هم بر دو قسمت است ، باعثه
و فاعله : باعثه آن است که چون صورت مطلوب یا مهروب ، در خیال
پیدا آید داعی و باعث قوّه فاعله گردد بر تحريك . و قوّه فاعله آن
18 است که محرک اعضاست ، و حرکة اعضا از وی است . و این قوّه فاعله
مطیع و فرمان بردار قوّه باعثه است و قوّه باعثه که داعی و باعث قوّه
فاعله است بر تحريك ، از جهت دو غرض است : یا از جهت جذب
21 منفعت و حصول لذت است ، و درین مرتبه او را قوّه شهوانی می گویند ؛

129733

یا از جهت دفع مضرت و غلبه است ، و درین مرتبه اورا قوّة غضبی می خوانند .

3

فصل نهم

در بیان روح انسانی

- (۱۲) بدان که تا بدینجا که گفته شد آدمی با دیگر حیوانات شریک است ، یعنی درین سه روح که گفته شد ، روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی . و آدمی که ممتاز می شود از دیگر حیوانات بروح انسانی ممتاز می شود . و روح انسانی نه از قبیل این سه روح است . از جهت آنکه روح انسانی از عالم علوی است ، و روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی از عالم سفلی اند . و در روح انسانی اختلاف کرده اند که داخل بدن است یا داخل بدن نیست . اهل شریعت می گویند که داخل بدن است چنانکه روغن در شیر ؛ و اهل حکمت می گویند که داخل نیست و خارج بدن هم نیست ، از جهت آنکه نفس ناطقه در مکان نیست و محتاج مکان نیست . چون در مکان نیست نتوان گفتن که داخل بدن است یا خارج بدن است . و دیگر آنکه داخلی و خارجی صفات اجسام اند و نفس ناطقه جسم و جسمانی نیست ، اما جمله اتفاق کرده اند که روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی داخل بدن اند و زبده و خلاصه غذا اند . غذا بتربیت و پرورش ایشان عروج کرده است و بمراتب بر آمده و دانا و شنوا و بینا شده .

- (۱۳) ای درویش ! اگر گویند که غذاست که عروج کرده است و بمراتب بر آمده و دانا و بینا و شنوا شده ، راست باشد ، و اگر گویند

21

- که نور است که با غذا همراه است آن نور عروج کرده است و بمراتب
 بر آمده ودانا و بینا و شنوا شده ، هم راست باشد . چنین می دانم که
 3 تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم که دانستن این سخن از
 مهمات است ، و ریاضات و مجاهدات اهل هند جمله بنا برین سخن
 است ؛ یعنی سخنی بغایت خوب است و بسیار مشکلات از دانستن این
 6 سخن گشاده می شود و حلّ می گردد .

فصل دهم

در بیان سلوک اهل هند

- 9 (۱۴) بدان که خاک و آب و هوا و آتش و حیوانات و نباتات و افلاک
 و انجم یعنی جمله افراد موجودات مملو از نور اند ، و عالم مالا مال
 نور است و این نور است که جان عالم است ؛ و آن عزیز از سر این نظر
 12 فرموده است :

بیت

- مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست
 15 و آن عزیز دیگر هم از سر این نظر فرموده است

بیت

- رو دیده بدست آر که هر ذره ز خاک جامیست جهان نمای چون درنگری
 18 (۱۵) ای درویش ! عالم دو چیز است ، نور و ظلمت یعنی دریای
 نور است و دریای ظلمت . این دو دریا در یک دیگر آمیخته اند ،
 نور را از ظلمت جدا می باید کرد تا صفات نور ظاهر شوند ، و این
 21 نور را از ظلمت اندرون حیوانات جدا می توانند کرد از جهت آنکه

- در اندرون حیوانات کارکنان اند و همیشه در کار اند ؛ و کار ایشان این است که این نور را از ظلمت جدا می کنند . اول غذا در دهان نهادند : دهان کار خود تمام می کند و بمعده می دهد و معده کار خود تمام می کند و بجگر می دهد ، و جگر کار خود تمام می کند و بدل می دهد ، و دل کار خود تمام می کند و بدماغ می دهد . چون بدماغ رسید و دماغ کار خود تمام کرد و عروج تمام شد و نور از ظلمت جدا گشت و صفات نور پیدا آمدند و حیوان دانا و شنوا و بینا گشت و این اکسیر است و حیوانات دایم در اکسیر اند و آدمی این اکسیر را بنهایت رسانید ، و اکسیر این اکسیر است که آدمی میکند بهر چیزی که می خورد جان آن چیزها می ستاند و زبده و خلاصه چیزها می گیرد - یعنی نور را از ظلمت چنان جدا می کند که نور خود را کماهی می داند و می بیند . و این جز در انسان کامل نباشد .
- 12 (۱۶) ای درویش ! انسان کامل این اکسیر را بکمال رسانید و این نور را تمام از ظلمت جدا گردانید از جهت آنکه نور هیچ جای دیگر خود را کماهی ندانست و ندید ، و در انسان کامل خود را کماهی دید و دانست .

- (۱۷) ای درویش ! این نور را بکلی از ظلمت جدا نتوان کردن که نور بی ظلمت نتواند بود و ظلمت بی نور هم نتواند بود ، از جهت آنکه نور از جهتی وقایه ظلمت است و ظلمت از جهتی وقایه نور است . هر دو با یکدیگر اند و با یکدیگر بوده اند و با یکدیگر خواهند بود ، اما نور با ظلمت در اول همچنان است که روغن با شیر ، لاجرم صفات
- 18
- 21

- نور ظاهر نیستند ، می باید که نور با ظلمت چنان شود که مصباح در مشکوة تا صفات نور ظاهر شوند . چون بمراتب بر می آید و کارکنان هر يك کار خود تمام می کنند و بدماغ می رسد چنان می شود که مصباح در مشکوة ، و حقیقت آدمی این مصباح است . و این مصباح است که مرتبه دیگر عروج می کند بعد از آنکه بدماغ می رسد . اما تا مادام که بدماغ نرسیده است عروج وی هم از روی صورت است و هم از روی معنی . چون بدماغ رسید عروج وی از روی معنی است نه از روی صورت ؛ یعنی عروج او آن است که صافی تر می شود و صفات وی بیشتر ظاهر می شود .

- (۱۸) ای درویش ! این مصباح همه کس دارد ، اما از آن بعضی ضعیف و مکرر است ؛ این مصباح را قوی و صافی می باید گردانید که علم اولین و آخرین در ذات این مصباح مکنون است تا ظاهر گردد . هر چند این مصباح قوی تر و صافی تر می شود علم و حکمت که در ذات او مکنون است ظاهر تر می گردد . وقوت او بدو چیز است ، روزی يك نوبت خوردن ، و آن يك نوبت چیز خوردن چیزی صالح خوردن و چیزی صالح آن باشد که از وی خون لطیف بسیار تولد کند . و صفای وی بچهار چیز است ، کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و عزلت .

- (۱۹) ای درویش ! این فصل از اول تا باخر بیان سلوك اهل هند است . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم ، غرض ما بیان ارواح بود ، آمدیم بسخن شما که این سخنان که درین فصل گفته شد لقمه ایست

که لایق حوصله شما نیست .

فصل یازدهم

در بیان آنکه روح چیست

3

(۲۰) بدان که روح نباتی جوهر است و مکمل و محرک جسم است بالطبع ، و روح حیوانی جوهر است و مکمل و محرک جسم است بالاختیار ، و روح انسانی جوهر بسیط است و مکمل و محرک جسم است بالاختیار 6 والعقل . و اگر این عبارت را فهم نمی کنی بعبارت دیگر بگویم . بدان که روح حیوانی مدرك جزئیات است و روح انسانی مدرك جزئیات و کلیات ، و روح حیوانی دریا بنده نفع و ضرر است و روح انسانی دریا بنده نفع و ضرر 9 است و انفع و اضر است .

(۲۱) ای درویش ! روح انسانی حی و عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است ، و نه چنان است که از موضعی می بیند و از موضعی دیگر می شنود ، و از موضعی دیگر می گوید چنانکه قالب که این چنین متجزی و قابل قسمت باشد ، و روح انسانی متجزی و قابل قسمت نیست روح انسانی در وقت دانش همه داناست و در وقت دیدن همه بیناست و در وقت شنیدن همه شنواست و در وقت گفتن همه گویاست و در همه صفات هم چنین می دان و بسایط هم چنین باشد .

18

فصل دوازدهم

در بیان ترقی روح انسانی

(۲۲) بدان که اهل شریعت می گویند که انسان چون تصدیق انبیا کرد و مقلد انبیا شد ، بمقام ایمان رسید و نام او مؤمن گشت . 21

- وچون با وجود تصدیق و تقلید انبیا عبادت بسیار کرد و اوقات شب و روز را قسمت کرد و بیشتر بعبادت گذرانید ، بمقام عبادت رسید و نام او عابد شد و تمام گشت . و چون با وجود عبادت بسیار روی از دنیا بکلی گردانید و ترک حال و جاه کرد و از لذات و شهوات بدنی آزاد شد ، بمقام زهد رسید و نام او زاهد گشت ؛ و چون با وجود زهد اشیا را کما هی و حکمت اشیا را کماهی دانست و دید چنانکه در ملك و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر وی پوشیده نماند ، و خود را و پروردگار خود را شناخت ، بمقام معرفت رسید و نام او عارف گشت . و این مقام عالی است و از سالکان اندکی بدین مقام رسند که سرحد ولایت است . و چون با وجود معرفت او را خدای تعالی بمحبت و الهام خود مخصوص گردانید بمقام ولایت رسید و نام او ولی گشت . و چون با وجود محبت و الهام او را حق تعالی بوحي و معجزه خود مخصوص گردانید و بر پیغام بخلق فرستاد تا خلق را بحق دعوت کند ، بمقام نبوت رسید و نام وی نبی گشت . و چون با وجود وحی و معجزه او را حق تعالی بکتاب خود مخصوص گردانید ، بمقام رسالت رسید و نام او رسول گشت . و چون با وجود کتاب شریعت او را منسوخ گردانید و شریعتی دیگر نهاد بمقام اولوالعزم رسید و نام او اولوالعزم گشت . و چون با وجود آنکه شریعت او را منسوخ گردانید و شریعتی دیگر نهاد ، او را خدای تعالی ختم نبوت گردانید و بمقام ختم رسید و نام او خاتم گشت . این بود ترقی روح انسانی .

(۲۳) ای درویش ! روح مؤمن يك مرتبه ترقی کرد و روح خاتم نه

21 مرتبه ترقی کرد . چون اول و آخر را دانستی اکنون باقی را همچنین

- می دان . چون ترقی روح انسانی معلوم کردی اکنون بدان که اهل شریعت می گویند که ترقی روح انسانی همین نه مرتبه بیش نیست ، و این هر نه مرتبه اهل تقوی و علم اند . اما هر کدام مرتبه‌ئی که بالاتر 3 است و آخرتر ، علم و تقوی او بیشتر است چنانکه علم و تقوی هیچ کس بعلم و تقوی خاتم نرسد و هر کدام آخرتر بالاتر است ، مقام او که بعد از مفارقت قالب بازگشت او بدان خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر است . چنانکه 6 مقام هیچ کس بمقام خاتم نرسد ، عرش خاص مقام خاتم انبیاست . و بنزدیک اهل شریعت این هر نه مرتبه عطائی اند و هر یک را مقامی معلوم است و بسعی و کوشش از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت ، از جهت آنکه 9 بنزدیک اهل شریعت ارواح را پیش از اجساد آفریده اند ، هر یک را در مقام معلوم ، هم از روی مکان هم از روی مکانت . چون بقالب آیند و عمر خود ضایع نکند و بسعی و کوشش مشغول باشند بمقام خود رسند ، 12 و از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت .

- (۲۴) و اهل حکمت هم می گویند که ترقی روح انسانی همین نه مرتبه بیش نیست و این هر نه مرتبه اهل علم و طهارت اند ، و هر کدام 15 مرتبه که بالاتر است علم و طهارت وی بیشتر است ، و مقامی که بعد از مفارقت قالب بازگشت وی بآن خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر است ، اما اهل حکمت می گویند که این هر نه مرتبه کسبی اند و هیچ کس را 18 مقام معلوم نیست ، مقام هر کس جزاء علم و عمل وی است ، هر که علم و طهارت بیشتر کسب می کند ، مرتبه وی بالاتر می شود و مقامی که بازگشت وی بدان خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر می گردد ، از جهت 21

- آنکه نزدیک اهل حکمت ارواح را پیش از اجساد نیافریده اند آری
 او را با اجساد آفریده اند ؛ پس هیچ کس را مقام معلوم نبوده باشد ،
 هر يك مقام خود را اکنون پیدا می کند . و دیگر اهل حکمت می گویند 3
 که هیچ چیز را ختم نیست و اگر همه چیز را ختم هست باز آغاز هست ،
 یعنی در آخر دور قمر همه چیز بکمال خود رسد و هر چیز که بکمال
 خود رسید ختم آن چیز شد ، باز در اول دور دیگر همه چیز را ابتدا 6
 باشد تا باز بتدریج بکمال خود رسند .
- (۲۵) و اهل وحدت می گویند که ترقی روح انسانی را حدی پیدا
 نیست از جهت آنکه اگر آدمی مستعد را هزار سال عمر باشد و درین 9
 هزار سال بتحصیل و تکرار و مجاهدات و از کار مشغول بود هر روز چیزی
 داند و چیزی یابد . که پیش از آن روز ندانسته باشد و نیافته بود از
 حکمت ، از جهت آنکه علم و حکمت خدای نهایت ندارد . و دیگر اهل 12
 وحدت می گویند که هیچ مقامی شریف تر از وجود آدمی نیست تا بعد
 از مفارقت قالب بازگشت روح آدمی بآن مقام باشد . جمله افراد
 موجودات در سیر و سفر اند تا بآدمی رسند . چون بآدمی رسیدند بکمال 15
 رسیدند و معراج همه تمام شد . و آدمی هم در سیر و سفر است تا بکمال
 خود رسد چون بکمال خود رسید معراج آدمی هم تمام شد ، و میوه
 موجودات بکمال خود رسید . و بنزدیک اهل وحدت کمال آدمی وجود 18
 ندارد ، از جهت آنکه آدمی بهر کمالی که برسد نسبت باستعداد وی
 و نسبت بعلم و حکمت خدای هنوز ناقص باشد . پس آدمی را که کامل
 گفته می شود بنسبت گفته می شود ، و بنزدیک اهل شریعت و اهل حکمت 21

کمال وجود دارد. کمال آدمی در چهار چیز است: اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک و معارف. و مراد از معارف معرفت چهار چیز است، معرفت دنیا، و معرفت آخرت و معرفت خود و معرفت پروردگار خود. 3

فصل سیزدهم

در بیان آنکه يك آدمی چند روح دارد

- (۲۶) بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند که بعضی از آدمیان سه روح دارند، و اینها ناقصان اند، و بعضی از آدمیان چهار روح دارند و اینها مقتصدان اند، و بعضی از آدمیان پنج روح دارند و اینها کاملان اند، و این پنج روح هر يك غیر یکدیگر اند، قالب بمثابه مشکوة است. روح نباتی که در جگر است بمثابه زجاجه است، و روح حیوانی که در دل است بمثابه فتیله است و روح نفسانی که در دماغ است بمثابه روغن است؛ و این روغن از غایت لطافت و صفا می خواست که 12 اشیا را و حکمت اشیا را کما هی بدانند و به بیند بیش از آنکه نار بوی پیوندد: « یکاد زیتها یضئ و لو لم تمسه نار ». پس این روغن نور باشد و چون نار که روح انسانی است بروغن پیوست « نور علی نور » باشد 15 و چون نور الله بروح انسانی پیوست نور نور نور شد: « یهدی الله لنوره من یشاء ».
- (۲۷) ای درویش! بدان که بنزدیک این ضعیف آن است که هر آدمی که هست از کامل و ناقص يك روح بیش ندارد؛ اما آن يك روح مراتب دارد و در هر مرتبه نامی دارد. از اسامی بسیار مردم می پندارند که مگر روح هم بسیار است و نه چنین است؛ روح یکی بیش نیست 21

وجسم یکی بیش نیست ، اما جسم وروح مراتب دارد ودر هر مرتبه‌ئی نامی دارد .

3 (۲۸) ای درویش ! جسم وروح هر دو در ترقی و عروج اند و بمراتب

برمی آیند تا بحدّ خود رسند ، اگر آفتی بایشان نرسد . و چون بحدّ خود رسیدند ، باز هر دو روی در نقصان می نهند . هرچیز که در زیر فلک قمر

6 است عروجی دارد ، و آن عروج را حدّی و مقدراری معلوم است و نزولی

دارد ، و آن نزول را حدّی و مقدراری معلوم است . و در میان عروج و نزول

استوائی دارد و آن استوارا هم حدّی و مقدراری معلوم است . گوئیا صراط

9 این است ؛ و برین صراط چندین گاه بیالا می باید رفت ، و چندین گاه

راست می باید رفت ، و چندین گاه بزیر می باید رفت . و این صراط بر

روی دوزخ کشیده است ، و آن بایست است و بایست دوزخی سخت

12 و در های بسیار دارد . و جمله خلق را گذر برین دوزخ است از نبی

و ولی و پادشاه و رعیت و توانگر و درویش و بزرگ و کوچک چیزها که

نبود خواهند که بود و چیزها که بود خواهند که نبود و هر دو دوزخ است .

15 و بعضی کس برین صراط خوش و آسان بگذرند از جهت آنکه سخن

دانایان قبول کنند و بدنیا مشغول نشوند و حریص و طامع نباشند و ترک

بایست کنند و کارهای دنیا را سهل و آسان بر گیرند . و بعضی کس افتان

18 و خیزان بگذرند ، و بعضی کس بغایت در زحمت باشند و ناخوش و دشوار

بگذرند ، از جهت آنکه سخن دانایان قبول نکنند و بدنیا مشغول شوند

و بآتش حرص و طمع می سوزند و بآتش حسد گدازند . و هر که ازین

21 صراط گذشت از دوزخ گذشت و بیبشت رسید ، همان بهشت که اول در

آن بوده است .

- (۲۹) هر چند می خواهیم که سخن دراز نشود بی اختیار من دراز می شود . غرض آن بود که روح یکی بیش نیست و جسم یکی بیش نیست .
3 و این سخن وقتی بر تو روشن شود که بدانی که مبداء جسم چیست و از چه پیدا آمد و مبداء روح چیست و از چه پیدا آمد .

6 فصل چهاردهم

در بیان آنکه اجسام و ارواح و موالید چون پیدا آمدند
و در بیان آنکه مزاج چیست و چون پیدا آمد

- (۳۰) بدان که خاک و آب و هوا و آتش امّات اند و هر یکی صورتی دارند و معنی دارند . صورت هر یکی ظلمت است و معنی هر یکی نور است . صورت هر یک را عنصر میگویند و معنی هر یک را طبیعت می خوانند . پس
9 چهار عنصر و چهار طبیعت باشد . هر گاه که این چهار با یک دیگر
12 بیامیزند ، چنانکه شرط آن است البته ازین میان چیزی متشابه الاجزا پیدا آید ، آن مزاج است و مزاج را از امتزاج گرفته اند .
- (۳۱) چون این مقدمات معلوم کردی و معنی مزاج را دانستی ، اکنون
15 بدان که چون امّات بیامیزند البته صورت هر چهار آمیخته شود و معنی هر چهار هم آمیخته شود . از صورت هر چهار چیزی متشابه الاجزا پیدا
18 آید و آنرا جسم گویند و از معنی هر چهار چیزی متشابه الاجزا پیدا آید و آنرا روح می خوانند . پس مزاج هم در جسم باشد و هم در روح بود ،
تا مادام که امّات با همدیگر نیامیخته بودند و مفرد بودند ، عناصر و طبایع
21 می گفتند و چون با یکدیگر بیامیختند و مزاج پیدا آمد ، جسم و روح

- می خوانند . چون جسم و روح موالیدرا دانستی ، اکنون بدان که این جسم است که بمراتب برمی آید و در هر مرتبه‌ئی نامی می گیرد : جسم جماد 3
و جسم نبات و جسم حیوان . و این روح است که بمراتب بر می آید و در هر مرتبه‌ئی نامی می گیرد : روح جماد و روح نبات و روح حیوان . و انسان يك نوع است از انواع حیوان و روح انسان را باضافات و اعتبارات باسامی 6
مختلفه ذکر کرده اند : هر چند دانایتر می شود نام دیگر می گیرد .
- (۳۲) این است حقیقت مزاج و این است حقیقت جسم و این است حقیقت روح که گفته شد . جسم از عالم ملک است و روح از عالم ملکوت ، 9
جسم از عالم خلق است و روح از عالم امر . چون معلوم شد که روح یکی بیش نیست ، پس تعریف روح آن باشد که روح جوهر است که مکمل و محرک جسم است در مرتبه نبات بالطبع ، و در مرتبه حیوان بالاختیار 12
و در مرتبه انسان بالاختیار و العقل .

فصل پانزدهم

در بیان نصیحت

- (۳۳) ای درویش ! باید که بر دنیا و نعمت دنیا دل نهی و بر حیوة 15
وصحت و مال و جاه اعتماد مکنی ، که هر چیز که در زیر فلک قمر است و افلاک برایشان می گردد بريك حال نمی ماند ، و البته از حال خود می گردند . یعنی حال این عالم سفلی بريك صورت نمی ماند ، 18
همیشه در گردش است ، هر زمان صورتی می گیرد و هر ساعت نقشی پیدا می آید . صورت اول هنوز تمام نشده است و استقامت نیافته است که 21
صورت دیگر آمد و آن صورت اول را محو گردانید ؛ بعینه کار عالم

بموج دریا می ماند یا خود موج دریاست ، وعاقل هرگز بر موج دریا عمارت نسازد و نیت اقامت نکند .

3 (۳۴) ای درویش ! درویشی اختیار کن ، که عاقل ترین آدمیان

درویشانی اند که باختیار خود درویشی اختیار کرده اند ، و از سرّ دانش نامرادی برگزیده اند ، از جهت آنکه در زیر هر مرادی ده نامرادی

6 نهفته است بلکه صد ، وعاقل از برای يك مراد صد نامرادی تحمل نکند ، ترك آن يك مراد کند تا آن صد نامرادی نباید کشید .

(۳۵) ای درویش ! یقین بدان که ما مسافرانیم والبته ساعة فساعة

9 در خواهیم گذشت و حال هر يك از ما هم مسافر است والبته ساعة فساعة خواهد گذشت و اگر دولت است می گذرد و اگر محنت است هم می گذرد .

پس اگر دولت داری اعتماد بر دولت مکن که معلوم نیست که ساعة

12 دیگر چون باشد و اگر محنت داری هم دل خود را تنگ مکن که معلوم

نیست که ساعة دیگر چون باشد ، دربند آن مباش که آزاری از تو

بکسی رسد ، بقدر آنکه می توانی راحت می رسان . والحمد لله رب العالمين

تمام شد رساله اول

رسالة دوم
در بیان توحید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
خير خلقه انبيائه واوليائه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا عزيز بن محمد
النسفی که جماعتی درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره درخواست
کردند که می باید که در توحید رسالهئی جمع کنید و بیان کنید که 6
کفر وتوحید واتحاد ووحدت چیست . درخواست ایشان را اجابت کردم
واز خداوند تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد» انه
علی ما یشاء قدیر وبالاجابة قدیر . 9

فصل اول

در بیان واجب الوجود

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که وجود از دو حال خالی 12
نباشد ، یا اورا اول باشد یا نباشد . اگر اورا اول نباشد آن وجود
قدیم است ، واگر باشد آن وجود حادث است . واین سخنی بغایت
روشن وظاهر است ودر وی خفائی نیست ، ودیگر بدان که هیچ شك 15
نیست که ما وجود می یابیم . اگر این وجود که ما می یابیم قدیم
است پس وجود قدیم یافتیم واگر حادث است هم وجود قدیم یافتیم ،
از جهت آنکه حادث بی قدیم نتواند بود ، والبته باید که بقدیم رسد 18

تا حادث را وجود باشد. و وجود قدیم واجب الوجود است تعالی و تقدس
 و وجود حادث ممکن الوجود است و واجب الوجود خدای عالم است ،
 3 و ممکن الوجود عالم خداست . و واجب الوجود یکی بیش نباشد ، از
 جهت آنکه ممکنات را بضرورت واجبی می باید و ضرورت کلی یکی بیش
 نیست ، و واجب الوجود باید که عالم و مرید و قادر بود از جهت آنکه
 6 امکان ندارد که بی این سه صفت کسی چیزی پیدا تواند آوردن .
 (۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که مردم در
 معرفت واجب الوجود بر تفاوت اند . بعضی اهل تقلید اند ، و بعضی اهل
 9 استدلال اند ، و بعضی اهل کشف اند . و ما سخن این هر سه طایفه را
 بشرح بیاوریم تا سالکان بدانند که هر يك از کدام طایفه اند و در
 کدام مرتبه اند .

فصل دوم

12

در بیان اعتقاد اهل تقلید و این طایفه را عوام می گویند

(۴) بدان که اهل تقلید بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می
 15 کنند هستی و یگانگی خدا را تعالی و تقدس ، و می دانند که این عالم را
 صانعی است و صانع عالم یکی است و اول و آخر و حد و نهایت و مثل
 و مانند ندارد و حی و عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است ،
 18 ظاهر و باطن بندگان را می داند و اقوال و افعال بندگان را می شنود و می
 بیند و داناست بهمه چیز و تواناست بر همه چیز موصوف است بصفات سزا
 و منزّه است از صفات ناسزا . اما اعتقاد این طایفه بواسطه حس و سمع
 21 است ، یعنی نه بطریق کشف و عیان و نه بطریق دلایل و برهان است

شنوده است و اعتقاد کرده است .

- (۵) ای درویش ! اگر چه این اعتقاد بواسطه حس و سمع است
 3 اما در حساب است و این طایفه از اهل ایمان اند و درین مرتبه قدر
 غالب باشد از جهت آنکه مقلد اگر چه اعتقاد بهستی و یگانگی خدای
 دارد ، و خدای را عالم و مرید و قادر می داند ، اما علم و ارادت و قدرت
 6 خدای را بر جمله اسباب و مسببات بنور کشف و عیان و یا بنور دلایل
 و برهان محیط ندیده است ؛ و جمله اسباب را همچون مسببات عاجز
 و مستخر مشاهده نکرده است . باین سبب اسباب پیش این مقلد معتبر
 9 باشد و همه چیز را با اسباب اضاقت کند و از سبب بیند از جهت آنکه
 این مقلد هنوز در حس است و اسباب محسوس اند و حس این مقلد
 بیش ازین ادراک نمی تواند کرد و از اسباب در نمی تواند گذشت .
 12 (۶) ای درویش ! چون دانستی که اسباب درین مرتبه معتبر
 است ، اکنون بدان که غم عمر و معاش و اندوه رزق درین مقام است
 و حرص و سعی بسیار در کارها درین مقام است و محبت اسباب و محبت
 15 غیر درین مقام است ، و اعتماد کردن بر گفت طیب و گفت منجم درین
 مقام است .

فصل سوم

در بیان اعتقاد اهل استدلال و این طایفه را خاص می گویند 18

- (۷) بدان که اهل استدلال بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می
 کنند هستی و یگانگی خدای را تعالی و تقدس ، و یقین می دانند که این
 21 عالم را صانع هست و صانع عالم یکی است و اول و آخر و حد و نهایت

ومثل وما نند ندارد ، وحی^۱ وعالم ومرید وقادر وسمیع وبصیر ومتکلم
 است ؛ ظاهر وباطن بندگان را می داند واقوال وافعال بندگان را می شنود
 3 و می بیند . داناست بهمه چیز وتواناست بر همه چیز ، موصوف است
 بصفات سزا ومنزه است از صفات ناسزا . واعتقاد این موحد بواسطه نور
 عقل است ، یعنی بطریق دلایل قطعی وبرهان یقینی است . ودرین مرتبه
 6 جبر برین موحد غالب باشد ، از جهت آنکه این موحد چون بنور عقل
 ودلایل قطعی وبرهان یقینی خدای را ویکانگی خدای را شناخت وبیقین
 دانست که علم وارادت وقدرت او بکلی موجودات محیط است ، موجودات
 9 رایکبار عاجز ومقهور دید واسباب را همچون مسببات عاجز ومقهور یافت ،
 یعنی چنان که تا اکنون مسبب را عاجز ومقهور می دید اکنون سبب را
 هم عاجز ومقهور بیند .

12 (۸) ای درویش ! هر که خود را شناخت علامت او آن باشد که
 چنانکه قلم را مسخر می دید ، اکنون انگشت را هم مسخر می بیند . اگر
 چه دست محرک انگشت است ، وانگشت محرک قلم است ، واز قلم
 15 حرف پیدا می آید ، اما چه تفاوت است میان حرف وقلم وانگشت
 ودست ، چون هر چهار عاجز ومقهور ومسخر اند ، محرک جمله روح
 است ؛ کاینات را بیکبار همچین می دان ، که هر يك سبب وجود
 18 یکدیگر اند ، وهر يك محرک یکدیگر اند ، اما جمله عاجز ومقهور
 ومسخر خدای اند ، وجود همه از خدای است ، وحرکت همه از
 خدای است وموجد ومحرک جمله خدای است . وازینجا گفته اند که
 21 خود را وافعال خود را بشناس تا خدای را وافعال خدای را بشناسی .

- (۹) ای درویش ! وجود سبب از خدای است و وجود مسبب هم از خدای است . و چنانکه مسبب عاجز و مقهور است ، سبب هم عاجز و مقهور است و سبب را هیچ تأثیر نیست ، در وجود مسبب . بیش ازین تفاوت نیست میان سبب و مسبب که وجود سبب مقدم است بر وجود مسبب . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان که وجود الف مقدم است بر وجود بی اما ترا بیقین معلوم است که وجود الف از کاتب است و وجود بی هم از کاتب است بی تفاوت و الف را هیچ تأثیری نیست در وجود بی و کاتب شریک ندارد در کتابت بی . همچنین افراد کاینات بعضی بر بعضی مقدم اند ، اما جمله از خدای اند و خدای شریک ندارد در آفرینش کاینات .

- (۱۰) ای درویش ! افراد کاینات نسبت بخدای هیچ يك بر یکدیگر مقدم و هیچ يك از یکدیگر مؤخر نیستند ، جمله برابر اند ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد کاینات با خدای همچنان است که نسبت هر حرفی از حروف این کتاب با کاتب ، حرف اول از کاتب ، و حرف دوم از کاتب ، و حرف سوم از کاتب ، همچنین تا با آخر کتاب جمله از کاتب است . کاینات را همچنین می دان عرش از خدای و کرسی از خدای و آسمانها از خدای و زمین از خدا جمله افراد موجودات از خدای است و ازینجا گفته اند که از تو تا بخدای راه بطریق عرض است ، نه بطریق طول .

- (۱۱) ای درویش ! افراد کاینات نسبت بیکدیگر بعضی بر بعضی مقدم و بعضی بر بعضی مؤخر اند ، و بعضی ماضی و بعضی مستقبل اند ، اما

نسبت بخدای جمله برابر اند .

- (۱۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، ودانستی که علم و ارادت
 3 و قدرت خدا بجملة اشیا محیط است بکلیات و جزئیات و هیچ چیزی بی
 علم و ارادت و قدرت خدا در وجود نیامد و نیاید ، اکنون بدان که
 خدای را خزینه های بسیار است ، خزینه وجود و خزینه حیوة
 6 و خزینه صحت و خزینه رزق و خزینه امن و خزینه غنا و خزینه عقل
 و خزینه علم و خزینه حکمت و خزینه سعادت و خزینه دولت و خزینه
 فراغت و مانند این جمله خزاین خدای اند ، بهر که خواهد دهد
 9 و بهر که نخواهد ندهد ، و کلید این خزاین بدست هیچ کس نیست ،
 نزد خدای است .

- (۱۳) ای درویش ! چون دانستی که این موحد از اسباب در
 12 گذشت و بمسبب اسباب رسید ، و علم و ارادت و قدرت مسبب الاسباب را
 بر کل کاینات محیط دید ، و خزینه های وی را مالا مال یافت ،
 و بیقین دانست که بهر که می خواهد می دهد و بی علت می دهد ،
 15 اکنون بدان که درین مقام است که حرص بر می خیزد و توکل
 بجای آن می نشیند ، درین مقام است که سعی و کوشش بسیار بر
 می خیزد و رضا و تسلیم بجای آن می نشیند ، و درین مقام است که
 18 محبت غیر بر می خیزد و محبت خدای بجای آن می نشیند ، و درین
 مقام است که غم معاش و اندوه رزق بر می خیزد ، و درین مقام است
 که شرك خفی بر می خیزد ، و درین مقام است که طیب معزول می شود
 21 و منجم باطل می گردد ، و اسباب بیکبار از پیش این موحد بر خاست ،

چنانکه اگر در وقتی بنادر نظرش بر سببی افتد در وقت رنج یا در وقت راحت ، آن را شرك داند وزود از آن باز گردد ، وبتوبه واستغفار مشغول شود . 3

فصل چهارم

در بیان اعتقاد اهل کشف ، واین طایفه را خاص الخاص می گویند ،

(۱۴) بدان که اهل کشف بزبان اقرار می کنند وبدل تصدیق می کنند هستی و یگانگی خدای را تعالی و تقدس . واین هستی و یگانگی که ایشان بزبان اقرار می کنند وبدل تصدیق می کنند بطریق کشف و عیان است . 6 9

(۱۵) ای درویش ! این طایفه اند که از تمامت حجابها گذشند ، و بمشاهده خدای رسیدند ، و بلقای خدای مشرف شدند . و چون بلقای خدای مشرف شدند ، و بعلم الیقین دانسته بودند ، اکنون بعین الیقین هم دانستند ، و دیدند که هستی خدای راست و بس . ازین جهت این طایفه را اهل وحدت می گویند که غیر خدای نمی بینند و نمی دانند ، همه خدای می بینند و همه خدای می دانند . 12 15

(۱۶) ای درویش ! از کفر تا بتوحید راه بسیار است ، و از توحید تا با اتحاد راه بسیار است ، و از اتحاد تا بوحدت هم راه بسیار است ، و وحدت است که مقصد سالکان و مقصود روندگان است . 18

(۱۷) ای درویش ! معنی مطابق کفر پوشش است ، و پوشش بر دو قسم است . يك پوشش آن است که بواسطه آن پوشش خدای را نمی بینند و نمی دانند ، و این کفر مبتدیان است ، و این کفر 21

- مذموم است ؛ دیگر پوشش آن است که بواسطه آن پوشش - غیر
 خدای نمی بینند و نمی دانند ، و این کفر منتهیان است ، و این
 کفر محمود است . « انّ الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم
 3 تنذرهم لا يؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم
 غشاوة ولهم عذاب عظیم » . این آیت متناول هر دو کفر است .
- (۱۸) چون معنی کفر را دانستی ، اکنون بدان که معنی
 6 مطابق توحید یکی کردن است ، و یکی را یکی نتوان کردن ،
 چیز های بسیار را یکی توان کردن ، و چیز های بسیار را یکی
 کردن بدو طریق باشد ، یکی بطریق عمل و یکی بطریق علم . پس
 9 توحید دو نوع آمد ، یکی توحید علمی و یکی توحید عملی .
- (۱۹) چون معنی توحید را دانستی ، اکنون بدان که معنی
 مطابق اتحاد یکی شدن است . و یکی شدن میان دو چیز باشد ،
 12 و معنی مطابق وحدت یگانگی است و در یگانگی کثرت نیست پس در
 کفر مذموم کثرت هست و در توحید کثرت هست و در اتحاد کثرت
 هست و در وحدت است که کثرت نیست و وحدت است که مطلوب
 15 طالبان و مقصود روندگان است .
- (۲۰) ای درویش ! چون کثرت بر خاست ، سالک بر خاست
 و شرک بر خاست و حلول و اتحاد بر خاست و قرب و بعد بر خاست
 18 و فراق و وصال بر خواست ، خدای ماند و بس .
- (۲۱) ای درویش ! همیشه خدای بود و بس ، و همیشه خدای باشد
 و بس ، اما سالک در خیال و پندار بود ، می پنداشت که مگر
 21

- 3 خداى وجودى دارد ووى بغير از وجود خداى وجودى دارد ، اکنون از خيال وپندار بيرون آمد ، وبيقين دانست كه وجود يكى بيش نيست وآن وجود خداى است تعالى و تقدس .
- 6 اهل وحدت مى گویند كه وجود يكى بيش نيست وآن وجود خداى است تعالى و تقدس و بغير وجود خداى وجودى ديگر نيست وامكان ندارد كه باشد . و ديگر مى گویند كه اگر چه وجود يكى بيش نيست ؛ اما اين يك وجود ظاهرى دارد و باطنى دارد ، باطن اين يك وجود نور است و اين نور است كه جان عالم است و عالم مالا مال اين نور است . نوري است نا محدود و نا متناهي و بحري است بي پايان و بي كران ، حيوۀ و علم و ارادت و قدرت موجودات از اين نور است ، بينائى و شنوائى و گويائى و گيرائى و روايى موجودات از اين نور است ، طبيعت و خاصيت و فعل موجودات از اين نور است ، بلکه خود همه اين نور است .
- 15 (۲۳) چون باطن اين وجود را دانستی كه يك نور است ، اکنون بدان كه ظاهر اين وجود مشکوۀ اين نور است و مظاهر صفات اين نور است افراد موجودات جمله يكبار مظاهر صفات اين نور اند .
- 21 (۲۴) اى درويش ! باين نور مى بايد رسيد ، و اين نور را مى بايد ديد ، و از اين نور در عالم نگاه مى بايد كرد ، تا از شرك خلاص يابی ، و كثرت بر خيزد ، و سرگردانى نماند ، و يقين شود كه وجود

- یکی بیش نیست . و شیخ ما می فرمود که من بدین نور رسیدم ، و این دریای نور را دیدم ، نوری بود نامحدود و نامتناهی ، و بحری بود بی پایان و بی کران ، فوق و تحت یمین و یسار پیش و پس نداشت ، دران نور حیران مانده بودم ، خواب و خور و دخل و خرج از من برفت ، و نمی توانستم حکایت کرد . با عزیزی گفتم که حال من چنین است . فرمود که برو و از خرمن گاه کسی مشتی گاه بی اجازت خداوند بردار . برفتم و برداشتم ، آن نور را ندیدم .
- (۲۵) ای درویش ! هر سالکی که بدین دریای نور نرسید ، و درین دریای نور غرق نشد ، بوئی از مقام وحدت نیافت . و هر که بمقام وحدت نرسید ، و بلبقای خدای مشرف نشد ، هیچ چیز را چنانکه آن چیز است ندانست و ندید . نا بینا آمد و نا بینا رفت . بسیار کس گوید که ما بدین دریای نور رسیدیم ، و این دریای نور را دیدیم .
- (۲۶) ای درویش ! هر که باین دریای نور رسیده باشد ، و درین دریای نور غرق شده باشد ، آنرا علامات بسیار باشد . با خلق عالم بیکبار بصلح باشد ، و بنظر شفقت و مرحمت در همه نگاه کند ، و مدد و معاونت از هیچ کس دریغ ندارد ، و هیچ کس را بگمراهی و بی راهی نسبت نکند ، و همرا در راه خدای داند ، و همرا روی در خدای بیند .
- و شك نیست که اینچنین است . عزیزی حکایت می کند که چندین سال خلق را بخدای دعوت کردم . هیچ کس سخن من قبول نکرد ، نومید شدم ، و ترك کردم ، و روی بخدا آوردم . چون بحضرت خدای رسیدم جمله خلائق را در آن حضرت حاضر دیدم ، جمله در

- قرب بودند ، با خدای می گفتند و از خدای می شنودند .
- (۲۷) ای درویش ! دعوت و تربیت آن نیست که شقی را سعادت
 3 بخشند ، و نا مستعد را مستعد کنند ، و حقیقت چیز ها بر مردم آشکارا
 گردانند ، دعوت و تربیت آن است که عادت های بد از میان مردم
 بر دارند ، و زندگانی کردن و تدبیر معاش بر مردم سهل و آسان
 6 کنند ، و مردم را با یکدیگر دوست و بر یکدیگر مشفق گردانند ،
 و سعی کنند تا مردم با یکدیگر راست گفتار و راست کردار شوند .
 دعوت و تربیت این است که گفته شد و بیش ازین نیست ، و امر
 9 معروف و نهی منکر از برای این است . باقی هر چه با خود آورده
 اند ، گردانیدن آن چیز ها میسر نشود ، یعنی آدمیان هر يك صفت های
 نيك و صفت های بد دارند ، و هر يك استعداد کاری دارند ، و با هر یکی
 12 سعادت و شقاوتی همراه است ، و اینهارا با خود آورده اند ، کردن
 چیز ها میسر نیست « بعثت لرفع العادات لا لرفع الصفات بعثت لبيان
 الاحكام لا لبيان الحقيقة » . مردم بدانستن احکام محتاج اند تا
 15 زندگانی توانند کرد ، و باسانی بگذرانند ، و بدانستن حقایق محتاج
 نیستند ، آن کس که مستعد است خود بدست آرد .
- (۲۸) ای درویش ! هیچ صفتی بد نیست ، اما قومی آن صفات
 18 نه بجای خود کار می فرمایند ، می گویند که آن صفت بد است . در
 عالم هیچ چیز بد نیست ، جمله چیزها بجای خود نيك است ، اما
 چون بعضی نه بجای خود باشد ، نامش بد می شود . پس خدای تعالی
 21 هیچ چیز بد نیافرید ، همه نيك آفریده است .

فصل پنجم

در بیان یک طایفه دیگر از اهل وحدت

- 3 (۲۹) بدان که اهل وحدت دو طایفه اند ، يك طایفه می گویند
 که وجود یکی بیش نیست ، و آن وجود خدای است تعالی و تقدس ،
 و بغیر از وجود خدای تعالی وجودی دیگر نیست ، و امکان ندارد که
 6 باشد ، و سخن این طایفه را درین فصل که گذشت بشرح تقریر کردیم .
 و آن طایفه دیگر می گویند که وجود بر دو قسم است ، وجود حقیقی
 و وجود خیالی . خدای وجود حقیقی دارد ، و عالم وجود خیالی دارد .
 9 خدای هستی است نیست نمای ، و عالم نیستی است هست نمای . عالم
 جمله بیکبار خیالی و نمایشی است ، و بخاصیت وجود حقیقی که وجود
 خدای است این چنین موجود می نماید ، و بحقیقت وجود ندارد ، الا
 12 وجود خیالی و عکسی و ظلّی . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله دوم

رسالة سوم
در بیان آفرینش ارواح واجسام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين، والصلوة والسلام على
انبیائه واولیائه خیر خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطیبین الطاهرین .
- 3
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن
محمد النسفی ، که جماعتی درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در
خواست کردند که می باید که در آفرینش ارواح ودر مراتب
6 ارواح ودر نزول و عروج ارواح برقاعده وقانون اهل شریعت
رسالهئی جمع کنید و بیان کنید که روح انسانی کمال خودرا بنهایت
9 کمالات می تواند رسانید ومقام خودرا که بعد از مفارقت قالب بازگشت
وی بآن خواهد بود بنهایت مقامات می تواند رسانید یا کمال او مقدر
است ، ومقام او مقدر است ، واز آنچه تقدیر رفته است بسعی وکوشش
12 زیادت نمی تواند کرد ، ودیگر بیان کنید که تقدیر خدای خود
چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد
ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . انه علی ما یشاء قدير
15 وبالاجابة جدیر .

فصل اول

در بیان آنکه آدمی مرکب از روح وقالب است ودر
بیان سه طایفه آدمیان

18

(۲) بدان که - اعزك الله في الدارين - که آدمیان درین عالم سفلی مسافر اند از جهت آنکه روح آدمی را ، که از جوهر ملائکه سماوی است ، از عالم علوی است ، و باین عالم سفلی بطلب کمال فرستاده اند ، تا کمال خود را حاصل کند ، و چون کمال خود حاصل کرد باز کشت او بجواهر ملائکه سماوی خواهد بود ، و بعالم علوی خواهد پیوست . و کمال بی آلت حاصل نمی توانست کرد ، از جهت آنکه روح آدمی بکلیات عالم بود ، اما بجزئیات عالم نبود ، آلتی ازین عالم سفلی بروح دادند تا بجزئیات عالم عالم شد ، و از کلیات و جزویات استدلال کرد ، و پروردگار خود را بشناخت ؛ و آن آلت قالب است . پس آدمی مرکب آمد از روح و قالب ، و روح او از عالم علوی است و قالب او از عالم سفلی است ، روح او از عالم امر است و قالب او از عالم خلق است .

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی از آدمیان نمی دانند که درین عالم سفلی مسافر اند ، و بطلب کمال آمده اند . چون نمی دانند بطلب کمال مشغول نیستند ، شهوت بطن و شهوت فرج و دوستی فرزند ایشان را فریفته است ، و بخود مشغول گردانیده است . و این هر سه بتان عوام اند . و بعضی از آدمیان می دانند که درین عالم سفلی مسافر اند و بطلب کمال آمده اند ، اما بطلب کمال مشغول نیستند ، و دوستی آرایش ظاهر که بت صغیر است ، و دوستی مال که بت کبیر است ، و دوستی جاه که بت اکبر است ، ایشان را فریفته است ، و بخود مشغول گردانیده است . این هر سه

بتان خواص اند . و هر شش شاخهای دنیا اند و لذات دنیا بیش ازین نیست .

3 (۴) ای درویش ! چون این سه شاخ آخرین قوت گیرد و غالب شود ، آن سه شاخ اولین ضعیف شود و مغلوب گردد . پس بتان آدمی بحقیقت هفت آمدند ، یکی دوستی نفس ، و دوستی این شش چیز دیگر از برای نفس است ، و دوستی نفس بتی بغایت بزرگ است ، و بتان دیگر بواسطه وی پیدا می آیند و جمله را می توان شکست ، اما دوستی نفس که بتی بغایت بزرگ است نمی توان شکست .

9 (۵) و بعضی از آدمیان می دانند که درین عالم سفلی مسافر اند ، و بطلب کمال آمده اند ، و بطلب کمال مشغول اند ، بعضی کمال حاصل کرده اند و بتکمیل دیگران مشغول اند ، و بعضی کمال حاصل کرده اند و بخود مشغول اند فمَنهم ظالمٌ لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات . آدمیان همین سه طایفه بیش نیستند و ازین سه طایفه بعضی آدمی اند و بعضی بآدمی می مانند .

15 (۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ، ای درویش ! طریقی که موصل است بکمال یک طریق است ، و آن طریق اول تحصیل است و تکرار و آخر مجاهدت و از کار است . باید که اول بمدرسه روند ، و از مدرسه بخانقاه آیند . هر که این چنین کند ، شاید که بمقصد و مقصود رسد ، و هر که نه چنین کند ، هرگز بمقصد و مقصود نرسد .

21 (۷) ای درویش ! هر که بمدرسه نرود ، و بخانقاه رود شاید که

از سیر الی الله با بهره و با نصیب باشد و بخدای رسد ، اما از سیر فی الله بی بهره و بی نصیب گردد .

3

فصل دوم

در بیان آفرینش ارواح واجسام

- (۸) بدان که اهل شریعت می گویند که خدای تعالی موجد مختار است ، نه موجد بالذات است . در آن وقت که خواست عالم را 6 که جواهر واعراض است ، بیافرید ، و اوّل چیزی که بیافرید ، جوهری بود ، و آن جوهر اوّل می گویند . چون خداوند تعالی خواست که عالم ارواح واجسام را بیافریند ، بآن جوهر اوّل نظر کرد ، آن 9 جوهر اوّل بگذاخت ، و بجوش آمد . آنچه زبده و خلاصه آن جوهر بود ، بر سر آمد بر مثال زبده قند ، و آنچه در وی و کدورت آن جوهر بود ، در بن نشست بر مثال دروی قند . خداوند تعالی از آن زبده 12 نورانی مراتب عالم ارواح بیافرید ، و از آن دروی ظلمانی مراتب عالم اجسام پیدا آورد .
- (۹) ای درویش ! این زبده نورانی آدم است ، و این دروی ظلمانی 15 حواست . آدم و حوا موجودات اند و ازینجا گفته اند که حوا را از پهلوی آدم بگرفتند .

18

فصل سوم

در بیان روح و مراتب ارواح

- (۱۰) بدان که روح انسانی جوهری بسیط است ، و مکمل و محرک 21 جسم است بالاختیار والعقل ، و روح حیوانی جوهر است ، و مکمل و محرک

جسم است بالاختیار ، وروح نباتی جوهر است ، ومکمل ومحرك جسم است بالطبع . واکر این عبارت را فهم نکردی بعبارتی دیگر بگویم .
3 بدان که روح انسانی جوهری لطیف است ، وقابل تجزی وتقسیم نیست واز عالم امر است ، بلکه خود عالم امر است .

(۱۱) چون معنی روح را دانستی ، اکنون بدان که چون خداوند
6 تعالی خواست که مراتب ارواح را بیافریند ، بآن زبده نورانی نظر کرد .
آن زبده نورانی بگداخت و بجوش آمد ، واز زبده و خلاصه آن زبده
روح خاتم انبیا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح اولو العزم
9 بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح رسل بیافرید ، واز زبده
و خلاصه آن باقی ارواح انبیا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح
اولیا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح اهل معرفت بیافرید ،
12 واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح زهاد بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن
باقی ارواح عبّاد بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح مؤمنان
بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی طبیعت آتش بیافرید ، واز زبده
15 و خلاصه آن باقی طبیعت هوا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی
طبیعت آب بیافرید . واز آنچه باقی ماند طبیعت خاک بیافرید ، وبا
هر روحی چندین ملایکه بیافرید . مفردات عالم ملکوت تمام شدند .

فصل چهارم

18

در بیان جسم وعالم اجسام ومراتب اجسام

(۱۲) بدان که جسم جوهری کثیف است ، وقابل تجزی وتقسیم
21 است ، واز عالم خلق است ، بلکه خود عالم خلق است . چون معنی

- جسم را دانستی ، اکنون بدان که چون خداوند تعالی خواست که مراتب اجسام بیافریند ، بآن دروی ظلمانی نظر کرد . آن دروی ظلمانی بگداخت و بجوش آمد . از زبده و خلاصه آن دروی عرش بیافرید ، و از 3 زبده و خلاصه آن باقی کرسی بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان هفتم بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان ششم بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان پنجم بیافرید ، و از زبده و خلاصه 6 آن باقی آسمان چهارم بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان سوم بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان دوم بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان اول بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی عنصر آتش بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی عنصر هوا بیافرید ، و از زبده و خلاصه آن باقی عنصر آب بیافرید ، و از آنچه باقی ماند عنصر خاک بیافرید . مفردات عالم ملک تمام شدند ، مفردات ملک 12 و مفردات ملکوت بیست و هشت آمدند ، چهارده ملک و چهارده ملکوت ، و مرکب سه آمدند معدن و نبات و حیوان . همچنین مفردات حروف تهجی بیست و هشت آمدند ، و مرکب سه آمد اسم و فعل و حرف . 15

فصل پنجم

در بیان آنکه ارواح هریکی جا کجا گرفتند

- (۱۳) چون مراتب ارواح تمام شد ، و مراتب اجسام تمام گشت ، آنگاه 18 مراتب ارواح در مراتب اجسام هریکی در هریکی مقام گرفتند . عرش مقام خاتم انبیا شد ، و صومعه و خلوت خانه وی گشت ، و کرسی مقام ارواح اولو العزم شد ، و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت ، و آسمان 21

- هفتم مقام ارواح رسل شد ، وصومعه و خلوت خانه ایشان گشت ،
 و آسمان ششم مقام ارواح انبیا شد ، وصومعه و خلوت خانه ایشان گشت
 3 و آسمان پنجم مقام ارواح اولیا شد ، وصومعه و خلوت خانه ایشان
 گشت ، و آسمان چهارم مقام ارواح اهل معرفت شد ، وصومعه و خلوت
 خانه ایشان گشت ، و آسمان سوم مقام ارواح زهاد شد ، وصومعه
 6 و خلوت خانه ایشان گشت ، و آسمان دوم مقام ارواح عبّاد شد ،
 وصومعه و خلوت خانه ایشان گشت و آسمان اوّل مقام ارواح مؤمنان
 شد وصومعه و خلوت خانه ایشان گشت . و طبایع چهار گانه در عناصر
 9 چهار گانه مقام گرفتند . نه مرتبه علوی آمدند ، و چهار مرتبه سفلی
 آمدند ، و مرتبه خاک اسفل السافلین آمد ، و مرتبه عرش اعلی
 العلیین آمد ، پس عرش اعلی العلیین است ، و خاک اسفل السافلین
 12 است .
- (۱۴) ای درویش ! جمله ارواح هر يك از مقام خود باین مرتبه
 اسفل السافلین نزول می کنند ، و بر مرکب قالب سوار می شوند ،
 15 و بواسطه قالب کمال خود حاصل می کنند ، و باز ازینجا عروج می کنند
 و بمقام اوّل خود می رسند . و چون بمقام اوّل خود رسیدند ، عروج هر
 يك تمام شد ، و دایره هر يك تمام گشت . و چون دایره تمام می شود ،
 18 ترقی ممکن نمی ماند . ترقی تا بدینجا بیش نیست که هر يك تا بمقام
 اوّل خود رسند ، ارواح مؤمنان تا بآسمان اوّل ، و ارواح عبّاد تا بآسمان
 دوم ، و ارواح زهاد تا بآسمان سوم ، همچنین هر نه مرتبه هر يك تا
 21 بمقام اوّل خود عروج کنند ، اما از مقام اوّل خود در نتوانند گذشت .

- در راه ماندن ممکن است ، اما از مقام اوّل خود در گذشتن ممکن نیست . در راه ماندن عبارت ازان است که روح هر که در مقام ایمان مفارقت کند ، بازگشت وی تا باآسمان اوّل خواهد بود ، و روح هر که 3 در مقام عبادت مفارقت کند ، بازگشت وی تا باآسمان دوم خواهد بود ، و در جمله مقامات همچنین می‌دان . هر يك در هر مقامی که مفارقت کنند ، بازگشت ایشان باهل این مقام باشد ، اگر چه از مقام بالاتر 6 نزول کرده باشند ، و حیفی عظیم باشد که کسی بمقام اوّل خود نتواند رسید و در راه بماند . و آنکه بمقام ایمان نرسید ، بازگشت وی باآسمان نخواهد بود ، از هر کدام مرتبه که نزول کرده باشد ، از جهت آنکه 9 عمر ضایع کرده است و سخن انبیاء و اولیا نشنوده است « انّ الذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لاتفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط » .
- 12
- (۱۵) ای درویش ! آدمیان که تصدیق انبیاء نکردند ، اگر چه صورت آدمیان دارند معنی آدمیان ندارند ، از حساب بهایم اند ، بلکه از بهایم فروتر ، « لقد ذرنا لجهنّم کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بلهم اضلّ اولئک هم الغافلون » . و بهایم را بعالم علوی راه نیست از جهت آنکه عالم علوی صومعه و خلوت خانه پاکان است ، جای 18 ملائکه و اهل تقوی است ، بی علم و تقوی بعالم علوی نتوان رسید . پس ارواح این طایفه که بدرجه ایمان نرسیده اند ، در زیر فلک قمر بمانند ، از هر کدام مرتبه نزول کرده باشند .
- 21

- (۱۶) ای درویش ! خدای تعالی جمله ارواح را در عالم در اصل فطرت پاک و مطهر آفریده است ، اما چون باین عالم سفلی بطلب کمال آمدند ، بعضی باین عالم فریفته شدند ، و در راه بماندند . « کَلَّ مَوْلُودُ یُولَدُ عَلٰی فِطْرَتِهِ فَاَبْوَاهُ یَهُودَانَهٗ وَّیَنْصَرَانَهٗ وَّیْمَجْسَانَهٗ » . و اگر کسی سؤال کند که چون ارواح از مقام اول خود در نمی توانند گذشت این نزول و عروج را فایده چیست . بدان که ارواح چون باین عالم سفلی نزول نکرده بودند ، آنچه می دانستند ، می دانستند ، ترقی نداشتند و اکتساب علوم و اقتباس انوار نمی توانستند کرد ، و بکلیت عالم عالم بودند ، اما بجزئیات عالم عالم نبودند . چون باین عالم سفلی نزول کردند ، بر مرکب قالب سوار شدند ، بواسطه قالب ترقی دارند ، و اکتساب علوم و اقتباس انوار می توانستند کرد ، و بجزئیات عالم عالم شدند ، و از کلیات و جزئیات عالم استدلال کردند . و پروردگار خود را شناختند .

- (۱۷) ای درویش ! ارواح چون نزول می کردند ، بطلب کمال می آمدند ، و اکنون چون عروج می کنند ، کمال دارند . پس در عروج و نزول فواید بسیار باشد ، اما کمال هر یک معلوم است ، و مقام هر یک معلوم است ، از کمال معلوم و مقام معلوم خود در نتواند گذشت ، « وَمَا مَنَّا اِلَّا مَقَامَ مَعْلُومٍ » . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

فصل ششم

در بیان مقام معلوم

21

- (۱۸) بدان که اهل شریعت می گویند که این هر نه مرتبه عطائی اند ،

نه کسبی . و دین حنیف و دین قیم این است ، و فطرة الله که جمله آدمیان را بر آن فطرة آفریده است ، این مراتب ارواح است ، هر يك را چنان که آفریدند آفریدند ، در خلق خدای تبدیل نیست 3
« فاقم وجهك للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم » .

- (۱۹) ای درویش ! اگر چنان بودی که این مراتب کسبی 6
بودندی ، هر کس که کسب زیادت کردی ، مقام او عالیتر شدی . عارف
بکسب بمقام ولی رسیدی ، و ولی بکسب بمقام نبی رسید ، و در جمله
مقامات همچنین می دان ، اما این جمله کسبی نیستند ، عطائی اند . 9
- (۲۰) ای درویش ! اینچنین که مراتب ارواح را دانستی که هر
يك را مقام معلوم است ، و از مقام معلوم خود در نمی تواند گذشت ،
اقوال و افعال ایشان را همچنین می دان . هر يك را مقامی و مقداری معلوم 12
است و از آن در نتواند گذشت « و کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ » یعنی هر
روحی که باین عالم آید ، و بر مرگب قالب سوار شود ، او را حدی
پیدا است و مقامی معلوم است ، که چند در قالب باشد ، و چند نفس زند ، 15
و چه خورد ، و چند خورد ، و چه گوید ، و چند گوید ، و چه کند ،
و چند کند ، و چه آموزد ، و چند آموزد ، و در جمله کارها همچنین
می دان . و علم خدای تعالی در ازل باین جمله محیط است ، یعنی خدای 18
تعالی در ازل بکلیات و جزئیات عالم عالم است « و ان الله قد احاط
بکل شیء » .

فصل هفتم

در بیان تقدیر خدای

(۲۱) بدان که خدای تعالی در ازل بود ، و هیچ چیز دیگر نبود 3
 « كان الله ولم يكن معه شيء ثم كتب في الذكر كل شيء » . خدای تعالی
 و علم خدای تعالی ازلی وابدی است . که آن وقت که خواست ، آن
 چنان که در ازل دانسته بود ، عالم ملك و عالم ملکوت را بیافرید . 6
 پس خدا اوّل ندارد ، و عالم ملك و ملکوت اوّل دارد . ملك عبارت از
 عالم اجسام است ، و ملکوت عبارت از عالم ارواح است ، و جبروت عبارت
 از ذات و صفات خداست ، یعنی ملك عالم محسوسات است ، و ملکوت عالم 9
 معقولات است ، و جبروت آفریدگار ملك و ملکوت است ، و جبروت را
 درین منزل این چنین تفسیر کرده اند .

(۲۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی 12
 می گویند که خدای تعالی در ازل ذات و صفات همه چیز را و مقدار همه
 چیز را دانسته است . این است معنی تقدیر خدا یعنی علم او تقدیر اوست .
 و این طایفه اهل شیعت اند . و بعضی می گویند که خدای تعالی در ازل 15
 ذات و صفات همه چیز را و مقدار همه چیز را دانسته است و خواسته است .
 این است معنی تقدیر خدای ، یعنی علم و ارادت او تقدیر اوست .
 و این طایفه اهل سنت اند . 18

(۲۳) ای درویش ! در ظاهر شریعت حکم خدا و قضای خدا و قدر 21
 خدا و تقدیر خدا بیک معنی است و ازین جمله بعضی علم او می خواهند ،
 و بعضی علم و ارادت اومی خواهند . اگر علم و ارادت او تقدیر اوست ،

- و علم و ارادت او بجملة اشيا محیط است بکليات و جزویات عالم ، پس جملة اشيا بتقدير او باشد ، و ردّ تقدير او بهیچ وجه ممکن نیست و نبود . و علما و مشایخ این دعا را بسیار خواندند و می خوانند : « اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ، ولا هادي لمن اضللت ولا مضلل لمن هديت ، ولا رادّ لما قضيت ، ولا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ » .
- (۲۴) ای درویش ! اگر علم او تقدير اوست برین تقدير جملة 6 آدمیان در اقوال و احوال و در همه چیز مختار باشند ، هر چه خواهند خورد و هر چه خواهند گویند ، و هر چه خواهند کنند . و اگر علم و ارادت او تقدير اوست ، برین تقدير جملة آدمیان در اقوال و احوال 9 و در همه چیز مجبور باشند ، آن خوردند و آن گویند و آن کنند که خدا خواسته باشد از جهت آن که علم خدا مانع اختیار آدمیان نباشد ، اما ارادت خدای مانع اختیار آدمیان باشد .

12

فصل هشتم

در بیان گذشتن صراط

- (۲۵) بدان که این نزول و عروج روح انسانی بگذشتن صراط 15 می ماند ، از جهت آن که می آرند که صراط چیزی است که بر روی دوزخ کشیده است ، و از موی باریک تر و از شمشیر تیز تر است ، و برین صراط مدتی بزیر می باید رفت ، و مدتی راست می باید رفت ، و مدتی بیلا می باید رفت . و بعضی برین صراط زود و آسان بگذرند ، و هیچ زحمتی بدیشان نرسد . بعضی افتان و خیزان بگذرند ، و زحمت بسیار بدیشان رسد ، اما بعاقبت بگذرند . و بعضی نتوانند 21

- گذشت ، و در دوزخ افتند . نزول و عروج روح انسانی نیز همچنین است ، از جهت آنکه عالم طبیعت بدوزخ می ماند ، و ارواح را باین عالم طبیعت می باید آمد ، و از عالم طبیعت می باید گذشت ، پس 3 ارواح مدّتی بزیر می آیند ، و مدّتی راست می آیند ، و مدّتی بیلا می روند . و بعضی از عالم طبیعت زود و آسان می گذرند ، و هیچ زحمتی بدیشان نمی رسد . و بعضی افتان و خیزان می گذرند ، 6 و زحمت بسیار بدیشان می رسد اما بعاقبت می گذرند . و بعضی نمی توانند گذشت ، و در عالم طبیعت می مانند ، و بعالم علوی نمی توانند پیوست . و این صراط از موی باریکتر است ، و از شمشیر تیز تر 9 است ، از جهت آنکه در جمله کارها وسط صراط مستقیم است ، و وسط طریق عقل است ، و طرف افراط و طرف تفریط عالم طبیعت است 12 که دوزخ است ، و وسط از موی باریکتر است و وسطرا نگاه داشتن ، و بر وسط رفتن از شمشیر تیز تر است .

فصل نهم

- در بیان آنکه هر چیز که در دنیا و آخرت است در آدمی است 15 (۲۶) بدان که هر چیز که در دنیا و آخرت موجود است در آدمی هم موجود است ، و آدمی نسخه و نمودار دنیا و آخرت است . (۲۷) ای درویش ! روح انسانی را نسبت بآمدن و رفتن و نسبت بنادانی و دانائی احوال بسیار واسامی بی شمار است . روح انسانی چون نزول می کند ، افول نور است ، و چون عروج می کند طلوع نور است . چون نزول افول نور است ، پس نزول روح انسانی شب باشد ، 21

و چون عروج طلوع نور است پس عروج روح انسانی روز بود . و دیگر آنکه در وقت نزول چیزها در روح انسانی مقدر است ، و جمله پوشیده و نا پیدا است ، پس نزول روح انسانی شب قدر باشد ، و چون در 3 وقت عروج هر چیز که در روح انسانی مقدر بودند ، و پوشیده و نا پیدا بودند ، آن جمله ظاهر شدند و آشکارا گشتند ، پس عروج روح انسانی روز قیامت بود . و چون افول نور در جسم است ، و عروج نور 6 از جسم است ، پس جسم آدمی هم مغرب وهم مشرق باشد ، و روح انسانی ذوالقرنین است ، يك شاخ وی نزول است ، و يك شاخ دیگر عروج است . و این ذوالقرنین چون بمغرب رسید ، آفتاب را دید که 9 در چشمه گرم غروب می کند « حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمیه ووجد عندها قوماً » . و این چشمه گرم جسم آدمی است . 12

(۲۸) ای درویش ! جسم آدمی تا گرم است ، و حرارت غریزی دارد ، آفتاب روح در وی نزول می کند ، و در وی می باشد تا 15 آنگاه که سرد شود ، و حرارت غریزی در وی نماند . چون سرد می شود ، آفتاب روح از وی عروج می کند . پس آفتاب روح در چشمه گرم نزول می کند ، و از چشمه سرد عروج می کند . و این ذوالقرنین در مغرب قومی را بیافت که بغایت ضعیف ، و ناتوان ، 18 و بغایت نادان و بی خبر بودند ، در تاریکی مانده و از روشنائی بی بهره و بی نصیب بودند . و چون بمشرق رسید ، قومی را دید که بغایت قوی و توانا ، و بغایت دانا و با خبر بودند ، از تاریکی بیرون آمده ، 21

و بروشنائی رسیده « حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً » .

3 (۲۹) ای درویش ! آن قوم که در مغرب یافت ، و این قوم که

در مشرق دید ، جمله صفات روحانی و صفات جسمانی بودند و می

گویند که ذوالقرنین بجهان تاریک رفت . جهان تاریک جسم است ،

6 و آب حیوة علم است . چون مغرب و مشرق را دانستی ، اکنون بدان

که مغرب سدّی است ، و مشرق هم سدّی است ، و میان مشرق و مغرب

بین السدّین است . و بین السدّین مشتمل است تمام عمر را . و در میان

9 این دو سدّ قومی را یافت . و آن قوم از یاجوج و ماجوج شکایت

کردند ، و یاجوج و ماجوج شهوت و غضب اند ، و شهوت و غضب اند که

فساد می کنند ، و در خرابی می کوشند . و آن قوم که از یاجوج

12 و ماجوج شکایت کردند ، صفات روحانی و قوت‌های عقلی بودند . ذوالقرنین

با اینان می گوید که شما مرا یاری عمهید بقوّت ، تا من میان شما

و یاجوج و ماجوج سدّی پیدا کنم « آتونی زبر الحديد » . حدید عبارت

15 از سختی و راستی و ثبات است ، و قهر و منع نفس است . و اگر این

عبارت را فهم نکردی بعبارتی دیگر بگویم .

(۳۰) ای درویش ! هر که طریق ریاضات و مجاهدات پیش گیرد

18 با مرد دانا ، و در صحبت دانا ، ظاهر و باطن وی راست شود . چون

ظاهر و باطن سالک راست شد ، کار سالک تمام گشت ، یعنی ظاهر

همچون باطن پاک شود ، و راست گردد ، که تا ظاهر راست نمی شود

21 و پاک نمی گردد ، باطن قابل نور نمی تواند شد . « حتی اذا ساوی بین

الصدفین قال نفخوا « . ظاهر و باطن ، آدمی دو صدف اند . چون ظاهر و باطن راست شد ، آنگاه دانا نفع علم و معرفت کند ، تا سالک دانا شود و عارف گردد . چون سالک دانا شد و عارف گشت ، آن علم و معرفت سالک بمثابت آتش باشد ، جمله خیالات فاسدرا و اندیشه های باطلرا که از یاجوج و ماجوج طبیعت بر می خاستند ، نیست گرداند ، و سالکرا پاک و صافی کند .

(۳۱) ای درویش ! در اول نفع روح بود « فاذا سویته و نفتح فیه من روحی » ، و این نفع علم است « حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا » چهار نفع است از اول عمر تا بآخر عمر یکی نفع روح است ، و یکی نفعی است تا اوصاف ذمیمه و اخلاق نا پسندیده بمیرند ، و یکی نفعی است تا اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده زنده شود ، « و نفتح فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفع فیه اُخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربها » و یکی نفعی است که روح از قالب جدا می شود ، و قالب خراب می گردد . قال « هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دگّاء و کان وعد ربی حقّا » . و الحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله سوم

رساله چهارم
در بیان مبداء و معاد بر قانون اهل حکمت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
3 انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنين گوید اضعف ضعفا وخادم فقراء ، عزيز بن
محمد النسفي ، كه جماعتى درويشان - كثرهم الله - ازين بيچاره در
6 خواست كردند كه مى بايد كه در مبداء ومعاد بر قاعده وقانون اهل
حكمت رساله‌ئى جمع كنيد ، در خواست ايشان را اجابت كردم واز
خداوند تعالى مدد ويارى خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد «انه على
9 ما يشاء قدير وبالاجابة جدير» .

فصل اول

در بيان مبداء

- (۲) بدان ، اعزك الله فى الدارين ، كه وجود از دو حال خالى
12 نباشد ، يا اورا اول باشد يا نباشد . اگر نباشد ، آن واجب الوجود
لذاته است ، واگر باشد ، آن ممكن الوجود لذاته است . وواجب
15 الوجود لذاته خداى عالم است تعالى وتقدس ، وممكن الوجود لذاته
عالم خداى است . واين واجب الوجود لذاته كه خداى عالم است ،
به نزديك اهل حكمت موجب بالذات است ، نه موجد مختار است .
18 عقل اول از ذات او صادر شد ، چنانكه شعاع آفتاب از قرص آفتاب ،

وچنانکه وجود معلول از وجود علت . پس تا وجود علت باشد وجود معلول هم باشد .

- (۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اهل حکمت می گویند که از ذات باری تعالی و تقدس يك جوهر بیش صادر نشد و نام آن جوهر عقل اول است . و عقل جوهری بسیط است و قابل تجزی و تقسیم نیست . پس از باری تعالی که احد حقیقی است احد حقیقی صادر شد ، و آن عقل اول است . باقی آبا و امهات از عقل اول صادر شدند ، از جهت آنکه درین عقل اول که احد حقیقی است ، باضافات و اعتبارات کثرت پیدا آمد ، یعنی نظر بذات عقل و نظر بعلت عقل ، و نظر برابطه که میان علت و معلول است ، باین سه نظر در عقل اول سه اعتبار پیدا آمد ، و بهر اعتباری از عقل اول چیزی صادر شد ، عقلی و نفسی و فلکی . همچنین از هر عقلی عقلی و نفسی و فلکی صادر می شد ، تا بعد از عقل اول نه عقل و نه نفس و نه فلک پیدا آمدند . آنگاه در زیر فلک قمر عنصر آتش ، و طبیعت آتشی پیدا آمدند . باز عنصر هوا و طبیعت هوا پیدا آمدند ، باز عنصر آب و طبیعت آب پیدا آمدند ، باز عنصر خاک و طبیعت خاک پیدا آمدند ، آبا و امهات تمام شدند ، و نزول تمام گشت . چهارده مرتبه نزول کرد ، و عروج در مقابله نزول خواهد بود ؛ پس چهارده مرتبه عروج باشد تا دایره تمام شود .

(۴) ای درویش ! این تقدّم که گفته شد بعضی را بر بعضی نه

- تقدّم زمانی است از جهت آنکه تقدّم بچند گونه باشد ، تقدّم از روی

- زمان و تقدّم از روی مکان و تقدّم از روی رتبت و تقدّم از روی علّت بود . تقدّم این مراتب از روی رتبت و از روی علّت است ، از جهت آنکه این مراتب یعنی آبا و امّهات جمله در يك طرفة العين ، بلکه کمتر از يك طرفة العين از عقل اوّل صادر شدند آنگاه موالید سه گانه ازین آبا و امّهات پیدا آمدند و می آیند و موالید سه گانه معدن و نبات و حیوان اند . و انسان يك نوع است از انواع حیوان .
- 3
- 6
- (۵) ای درویش ! چون در آخر همه انسان پیدا آمد ، معلوم شد که انسان میوه درخت موجودات است ، و چون انسان بعقل رسید تمام شد ، معلوم شد که تخم درخت موجودات عقل بوده است . که هر چیز که در آخر پیدا آمد ، در اوّل همان بوده باشد . و چون انسان بعقل رسید ، دایره تمام شد ، که دایره چون باوّل خود رسید ، تمام شد . پس عقل اوّل ، هم آغاز است و هم انجام ، نسبت بآمدن آغاز است و نسبت به بازگشتن انجام است ، نسبت بآمدن مبداء است ، و نسبت به بازگشتن معاد است . نسبت بآمدن لیلة القدر است ، و نسبت به بازگشتن یوم القیامت است .
- 9
- 12
- 15
- (۶) ای درویش ! عقل اوّل قلم خدای و رسول الله است ، و علّت مخلوقات ، و آدم موجودات است ، و بصفات و اخلاق خدای آراسته است . و ازینجا گفته اند که خدای تعالی آدم را بر صورت خود آفریده . هیچ يك از عقول و نفوس از باری تعالی و تقدّس فیض قبول نمی توانند کرد ، الا عقل اوّل ، که اعلم و اشرف عقول است . عقل اوّل از باری تعالی و تقدّس فیض قبول می کند ، و بفرود خود می دهد .
- 18
- 21

هر يك از عقول از بالای خود می گیرند ، و بفروود خود می دهند ،
 هر يك ید اخذ و ید اعطا دارند ، می گیرند و می دهند . واجب الوجود
 می دهد و نمی گیرد ، از جهت آنکه بالا ندارد ، و تنزیه و تقدیس و علم 3
 و حکمت ذاتی دارد .

(۷) ای درویش! عقول و نفوس عالم علوی جمله شریف و لطیف اند

و جمله علم و طهارت دارند ، و هر کدام که بالاتر است ، و بعقل اوّل 6
 نزدیکتر است ، شریفتر و لطیفتر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است .
 و در افلاك نیز همچنین می دان ، هر فلك که بالاتر است ، و بفلك -
 الافلاك نزدیکتر است ، شریفتر و لطیفتر است . در نزول هر کدام 9
 مرتبه که بمبداء نزدیکتر است ، شریفتر و لطیفتر است ، و در عروج
 هر کدام مرتبه که از مبداء دورتر است ، لطیفتر و شریفتر است ،
 از جهت آنکه در نزول کدورت به بن نشیند ، و در عروج صافی بر 12
 سر آید . و اگر چنین گویند که در بسایط هر چند از مبداء دورتر
 می شوند ، خسیس تر می گردند ، و در مرکبات هر چند از مبداء
 دورتر می شوند ، شریفتر می گردند ، هم راست باشد . 15

(۸) چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

بدان که اوّل خدای است ، باز عقل ، باز نفس ، باز طبیعت . نزول
 تمام شد . چون نزول برین وجه آمد ، و عروج در مقابله نزول باشد . 18
 پس در عروج اوّل طبیعت باشد ، باز نفس ، باز عقل ، باز خدا .
 عروج تمام شد . معلوم شد که هر چه در نزول اوّل ، در عروج
 آخر است ، و معلوم شد که در نزول اوّل شریفتر است ، و در عروج 21

آخر شریفتر است .

(۹) ای درویش ! اوّل خدای است ، وانبیا واولیا مظاهر خدای اند .

3 باز عقل است ، و حکما وعلما مظاهر عقل اند . باز نفس است ،

وسلاطین وملوک مظاهر نفس اند . باز طبیعت است ، وعوام وصحرا

نشینان مظاهر طبیعت اند . چون اوّل خدا بود ، یکی آمد . و چون

6 عقل در مرتبهٔ دوم افتاد ، دو قسم آمد . و چون نفس در مرتبهٔ سوم ،

افتاد سه قسم آمد . و چون طبیعت در مرتبهٔ چهارم افتاد ، چهار قسم

آمد . یکی ودو وسه وچهار ده باشد « تلك عشرة كاملة » . این است

9 مراتب ملك وملكوت و جبروت .

(۱۰) ای درویش ! بنزدیک اهل شریعت واهل حکمت ملك عالم

محسوس است ، وملكوت عالم معقول است ، وجبروت ذات وصفات

12 واجب الوجود است ، که خدای عالم است تعالی وتقدّس . وبه نزدیک

اهل وحدت ملك محسوسات اند ، وملكوت معقولات اند ، وجبروت

عالم اجمال است .

فصل دوم .

15

در بیان عقول و نفوس عالم سفلی

(۱۱) بدان که بعضی از حکما می گویند که مبداء عقول

18 و نفوس عالم سفلی عقل عاشر است ، که عقل فلک قمر است ، و عقل

فَعّال نام اوست ، ومدبّر عالم سفلی ، وواجب الصّور اوست . اما بیشتر

حکما بر آن اند که عقول عالم علوی هر ده فَعّال اند ، و هر ده

21 مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند . وازین جهت است که تفاوت

بسیار است میان آدمیان . نفسی که از نفس فلک قمر فایض می‌شود ، هرگز برابر نباشد با آنکه از نفس فلک شمس فایض شود . و نفسی که از فلک شمس فایض شود عالی همت باشد ، و نفسی که از فلک قمر فایض شود خسیس همت بود .

(۱۲) ای درویش ! تفاوت آدمیان ازین جهت است که گفته

شد ، یعنی از مبادی . و از جهت دیگر هم هست ، و آن خاصیت ازمئه اربعه است ، سعادت ، و شقاوت ، وزیرگی ، و بلادت ، و بخل ، و سخاوت ، و دیانت ، و خیانت ، و همت عالی ، و خساست ، و درویشی ، و توانگری ، و عزت و خواری ، و درازی عمر ، و کوتاهی عمر ، و مانند این جمله اثر مبادی ، و خاصیت ازمئه اربعه است .

(۱۳) ای درویش ! چون دانستی که کار آدمی پیش از آمدن

وی ساخته اند ، بداده خدای قناعت کن و راضی و تسلیم شو . درویش را با درویشی می باید ساخت ، و توانگر را با توانگری هم می باید ساخت ، از جهت آنکه درویشی و توانگری هر دو سبب عذاب آدمی است ، آنرا که سخی آفریده اند می طلبد تا خرج کند ، و آنرا که بخیل آفریده اند می طلبد تا نگاه دارد ، و هر دو در عذاب‌اند . درویش می پندارد که توانگر در راحت و آسایش است ، و توانگر می پندارد که درویش در راحت و آسایش است .

(۱۴) ای درویش ! بیقین بدان که در دنیا خوشی نیست .

فصل سوم

در بیان معاد

- 3 (۱۵) بدان که باز گشت نفس انسانی بعد از مفارقت قالب ،
اگر کمال حاصل کرده است ، بعقول و نفوس عالم علوی خواهد بود ،
و اگر کمال حاصل نکرده است ، در زیر فلک قمر که دوزخ است
6 بماند ، بعضی مدتی و بعضی ابد الآباد . و کمال نفس انسانی مناسبت است
با عقول و نفوس عالم علوی .
- 9 (۱۶) ای درویش ! عقول و نفوس عالم علوی جمله علم و طهارت
دارند ، و دایم در اکتساب علوم و اقتباس انوار اند ، و علم و طهارت حاصل
کنند . پس کار آدمی است که دایم در اکتساب علوم و اقتباس انوار
باشد ، و علم و طهارت حاصل کند . و هر که مناسبت حاصل کرد ،
12 استعداد شفاعت او را حاصل شد . چون نفس وی مفارقت کند ازین
قالب ، عقول و نفوس عالم علوی او را بنخود کشند ، و معنی شفاعت این
است . با هر کدام که مناسبت حاصل کرده باشد ، باز گشت وی
15 بآن بود ، اگر با نفس فلک قمر حاصل کرده بود ، باز گشت وی
بوی باشد ، و اگر با نفس فلک الافلاک حاصل کرده بود ، باز گشت
وی بوی باشد . چون اول و آخر را دانستی ، باقی را همچنین می دان .
- 18 و نفوس انسانی چون بعالم علوی رسیدند ، از مرکبان فانی خلاص یافتند
و بر مرکبان باقی سوار شدند ، و ابد الآباد برین مرکبان سوار
خواهند بود ، و هر يك بقدر مقام خود در لذت و راحت خواهند بود ،
21 و مقام هر يك جزاء علم و طهارت وی است . هر که علم و طهارت

- زیادت می کند ، مقام وی عالی تر می شود ، یعنی نه چنان است که اهل شریعت گفتند که هر يك را مقام معلوم است ، چون بمقام معلوم خود رسیدند دائره هر يك تمام شد ، و چون دایره تمام شد ، 3 ترقی ممکن نمی ماند و این خلاف بنا بر آن است که بنزدیک اهل شریعت ارواح آدمیان پیش از اجساد موجود بودند ، هر يك در مقام معلوم ، و چون از آن مقام معلوم باین عالم سفلی نزول کردند و بر 6 مرکب قالب سوار شدند و کمال حاصل کردند باز چون عروج کنند هر يك تا بمقام اول خود بیش عروج نتوانند کرد . اما به نزدیک اهل حکمت نفوس آدمیان پیش از اجساد موجود نبودند با جسد 9 موجود شدند پس نفوس را مقام معلوم نبوده باشد ، نفوس مقام خود اکنون پیدا می کنند . و گفته شد که مقام هر يك جزاء علم و طهارت وی است ، هر که علم و طهارت بیشتر کسب می کند ، 12 مقام خود را عالی تر می گرداند .

- (۱۷) ای درویش! هر که نفس خود را بجائی رساند که مناسبت با نفس فلک الافلاک حاصل کند ، علم و طهارت را بنهایت رسانید ، 15 و بنهایت مقامات انسانی رسید . عقل اول پیغام گذر وی شد ، و رسول بارگاہ وی کشت « من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت » . درین مقام است که گاه بواسطه عقل اول با حق 18 سخن گوید و از حق بشنود ، و گاه بی واسطه عقل اول با حق گوید و از حق شنود . و چون از قالب مفارقت کند ، ابد الآباد در جوار حضرت رب العالمین خرم و شادان باشد ، و از مقربان حضرت وی باشد . 21

واین بهشت خاص است ، و جای کاملان است . و هر که درین بهشت است ، در لذت و راحت مطلق است . باقی این هشت مرتبه دیگر درجات بهشت اند ، و آنها که در این درجات باشند ، در لذت و راحت مطلق نباشند ، و در الم ورنج مطلق هم نباشند : ازین وجه که از دوزخ گذشته باشند ، و به درجهئی از درجات بهشت رسیده بودند ، در لذت و راحت باشند ، و ازین وجه که از قرب رب العالمین محروم اند ، و از جوار حضرت ذوالجلال بی بهره و بی نصیب اند ، در آتش فراق باشند ، و ابد الآباد درین آتش فراق بمانند . و این هشت بهشت جای ناقصان اند . اگر عذاب از جهت نقصان علم باشد ، هرگز ازان عذاب خلاص نیابند ، و اگر عذاب از جهت نقصان طهارت بود ، بمرور ایام ازان عذاب خلاص یابد .

12 (۱۸) ای درویش ! نفس انسانی بعد از مفارقت از شش حال بیرون نباشد یا ساده باشد ، یا غیر سلوه . و ساده پاک باشد یا ناپاک ، و غیر ساده پاک باشد یا ناپاک . و غیر ساده کامل باشد یا ناقص . حال هر یک ازین نفوس ششگانه بر تفاوت خواهد بود بعد از مفارقت قالب .

فصل چهارم

در بیان حال نفوس انسانی بعد از مفارقت قالب

18 (۱۹) بدان که نفوس کسانی که علم و طهارت حاصل نکردند ، و بعد از مفارقت قالب در زیر فلک قمر ماندند ، و بعالم علوی نتوانستند پیوست ، بعضی از حکما می گویند که هر یکی ازین نفوس باز بقالب دیگر پیوندند ، تا در وقت مفارقت کدام صفت بروی غالب باشد ، در صورت آن

- صفت حشر شوند ، و آن صورت یا صورت آدمیان باشد ، یا صورت حیوانات یا صورت نباتات ، یا صورت معادن . و در آن صورت بقدر معصیت عذاب کشند ، و بقدر جنایت قصاص یابند ، و از قالب بقالب می گردند ، و بمراتب 3 فرو می روند تا بمعادن رسند ، و این فرو رفتن را مسخ می گویند . و باز بمراتب بر می آیند ، تا به انسان رسند و این بر آمدن را نسخ می گویند . هم چنین فرو می روند و بر می آیند ، تا آنگاه که بقدر معصیت عذاب 6 کشند ، و بقدر جنایت قصاص یابند ، و علم و طهارت حاصل کنند « کَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » . و چون علم و طهارت حاصل کردند ، بعد از مفارقت قالب بعالم علوی پیوندند ، 9 چنانکه گفته شد . و این سخن اصل تناسخ است .

(۲۰) و بعضی دیگر از حکما می گویند که این نفوس باز بقالبی

- 12 دیگر نتوانند پیوست از جهت آنکه هر قالبی که باشد ، اورا البتّه نفسی بود ، و يك قالب را دو نفس نتوانند بود ، همچنان بی قالب همیشه در زیر فلك قمر بمانند .

(۲۱) و بعضی می گویند که جن این نفوس اند که در زیر فلك قمر

- 15 مانده اند ، و بهر صورتی که می خواهند ، بر می آیند و مصور می شوند ، و بر هر که می خواهند ظاهر می گردند .

(۲۲) و بعضی هم از حکما می گویند که جن را وجود نیست ، این

- 18 چنین که مردم با خود تصور کرده اند ، می گویند که جنّ آدمیانی اند که در صحرا و کوه نشینند ، و دانارا ندیده باشند ، و سخن دانا نشنوده بوند ، از حساب بهایم باشند ، بلکه از بهایم فروتر . معنی جن پوشیده 21

کردن است یا پوشیده شدن ، و عقل ایشان پوشیده است ، و دیوانه‌ها بهمین معنی مجنون می گویند .

3 (۲۳) واهل شریعت می گویند که جنّ وجود دارند بغیر وجود

آدمی . جنّ نوعی دیگر است ، و آدمی نوعی دیگر . چنانکه آدمیان پدر و مادر دارند ، و آن آدم و حواست ، جن هم پدر و مادر دارند ، و آن مارچ

6 ومارجه است . و خدای تعالی آدم را از خاک آفرید ، و مارچ را از آتش

« خلق الجنّ من مارچ من نار » .

(۲۴) ای درویش ! این چهار رساله‌ها در چهار ولایت جمع کردم

9 و نوشتم . رساله اول را در سنه ستین و ستمایه در شهر بخارا ، و رساله دوم را

در خراسان در بحر آباد بر سر تربت شیخ المشایخ سعد الدین حموی -

قدس الله روحه العزیز - جمع کردم ، و رساله سوم را در شهر کرمان جمع

12 کردم ، و رساله چهارم را در شهر شیراز بر سر تربت شیخ المشایخ ابو عبدالله

حفیف - قدس الله روحه العزیز - در سنه ثمانین و ستمایه جمع کردم .

فصل پنجم

در بیان نصیحت

15

(۲۵) ای درویش ! این بیچاره در عالم سفر بسیار کرد ، و نیز بزرگان

بسیار دریافت از علما و حکما و مشایخ ، و در خدمت هر یکی مدتها مدید

18 بودم ، و هرچه فرمودند کردم از تحصیل و تکرار ، و از مجاهدات و اذکار ،

و فواید بسیار از ایشان بمن رسید ، و چشم اندرون من بملك و ملکوت

و جبروت گشاده شد ، و میدان فکر من فراخ گشت ، و علمارا که فنون علم

21 داشتند ، دوست گرفتم .

- (۲۶) ای درویش! هر که يك فن علم دارد، میدان فکر وی تنگ است، و علمارا که فنون علم دارند دشمن می دارد. و هر که از فنون علم با نصیب است، میدان فکر وی فراخ است، و علمارا که فنون علوم دارند دوست می دارد. و از سخنان ایشان آنچه زبده و خلاصه بود، جمع کردم. رساله چهارم زبده و خلاصه سخن حکماست در بیان مبداء و معاد، و رساله سوم زبده و خلاصه سخن علماست در بیان نزول و عروج روح انسانی، و رساله دوم زبده و خلاصه سخن مشایخ است در بیان توحید، و رساله اول سخن این بیچاره است در بیان معرفت انسان، هر که این چهار رساله را بتحقیق بداند، و مستحضر شود از کتب بسیار مستغنی گردد، و چشم اندرون وی بملك و ملکوت و جبروت گشاده شود، و میدان فکر وی فراخ گردد، و آنچه مقصود روندگان و مطلوب طالبان است، بیابد.
- (۲۷) ای درویش! در بند آن مباش که علم و حکمت بسیار خوانی و خود را عالم و حکیم نام نهی، و در بند آن مباش که طاعت و عبادت بسیار کنی و خود را عابد و شیخ نام کنی، که اینها همه بلا و عذاب سخت است. از علم و حکمت بقدر ضرورت کفایت کن، و آنچه نافع است بدست آر و از طاعت و عبادت بقدر ضرورت پسند کن، و آنچه ما لا بد است بجای آر. و در بند آن باش که بعد از شناخت خدای طهارت نفس حاصل کنی، و بی آزار و راحت رسان شوی، که نجات آدمی درین است.
- (۲۸) ای درویش! هر که طهارت نفس حاصل نکرد، اسیر شهوت و بنده مال و جاه است. دوستی شهوت بطن و فرج آتشی است، که دین و دنیای سالک را می سوزاند، و نیست می گرداند، و سالک را خسر الدنیا

3 والاخرة می کند. ودوستی مال وجاه نهننگ مردم خواراست، چندین هزار کس را فرو برد وخواهد برد. وهر که از دوستی شهوت بطن وفرج، وازدوستی مال وجاه آزاد شد وفارغ گشت، مرد تمام است و آزاد وفارغ است. آزاد وفارغ مطلق وجود ندارد، وممکن نیست، اما بنسبت آزاد وفارغ باشد.

6 (۲۹) ای درویش! جمله آدمیان درین عالم در زندان اند، از انبیا واولیا وسلاطین وملوک وغیرهم، جمله در بند اند. بعضی را يك بند است، وبعضی را دو بند است، وبعضی را ده بند است، وبعضی را صد بند است، وبعضی را هزار بند است. هیچ کس درین عالم بی بند نیست، اما آنکه يك بند دارد، نسبت با آنکه هزار بند دارد، آزاد وفارغ باشد، ورنج وعذاب وی کمتر بود. هر چند بند زیادت می شود، رنج وعذاب وی زیادت می گردد.

12 (۳۰) ای درویش! اگر نمی توانی گم آزاد وفارغ شوی، باری راضی وتسليم باش. والحمد لله رب العالمین.

15 تمام شد رساله چهارم

رسالة پنجم
در بیان سلوک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين، والصلوة والسلام على انبيائه
3 واوليائه خير خلقه وعلى آلهم و اصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقراء ، عزیز بن محمد
النفی ، که جماعتی درویشان - کثرهم الله - از این بیچاره درخواست کردند
6 که می باید که در سلوک رساله‌ئی جمع کنید ، و بیان کنید که سلوک
چيست ، و نیت سالك در سلوک چيست ، و شرایط و ارکان سلوک چيست .
درخواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم
9 تا از خطا و زلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء ، قدیر و بالاجابة جدیر » .

فصل اول

در بیان آنکه سلوک چيست

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که سلوک در لغت عرب عبارت از
12 رفتن است على الاطلاق ، یعنی رونده شاید که در عالم ظاهر سفر کند ،
و شاید که در عالم باطن سیر کند . و بنزدیک اهل تصوف سلوک عبارت از
15 رفتن مخصوص است ، و آن سیر الى الله و سیر فی الله است .
- (۳) ای درویش ! پیش از ما مشایخ در سلوک کتاب بسیار جمع
کرده اند ، و در جمله این گفته اند که سلوک سیر الى الله و سیر فی الله است ،
18 و این بیچاره در چند رساله این چنین هم گفته است که سلوک سیر

الی اللہ وسیر فی اللہ است . اکنون درین رساله بعبارت دیگر چیزی می گوئیم .

- 3 (۴) ای درویش ! آدمی مراتب دارد وصفات و اخلاق آدمی که در ذرات آدمی مکنون اند ، و در هر مرتبه چیزی ظاهر می گردند . چون مراتب آدمی تمام ظاهر شوند ، صفات و اخلاق آدمی هم تمام ظاهر گردند
- 6 و عالم صغیر تمام شود . و این رونده که عالم صغیر را تمام کرد ، در عالم کبیر نائب و خلیفه خدا شد ، گفت وی گفت خدا باشد ، و کرد وی کرد خدای بود . و این تجلی اعظم است ، از جهت آنکه ظهور اخلاق اینجاست ، و ظهور علم اینجاست .
- 9 (۵) ای درویش ! ظهور علم بسیار جای هست ، اما علم محیط اینجاست . اینجا خود را شناخت و اینجا اشیا را کما هی دانست و دید . پس سلوک عبارت از آن باشد که رونده روی بمراتب خود می آورد و مراتب خود را بتدریج تمام ظاهر گرداند ، عالم صغیر تمام کند . و تا عالم صغیر تمام نشود ، امکان ندارد که وی در عالم کبیر نائب و خلیفه خدا باشد . و او را قدرت بر عالمیان پیدا آید . کسی را که قدرت بر خود نباشد ، بر دیگران چون بود ؟ و بعضی ازینجا غلط کرده اند ، و در عذابهای گوناگون افتاده اند ، و بمقصود و مراد نرسیده اند . چون مراتب رونده تمام ظاهر شد ، سلوک تمام گشت .
- 12
- 15
- 18 (۶) ای درویش ! معلوم شد که ره رو توئی ، و راه توئی ، و منزل توئی . و چون مراتب رونده تمام ظاهر شد ، آنگاه ابتدای سیر فی اللہ باشد ، و این سیر هرگز بنهایت نرسد . چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر
- 21

ازین بگویم . دانستن این سخن از مهمات است .

فصل دوم

در بیان آنکه نیت سالک در سلوک چیست

3

(۷) ای درویش ! باید که نیت سالک در ریاضات و مجاهدات آن

نباشد که طلب خدا می‌کنم ، از جهت آنکه خدای را حاجت بطلب کردن

نیست . و دیگر باید آن نباشد که طلب طهارت و اخلاق نیک می‌کنم ، 6

و آن نباشد که طلب علم و معرفت می‌کنم ، و آن نباشد که طلب کشف

اسرار و ظهور انوار می‌کنم ، که اینها هر یک بمرتبه‌ئی از مراتب انسانی

مخصوص اند ، و سالک چون بآن مرتبه نرسد ، امکان ندارد که چیزی که 9

بآن مرتبه مخصوص است خود ظاهر نشود ، و اگر بآن مرتبه برسد ، امکان

ندارد که اگر خواهد و اگر نخواهد ، و اگر کسی گوید و اگر کسی نگوید ،

چیزی که بآن مرتبه مخصوص است ، خود ظاهر شود . اگر جمله عالم 12

با طفل بگویند که لذت شهوت راندن چیست ، در نیابد ؛ و چون بآن مرتبه

برسد ، اگر گویند و اگر نگویند خود دریابد .

(۸) ای درویش ! انسان مراتب دارد چنانکه درخت مراتب 15

دارد . و پیدا است که در هر مرتبه‌ئی از مراتب درخت چه پیدا آید .

پس کار باغبان آن است که زمین را نرم و موافق می‌دارد ، و از

خار و خاشاک پاک می‌کند ، و آب بوقت می‌دهد و محافظت می‌کند 18

تا آفتی بدرخت نرسد تا مراتب درخت تمام پیدا آیند ، و هر یک بوقت

خود تمام ظاهر شوند . کار سالکان نیز هم چنین است باید که نیت

سالک در ریاضات و مجاهدات آن باشد که تا آدمی شوند ، و مراتب 21

- انسانی در ایشان تمام ظاهر شود ، که چون مراتب انسانی تمام ظاهر شود ، سالک اگر خواهد و اگر نخواهد ، طهارت و اخلاق نیک و علم و معرفت و کشف اسرار و ظهور انوار ، هر يك بوقت خود ظاهر شوند ، 3 و چیز ها ظاهر شود که سالک نام آن هرگز نشنوده بود و بر خاطر سالک هرگز نگذشته باشد ؛ و کسی که نه درین کار بود این سخنان را هرگز فهم نکند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز 6 نمائیم ، سالک باید که بلند همت باشد ، و تا زنده است در کار باشد ، و سعی و کوشش مشغول بود ، که علم و حکمت خدا نهایت ندارد .
- (۹) ای درویش ! جمله مراتب درخت در تخم درخت موجوداند ، 9 باغبان حاذق و تربیت و پرورش می باید که تا تمام ظاهر شوند . و همچنین طهارت ، و اخلاق نیک ، و علم ، و معرفت ، و کشف اسرار ، و ظهور انوار ، جمله در ذات آدمی موجود اند ، صحبت دانا و تربیت 12 و پرورش می باید که تا تمام ظاهر شوند .
- (۱۰) ای درویش ! علم اولین و آخرین در ذات تو مکنون است . هر چه می خواهی ، در خود طلب کن ، از بیرون چه می طلبی ؟ 15 علمی که از راه گوش بدل تو رسد همچنان باشد که آب از چاه دیگران بر کشی و در چاه بی آب خود ریزی آن آب را بقائی نبود ، و با آنکه بقائی نباشد زود عفن شود و بیماریهای بد از وی تولد کند . 18
- (۱۱) ای درویش ! از آن آب بیماری عجب و کبر زاید و دوستی 21 مال و جاه روید . « ولیس الخبر کا لمعاینه » . باید که تو چنان سازی که آب از چاه تو بر آید و هر چند که بر کشی و بدیگران

- دهی ، کم نشود ، بلکه زیاده شود . و هر چند که بماند ، عفن نشود ، بلکه هر روز برآید پاکتر و صافی تر گردد و علاج بیماریهای بدشود .
- 3 (۱۲) ای درویش ! سالک را باین طریق که گفته شد ، علم و معرفت حاصل شود ، و آب حیات از چشمه دل وی روانه گردد . « من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه » .
- 6 یعنی سالک را علم و حکمت بدین طریق حاصل شود ، و بطریق عکس نیز حاصل شود . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز شود .
- 9 (۱۳) ای درویش ! کار تربیت و پرورش دانا دارد . بی صحبت دانا امکان ندارد که کسی بجائی رسد . میوه بیابانی که خود رسته باشد ، هرگز برابر نباشد با میوه بستانی که باغبان او را پرورده باشد .
- 12 همچنین هر سالکی که صحبت دانا نیافته باشد ، هرگز برابر نباشد با سالکی که صحبت دانا یافته بود .

فصل سوم

- 15 در بیان آنکه سالک را علم و معرفت بطریق عکس چون حاصل می شود
- (۱۴) بدان که دعوت انبیا و تربیت اولیا از جهت آن است تا مردم بر اقوال نیک ، و افعال نیک ، و اخلاق نیک ملازمت کنند تا ظاهر ایشان راست شود ، که تا ظاهر راست نشود ، باطن راست نگردد ، از جهت آن که ظاهر بمثابه قالب است ، و باطن بمثابه چیزی است که در قالب ریزند . پس اگر قالب راست باشد ، آن چیز که در وی ریزند هم راست باشد ، و اگر قالب کج بود ، آن چیز که در وی
- 21

ریزند ، هم کج بود .

(۱۵) ای درویش ! هیچ شک نیست که ظاهر در باطن اثرها

- 3 دارد ، و باطن در ظاهر هم اثر ها دارد . پس چون بریاضات و مجاهدات بسیار در صحبت دانا ظاهر راست شود ، باطن هم راست گردد . چون ظاهر و باطن راست شد ، باطن در میان دو عالم پاک افتاد ، یک طرف عالم شهادت بود ، و یک طرف عالم غیب ، یعنی یک طرف بدن بود که عالم شهادت و محسوسات است ، و یک طرف عالم ملائکه و ارواح پاکان بود که عالم غیب و معقولات است . و آن طرف که عالم غیب است ، همیشه پاک و صافی بود ، و باطن را از آن طرف هرگز زحمت و ظلمت و کدورت نبود ، و این طرف که بدن است تا مادام که بلذات و شهوات بسته است ، و اسیر حرص و غضب است ، مکدر و ظلمانی است و باطن را مکدر و ظلمانی می‌دارد . بدین سبب باطن از عالم غیب که عالم ملائکه و ارواح پاکان است ، اکتساب علوم و اقتباس انوار نمی‌توانست کرد . چون بدن پاک شد و صافی گشت ، باطن در میان دو عالم پاک افتاد .
- 6 هر چه در عالم غیب باشد که عالم ملائکه و ارواح پاکان است ، در باطن سالک پیدا آید همچون دو آئینه صافی که در مقابله یکدیگر بدارند ، هر چه در آن آئینه بود ، درین آئینه پیدا شود ، و هر چه درین آئینه بود ، در آن آئینه پیدا باشد . و حکمت در زیارت قبور این است ، و حقیقت زیارت این است .

(۱۶) ای درویش ! درین سخن يك نکته باریک است ، و آن نکته

- 21 آن است که عالم غیب مراتب دارد ، و از مرتبه‌ئی تا به مرتبه‌ئی تفاوت

- بسیار است و باطن سالک هم مراتب دارد و از مرتبه تا به مرتبه‌ئی هم تفاوت بسیار است . مرتبه اول از مرتبه اول اکتباس تواند کرد ،
 3 و مرتبه آخر از مرتبه آخر اکتباس تواند کرد . علم و معرفت سالک را باین طریق هم حاصل می شود . و خواب راست عبارت ازین است و وجود
 و وارد والهام و علم لدنی عبارت ازین است . و این معنی بکفر و اسلام تعلق
 6 ندارد . و هر که آینه دل صافی گرداند ، این اثرها یابد . و این معنی در خواب بسیار کس باشد ، اما در بیداری اندک بود ، از جهت
 آنکه در خواب حواس معزول باشد . و کدورتی که بواسطه حواس
 9 و بواسطه غضب و شهوت باطن را حاصل آید ، کمتر بود . بدین سبب باطن آن ساعت از آن عالم اکتساب علوم تواند کرد . پس خلوت و عزلت
 و ریاضات و مجاهدات سالکان از جهت آن است تا بدن ایشان در بیداری
 12 همچون بدن آن کسان باشد که در خواب اند ، بلکه پاکتر و صافی تر .
 (۱۲) ای دریش ! سالکان بر تفاوت اند ، و مزاج سالکان بر تفاوت است . بعضی باندک ریاضت که بکنند این اثرها در خود یابند ،
 15 و بعضی سالهای بسیار ریاضت کشند و این اثرها در خود نیابند . و این اثر خاصیت مبادی و اثر خاصیت ازمنه اربعه است .

فصل چهارم

- در بیان آنکه آدمیان سه طایفه اند
 18 (۱۸) بدان که خدای تعالی آدمیان را بتفاوت آفریده است ، و هر یک را استعداد کاری داده است . و چنین می بایست که بود تا
 21 نظام عالم تواند برد . شهر نشین می باید ، و صحرا نشین هم می باید .

بزاز می باید و کُناس هم می باید ، و مانند این . و اگر جمله را یک استعداد دادی ، نظام عالم نبودی . پس باید که دانا هر یک را بکاری دارد ، آن کار که وی را از برای آن کار آفریده اند . 3

(۱۹) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ، بعضی همت عالی

دارند و بعضی همت عالی ندارند و ازینجا است که بعضی دنیا می خواهند و بعضی عقبا می خواهند ، و بعضی مولا می خواهند . آدمیان همین سه طایفه بیش نیستند ، این طایفه که مولا می خواهند عالی همت اند ، و ایشان اند که بهترین آدمیان اند و این طایفه اند که سالکان اند . ازین چندین هزار آدمی وی بر سر آمد ، وی بود که مقصود بود 6 و آن دو دیگران بر مثال خار و خاشاک اند ، و بطفیل وی آب می خورند و پرورش می یابند . 9

(۲۰) ای درویش ! هر که سلوک خواهد کرد ، او را معرفت چهار 12

چیز ضروری باشد : یکی معرفت مقصد ، و یکی معرفت رونده بمقصد ، و یکی معرفت راه بمقصد ، و یکی معرفت هادی که شیخ و پیشواست .

بی معرفت این چهار چیز سلوک میسر نشود . بدان که مقصد و مقصود 15 سالکان کمال خود است . و بعضی گفته اند که خدای است رونده بمقصد ، و بعضی گفته اند که روح سالک است ، و بعضی گفته اند که

عقل سالک است ، و بعضی گفته اند که نور الله است . و این ضعیف 18

می گوید که رونده باطن سالک است از جهت آن که باطن سالک یک نور است ، و آن یک نور را باضافات و اعتبارات بأسامی مختلفه

ذکر کرده اند ، باعتباری نفس ، و باعتباری روح ، و باعتباری قلب ، 21

وباعتباری عقل ، وباعتباری نور الله گفته اند ، ومراد ازین جمله يك جوهر است ، وآن يك جوهر حقیقت آدمی است .

فصل پنجم

3

در بیان راه بمقصد

(۲۱) بدان که راه بمقصد به نزدیک این ضعیف يك طریق بیش

6 نیست وآن يك طریق آن است که در اوّل تحصیل وتکرار باشد ودر

آخر مجاهده واذکار بود . اوّل بمدرسه روند واز علم شریعت آنچه

مالابّد است بیاموزد ، وبعد از مالابّد علمی که نافع باشد بخوانند تا

9 زیرك شوند وسخن نیک فهم کنند ، که دریافت سخن درین باب

رکنی معظّم است ، ودریافت سخن در مدرسه حاصل می شود . آنگاه

بخانگاہ آیند ومريد شیخی شوند ، وملازم در وی شوند ، وبر يك

12 شیخ قناعت کنند ، واز علم طریقت آنچه مالابّد است بیاموزند ، وبعد

از مالابّد حکایت مشایخ بخوانند ، یعنی از ریاضات ومجاهدات واز

تقوی وپرهیزگاری واز احوال ومقامات مشایخ چیزی بخوانند ، آنگاه

15 ترك کتب کنند ، وآنچنانکه شیخ مصلحت بیند بکار مشغول شوند .

وبندیک بعضی راه بمقصد دو طریق است ، وهر دو طریق موصل اند

بمقصد اگر بشرط روند ، یعنی سائرین الی الله دو طائفه اند ، وهرطایفه

18 بطریقی می روند یکی طریق تحصیل وتکرار است ، واینها سالکان کوی

شریعت اند ؛ ویکی طریق مجاهده واذکار است ، واینها سالکان کوی

طریقت اند .

21 (۲۲) ای درویش ! یکی سالک آن است که هر روز چیزی از

- آنچه ندانسته است بداند و یاد گیرد ؛ و یکی سالک آن است که هر روز چیزی از آنچه دانسته است فراموش کند . در يك طريق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند ، و در يك طريق 3 ورد آن است که هر روز چیزی از دل سیاه سپید گرداند .
- (۲۳) ای درویش ! بعضی از سالکان گفتند که ما حرفت نقاشی بیاموزیم و لوح دل خود را بمداد تحصیل و قلم تکرار بجمله علوم منقش 6 گردانیم تا جمله علوم در دل ما مکتوب و منقش شود ، و هر چیز که در دل ما مکتوب و منقش شد ، محفوظ ما گشت ؛ پس دل ما لوح محفوظ گردد . و بعضی از سالکان گفته اند که ما حرفت صیقلی بیاموزیم و آینه 9 دل خود را بمصقل مجاهده و روغن ذکر پاک و صافی گردانیم ، تا دل ما شفاف و عکس پذیر شود ، تا هر علمی که در عالم غیب و شهادت است عکس آن در دل ما پیدا آید ، و عکس بی شبهتتر و درستتر از کتاب باشد ، 12 از جهت آنکه در کتابت سهو و خطا ممکن است ، و در عکس سهو و خطا ممکن نیست . و حکایت صورت گران چین و ماچین معروف است . و دیگر آن که افراد علوم بسیار و بیشمار است ، بلکه انواع علوم بسیار و بیشمار 15 است ، و عمر آدمی اندک است ، ممکن نباشد که عمر وفا کند تا دل را لوح محفوظ کنند بطریق تحصیل و تکرار ، اما ممکن باشد که عمر وفا کند تا دل را آینه گیتی نمای کنند بطریق مجاهده و از کار . 18
- (۲۴) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمانیم ، ای درویش ، طریق یکی بیش نیست ، و اگر دو طریق است ، طریق مجاهده و از کار سلامت تر و نزدیکتر است .

فصل ششم

در بیان درجهٔ عوام

- 3 (۲۵) بدان که فرزند چون بحدّ تمیز رسید، باید که در عبادات موافقت پدر و مادر کند، و اگر نکند، پدر و مادر بفرمایند تا بکند. و این موافقت کردن را اسلام گویند. و چون بحدّ عقل رسید بعد از اسلام شش
- 6 چیز دیگر بر فرزند فرض شود. اول ایمان: باید که او را در هستی و یگانگی خدای و در نبوت انبیا هیچ شکی نباشد، و یقین بداند که انبیا هر چه گفتند راست گفتند و از خدا گفتند. دوم امتثال اوامر. سوم
- 9 اجتناب نواهی. چهارم توبه، یعنی اگر امری از اوامر فروگذارد، یا بنهی از نواهی اقدام نماید، در حال توبه کند. و توبه آن است که از کرده پشیمان شود، و نیت کند که من بعد هرگز آن کار نکند. پنجم
- 12 کسب، یعنی حرفتی بیاموزد، و بکاری مشغول شود که آن کار سبب معاش وی گردد، تا از طمع خلاص یابد، و ایمان وی بسلامت ماند؛ که ایمان هر که بزبان رفت بشومی طمع بزبان رفت. ششم تقوی، یعنی در
- 15 کسب احتیاط کند تا بر وجه مشروع باشد، و از مال حرام و مال شبهه، و مال پادشاهان، و مال ظالمین پرهیز کند، و در اقوال و افعال احتیاط کند تا باخلاص باشد و از ریا و سمعه دور بود.
- 18 (۲۶) ای درویش! این شش چیز عام بود در حق جمله مسلمانان، و این درجهٔ عوام است. پس هر که می خواهد که از درجهٔ عوام بدرجهٔ خواص برسد، باید که عمل خواص پیش گیرد، و عمل خواص سلوک است یا بطریق تحصیل و تکرار، یا بطریق مجاهده و از کار. و ما درین

رساله طریق مجاهده واذکار بیان خواهیم کرد .

فصل هفتم

در بیان شرایط سلوک

3

(۲۷) بدان که شرایط سلوک شش چیز است . اول ترك است ، ترك

مال و ترك جاه و ترك دوستی مال و جاه ، و ترك معاصی ، و ترك اخلاق بد

6

کند . دوم صلح است . با خلق عالم بیکبار صلح کند ، و بدست و زبان

هیچکس را نیازارد ، و شفقت از هیچکس دریغ ندارد ، و همه را همچون

خود عاجز و بیچاره و طالب داند . سوم عزلت است . چهارم صمت است

9

پنجم جوع است . ششم سهر است . این است شرایط سلوک که گفته

شد .

فصل هشتم

در بیان ارکان سلوک

12

(۲۸) بدان که ارکان سلوک هم شش است . رکن اول هادی است

که بی هادی سلوک میسر نشود . رکن دوم ارادت و محبت است با هادی .

15

سالک چون بهادی رسید و قبول هادی یافت ، باید که در وقت وی در

عالم هیچکس را چنان دوست ندارد که هادی خود را تا زود بمقصد رسد

که مرکب سالک درین راه ارادت و محبت است . چون ارادت و محبت

18

قوی افتاد ، مرکب قوی افتاد ، و هر که را مرکب قوی باشد ، از سختی

راه باکی نباشد . و اگر يك سر موی در ارادت و محبت خللی پیدا آید ،

مرکب لنگ شود و سالک در راه بماند . رکن سوم فرمان برداری است

21

در همه کارهای اعتقادی و عملی ، یعنی سالک را تقلید مادر و پدر ترك باید

- کرد . وپیروی هادی باید کرد ، هم در اعتقاد وهم در عمل ، از جهت آنکه هادی بمثابه طیب است ، وهادی بمثابه مریض . وچون مریض فرمان برداری طیب نکند ، وبخلاف امر طیب کار کند ، هرگز صحت نیابد ، بلکه هر روز که برآید ، رنج وعلت وی زیادت شود . واگر بیمار خواهد که بکتب طبّ علاج خود کند ، هم هرگز صحت نیابد .
- 6 حضور طیب باید ، وفرمان برداری بیمار ، تارنج وعلت برخیزد . رکن چهارم ترك رأى واندیشه خود است : سالک باید که هیچ کاری برای واندیشه خود نکند ، اگر چه طاعت وعبادت باشد ، از جهت آن که سالک هر کاری که برای واندیشه خود کند ، سبب دوری وی شود ، وهر کاری که بامر هادی کند ، سبب نزدیکی وی گردد . رکن پنجم ترك اعتراض وانکار است . سالک باید که بر گفت هادی اعتراض نکند ، وبر فعل هادی انکار نکند ، واز جهت آنکه سالک نیک وبد نداند ، وطاعت ومعصیت شناسد که شناختن نیک وبد ، وطاعت ومعصیت کاری عظیم است . وحکایت موسی وخضر ازین معنی خبر می دهد .
- 15 (۲۹) ای درویش ! بسیار سخن باشد که آن سخن پیش مرید نیک باشد ، وپیش شیخ بد باشد ، وبسیار سخن بود ، که پیش مرید بد باشد ، وپیش شیخ نیک باشد ، ودر افعال نیز همچنین می دان . پس مصلحت مرید آن است که بیکبار ترك اعتراض وانکار کند ، وهرچه از شیخ شنود ، نیک شنود ، وهرچه ازو بیند ، نیک بیند .
- 21 (۳۰) ای درویش ! اعتراض وانکار مرید تاریکی وكدورت آرد وجدائی اندازد میان مرید ومراد .

(۳۱) رکن ششم ثبات و دوام است بر شرایط وارکان سلوک سالهای

بسیار ، که از بی ثباتی هیچ کار نیک نیاید ، نه دنیوی و نه اخروی .

3 (۳۲) ای درویش ! هر کس که بجائی رسید در کار دنیا و در کار

آخرت ، از ثبات رسید . این است شرایط وارکان سلوک که گفته شد ،
و سلوک تمام نشود الا باین دوازده چیز .

فصل نهم

6

در بیان حجاب و مقام

(۳۳) ای درویش ! سالک چون بدین دوازده چیز که گفته شد ثبات

9 نماید ، البته حجابها از پیش سالک برخیزد و بمقامات عالیہ برسد . و اصل

حجابها چهار چیز است : دوستی مال ، و دوستی جاه ، و تقلید مادر و پدر ،

و معصیت . و اصل مقامات هم چهار چیز است : اقوال نیک ، و افعال نیک ،

12 و اخلاق نیک ، و معارف . و مراد از معارف معرفت بسیار چیز است . اما

معرفت هژده چیز ضروری است : سالک دانا باید که البته این هژده

چیز را بداند . و بعلم الیقین و بعین الیقین بشناسد ، معرفت دنیا ، و معرفت

15 کار دنیا ، و معرفت آخرت ، و معرفت کار آخرت ، و معرفت مرگ ، و معرفت

حکمت مرگ ، و معرفت شیطان ، و معرفت امر شیطان ، و معرفت ملک ،

و معرفت امر ملک ، و معرفت نبی ، و معرفت سخن نبی ، و معرفت ولی ،

18 و معرفت سخن ولی ، و معرفت خود ، و معرفت امر خود ، و معرفت خدا ،

و معرفت امر خدا . اگر می خواهی بگو که هژده چیز است ، و اگر

می خواهی بگو که نه چیز است ، و اگر می خواهی بگو که یک چیز

است .

21

- (۳۴) ای درویش! فرق کردن میان امر شیطان و امر ملك، و امر نفس، و امر خدا کاری عظیم است، و دریافتن سخن نبی و سخن ولی کاری مشکل است. 3
- (۳۵) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم، ای درویش! حجابها بسیار است، اما اصل حجب این چهار چیز است، و مقامات بسیار است، اما اصل مقامات این چهار چیز است. هر چیز که از خود دفع می باید کرد و از پیش بر می باید داشت، عبارت از حجاب است، و هر چیز که خود را حاصل می باید کرد، و بر آن می باید بود، عبارت از مقام است. 9
- (۳۶) چون معنی حجاب و معنی مقام دانستی، اکنون بدان که جمله روندگان روی درین چهار مقام دارند، و این چندین ریاضات و مجاهدات از جهت آن می کشند تا این چهار حجاب را از پیش بردارند، و این چهار مقام را بکمال رسانند؛ و هر که این چهار مقام را بکمال رسانید، بکمال خود رسید. 12
- (۳۷) ای درویش! این چهار حجاب را از پیش برداشتن بمثابه طهارت ساختن است، و این چهار مقام را حاصل کردن بمثابه نماز گذاردن است. اول طهارت باشد آنگاه نماز، اول فصل است و آنگاه وصل، اول تصقیل است و آنگاه تنویر، هر که این چهار حجاب را از پیش برداشت، طهارت ساخت و در طهارت دایم است. و هر که این چهار مقام را حاصل کرد، نماز گذارد و در نماز دایم است. 15
- 18

فصل دهم

در بیان تربیت

- 3 (۳۸) بدان که صیّاد پادشاه چون باز صید کند ، اول چشم باز بدوزد ، و بند بر پایش نهد ، و روز هاش گرسنه و تشنه ، و شبهاش بیدار دارد تا نفس باز شکسته شود ، و قوت حیوانی و سبعی وی کمتر گردد ،
- 6 و با صیّاد انس و آرام گیرد . چون با صیّاد انس و آرام گرفت ، آنگاهش صیّاد صید کردن بیاموزد . و چون صید کردن آموخت آنگاهش بحضرت پادشاه برد تا قرب پادشاه بیابد و بر دست پادشاه نشیند . معلوم شد که
- 9 غرض صیّاد از چشم دوختن و بند بر پای نهادن و گرسنه و تشنه و بیدار داشتن باز نبود ، غرض آن بود که تا باز چنان شود که صیّاد صید کردن بوی تواند آموخت . و دیگر معلوم شد که غرض صیّاد آموختن باز هم نبود
- 12 غرض صیّاد صید کردن بود تا بواسطه صید کردن بقرب پادشاه رسد . همچنین هادی اول سالک را صید کند ، و چون صید کرد چشمش بدوزد ، یعنی بخائفه تاریک ، و زبانش بیند یعنی بخلوت و عزالت ، و روزهاش گرسنه و تشنه دارد ، و شبهاش بیدار دارد تا نفس سالک شکسته شود ، و قوت حیوانی و سبعی و شیطانی وی کمتر گردد . آنگاهش هادی صید کردن بیاموزد و صید سالک علم و معرفت و محبت و مشاهده و معاینه است و چون
- 18 صید کردن آموخت ، بحضرت پادشاه رسید ، و قرب پادشاه یافت . و چون بقرب پادشاه رسید ، رستگار شد و از اهل نجات گشت . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله پنجم

رسالة شيم
آداب الخلوة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبيائه
3 واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد
النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره درخواست
6 کردند که می باید که در شرایط چله ، ودر آداب ذکر گفتن ، ودر
عروج اهل تصوف رساله ئی جمع کنید ، و بیان کنید که در چله
چه می باید خورد ، و چند می باید خورد ، واز اذکار کدام ذکر می باید
9 گفت ، و چون می باید گفت . و دیگر بیان کنید که عروج اهل
تصوف چیست . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خداوند تعالی مدد
ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير
وبالاجابة جدير » . واین رساله را « آداب الخلوة » نام نهادم . وما
12 توفيقى الا بالله وعلى الله توكلت واليه انيب » .

فصل اول

در بیان طاعت و معصیت

- (۲) بدان که اهل سه چیز را بغایت اعتبار کنند ، اول جذبه ،
دوم سلوک ، سوم عروج . جذبه عبارت از کشش است ، وسلوک عبارت
18 از کوشش است ، وعروج عبارت از بخشش است ، هر که این سه دارد ،

شیخ و پیشواست ، و هر که این سه ندارد ، یا یکی ازین سه ندارد ، شیخی و پیشوائی را نشاید .

- 3 (۳) ای درویش ! از اول مقام انسانی تا باخر مقام انسانی ده مقام است ، و در هر مقامی جذبه هست ، وسلوك هست ، وعروج هست . اما جذبه هر مقامی دیگر است ، وسلوك هر مقامی دیگر است ، وعروج هر مقامی دیگر است و طاعت و معصیت هر مقامی دیگر است . و طاعت و معصیت را شناختن و نيك و بد را دانستن کاری عظیم است . و ازین جهت گفته اند که مرید باید که بهیچ وجه بر شیخ اعتراض وانکار نکند ، از جهت آن که مرید نداند که طاعت و معصیت هر مقامی چیست . بسیار چیز باشد که در مقامی طاعت بود ، و همان چیز در مقامی بالاتر معصیت باشد : « حسنات الابرار سیئات المقرّبین » ؛ و بسیار چیز باشد که در مقامی معصیت بود ، و همان چیز در مقامی بالاتر طاعت باشد . مثلاً پیش از ایمان ، یعنی پیش از علم ، جاهل اگر می خورد ، و می خسید ، و شهوت می راند ، جمله معصیت است ، و بعد از ایمان ، یعنی بعد از علم ، عالم اگر می خورد ، و می خسید ، و شهوت می راند ، جمله طاعت است . و این مراتب دارد ، یعنی رونده تا بجائی رسد که خدای تعالی چشم و گوش وی شود ، و دست و زبان وی گردد ، تا هر چه وی گوید خدا گفته باشد ، و هر چه وی کند خدا کرده باشد ، و هیچکس را بر گفت و کرد وی اعتراض وانکار نرسد ، و حکایت خضر و موسی ازین معنی خبر می دهد . پس خدای تعالی تبدیل حسنه به سیئه و تبدیل سیئه بحسنه می کند ، و این هر دو از جهت عزّت و نیت رونده می کند .

فصل دوم
در بیان شرایط چله

- 3 (۴) بدان که شرط اول حضور شیخ است . باید که به اجازت شیخ نشیند ، و شیخ حاضر باشد ، و هر هفته و یا بهر ده روز شیخ بخلاوتخانه وی رود تا وی را بدیدن جمال شیخ قوت زیاده شود ، و تحمّل مجاهده تواند کرد ، و اگر مشکلی افتاده باشد ، سؤال کند . 6
- (۵) شرط دوم زمان و مکان است ، یعنی در وقتی باید که باشد که سرما و گرمای سخت نبود ، در وقتی معتدل باید که باشد . و جائی باید که از میان خلق دور بود ، چنانکه آواز مردم بوی نرسد ، و آواز ذکر وی بمردم نرسد . و جائی خالی و تاریک باید که باشد ، و درین چهل روز هیچ کس به پیش وی نرود الا شیخ و خادم . 9
- (۶) شرط سوم آن است که همیشه با وضو باشد ، و در هر وقت نمازی را وضوء تازه کند و هر نوبت که وضوء تازه کند دو رکعت نماز شکر وضوء بگذارد . 12
- (۷) شرط چهارم صوم است . باید که درین چهل روز بروزه باشد . 15
- (۸) شرط پنجم کم خوردن است ، و کم خوردن در حق هر کسی بر تفاوت باشد ، و این بنظر شیخ تعلق دارد ، تا هر کس را چه مقدار فرماید . 18
- (۹) شرط ششم کم گفتن است . باید که درین چهل روز با هیچکس سخن نگوید الا با شیخ و خادم . 21

- (۱۰) شرط هفتم کم گفتن است . باید بشب دو دانگ بیش خواب نکند .
- (۱۱) شرط هشتم خاطر شناختن است ، و خاطر چهار قسم است ، 3 خاطر رحمانی و خاطر ملکی ، و خاطر نفسانی و خاطر شیطانی ، و هر يك علامتی خاص دارند .
- (۱۲) شرط نهم نفی خواطر است . باید که درین چهل روز 6 هر خاطری که در آید نفی کند و بفکر آن مشغول نشود ، اگر چه خاطر شناس باشد و اگر چه احتمال آن می دارد که آن خاطر که در آمده است رحمانی بود ، نفی می باید کرد ، از جهت آن که او را 9 به امر شیخ کار می باید کرد ، و امر شیخ بی هیچ شکی رحمانی است ، و اگر خاطری در آید یا خوابی یا واقعهئی دیده باشد ، یا در بیداری چیزی در خارج ظاهر شود ، و آن را نفی نتواند کرد ، و بفکر 12 آن مشغول می شود ، و حد آن نمی تواند کرد ، باید که آن را بر شیخ عرضه کند تا شیخ شرح آن بکند ، تا آن چیز مانع جمعیت وی نشود .
- (۱۳) شرط دهم ذکر دایم است . بعد از ادای نماز پنجگانه بهیچ کاری 15 دیگر مشغول نشود الا بذكر « لا اله الا الله » ، و باید که ذکر بلند گوید ، و جهد کند که حاضر باشد ، و داند که نفی و اثبات می کند . 18 و این نفی و اثبات مراتب دارد ، و سالک هم مراتب دارد ، و نفی و اثبات مبتدی با نفی و اثبات منتهی برابر نباشد .

فصل سوم

در بیان آداب ذکر گفتن

- 3 (۱۴) بدان که ذکر مرسالک را بمثابه شیر است هر فرزندرا ، وسالک باید که ذکر از شیخ بطریق تلقین گرفته باشد ، که تلقین ذکر بمثابه وصل درخت است . وذاکر چون ذکر خواهد گفت ، باید که اول تجدید طهارت کند و نماز شکر وضو بگذارد ، و آنگاه روی بقبله نشیند و ذکر آغاز کند . و بعضی گفته اند که در ذکر گفتن مربع نشیند ، که اینچنین آسوده تر باشد ؛ و بعضی گفته اند که بدو زانو نشیند چنانکه در نماز ، که اینچنین بآدب نزدیکتر باشد . و شیخ ما مربع می نشست ، واصحاب هم مربع می نشستند ، و باید که در وقت ذکر گفتن چشم بر هم نهد ، و ذکر در اول چند سال بلند گوید .
- 12 و چون ذکر از زبان در گذشت و در اندرون جای گرفت ، و دل ذاکر شد ، اگر پست گوید ، شاید . و ذکر بمدتی مدید در اندرون رود ، و جای گیرد ، و دل ذاکر شود . و گفته شد که در ذکر گفتن جهد کند که حاضر باشد ، و نفی و اثبات به قدر مقام و علم خود می کند و از اذکار « لا اله الا الله » اختیار کند ، و هر نوبت که الا الله گوید الف الارا بر مضغه که در پهلوی چپ است زند ، چنانکه مضغه بدر آید .
- 18 و چون چنین گوید البته در اول چند روز آواز بگیرد ، و مضغه به درد آید . آنگاه بعد از چند روز آواز بگشاید و درد مضغه ساکن شود ، و چنان (شود) که اگر يك شبانه روز به آواز بلند ذکر گوید ، آواز نگیرد و مضغه به درد نیاید ، و این علامت آن باشد که ذکر وی به
- 21

اندرون می رود و دل زا کر می شود . و درویشان که زا کر باشند چون بشنوند که کسی ذکر گوید چون بيك بار بگويد که لا اله الا الله ، بدانند که ذکر وی به اندرون رفته است یا نرفته است و دل وی زا کر شده است ، یا نشده است . و اینچنین ذکر گفتن خاصیتها بسیار دارد که به نوشتن راست نمی آید . و این سخن را کسی فهم کند که سالها درین بوده باشد ، و این احوال بروی گذشته بود . مبتدیان این سخن را فهم نکنند ، باید که بایمان قبول کنند و در کار آیند تا این احوال برایشان ظاهر شود .

فصل چهارم

9

در بیان عروج اهل تصوف

(۱۵) بدانکه انبیا و اولیایا پیش از موت طبیعی موت دیگر هست ، از جهة آنکه ایشان بموت ارادی پیش از موت طبیعی می میرند ، و آنچه دیگران بعد از موت طبیعی خواهند دید ، ایشان پیش از موت طبیعی می بینند . و احوال بعد از مرگ ایشان را معاینه می شود ، و از مرتبه علم الیقین بمرتبه عین الیقین می رسند ، از جهت آنکه حجاب آدمیان جسم است . چون روح از جسم بیرون آمد ، هیچ چیز دیگر حجاب او نمی شود . و عروج انبیا دو نوع است ، شاید که بروح باشد بی جسم ، و شاید که بروح و جسم باشد . و عروج اولیا يك نوع است ، بروح است بی جسم .

(۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که غرض ما درین موضع بیان این سخنان نیست ، و غرض ما بیان عروج انبیا نیست

21

- از جهت آنکه معراج انبیا معروف و مشهور است، غرض ما درین موضع بیان عروج اهل تصوّف است، و تنبیه و ترغیب سالکان است تا در ریاضات و مجاهدات کاهل نشوند و در راه باز نمانند، تا باشد که باین سعادت برسند، و باین دولت مشرف شوند. و بعد از رضا و لقاء خدا سعادت بهتر ازین باشد که احوال بعد از مرگ سالک را معاینه شود، و مقام او که بازگشت او بعد از مفارقت قالب بآن خواهد بود مشاهده افتد.
- 3
- 6 (۱۷) ای درویش! این کار عظیم است که احوال بعد از مرگ بر سالک معاینه شود، و مردم ازین معنی غافل اند، و اگر نه، می بایستی که شب و روز در سعی و کوشش بودندی تا احوال بعد از مرگ برایشان مکشوف گشتی، و مقامی که بازگشت ایشان بعد از مفارقت قالب بآن خواهد بود، بر ایشان معاینه شدی.
- 9
- 12 (۱۸) تا سخن دراز نشود، و از مقصود باز نمانیم، بدان که عروج اهل تصوّف عبارت از آن است که روح سالک در حال صحت و بیداری از بدن سالک بیرون آید، و احوالی که بعد از مرگ بروی مکشوف خواست گشت، اکنون پیش از مرگ بروی مکشوف گردد و بهشت و دوزخ را مطالعه کند، و احوال بهشتیان و دوزخیان را مشاهده کند، و از مرتبه علم الیقین بمرتبه عین الیقین رسد، و هر چه دانسته بود، به بیند.
- 15
- 18 روح بعضی تا بآسمان اوّل برود، و روح بعضی تا بآسمان دوّم برود، همچنین تا بعرش بروند، روح خاتم انبیا تا بعرش برود، از جهت آن که هر یک تا بمقام اوّل خود عروج می توانند کرد،
- 21 اما از مقام اوّل خود در نمی توانند گذشت. و هر یک تا بدانجا

که بروند ، و آنچه به بینند ، چون باز بقالب آیند ، جمله یاد ایشان باشد ، و آنچه دیده باشند حکایت کنند اگر در صحو باشند ، یعنی چون ازین عروج باز آیند بعضی در صحو باشند و بعضی 3 در سکر ، از جهت آن که قدحهای ملامال از شراب طهور در کشیده باشند ، و ساقی ایشان پروردگار ایشان بوده باشد . باین سبب بعضی که ضعیف ترند ظاهر خود را نگاه نتوانند داشت ، و مستی کنند ، 6 و ظاهر شریعت را فرو گذارند . و بعضی کس قوی تر باشند ، ظاهر خود را نگاه بتوانند داشت ، و اگر چه مست باشند مستی نکنند ، و ظاهر شریعت را نگاه دارند . و این سخن را کسی فهم کند و یا در آرد که وقتی ازین 9 معنی بوئی بمشام او رسیده باشد . و روح بعضی يك روز در آسمانها بماند و گرد آسمانها طواف کند ، و آنگاه بقالب آید ، و روح بعضی دو روز بماند ، و روح بعضی سه روز ، و روح بعضی زیاده ازین بماند . 12 تا بده روز و بیست روز و چهل روز ممکن است که در آسمانها بمانند .

(۱۹) شیخ ما می فرمود که روح من سیزده روز در آسمانها 15 بماند ، آنگاه بقالب آمد . و قالب درین سیزده روز همچون مرده افتاده بود و هیچ خبر نداشت . و دیگران که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است قالب تو اینچنین افتاده است : - و عزیزی دیگر می فرمود 18 که روح من بیست روز بماند آنگاه بقالب آمد . - و عزیزی دیگر می فرمود که روح من چهل روز بماند آنگاه بقالب آمد . و هر چه 21 درین چهل روز دیده بود ، جمله در یاد او بود .

- (۲۰) و گفته شد که روح هر يك تا بمقام اول خود عروج می تواند کرد، و دیگر گفته شد که روح خاتم انبیا تا بعرش تواند عروج کردن. طائفه هم از اهل تصوف می گویند که روح خاتمین تا بعرش عروج توانند کرد، یعنی خاتم انبیاء و خاتم اولیا. و این طایفه ولایت را مرتبه اعلی می فهمند. مرتبه ولایت چون اعلی باشد از مرتبه نبوت. و ما این بحث در « کتاب کشف الحقایق » بشرح تقریر کرده ایم. اگر خواهند از آنجا طلب کنند. و این طایفه می گویند که ولایت باطن نبوت است، والهیّت باطن ولایت است. نبوت که قمر است چون بشکافد، ولایت که آفتاب است ظاهر شود. ولایت که قمر است چون بشکافد، الاهیّت که آفتاب است ظاهر شود. و این سخن از نون ملفوظ معلوم می شود. والحمد لله رب العالمین.

تمام شد رساله ششم

رسالة هفتم
در بیان عشق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفاء وخادم فقراء عزيزين محمد
النسفي که جماعت درويشان - کتر هم الله - ازین بيچاره در خواست
6 کردند که می بايد که در عشق رسالهئي ، جمع کنيد ، وبيان کنيد
که محبت چيست ، وعشق چيست ، ومراتب عشق چندست . در خواست
9 ايشان را اجابت کردم ، واز خداوند تعالی مدد ويارى خواستم ، تا از
خطا وزلل نگاه دارد « وانه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .

فصل اول

12 در بيان ميل و ارادت ومحبت وعشق

(۲) بدان - أعزك الله في الدارين - که ذاكران چهار مرتبه
دارند : بعضی در مرتبه ميل اند ، وبعضی در مرتبه ارادت اند ، وبعضی
15 در مرتبه محبت اند ، وبعضی در مرتبه عشق اند . واز اهل تصوف هر
که را عروج افتاد ، در مرتبه چهارم افتاد . و تا ذاكر بمرتبه چهارم نرسيد ،
روح او را عروج ميشد نشود . وما اين هر چهار مرتبه را بشرح تقرير
18 كنيم ، تا سالكان ذاكر بدانند که هر يك در کدام مرتبه اند .
(۳) مرتبه اول آن است که ذاكر بصورت در خلوتخانه باشد ،

و بزبان ذکر میگوید ، و بدل در بازار بود و میخرد و میفروشد . و این ذکر را اثر کمتر بود . اما از فائده خالی نباشد .

- 3 (۴) مرتبه دویم آن است که ذاکر ذکر می گوید . و دل وی غایب می شود ، و او بتکلف دل خود را حاضر می گرداند ، و بیشتر ذاکران درین مرتبه باشند که دل خود را بتکلف حاضر گردانند .
- 6 (۵) مرتبه سوم آن است که ذکر بر دل مستولی شود و همگی دل را فرو گیرد . و ذاکر نتواند که ذکر نکوید ؛ و اگر خواهد که ساعتی بکار بیرونی که ضروری باشد مشغول شود ، بتکلف تواند مشغول شد ، چنانکه در مرتبه دوم بتکلف دل خود را حاضر می گرداند ، در مرتبه سوم دل خود را بکار بیرونی مشغول گرداند . و این مقام قریبست ، و از ذاکران کم باین مقام رسند . و این سخن را کس فهم کند که وقتی محبوبی داشته باشد . از جهت آنکه محبت همیشه ذکر محبوب 12 خود کند ، و بی ذکر محبوب خود نتواند بود ؛ همه روز خواهد که با دیگران مدح محبوب خود گوید ، یا دیگران پیش وی مدح محبوب وی کنند . و اگر خواهد که بسخنی دیگر یا بکاری دیگر مشغول شود ، 15 بتکلف مشغول تواند شدن .

- (۶) مرتبه چهارم آن است که مذکور بر دل مستولی شود . چنانکه در مرتبه سیم ذکر بر دل مستولی بود ، در مرتبه چهارم مذکور بر دل مستولی شود . و فرق بسیار است میان آنکه نام معشوق بر دل مستولی باشد با آنکه معشوق بر دل مستولی شود .

- 21 (۷) ای درویش ! وقت باشد که عاشق چنان مستغرق معشوق شود

که نام معشوق را فراموش کند ، بلکه غیر معشوق هر چیز که باشد جمله فراموش کند .

3 (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که مرتبه

اول مقام میل است ، ومرتبه دوم مقام ارادت است ، ومرتبه سیم مقام محبت است ، ومرتبه چهارم مقام عشق است .

6 (۹) ای درویش ! هر که خواهان صحبت کسی شد آن خواست

اول را میل می گویند ، وچون میل زیادت شد ومفرط گشت ، آن میل مفطررا ارادت می گویند ، وچون ارادت زیادت شد ومفرط گشت ،

9 آن ارادت مفطررا محبت می گویند ؛ وچون محبت زیادت شد ومفرط

گشت ، آن محبت مفطررا عشق می گویند . پس عشق محبت مفطر آمد ومحبت ارادت مفطر آمد وهمچنین ...

12 (۱۰) ای درویش ! اگر این مسافر عزیز بمهان تو آید ، عزیزش

دار ! وعزیز داشتن این مسافر آن باشد که خانه دل را از جهت این مسافر خالی گردانی ، که عشق شرکت بر نتابد ؛ واکر تو خالی نگردانی ،

15 او خود خالی گرداند .

(رباعی) عشق آمد وشد چو خونم اندر رگک وپوست

تا کرد مرا نهی وپیر ساخت ز دوست

18 اجزای وجود من همه دوست گرفت

نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

(۱۱) ای درویش ! عشق براق سالکان ومربک روندگان است .

21 هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد ، عشق در يك دم آن جمله را

بسوزاند ، وعاشقورا پاك وصافی گرداند . سالک بصد چله آن مقدار
سیر نتواند کرد که عاشق در يك طرفه العین کند ، از جهت آنکه
عقل در دنیا است وعاشق در آخرت است ، نظر عاقل در سیر بقدم
عاشق نرسد .

(۱۲) ای درویش ! از عشق حقیقی - آنچه آنکه حق عشق است -
نمی توانم نوشت ، که مردم فهم کنند و کفر دانند اما از عشق مجازی
چیزی بنویسم ، تا عاقلان ازینجا استدلال کنند .

فصل دوم

9 در بیان مراتب عشق مجازی

(۱۳) بدانکه عشق مجازی سه مرتبه دارد . اول چنان باشد که
عاشق همه روز در یاد معشوق بود ، ومجاور کوی معشوق باشد ، وخانه
معشوق را قبله خود سازد ، وهمه روز گرد خانه معشوق طواف کند ،
ودر ودیوار معشوق نگاه می کند ، تا باشد که جمال معشوق را از دور
به بیند ، تا از دیدار معشوق راحتی بدل مجروح وی رسد ، ومرهم
جراحات دل او گردد .

(۱۴) ودر میان چنان شود که تحمل دیدار معشوق نتواند کرد .
چون معشوق را به بیند ، لرزه بر اعضای وی افتد وسخن نتواند گفت ،
وخوف آن باشد که بیفتد ویهوش گردد .

(۱۵) ای دریش ! عشق آتشی است که در عاشق می افتد وموضع
این آتش دل است ، واین آتش از راه چشم بدل می آید ودر دل وطن
می سازد .

21

(بیت)

گر دل نبود کجا وطن سازد عشق

ور عشق نباشد بچه کار آید دل

- 3 وشعله این آتش بجملة اعضا میرسد وبتدریج اندرون عاشقرا
می سوزاند ویاك و صافی می گرداند تا دل عاشق چنان نازك ولطیف
می شود ، که تحمل دیدار معشوق نمی تواند کرد از غایت نازکی
6 ولطافت . و خوف آن است که بتجلی معشوق نیست گردد . وموسی علیه
الصلوة والسلام درین مقام بود که چون دیدار خواست حق تعالی فرمود
که کن ترانی مرا نتوانی دید ، فرمود که من خودرا بتو نمی نمایم .
9 (۱۶) ای درویش ! درین مقام است که عاشق فراقرا بر وصال
ترجیح می نهد ؛ واز فراق راحت وآسایش بیش می یابد . وهمه
روز باندرون با معشوق می گوید ، واز معشوق می شنود ؛ ومعشوق
12 گاهی بلطفش می نوازد وآن ساعت عاشق در بسط است ، وگاهی
بفهرش می گذارد ، وآن ساعت عاشق در قبض است . وکسانی که
حاضر باشند ، این بسط وقبض عاشقرا می بینند ، ونمی دانند که
15 سبب آن بسط وقبض آن عاشق چیست .
(۱۷) ودر آخر چنان شود که جمال معشوق دل عاشقرا از غیر
خود خالی یابد ، همگی دل عاشقرا فرو گیرد . وچنانکه هیچ چیز
18 دیگررا راه نماند ، آنگاه عاشق خودرا نبیند ، وهمه معشوقرا بیند .
عاشق اگر خورد واگر خسید واگر رود واگر آید ، پندارد که معشوق
است که می خورد ومی خسید ومی رود ومی آید . وچون عاشق از
21 غم هجران خلاص یافت واندوه فراق نماند ، با جمال معشوق عادت

- کرد و گستاخ شد ، و از خوف بیرون آمد ، یعنی پیش از این خوف آن بود که عاشق بتجلی معشوق نیست گردد ، و اکنون آن خوف بر خاست و چنان شد که اگر معشوق را از بیرون به بیند ، التفات نکند و بحال خود باشد ، و متغیر نشود ، از جهت آن که در اندرون است ، و در میان دل و وطن ساخته است ، نزدیکتر از آن است که در بیرون است . چون آن که نزدیکتر است همگی دل را فرو گرفته است ، و دل را مستغرق خود گردانیده است ، و دل باوی انس و آرام گرفته است ، از بیرون ، که دور تر است ، متأثر نشود و متغیر نگردد ، و التفات بوی نکند . و اگر کسی سؤال کند که درین مقام از بیرون متغیر نمی شود راست است ، چرا به بیرون التفات نمی کند ، چون بیرون و اندرون یکی اند .
- 12 (۱۸) بدان که بعضی می گویند که عاشق بآتش عشق سوخته است و بغایت لطیف و روحانی گشته است و جمال معشوق که در دل و وطن ساخته است ، و همگی دل را فرو گرفته است ، هم بغایت لطیف و روحانی است . و آن که در بیرون است به نسبت اندرون کثیف و جسمانی است ، و التفات روحانی بروحانی باشد و التفات جسمانی بجسمانی بود .
- 18 (۱۹) ای درویش ! پیش این ضعیف آن است که چون جمال معشوق همگی دل عاشق را فرو گرفت ، چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند ، عاشق بیش خود را نمی بیند ، همه معشوق می بیند . پس متغیر وقتی شود که دو کس بیش باشند ، و التفات وقتی کند که دو کس
- 21

بوند . ودرین مقام است که طلب بر میخیزد و فراق و وصال نمی ماند ،
و خوف و امید و قبض و بسط بهزیمت می شوند .

3 (۲۰) ای درویش ! هر که عاشق نشد ، پاک نشد ، و هر که پاک

نشد ، به پاکی نرسید ، و هر که عاشق شد ، و عشق خود را آشکارا

گردانید ، پلید بماند و پاک نشد ، از جهت آنکه آن آتش که از راه

6 چشم بدل وی رسیده بود ، از راه زبانش بیرون کرد ، آن دل نیم

سوخته در میان راه بماند ، از آن دل من بعد هیچ کاری نیاید ، نه

کار دنیوی ، و نه کار عقبی ، و نه کار مولی .

9 (۲۱) ای درویش ! این سه رساله را ، رساله سلوک و رساله خلوت

و رساله عشق را در شهر شیراز بر سر تربت شیخ المشایخ ابو عبدالله

حفیف - قدس الله روحه العزیز - جمع کردم و الحمد لله رب العالمین .

12 تمام شد رساله هفتم .

رساله هشتم
در بیان آداب اهل تصوف

Marfat.com

- (۵) ادب چهارم نماز تهجد است ، یعنی در نیمه آخر شب دوازده رکعت نماز گذارد آنگاه نماز وتر سه رکعت بگذارد .
- 3 (۶) ادب پنجم اوراد نماز صبح است . چون نماز صبح را بگذارد باوراد خواندن مشغول شود تا آنگاه که آفتاب برآید .
- (۷) ادب ششم نماز چاشت است . چون آفتاب برآید ، دو رکعت نماز اشراق بگذارد ، و چون نماز اشراق گذارد جای را نگاه دارد و اوراد نماز صبح تمام بخواند ، تا آنگاه که آفتاب بلند برآید . آنگاه برخیزد و دوازده رکعت نماز چاشت بگذارد . چون نماز چاشت تمام کرد ، آنگاه بکاری که خواهد مشغول شود ، و از اول صبح تا اکنون هیچ سخن از جهت دنیا نکند ، و از جای نماز بیرون نیاید . و اهل تصوف این وقت را بغایت عزیز داشته اند که فتوحهای بسیار درین وقت یافته اند .
- 12 (۸) ادب هفتم نماز اوایلین است ، یعنی میان نماز شام و نماز خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد بغیر از دو رکعت سنت نماز شام . و این وقت را هم بغایت عزیز داشته اند ، اول روز و اول شب .
- 15 (۹) ادب هشتم سفر کردن است . باید که درویش همیشه در در شهر خود نباشد ، وقتها سفر کند و مدله و مشقه سفر را هم به بیند تا قدر مسافران بشناسد و مسافران را عزیز دارد . و دیگر آن که بدانایان رسد و صحبت زیرکان دریابد ، و از هر کس فایده گیرد . و در سفر
- 18 کردن فواید بسیار است ، اگر مرد عاقل و زیرک باشد .

فصل دوم

در بیان فواید سفر

شعر

3

(۱۰) تغرب عن الاوطان فی طلب النجا

وسافر ففی الاسفار خمس فواید

6

تفرج قلب واكتساب معیشة

وعلم وآداب وصحبة ما جد

و باید که تنها سفر نکند ، البتّه یاری باید که با وی باشد : و زیاده

9

از چهار زحمت باشد ، و کمتر از دو هم زحمت باشد . و هر يك را باید

که عصا و ابریق و سجّاده و شانه و ازار و مسواک خود باشد . و البتّه باید

که یکی را حاکم خود سازند ، و باقی محکوم بوند . و چون بخانقاهی

12

برسند ، اوّل طلب خادم آن خانقاه کنند . و چون خادم بیامد ، باید

که ایشان را عزیز دارد و مرحبا گوید ، و در خانقاه در آورد . و جائی

که خادم مصلحت بیند موزه را بیرون کنند و کفش بپوشند . و خادم راه

15

آب خانه بایشان نماید ، و ایشان موزه و عصا و ابریق و سجّاده بخادم

دهند ، تا خادم رخت ایشان بجایی بنهد . و سجّاده ایشان بجائی که

مصلحت بیند بیندازد . و ایشان بروند ، تجدید وضوء کنند ، و بیایند

18

و نگاه کنند که سجّاده هر یکی کجا انداخته اند ، هر يك بسر سجّاده

خود روند و دو رکعت نماز سبک بگذارند ؛ و آنگاه بر خیزند و از سجّاده

بیرون آیند . درویشان را که حاضر باشند ، سلام کنند . و درویشان

21

هم جمله بر خیزند ، و از سجّاده ها بیرون آیند ، و جواب سلام بگویند ،

و دست در کردن یکدیگر آورند ، و دست یکدیگر بوسه کنند ، و هر يك بسر سجاده خود روند و بنشینند ، و هر چیز که از ایشان پرسند ، جواب مختصر با فائده بگویند ؛ و چیزی که نپرسند ، نگویند . آنگاه 3 خادم سفره ایشان بکشد ، و آنچه حاضر باشد بیاورد . و تا سه روز نکذرد ، از خانقاه بیرون نروند ، مگر که ضرورتی اوفتد . و چون سه روز بگذرد ، آنگاه باجارت بزیارتی که خواهند بروند ، و جماعتی که 6 خواهند به بینند .

(۱۱) ای درویش ! کسانی که در خانقاه باشند ، بی اجازت از خانقاه بیرون نیایند . و چون باجارت بیرون آیند ، به بازار نروند . بآن 9 کار که بیرون آمده باشند ، چون کار کرده شود ، زود بخانقاه باز گردند ، و در بیرون چیزی نخورند ، و بمهمانی کسی نروند ، و از کسی چیزی دریوزه نکنند ، هر چه خواهند ، از خادم خواهند . 12

فصل سوم

در بیان آداب خانقاه

(۱۲) چون در خانقاه روند ، اول پای راست در اندرون نهند ، 15 و چون بیرون آیند ، اول پای چپ بیرون نهند . و در مسجد و جایهای متبرکه همچنین کنند . و چون در آبخانه روند ، اول پای چپ در اندرون نهند ، و چون بیرون آیند ، اول پای راست در بیرون نهند . 18 و در گرمابه و خانه های ظالمان همچنین کنند .

(۱۳) ای درویش ! در خانقاه نه بروز و نه شب سخن بلند نکنند ، و چیزی با آواز بلند نخوانند ، و چون راه روند ، سخت نروند ، و کفش 21

کوب نروند تا عزیزانی که در فکر و ذکر باشند ، مشوش نشوند ؛
 و اگر در خواب باشند ، خواب برایشان شوریده نشود .

3 (۱۴) ای درویش ! باید که در خانقاه کسی اهل خدمت باشند ،
 خدمتی قبول کنند ، و اگر خدمتی نباشد ، که هر خدمتی را کسی معین
 باشد ، شکرانه‌ئی بوی دهند که خدمتی بوی حواله کنند . آن خدمت
 6 از سر صدق و اخلاص بجای آورد ، و در کارهای دیگران شروع نکنند ،
 مگر باجارت آن کس .

(۱۵) ای درویش ! باید که ساکنان خانقاه از حال یکدیگر
 9 با خبر باشند . اگر یکی را رنجی بود ، یا مهمی باشد ، و خود تدبیر
 آن نتواند کردن ، دیگران بمدد وی برسند ، و آن مهم را کفایت کنند .
 و چون بزرگان بکوچکان رسند ، در خلوت نصیحت کنند . غرض ازین
 12 سخن این است که مدد و معاونت از یکدیگر دریغ ندارند ، عیب
 یکدیگر پیوشند ، و هنر یکدیگر آشکارا کنند . و اگر کوچکان را
 چیزی مشکل باشد ، از بزرگان سؤال کنند . بزرگان باید که بطریق
 15 لطف و روی تازه جواب ایشان بگویند . و اگر چیزی سؤال کنند ، که
 نه مقام ایشان باشد ، و ایشان را استعداد فهم آن سخن نبود ، مصلحت
 آن باشد که جواب نگویند . زیان آن بیش از سود بود ، و اگر
 18 دانند که برنجند و نخواهند که برنجند ، مصلحت آن باشد که جواب
 چنان گویند که گفته باشند و نگفته باشند . سخن با هر کس بقدر
 استعداد وی باید گفت .

فصل چهارم

در بیان ماجرا گفتن است

- 3 (۱۶) یعنی اگر درویش سخنی گوید ، یا کاری کند که دیگری
برنجاند ، آن کس که رنجیده باشد ، باید که در دل ندارد ، و در
نظر درویشان با آن درویش بطریق لطف آنچه رفته باشد ، بگوید .
- 6 واگر او را جوابی واضح باشد چنانکه درویشان قبول کنند ، بگوید ،
تا آن سخن از خاطر آن درویش بدر رود . واگر او را جواب واضح
نباشد ، دراز نکشد ، وزود بعدر واستغفار پیش آید ، و بر خیزد ،
9 و بجای کفش رود ، و بایستد ، و دست بر هم نهد ، و سر در پیش اندازد ،
تا آنگاه که آن درویش بر خیزد و آن درویشان دیگر بموافقت آن
درویش بر خیزند . و ایشان هر دو دست در کردن یکدیگر آورند ،
12 و خوش شوند . آنگاه جمله بر موافقت ایشان یکدیگر را در بر گیرند
و بنشینند ، آنگاه خادم از مضموعات آنچه حاضر باشد ، در میان
آورد ، واگر چیزی حاضر نباشد ، خادم آب بگرداند . واگر قوال
15 حاضر باشد ، چیزی بگوید که آواز خوش درین وقت اثرها دارد .
و ماجرا گفتن مدد قوی است درویشان را تا درویشان بآداب زندگانی
کنند . و سخنی که نباید گفت ، نگویند ؛ و کاری که نباید کرد ،
18 نکنند . و در وقت ماجرا گفتن البته باید که شیخ حاضر باشد . واگر
شیخ حاضر نباشد ، درویش که بجای شیخ باشد ، باید که حاضر
بود . واگر این هر دو حاضر نباشند ، باید که خود بخود ماجرا
21 نگویند ، که کدورت زیاده شود .

فصل پنجم

در بیان سماع کردن است

- 3 (۱۷) اگر درویشی را در ریاضات و مجاهدات ضعیفی پیدا آید ، یا خللی در دماغ پیدا آید ، باید که زود بعلاج آن مشغول شوند ، و بروغنیهای موافق ، و غذاهای صالح ، و هوای معتدل تدبیر کنند .
- 6 و یکی از علاج آن است که او را با آواز خوش مدد دهند . یکی هم از درویشان که او را آواز خوش و حزین بود ، گاه گاه در پیش وی چیزی بگوید . و اگر کسی را زحمتی نباشد ، و درویشان را ملالتی بود ، دفع ملالت را بوقتی که مصلحت باشد ، و بجائی که موافق بود ، و عوام در میان نباشد ، یکی هم از درویشان چیزی بگوید ؛ و اگر بدف وی بگویند ، هم شاید . و بعضی از سالکان باشند که ایشان را در سماع احوالی پیدا آید و از آن احوال فواید بسیار و گشایش بی-شمار بایشان رسد . اینچنین کسان را ، اگر زمان و مکان و اخوان دست دهد ، و سماع کنند ، مصلحت باشد .
- 15 (۱۸) ای درویش : اینچنین که رسم اهل روزگار است ، که خواص و عوام در هم می نشینند و سماع می کنند ، نه کار درویشان است ، و نه سنت مشایخ است ، یکی از رسوم و عادات عوام است .
- 18 مشایخ گفته اند که درویشان باید که باین سماع نروند . و بنزدیک این ضعیف آن است که اهل تمیز باید که باین سماع حاضر نشوند ، از جهت آن که مردم عارف کار کودکان نکنند ؛ بازی کردن کار
- 21 کودکان است .

- (۱۹) ای درویش ! درویشان باید که در سماع البته زمان و مکان
واخوان نگاه دارند تا بر سنت مشایخ باشد .
- (۲۰) ای درویش ! اگر در وقت سماع کردن شیخ حاضر باشد ،
یا بزرگی حاضر باشد ، چون شیخ بر خیزد ، یا آن بزرگ بر خیزد ،
باید که جمله درویشان بر موافقت شیخ بر خیزند ، و هر يك بجای
خود بایستند ، و در میان نروند . چون شیخ یکی را در میان کشد ،
آن کس تنها در میان رود . و اگر بعضی را ، یا جمله را در میان
کشد ، جمله در میان روند . اگر دستار از سر شیخ برود ، جمله
بموافقت شیخ دستارها بردارند . و چون شیخ بنشینند ، جمله بموافقت
شیخ بنشینند و اگر یکی را از درویشان حالی پیدا آید ، و بر خیزد ،
چون شیخ حاضر باشد ، اگر شیخ بر خیزد ، جمله بر خیزند ، و اگر
شیخ بر نخیزد ، و بگوید که شما بر خیزید ، جمله بر خیزند ؛
و اگر نکوید که بر خیزید ، هیچ کس بر نخیزد . و آن درویش
ساعتی بگردد تا آنگاه که از آن حال باز آید . چون از آن حال
باز آید ، در حال باید که بنشینند . و اگر یکی را از درویشان
دستار از سر برود ، اگر شیخ حاضر باشد ، و دستار از سر بر دارد ،
دیگران هم بر دارند . و اگر شیخ بر ندارد ، دیگران هم بر ندارند ؛
و اگر شیخ حاضر نباشد ، و یا بزرگی حاضر نباشد ، چون یکی از
درویشان بر خیزد ، اصحاب جمله بموافقت بر خیزند . و اگر یکی را
دستار از سر برود ، جمله دستارها از سر بر دارند بطریق موافقت .
و موافقت شیخ لازم است ، و موافقت اصحاب کرم و مرآت است . و اگر

یکی را زحمتی باشد ، و دستار از سر بر ندارد ، و موافقت نکند ، از وی باز خواست نکنند .

فصل ششم

3

در بیان طعام خوردن است

(۲۱) باید که درویشان بر سر سفره بأدب نشینند و حاضر

باشند ، و به شره چیزی نخورند ، و پیران را عزیز دارند ، و بالای 6

پیران نشینند ، و تا بزرگ قوم آغاز نکند ، دیگران آغاز نکنند ، و در دست و کاسه دیگران نگاه نکنند ، در کاسه خود نگاه کنند ،

و از کاسه خود لقمه کوچک بردارند ، و نیک بخایند ، و تا آن فرو 9

نبرند ، لقمه دیگر بر ندارند . و اگر چنان افتد که درویشان در

یک کاسه طعام خورند ، باید که از پیش خود خورند ، و دست به پیش

دیگران دراز نکنند . و چیزی که از دست بیفتد ، و آن را بدست 12

چپ بر دارند ، و در دهان نه نهند یا بگوشه ئی بنهند . پیش از

دیگران دست از طعام باز نگیرند ؛ و اگر نخواهند ، خود را مشغول

می دارند . در اول دست بشویند ، و در آخر دست و دهان بشویند . 15

(۲۲) ای درویش ! هر روز باید که از سخنان مشایخ یعنی از

تقوی ، و پرهیزگاری ، و ریاضات ، و مجاهدات ، و از اذکار و اوراد

مشایخ چیزی بخوانند . و هر یک را باید که خلوتخانه ئی باشد که 18

چون از صحبت درویشان بر خیزد ، بخلوتخانه رود ، و بخواند سخنان

درویشان ، یا بذکر و فکر ، یا بوردی که دارد مشغول شود .

فصل هفتم

در بیان ریاضات و مجاهدات

- 3 (۲۳) درویشان باید که تا بچهل سال هرگز بی ریاضت و مجاهدت نباشند، و چون چهل سال بگذرد، آنگاه ریاضات و مجاهدات سخت نکنند، اما بی ریاضت و مجاهدت هم نباشند تا بشصت سال. چون شصت سال بگذرد؛ بیش ریاضت و مجاهدت نکنند. بعد از شصت سال صحبت بدوام است، بی صحبت اهل دل زندگانی نکنند. و ریاضت و مجاهدت درویشان آنچه معظم است، خدمت دانا است. و بعد از خدمت، کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن است بامر دانا.
- 9

فصل هشتم

در بیان صحبت

- 12 (۲۴) ای درویش! صحبت اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد. هر که هر چه یافت، از صحبت دانا یافت. کار صحبت دانا دارد. باقی این جمله ریاضات و مجاهدات و آداب و شرایط از جهت آن است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد. چون سالک شایسته صحبت دانا گشت، کار سالک تمام شد. و سالک وقتی شایسته صحبت دانا گردد که از اخلاق بد تمام پاک شود، و باخلاق نیک تمام آراسته گردد. هر سخنی که از دانا بشنوده، اگر فهم کند نیک، و اگر فهم نکند بایمان قبول کند تا بوقت خود معلوم کند. و هر دانائی که با کسی سخن گوید، و آن کس نه در آن مقام باشد، و از اخلاق بد پاک نشده، البته هر دو زیان کنند، هم گوینده، و هم
- 15
- 18
- 21

شنونده . والحمد لله رب العالمين .
تمام شد رساله هشتم

رسالہٴ نهم

در بیان بلوغ و حریت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخدام فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 در خواست کردند که می باید که در بلوغ وحریت رساله ئی جمع
کنید ، و بیان کنید که بلوغ وحریت چیست . در خواست ایشان را
اجابت کردم واز خدای تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل
9 نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالإجابة جدير » .

فصل اول

در بیان معنی بلوغ و حریت

- 12 (۲) بدان -- اعزك الله في الدارين -- که هر چیزی که در عالم
موجود است نهایتی و غایتی دارد . نهایت هر چیز بلوغ است ، و غایت
هر چیز حریت است . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان
15 که میوه چون بر درخت تمام شود ، و بنهایت خود رسد ، عرب گوید
که میوه بالغ گشت . و چون میوه بعد از بلوغ از درخت جدا شود ،
و پیوند از درخت جدا کند ، عرب گوید که میوه حرّ گشت .
18 (۳) چون معنی نهایت و غایت را دانستی ، اکنون بدان که علامت

- نهایت آن باشد که باؤل خود رسد . هر چیز که باؤل خود رسید ،
 بنهایت رسید ، یعنی تخم گندم که در زمین انداختند ، و شرایط آن
 نگاه داشتند ، هر آینه در نشو و نما آید ، و هر روز در ترقی و زیادت 3
 باشد ، تا آنگاه که میوه پیدا آید . و میوه هر چیز تخم همان چیز
 باشد ؛ چون بتخم خود رسید ، بنهایت خود رسید و دایره تمام شد ،
 دائره تا باؤل خود نرسد ، تمام نشود ؛ چون باؤل خود رسید ، تمام 6
 شد . همچنین تخم قالب آدمی نطفه است . چون قالب آدمی بجائی
 رسد که نطفه در وی پیدا آید و ظاهر شود ، گویند که بالغ شد ،
 یعنی بنطفه رسید . و معنی بلوغ رسیدن است ، و معنی حرّیت آزادی 9
 و قطع پیوند است .
- (۴) اکنون این چنین که بلوغ و حرّیت را در محسوس دیدی ،
 در معقول نیز همچنین می دان ، که محسوس صورت معقول ، و جسم 12
 قالب روح است ، و ملك نمودار ملکوت است ، و دانائی گفته است که
 انّ الله تعالى خلق الملك على مثال ملكوته و اُسس ملكوته على مثال
 جبروته لیستدلّ بملكه على ملكوته ، و بملكوته على جبروته سخنی 15
 بغایت خوب است . ملك وجود حسّی است ، و ملکوت وجود عقلی است ،
 و جبروت وجود حقیقی است . چون افراد ملك تا باؤل خود نمی -
 رسند ، و دایره تمام نمی کنند ، بالغ نمی شوند . پس افراد ملکوت 18
 نیز همچنین باشند ، تا باؤل خود نرسند ، و دایره تمام نکنند ، بالغ
 نشوند . و افراد ملك چون باؤل خود رسیدند ، و دایره تمام کردند ،
 و بالغ شدند ، تا از آن دایره و مراتب آن دایره جدا نمی گردند ، 21

و قطع پیوند نمی کنند ، حرّ نمی شوند . پس افراد ملکوت نیز چون
بأول خود رسند ، دایره تمام کنند و بالغ شوند ، تا از آن دایره
3 و مراتب آن دایره جدا نگردند ، و قطع پیوند نکنند ، حرّ نشوند .

و دانستن این سخن اصلی قوی است ، یعنی دانستن مناسبات میان ملك
و ملکوت و جبروت سرّی بزرگ است . هر که برین سرّ واقف شد ،
6 درهای علوم بر وی گشاده شد ، و عالم ملك و ملکوت و جبروت را
چنانکه هست دریافت .

(۵) ای درویش ! غرض ما ازین سخن آن است که از بلوغ

9 و حرّیت ملك استدلال کنی تا بلوغ و حرّیت ملکوت را بدانی . بعضی
می گویند که تخم ملکوت طبایع است ، از طبایع می آیند و باز
بطبایع باز می گردند . و بعضی می گویند که تخم ملکوت عقل است ،

12 از عقل می آیند ، و باز بعقل باز می گردند . و بعضی می گویند که
جمله از خدا می آیند و باز بخدا باز می گردند « منه بداء والیه

يعود » - « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون فتعالی
15 الله الملك الحق لا اله الا هو » ، « کُلّ شیء هالک الا وجهه له الحكم

والیه ترجعون » و غرض ما درین موضع بیان این سخنان نیست . پیش
ما هیچ شک نیست که همه از خدا می آیند و باز بخدا باز می گردند ،
18 « منه بداء والیه يعود » . غرض ما درین مقام بیان بلوغ و حرّیت

است ، و هر چنانکه بگویند ، غرض ما حاصل است ، از جهت آن که
ما می گوئیم که هر چیز که بأول خود رسید ، بالغ گشت . از بزرگی
21 سؤال کردند که ما علامه النهایة ؟ فرمود : « الرجوع الی البدایة » .

فصل دوم

در بیان بلوغ و حریت آدمی

- 3 . (۶) بدان که ما قاعدهٔ سخن چنان خواهیم نهاد که تخم موجودات عقل اول است ، از جهت آن که انبیا و حکما اتفاق کرده اند که اول چیزی که خدای تعالی آفریده است جوهری بود و نام آن جوهر عقل اول است . چون تخم موجودات عقل اول است ، پس عقول 6 و نفوس و افلاك و انجم و عناصر و طبایع معادن و نباتات و حیوانات ، جمله در عقل اول بالقوه موجود بوده باشند ، چنان که بیخ و ساق و شاخ و برگ و گل و میوه جمله در تخم گندم بالقوه موجود بودند ، و بتدریج 9 پیدا می آیند تا بمیوه رسند ؛ و چون بمیوه رسیدند ، بنهایت خود رسیدند و دایره تمام شد . همچنین جمله موجودات از عقل اول پیدا آمدند تا بانسان رسیدند . چون بعد از انسان چیزی دیگر نبود ، 12 معلوم شد که انسان میوهٔ درخت موجودات است . و چون انسان بعقل رسید ، و بعد از عقل چیزی دیگر نبود ، معلوم شد که تخم اول عقل بوده است . پس انسان چون بکمال عقل رسید ، بنهایت خود رسد 15 و بالغ گردد و دایره تمام شود .

- (۷) ای درویش ! بیقین بدان که خدای تعالی فاضلتر و گرامی تر 18 و بزرگوار تر از عقل اول چیزی دیگر نیافرید . عقل است که اشرف مخلوقات است ، و عقل است که نزدیک است بخدا ، و عقل است شناسای خدای از مخلوقات هیچ چیز خود را نشناخت الا عقل ، و هیچ چیز خدای را ندانست الا عقل . دانایتر از عقل و مقرب تر از عقل چیزی 21

- دیگر نیست ، اما عقل مراتب دارد ، و از مرتبه‌ئی تا بمرتبه‌ئی تفاوت بسیار است . هر که بیک جزء عقل رسید ، پنداشت که بکمال عقل رسید ؛ و نه چنین است . هر که بنهایت عقل رسید ، بکمال عقل رسید . و اگر کسی گوید که در آخر نور الله پیدا آمد ، و بعد از نور الله چیزی دیگر نبوده است ، راست باشد « اتقوا فراسة المؤمن نظیر بنور الله تعالی » . افراد موجودات جمله مظهر نور خدای اند ، و خدای است که از جمله ظاهر شده است بتحصیص از آدمیان : « کنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی ینطق » .
- 9 غرض ما درین موضع بیان این سخن نیست ، غرض ما ازین سخن نظری بیش نیست تا بلوغ و حرّیت بفهم مردم برسد .
- (۸) تا سخن دراز نشود و از مقصود دور نمائیم ، ای درویش ، آن که بعقل اوّل رسید و بالغ گشت ، اگر ازین دایره ، یعنی از آنچه درین دایره است ، جدا شود و قطع پیوند کند ، حرّ گردد ؛ و اگر جدا نتواند شد ، و قطع پیوند نتواند کرد . بالغ باشد ، اما حرّ نباشد .
- 12 (۹) ای درویش ! هر چه بود ، وهست ، و خواهد بود ، جمله درین دایره است ، و هیچ چیز ازین دایره بیرون نیست . و اگر این بالغ بچیزی ازین موجودات بسته است ، و می خواهد ، نه آزاد است .
- 15 و هر که آزاد نباشد ، بنده باشد . مثلاً اگر زر وزن می خواهد ، یا مال و جاه می خواهد ، یا باغ و بستان می خواهد ، یا خواجگی و زرت می خواهد یا پادشاهی و سلطنت می خواهد ، یا واعظی و شیخی می -
- 18 خواهد یا قضا و تدریس می خواهد ، یا قرب و ولایت می خواهد ، یا
- 21

نبوت ورسالت می خواهد ، ومانند این . چون یکی از اینها می خواهد ، وبسته یکی از اینهاست ، نه آزاد است . وهر که هیچ از اینها نمی خواهد وبسته هیچ از اینها نیست آزاد می تواند بود . 3

(۱۰) ای درویش ! آنچه ضرورت است ، نه ازین قبیل است . مثلا اگر یکی بوقت حاجت بمبرز رود ، پیوند برفتن مبرز ندارد . 6

اگر یکی بوقت سرما بآفتاب رود ، پیوند برفتن آفتاب ندارد ، واگر یکی بوقت گرما بسایه رود ، پیوند برفتن سایه ندارد ، وبسته هیچ ازینها نیست . ودلیل برین که پیوند باینها ندارد آن است که اگر ضرورت نشود ، هرگز بمبرز و آفتاب نرود ونخواهد که رود . پس وی بمبرز رفتن وبآفتاب نشستن نمی خواهد ، اما بضرورتش می باید رفت ، از جهت آن که دفع اذی از خود کمی باید کرد . ودر جمله کارها همچنین میدان که طلب ضرورت ودفع اذی مانع آزادی وفریغت 12 نیست ، اما اگر کسی بجامه کرباسین دفع سرما وگرما از خود می تواند کرد ، وجامه کرباسین دارد ، ونپوشد ، وگوید : « مرا جامه خطائی وکتان انصاری باید » ، نه آزاد باشد ، بنده بود ودر جمله 15 کارها همچنین می دان .

(۱۱) ای درویش ! یکی را جامه کهنه بت بود ، ویکی را جامه نو بت باشد . آزاد آن است که او را هر دو یکی بود . غرض ما از 18 جامه دفع سرما وگرماست ، هر کدام که حاصل باشد ، وی آن خواهد . واگر هر دو حاصل نباشد ، هر کدام آسان تر حاصل شود ، طلب آن کند . 21

- (۱۲) ای درویش ! آن کس که گوید : جامهٔ نو می خواهم و کهنه نمی خواهم ، در بند است . و آن کس که گوید : « جامهٔ کهنه می خواهم و نو نمی خواهم » هم در بند است ، و بندی از آن روی که بند است تفاوتی نکند . اگر زرّین بود یا آهنین ، هر دو بند باشد . آزاد آن است که او را بهیچ گونه و هیچ نوع بند نبود ، که بند بُت باشد ، جمله بتان را شکسته بود ، و از همه گذشته باشد ؛ و دل را که خانهٔ خدای است ، از بتان پاک کرده بود .
- (۱۳) ای درویش ! يك بت بزرگ است ، و باقی بتان كوچك اند ، و این بت كوچك از آن بت بزرگ است ، و آن بت بزرگ بعضی را مال است ، و بعضی را جاه است ، و بعضی را قبول خلق است . باز ازین بتان بزرگ قبول خلق از همه بزرگتر است ، و جاه بزرگتر از مال است .
- (۱۴) ای درویش ! هر کاری که نه فرض است ، و هر کاری که سبب راحت دیگری نیست ، بر آن کار عادت مکن ! که چون عادت کردی آن کار بت تو گشت . و تو بت پرست گشتی . مثلاً یکی با خود قرار دهد که من بعد از خانه بیرون نیایم ؛ و یکی دیگر با خود قرار دهد که من بعد پیش کس بر نخیزم ، و مانند این ؛ جمله بتان اند . و کسی باشد که چندین سال بت پرست بود ، و همه روز عیب بت پرستان کند . و نداند که همه روز بت می پرستد . هر که بکاری عادت کرده باشد ، و نتواند که آن عادت را بر اندازد ، باید که دعوی آزادی و فراغت نکند .

(۱۵) ای درویش ! تا این گمان نبری که آزادرا خانه وسرای
 نباشد و باغ و بستان نبود . شاید که آزادرا خانه وسرای باشد ، و باغ
 و بستان ، و حکم و پادشاهی بود ، اما اگر پادشاهی بوی دهند ، شاد
 نشود ، و اگر پادشاهی از وی بستانند ، غمگین نگردد . آمدن پادشاهی
 و رفتن پادشاهی هر دو پیش او یکسان باشد ، و ردّ و قبول خلق هر دو
 پیش او یکسان بود . اگر قبولش کنند ، نگوید که من ردّ می خواهم ،
 و اگر ردّش کنند ، نگوید که من قبول می خواهم . این است معنی
 بلوغ و این است معنی رضا و تسلیم . « هر که دارد ، مبارکش باد ! »

9 فصل سوم
 خاتمه این رساله

(۱۶) بدان که غرض ما درین رساله بیان بلوغ و حرّیت آدمی
 بود ، و بشرح گفته شد . و بیان بلوغ اسلام و بلوغ ایمان و بلوغ ایقان
 و بلوغ عیان دیگران کرده اند ، و ما نیز در جایهای دیگر ذکر اینها
 کرده ایم . تکرار نکردیم . والحمد لله رب العالمین .

15 تمام شد رساله نهم

رسالة دهم

در بیان آن که عالم صغیر نسخه و نمودار
از عالم کبیر است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 3 الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ، والصلوة والسلام علی انبیائه واولیائه ، خیر خلقه ؛ وعلی آلهم واصحابهم الطیبین الطاهرین .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن -
- 6 محمّد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در خواست کردند که می باید که رسالهئی جمع کنید ، و بیان کنید که عالم کبیر کدام است وعالم صغیر نسخه ونمودار از عالم کبیر ، چون است ، که چندین گاه است که ما می شنویم که هر چه در عالم کبیر 9 هست ، در عالم صغیر هست ، درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خدای تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد « انه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

فصل اول

12

در بیان عالم کبیر وعالم صغیر

- (۲) بدان - اعزك الله فی الدارین - که خداوند تعالی چون 15 موجودات را بیافرید ، عالمش نام کرد ، از جهت آن که موجودات علامت است بر وجود او وبر وجود علم و ارادت و قدرت او .
- (۳) ای درویش ! موجودات از وجهی علامت است ، واز وجهی 18 نامه است . ازین وجه که علامت است ، عالمش نام کرد ، وازین

- وجه که نامه است ، کتابش نام نهاد . آنگاه فرمود که هر که این کتاب را بخواند ، مرا و علم ، و ارادت ، و قدرت مرا بشناسد . در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند ، و خوانندگان بغایت خرد بودند ، 3 و کتاب بغایت بزرگ بود . نظر خوانندگان بکنارهای کتاب و بتمامت اوراق او نمی توانست رسید . از جهت عجز خوانندگان . بدید نسخهئی ازین عالم باز گرفت ، و مختصری ازین کتاب باز نوشت ، و آن 6 اولرا عالم کبیر نام نهاد ، و آن دومرا عالم صغیر نام کرد . و آن اولرا کتاب بزرگ نام نهاد ، و آن دومرا کتاب خرد نام کرد . و هر چه دران کتاب بزرگ بود ، درین کتاب خرد بنوشت بی زیادت و نقصان 9 تا هر که این کتاب خرد را بخواند ، آن بزرگ را خوانده باشد . آنگاه خلیفه خود را بخلافت باین عالم صغیر فرستاد ، و خلیفه خدای عقل است . چون عقل درین عالم صغیر بخلافت بنشست ، جمله 12 ملائکه عالم صغیر عقل را سجده کردند ، الا وهم که سجده نکرد و ابا کرد ، همچنین چون آدم در عالم کبیر بخلافت بنشست ، جمله ملائکه آدم را سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد و ابا کرد . 15
- (۴) ای درویش ! در عالم صغیر عقل خلیفه خدای است ، و در عالم کبیر انسان عاقل خلیفه خدای است . عالم کبیر بیکبار حضرت خدای است ، و عالم صغیر بیکبار حضرت خلیفه خدای است . چون 18 عقل بخلافت بنشست ، خطاب آمد که ای عقل ، خود را بشناس و صفات و افعال خود را بدان تا مرا و صفات و افعال مرا بشناسی !

فصل دوم

در بیان افعال خدا و در بیان افعال خلیفه خدا

- 3 (۵) بدان که چون خدای تعالی خواهد که چیزی در عالم بیافریند ، اوّل صورت آن چیز که در علم خدای است ، بعرش آید ، واز عرش بکرسی آید واز کرسی در نور ثابتات آویزد و آنگاه بر هفت آسمان گذر کند ، آنگاه با نور ستارگان همراه شود وبعالم سفلی آید . 6 طبیعت که پادشاه عالم سفلی است ، استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خدا می آید و مرکبی از ارکان چهار گانه مناسب حال آن مسافر غیبی پیش کش کند تا آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود ، و در عالم شهادت موجود گردد . و چون در عالم شهادت موجود گشت آن چیز که دانسته خدای بود ، کرده خدا شد . پس هر چیز که در عالم شهادت موجود است ، جان آن چیز از عالم امر است ، 12 و قالب آن چیز از عالم خلق است . این جان پاک که از حضرت خدای آمده است ، بآن کار که آمده است ، چون آن کار تمام کند ، 15 باز بحضرت خدا خواهد باز گشت . « منه بدأ و الیه یعود » . این است بیان افعال خدا .
- (۶) ای درویش ! چون افعال خدای را در عالم کبیر دانستی ، 18 افعال خلیفه خدای را در عالم صغیر هم بدان ! بدان که در عالم صغیر عقل خلیفه خدای است ، و روح نفسانی عرش خلیفه خدای است ، و روح حیوانی کرسی خلیفه خدای است ، و هفت اعضاء اندرونی هفت آسمان است ، و هفت اعضاء بیرونی هفت اقلیم است . 21

- (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که چون خلیفه خدا خواهد که کاری کند و چیزی پیدا آورد ، اول صورت آن چیز در عقل پیدا آید و از عقل بروح نفسانی آید که عرش است ، و از 3 روح نفسانی بروح حیوانی آید که کرسی است ، و از روح حیوانی در شرابین آویزد ، و بر هفت اعضاء اندرونی گذر کند که هفت آسمان اند ، و با قوای اعضاء اندرونی همراه شود ، و به بیرون آید . اگر از راه 6 دست بیرون آید ، دست استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خلیفه خدا می آید . و مرکبی از ارکان چهار گانه ، و آن زاج و مازو و صمغ و دوده است مناسب حال آن مسافر غیبی پیشکش کند ، تا آن 9 مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود و در عالم شهادت موجود گردد ، چون در عالم شهادت موجود شد ، آن چیز که دانسته خلیفه خدا بود ، کرده خلیفه خدا آمد ، یعنی نوشته خلیفه خدا گشت . 12
- (۸) ای درویش ! حضرت خدای تعالی ، هر کاری که کند اول خود می کند ، و بی وسایط ، و بی ماده ، و بی دست افزار ؛ آنگاه صورت آن چیز برین وسایط گذر می کند و باین عالم سفلی می آید ، 15 و در عالم شهادت موجود می شود . صورت اول وجود علم است ، و صورت دوم وجود غیبی است . همچنین خلیفه خدا هر چیزی که می نویسد ، یا هر کاری که می کند ، اول خود می کند بی وسایط ، 18 و بی ماده ، و بی دست افزار ؛ آنگاه صورت آن چیز برین وسایط گذر می کند و به بیرون می آید ، و در عالم شهادت موجود می شود . مانند حدادی و تجاری و گل کاری ، و در جمله حرفتها و صنعتها همچنین 21

می دان . صورت اوّل وجود عقلی است ، و صورت دوّم وجود حسی است ،
صورت اوّل وجود ذهنی است ، و صورت دوّم وجود خارجی است .

3 (۹) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمایم : و اگر از راه

زبان بیرون آید ، و زبان استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت
خلیفه خدا می آید ، مرکبی از ارکان چهار گانه ، و آن نفس و آواز

6 و حروف و کلمه است ، مناسب حال آن مسافر غیبی پیش کش کند تا

آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود ، و در عالم شهادت موجود
گردد . و چون در عالم شهادت موجود شد ، آن چیز که دانسته خلیفه

9 خدا بود ، گفته خلیفه خدا گشت . باز آن نوشته سیر می کند ، و از

راه چشم بخلیفه خدا می رسد ، و آن گفته سیر می کند و از راه گوش
بخلیفه خدا می رسد . « منه بدأ و الیه یعود » . یکی سیر حمایلی

12 است و دیگر سیر دلوائی است .

(۱۰) ای درویش ! دو کلمه آمد ، یکی کلمه گفته است ،

و یکی کلمه نوشته است . و در هر دو کلمه جان آن مسافر غیبی از عالم
15 امر اند ، و قالب آن دو مسافر غیبی از عالم خلق اند ، و آن مسافران

هر دو کلمه معنی اند ، و صورت کلمه ربع مسکون معنی است . و معنی
هر دو کلمه خلیفه خدای اند .

18 (۱۱) ای درویش ! عیسی کلمه است ، و عیسی مانند آدم است .

پس آدم هم کلمه باشد . اما عیسی کلمه گفته است که از دهان جهان
بآسمان جان می رود ، و آدم کلمه نوشته است که از آسمان جان

21 بهندوستان مداد می آید .

- (۱۲) چون افعال خدا و افعال خلیفهٔ خدای را دانستی ، و دیگر دانستی که چیزها در دو عالم چون پیدا می آیند ، اکنون بدان که هر چه در عالم کبیر هست ، در عالم صغیر هم هست . 3

فصل سوم

در بیان ملائکه عالم صغیر

- (۱۳) بدان که نطفه چون در رحم افتاد ، نمودار جوهر اول 6 است . چون چهار طبقه شد ، نمودار عناصر و طبایع است . و چون اعضا پیدا آمدند ، اعضاء بیرونی ، چون سر و دست و شکم و فرج و پای ، نمودار هفت اقلیم اند ، و اعضاء اندرونی ، چون شش و دماغ و کرده 9 و دل و مراره و جگر و سپرز ، نمودار هفت آسمان اند . و شش آسمان اول است ، نمودار فلک قمر است ، از جهت آن که قمر شش عالم کبیر است ، و واسط است میان دو عالم . و درین فلک ملائکه بسیار اند ، 12 و ملکی که موگل است بر آب و هوای معتدل سرور این ملائکه است . و دماغ آسمان دوم است ، و نمودار فلک عطارد است ، از جهت آن که عطارد دماغ عالم کبیر است . و درین فلک ملائکه بسیار اند و ملکی که 15 موگل است بر تحصیل خط و تحصیل علوم و تدبیر معاش سرور این ملائکه است . نامش جبرئیل است و جبرئیل سبب علم عالمیان است . و کرده آسمان سوم است ، و نمودار فلک زهره است ، از جهت آن که 18 زهره کردهٔ عالم کبیر است . و درین فلک ملائکه بسیار اند ، و ملکی که موگل است بر نشاط و فرج و شهوت سرور این ملائکه است . و دل آسمان چهارم است ، و نمودار فلک شمس است ، از جهت آن که 21

- شمس دل عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وملکی که موگل است بر حیوة سرور این ملائکه است ، ونامش اسرافیل است ،
- 3 واسرافیل سبب حیوة عالمیان است . ومراره آسمان پنجم است ، ونمودار فلک مریخ است ، از جهت آن که مریخ مراره عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وملکی که موگل است بر قهر
- 6 و غضب و ضرب و قتل سرور این ملائکه است . وجگر آسمان ششم است ، ونمودار فلک مشتری است ، از جهت آن که مشتری جگر عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وملکی که موگل است بر رزق
- 9 سرور این ملائکه است . ونامش میکائل است ، ومیکائل سبب رزق عالمیان است ، وسپرز آسمان هفتم است ، ونمودار فلک زحل است ، از جهت آن که زحل سپرز عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه
- 12 بسیار اند ، وملکی که موگل است بر قبض ارواح سرور این ملائکه است ، ونامش عزرائیل است . وعزرائیل سبب قبض ارواح عالمیان
- است . وروح حیوانی کرسی است ، ونمودار فلک ثابتات است ، از جهت
- 15 آن که فلک ثابتات کرسی عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وروح نفسانی عرش است ، ونمودار فلک الافلاک است ، از
- جهت آن که فلک الافلاک عرش عالم کبیر است وعقل خلیفه خداست ،
- 18 واعضاء مادام که نشو و نما ندارند ، نمودار معادن اند ، وچون نشو و نما پیدا آمد ، نمودار نباتات اند ، وچون حس و حرکت ارادی پیدا آمد نمودار حیوان اند .

فصل چهارم در بیان آدم وحوّا

- 3 (۱۴) بدان که چنانکه در عالم کبیر آدم وحوّا و ابلیس هستند ،
در عالم صغیر هم هستند . و چنانکه در عالم کبیر سباع و بهایم و شیاطین
و ملائکه هستند ، در عالم صغیر هم هستند .
- 6 (۱۵) ای درویش ! انسان عالم صغیر است ، و عقل آدم این عالم
است ، و جسم حوّا است و وهم ابلیس است ، و شهوت طاوس است ، و غضب
مار است ، و اخلاق نیک بهشت است . و اخلاق بد دوزخ است ،
9 و قوّتهای عقل و قوّتهای روح و قوّتهای جسم ملائکه اند ..
- (۱۶) ای درویش ! شیطان دیگر است و ابلیس دیگر است .
شیطان طبیعت است و ابلیس وهم است .
- 12 (۱۷) ای درویش ! صورت را هیچ اعتبار نیست ، معنی را اعتبار
است . اسم را اعتبار نیست صفت را اعتبار است . نسب را اعتبار نیست ،
هنر را اعتبار است . سگ بصورت سگی خسیس و پلید نیست ، بسبب
15 صفت درندگی و گزندگی خسیس و پلید است . و چون این صفت در
آدمی باشد ، آدمی باین صفت سگی باشد . و خوک بسبب صورت خوکی
خسیس و پلید نیست ، بسبب صفت حرص و شره خسیس و پلید است ،
18 و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت خوکی باشد .
و شیطان بسبب صورت شیطانی خسیس و پلید نیست ، بسبب نا فرمان
بررداری ، فساد کاری و بدآموزی خسیس و بد است ؛ و چون این صفت
21 در آدمی باشد ، آدمی باین صفت شیطانی بود . و ابلیس بسبب صورت

- ابلیسی رانده و دور نیست ، بصورت صفت کبر و عجب و حسد و فرمان
 نابردن رانده و دور است . و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین
 3 صفت ابلیسی بود ، و ملک بسبب صورت ملکی شریف و نیک نیست ،
 بسبب صفت فرمان برداری و طاعت داری شریف و نیک است . و چون
 این صفت در آدمی باشد آدمی باین صفت ملکی بود . و در جمله چیزها
 6 همچنین می دان . و کار خلیفه خدا آن است که این صفات را مسخر
 و منقاد خود گرداند ، و هر یک را بجای خود کاری فرماید ، چنانکه بی
 فرمان وی هیچ یک هیچ کار نکند ، و خلیفه خدای سلیمان است ،
 9 و سلیمان را این همه بکار آید .
- (۱۸) ای درویش ! ملک و ابلیس یک قوت است . این قوت تا مادام
 که مطیع و فرمان بردار سلیمان نیست ، نامش ابلیس است . و سلیمان این را
 12 در بند می دارد . و چون مطیع و فرمان بردار سلیمان شد ، نامش
 ملک است . و سلیمان این را در کار می دارد . بعضی را بمعماري ،
 و بعضی را بغواصی . پس کار سلیمان آن است که صفات را تبدیل کند ،
 15 نه آنکه صفات را نیست گرداند . که این ممکن نباشد . بی فرمان را
 فرمان بردار کند ، و بی ادب را بأدب کند ، و کور را بینا کند ، و کورا
 شنوا کند ، و مرده را زنده کند . پس عقل که خلیفه خداست هم آدم
 18 است و هم سلیمان است و هم عیسی است . و اگر بر خلاف آن باشد ،
 و سلیمان مسخر و منقاد ایشان شود ، پس سلیمان اسیر سگ و خوک
 باشد ، و بنده دیو و شیطان بود . همه روز خدمت ایشان باید کرد ،
 21 و آرزوهای ایشان بدست باید آورد ، و در دست دیو عاجز و بیچاره

فرو ماند ، و دیو بروی قادر و مستولی شود ، و دیو بر تخت بنشیند ،
 و سلیمان پیش تخت وی بر پای بایستد ، و کمر خدمت بر میان بندد ،
 و جمله اخلاق خدا در وی پوشیده و نا پیدا گردد ، و جمله اخلاق دیوی³
 در وی ظاهر و پیدا شود .

(۱۹) ای درویش ! اینچنین کس اگر صورت آدمی دارد ، اما
 بمعنی دیو و شیطان بود یا سگ و خوک باشد . و حیفی عظیم باشد⁶
 که دیو بر تخت نشیند و سلیمان در پیش تخت بخدمت دیو بایستد .

فصل پنجم

⁹ در بیان نمودار جنت و دوزخ

(۲۰) هر لذت و راحت که فردا در بهشت خواهد بود ، نمودار
 آن امروز در آدمی هست ؛ و هر رنج و عذاب که فردا در دوزخ خواهد
 بود ، نمودار این امروز در آدمی هست .¹²

(۲۱) بدان که طعام و شراب هر چیز سزاوار آن چیز باشد ،
 و لذت و راحت هر چیزی در چیزی باشد که مناسب حال آن چیز بود ؛
 چنانکه لذت و راحت عقل در دانستن و آموختن علم و حکمت است ،¹⁵
 و لذت و راحت جسم در غذاهای بدنی است و کردن شهوتهای جسمانی
 است . هر چیز که ملکوتی است ، لذت و راحت وی در چیزهای ملکوتی
 است ، و هر چیز که ملکی است ، لذت و راحت وی در چیزهای ملکی¹⁸
 است .

(۲۲) چون این مقدمات را معلوم کردی ، اکنون بدان که جسم را
 طعام و شراب جسمی و حوران و غلمان صوری هستند ؛ و عقلا را طعام عقلی²¹

و حوران و غلمان معنوی هم هستند یعنی عقل که سلیمان است زبان مرغان می داند و جمله باوی در سخنان اند ، زبان همه را فهم می کند ،
3 و حکمت خدارا در همه در می یابد ، و باین سبب در لذت و راحت می باشد .

(۲۳) ای درویش ! هر فردی از افراد موجودات مرغی اند جمله
6 باین سلیمان در سخن اند ، هر يك می گویند که ما چه چیزیم ،
و حکمت در آفرینش ما چیست . زبان همه را فهم می کند ، و حکمت
همه را در می یابد ، و از دریافتن حکمت در لذت و راحت می باشد .
9 این سلیمان چون لذت بوی خوش یا لذت جمال خوب آرزو کند ،
مشام بر هر چیز که نهد ، از همه چیزها بوی خدا می شنود ، و نظربر
هر چیز که اندازد ، در همه چیزها جمال خدا می بیند . و چون لذت
12 صحبت آرزو کند ، جمله افراد موجودات هر يك کوشکها و خیمه ها اند
و درین کوشکها و خیمه ها حوران و پردگیان اند ، و هیچکس
در ایشان نرسیده است ، جمله بکراند . و درین کوشکها و خیمه ها
15 جز سلیمان را راه نیست . این سلیمان درین کوشکها و خیمه ها رود
و دست در گردن حوران و پردگیان آرد ، و از صحبت ایشان در لذت
و راحت باشد . لذتی باشد که دران لذت پشیمانی و افسردگی نباشد ؛
18 هر چند صحبت بیشتر کند ، لذت بیشتر یابد ، و از آن صحبت دختران
و غلامان بهشتی زاینند .

(۲۴) ای درویش ! آن کوشکها و خیمه ها بعضی وجود خارجی
21 و بعضی وجود ذهنی و بعضی وجود لفظی و بعضی وجود کتابتی دارند

وجود کتابتی خيام مشکين باشد چنانکه خيام مشکين که من درين صحراء کافوری زده ام .

- 3 (۲۵) ای درویش ! این سه رساله را در اصفهان جمع کردم و نوشتم . تمام شد رساله دهم . يك جلد تمام شد ، و درين يك جلد ده رساله نوشته شد . والحمد لله رب العالمين .

رسالة يازدهم

در بیان عالم ملك وملكوت وجبروت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که چون جلد اول این کتاب را بنوشتم ، و آن
6 ده رساله را که عوام و خواص را از آن نصیب است تمام کردم ،
جماعت درویشان - کثر هم الله - ازین بیچاره در خواست کردند
که می باید که در بیان عالم ملك وعالم ملکوت وعالم جبروت
9 رساله ئی جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند
تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « انه على ما
يشاء قدير وبالاجابة جدير » .
- (۲) ای درویش ! قاعده وقانون سخنان آن جلد اول دیگر بود
12 وقاعده وقانون سخنان این جلد دوم دیگر است . هر يك از طوری
اند ، دور از يك دیگر اند .

فصل اول

در بیان عالم

- (۳) بدان - اعزك الله في الدارين - که عالم اسم جواهر واعراض
18 است . مجموع جواهر واعراض را عالم گویند . و هر نوعی از انواع

- جواهر واعراض را هم عالم گویند . چون معنی عالم را دانستی ، اکنون بدان که عالم که موجود است وجودی خارجی دارد در قسمت اول بر دو قسم است : عالم ملك وعالم ملكوت ، یعنی عالم 3 محسوس وعالم معقول ، اما این دو عالم را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، عالم ملك وعالم ملكوت ، عالم خلق وعالم امر ، عالم شهادت وعالم غیب ، عالم ظلمانی وعالم نورانی ، عالم 6 محسوس وعالم معقول ، ومانند این گفته اند ، و مراد ، از این جمله همین دو عالم پیش نیست ، یعنی عالم ملك وعالم ملكوت .
- (۴) ای درویش ! عالم جبروت نه از قبیل ملك وملکوت است ، 9 از جهت آن که عالم جبروت وجود خارجی ندارد . ملك وملکوت وجبروت سه عالم اند ، وهر سه عالمهای خدای اند ؛ هر سه با هم اند وهر سه در هم اند واز يك دیگر جدا نیستند . عالم جبروت ذات 12 عالم ملك وملکوت است ، وعالم ملك وملکوت وجه عالم جبروت است . عالم جبروت کتاب مجمل است ، وعالم ملك وملکوت کتاب مفصل است . عالم جبروت نخم است ، وعالم ملك وملکوت درخت 15 است ، ومعدن ونبات وحيوان میوه این درخت اند .
- (۵) ای درویش ! حقیقت این سخن آن است که عالم جبروت مبداء عالم ملك وملکوت است ، وعالم ملك وملکوت از عالم جبروت 18 پیدا آمدند وموجود گشتند . وهر چیز که در عالم جبروت پوشیده ومجمل بودند ، جمله در عالم ملك وملکوت ظاهر شدند ، ومفصل گشتند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند ، واز مرتبه ذات بمرتبه 21

صفات رسیدند . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود و روشن نگردد .

3 (۶) بدان که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر چیز که در عالم کبیر هست ، در عالم صغیر هم هست . پس هر چیز که در عالم کبیر اثبات کنند ، باید که نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود . 6

(۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که نطفه آدمی نمودار عالم جبروت است ، و جسم و روح آدمی نمودار عالم ملك و ملکوت است ، از جهت آن که نطفه مبداء جسم و روح است ، و جسم و روح از نطفه پیدا آمدند و موجود گشتند و هر چیز که در نطفه پوشیده و مجمل بودند ، آن جمله در جسم و روح ظاهر شدند و مفصل گشتند و از عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند ، و از مرتبه ذات بمرتبه وجه رسیدند . 9 12

(۸) ای درویش ! هیچ دلیلی بر مراتب عالم کبیر بهتر و روشن تر از تطبیق کردن میان مراتب عالم کبیر و عالم صغیر نیست ، هر مرتبهئی که در عالم کبیر اثبات کنند و مطابق مراتب عالم صغیر باشد ، راست بود ، و اگر مطابق نباشد ، راست نبود . چون این مناسبات میان عالم کبیر و عالم صغیر معلوم کردی ، اکنون بدان که اگر نطفه را ذات جسم و روح گوئی ، و جسم و روح را وجه نطفه خوانی ، راست بود ؛ و اگر نطفه را کتاب مجمل گوئی ، و جسم و روح را کتاب مفصل خوانی ، هم راست بود ؛ و اگر نطفه را تخم گوئی و جسم و روح را درخت خوانی ، 18 21

- هم راست بود . اقوال نيك و افعال نيك و اخلاق نيك و معارف میوه این درخت اند . اگر میوه اینهاست که گفته شد ، شجره طیبه است ،
 3 و اگر میوه اضداد اینهاست ، شجره خبیثه است .
- (۹) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که غرض ازین جمله آن است تا بدانی که تمام موجودات يك وجود است ،
 6 و ملك و ملكوت و جبروت مراتب این وجود اند ، اکنون تو این يك وجود را بهر نامی که خواهی می خوان . اگر يك شخص گوئی ،
 راست بود ، و اگر يك درخت گوئی هم راست بود ، و اگر يك وجود
 9 گوئی و بهیچ نامش منسوب نکنی ، هم راست بود .
- (۱۰) چون دانستی که يك وجود است ، اکنون بدان که جبروت ذات این وجود است ، و ملك و ملكوت وجه این وجود ، و هر دو مرتبه
 12 این وجود است . و صفات این وجود در مرتبه ذات اند ، و اسامی این وجود در مرتبه وجه اند ، و افعال این وجود در مرتبه نفس اند .
- (۱۱) ای درویش ! ملك و ملكوت و جبروت را بطریق اجمال
 15 دریافتی ؛ اکنون بطریق تفصیل تقریر خواهم کرد ، تا باشد که بطریق تفصیل هم دریابی ، که این مسئله در میان علما و حکما و مشایخ از مشکلات علوم است . و بسیار کس از علما و حکما و مشایخ درین
 18 مسئله سرگردان اند . و دانستن این مسئله سالکان را از مهمات است ، از جهت آن که این مسئله اصل کار و بنیاد کار است . اگر بنیاد
 محکم و درست آمده باشد ، باقی محکم و درست آید ؛ و اگر بنیاد بخلل
 21 باشد ، هر چیز که بر وی بنا کنند ، هم بخلل باشد . و دیگر آن

- که هر چیز که موجود است ، ازین سه مرتبه موجود است ، مرتبه جبروت ، ومرتبه ملکوت ، ومرتبه ملك ؛ وبی این سه مرتبه امکان ندارد که چیزی موجود شود ؛ هر سه با هم اند ، وهر سه در هم اند ، واز یکدیگر جدا نیستند . پس اگر کسی این مراتب را بحقیقت در نیافته باشد ، هیچ چیز را بحقیقت در نیابد . و دیگر بدان که مزاج وحبّه ونطفه ذات مرگبات نیستند ، اما نمودار ذات اند ، وبقربت فهمرا بغایت نیک اند .
- (۱۲) ای درویش ! ذات مرگبات ماهیات اند ، و ماهیات بالای محسوسات و معقولات اند .

فصل دوم

در بیان ملك وملكوت وجبروت بطریق تفصیل

- (۱۳) بدان که ملك مرتبه حسی دارد ، وملكوت مرتبه عقلی دارد ، وجبروت مرتبه حقیقی دارد . وعالم جبروت عالم ماهیات است . ماهیات محسوسات و معقولات ، ومفردات ، ومرگبات ، وجواهر ، واعراض جمله در عالم جبروت بودند ، بعضی بطریق جزئی و بعضی بطریق کلی . و ماهیة بالای وجود وعدم است ، از جهت آن که ماهیة عامتر از وجود وعدم است ، وجزؤ وجود وعدم می تواند بود .
- (۱۴) ای درویش ! ماهیات مخلوق نیستند ، واوّل ندارند « الذی اعطى کلّ شیء خلقه ثمّ هدی » . چون ماهیة عامتر از وجود وعدم است ، پس عامتر از همه چیز باشد ، وجزؤ همه چیز تواند بود .
- واین سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود .

(۱۵) بدان که جسم عامّ است ، اما جوهر عامّتر از جسم است ؛
 و جوهر عامّ است ، اما وجود عامّتر از جوهر است ؛ و وجود عامّ
 است ، اما شیء عامّتر از وجود است ، از جهت آن که شیء جزو وجود
 3 و عدم می تواند بود . و چون شیء عامّتر از وجود و عدم است ، عامّتر
 از همه چیز باشد ، و جز همه چیز تواند بود ، و شیء و ماهیّة و ذات
 هر سه در يك مرتبه اند ، و بالای هر سه چیزی دیگر نیست ، جمله
 6 در تحت ایشان اند .

(۱۶) ای درویش ! ملك نام عالم محسوسات است ، و ملكوت
 نام عالم معقولات است ، و جبروت نام عالم ماهیّات است ؛ و ماهیّات را
 9 بعضی اعیان ثابته ، و بعضی حقائق ثابته گفته اند ، و این بیچاره اشیاء
 ثابته می گوید . و این اشیاء ثابته هر يك آن چنان که هستند ،
 هستند ، هرگز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت ؛ و ازین
 12 جهت این اشیاء را ثابته می گویند . و پیغمبر - علیه السلام - این
 اشیاء را می خواست که گماهی بداند و ببیند « اللهم ارنا الاشياء
 گماهی » ، تا حقیقت چیزها را در یابد ، و آنچه می گردد ، و آنچه
 15 نمی گردد بداند . و باین اشیاء خطاب آمد که « الست بربکم » .

(۱۷) ای درویش ! آدم جبروتی دیگر است ، و آدم ملكوتی
 دیگر است ، و آدم ملكی دیگر است ، و آدم خاکی دیگر است .
 18 آدم جبروتی اوّل موجودات است ، و آن جبروت است ، از جهت
 آن که موجودات جمله از جبروت پیدا آمدند . و آدم ملكوتی
 اوّل عالم ملكوت است ، و آن عقل اوّل است ، از جهت آن که
 21

- بود بی پایان و بی کران ، حیوة و علم و قدرت و ارادت موجودات
ازین نور است ؛ بینائی و شنوائی و گویائی و کیرائی و روائی موجودات
3 ازین نور است ؛ طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ،
بلکه خود همه ازین نور است . و دریای ظلمت حافظ و جامع این نور
است ، و مشکاة و وقایه این نور است ، و مظهر صفات این نور
6 است .
- (۲۳) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، این دریای
نور را آباء می گویند ، و این دریای ظلمت را امهات می خوانند .
9 و این آباء و امهات دست در کردن خود آورده اند ، و يك دیگر را
در بر گرفته اند ؛ « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا یبغیان »
و از این آباء و امهات موالید پیدا می آیند « یخرج منهما اللؤلؤ
12 والمرجان » . و موالید معدن و نبات و حیوان اند . و معدن و نبات و حیوان
مرگبات اند ، و مرگبات عالم بیش ازین نیستند و مرگبات از جائی
نمی آیند و بجائی نمی روند ؛ مفردات مرگب می شوند ، و مرگب باز
15 مفردات می گردد « کل شیء یرجع الی اصله » و حکمت در ترکیب
آن است تا مستعد ترقی شوند و عروج توانند کرد ، و جام جهان
نمای و آینه کیتی نمای کردند ، تا این دریای نور و دریای ظلمت
18 جمال خود ببینند ، و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کنند .
هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ،
بی اختیار من دراز می شود .

فصل چهارم در بیان عروج

- (۲۴) بدان که مفردات نزول کردند و مرکبات عروج می کنند ، 3
و عروج در مقابله نزول باشد . و بحقیقت معلوم نیست که مفردات چند
مرتبه نزول کردند . پس بحقیقت هم معلوم نباشد که مرکبات را
چند مرتبه عروج می باید کرد . هیچ کس بحقیقت ندانست و نداند 6
که عدد افلاك چند است . می گویند که مفردات چهارده مرتبه نزول
کردند ، پس مرکبات را هم چهارده مرتبه عروج باید کرد تا دایره
تمام شود . 9
- (۲۵) ای درویش ! مفردات هر چند که از مبداء دور تر
می شدند ، خسیس تر می گشتند ؛ و مرکبات هر چند از مبداء دور تر
می شوند ، شریفتر می گردند . چون ماهیات عالم در مرتبه اول اند 12
يك قسم اند ، و آن جبروت است . و چون مفردات عالم در مرتبه دوم اند ،
دو قسم آمدند ، و آن ملك و ملكوت است . و چون مرکبات عالم در
مرتبه سوم اند ، سه قسم آمدند ، و آن معدن و نبات و حیوان اند . 15
- (۲۶) ای درویش ! مراتب موجودات تمام شد ، و عالم جبروت
از عالم اجمال بعالم تفصیل آمد ، و از مرتبه ذات بمرتبه وجه رسید .
و این وجود جمال خود را دید ، و صفات و اسامی و افعال خود را 18
مشاهده کرد .
- (۲۷) ای درویش ! درین رساله علم بسیار تعبیه کردم . و تصریح
و معانی بی شمار و دیعت نهادم یعرف بالتأمل . درویشان در خواست 21

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، ای درویش ! باشد که درین رساله بحث ملک
وملکوت وجبروت تمام شود ، وچنانکه مراد درویشان است بشرح آید.

فصل اول

در بیان عالم جبروت وصفات ماهیت

(۲) بدان که ملک عالم شهادت است ، وملکوت عالم غیب است ،
9 وجبروت عالم غیب غیب است ؛ یعنی ملک عالم حسی است ، وملکوت
عالم عقلی است ، وجبروت عالم فطرت است ، وعالم فطرت عالم فراخ
است ، ودروی خلقان بسیار اند ، وآن خلقان اصل موجودات وتخم
12 موجودات اند . وآن خلقان چنانکه هستند ، هستند ، هرگز از حال
خود نگشتند ونخواهند گشت .

(۳) ای درویش ! فطیر چیزی را گویند که بی مایه باشد . عالم
15 ملک وعالم ملکوت مایه دارند ، از جهت آن که از عالم جبروت
پیدا آمدند ، وعالم جبروت مایه ندارد ، از جهت آن که جبروت
مبدأ کل است ، وبالای وی چیزی دیگر نیست ، وعظمت و بزرگی عالم
18 جبروت در فهم هیچ کس ننگجد . عالمی است نامحدود ونامتناهی

- و بحری است بی پایان و بی کران . عالم ملک باین عظمت در جنب
عالم ملکوت مانند قطره و بحر است ، و عالم ملکوت باین عظمت در جنب
عالم جبروت مانند قطره و بحر است ، و عالم جبروت باین عظمت پر از
3 خلقان است ، و آن خلقان بی حساب و بی شمار اند ، و آن خلقان را
خبر نیست که بغیر زمین و آسمان ایشان زمینی و آسمانی دیگر
هست ؛ و آن خلقان را خبر نیست که درین زمین آدم و ابلیس بوده
6 است ، و آن خلقان را خبر نیست که کسی عصیان خدای تعالی تواند کرد .
(۴) ای درویش ! آن خلقان هر یک کاری دارند ، و هر یک کار
خود می توانند کرد ، و کار دیگران نمی توانند کرد . ماهیت کرک
9 هرگز ماهیت کوسفند نشود و کوسفندی نتواند کرد ، و ماهیت کوسفند
هرگز ماهیت کرک نشود و کرکی نتواند کرد . و در جمله چیزها
12 همچنین می دان .
(۵) ای درویش ! ماهیت کرک صفتی دارد ، و ماهیت کوسفند
صفتی دارد ، و صفات و ماهیات هرگز دیگر کون نشود و مبدل نگردد .
15 آن چنانکه با خود بیارند ، همچنان با خود ببرند . اما صفات نفس
و صفات جسم دیگر کون شوند و مبدل گردند و دعوت انبیا و تربیت اولیا
از برای این است که صفات نفس و جسم دیگر کون می گردند و مبدل
18 می شوند . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشوند . بدان که آزار
رسانیدن و درندگی کردن و بی امنی از وی صفات ماهیت کرک است ،
و این صفات هرگز دیگر کون نشوند و مبدل نگردند ، یعنی تا کرک
بود . چنین باشد . و آزار نا رسیدن ، و سلامت بودن ، و امن از وی
21

بود ، یا ممکن باشد ، یا ممتنع بود . واجب وجودی است که هرگز معدوم نگردد ، و عدم وی محال است ؛ و ممتنع عدمی است که هرگز موجود نگردد ، و وجود وی محال است ؛ و ممکن چیزی است که هر دو طرف برابر است ، و وجود وی محال نیست ، و عدم وی هم محال نیست . شی دو عالم دارد ، یکی عالم وجود و یکی عالم عدم . گاهی در عالم وجود می باشد ، و گاهی در عالم عدم می بود .

(۱۱) ای درویش ! خدای را در عالم عدم خزاین بسیار است ، خزینۀ مال و خزینۀ جاه ، و خزینۀ امن ، و خزینۀ صحت ، و خزینۀ رزق ، و خزینۀ علم ، و خزینۀ خلق ، و خزینۀ قناعت ، و خزینۀ عافیت ، و خزینۀ فراغت ، و خزینۀ جمعیت و مانند این . و کلید این خزاین اسباب اند ، و بعضی از اسباب بدست ما نیستند . حرکات افلاک و انجم ، و اتصالات کواکب و اتفاقات حسنه بدست هیچکس نیستند ، سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

(۱۲) ای درویش ! حس را بعالم جبروت راه نیست ، و عقل در وی سرگردان است ، حس ترا بعالم ملک رساند ، و عقل ترا بعالم ملکوت رساند ، و عشق ترا بعالم جبروت رساند ، از جهت آن که عالم جبروت عالم عشق است ، خلقانی که در عالم جبروت اند ، جمله بر خود عاشق اند . مرآتی می خواهند تا جمال خود را ببینند و صفات خود را مشاهده کنند . مفردات و مرگبات عالم مرآت اصل جبروت اند .

(۱۳) ای درویش ! مراتب این وجه جمله مملو از عشق اند ، هر مرتبه‌ئی که می آید ، آن مرتبه مرآت مرتبه ماقبل است و مرتبه ماقبل بر خود عاشق است ، و بر ، مرآت هم عاشق است ، پس این وجود مملو

- از عشق است . وسالك چون بمرتبه عشق رسد ، وبآتش عشق سوخته شود ، وپاك وصافی وساده وبی نقش گردد ، وی را با اهل جبروت مناسبت پیدا آید ، که اهل جبروت بغایت ساده وبی نقش اند ، چون آینه دل 3 سالک را با اهل جبروت مناسبت پیدا آید ، آنگاه با آن مناسبت بر عالم جبروت اطلاع یابد ، تا هر چیز که از عالم جبروت روانه شود تاباین عالم آید ، پیش از آن که باین عالم رسد ، وی را بر آن اطلاع باشد ، 6 چنانکه دیگران در خواب می بینند ، وی در بیداری می بیند .
- (۱۴) ای درویش ! آن دیدن نه بچشم سر باشد ، بچشم سر بود .
- سالک چون بمرتبه عشق رسید ، آینه دل وی چنان پاك ، وصافی ، وساده ، 9 وبی نقش شود که جام جهان نمای و آینه کیتی نمای گردد ، تا هر چیز که در دریای جبروت روانه شود ، تا بساحل وجود آید ، پیش از آن که بساحل وجود رسد ، عکس آن بر دل سالک پیدا آید . 12
- (۱۵) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که دریای محیط آینه کیتی نمای نهاده اند تا هر چیز که در آن دریا روانه شود ، پیش از آن که بایشان رسد ، عکس آن چیز در آینه کیتی نمای پیدا 15 آید ، ونمی دانی که آن آینه چیست ، و آن دریای محیط کدام است . وبغیر سالکان هم قومی هستند که دلهای ایشان خود ساده وبی نقش افتاده است ، بر دلهای ایشان هم پیدا آید . وبعضی می گویند که بر دلهای 18 حیوانات هم پیدا می آید . هر بلائی وعطائی که باین عالم می آید ، پیش از آن که باین عالم می رسد ، بعضی از حیوانات را از آن حال خبر می شود ، و آن حیوانات خبر بمردم می دهند . بعضی مردم فهم می کنند 21

بر دولت مکن ، که معلوم نیست که ساعت دیگر چون باشد ؛ و اگر
 محنت داری ، دلتنگ مشو ، که معلوم نیست که ساعت دیگر چون
 باشد . و در بند آن باش که راحت می رسانی و آزار فرسانی . والحمد لله
 رب العالمین . 3

تمام شد رساله دوازدهم

رسالة سيزدهم

در بیان عالم ملك وملكوت و جبروت
رسالة سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) ای درویش ! باشد که درین رساله بحث ملک و ملکوت
و جبروت تمام شود .

فصل اول

در بیان وحدت

(۲) بدان که ملک عالم اضداد است ، و ملکوت عالم ترتب ، و جبروت
9 عالم وحدت ، و در عالم جبروت ترتب و اضداد نبود ، از جهت آن که
عالم جبروت عالم وحدت بود ، همه داشت ، و هیچ نداشت .
(۳) ای درویش ! مرتبه ذات چنین باشد ، همه دارد و هیچ ندارد .
12 عالم جبروت پاک ، و صافی ، و ساده ، و بی نقش است ، نام و نشان ندارد ،
و شکل و صورت ندارد . و در عالم ملکوت ترتب پیدا آمد ، و نام و نشان
ظاهر شد ، یعنی اسامی عقول و نفوس و طبایع پیدا آمدند ، و مراتب
15 کربوبیان و روحانیان ظاهر شدند . و در عالم ملک اضداد پیدا آمدند ،
و آتش ، و آب ، و خاک ، و پار و امسال و سال آینده ، و دی و امروز ،
و فردا ظاهر گشتند .
(۴) ای درویش ! در عالم جبروت شهد و حنظل يك طعام دارند ،

- ترياق وزهر در يك ظرف پرورش می یابند ، باز و مرغ بهم زندگانی
می کنند ، گرک و گوسفند بهم می باشند ، روز و شب ، و نور و ظلمت
يك رنگ دارند ، ازل و ابد و دی و فردا همخانه اند ، ابلیس را بآدم 3
دشمنی نیست ، و نمرود و ابراهیم بصلح اند ، فرعون را با موسی جنگ
نیست .
- (۵) ای درویش ! وحدتی است پیش از کثرت ، و وحدتی است 6
بعد از کثرت . و این وحدت آخرین کار دارد . اگر سالک باین وحدت
آخرین رسد ، موحد شود و از شرک خلاص یابد . حکما از وحدت
اول باخبر اند ، اما از وحدت آخرین بی بهره و بی نصیب اند . 9
- (۶) ای درویش ! اگر کثرت نبودی ، توحید را وجود نبودی ؛
از جهت آن که معنی مطابق توحید « یکی کردن » است ، و یکی را
یکی نتوان کردن ، چیز های بسیار را یکی توان کردن . و چیز های 12
بسیار را یکی کردن بدو طریق باشد ، یکی بطریق علم و یکی
بطریق عمل . پس توحید دو قسم شد ، یکی توحید علمی و یکی توحید
عملی . 15
- (۷) ای درویش ! هر که توحید را بنهایت رساند ، علامت آن باشد
که اگر چه نمرود را با ابراهیم بجنگ بیند ، و فرعون را با موسی
دشمن بیند ، یکی داند و یکی بیند . این است وحدت آخرین . 18
چون توحید بنهایت رسد ، مقام وحدت پیدا آید . تا سخن دراز نشود ،
واز مقصود باز نمائیم !

فصل دوم

در بیان لیلۃ القدر و یوم القیمۃ

- 3 (۸) بدان که ملك و ملكوت مظهر صفات جبروت اند . هر چه در جبروت پوشیده و مجمل بود ، در ملك و ملكوت ظاهر گشت و مفصل شد .
- 6 (۹) ای درویش ! ملكوت نمودار جبروت است ، و ملك نمودار ملكوت تا از ملك استدلال کنند بملكوت ، و از ملكوت استدلال کنند بجبروت . و این سخن جعفر صادق است - علیه السلام - : « ان الله تعالى خلق الملك على مثال ملكوته وأسس ملكوته على مثال جبروته ليستدل بملكه على ملكوته وبملكوته على جبروته » . - و اگر گویند که ملكوت آینه جبروت است ، و ملك آینه ملكوت ، هم راست باشد ؛ از جهت آن که ملكوت ، در ملك جمال خود را می بیند ، و اسامی خود را مشاهده می کند ؛ و جبروت در ملكوت جمال خود را می بیند ، و اسامی خود را مشاهده می کند . پس هر چیز که در جبروت پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در ملك ظاهر شدند و مفصل گشتند . و ازین جهت جبروت را لیلۃ القدر و لیلۃ الجمعة می گویند ؛ و ملك را یوم القیمۃ ، و یوم الجمعة ، و یوم الفصل ، و یوم البعث می خوانند ، از جهت آن که ماهیات موجودات جمله بیکبار در عالم جبروت بودند ، بعضی بطریق جزوی ، و بعضی بطریق کلی ، و تقدیر همه در عالم جبروت کردند ، و اندازه همه چیز در عالم جبروت معین گردانیدند : « و كل شئ عنده بمقدار » . آن جمله که در عالم جبروت مقدر گردانیده بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در

عالم ملك ظاهر شدند ومفضل گشتند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند : « وهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون » .

- 3 (۱۰) ای درویش ! يوم البعث سه روز است ، بعث صغری ، بعث کبری ، بعث اکبر ؛ و يوم الفصل چهار روز است .

فصل سوم

در بیان نصیحت

6

(۱۱) بدان که در دماغ جمله آدمیان اندیشه پادشاهی ، یا تمنای

حاکمی ، یا سودای پیشوائی سر بر می زند . ودر دماغ آدمیان یکی

- 9 ازین سه بوده باشد البته . ودانا اینرا بریاضات ومجاهدات بسیار از

دماغ خود بیرون می کند . وآخرین چیزی که از دماغ دانا بیرون

می رود ، دوستی جاه است ، وباقی جمله باین بلا گرفتار اند ، ودر

- 12 دوزخ بایست می سوزند ، وبآتش حسد می گدازند . ودلیل بدین سخن

آن است که اعتقاد هر کسی در حق خود چنان است که البته در

عالم اورا مثل ومانند نیست ، هرگز خودرا برابر دیگران نداند

- 15 ونبیند ، همیشه خودرا بهتر از دیگران بیند وداند . پس هر مرتبه ئی

که در عالم بزرگتر باشد ، خودرا خواهد ، ومستحق آن خودرا بیند .

واگر آن مرتبه بجای دیگر باشد ، بآتش حسد می گدازد . واین

- 18 طایفه همه روز در محفل ومجمع مدح خود گویند ، ودوست دارند

که دیگران مدح ایشان گویند ؛ واگر مدح کسی دیگر گویند ،

برنجند .

- 21 (۱۲) ای درویش ! هر کجا عقل وعلم کمتر باشد ، این صفت

آنجا غالب تر بود ؛ و هر کجا عقل و علم بکمال باشد ، این اندیشه در خاطر وی نگذرد ؛ و اگر بگذرد ، پناه با خدای برد تا خدای -
3 تعالی وی را ازین عذاب نگاه دارد .

(۱۳) ای درویش ! بدان که يك كس همه چیزها نتواند دانست ،
و يك كس همه کارها نتواند کرد . پس هیچ چیز و هیچ کس درین
6 عالم بی کار نیست ، هر يك بجای خود در کار اند ، و هر يك بجای
خود دریابند ، و نظام عالم بجزمله است ، و جمله مراتب این وجود اند .
پس تو در هر مرتبه‌ئی که باشی ، در مرتبه‌ئی از مراتب این
9 وجود خواهی بود . دانایان چون بر این سر واقف شدند ، مرتبه‌ئی
اختیار کردند که در آن مرتبه تفرقه و اندوه کمتر بود ، و جمعیت
و فراغت بیشتر باشد .

(۱۴) ای درویش ! پادشاهی و پیشوائی و شغل و عمل در عالم
12 بوده است و در عالم خواهد بود . امروز ازین صورت ظاهر شده است ،
و فردا از صورت دیگر ظاهر می شود . تو امروز وقت خود را بغمیمت
15 دار ، و بجمعیت و فراغت بگذران ، و تا امکان است آزار بهیچ چیز
و هیچ کس مرسان ، که معصیت نیست الا آزار رسانیدن ؛ و تا
امکان است راحت بهمه چیز و بهمه کس می رسان ، که طاعت نیست
18 الا راحت رسانیدن . و بیقین بدان که هر که هر چه می کند ،
با خود می کند ؛ اگر آزار می رساند ، بخود می رساند ، و اگر
راحت می رساند ، بخود می رساند ، از آن جهت که این وجود
21 خاصیت‌های بسیار دارد ، و یکی از خاصیت‌های این وجود آن است که

مکافات در وی واجب است « المكافاة فی الطبيعة واجبة » وآن عزیز
از سر همین نظر گفته است .

شعر

3

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

والحمد لله رب العالمین .

6

تمام شد رساله سیزدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 در خواست کردند که می باید که در بیان لوح وقلم ودوات رساله ئی
جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد
ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد « ائه علی ما يشاء قدیر
9 وبالاجابة جدیر » .

فصل اول

در بیان دوات

- (۲) بدان که عالم جبروت يك عالم است ، اما اين يك عالم را
12 باضافات واعتبارات بأسامی مختلفه ذکر کرده اند ؛ وغرض ما درین
موضع بیان اسامی جبروت نیست .
15 (۳) ای درویش ! ماهیات محسوسات ومعقولات ومفردات
ومرگبات وجواهر واعراض جمله در عالم جبروت بودند ، اما جمله
پوشیده ومجمل بودند ، ونیز از یکدیگر جدا نگشته بودند . وازین
18 جهت عالم جبروت را دوات می گویند . وچنانکه عالم کبیر دوات دارد ،

- عالم صغیر هم دوات دارد ؛ ودوات عالم صغیر نطفه است ، از جهت آن که هر چه در عالم صغیر موجود شد ، آن جمله در نطفه موجود بودند ، اما جمله پوشیده ومجمل بودند ، واز یکدیگر جدا نگشته بودند . وازین جهت نطفه را دوات عالم صغیر می گویند .
- (۴) ای درویش ! چون دوات عالم کبیر وعالم صغیر را دانستی ، اکنون بدان که این هر دو دوات کاتب وقلم ولوح با خود دارند ، وهر دو کاتب کتابت از کسی نیاموخته اند ، کتابت با ذات هر دو کاتب همراه است .
- (۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بدوات عالم کبیر خطاب آمد که « بشکاف » . بیک طرفة العین بشکافت ودو شاخ شد که « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر » . یک شاخ وی عقل اوّل شد ، که قلم خداست ؛ ویک شاخ وی فلك اوّل گشت ، که عرش خداست .
- (۶) ای درویش ! دوات دریای کُلّ بود ، از جهت آن که جامع صافی ، وذرو بود ، وشامل محسوس ومعقول بود . چون بشکافت ، وبدو شاخ شد ، یک شاخ وی عقل اوّل شد ، که قلم خداست ، ویک شاخ وی فلك اوّل گشت ، که عرش خداست ، اکنون عقل اوّل ، که قلم خداست ، خاصّ شد مر صافی ومعقول را ، وفلك اوّل ، که عرش خداست ، خاصّ گشت مر ذروی ومحسوس را . وعرش خدای لوح عالم کبیر است .

فصل دوم

در بیان قلم و لوح عالم کبیر

- 3 (۷) بدان که عظمت و بزرگواری عقل اوّل را ، که قلم خدای است ، جز خدای تعالی کسی دیگر نداند ، وعظمت و بزرگی فلک اوّل را ، که عرش خدای است ، هم جز خدای تعالی کسی دیگر نداند .
- 6 (۸) ای درویش ! انبیا این عقل اوّل را مرتبه عالی نهاده اند ، ومدح وی بسیار گفته اند ، وبه بسیار نام وی را خوانده اند ، وهیچ چیز را از وی دانایتر نهاده اند ، وهیچ چیز را از وی مقرب تر نگفته اند .
- 9 و آدمی که عزیز است ، واشرف موجودات است ، هم بواسطه عقل است . خطاب با عقل است ، وصواب با عقل است ، وعقاب بواسطه عقل است . وحکما نیز این عقل اوّل را مرتبه عالی نهاده اند ، ومدح وی بسیار گفته اند . حکما می گویند که از ذات باری تعالی وتقدس يك جوهر بیش صادر نشد ، وآن جرهر عقل اوّل است ، باقی جمله موجودات از معقولات ومحسوسات از عقل اول صادر شدند .
- 15 (۹) ای درویش ! انبیا بهتر می گویند ، انبیاء می گویند که معقولات از عقل اوّل پیدا آمدند ، ومحسوسات از فلک اوّل پیدا گشتند ، وعقل اوّل وفلك اوّل هر دو از عالم جبروت پیدا آمدند وموجود گشتند .
- 18 از دریای جبروت این دوجوهر برابر بساحل وجود آمدند ؛ وازین جهت عقل اوّل را جوهر اوّل عالم ملکوت می گویند ، وفلك اوّل را جوهر اوّل عالم ملک می خوانند .
- 21 (۱۰) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم ، چون دوات

- بشکافت وبدو شاخ شد ویک شاخ وی عقل اوّل شد ویک شاخ وی فلک
 اوّل گشت ، عقل اوّل دریای نور بود ، و بزرگی آن دربارا جز خدای
 3 تعالی کسی نداند ؛ يك دریا بود ، وعقول و نفوس پیدا نیامده بودند .
 فلک اوّل دریای ظلمت بود ، و بزرگی آن دربارا هم جز خدای تعالی
 کس نداند ؛ يك دریا بود ، وافلاك وانجم پیدا نگشته بودند .
- 6 (۱۱) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی
 می گویند که باین عقل اوّل ، که قلم خدای است ، خطاب آمد که
 « برین فلک اول که لوح خدای است ، بنویس ! » قلم گفت : « خداوندا :
 چه نویسم ؟ » خطاب آمد که : « بنویس هر چه بود وهست وخواهد
 9 بود تا بقیامت . قلم این جمله را بنوشت ، وقلم خشك گشت « فرغ
 الرب من الخلق والرزق والاجل » . - واین طایفه این چنین می گویند
 12 که گفته شد ، اما بنزدیک این بیچاره آن است که باین عقل
 اوّل ، که قلم خدای است ، خطاب آمد که « بر خود و برین فلک
 اوّل بنویس ! » در يك طرفة العين بنوشت : « ائما امره اذا اراد
 15 شیئاً ان يقول له کن فیکون » ، تا عقول و نفوس و طبایع از عقل اوّل
 پیدا آمدند ، وافلاك وانجم وعناصر از فلک اوّل پیدا گشتند ، وطبقات
 شدند ، واز یکدیگر جدا گشتند : « آوالم یر الذین کفروا ان السموات
 والارض کانتا رتقاً ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون » ،
 18 یعنی عقل اوّل اینها نوشت که پیدا آمدند ؛ و اینها که پیدا آمدند
 آنچه با خود دارند از خود دارند و با خود آورده اند . ومفردات عالم
 21 تمام پیدا آمدند ، وآبا وامهات تمام شدند ، وقلم خشك گشت ، از

جهت آن که این قلم قلم مفردات بود ، و قلم آبا و امهات بود . مفردات که آبا و امهات اند تمام شدند ، و کار قلم تمام شد .

فصل سوم

در بیان انسان کامل

- 3
- (۱۲) بدان که در عالم کبیر سه سموات و سه ارض است یکی
- 6 سموات و ارض خاص در عالم جبروت است ، و یکی سموات و ارض خاص در عالم ملکوت است و یکی سموات و ارض خاص در عالم ملک است « تنزیلاً ممّن خلق الارض والسموات العلی » : این سموات و ارض
- 9 اوّل اند . « الرحمن علی العرش استوی » این سموات و ارض دوّم اند . « له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما » این سموات و ارض سوّم اند . « وما تحت الثری » : ثری عبارت از مزاج است ، و در تحت مزاج عالم
- 12 مرگبات است . و در مرگبات هم سه سموات و سه ارض است ؛ جمله شش می شوند . « هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام » .
- یوم عبارت از مرتبه است ، یعنی « در شش مرتبه بیافریدیم » . « ثم استوی علی العرش » ثم بر آن است ، یعنی « بعد ازین شش مرتبه بر عرش مستوی شد . مراد ازین انسان کامل است که در نزول از سه سموات و سه ارض بگذشت ، و در عروج از سه سموات و سه ارض بگذشت ، آنگاه بر عرش مستوی شد ؛ یعنی از عقل اوّل بیامد ، و باز بعقل اوّل رسید ، و دایره تمام کرد . و عقل اوّل بر عرش مستوی است ، وی هم بر عرش مستوی شد . و تفسیر این آیه باین آیه دیگر می کند
- 21 که می آید : « یدبّر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی

یوم کان مقداره الف سنه .

- (۱۳) ای درویش ! الف سنه اقل است ، و خمسين الف سنه اكثر است . از آن کمتر نباشد ، و ازین زیادت نبود . « والتین والزیتون 3 و طور سینین و هذا البلد الامین » ، تین عبارت از دوات است ، که دریای کلّ و جامع نور و ظلمت است ، « وزیتون » عبارت از عقل اوّل است ، که قلم خدای است ، و « طور سینین » عبارت از فلک اوّل است ، که عرش خدای است ، و « هذا البلد الامین » عبارت از انسان کامل است که زبده و خلاصه موجودات است ، و جامع علوم و مجمع انوار است ، « بلد » از جهت آن می گویند که انسان کامل مصر جامع است ، و بتمام 9 اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آراسته است ؛ و « امین » از جهت آن می گویند که انسان کامل خوف آن ندارد که از راه باز گردد و ناقص بماند . انسان کامل بشهری رسیده است که « من دخله کان آمناً » . 12

فصل چهارم

در بیان دوات و قلم و لوح عالم صغیر

- (۱۴) بدان که يك نوبت درین رساله گفته شد که نطفه دوات 15 عالم صغیر است ، اکنون بدان که این نطفه چون در رحم افتاد ، و مدتی برآمد ، خطاب آمد که « بشکاف ! » بشکافت و بدو شاخ شد . يك شاخ وی طبیعت شد ، که قلم عالم صغیر است ، و يك شاخ وی علقه 18 گشت ، که لوح عالم صغیر است ؛ و ابتداء اعضاء انسانی ازین علقه است : « خلق الانسان من علق » .
- (۱۵) ای درویش ! نطفه دریای کلّ بود ، از جهت آن که دریای 21

- 3 صافی و ذرو بود ، و شامل محسوس و معقول بود . چو بشکافت ، و بدو شاخ شد ، و يك شاخ وی طبیعت شد ، و يك شاخ وی علقه گشت ، اکنون طبیعت خاص شد مر صافی و معقول را ، و علقه خاص گشت مر ذروی و محسوس را .
- 6 (۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی می گویند که باین طبیعت ، که قلم عالم صغیر است ، خطاب آمد که « برین علقه ، که لوح عالم صغیر است ، بنویس ! » - قلم گفت که « چه نویسم ؟ » - خطاب آمد که « بنویس هر چه درین عالم صغیر بود و هست و خواهد بود تا آن روز که این کس بمیرد » .
- 9 قلم این جمله را بر پیشانی این فرزند بنوشت و قلم خشک گشت « فرغ الرب من الخلق والرزق والاجل » . این طایفه این چنین می گویند که گفته شد ، اما این بیچاره می گوید که باین طبیعت ، که قلم عالم صغیر است ، خطاب آمد که « بر خود و برین علقه ، که لوح عالم صغیر است ، بنویس ! » - بنوشت تا تمامت اعضاء انسانی اندرونی و بیرونی پیدا آمدند ، و بتدریج ظاهر شدند و بکمال رسیدند ، و جسم و روح آدمی تمام شدند ، یعنی طبیعت اینها نوشت که پیدا آمدند ؛ و اینها که پیدا آمدند آنچه با خود دارند ، از خود دارند و با خود آورده اند . این بود بیان دوات و قلم و لوح عالم کبیر ، و دوات و قلم و لوح عالم صغیر .
- 12 (۱۷) ای درویش ! دوات عالم کبیر مبداء نزول است ، و دوات عالم صغیر مبداء عروج است . و ازین جهت است که در عالم کبیر اول
- 15
- 18
- 21

عقل است ، و آخر طبیعت ، و در عالم صغیر اول طبیعت است و آخر عقل .

- (۱۸) ای درویش ! عالم کبیر يك عالم بود . چون تمام شد ، 3
 قلم عالم کبیر خشك گشت . اما عالم صغیر بی حساب و بی شمار اند .
 هر عالمی که تمام شود ، قلم آن عالم خشك می گردد . پس قلم
 مطلق عالم صغیر هرگز خشك نگردد و همیشه خواهد نوشت ، از جهت 6
 آن که این کلمات هرگز بنهایت نخواهد رسید « قل لو كان البحر
 مداداً لكلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربی ولو جئنا
 بمثله مدداً » . 9

فصل پنجم

در بیان نصیحت

- (۱۹) ای درویش ! بیقین بدان که درین عالم خوشی نیست . 12
 طلب خوشی مکن که نیابی ، از جهت آن که درین عالم امن نیست .
 کسی که نمی داند که ساعتی دیگر چه باشد ، و چون باشد ، و کجا
 باشد ، او را امن چون بود ؟ و چون امن نیابد ، خوشی از کجا 15
 باشد ؟ پندار خوشی باشد ، و پندار خوشی هم بجائی باشد که عقل
 نبود .
- (۲۰) ای درویش ! بیقین بدان که هر کدرا عقل باشد ، بیقین 18
 داند که درین عالم خوشی نباشد . در عالمی که ممکن است که نبی
 معصوم را در موضعی کنند و آتش درایشان زنند تا جمله بسوزند ، و این
 چنین کردند ، و ممکن است که صد ولی بی گناه را بر دار کنند تا 21

هلاک شوند ، و این چنین هم کردند ، و ممکن است که صد پادشاه نیک محضر ، نیک اخلاق ، عادل در اول جوانی ، با آن که چندین حکیم و طبیب حاذق بر سر ایشان باشند و محافظت ایشان کنند ، بیک تب هلاک شوند ، و این چنین هم شدند ، امن با خوشی بود ؟ هر که را ذره عقل بود ، داند که درین عالم امنی و خوشی نیست .

بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینه تصور ماست
 (۲۱) ای درویش ! می باید ساخت ، و سازگاری می باید کرد .
 باشد که بسلامت بگذری . والحمد لله رب العالمین .
 تمام شد رساله چهاردهم

رسالہ پانزدہم

در بیان لوح محفوظ ودر بیان جبر و اختیار
و در بیان حکم و قضا و قدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والباقيّة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنين گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفي ، که جماعت درويشان - کثرهم الله - ازین بيچاره
درخواست کردند که می باید که در بيان لوح محفوظ ، در بيان
جبر و اختيار و در بيان حکم و قضا و قدر رساله‌ئي جمع کنید . درخواست
ايشان را اجابت کردم و از خدای تعالی مدد و ياری خواستم تا از خطا
و زلل نگاه دارد « انه علي ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .

فصل اول

در بيان لوح محفوظ

12 (۲) بدان که لوح محفوظ عام هست ، ولوح محفوظ خاص هست .
لوح محفوظ عام آن باشد که هر چيز که درین عالم بود و هست
و خواهد بود ، جمله در وی مکتوب بود . ولوح محفوظ خاص آن
15 بود که بعضی در وی مکتوب بود .
(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که لوح
محفوظ چهار است . اول جبروت است ، و جبروت لوح محفوظ عام
18 است ، از جهت آن که ماهيات موجودات جمله بيك بار در جبروت

- بودند و از وی پیدا آمدند . دوّم عقل اوّل است ، و عقل اوّل لوح محفوظ خاصّ است ، از جهت آن که عالم ملکوت جمله در عقل اوّل پیدا بودند و از وی پیدا آمدند . سوّم فلك اوّل است که فلك- 3 الافلاك است ؛ و فلك اوّل لوح محفوظ خاصّ است ، از جهت آن که عالم ملك جمله در فلك اوّل بودند ، و از وی پیدا آمدند . چهارم نطفه آدمی است ، و نطفه لوح محفوظ عالم صغیر است ، از جهت آن که هر چیز که در عالم صغیر موجود شدند ، آن جمله در نطفه وی موجود بودند . لوح محفوظ اوّل رقّ منشور است ، و دوّم بیت معمور است ، و سوّم سقف مرفوع است ، و چهارم بحر مسجور است . 9
- (۴) چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم . بدان که مفردات ، که آبا و اّمّهات است ، لوح محفوظ و کتاب خدای اند . و هر چیز که در مرگبات ، که موالید است ، بود و هست 12 و خواهد بود ، جمله درین لوح محفوظ و کتاب خدای نوشته است ، و هیچ چیز نیست که درین کتاب خدای نوشته است : « ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » .
- (۵) ای درویش ! اگر چه موالید هم کتاب خدای اند ، اما 15 موالید کتاب پیدا اند ، و آبا و اّمّهات کتاب پیدا کننده اند ؛ و هر چیز که در کتاب پیدا کننده نوشته است ، درین کتاب پیدا آن 18 پیدا می آید . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین عبارت دیگر بگویم .

فصل دوم

در بیان افلاک و انجم

- 3 (۶) بدان که افلاک و انجم لوح محفوظ و کتاب خدای اند ،
 و هر چیز که بود و هست و خواهد بود ، جمله درین لوح محفوظ
 و کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشک گشته است : « فرغ الرب
 6 من الخلق والرزق والاجل » ، و هیچ چیز نیست که در کتاب خدای
 ننوشته است : « ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين » . و هر چیز
 که در لوح محفوظ و کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن
 9 چیز ظاهر خواهد شد . و هر چیز که در لوح محفوظ و کتاب خدای
 نوشته است ، هیچ کس را بر آن اطلاع نیست . منجمان استراق سمع
 می کنند و چیزی از آن در می یابند ، « و با مردم می گویند ؛ و شهاب
 12 ثاقب شرع است که بر ایشان می زند تا مطعون شوند » کذب المنجم
 و رب الكعبة » ، « من آمن بالنجوم فقد كفر » ، و مانند این
 آمده است .
- 15 (۷) ای درویش ! اگر چه علم نجوم علمی شریف است ، و منجم
 اگر در حساب غلط نکند ، و در زمان و مکان سهو نکند ، راست
 می گوید ، اما پیغمبر - علیه السلام - مصلحت نمی دید که منجمان
 18 حکم کنند . و حق بدست پیغمبر - علیه الصلوة والسلام - بود از
 جهت آن که مردم نادان متردد خاطر شوند .
- (۸) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ، چون این مقدمات
 21 معلوم کردی ، اکنون بدان که برین سخن دو سؤال می کنند ، یکی

- آن که می گویند که اگر جمله چیزها در کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشك گشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد شد ، پس ما 3 در رنج و راحت ، و در سعادت و شقاوت ، و در خیر و شرّ مجبور باشیم ، اکنون اگر مجبوریم ، سعی و کوشش ما و پرهیز و احتیاط ما از برای چیست ، و دعوت انبیا و تربیت اولیا چراست ، و تدبیر عقلا و معالجت 9 حکما را فایده چیست ؟ و دیگر آن که می گویند که اگر جمله چیزها در کتاب خدای نوشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد شد ، چرا بعضی 9 از کارها که درین عالم سفلی ظاهر می شوند ، بی تربیت و بی نسق ظاهر می شوند ، همچون ظلم ، و تغلب ، و خون بنا حق و مانند این ؟ می بایست که جمله کارها درین عالم سفلی بتربیت و با نسق بودی ، از 12 جهت آن که در کتاب خدا هیچ چیز بی تربیت و بی نسق ننوشته است .
- (۹) جواب . بدان که شگ نیست که افلاك وانجم لوح محفوظ 15 و کتاب خدای اند ، و هر چیز که درین عالم بود و هست و خواهد بود ، جمله در کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشك گشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز 18 ظاهر خواهد گشت . اما بدان که احکامی که در افلاك وانجم نوشته است ، احکام کلی است ، نه احکام جزوی ؛ و اثرها که درین عالم سفلی از حرکات افلاك وانجم ظاهر می شوند ، بر وجه کلی ظاهر 21

می شوند ، نه بر وجه جزوی . باین سبب مارا اختیاری هست ،
 و حاصل کردن آنچه می خواهیم و دفع کردن آنچه نمی خواهیم سعی
 3 و کوشش ما باز بسته است . اگر چنان بودی که در افلاك وانجم
 احکام جزوی نوشته بودندی ، و اثرها که از حرکات افلاك وانجم درین
 عالم ظاهر می شوند ، بر وجه جزوی ظاهر شدندی ، مارا در هیچ
 6 چیز اختیار نبودی ، سعی و کوشش ما ضایع بودی ، و دعوت انبیا
 و تربیت اولیا و تأدیب علما عبث بودی و تدبیر عقلا و معالجت حکما
 بی فایده بودی .

فصل سوم

9

در بیان کار حرکات افلاك وانجم

(۱۰) بدان که بعضی از شعرا از افلاك وانجم شکایت می کنند ،
 12 و می گویند که افلاك وانجم تربیت جاهلان می کنند و تربیت عالمان
 نمی کنند . این شکایت نه بجای خود است و نمی دانند که چه
 می گویند . اگر چنان بودی که افلاك وانجم را اختیار بودی که
 15 هر که را خواستندی تربیت کردندی ، و هر که را نخواستندی تربیت
 نکردندی ، آنرا که تربیت نکردندی جای شکایت بودی ؛ اما افلاك
 وانجم را اختیار نیست . آفتاب چون ظاهر شود ، بر همه کس یکسان
 18 تابد و اختیار ندارد که بر بعضی تابد و بر بعضی نتابد ؛ اما بعضی را
 بسازد و بعضی را بسوزد ، و این باختیار آفتاب نیست . اما مارا اختیاری
 هست ؛ اگر خواهیم ، در آفتاب باشیم ، و اگر نخواهیم در آفتاب
 21 نباشیم . دفع حرارت آفتاب از عالم ممکن نیست ، اما از خود ممکن

- است ؛ و در حرکات جمله کواکب همچنين می دان . و آن که
می گوید که بعضی از کارها درین عالم بی تربیت و بی نسق می رود ،
3 هم ازین جهت است که افلاك وانجم مدبران عالم سفلی اند ، اختیار
ندارند ، کار ایشان آن است که همیشه درین عالم رنج و راحت
می پاشند ، و سعادت و شقاوت می افشانند بطریق کلی ، نه بطریق
جزوی ، تا نصیب هر کس چه می آید . یکی را مال و جاه می آید ، 6
و یکی را مال و جاه می رود . در آن زمان که درین عالم سعادت
می پاشند ، تا نطفه که در رحم می افتد ، سعادت بآن نطفه همراه
9 شد ؛ و در آن زمان که شقاوت درین عالم می افشانند ، تا نطفه که
در رحم می افتد ، شقاوت بآن نطفه همراه شد : « السعید من سعد
فی بطن امه والشفی من شفی فی بطن امه » .

12

فصل چهارم

در بیان سؤال دیگر

- (۱۱) بدان که برین سخن يك سؤال دیگر می کنند ؛
15 می گویند که اگر چنین است که تدبیر افلاك وانجم درین عالم
سفلی بطریق کلی است ، نه بطریق جزوی ، می بایست که مارا در
جمله کارها اختیار بودی ، و نیست . و بیقین می دانیم که در بعضی
18 کارها مختاریم ، و در بعضی کارها مجبوریم .
(۱۲) جواب . بدان که در اول رساله گفته شد که لوح محفوظ
چهار است ، یکی رق منشور است ، و یکی بیت معمور است ، و یکی
21 سقف مرفوع است ، و یکی بحر مسجور است . آنچه در رق منشور

- 3 وبيت معمور بودند ، اکنون آن جمله در سقف مرفوع اند ، از جهت آن که سقف مرفوع مظهر آن جمله است ، وآلت ودست افراز آن جمله است ، دست افرازی چنین با عظمت وپیر حکمت ساز داده اند تا هر زمان نقشی پیدا آید . پس اکنون بحقیقت مارا دو لوح محفوظ است ، یکی سقف مرفوع و یکی بحر مسجور . سقف مرفوع افلاك وانجم اند ، و بحر مسجور نطفه آدمی است .
- 6 (۱۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون آنچه در افلاك وانجم نوشته است ، درین عالم سفلی آن ظاهر خواهد شد ، و مارا در آن اختیار است ، و حاصل کردن آن از خود ، و دفع کردن آن از خود بسعی و کوشش ما باز بسته است . و هر چه در نطفه آدمی نوشته است ، در آدمی آن ظاهر خواهد شد ، و آدمی را در آن اختیار نیست ، و دفع کردن آن از خود بهیچ وجه ممکن نیست ، از جهت آن که هر چه در افلاك وانجم نوشته است ، بطریق کلی نوشته است ، و هر چه در نطفه آدمی نوشته است ، بطریق جزوی نوشته است . سخن دراز شد ، و از مقصود دور افتادیم . غرض ما بیان حکم قضا و قدر بود .

فصل پنجم

در بیان حکم قضا و قدر

- 18 (۱۴) بدان که علم خدای باینها که گفته شد ، حکم خدای است ؛ و آنچه در افلاك وانجم نوشته است ، قضای خدای است ، و اثرها
- 21 افلاك وانجم که درین عالم سفلی ظاهر می شوند قدر خدای است ،

واین سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود .

(۱۵) بدان که اگر کسی خواهد که آسیائی بنهد ، اول با

- 3 خود اندیشه کند که این آسیارا چه مایه بکار می باید از سنگ ،
و چرخ و آب ، و مانند این با خود تصوّر کند . آنگاه سنگ و چرخ
و آب حاصل گرداند ، آنگاه اسباب را در گردش آورد و آرد ظاهر
6 کند . پس سه مرتبه آمد ، اول اندیشه کردن که چه مایه بکار
باید ، حکم است ؛ و چون آنچه بکار می باید حاصل کند قضاست ؛
و چون در گردش آورد و آرد ظاهر کرد ، قدر است . همچنین علم
9 خدا بافلاك وانجم وعناصر وطبایع حکم خدای است ؛ و چون افلاك
وانجم وعناصر وطبایع پیدا آورد ، قضای خدای است ؛ و چون در
گردش آورد و اثرهای افلاك وانجم درین عالم ظاهر شد ، قدر خدای
12 است .

(۱۶) چون معنی حکم و قضا و قدر دانستی ، اکنون بدان که ردّ

- حکم و ردّ قضا ممکن نباشد ، اما ردّ قدر ممکن باشد . و ردّ قدر
15 از عالم ممکن ، اما ردّ قدر از خود ممکن است ، و از خود که
ممکن است ، ردّ کُلّ ممکن نیست . اما ردّ بعضی ممکن است ؛
و ردّ آن بعضی که ممکن است ، بعضی می گوید که بعقل است ،
و بعضی می گوید که بدعا و صدقه است . باری ، ردّ قدر از خود
18 ممکن است ، بهر وجه که توانند ردّ کنند .

(۱۷) ای درویش ! ردّ قدر هم بقدر توان کردن ، از جهت

- 21 آن که ردّ آهن هم بآهن توان کردن . مثلاً سرما در افلاك وانجم

- نوشته است ، و این قضای خدای است و درین عالم ظاهر می شود ،
 و این قدر خدای است . و گرما هم در افلاك وانجم نوشته است ،
 3 و این قضای خدای است ، و درین عالم ظاهر می شود ، و این قدر خدای
 است . پس ردّ سرما بگرما توان کردن ، و ردّ گرما بسرما توان
 کردن ، و ردّ سردی بگرمی ، و ردّ گرمی بسردی توان کردن ،
 6 و ردّ مکر بمکر ، و ردّ لشکر بسپاه توان کردن ، و مانند این .
 (۱۸) می خواستم که درین رساله در لوح محفوظ خاص ، که
 لوح محفوظ عالم صغیر است ، و در جبر و اختیار بحثی زیادت ازین
 9 بکنم و نتوانستم کرد . باشد که درین رساله که می آید کرده
 شود .

فصل ششم ،

در بیان نصیحت

- 12 (۱۹) ای درویش ! هر بزرگ که ترا نصیحت کند ، باید که
 قبول کنی و از خدای شنوی . و هر که فرود تو باشد ، باید که نصیحت
 15 از وی دریغ نداری ؛ که نصیحت قبول کردن از بالای خود ، و نصیحت
 کردن بفرود خود کاری مبارك است و فواید بسیار دارد . هر که نصیحت
 بزرگان قبول نکند ، علامت بدبختی است ، و هر که نصیحت بزرگان
 18 قبول کند ، علامت نیک بختی است . و دیگر باید که صحبت با نیکان
 و صالحان داری و از صحبت بدان و فاسقان دور باشی که صحبت نیکان
 اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد . والحمد لله رب العالمین .
 21 تمام شد رساله پانزدهم

رسالہ شانزدہم
در بیان لوح محفوظ عالم صغیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 درخواست کردند که می باید که در لوح محفوظ عالم صغیر رساله‌ئی
جمع کنید ، ولوح محفوظ عالم صغیر را بشرح تقریر کنید . درخواست
ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا
9 وزلل نگاه دارد : « انه على ما يشاء قدير وبالإجابة جدير » .

فصل اول

در بیان آن که در بعضی چیزها آدمی مجبور است

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که لوح محفوظ عالم
12 صغیر نطفه است ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آید ،
آن جمله در نطفه وی نوشته بود ، همچون سعادت ، و شقاوت ،
15 و دیانت ، و امانت ، و خیانت ، و زیرکی ، و حماقت ، و بخل ، و سخاوت ،
و همت عالی ، و خساست ، و توانگری ، و درویشی ، و مانند این ، جمله
با نطفه آدمی همراه است ؛ و آدمی را دفع اینها از خود بهیچ وجه
18 ممکن نیست ، و آدمی در اینها مجبور است . پس هر که سعید

- است ، سعادت از شکم مادر با خود آورده است ؛ و هر که شقی
است ، شقاوت از شکم مادر با خود آورده است : « السعید من
سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه » . و این چنین که 3
در سعادت و شقاوت دانستی ، در جمله احوال فرزند همچنین می‌دان .
و این جمله در نطفه آدمی نوشته است . و سبب این نوشتن آن است
که جمله کارهای عالم سفلی باز بسته است بعالم علوی ، و هر چیز 6
که در عالم علوی نوشته است ، در عالم سفلی آن پیدا خواهد
آمدن . پس اینها که در نطفه پیدا آمد ، از آن بود که در
عالم علوی نوشته بود ؛ اما در عالم علوی بطریق عموم نوشته بود ، 9
نه بطریق خصوص ، و در نطفه بطریق خصوص نوشته شد . لاجرم
دفع آن از خود ممکن است ، و دفع این از خود ممکن نیست .
(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که درین 12
عالم سفلی آنرا که سعادت همراه است ، نه از آن است که
وی را دوست می‌دارند ، و سعادت را با وی همراه کرده اند ؛ نصیب
وی خود چنین افتاد . و آنرا که شقاوت همراه است ، نه از آن 15
است که وی را دشمن می‌دارند و شقاوت را با وی همراه کرده اند ؛
نصیب وی خود چنین افتاد ، از جهت آن که کار انجم و افلاك
آن است که همیشه سعادت ، و شقاوت ، وزیر کی ، و حماقت ، 18
و بخل ، و سخاوت ، و همت عالی ، و خساست ، و توانگری و درویشی
درین عالم سفلی بر وجه عموم ، نه بر وجه خصوص ، می‌پاشند ،
تا نصیب هر کس چه می‌آید ؛ یعنی حرکات افلاك و انجم درین 21

- عالم اثرها دارند . ویکی از آن اثرها آن است که در زمان خاصیتها پیدا می آید . زمانی می باشد که در آن زمان هر که سفر کند ، نیک آید ، و زمانی می باشد که در آن زمان هر که سفر کند ، نیک نیاید . و زمانی باشد که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند سعید باشد . و زمانی باشد که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند شقی باشد . و زمانی هست که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند توانگر بود . و زمانی هست که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند درویش بود ؛ و مانند این در هر زمانی خاصیتی پیدا می آید .
- 9 (۴) چون لوح محفوظ عالم صغیر را دانستی ، اکنون بدان که برین سخن سؤالی می کنند و می گویند که اگر چنین است که سعادت ، و شقاوت ، و توانگری ، و درویشی ، و مانند این با نطفه آدمی همراه است ، چرا احوال بعضی مردم می گردد ، و بعضی را در اول عمر مال و جاه می باشد ، و در آخر عمر مال و جاه نمی باشد ؛ و بعضی را در اول عمر مال و جاه نمی باشد ، و در آخر عمر پیدا می آید ، و در جمله چیزها همچنین می دان ؛
- 12 (۵) جواب . بدان که این گشتن احوال اثر خاصیت ازمنه اربعه است .
- 18

فصل دوم

در بیان ازمنه اربعه

- 21 (۶) بدان که گفته شد که بسبب گردش افلاك وانجم واتصالات

- ایشان در هر زمانی خاصیتی پیدا می آید ، و هر زمانی شایسته کاری می گردد . چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آن زمان که نطفه در رحم می افتد ، و آن زمان که صورت فرزند پیدا می آید ، و آن زمان که حیوة بفرزند می پیوندد ، و آن زمان که فرزند از شکم مادر بیرون می آید ، این هر چهار زمان اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد در احوال فرزند . اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر علم و حکمت آن فرزند ، و با وجود این هر چهار زمان ، آن فرزند سعی و کوشش بسیار کند در تحصیل علوم ، و با وجود سعی و کوشش بسیار اتفاقات حسنه دست دهد ، آن فرزند در علوم یگانه شود ، بلکه در علم و حکمت پیشوا گردد ، و صاحب مذهب یا صاحب ملت شود . و اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر مال و جاه آن فرزند ، و با وجود این هر چهار زمان آن فرزند سعی و کوشش بسیار کند در تحصیل مال و جاه ، و با وجود سعی و کوشش بسیار اتفاقات حسنه دست دهد ، آن فرزند یگانه شود در مال و جاه ، بلکه پادشاه گردد و پادشاهی باشد با لشکر بسیار و خزینۀ تمام . و اگر بر عکس این اتفاق افتد که گفته شد ، بر عکس این باشد که گفته شد ، یعنی اگر چنان باشد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر نحوست و بی چیزی آن فرزند ، آن فرزند هر چند مال و جاه بسیار بمیراث بگیرد ، در چند روز هیچ بوی نماند ؛ و هر چند سعی و کوشش بسیار کند در طلب قوت يك روزه ، بی فایده باشد و میسر نشود . اگر قوت بامداد باشد ، شبانگاه نبود ، و اگر شبانگاه باشد بامداد نبود .

- 3 واگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر اخلاق نیک آن فرزند ، آن فرزند بغایت متواضع و حلیم و کریم و عادل و با دیانت و راحت رسان شود ، و راست شود ، و راست گوی و نیکو کردار باشد .
- 6 واگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر اخلاق بد آن فرزند ، آن فرزند بغایت سفیه و بخیل و ظالم و بی دیانت و آزار رسان باشد ، و دروغ گوی و بد کردار بود . و در جمله احوال فرزند این چنین می دان ، همچون زهد و ترک و حرص و طمع و تقوی و صلاحیت و فسق و فجور و مانند این .
- 9 (۷) ای درویش ! این چنین کم افتد که این هر چهار زمان اقتضای يك چیز کنند ، این بنادر در هر وقتی یکی اینچنین می افتد ، و در هر اقلیمی یکی این چنین باشد . باقی در اکثر اوقات و اغلب از زمان این چهار زمان مختلف افتند ، و احوال آن فرزند مختلف باشد ، یعنی اگر چنان اتفاق افتد که دو زمان اول دلیل باشند بر سعادت فرزند ، و دو زمان آخر دلیل باشند بر شقاوت فرزند ، آن فرزند در اول عمر بمراد بر آید ، و در آخر عمر بنا مرادی بگذراند ؛ و اگر بر عکس این باشد ، بر عکس این بود .
- 12 واگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان مختلف باشند ، احوال آن فرزند هم مختلف باشد ، از اول عمر تا با آخر عمر افتان و خیزان بگذراند . این است بیان لوح محفوظ عالم صغیر .
- 15
- 18

فصل سوم

در بیان آن که آدمی در کردن افعال مختار است

- 21 (۸) بدان که در اول این رساله گفته شد که نطفه آدمی لوح

- محفوظ آدمی است، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آمد، آن جمله در نطفه وی نوشته بودند، و هر چیز که در نطفه آدمی نوشته است، آدمی در آن مجبور است. پس هر سؤالی که در رساله اول 3 می کردند، یعنی ما قبل این، درین رساله هم می کنند؛ یعنی اگر آدمی در رنج، و راحت، و سعادت، و شقاوت، و طاعت، و معصیت، و توانگری، و درویشی مجبور است، سعی و کوشش آدمی و پرهیز و احتیاط 6 آدمی از برای چیست، و دعوت انبیا و تربیت اولیا چراست، و تدبیر عقلا و معالجت حکما را فایده چیست.
- (۹) جواب. بدان که این مسئله همان مسئله است که در رساله 9 ما قبل گفتیم که هر چیز که در عالم علوی، که لوح محفوظ عالم سفلی است، نوشته است بطریق کلی نوشته است، نه بطریق جزوی. باین سبب ما را باین چیزها اختیار است، یعنی حاصل کردن آن چیزها 12 خود را، و دفع کردن آن چیزها از خود سعی و کوشش ما باز بسته است. درین رساله همان می گوئیم، یعنی هر چیز که در نطفه آدمی بطریق کلی نوشته است، ما در آن چیزها مختاریم، و هر چیز که در 15 نطفه آدمی بطریق جزوی نوشته است، ما در آن چیزها مجبوریم.
- (۱۰) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که در نطفه آدمی جسم و روح آدمی، و استعداد و افعال آدمی نوشته است، و آدمی 18 در بودن جسم و روح خویش مجبور است، و در بودن استعداد خود هم مجبور است؛ اما در کردن افعال خود مختار است، از جهت آن که جسم و روح و استعداد آدمی در نطفه آدمی بطریق جزوی نوشته است، 21

3 و افعال آدمی بطریق کلی نوشته ، یعنی کمیّت و کیفیت روح و جسم و استعداد در نطفه نوشته است ، و جسم و روح و استعداد آدمی مقدر است ، اما کمیّت و کیفیت افعال در نطفه ننوشته است ، و افعال آدمی مقدر نیست .

6 (۱۱) ای درویش ! اگر آدمی در افعال خود مجبور است ، چرا فاعل خیر مستحقّ مدح است ، و فاعل شرّ مستوجب ذمّ است ، و چرا عاقلان و دانایان امر معروف و نهی منکر کرده اند و می کنند ، و چرا نصیحت و مشورت را پسندیده داشته اند و می دارند ؟

9 (۱۲) ای درویش ! غرض ازین دراز کشیدن آن است ، که تا ترا بیقین معلوم شود که آدمی در استعداد خود مجبور است ، و در افعال خود مختار است . و هیچ شک نیست که این چنین است .
12 چون دانستی که آدمیان در اقوال و افعال خود مختار اند ، هر چه می خواهند می گویند ، و هر چه می خواهند می کنند ، و هر چه می خواهند می خورند ، پس دعوت انبیا و تربیت اولیا بجای خود است ، و تدبیر عقلا و معالجت حکما هم بجای خود است ، و سعی و کوشش آدمی و پرهیز و احتیاط آدمی هم بجای خود است .

(۱۳) ای درویش ! گفتن و کردن و خوردن آدمی هر سه برابر است . اگر مقدر است ، هر سه مقدر است ؛ و اگر مقدر نیست ، هر سه مقدر نیست ، اختیار بدست آدمی است . اگر خواهد ، راست گوید ، و اگر خواهد دروغ گوید ؛ اگر خواهد ، بسیار گوید ، و اگر خواهد اندک گوید ؛ اگر خواهد ، طاعت کند ،

21

واگر خواهد معصیت ، اگر خواهد ، بسیار کند ، واگر خواهد ،
 اندك ، اگر خواهد ، حلال خورد ، واگر خواهد ، حرام خورد ،
 3 اگر خواهد ، بسیار خورد ، واگر خواهد ، اندك خورد ؛ یعنی قول
 و فعل آدمی مقدر است ، اما قول و فعل مطلق ، نه قول و فعل مقید
 بخلاف استعداد .

6 (۱۴) ای درویش ! تقلید مادر و پدر حجابی عظیم است ، و هر
 کس که در پس این حجاب بماند ، هیچ چیز را چنان که آن چیز
 است ندانست و ندید . معنی این حدیث که « فرغ الرب من الخلق
 9 والرزق والاجل » راست است ، و رزق مقدر است ، و اجل مقدر است ،
 اما رزق مطلق و اجل مطلق ، نه رزق مقید و اجل مقید . اگر رزق
 و اجل مقید نبودندی ، و تقدیر رزق و اجل نکرده بودندی ، رزق و اجل
 12 در عالم موجود نبودندی . و این چنین که در رزق و اجل دانستی ،
 در قول ، و فعل ، و علم ، و خلق ، و طاعت ، و معصیت ، و مانند
 این همچنین می دان . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

15

فصل چهارم

در بیان استعداد و سعی

(۱۵) بدان که می گویند که ما را بییقین معلوم شد که آدمی
 18 در استعداد خود مجبور است و در افعال و اقوال خود مختار است ، اما
 برین سخن يك سؤال دیگر می کنند و می گویند که چون در
 نطفه آدمی نوشته است که این فرزند سعید است یا شقی است ،
 21 عالم است یا جاهل است ، توانگر است یا درویش است ، فراخ روزی

- 3 است یا تنگ روزی است ، ومانند این ، می بایست که اینها وی را حاصل بودی ، و نیست ؛ یعنی هر چیز که در نطفه این فرزند نوشته است ، می بایست که بی سعی و کوشش این فرزند وی را حاصل بودی ، و نیست ، و چون بسیعی و کوشش وی موقوف است ، تا آن چیز که در نطفه وی نوشته است بوی رسد ، چه فرق باشد میان وی و دیگر فرزندان که ننوشته است در نطفه ایشان ؟
- 6 (۱۶) جواب . بدان که در نطفه آدمی علم و مال و جاه و رزق ومانند این ننوشته است ، یعنی در نطفه آدمی ننوشته است که این فرزند علم چند آموزد و چون آموزد ، و مال چند حاصل کند و چون حاصل کند ، و در جمله چیزها همچنین می دان . در نطفه آدمی استعداد تحصیل علم و حکمت ، و استعداد تحصیل مال و جاه نوشته است . چون استعداد تحصیل علم و حکمت در نطفه این فرزند نوشته است ، علم و حکمت نصیب این فرزند است ، اما موقوف است بسیعی و کوشش این فرزند ؛ و در جمله چیزها همچنین می دان . و تفاوت میان این فرزند و دیگر فرزندان آن باشد که تحصیل علم و حکمت ، یا تحصیل مال و جاه برین فرزند آسان باشد ؛ بآنندک سعی و کوشش که این فرزند کند بمقصود و مراد برسد ، از جهت آن که نصیب خود می طلبد ، یعنی چیزی می طلبد که وی را از برای آن چیز آفریده اند : « کل میسر لما خلق له » بخلاف فرزندان دیگر که در نطفه ایشان این استعداد ننوشته است . تحصیل علم و حکمت یا تحصیل مال و جاه بر ایشان دشوار باشد ، و با آن
- 9
- 12
- 15
- 18
- 21

که دشوار باشد ، بی فائده بود . از جهت آن که چیزی می طلبند که ایشان را از برای این چیز نیافریده اند .

(۱۷) ای درویش ! بیقین معلوم شد که آدمی با استعداد سعی 3

و کوشش بمقصود و مراد می رسد ، و در استعداد مجبور است ، و در سعی و کوشش مختار است . پس آن کس که می گوید که همه

6 جبر است ، خطا می گوید ، و آن کس که می گوید که همه قدر است ، هم خطا می گوید ؛ و آن کس که می گوید که جبر هست

و قدر هست ، جبر بجای خود و قدر بجای خود ، حق می گوید .

(۱۸) ای درویش ! طریق مستقیم در میان جبر و قدر است . 9

چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم . بدان

که آدمی دو چیز دارد که آن دو چیز او را بمقصود و مراد

12 می رساند ، اول عقل ، دوم عمل ؛ و آدمی در بودن عقل مجبور است ،

و در کردن عمل مختار است . پس جبر و قدر دو بال آدمی اند .

و اگر این دو بال نباشند ، یا یکی ازین دو بال نبود ، هرگز بمقصود

15 و مراد نرسد . و عقل دو قسم است ، یکی عقل غریزی است ، و آن

استعداد است ، و یکی عقل مستفاد است ، و آن کمال عقل است . و عمل

هم بر دو قسم است ، عمل قلب و عمل قالب .

(۱۹) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که استعداد 18

هر چیزی مناسب حال آن چیز باشد ؛ مثلاً استعداد تحصیل علم و حکمت

قوت ادراک و قوت حفظ است ؛ هر چیز که بشنود ، دریابد ، و هر

21 چیز که دریابد ، نگاه دارد . باز این استعداد در حق هر کس بر

- تفاوت باشد ؛ استعدادی باشد که باندک سعی و کوشش علم و حکمت بسیار حاصل کند ، و استعدادی باشد که بسعی و کوشش بسیار علم و حکمت اندک حاصل شود . و این چنین که در علم و حکمت دانستی ، در همه چیزها همچنین می دان . هر چیزی استعدادی دارد ، و در نطفه هر فرزند که استعداد چیزی نوشته اند ، آن چیز نصیب آن فرزند است ، و آن فرزندان را از برای آن چیز آفریده اند ، و عمل آن چیز بر وی آسان کرده اند . این است بیان جبر و قدر .
- (۲۰) ماهیت آدمی قابلیت و استعداد دارد ، و آن قابلیت و استعداد عام است ، و انسان کلی استعداد بسیار کارها دارد . و چون ماهیت بنطفه رسید ، در آن نطفه بواسطه ازمینه اربعه آن استعداد عام خاص گشت . و چون آن نطفه فرزند شد ، و از مادر بوجود آمد ، در آن فرزند بواسطه مادر و پدر و بواسطه همصحبان آن استعداد خاص بنسبت خاص خاص گشت .

فصل پنجم

در بیان نصیحت

- (۲۱) ای درویش ! عاقلان چون دانستند که حال چنین است که بیشتر کارهای ایشان را پیش از آمدن ایشان ساخته اند و پرداخته اند ، راضی و تسلیم شدند ، و با داده خدای تعالی قناعت کردند ، و از خود و از دیگران آنچه ننهاده بودند ، طلب نکردند ، و در هر که استعداد کاری مشاهده کردند ، وی را بر آن کار داشتند ، تا مال ایشان و عمر وی ضایع نشود ، و سعی هر دو مشکور باشد .

(۲۲) ای درویش ! اگر بآنچه داری راضی شوی ، وشکر آن چیز بگذاری ، وآنرا بغنیمت داری ، همیشه مجموع دل وآسوده خاطر باشی . واگر بآنچه داری ، راضی نشوی ، وطلب زیادت 3 کنی ، همیشه پراکنده خاطر ودر زحمت باشی ، از جهت آن که بایست نهایت ندارد . وآن عزیز از سر همین نظر فرموده است .

بیت

6

اگر کنی طلب نا نهاده رنجه شوی

وگر بداده قناعت کنی بیآسائی

(۲۳) ای درویش ! بیقین بدان که فراغت وجمعیت در ترک 9 است ، هر کجا ترک بیشتر ، فراغت وجمعیت بیشتر . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله شانزدهم

رسالة هفدهم
در بیان احادیث اوائل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 در خواست کردند که می باید که در احادیث اوائل رساله ئی جمع
کنید ، و بیان کنید که مراد ازین احادیث يك جوهر است ، یا مراد
از هر حدیثی جوهری جداگانه است . در حدیثی آمده است که « اوّل
9 ما خلق الله العقل » ، و دیگر آمده است که « اوّل ما خلق الله القلم » ،
و دیگر آمده است که « اوّل ما خلق الله العرش » ، و مانند این آمده
است . و دیگر می باید که بیان کنید که ملك چیست و شیطان
12 چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد
ویاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « انه على ما يشاء قدير
وبالاجابة جدير » .

فصل اوّل

15

در بیان عقل و قلم او

- (۲) بدان که اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت
18 بیافرید عقل اوّل بود که قلم خدای است ؛ و اوّل چیزی که خدای

- تعالی در عالم ملك بیافرید ، فلك اوّل بود که عرش خدای است .
 عقل اوّل ، که قلم خدای است ، دریای نور بود ، وفلك اوّل ، که
 عرش خدای است ، دریای ظلمت بود : باین قلم خطاب آمد که برین عرش 3
 بنویس ! قلم گفت : « خداوندا ! چه نویسم ؟ خطاب آمد که هر چه
 بود وهست وخواهد بود تا بقیامت بنویس ! قلم بنوشت . « انّ الله تعالی
 خلق الخلق فی ظلمةٍ ثمّ رشّ علیهم من نوره . فمن اصاب من ذلك 6
 النور اهتدی ، ومن ظلّ فغوی » .
- (۳) ای درویش ! می دانی که رشّ نور چه بود وچون بود . نور سه
 حرف است ، نون است وواو است ورا است . نون عبارت از نبی است ، 9
 وواو عبارت از ولی است ، ورا عبارت از رشد است . رشّ نور عبارت از
 دادن رشد است ، وعبارت از فرستادن نبی وولی است . هر که را رشد
 وعقل دادند ، وهر که را از بیرون نبی فرستادند نور علم یافت ، 12
 وهر که را با ولی آشنا کردند نور خاص یافت » یکاد زیتها یضیی ولو
 لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال
 للناس والله بکافّ شیء علیم » . سخن دراز شد واز مقصود باز ماندیم . 15
- (۴) ای درویش ! خدای تعالی در عالم کبیر قلمی آفریده است ،
 وآن عقل اوّل است ، ودر عالم صغیر قلمی هم آفریده است ، وآن
 عقل آدمی است . 18
- (۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عقل
 آدمی در ظاهر دو قلم دارد ، وآن دو قلم یکی زبان است ، ویکسی
 دیگر دست است . زبان آلت ظهور علم است ، ودست آلت ظهور عمل 21

- است ، و زبان و دست اگر چه قلم اند و همیشه در کتاب اند ، اما قلم حقیقی عقل است ، از جهت آن که مظهر علم و قدرت آدمی عقل آدمی است ، و زبان و دست آدمی صورت عقل آدمی اند ، و علم و قدرت عقل آدمی جز بواسطه این دو قلم در عالم شهادت ظاهر نمی شوند .
- زبان سخن عقل بحاضران می رساند و کتاب سخن عقل بغایبان می برد .
- 6 حکمت‌های فطرتی و نکته‌های معقول از زبان ظاهر می شود ، و حکمت‌های علمی و صنعت‌های محسوس از دست پیدا می آید .
- (۶) ای درویش ! عقل آفریده است از جهت آن که عقل گویا است ، و زبان هم گویا است ، عقل معلم است ، و زبان هم معلم است ؛ و عقل رسول خدای است ، و زبان رسول عقل است . اهل جبروت صورتی دارند ، و اهل ملکوت صورتی دارند ، و اهل ملک صورتی دارند ، اما صورت هر چیزی مناسب حال آن چیز باشد . اهل ملک صورت حسی دارند ، و اهل ملکوت صورت عقلی دارند ، و اهل جبروت صورت حقیقی دارند . خدای تعالی ملک را بر صورت ملکوت آفریده است ، و مظهر صفات ملکوت گردانیده ، و ملکوت را بر صورت جبروت آفریده است ، و مظهر صفات جبروت گردانیده . و از اینجا است که اهل جبروت بر ملکوت عاشق اند ، و اهل ملکوت بر ملک هم عاشق اند ، از جهت آن که اهل جبروت در ملکوت جمال خود را می بینند ، و صفات خود را مشاهده می کنند . و اهل ملکوت در ملک هم جمال خود را می بینند و صفات خود را مشاهده می کنند . و از اینجا گفته اند که وجود مملوء از عشق است ، و بر خود عاشق است . جمله در

- حرکات اند ، وحرکت شوقی دارند ، خودرا می طلبند . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود بی اختیار من دراز می شود .
- (۷) ای درویش ! چون در عالم صغیر این معلوم کردی ، در 3
عالم کبیر نیز همچنین می دان . بدان که عقل اول در عالم سفلی هم دو قلم دارد . و آن دو قلم یکی نبی و یکی دیگر سلطان است .
- نبی مظهر علم است و سلطان مظهر قدرت است . و نبی و سلطان اگر چه 6
مظهر علم و قدرت اند ، و علم و قدرت همیشه ازیشان روانه است ، اما قلم حقیقی عقل اول است ، و نبی و سلطان صورت عقل اول اند ، از جهت آن که مظهر علم و قدرت خدای عقل اول است ، و علم و قدرت عقل 9
اول درین عالم جز بواسطه این دو قلم ظاهر نمی شود . و شاید که یک کس هم مظهر علم و هم مظهر قدرت بود ، و هم نبی و سلطان باشد .
- و ازین جهت فرمود « ان الله تعالى خلق آدم علی صورة الرحمن » . 12
(۸) ای درویش ! آدم که نبی است ، صورت عقل اول است ، و عقل اول در آدم جمال خودرا می بیند و صفات و اسامی خودرا مشاهده می کند . خدای تعالی آدم را بر صورت عقل اول آفریده است . 15
- (۹) ای درویش ! اگر چه عقل اول در عالم ظاهر چهار قلم دارد ، و عقل آدمی در عالم ظاهر هم چهار قلم دارد ، اما اگر هر 18
هشترا بیان می کردم ، دراز می شد . چون سر رشته بندست زیر کان دادم ، زیر کان بفکر خود بیرون می کنند . و اگر کسی زیادت از هشت گوید ، هم راست باشد ، از جهت آن که عالم ملک آلت و دست افراز عالم ملکوت است ، هر فردی از افراد ملک آلت ظهور صفت 21

ملکوت است « ن والقلم وما یسطرون » : « ن » عبارت از جبروت است و « قلم » عبارت از ملکوت است ، « وما یسطرون » عبارت از ملک است که صورت قلم اند . 3

(۱۰) ای درویش ! اگر جبروت را دوات گویند ، و ملکوت را قلم گویند ، و ملک را لوح گویند ، راست بود ، و اگر جبروت را دوات گویند و ملکوت را قلم گویند و ملک را صورت قلم و آلت و دست افراز قلم گویند ، هم راست باشد . 6

(۱۱) ای درویش ! اگر ملک صورت قلم و آلت و دست افراز قلم است ، پس بقلم خطاب آمد که بنویس ، معنی آن باشد که از مراتب پیداکن و از ملک مظهر صفات خود و آلت و دست افراز خود ظاهر گردان ، قلم اینها بنوشت . و معنی « جف القلم » آن باشد که قلم مراتب خود و آلت و دست افراز خود تمام پیدا کرد ، و مفردات تمام پیدا شدند . اکنون مفردات هر چه کنند ، با خود آورده اند . 9 12

فصل دوم

در بیان آن که عقل مظهر صفات و افعال خدای است 15

(۱۲) بدان که در اوّل این رساله گفته شد که اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت بیافرید جوهری بود ، و نام آن جوهر عقل اوّل است که قلم خداست ، و اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملک بیافرید ، جوهری بود ، و نام آن جوهر فلک اوّل است که عرش خداست ، و این عقل اوّل بر عرش خدای مستوی است ، و این عقل اوّل مظهر صفات و اسامی خدای است ، و صفات و اسامی و افعال خدای از 18 21

عقل اول ظاهر می شوند .

- (۱۳) ای درویش ! حیوة و علم و ارادت و قدرة و سماع و بصر و کلام
 3 صفات عقل اول اند ، و ایجاد و احیا و تعلیم افعال عقل اول اند . عظمت
 و بزرگواری عقل اول را جز خدای کسی دیگر نمی داند . بسیار کس از
 مشایخ کبار باین عقل اول رسیده اند ، و باین عقل اول باز مانده اند ،
 6 از جهت آن که صفات و افعال عقل اول را دیده اند ، و بالای حکم او
 حکمی دیگر ندیده اند ، و بالای امر او امری نیافته اند : « انما امره
 اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون » . گمان برده اند که مگر خدای
 اوست . و مدتی او را پرستیدند ، تا عنایت حق تعالی در رسیده است
 9 و بالای حکم او حکمی دیده اند ، و بالای امر او امری یافته : « وما
 امرنا الا واحدة کلمح بالبصر » . آنگاه بر ایشان روشن شده است که او
 12 خلیفه خداست ، نه خداست ، و او مظهر صفات و افعال خدای است .
 (۱۴) ای درویش ! در قرآن و احادیث ذکر این عقل اول بسیار
 است .

فصل سوم

15

در بیان اسامی مختلفه عقل اول

- (۱۵) بدان که این عقل اول را باضافات و اعتبارات با اسامی مختلفه
 18 ذکر کرده اند ،
 (۱۶) ای درویش ! اگر يك چیز را بصد اعتبار نام بخوانند ، در
 حقیقت آن يك چیز باین صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید . مثلا اگر
 21 يك آدمی را باعتبارات مختلفه با اسامی مختلفه ذکر کنند ، همچون حداد

- 3 ونجّار وخبّاز وخبّاط ومانند این راست باشد ، و آن آدمی هم حدّاد وهم نجّار وهم خبّاز وهم خبّاط بود ، وباین اسامی مختلفه در حقیقت آن يك آدمی در هیچ کثرت پیدا نیاید .
- (۱۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که انبیا جوهری دیده اند . زنده بود و دیگری را زنده می گردانید . نامش روح کردند . از جهت آن که روح حیّ و محیّ است . و چون همین جوهر را دیدند که دانا بود . و دیگری را دانا می گردانید ، نامش عقل کردند . از جهت آن که عقل عالم و معلم همه است . و چون همین جوهر را دیدند که پیدا بود و دیگری را پیدا می گردانید ، نامش نور کردند ، از جهت آن که نور ظاهر و مظهر است .
- (۱۸) ای درویش ! اگر تعریف هر یکی می کنم ، دراز می شود .
- 12 و چون همین جوهر را دیدند که نقّاش علوم بود بر دلها ، نامش قلم کردند . و چون همین جوهر را دیدند که هر چه بود وهست وخواهد بود ، جمله در وی نوشته بود ، نامش لوح محفوظ کردند . و اگر همین جوهر را بیت الله و بیت العتیق و بیت المعمور و بیت اوّل و مسجد اقصی و آدم و رسول خدای و ملک مقرب و عرش عظیم گویند ، هم راست باشد . این جمله اسامی عقل اوّل است .

فصل چهارم

18

در بیان ملک و شیطان

- (۱۹) بدان که بعضی می گویند که ملک کاشف است و شیطان ساتر
- 21 است . و بعضی می گویند که ملک سبب است ، و شیطان هم سبب

است ، سبب كشف ملك است ، وسبب ستر شیطان است ، سبب خیر ملك است ، وسبب شر شیطان است ، سبب رحمت ملك است ، وسبب عذاب شیطان است . هر که ترا بکارهای نیک دعوت می کند ، واز 3 کارهای بد باز می دارد ملك تست ، وهر که ترا بکارهای بد دعوت می کند واز کارهای نیک باز می دارد ، شیطان تست .

(۲۰) ای درویش ! در ولایت خود بودم در شهر نسف . شبی پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم - بخواب دیدم . فرمود که یا عزیز! دیو اعوز خوان وشیطان لاحول خوان را می دانی ؟ گفتم : « نبی ، یا رسول الله » فرمود که فلانی دیو اعوز خوان است ، وفلانی شیطان لاحول 9 خوان است ، از ایشان بر حذر باش . هر دورا می شناختم وبا ایشان صحبت می داشتم ، ترك صحبت ایشان کردم .

12

فصل پنجم

در بیان ملائکه

(۲۱) بدان که بنزدیک این ضعیف آن است که کار کنان عالم 15 علوی وکار کنان عالم سفای جمله ملائکه اند . علم هر يك معلوم است ، وعمل هر يك معلوم است ، ومقام هر يك معلوم است « وما منّا الا لد مقام معلوم » . علم ایشان زیادت نشود وعمل ایشان دیگرگون نگردد . هر يك بعمل خود مشغول اند ، وآن علم وعمل را از کسی 18 نیاموخته اند ، علم وعمل ایشان ذاتی ایشان است ، وبا ذات ایشان همراه است . نتوانند که آن عمل نکنند ، وتوانند که بر خلاف آن عمل دیگری کنند . « لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون » . 21

- (۲۲) ای درویش ! عقل اوّل تنها يك صفت است ، وملائكۀ عالم
 علوی وعالم سفلی جمله يك صفت اند از جهت آن كه جمله مراتب
 3 وی اند ومبدء جمله وی است ، وباز گشت كاملان بوی خواهد بود .
 بهشت اهل كمال است : « يوم يقوم الروح والملائكة صفاً لا يتكلمون
 الا من اذن له الرحمن وقال صواباً ذلك اليوم الحق فمَنْ شاء اتخذ الى
 6 ربّه ما بآباً » ، « ما لا يتكلمون » یعنی جمله افراد موجودات سخن
 نمی توانند گفت الا آدمی . « ذلك اليوم الحق » : يوم عبارت از مرتبه
 است ، یعنی این مرتبه انسانی حق است ، از جهت آن كه تا باین
 9 مرتبه انسانی نمی رسند ، استعداد آن ندارند كه باز گردند . ومبدء
 ومعاد خودرا بدانند ، وپروردگار خودرا بشناسند ؛ اکنون درین مرتبه
 هر كه خواهد ، باز گردد : « فمَنْ شاء اتخذ الى ربّه ما بآباً » .

فصل ششم در بیان نصیحت

12

- (۲۳) بدان كه آدمیان ، چون بی اختیار خود باین عالم آمدند ،
 15 از صد هزار كس كه بیامدند . وبرفتند ، یکی چنان بود كه خودرا
 بحقیقت دانست ، واین عالم را چنان كه این عالم است بشناخت ،
 وبدانست كه از كجا می آید وبكجا می رود ، یعنی مبدء ومعاد خودرا
 18 بعلم اليقين وعین اليقين بشناخت وبدید . باقی جمله نابینا آمدند ونابینا
 رفتند : « من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضلّ سبيلاً » . هر
 يك در مرتبه ئی از مراتب حیوانی فرو رفتند وبمرتبه انسانی نرسیدند ،
 21 از جهت آن كه درین عالم بشهوت بطن وبشهوت فرج ودوستی فرزند

مشغول بودند ، و از اول عمر تا با آخر عمر سعی و کوشش ایشان ، و جنگ و صلح ایشان از بهر این بود ، و بغیر ازین سه چیز چیزی ندانستند و ندیدند : « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوب 3 لا یفهمون بها ولهم آذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بلهم اضلّ اولئک هم الغافلون » . و بعضی کسان ازین سه بت خلاص یافتند و سه بت دیگر ، عظیم تر ازین گرفتار شدند ، و ازین سه 6 حجاب بگذشتند و سه حجاب دیگر ، قوی تر ازین فرو ماندند ، و آن دوستی آرایش ظاهر ، و دوستی مال و دوستی جاه است . و این سه بتان عظیم تر اند و این سه حجاب قوی تر است . 9

(۲۴) ای درویش ! دنیا همین بیش نیست ، و این هر شش شاخهای

دنیا اند . و این سه شاخ آخرین چون قوی شوند و غالب گردند ، آن

سه شاخ اول ضعیف شوند و مغلوب گردند . و اهل دنیا هر یک در زیر 12

سایه یکی ازین شاخها نشسته اند ، یا در زیر جمله نشسته اند ، و پناه

بسایه این شاخها برده اند ، از جهت آن که تا راحتی ولذتی بنفس

ایشان برسد ، و مراد نفس ایشان حاصل گردد . نمی دانند که در زیر 15

هر مرادی ده نامرادی تعبیه است ، بلکه صد ، بلکه هزار . و کسی

از بهر یک خوشی تحمل هزار ناخوشی چون کند ؟ دانا هرگز این

تحمل نکند ، ترک آن یک خوشی کند ، اما نادان ترک آن یک خوشی 18

نکند ، از سبب غفلت بنا بر غفلت ، یعنی نادان طلب آن یک خوشی

کند و غافل باشد از آن که این یک خوشی را چندین ناخوشی از غفلت

است : « اولئک کالانعام بلهم اضلّ اولئک هم الغافلون » . 21

- (۲۵) ای درویش ! این شاخهای دنیا که گفته شد خود سایه است ، نه آن که این شاخها سایهائی دارد ، از جهت آن که دنیا خود سایه است و وجود ظلمی دارد ، می نماید اما حقیقتی ندارد . و ازین سایه راحتی بکسی نرسد ، بلکه ازین سایه رنج و زحمت زیادت شود ، از جهت آن که این سایه خنکی ندارد و دفع گرما نمی کند ، بلکه حرارت و آتش می انگیزد . « وانطلقوا الی ظلّ ذی ثلاث شعب لا ظلیل ولا یغنی عن اللهب انّھا ترمی بشرر کالقصر کائده جماله صفر » . سخن دراز شد و از مقصود باز افتادم .
- (۲۶) ای درویش ! بحقیقت حجاب هفت آمد ، یکی دوستی نفس و دوستی این شش چیز دیگر از برای نفس . این هفت چیز هر یک دوزخی اند ، دوزخهای بی پایان . و هر یکی نهنگی اند ، نهنگان گرسنه . هر زمانی چندین هزار کس فرو می برد ، و همچنان گرسنه اند . جمله اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده در آدمی بواسطه این هفت چیز باز پیدا می آیند . و این چندین هزار بلا و فتنه و رنج و عذاب که با آدمی رسد ، در دنیا و آخرت بواسطه این هفت چیز می رسد ، و آدمی ازین همد غافل و بغفلت روزگار می گذارد : « اولئک کالانعام بلهم اضلّ و اولئک هم الغافلون » . چون از خواب غفلت بیدار شود ، و از مستی شهوت هشیار گردد ، و بمرتبه انسانی بکمال عقل رسد ، و این عالم را چنان که این عالم است بداند و ببیند ، البته ازین عالم سیر شود و نفرت گیرد . و علامت این آن باشد که درین عالم چنان باشد که مرغ در قفس ، یا کسی که در زندان بود . و علامت این آن باشد

که در وقتی که ازین عالم خواهد که بیرون رود ، سخن او این باشد که « فرتُ وربُّ الكعبة » .

- 3 (۲۷) ای درویش ! بسیار کس از بزرگان چون این بلاها وفتنهها درین عالم دیده اند ، واین چند رنج و عذاب گوناگون در دنیا و آخرت مشاهده کرده اند ، گفته اند که کاشکی از مادر نیامده بودمی و کاشکی که خاک بودمی ، که از خاک فرو تر مرتبه دیگر نیست ، وگرنه آن مرتبه تمنا کردندی . والحمد لله رب العالمین .
- 6

تمام شد رساله هفدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
3 انبيائه واوليائه خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفي ، كه جماعت درويشان - كثرهم الله - ازين بيچاره
درخواست كردند كه مي بايد كه در وحى والهام و خواب ديده
رسالدى جمع كنيد . درخواست ايشان را اجابت كردم و از خداى تعالى
مدد و يارى خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد : « اِنَّهٗ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ
9 قَدِيرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِيرٌ » .

فصل اول

در بيان روح انساني

- (۲) بدان - اعزك الله فى الدارين - كه هر وقت كه آدمى
12 اندرون خود را پاك كند ، و آيينه دل را صافى گرداند ، بملائكه
سماوى نزديك كردد ، از جهت آن كه ملائكه سماوى جمله پاك
15 و صافى اند و علم و طهارت دارند .
(۳) اى درويش ! روح انساني از جنس ملائكه سماوى است ،
و جوهرى پاك و صافى است ، اما بواسطه بدن آلوده گشته است ، و تيره
18 شده است . چون ترك لذات و شهوات بدنى كند ، و علم و طهارت حاصل

- کند ، و بیرون و اندرون خود را پاک گرداند ، و آئینه دل را صافی کند ،
 باز پاک و صافی شود . چون پاک و صافی گشت ، روح او را با ملائکه
 3 سماوی نسبت پیدا آید . چون مناسبت پیدا آمد ، همچون دو آئینه
 صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند . هر چه در آن باشد ،
 درین پیدا آید ، و هر چه درین بود ، در آن ظاهر شود . و این
 6 ملاقات در بیداری باشد و در خواب هم بود ، در خواب بسیار کس را
 باشد ، اما در بیداری اندک بود . و این ملاقات در بیداری سبب وجد
 و وارد والهام و خاطر ملکی بود ، و در خواب سبب خواب راست
 9 باشد .

فصل دوم

در بیان ملائکه سماوی

- (۴) بدان که ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و جمله
 12 علم و طهارت دارند ، و ملائکه هر آسمانی که بالا تر است ، پاکتر
 و صافی تر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . پس آدمی بر ریاضات
 15 و مجاهدات هر چند پاکتر و صافی تر می شود و علم و طهارت بیشتر
 حاصل می کند ، مناسبت او با ملائکه بالاتر حاصل می شود تا بجائی
 برسد که در پاکی و صفا و در علم و طهارت از جمله ملائکه بگذرد
 18 و بعقل اول رسد بعضی می گویند که از عقل اول در نتواند
 گذشت ، و از عقل اول فیض قبول کند ، و عقل اول واسطه باشد میان وی
 و خدا ، از جهت آن که عقل اول ملک مقرب است ، بغایت بزرگوار و دانا
 21 است ، و داناتر از وی و مقرب تر از وی چیزی دیگر نیست . و بعضی

- می گویند که از عقل اول هم بگذرد، و با خدای بی واسطه ملك بگوید و بشنود. این نهایت مقامات آدمی است؛ و علامت این آن باشد که هیچ چیز از ملك و ملکوت و جبروت و مبداء اول بر وی پوشیده نماند، تمامت اشیاء و تمامت حکمت و طبیعت و خاصیت و حقیقت اشیا را کما هی بدانند و ببینند، و آن چنان که دیگران در خواب ارواح انبیا و اولیا و ملائکه را ببینند، و با ایشان سخن گویند، و از ایشان مدد و یاری خواهند، وی در بیداری ارواح انبیا و اولیا و ملائکه را ببیند، و با ایشان سخن گوید، و از ایشان مدد و یاری خواهد. این است معنی کشف و وحی و الهام، و اینچنین کس را انسان کامل گویند، و هر که باین مقام رسید، اهل عالم را از وی مدد و یاری بسیار باشد، از جهت آن که آن چنان که عقول و نفوس عالم علوی مؤثر اند درین عالم سفلی، وی هم مؤثر باشد. درین عالم سفلی هر که از وی مدد خواهد، مدد دهد، و همت وی را اثرها باشد هم در کار دنیا و هم در کار آخرت. و اگر بعد از وفات وی بر سر قبر وی زیارت روند، و مدد خواهند، هم مددها یابند. و صورت زیارت کردن و دعا کردن آن چنان است که بر سر تربة چنین کس رود، و دور بایستد، و متوجه آن تربة شود. و آن ساعت از هر چیزها باز آید و آینه دل را پاک و صافی گرداند تا روح زائر با روح مزور بواسطه قبر ملاقاتی افتد. آنگاه اگر مطلوب زائر علم و معرفت باشد، در همان ساعت آن مسئله که وی درخواست می کند، بر دل وی پیدا آید. اگر استعداد دریافت آن دارد، و اگر مطلوب زائر مدد و یاری باشد، در کارهای دیگر بعد از زیارت اجابت دعا ظاهر شود و مهمات وی کفایت گردد از

جهت آن که روح آن مزور قربتی دارد نزد خدا، از خدا درخواست کند تا مهمات وی را کفایت گرداند. و اگر روح مزور قربت ندارد نزد خدا و قربت دارد نزد مقربان خدا، وی از ایشان درخواست کند تا خدا مهمات وی را کفایت گرداند.

فصل سوم

6 در بیان دل انسان کامل

(۵) بدان که هر بلائی یا عطائی که از عالم غیب غیب روانه شود، تا باین عالم شهادت آید، پیش از آن که باین عالم شهادت رسد، بر دل وی پیدا آید و وی را از آن حال معلوم شود. آن چنان که دیگران در خواب بینند، وی در بیداری ببیند، و آن چنان که کروبیان و روحانیان دریابند، وی هم دریابد؛ یعنی بعضی از سالکان چنان باشند که از کروبیان و روحانیان فیض قبول کنند و عکس بستانند. اول کروبیان و روحانیان از آن عطا یا از آن بلا با خبر شوند، آنگاه از ایشان عکس آن بر دل‌های سالکان پیدا آید؛ و بعضی از سالکان چنان باشند که بی واسطه کروبیان و روحانیان از آن عطا یا از آن بلا با خبر شوند 12 آن چنان که کروبیان و روحانیان در می‌یابند و با خبر می‌شوند، ایشان هم دریابند و با خبر شوند، بلکه بیشتر، و بیشتر از کروبیان و روحانیان دریابند و با خبر شوند. «قلب المؤمن عرش الله الاکبر» 18

(۶) ای درویش! چندین گاه است که می‌شنوی که در دریای محیط آینه گیتی نمای نهاده اند، تا هر چیز که در آن دریا روانه شود، پیش از آن که بایشان رسد، عکس آن چیز در 21

آئینه گیتی نمای پیدا آید ، ونمی دانی که آن آئینه چیست ، و آن دریا کدام است . آن دریا عالم غیب غیب است ، و آن آئینه دل انسان کامل است . هر چیز که از دریای عالم غیب غیب روانه می شود تا بساحل وجود رسد ، عکس آن بر دل انسان کامل پیدا می آید ، و انسان کامل را از آن حال خبر می شود . و هر که بنزدیک انسان کامل در آید ، هر چیز که در دل آن کس باشد ، عکس آن در دل انسان کامل پیدا آید .

(۲) بغیر سالکان قومی دیگر هستند که دلهای ایشان در اصل ساده و بی نقش افتاده است ، چیز ها بر دلهای ایشان هم پیدا آید ، و از احوال آینده خبر دهند ، و از اندرون مردم و از احوال مردم خبر دهند و بر دلهای حیوانات هم پیدا آید ، که دلهای ایشان هم ساده و بی نقش است و آن حیوانات خبر مردم دهند . بعضی مردم فهم کنند ، و بعضی فهم نکنند .

(۱) ای درویش ! این ظهور عکس بکفر و اسلام تعاقب ندارد ، ظهور عکس بدل ساده و بی نقش تعاقب دارد . و این ظهور عکس در کامل و ناقص پیدا آید و در صالح و فاسق ظاهر شود . و اگر در صالح پیدا آید ، صلاحیت وی زیادت شود و بسیار کس بواسطه او سود کنند ؛ و اگر در فاسق پیدا آید ، فسق وی زیادت شود و بسیار کس بواسطه وی زیان کار شوند سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

فصل چهارم

در بیان سخن اهل شریعت

- 3 (۹) بدان که اهل شریعت می گویند که ملائکة سماوی وقتها مصوّر شوند، و با بعضی از آدمیان سخن گویند و می گویند که ما ملک ورسول خداییم و بکاری آمده ایم، چنان که در قرآن از قصه مریم و از قصه ابراهیم خبر می دهد. و در قرآن واحادیث ذکر این معنی بسیار است. و وقت باشد که این صورت بر آدمی ظاهر نشود، اما بآدمی سخن گوید و کاری فرماید، و از حالی خبر دهد. و آن آوازا آواز هاتف گویند.
- 9 (۱۰) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که هر وقت که ملائکة سماوی سخن بدل آدمیان القا کنند، آن القا اگر در بیداری باشد، نامش الهام است؛ و اگر در خواب باشد، نامش خواب راست است. و هر وقت که ملائکة مصوّر شوند و بر انبیا ظاهر گردند و سخن خدای بانبیا رسانند، نامش وحی است. این بود سخن اهل شریعت در بیان وحی و الهام و خواب راست و در بیان مصوّر شدن ملائکة.

فصل پنجم

در بیان سخن اهل حکمت

- 18 (۱۱) بدان که اهل حکمت می گویند که این صورتها که گفته شد بر کسی ظاهر شوند که آن کس را قوّت خیالی غالب باشد. و این هر کسی را نباشد، بعضی کسان را باشد، از جهت آن که آدمی سه
- 21

- قوت دارد ، یکی قوت ادراك ، و یکی قوت عملی ، و یکی قوت خیالی .
 بعضی کسان را این هر سه قوت قوی افتاده باشد ، و بعضی کسان را
 3 این هر سه قوت ضعیف افتاده باشد ، و بعضی کسان را متفاوت بود ،
 یعنی این سه قوت بعضی قوی و بعضی ضعیف باشد . غرض ما ازین سخن
 آن است که هر که را قوت خیال قوی افتاده باشد ، این صورتها بسیار
 6 بیند ، و مصوّر این صورتها اندرون همین بیننده است . چنان که در
 خواب صورتها پیدا می کند ، در بیداری هم پیدا می تواند کرد . در
 خواب همه کس را باشد ، اما در بیداری اندک بود . وقت باشد که کس
 9 در خواب تشنه باشد ، صورتی پیدا آید و قدح آب بر دست گرفته
 باشد ، و بوی دهد تا باز خورد ، و از خوردن آن آب لذتی هر چه
 تمام تر بوی رسد و تشنگی وی ساکن شود . و چون بیدار شود از آن
 لذت چیزی باقی باشد . و هیچ شك نیست که آن صورت و آن آب همه
 12 خیال است ، و مصوّر این صورت و این آب اندرون همین بیننده است .
 در بیداری نیز وقت باشد که کسی در بیابانی تشنه باشد ، و تشنگی
 15 بکمال رسد ، و آب نباشد ؛ صورتی پیدا آید و قدح بر دست گرفته
 باشد و بوی دهد تا باز خورد ؛ و از خوردن آن آب لذتی هر چه
 تمام تر بوی رسد ، و تشنگی وی ساکن شود . و در گرسنگی نیز همچنین
 18 می دان . صورتی پیدا آید و نان گرم بوی دهد ، و از خوردن آن
 لذتی هر چه تمام تر بوی رسد ، و گرسنگی ساکن شود ، و مانند این
 قوت خیال و وهم صورتها انگیزاند در اندرون و بیرون . بوهم مردم
 21 تشنه شوند ، و بوهم سیراب شوند ، بلکه بوهم مردم بیمار شوند و بوهم

بمیرند . وهم اثرهای قوی دارد در آدمی .

- (۱۲) ای درویش ! وهم در مقابلهٔ عقل است و در اغلب اوقات وهم غالب می آید بر عقل . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم . غرض 3
ازین سخنان آن بود که حکما می گویند که این صورتهای نه ملائکه اند ، از جهت آن که ملائکهٔ سماوی همیشه در مقام خود باشند ، و بکار خود مشغول بوند و بغير کار خود کاری دیگر نتوانند کرد ، اما ملائکهٔ 6
سماوی جمله پاك و صافی اند و جمله علم و طهارت دارند . هر که بریاضات و مجاهدات خود را پاك و صافی گرداند ، و علم و طهارت حاصل کند ، او را با ملائکهٔ سماوی مناسبت پیدا آید . و چون مناسبت پیدا 9
آید ، همچون دو آینهٔ صافی باشند که در مقابلهٔ یکدیگر بدارند ، چنان که يك نوبت گفته شد . و این ملاقات در بیداری سبب الهام است ، و در خواب سبب خواب راست است . این است سخن حکما در 12
معنی مصوّر شدن ملائکه ، و این است معنی دیدن خضر و الیاس و این است معنی دیدن مردان غیب . و این است معنی صورتهای که سالکان در خلوت خانه می بینند ، همچون شیخ الغیب و صورتهای دیگر که بغير صورت 15
آدمی باشند ، و صورتهای نورانی همچون شعلهٔ نور آفتاب و ماه و ستاره .

فصل ششم

در بیان دانستن غیب

18

(۱۳) بدان که اگر کسی سؤال کند که چون ملائکه غیب نمی دانند ، از چه می دانند که فردا چه باشد و سال آینده چه خواهد

21

بود ؟

- (۱۴) جواب . بدان که ملائکه در عالم غیب اند ، خود عالم غیب اند . و در عالم غیب دی و امروز و فردا نیست ، پار و امسال و سال آینده نیست . صد هزار سال گذشته و صد هزار سال نیامده بی تفاوت حاضر اند ، از جهت آن که عالم غیب عالم اضداد نیست ، عالم شهادت عالم اضداد است .
- 3
- (۱۵) ای درویش ! زمان و بعد زمان پیش ماست که فرزند افلاک و انجم ایم و در عالم شهادت ایم . در عالم غیب زمان و بعد زمان نیست ، هر چه بود و هست و خواهد بود حاضر اند . پس ملائکه غیب نمی دانند ، آنچه حاضر است می دانند .
- 6
- (۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آنچه معین شد که از عالم غیب باین عالم شهادت آید ، ملائکه دانستند . و چون ملائکه دانستند ، عکس آن در آینه دل ما پیدا آمد و ما هم دانستیم . و آن خبر شاید که بعد از يك روز ، و شاید که بعد از يك سال ، و شاید که بعد از دو سال ، و شاید که بعد از صد سال ، و شاید که بعد از هزار سال دیگر از عالم غیب باین عالم شهادت آید .
- 9
- (۱۷) ای درویش ! این سخن تفصیلی دارد ، اگر بشرح می نویسم ، دراز می شود . اما چون سررشته بدست زیرکان دادم ، باقی بفکر خود بیرون آرند .
- 12
- 15
- 18

فصل هفتم

در بیان خواب و بیداری و در بیان خواب دیدن

- (۱۸) بدان که آدمی را حالتی هست و آن حالت را بیداری
- 21

- می گویند ، و حالتی دیگر هست و آن حالت را خواب می خوانند .
 و خواب و بیداری عبارت از آن است که روح آدمی از راه حواس
 بیرون آید تا کارهای بیرونی ساز دهد ، و چون کارهای بیرونی ساز داد ، 3
 باز باندرون می رود تا کارهای اندرونی ساز دهد . چون بیرون می آید
 و حواس در کار می آید ، این حالت را بیداری می گویند ؛ و چون باندرون
 می رود ، و حواس از کارها معزول می شوند ، این حالت را خواب 6
 می خوانند . و اندرون رفتن روح را سببها بسیار است ، اما مراد ما درین
 موضع بیان خواب است .
- (۱۹) چون معنی خواب و بیداری دانستی ، اکنون بدان که سبب 9
 خواب دیدن دو چیز است ، یکی از حواس اندرونی است ، و یکی از
 ملائکه سماوی است ، آن که از حواس اندرونی است ، از خیال
 و حافظه است ، خیال خزینه دار حس مشترك است و حافظه خزینه دار 12
 وهم است . هر دو خزینه داراند و بروز کار دراز از ایشان چیزها
 یاد گرفته اند صوری و معنوی و در خزینه نهاده اند ، تا بوقت آن که
 طلب کنند برایشان عرض کنند . 15
- (۲۰) ای درویش ! چیزها یاد گرفتن و حفظ کردن عبارت ازین
 است که خزینه داران چیزها از ایشان می گیرند و در خزینه می نهند
 و نگاه می دارند . و یاد آوردن چیزها عبارت از آن است که خزینه 18
 داران چیزها بوقت طلب برایشان عرض کنند . اگر زود عرض کنند ،
 گویند که زود یاد آمد ؛ و اگر دیر عرض کنند ، گویند که دیر یاد
 آمد . و اگر اصلا خود عرض نکنند ، نسیان عبارت ازین است . 21

وسبب دیر عرض کردن، وسبب اصلا خود عرض ناکردن آن باشد که
خللی در خزینه داران آمده باشد .

- 3 (۲۱) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم ! وقت باشد که
خزینه داران بوقت آن که از ایشان چیزی طلب کنند ، آن چیز را
عرض کنند ؛ ووقت باشد که بی آن که از ایشان چیزی طلب کنند
6 ایشان خود عرض کنند . اگر در بیداری عرض کنند ، مردم گویند که
فلان چیز یا فلان کس در خاطر ما آمد و با یاد ما آمد .
- (۲۲) ای درویش ! احوال گذشته همچون صورتهای خوب که وقتی
9 دیده باشند ، یا طعامهای صالح که وقتی خورده بوند ، یا جمعیتها
وصحبتها که وقتی با یاران بوده باشد در خاطر کسی آمد ، جمله ازین
قبیل است . این فکری باشد بی فایده واندیشه ئی بود بی معنی . صوفیان
12 گویند که نفی خواطر یکی از شرایط مصوّف است ، وعلما گویند که
خیالات فاسد را ترك باید کرد . و اگر در آینده هم ازین نوع اندیشه ها
در خاطر آید ، هم بی معنی بود . گذشته و آینده را نفی باید کرد . این
15 احوال بیداری بود ، و اگر در خواب عرض کنند ، آن خفته در خواب
چیز ها بیند ، و این خواب دیدن را اعتباری نباشد ، و این خواب را تعبیر
نبود ، آن چنان که در بیداری عرض می کنند ، و آن عرض بی فایده
18 و بی معنی است ، در خواب هم بی فایده و بی معنی است .
- (۲۳) و قسمی دیگر هست که نه ازین قبیل است ، اما از حواس
اندرونی است . و آن خواب دیدن را اعتبار است ، و آن خواب را تعبیر
21 است .

- (۲۴) ای درویش ! اگر در بدن آدمی یکی ازین اخلاط اربعه غالب شود ، مثلا اگر صفرا غالب شود ، قوت خیال چیز ها زرد مصور کند و در خواب عرض کند ، همچون گل زرد ، وانجیر زرد ، و جامه زرد ، 3 و موضع پر آتش که شعله می زند ، و مانند این . تعبیر این آن باشد که خلط صفرا برین بیننده غلبه کرده باشد . مصلحت آن باشد که دفع صفرا بکند ؛ و اگر نه ، بیماریهای صفراوی پیدا آید . اگر در بدن صفرا 6 اندک باشد ، گل زرد بیند ؛ و اگر قوی تر ازین باشد ، انجیر زرد بیند ؛ و اگر قوی تر ازین باشد ، جامه زرد بیند ، و اگر قوی تر ازین باشد ، موضعی پر آتش بیند که شعله می زند . اگر گل زرد بیند ، بیمار 9 نشود ، از جهت آن که صفرا اندک بود ، باندک تسکینی که بکند ، ساکن شود . و اگر انجیر زرد بیند که می خورد ، اگر دفع صفرا نکند ، بیمار شود و تب صفرائی پیدا آید ؛ و اگر یکی خورده باشد ، يك تب بیاید ؛ و اگر دو خورده باشد ، دو تب بیاید ؛ همچنین بعد از آن که خورد تب بیاید . و اگر جامه زرد بیند که پوشیده است ، و دفع صفرا نکند ، یرقان پیدا آید . و اگر موضعی پر آتش بیند که شعله می زند 15 جگر آن کس بغایت گرم باشد ، و خوف آن باشد که از غایت گرمی بسوزد . و بیشتر آن باشد که این چنین کس تزیید و هلاک شود ، و این چنین که در خلط صفرا دانستی ، در آن اخلاط دیگر همچنین می دان . 18 اگر خون غالب شود ، قوت خیال چیز های سرخ مصور می کند و در خواب عرض کند ؛ و اگر بلغم غالب شود ، قوت خیال چیز های سپید و آبهای روان مصور کند و در خواب عرض کند ؛ و اگر سودا غالب شود ، 21

- قوت خیال چیز های سیاه و جایهای تاریک مصور کند و در خواب عرض کند . این هر دو قسم که گفته شد ، از حواس اندرونی اند ؛ و آن قسم اول را اعتبار و تعبیر نیست ، و این قسم دوم را اعتبار و تعبیر هست . 3
- (۲۵) و آن قسم دیگر که از ملائکه سماوی است : چون بواسطه خواب حواس معزول می شود و اندرون جمع می شود ، و آینه دل صافی می گردد ، در آن ساعت دل را باملائکه سماوی مناسبت پیدا آید و همچون دو آینه صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند . چیزی از آنچه معلوم ملائکه باشد ، عکس آن در دل خواب بیننده پیدا آید ، چنان که چند نوبت گفته شد . این خواب دیدن را اعتبار هست ، و این خواب را تعبیر هست ، و خواب راست عبارت ازین است . و این خواب است که يك جزو است از چهل و شش جزو نبوت .

فصل هشتم

12

در بیان نصیحت

- (۲۶) ای درویش ! بهر طریقی که تو زندگانی کنی ، خواهد گذشت ، اگر بطریق صلاحیت و کم آزاری گذرد ، بهتر باشد . والحمد لله رب العالمین . 15

تمام شد رساله هژدهم

رسالة نوزدهم

در بیان سخن اهل وحدت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) بدان - اعزك الله في الدارين - که درین هژده رساله سخن علما و حکما و مشایخ مستوفی گفته شد، و درین دو رساله که می آید سخن اهل وحدت تقریر خواهد شد.
- 6 (۲) ای درویش! سخن این دو رساله بسخنان آن رساله های دیگر نمی ماند ، بغایت دور از یکدیگر اند ، چنان که هرچه آن قوم اثبات کرده اند، و آن را عين الحقیقت نام نهاده اند ، این قوم می گویند که جمله خیال است ، و آن قوم اهل خیال اند.
- 9 (۳) ای درویش! سخن بی میل آن است که هیچ قوم باید که عیب یکدیگر نکنند ، و جمله یکدیگر را معذور دارند ؛ از جهت آن که این وجود وجودی پر عظمت و پر حکمت است ، و هیچ کس این وجود را کما هی در نتواند یافت .
- 12 (۴) ای درویش! در خلقت و آفرینش مگسی چندان حکمت تعبیه است ، که اگر حکیمی سالها در حکمت يك مگس فکر کند ، بتمامت حکمتهای وی نتواند رسید ، با آن که مگس خلق الساعه است . اندیشه کن که این کارخانه چه کار باشد که
- 15 18

خار و خاشاکش چنین است . هر کس را بقدر مرتبه خود ازین وجود چیزی داده اند « کَلَّ حَزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ » .

3

فصل اول

در بیان ظاهر و باطن وجود

(۵) بدان - اعزك الله في الدارين - که وجود یکی بیش نیست ،
 6 و این يك وجود ظاهری دارد و باطنی دارد ، و باطن این و خود يك نور است ، و این نور است که جان عالم است ، و عالم مالا مال آن نور است ، نوری است نامحدود و نامتناهی و بحری است بی پایان
 9 و بی کران . حیوة ، و علم ، و ارادت ، و قدرت موجودات ازین نور است ، بینائی و شنوائی و گویائی و گیرائی و روائی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ، بل خود همه این نور است . و ظاهر این وجود تجلی این نور است ،
 12 و آینه این نور است ، و مظهر صفات این نور است .

(۶) ای درویش ! این نور می خواست که جمال خود را ببیند ،
 15 و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کند . تجلی کرد و بصفت فعل ملتبس شد ، و از ظاهر بیاطن ، و از غیب بشهادت ، و از وحدت بکثرت آمد ، و جمال خود را بدید ، و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد .
 18

(۷) ای درویش ! اگر صاحب جمالی خواهد که جمال خود را ببیند ، تدبیرش آن باشد که کان آهن پیدا کند ، و از آن کان خاک آهن بیرون آرد ، و خاک را در بوته کند و بگدازد تا غل و غش
 21

از آهن جدا شود و آهن پاك و صافی گردد ، آنگاه آن آهن پاك و صافی را می تابد و می گوید تا مرآة شود ، آنگاه آن مرآة را مسوی و مجلی گرداند و جمال خود را ببیند . 3

(۸) ای درویش ! اگر چه هر فردی از افراد موجودات آیینة این نور اند ، اما جام جهان نمای و آیینة کیتی نمای آدمی است . 6
موجودات بر آدمی ختم شد و آدمی ختم موجودات آمد ، یعنی بوجود آدمی عالم تمام شد و آیینة تمام گشت ، صفات و اسامی و افعال این نور تمام ظاهر شدند ، و این نور جمال و جلال خود را در کمال آدمی بدید ، صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد . و هر چیز که تمام شد ختم شد . 9

(۹) ای درویش ! اگر در همه عالم يك آدمی بکمال رسید ، این نور جمال خود را دید ، صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد . حاجت نیست که جمله آدمیان بکمال رسند . اگر جمله آدمیان بکمال رسند ، صفات و اسامی و افعال این نور تمام ظاهر نشوند ، و نظام عالم نباشد ، می باید که آدمیان هر يك در مرتبه ئی باشند ، و هر يك مظهر صفتی بوند ، و هر يك را استعداد کاری بود تا صفات و اسامی و افعال این نور تمام ظاهر شوند ، و نظام عالم باشد . 12

(۱۰) ای درویش ! تسویه عبارت از استعداد است ، یعنی استعداد قبول نور ، و نفع روح عبارت از قبول نور است ، و سجده کسی کردن عبارت از کار از برای آن کس کردن است و مستخر و منقاد آن کس شدن است « فاذا سوّيته و نفعت فيه من روعي فقعوا له ساجدين » . 18
21

- (۱۱) ای درویش ! تمام موجودات اجزای آدمی اند . جمله اجزاء عالم در کار بودند ، و در ترقی و عروج بودند تا بآخر آدمی پیدا آمد . معلوم شد که معراج موجودات ازین طرف است ، و معلوم شد که 3 کمال اینجاست که آدمی است ، از جهت آن که کمال در میوه باشد ، و میوه درخت موجودات آدمی است . چون کمال اینجاست ، و معراج ازین طرف است ، پس آدمی کعبه موجودات باشد از جهت 6 آن که جمله موجودات روی در آدمی دارند ، و مسجود ملائکه باشد ، از جهت آن که جمله کارکنان آدمی اند « وستخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعاً » . 9
- (۱۲) ای درویش ! سجده کردن نه آن است که پیشانی بر زمین نهد ، سجده کسی کردن آن باشد که کار از برای وی کند . پس جمله موجودات سجده آدمیان می کنند ، و موجودات سجده 12 آدمیان از برای آن می کنند که انسان کامل در میان آدمیان است . پس جمله آدمیان طفیل انسان کامل اند .
- (۱۳) ای درویش ! مراد ما از آدم انسان کامل است ، یعنی این 15 که می گوئیم که آدم جان جهان نما و آئینه گیتی نمای است ، و مظهر صفات این نور است ، مراد ما انسان کامل است ، در موجودات بزرگوارتر و داناتر از انسان کامل چیزی دیگر نیست ، 18 از جهت آن که انسان کامل زبده و خلاصه موجودات است از اعلی تا باسفل مراتب انسان کامل است و ملائکه کروبیان و روحانیان و عرش و کرسی و سموات و کواکب جمله خادمان انسان کامل اند ، و همیشه 21

کرد انسان کامل طواف می کنند ، و کارهای انسان کامل بساز می دارند .

3 (۱۴) ای درویش ! این شرف و کرامت که آدمیان دارند ، از موجودات هیچ چیز دیگر ندارد ، از جهت آن که هر چیز دیگران دارند ، آدمیان آن دارند ، و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند ، و آن عقل است . عقل بآدمیان مخصوص است ، و فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات بعقل است ، و فضیلت عاقلان بر یکدیگر بعلم و اخلاق است .

9 (۱۵) ای درویش ! آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند ، و جمله ابا کردند ، و قبول نکردند ، و آدمی قبول کرد و بآن بکمال رسید آن امانت عقل است .

فصل دوم

12

در بیان مرتبه ذات و مرتبه وجه

(۱۶) چون دانستی که وجود یکی بیش نیست ، اکنون بدان
15 که این وجود هم قدیم است و هم حادث ، هم اول است و هم آخر ، هم ظاهر است و هم باطن ، هم خالق است و هم مخلوق ، هم رازق است و هم مرزوق ، هم ساجد است و هم مسجود ، هم عابد است و هم معبود ،
18 هم عالم است و هم معلوم ، هم مرید است و هم مراد هم قادر است و هم مقدر ، هم محب است و هم محبوب ، هم عاشق است و هم معشوق ، هم مرسل است ، و هم مرسل ، هم خیال است و هم حقیقت
21

و در جمله صفات همچین می دان .

- (۱۷) ای درویش ! اگر از عالم کثرت در گذری و بدریای وحدت رسی ، و در دریای وحدت غوص کنی ، عاشق و معشوق و عشق را 8 یکی بینی ، و عالم و معلوم و علم را یکی یابی ، این اسامی جمله در مرتبه وجه اند . چون از وجه در گذری و بذات رسی ، هیچ ازین اسامی نباشد ، ذات مجرد باشد ، از جهت آن که هر صفتی 6 و هر اسمی و هر فعلی که در عالم است ، جمله صفات و اسامی و افعال این وجود اند ؛ اما صفات در مرتبه ذات اند ، و اسامی در مرتبه وجه اند و افعال در مرتبه نفس اند . و هر فردی از افراد موجودات 9 این سه مرتبه و دو صورت دارد ، مرتبه ذات ، و مرتبه وجه ، و مرتبه نفس ، و صورت جامعه و صورت متفرقه . و صفات جمله در مرتبه ذات اند ، و اسامی جمله در مرتبه وجه اند ، و افعال جمله 12 در مرتبه نفس اند ؛ و صورت جامعه صورت ذات است و صورت متفرقه صورت وجه است . و مرتبه ذات لیلۃ القدر و لیلۃ جمعه است ، و مرتبه وجه یوم القیمه و یوم الجمعة است .
- 15

فصل سوم

در بیان مظاهر صفات

- (۱۸) ای درویش ! چون دانستی که وجود یکی بیش نیست ، 18 و دانستی که این وجود يك نور است که جان عالم است ، و عالم ملامت این نور است ، اکنون بدان که برین سخن کسی سؤال می کند که چون يك نور است که جان عالم است ، و عالم 21

- مالامال این نور است ، چرا در عالم کثرت پیدا آمد و چرا در
عالمیان چندین تفاوت بسیار ظاهر شد ؟
- 3 (۱۹) جواب . بدان که گفته شد که باطن این وجود يك
نور است . و این نور است که جان عالم است و عالم مالا مال این
نور است ، و ظاهر این وجود تجلی این نور است و مظهر صفات این
6 نور است . افراد عالم مظاهر صفات این نور اند . و این نور صفات
بسیار داشت ، مظاهر صفات هم بسیار می بایست ، تا صفات این
نور تمام ظاهر شوند . باین سبب در عالم کثرت پیدا آمد . و اگر
9 این کثرت نبود ، توحیدرا وجود نبودی .
- (۲۰) يك سؤال دیگر می کنند و می گویند که چون هر
فردی از افراد موجودات مظهر صفتی آمد ، و آدمی مظهر صفت
12 علم آمد ، می بایست که در آدمیان تفاوت نبودی و جمله در
مظهر علم یکسان بودندی .
- (۲۱) جواب . بدان که در عالم هر يك از موجودات هر چیزی
15 که دارند ، بنا بر استعداد دارند ؛ و هر يك از آدمیان هر چیز که
یافتند ، بنا بر استعداد یافتند . مظاهر صفات این نور در استعداد
ظهور صفات بر تفاوت اند ، هر چیزی استعداد ظهور چیزی دارد .
- 18 اگر جمله چیز ها يك استعداد داشتندی ، صفات این نور تمام
ظاهر نشدی . و غرض از مظاهر آن است که تا صفات این نور تمام
ظاهر شوند . پس هر چیزی استعداد ظهور چیزی دارد ، و آدمی
21 استعداد ظهور علم دارد ! اما آدمیان که استعداد ظهور علم دارند ،

- در استعداد ظهور علم هم بر تفاوت اند ، از جهت آن که انواع علم بسیار است ، و هر نوعی استعداد خاص دارد . بعضی استعداد يك نوع علم دارند ، و بعضی استعداد دو نوع علم دارند ، و بعضی استعداد ده نوع علم دارند ، و بعضی استعداد صد نوع علم دارند . و استعداد بعضی ناقص است ، و استعداد بعضی میانه است ، و استعداد بعضی کامل است .
- 6 باین سبب در آدمیان تفاوت بسیار پیدا آمد .
- (۲۲) ای درویش ! بسیار از آدمیان صورت آدمیان دارند ، اما معنی آدمیان ندارند ، از حساب بهایم اند ، و صفات و افعال بهایم در ایشان ظاهر است .
- 9
- (۲۳) ای درویش ! علامت آدمی چهار چیز است ، اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف . هر که این چهار چیز دارد ، آدمی است ، و هر که ندارد نه آدمی است . هر که این چهار چیز بکمال رسانید ، او انسان کامل است .
- (۲۴) ای درویش ! بعضی استعداد را خاصیت نام نهاده اند و می گویند که آدمی هر يك خاصیتی دارند ، چنان که یکی شعر می گوید و دیگران نمی توانند گفت ، و یکی شعر خوب می خواند و دیگران نمی توانند خواند ، و یکی اندیشه های راست می کند ، و دیگران نمی توانند کرد ، و یکی تحصیل علم و یکی تحصیل مال می کند و دیگران نمی توانند کرد ، و مانند این جمله را خاصیت نام نهاده اند .
- 15 و شك نیست که این جمله با استعداد است ، هر يك استعداد چیزی دارند ، و آن استعداد را با خود آورده اند ، و استعداد جمله
- 18
- 21

- کسبی نیست ، استعداد جمله بخاصیت ازمنه اربعه است . استعداد
 اگر چه کسبی نیست اما استعداد بتربیت و پرورش زیادت شود ،
 3 واگر تربیت و پرورش نیابد کم شود . چنان که یکی استعداد
 آن دارد که خواب راست بسیار بیند ، و یکی استعداد آن دارد
 که در بیداری اندرون وی عکس چیز ها زود قبول می کند ،
 6 چنان که هر کس که بنزدیک وی آید ، و آن کس را چیزی در
 خاطر باشد ، یا در خاطر آید ، در حال عکس آن در اندرون
 وی پیدا آید . این دو کس می توانند که این استعداد را
 9 بریاضات و مجاهدات بجائی رسانند که هر چیز که از عالم غیب
 روانه شود تا باین عالم شهادت آید ، پیش از آن که باین عالم
 شهادت رسد ، این دو کس را از آن حال خبر شود ، و عکس آن
 12 چیز که می آید در اندرون ایشان پیدا آید . و آن عکس اگر
 در خواب پیدا آید ، نامش خواب عراست است ؛ و اگر در بیداری
 پیدا آید ، نامش الهام است .
 15 (۲۵) ای درویش ! اگر چه هر فردی از افراد موجودات
 مظهر صفت این نور است ، اما دو مظهر بغایت قوی افتاده اند ،
 یکی انسان کبیر و یکی انسان صغیر . انسان کبیر مظهر قدرت
 18 است و انسان صغیر مظهر علم است ، یعنی افلاك و انجم و عناصر مظهر
 قدرت اند و انسان کامل مظهر علم است . و از اینجاست که عالمیان
 درین عالم آنچنان می توانند بود که اقتضا های گنبد خضرا است .
 21 (۲۶) ای درویش ! گنبد خضرا لوح محفوظ و کتاب خدا است ،

هر چه در کتاب خدا نوشته است ، قضای خداست و درین عالم آن ظاهر می شود که در کتاب خدا نوشته است .

3

فصل چهارم

در بیان تناسب

- (۲۷) ای درویش ! چون دانستی که يك نور است که جان عالم است و عالم مالا مال این نور است ، اکنون بدان که امتیاز 6 چیزها از یکدیگر بصورت و صفت است ، از جهت آن که يك نور است که جان عالم است ، اما این يك نور صفات بسیار داشت مظاهر هم بسیار می بایست تا صفات این نور تمام ظاهر شود . 9 این نور تجلی کرد و بچندین هزار صورت ظاهر شد ؛ هر صورتی مظهر صفتی شد ، و هر صفتی بصورتی مخصوص گشت تا صفات این نور تمام ظاهر شدند . آن صورت همیشه با آن صفت و آن صفت پیوسته با آن صورت خواهد بود . و از صورتها هیچ صورتی بکمالتر از صورت انسان نیست ، لا جرم بصفتی مخصوص شد که از صفتها هیچ صفتی بکمالتر از آن صفت نبود ، و آن نطق است . 15 پس انسان بصورت انسانی و بصفت نطق از جمله حیوانات ممتاز شد ، و بعلم و اخلاق از اقران خود ممتاز گشت و بکمال رسید .
- (۲۸) و دیگر چون دانستی که يك نور است که جان عالم 18 است ، و عالم مالا مال این نور است ، و افراد موجودات مظاهر صفات این نور اند ، پس اگر گویند که مائیم که بودیم و مائیم که هستیم و مائیم که باشیم ، راست باشد ؛ و اگر گویند که نه 21

- مائیم که بودیم ، ونه مائیم که هستیم ، ونه مائیم که باشیم ، هم راست باشد .
- 3 (۲۹) و دیگر چون دانستی که يك نور است که جان عالم است ، وعالم مالمال این نور است ، واین نور اول و آخر ندارد ، و افراد موجودات مظاهر صفات این نور اند ، پس هر صورتی که باین عالم آید ، وبصفتی موصوف شود ، وباسمی موصوف گردد ، چون این صورت ازین عالم برود ، وصورتی بیاید وبهمان صفت موصوف شود وبهمان اسم مسمی گردد ، وی آن است از روی تناسب نه از روی تناسب ، از جهت آن که اگر هزار بار از دریا آب بر داری وباز در دریا ریزی ، هر نوبت که بر داری همان آب باشد از روی تناسب اما نه آن آب باشد از روی حقیقت .
- 12 (۳۰) ای درویش ! این تقریر که درین رساله کرده شد ، نه سخن اهل حلول است ، ونه سخن اهل اتحاد ، از جهت آن که حلول میان دو چیز باشد ، یعنی دو وجود ؛ واتحاد هم میان دو وجود بود . ودرین رساله می گوید که وجود یکی بیش نیست ، واثبات يك وجود می کند . پس حلول واتحاد باطل باشد .

فصل پنجم

در بیان نصیحت

- 18 (۳۱) ای درویش ! صحبت با نیکان دار وصحبت با بدان مدار که هر که هر چه یافت از نیکی ، از صحبت نیکان یافت ، وهر که هر چه یافت از بدی ، از صحبت بدان یافت . واکر می
- 21

- خواهی که آدمی نیک و آدمی بد را بشناسی ، بدان که آدمی نیک آن است که راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بود . و آدمی بد آن است که راست گفتار و راست کردار نباشد ، 3
و بد اخلاق و آزار رسان بود .
- (۳۲) ای درویش ! جهد کن تا راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان شوی ، تا تو از خود ایمن گردی 6
و دیگران از تو ایمن شوند . هر کجا امن هست ، بهشت است ، و هر کجا امن نیست ، دوزخ است . هیچ نعمتی برابر آن نیست که آدمی بهشتی باشد ، و در بهشت بود . و هیچ محنتی برابر آن نیست که 9
آدمی دوزخی باشد و در دوزخ بود . آدمی راست گفتار و راست کردار ، و نیکو اخلاق و راحت رسان بهشتی است . چون بصحبت راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان رسد ، 12
در بهشت باشد .
- (۳۳) ای درویش ! زهی سعادت کسی را که بهشتی است ، 15
و زهی شقاوت کسی را که دوزخی است . زهی سعادت کسی که چون بصحبت وی رسد ، در بهشت باشد ، و زهی شقاوت کسی که چون بصحبت وی رسد در دوزخ باشد . والحمد لله رب العالمین
- تمام شد رساله نوزدهم 18

رسالة بیستم
سخن اهل وحدت در بیان عالم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد
النسفی - که جماعت درویشان - کثر هم الله - ازین بیچاره درخواست
6 کردند که می باید که بیان کنید که اهل وحدت بیان عالم چون
می کنند ، وبنزدیک ایشان عالم علوی وعالم سفلی کدام است ،
وآسمان اول وآسمان هفتم کدام است درخواست ایشان را اجابت
9 کردم واز خدای تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه
دارد : « انه على ما يشاء قدير وبالأجابة جدير » .

فصل اول

- 12 در بیان آنکه عقل وعلم مخصوص بادمی باشد
- (۲) بدان که - امّرك الله في الدارين - که ابوتراب نسفی ،
که یکی از اهل وحدت است ، چنین می گوید که عقل وعلم
15 جز در آدمی نیست ، وغرض ابوتراب ازین سخن آن است که
نفی سخن علما وحکما می کند ، از جهت آن که علما وحکما
می گویند که افلاك وانجم عقل وعلم و ارادت وقدرت دارند ، یعنی هر
18 فلکی عقلی دارد ، نه فلك است ونه عقل دایم در اکتساب علوم

- واقبتباس انوار اند ، وحرکات ایشان باختیار است . وعلما می گویند
 که ملائکه علم دارند ، اما علم ایشان زیادت نمی شود . هر يك
 آنچه می دانند ، دانش ذاتی ایشان است . و ابوتراب این هر دو 3
 سخن را قبول نمی کند ، و نفی این هر دو سخن می کند و می گوید
 که افلاك وانجم وملائکه عقل و علم ندارند ، عقل و علم مخصوص
 است بآدمی . افلاك وانجم وملائکه دایم در کار اند ، هر يك 6
 عملی دارند و بعمل خود مشغول اند ؛ اما نتوانند که آن عمل
 نکنند و نتوانند که بغیر آن عمل عملی کنند ؛ پس آن عمل بی
 علم و ارادت ایشان از ایشان در وجود می آید ، و افلاك وانجم 9
 وملائکه در عمل خود مجبور اند . افلاك وانجم وملائکه مظهر
 عمل اند و آدمیان مظهر علم اند .
- (۳) ای درویش ! حیوانات حس دارند و مدرك جزئیات اند ، 12
 و در حرکات اختیار دارند ؛ و آدمی عقل و علم دارد . باقی بغیر
 از حیوانات هیچ چیز دیگر عقل و علم و حس و اختیار ندارند از
 موجودات . 15
- (۴) و دیگر ابوتراب می گوید که افلاك وانجم وعناصر وموالید
 اینچنین که هستند اینچنین بوده اند ، و اینچنین که هستند خواهند
 بود : هیچ چیز را از روی هستی اول نیست ، و هیچ چیز را از 18
 روی نیستی آخر نیست ؛ یعنی چیز ها می آیند و می روند
 و صورتی که دارند رها کنند ، و صورت دیگر می گیرند . بعضی
 چیز ها نمی آیند و نمی روند و صورتی که دارند رها نمی کنند . 21

- و غرض ابوتراب ازین سخن آن است که می گوید که امکان ندارد که هست نیست شود ، و نیست هست گردد . نیست همیشه نیست باشد ، و هست همیشه هست باشد . هست شدن و نیست گشتن چیز ها عبارت از آن است که مفردات مرکب می شوند و باز مرکب مفردات می گردد ، و از عالم قوت اعراض بعالم فعل می آیند و باز از عالم فعل بعالم قوت باز می گردند ، و بسبب ترکیب مزاج پیدا می آید و در مزاج بسبب تسویه روح ظاهر می شود . و باین واسطه مرکبات مستعد ترقی می گردد .

فصل دوم

در بیان مزاج و تسویه

- (۵) بدان که چون عناصر و طبایع چنان که شرط آن است با یکدیگر بیامیزند ، البته از آن میان چیزی متشابه الاجزا پیدا آید ، آن چیز متشابه الاجز را مزاج می گویند .
- (۶) چون معنی مزاج را دانستی ، اکنون بدان که معنی تسویه برابر کردن است ، و معنی مساوات برابری . در هر مزاجی که اجزاء عناصر و طبایع برابر باشند ، و در میان آن اجزا مساوات بود ، آن مزاج معتدل باشد ، و آن مزاج مستوی بود و مزاج معتدل بی باید که تا شایسته صورت انسانی گردد ، و مزاج مستوی می باید که تا قابل روح انسانی شود ، و در هر مزاجی که اجزای عناصر و طبایع برابر نباشد ، و در میان آن اجزا مساوات نبود ، آن مزاج غیر معتدل باشد ، و آن مزاج غیر مستوی بود . تسویه

- بحقیقت استعداد است ، یعنی قبول روح . ومعنی استعداد این است که گفته شد . و مزاج غیر معتدل از سه حال بیرون نباشد ، یا قریب باشد باعتدال یا بعید بود از اعتدال ، یا متوسط باشد میان 3 قرب و بعد . آنچه بعید بودند ، مزاج معدن شدند و روح معدنی پیدا آمد ؛ و آنچه متوسط بودند ، مزاج نبات شدند و روح نباتی پیدا آمد ؛ و آنچه قریب بودند ، مزاج حیوان شدند و روح حیوانی 6 پیدا آمد . و انسان يك نوع است از انواع حیوان . پس از مزاج آنچه بغایت قریب بودند باعتدال ، مزاج انسان شد و روح انسانی پیدا آمد . و این مزاج را معتدل می گویند ، از جهت آن که 9 بغایت نزدیک است باعتدال . پس مزاج انسان معتدل آمد بنسبت .
- (۷) چون این مقدمات را معلوم کردی ، اکنون بدان که معتدل حقیقی را وجود نیست ، از جهت آن که مکان معتدل 12 و غذای معتدل نیست . و اگر مزاج معتدل بودی ، و مکان معتدل و غذای معتدل یافتی ، آن مزاج هم باقی بودی و استعداد هر دو داشتی ، یعنی استعداد بقا و استعداد ترقی از جهت آن که 15 مفردات استعداد بقا دارند اما استعداد ترقی ندارند ؛ و مرگبات استعداد ترقی دارند ، اما استعداد بقا ندارند ، از جهت آن که در مرگبات اضداد جمع اند ، و اسبابی که مزاج را منحرف می 18 گرداند ، بسیار اند ؛ و ممکن است که ساعة فساعة بسببی از اسباب مزاج منحرف شود و یکی از اضداد غالب آید یا مغلوب شود ، آن ترکیب خراب گردد ، اگر در آن حال که مزاج منحرف 21

- می شود ، اتفاق حسنه دست دهد و آن مزاج باز باصل خود باز گردد ،
و آن مزاج روزی چند دیگر باقی ماند و اگر میسر نشود ، و آن
3 مزاج باصل خود باز نگردد ، و فساد ظاهر شود ، و خرابی پیدا
آید ، تا بجائی رسد که هر يك باصل خود باز گردد ، و آن
مزاج نماند ، گویند که آن چیز نماند . راست می گویند ، یعنی
6 مرگب نماند ، مفردات شدند .
- (۸) ای درویش ! اگر کسی را مزاج درست و سلیم باشد ،
و آفتی نرسد ، ممکن است که تا بصد و بیست سال باقی ماند ،
9 و این را اجل مسمی می گویند ؛ و اگر آفت رسد ، در آن وقت
که آفت رسد ، آن مزاج خراب شود ، آن را اجل قضا می خوانند .
و در افلاك و انجم مفردات اند ، این خللها نیست ، لا جرم از حال
12 نمی گردند ، و صورتی که دارند رها نمی کنند . و ازین جهت
افلاك و انجم را عالم بقا و ثبات می گویند ، و عناصر و طبایع و معدن
و نبات و حیوان را عالم کون و فساد می خوانند .
- (۹) ای درویش ! هر چند که ازین درخت بالاتر می آید ،
15 نازکتر می شود و شریفتر و لطیفتر می گردد ، و چون نازکتر می شود ،
آفت پذیر می شود ، یعنی ابوتراب نسفی می گوید که تمام
18 موجودات يك درخت است ، و فلك اوّل ، که فلك الافلاك است ،
محیط موجودات است ، و ساده و بی نقش است ، زمین این درخت
است ، و فلك دوّم ، که فلك ثابتات است ، بیخ این درخت
21 است ، و هفت آسمان ، که هر يك کوکبی سیّاره دارند ، ساق

- این درخت است . زحل که از ما دورتر است ، زیر تر است
 وبر آسمان اول است ، وقمر که بما نزدیک تر است ، بالاتر است
 3 وبر آسمان هفتم است ، یعنی هر چیز که بما نزدیکتر است ، بالاتر
 است ؛ وهر چیز که از ما دورتر است ، زیرتر است . وعناصر
 طبایع چهارگانه شاخهای این درخت اند ؛ ومعادن ونبات وحيوان
 6 برک وگل ومیوه این درخت اند . پس از آنجا که زمین این
 درخت است ، تا باینجا که میوه درخت است ، هر چند بالاتر
 می آید ، نازکتر می شود وشریفتر ولطیفتر می گردد . چون مراتب
 9 این درخت را دانستی ، اکنون بدان که میوه بر سر درخت باشد ،
 وزبده وخالصه درخت بود ، وشریفتر ولطیفتر از درخت باشد ،
 واز درخت هر چیز که بمیوه نزدیکتر باشد ، بالاتر و شریفتر
 12 ولطیفتر بود .

- (۱۰) ای درویش ! بنزدیک ابوتراب افلاك وانجم عالم سفلی اند ،
 وعناصر وطبایع ومعادن ونبات وحيوان عالم علوی اند . واین
 15 چنین می باید که باشد ، از جهت آن که زبده وخالصه موجودات
 مائیم ، جای ما می باید که بالای همه باشد ؛ وهر چیز که بما
 نزدیکتر بود ، بالاتر وشریفتر ولطیفتر باشد . و از اینجا گفته اند
 18 که افلاك وانجم لوح محفوظ وکتاب خدای اند ، وهمه چیز در
 کتاب خدای نوشته است ، وقلم خشك گشته است . وهر چیز که
 در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم آن ظاهر خواهد شد .
 21 وشك نیست که این چنین باشد ، از جهت آن که هر چیز که

در بیخ و شاخ درخت باشد ، البتّه بر شاخهای درخت آن ظاهر شود ، وامکان ندارد که چیزی که در بیخ و ساق درخت نباشد ، بر شاخهای درخت ظاهر شود . 3

فصل سوم

در بیان آنکه وجود از خود است

(۱۱) بدان که ابوتراب می گوید که این درخت را بیخ از خود است ، و ساق از خود است ، و شاخ از خود است ، و برگ از خود است ، و گل از خود است ، و میوه از خود است ، و خورنده از خود است ، و باغبان از خود است ، و زمین از خود است ، و آب از خود است ، و هوا از خود است ، و آفتاب از خود است ، و صحت و حیوة و ممات از خود است ، و ملک و ملکوت و جبروت از خود است ، و همه با خود دارد ، و همه از خود دارد . و این درخت همه است ، و همه این درخت است . این است سخن اهل وحدت در بیان عالم و عالمیان . 6 9 12

فصل چهارم

در خاتمه بیست رساله

(۱۲) ای درویش ! بیست رساله تمام شد ، و درین بیست رساله سخن بسیار گفته آمد . و این گمان مبر که این سخنان من گفته ام ، و بغیر از من کسی دیگر نگفته است ؛ و این مپندار که اینها من دانسته ام ، و بغیر از من کسی دیگر ندانسته است ، که هیچ سخنی از تو ، و هیچ علمی از تو ، و هیچ عملی از تو 15 18 21

بجهان نیاید ، از جهت آن که هیچ سخن نگفته نمانده است ، جمله گفته اند و می گویند : و هیچ علم نا دانسته نمانده است ، جمله دانسته اند و می دانند و هیچ عملی نا کرده نمانده است ، جمله کرده اند و می کنند . و از اینجا گفته اند که هر چه هست ، بوده است و خواهد بود ؛ و هر چه نیست ، نبوده است و نخواهد بود .

6

(۱۳) ای درویش ! چون نیک تأمل کردم ، اصل خلاف آدمیان

سه چیز دیدم : و چندین هزار سال است تا این خلاف در میان

آدمیان بوده است و خواهد بود ؛ یکی آن که بعضی می گویند

9 که عالم اول و آخر دارد ؛ و این طایفه علما اند . دوّم آن که

بعضی می گویند که عالم اول دارد و آخر ندارد ؛ و این

12 طایفه حکما اند . سوّم آن که بعضی می گویند که عالم اول

و آخر ندارد ، و این چنین که هست ، همیشه این چنین بوده

است و پیوسته این چنین خواهد بود ؛ و این طایفه اهل وحدت اند .

15 و دیگر چون نیک تأمل کردم ، بیقین دانستم که این

خلاف از میان علما و حکما هرگز بر نخیزد . و این علم بخواندن

کتب و بیبحث و مناظره ایشان را معلوم نشود و روشن نگردد ، از

18 جهت آن که این علم نصیب اهل کشف است ، و این معرفت

نصیب اهل ذوق است . هر که شکر ندیده باشد ، هر چند

که با وی گویند ، بحقیقت نداند که صورت شکر چون است ؛

21 و هر که شکر نخورده باشد ، هر چند با وی گویند ، بحقیقت

نداند که طعم شکر چون است .

- (۱۴) ای درویش ! بحقایق چیزها اهل کشف رسیدند ، و چیز
 3 هارا کماهی اهل کشف دیدند ودانستند ، باقی جمله در خواب اند ،
 ودر خواب می بینند ، ودر خواب با یکدیگر حکایات می کنند .
- (۱۵) ای درویش ! اگر نمی توانی که سالهای بسیار بریاضات
 6 ومجاهدات مشغول باشی ، از اول عمر تا باخر عمر در صحبت
 دانایان ثبات نمای تا بمقام کشف رسی واز اهل ذوق گردی ،
 وحقایق چیز هارا کماهی بدانی وبینی . باری ! این نصیحت از
 9 من قبول کن ، وباین نصیحت کار کن تا رستگار شوی .

فصل پنجم

در بیان نصیحت

- (۱۶) بدان که دانایان این عالم را بدریا واحوال این عالم را
 12 بموج دریا تشبیه کرده اند ؛ وبآن می ماند ، از جهت آن که
 هر زمان صورتی پیدا می آید ، وهر زمان نقشی ظاهر می شود ،
 15 وهیچ یكرا بقا وثبات نمی باشد . صورت اول هنوز تمام نشده
 واستقامت نیافتد ، که صورتی دیگر آمد ، وآن صورتهای اول را
 محو گردانید . وبعضی احوال این عالم را بچیزها که در خواب
 18 می بینند هم تشبیه کرده اند ، وبآن هم می ماند ، از جهت آن
 که چیزها می نماید ، ومردم بآن فریفته می شوند ، ودل بر آن
 چیزها می نهند ، ودر ساعتی دیگر آن چیزها را نمی بینند
 21 وبآتش فراق می سوزند .

- (۱۷) ای درویش ! شك نیست که این چنین است که دانایان گفته اند . و این چنین بوده است ، و این چنین خواهد بود . اما با وجود آن که این چنین است ، هر چند که می آیند ، بستۀ این 3 عالم می شوند ، و باین عالم فریفته می گردند ، و باین واسطه در بلا ها و فتنه ها می افتند ، و بعدابهای گوناگون گرفتار می شوند ، و بآتشهای معنوی می سوزند . و بعضی در آتش حسد می گدازند ، 6 و بعضی در آتش بایست می نالند و فریاد می کنند ، و نمی دانند که در خواب اند ، و این هم در خواب می بینند « الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا » . 9
- (۱۸) ای درویش ! نصیحت تو این مقدار بیش نیست ، که سبب جمله بلا ها و فتنه ها و عذابهای گوناگون دوستی دنیا است .
- (۱۹) ای درویش ! این سخن نه تنها با تو می گویم ، با خود 12 هم می گویم که اگر چه احوال این عالم ثباتی ندارد ، اما چون بوی فریفته می شویم و اگر نمی شویم ، احتیاج باین عالم داریم ، و بواسطه احتیاج با ناجنسان هم صحبت می باید بود ، و با بی 15 خبران دست در کاسه می باید کرد ، تحمل همه چیز ها می توان کرد ، اما تحمل آن نمی توان کرد که با ناجنسان صحبت می باید داشت ، و با بی خبران دست در کاسه می باید کرد . چه بودی 18 اگر نبودمی !
- (۲۰) ای درویش ! چون بودیم بزیرکی بدر می باید برد ، 21 و جهد آن ، می باید کرد تا سلامت بگذریم و در فتنه ئی از فتنه ها

- وآفتهای این عالم نیفتیم ، که عالم پر از بلا وفتنه است !
- 3 ویر از عذاب و محنت است ؛ و با وجود این همه بلا وفتنه پر از خرس و خوک است ، ویر از گرگ و پلنگ است ، ویر از مار و کژدم است ، و با اینان صحبت می باید داشت ، و روز و شب هم صحبت ایشان می باید بود ، بلکه شب و روز خدمت ایشان می باید کرد ، و محکوم ایشان می باید بود . نه حق بدست من است که می گویم چه بودی اگر نبودمی ! چه سود ازین فریاد وازین ناله ، و چه فایده ازین دراز کشیدن و بسیار گفتن . چون بودیم ، تن در می باید داد و راضی و تسلیم می باید شد ،
- (۲۱) ای درویش ! هر کدرا خواهی که بدانی که ازین مراتب بهایم گذشتند ، و بمرتبه انسانی رسیده ، و در مرتبه انسانی
- 12 بعالم و اخلاق آراسته شده است ، و این عالم را چنان که این عالم است شناخته و بوی از خدای یافته است ، اورا چهار علامت است ، اول ترك ، دوم عزلت ، سوم قناعت ، چهارم خمول . هر که این
- 15 چهار چیز دارد و این چهار چیز می خواهد ، و در بند آن است که این چهار چیز را بکمال رساند ، بیقین می دان که دانا و آزاد است ؛ که بی دانش و آزادی این چهار چیز را ملك خود
- 18 نتواند گردانید .
- (۲۲) ای درویش ! سالک و طالب را باید که چهار چیز باشد ، که بی این چهار چیز سلوک میسر نشود : کم خوردن ، و کم گفتن ، و کم خفتن و صحبت دانا . و کامل مکمل را باید که چهار
- 21

چیز دیگر باشد ، که بی این چهار چیز کمال نباشد و تکمیل
 نتوان کردن : افعال نیک ، واقوال نیک ، و اخلاق نیک و معارف .
 و کامل آزادرا باید که چهار چیز دیگر باشد ؛ ترک ، و عزلت ،
 3 وقناعت و خمول .

- (۲۳) ای درویش ، آدمی چون بکمال رسید ، بعد از کمال
 بعضی بتکمیل دیگران مشغول می شوند ، و بعضی آزاد و فارغ می
 6 باشند . کار آزادی و فراغت دارد ، آزادان پادشاه اند .
- (۲۴) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ! دانای آزاد
 9 سر موجودات است ، موجودات بیکبار جمله تحت نظر وی اند .
 هر يك را بجای خود می بیند ، و هر يك را در مرتبه خود
 می شناسد ، و با هیچ کس و با هیچ چیز جنگ ندارد ، و با همه بصلح
 12 است ، و از همه آزاد و فارغ است ، و جمله را معذور می دارد ، اما
 از مخالف می گریزد و با موافق می آمیزد . و علامت دانای آزاد
 این چهار چیز است که گفته شد . و هر که این چهار چیز را ندارد
 15 و نمی خواهد ، یعنی خمول نمی خواهد و شهرت می طلبد ، وقناعت
 نمی خواهد و تنعم می طلبد . و ترک عزلت نمی خواهد و مال و جاه
 می طلبد ، و اختلاط خلق جوید ، علامت این است که خود را ندانسته
 18 است ، و هم صحبتان را نشناخته است ، و این عالم را چنان کند این
 عالم است ندیده است ، و بوئی از خدا نیافته است . در ظلمات
 است ، و بعدابهای سخت گرفتار است ، و هیچ نور ندارد ، از جهت
 آن که بایست شهرت ظلمت و عذاب سخت است ؛ و بایست تنعم هم
 21

- ظلمت است و عذاب سخت است : « او کظلماتِ فی بحر نجیٰ یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یكد یربها ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور » .
- 3 (۲۵) ای درویش ! هر که را ذرّه نور باشد ، اعتماد بر مال و جاه این عالم بی ثبات نکند ، و بعمارت این عالم مشغول نشود .
- 6 پس هر که اعتماد می کند و بعمارت مشغول می شود ، از آن است که در تاریکی جهان مانده است ، و نور عقل وی پوشیده است ، و نمی داند که احوال این عالم همچون خواب است که می بینند ، و همچون سراب است که می نماید : « والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظان ماءً حتیٰ اذا جاءه لم یجدہ شیئاً ووجد الله عنده فوفّیه حسابہ والله سریع الحساب » .
- 12 والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله بیستم

رسالہ بیست و یکم

در بیان ذات و نفس و وجہ
و در بیان صفت و اسم و فعل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 3 الحمد لله رب العالمين والباقيّة للمتقين ، والصّلاة والسلام على
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنين گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفي ، که جماعت درويشان - کثر هم الله - ازین بيچاره
6 درخواست کردند که مي بايد که در بيان ذات و نفس و وجه ، و در بيان
صفت و اسم و فعل رساله‌ئي جمع کنيد . درخواست ايشان را اجابت کردم
و از خداوند تعالی مدد و ياري خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « اِنَّه
9 على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .

فصل اول

در بيان ذات و وجه

- 12 (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که هر فردی از افراد مرگب،
و هر فردی از افراد بسیط مجازی، و هر فردی از افراد حقیقی ذات
و وجه و نفس دارند، و صفات و اسامي و افعال دارند . ابتدا از افراد مرگبات
15 کنیم .
(۳) ای درويش ! هر فردی از افراد مواليد ذات و نفس و وجه دارند،
و صفات و اسامي و افعال دارند ، و صورت جامعه و صورت متفرقه دارند ،
18 جمله هشت چیز می شوند .

- (۴) ای درویش ! صورت جامعه هر چیز مخصوص است بذات آن چیز ، و صورت متفرقه هر چیز مخصوص است بوجه آن چیز ، و صفات هر چیز مخصوص اند بذات آن چیز ، و اسامی هر چیز مخصوص اند بوجه آن چیز ، و افعال هر چیز مخصوص اند بنفس آن چیز و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان که درخت گندم ذات ووجه و نفس دارد ، و صفات و اسامی و افعال دارد ، و صورت جامعه و صورت متفرقه دارد .
- (۵) ای درویش ! مزاج و حبه و بیضه و نطفه هر چهار مرتبه ذات دارند ، و ذات موالید اند . و ذات موالید بیش ازین نیستند . و امکان ندارد که موالید بی این چهار چیز موجود شوند . هر يك برزخی اند میان عالم تفرید و عالم ترکیب . مفردات را باین برازخ می باید آمد ، و ازین برازخ می باید گذشت تا بعالم ترکیب رسند . و این چهار چیز هر يك جوهر اول بعضی از موالید اند ، و هر يك از این چهار چیز را بچهار نام خوانده اند ، کتاب خدای ، و لوح محفوظ ، و عالم جبروت ، و دوات گفته اند . و این جمله نامهای عالم اجمال است ، و ذات از عالم اجمال است ، بلکه خود عالم اجمال است ، ووجه از عالم تفصیل است ، بل که خود عالم تفصیل است . و ذات ووجه را کتاب خدای هم می گویند ، اما ذات کتاب مجمل است ، ووجه کتاب مفصل است و هر چیز که در کتاب مجمل نوشته باشد ، در کتاب مفصل آن چیز پیدا خواهد آمد ، و هر چیز که در کتاب مجمل ننوشته باشد ، در کتاب مفصل پیدا نیاید . آنچه در کتاب مجمل نوشته است ، قضای

خدای است ؛ و آنچه در کتاب مفصل پیدا می آید ، قدر خدای است .
پس قضا در مرتبه ذات است ، و قدر در مرتبه وجه است .

- 3 (۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم ، بدان که این چهار چیز چهار دوات اند ، و هر دواتی کاتب و لوح و قلم با خود دارند ، و از خود دارند . طبیعت قلم موالید است ، و این قلم همیشه در کتابت است ، و این چندین کلمات که نوشت و خواهد نوشت ، جمله ازین چهار دوات می نویسد ، و خود می نویسد ، و از خود می نویسد ، و بر خود می نویسد . هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود دارند و از خود دارند . و دیگر بدان که این قلم اگر چه هرگز خشک نشد ، و خواهد نوشت ، و همیشه در کتابت است ، اما از هیچ دواتی دو بار مداد برنداشت ، و هیچ کلمه را دو بار ننوشت ، و هیچ قلمی دو کلمه را ننوشت ، و این کلمات هرگز با آخر و نهایت نرسیده است و نرسد « قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً » .

- 15 (۷) ای درویش ! موالید آبا و امهات اند ، و تجلیات آبا و امهات نهایت ندارند و با آن که نهایت ندارند ، مکرر نیستند . اگر مفردات را آبا و امهات گویی ، مرکبات اولاد اند ، و اگر مفردات را نویسندگان گویی ، مرکبات کلمات اند . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز می شود . غرض ما بیان ذات و وجه و نفس بود .

فصل دوم

در بیان ذات و وجه و نفس

- 3 (۸) بدان که تخم گندم چون در زمین انداختند ، آن تخم
ذات درخت گندم است . و چون درخت گندم از عالم اجمال بعالم
تفصیل آید و بنهایت خود رسد ، آن نهایت درخت گندم وجه درخت
6 گندم است ؛ و مجموع هر دو مرتبه نفس درخت گندم است ؛ پس
درخت گندم را سه مرتبه آمد ، مرتبه ذات و مرتبه وجه و مرتبه
نفس . چون ذات و وجه و نفس درخت گندم را دانستی . اکنون
9 بدان که صورت جامعه صورت ذات است ، از جهت آن که هر چیز
که در درخت گندم پیدا خواهد آمد ، از ساق ، و شاخ ، و برگ ، و گل ،
و میوه ، آن جمله در ذات درخت گندم جمع اند و پوشیده و مجمل اند .
12 و صورت متفرقه صورت وجه است ، از جهت آن که هر چیز که در
ذات درخت گندم جمع بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در
مرتبه وجه آن جمله ظاهر شدند و متفرق و منفصل گشتند . پس تقدیر
15 همه چیز در مرتبه ذات کرده اند ؛ و اندازه همه چیز در مرتبه
ذات معین گردانیده اند ؛ اما جمله مجمل بودند ، نه مفصل و جمله
پوشیده بودند ، نه ظاهر . در مرتبه وجه آن جمله از اجمال بتفصیل
18 آمدند ، و آنچه پوشیده بودند ، ظاهر گشتند . و ازین جهت مرتبه
ذات را لیلۃ القدر ، و لیلۃ الجمعة می گویند ، و مرتبه وجه را یوم
القیمة ، و یوم الجمعة و یوم الفصل ، و یوم البعث می خوانند .
21 (۹) چون صورت جامعه و صورت متفرقه را دانستی ، اکنون بدان

که صفات درخت گندم در مرتبه ذات اند ، واسامی درخت گندم در مرتبه وجه اند ، و افعال درخت گندم در مرتبه نفس اند ، از جهت آن که صفت صلاحیت است ، واسم علامت است ، و فعل خاصیت است . 3

(۱۰) ای درویش ! تخم درخت گندم صلاحیت آن داشت که از وی نشو و نما ظاهر شود و صلاحیت آن داشت که از وی ساق ، و شاخ ، و برگ و گل و میوه پیدا آید . صلاحیت این چیزها و صلاحیت هر چه دارد صفات اند ، و در مرتبه ذات اند . و ساق ، و شاخ ، و برگ ، و گل و میوه ، چون از مرتبه اجمال بمرتبه تفصیل آمدند ، و از یکدیگر جدا گشتند ، هر يك علامتی خاص دارند که بآن علامت از یکدیگر ممتاز می شوند . این علامات اسامی اند و در مرتبه وجه اند ، و آنچه از مجموع هر دو مرتبه حاصل است ، افعال اند و در مرتبه نفس اند ، از جهت آن که بیخ ، و ساق ، و شاخ ، و برگ ، و گل ، و میوه هر يك فعلی دارند ، و این افعال جمله در مرتبه نفس اند . 12

فصل سوم

در بیان اسم و صفت 15

(۱۱) بدان که اسامی دو قسم اند ، یکی اسم حقیقی ، و یکی اسم مجازی . اسم حقیقی هر چیز علامت حقیقی آن چیز است که بان چیز همراه است ، و آن چیز را از دیگر چیزها ممتاز می گرداند . واسم مجازی هر چیز علامت مجازی آن چیز است که با آن چیز همراه نیست ، و دیگران بر وی نهاده اند . واسم مجازی هر چیز اسم علم 21 آن چیز است . پس این خلاف که میان علما افتاده است که اسم

- عین مسمی است یا غیر مسمی ، از این جهت است . آن کس که می گوید که اسم عین مسمی است ، اسم حقیقی می خواند ؛ و شك نیست که اسم حقیقی عین مسمی است . و آن کس که می گوید که اسم غیر مسمی است ، اسم مجازی می خواند ؛ و شك نیست که اسم مجازی غیر مسمی است .
- (۱۲) و دیگر بدان که صفات هم بر دو قسم اند ، یکی صفت حقیقی و یکی صفت مجازی . صفت حقیقی هر چیز صلاحیت آن چیز است که با آن چیز همراه است ، و مظهر ذات است . و صفت مجازی هر چیز عرض آن چیز است که بسببی از اسباب بر آن چیز عارض شده است و با آن چیز همراه نیست ، و مظهر ذات نیست . ازین جهت این قسم را اعراض می گویند . پس آن کس که می گوید که صفت عین موصوف است ، صفت حقیقی می خواند ؛ و شك نیست که صفت حقیقی عین موصوف است . و آن کس که می گوید که صفت غیر موصوف است ، صفت مجازی می خواند ؛ و شك نیست که صفت مجازی غیر موصوف است . و این چنین که در درخت گندم دانستی ، در جمله افراد موالد همچین می دان .

فصل چهارم

در بیان وجود بسیط

- (۱۳) بدان که ذات و وجه و نفس مرکب دیگر است ، و ذات و وجه و نفس بسیط دیگر . و بسیط دو قسم است ، بسیط حقیقی و بسیط مجازی . و در هر دو قسم نه همچون مرکب است . و نظر تیزبین و باریک بین

- می باید تا ذات ووجه و نفس بسیط را در یابد . آنچه گفتیم جمله در مرگبات بود . يك نظر دیگر در بسیط مجازی بگویم ، آن گاه بیان ذات ووجه و نفس احد حقیقی کنیم . 3
- (۱۴) ای درویش ! آب بسیط مجازی است ، و ذات ووجه و نفس دارد . نظر بهستی آب دیگر است ، و نظر بآن که آب عام است تمام نبات را دیگر است ، و نظر مجموع هر دو مرتبه دیگر است . 6
- چون این سه مرتبه را دانستی ، اکنون بدان که هستی آب ذات آب است ، و عموم آب جمله نباتات را وجه است ، و مجموع هر دو مرتبه نفس آب است . چون ذات ووجه و نفس آب را دانستی ، اکنون بدان که صفات آب در مرتبه ذات اند و اسامی آب در مرتبه وجه اند ، و افعال آب در مرتبه نفس اند . 9
- (۱۵) ای درویش ! آب صلاحیت بسیار چیزها دارد ، که نباتات و اشجار مختلفه و گلها و میوه های متنوع پیدا آیند و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسند . هر یکی را علامتی خاص هست که بآن علامت از يك دیگر ممتاز می شوند . آن علامت اسامی اند ، و در مرتبه وجه اند . 12
- (۱۶) ای درویش ! آب دو عالم دارد ، یکی عالم اجمال و یکی عالم تفصیل . عالم اجمال ذات است ، و صفات آب درین مرتبه اند . و آب را با هر نباتی ملاقاتی خاص هست ، و طریق خاص هست ، و روئی خاص هست ، آن روی را وجه آب می گویند ، ووجه صورت متفرقه دارد . پس تو بهر نباتی که روی آوری ، روی بوجه آن آورده 15
- 18
- 21

باشی . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ! آمدیم بمقصود سخن .

(۱۷) ای درویش ! وجود خدای تعالی در مکان و جهت نیست ،
 3 فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و پس ندارد ، از جهت آن که
 وجود خدای تعالی نوری است نا محدود و نامتناهی و بحری است
 بی پایان و بی کران . اوّل و آخر و حدّ و نهایت و اجزا و ترکیب
 6 ندارد ، و قابل تغییر و تبدیل ، و قابل فنا و عدم ، و قابل تجزی و تقسیم
 نیست ، احد حقیقی است و در ذات وی بهیچ نوع کثرت نیست .

(۱۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که این
 9 نور ، که احد حقیقی است ، و نامتناهی است ، ذات و وجه
 و نفس دارد ، و صفات و اسامی و افعال دارد . و صفات این نور در مرتبه
 ذات اند ، و اسامی این نور در مرتبه وجه اند ، و افعال این نور در
 12 مرتبه نفس اند .

(۱۹) بدان که نظر بهستی این نور دیگر است ، و نظر بآن
 که این نور عامّ است تمام موجودات را دیگر است ، و نظر بهستی
 15 و عموم این نور دیگر است . چون این سه نظر را دانستی ، اکنون
 بدان که هستی این نور ذات این نور است ، و عموم این نور تمام
 موجودات را وجه این نور است ، و مجموع این هر دو مرتبه نفس این نور
 18 است .

(۲۰) ای درویش ! چون دانستی که این نور عامّ است تمام
 21 موجودات را ، و بقای موجودات ازین نور است ، هیچ ذرهئی از ذرات

3 موجودات نیست که خدای بذات بآن نیست ، وبر آن محیط نیست ،
 واز آن آگاه نیست . این عموم واین احاطت را وجه این نور می گویند .
 پس تو بهر چیز که روی آری ، روی بوجه این نور آورده باشی :
 « فاینما تولّوا فثمّ وجد الله » « کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ » .

6 (۲۱) ای درویش ! هر که هر چیز را که می پرستد خدای را
 می پرستد ، از جهت آن که هر کس روئی بهر چیز که آورده
 است ، روی بوجه خدا آورده است . وآن چیز فانی است ، ووجه
 خدا باقی است : « کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَن وَّیَبْقِی وَجْهَ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ
 9 وَالْاِکْرَامِ » . رسول - علیه السلام - با مشرکان می گفت که شما
 یك خدا را می پرستید ، مشرکان را عجب می آمد ، می گفتند :
 « اجعل الالهة الہا واحداً انّ هذا لشیءٌ عجابٌ »

12 (۲۲) ای درویش ! خدای می فرماید که من جنّ و انس را نیافریدم
 الا از جهت آن تا مرا بپرستند : « وما خلقت الجنّ والانس الا
 لیعبدون » وگفت خدای خلاف نباشد . پس بیقین بدان که هر که
 15 هر چیز را که می پرستد ، خدای را می پرستد ، وامکان ندارد که
 کسی بغیر خدای چیزی دیگر را بتواند پرستید . واین سخن بغایت
 خوب است ؛ هر که دریابد ، کارهای دشوار بر وی آسان شود ودرهای
 18 علم بروی گشاده گردد ، وبا خلق عالم صلح کند ، واز اعتراض وانکار
 آزاد آید .

(۲۳) ای درویش ! هر که بوجه خدای رسید ، ووجه خدای را
 21 دید خدا می پرستد اما مشرک است : « وما یومن اکثرهم بالله الا وهم

مشرکون « ؛ وهمه روز با مردم بجنک است ، ودر اعتراض وانکار است . وهر که از وجه خدای بگذشت ، وبذات خدای رسید ، وذات خدای را دید ، هم خدای می پرستد ، اما موحد است ، واز اعتراض 3 وانکار آزاد است ، وبا خلق عالم بصلح است .

فصل پنجم

6 در بیان مشکاة

- (۲۴) بدان که چنان که نور ذات ووجه و نفس دارد ، وصفات واسامی و افعال دارد ، و مشکاة نور هم ذات ووجه و نفس دارد ، وصفات واسامی و افعال دارد ، وچنان که صفات نور در مرتبه ذات اند ، واسامی 9 در مرتبه وجه اند ، و افعال در مرتبه نفس اند . صفات مشکاة هم در مرتبه ذات اند ، واسامی در مرتبه وجه اند ، و افعال در مرتبه نفس اند .
- (۲۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اسامی 12 و افعال این نور بی مشکاة ظاهر نمی شوند ، واسامی و افعال مشکاة هم بی نور ظاهر نمی شوند ، هر دو با هم ظاهر می شوند . وچنین می باید که باشد ، از جهت آن که نور از جهتی وقایه مشکاة است ، و مشکاة 15 از جهتی وقایه نور است . پس نور بی وقایه چون ظاهر شود ، و مشکاة بی وقایه چون پیدا آید ؟ ذات ووجه و نفس با یکدیگر اند : « وهو معکم اینما کنتم » « ان الذین یبایعونک ائما یبایعون الله » . واسامی 18 و افعال هر دو با یکدیگر اند « وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی » « کنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً بی یسمع و بی یبصر و بی یبطن و بی ینطق » .

فصل ششم

در بیان نور

- 3 (۲۶) ای درویش ! باین بحر محیط وباین نور نا محدود ونا
متناهی می باید رسید واین نوررا می باید دید ، وازین نور در عالم
نگاه می باید کرد تا از شرک خلاص یابی . وحلول واتحاد باطل
6 شود ، واعتراض وانکار بر خیزد ، وبا خلق عالم صلح پیدا آید ،
از جهت آن که چون باین نور رسی ، واین نوررا بهبینی ، بیقین
بدانی وبهبینی که قوام عالم ودارای موجودات اوست ، وهیچ ذرهئی
9 از ذرات موجودات نیست که خدای بذات با آن نیست ، وبر آن
محیط نیست ، واز آن آگاه نیست ، واز آن مرتبه گویا نیست .
تمام موجودات در جنب عظمت وی مانند قطره وبجر است ، بلکه از
12 قطره کمتر ، از جهت آن که تمام موجودات متناهی اند ، وذات
وی نا متناهی است ؛ ومتناهی را با نا متناهی بهیچ وجه نسبت
نتوان کردن . افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات وی اند ،
15 وصفات وی ازین جمله ظاهر شده اند . پس هر کس روی بهر چیز
که آورده است ، روی بوی آورده است ، اگر چه آن کس
نمی داند . وهر که هر چیزرا که می پرستد ، وی را می پرستد ،
18 اگر چه آن کس خبر ندارد . شیخ این بیچاره می فرمود که
من باین نور رسیدم ، واین نوررا دیدم . نوری بود نا محدود
ونامتناهی ، وبجری بود بی پایان وبی کران . فوق وتحت ویمین ویسار
21 وپیش وپس نداشت . در آن نور حیران بماندم . خواب ، وخورد ، ودخل

- وخرج از من برفت ونمی توانستم کرد . با عزیزی حکایت کردم که
 حال من چنین است فرمود که برو ، واز خرمن گاه کسی مشتی
 گاه بی اجازت خداوند بر دار . برفتم و بر داشتم ؛ آن نوررا 3
 ندیدم . این بیچاره با شیخ گفت که یا شیخ ، پیش من آن
 است که این نوررا بچشم سر نتوان دیدن بچشم سرّ توان دیدن ، از
 جهت آن که این نور محسوس نیست . شیخ فرمود : « یا 6
 عزیز! پیش من آن است که این نوررا هم بچشم سر ، هم بچشم سرّ
 توان دیدن » . گفتم : « یا شیخ! هر که باین دریای نور رسیده باشد ،
 علامت آن باشد که درین دریای نور غرق شود ، من بعد هرگز 9
 خود را نبیند ، همه این دریای نوررا بیند » شیخ فرمود : « مشاهده
 دایم نباشد » . گفتم : « یا شیخ ! مشاهده دیگر است و معاینه
 دیگر » . گفت : « مشاهده دائم نباشد ، اما معاینه دائم 12
 باشد » .

فصل هفتم

در بیان رسیدن باین نور

15

- (۲۷) ای درویش ! باین نور نامحدود و نامتناهی رسیدن ، و این
 بحر بی کران و بی پایان دیدن کاری بغایت مشکل است ، و دشوار
 است ، و مقامی بغایت بلند است . ریاضات و مجاهدات بسیار باید 18
 کشید ، و در ریاضات و مجاهدات سالهای بسیار ثبات می باید نمود
 تا این مقام روی نماید ، نه چنان که چند روز ریاضت کشد و چند
 روز دیگر فرو گذارد ، و با سر کار خود رود ، چنان که عادت اهل 21

روزگار است ، که از چنین ریاضت کاری بر نیاید و چیزی نگشاید .

- 3 (۲۸) ای درویش ! اگر همت کاری داری ، و کاری خواهی کردن ، اول ترك ما سوی باید کرد ، و بتان درهم باید شکست ، و يك جهت و يك قبله باید شد ، و جمعیت و فراغت حاصل باید کرد . آنگاه
- 6 در صحبت دانائی سالهای بسیار در ریاضات و مجاهدات ثبات باید نمود ، تا اول آبگینه بدن تو پاک و صافی گردد ، و شفاف و عکس پذیر شود . چنان که آبگینه ئی که پاک و صافی باشد ، وی را باز شناسند از آنچه در وی بوده ، آبگینه بدن تو می باید که هم چنین بآتش ریاضت پاک و صافی شود . و این اول این مقام است . آنگاه بتصفیل مجاهده آینه دل تو مصفی و منور گردد ، و نور الله پیدا آید . و این
- 12 آخر این مقام است . و چون نور الله پیدا آمد ، سالک بیقین دانست و دید که خدای با همه است ، هیچ ذره ئی از ذرات موجودات نیست که خدا بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست .
- 15 (مصراع) «هم نور تو باید که ترا بشناسد» . آنگاه سالک باین نور نامحدود و نامتناهی رسید ، و این بحر بی پایان و بی کران دید . او خود بزبان حال گوید که چه کن .

فصل هشتم

18

در بیان آنکه هیچکس از ذات این نور خبر نداد

- (۲۹) بدان که هر که ازین نور خبر داد ، جمله از وجه این نور
- 21 خبر داد ، هیچکس از ذات این نور خبر نداد ، از جهت آن که از ذات

این نور خبر نتوان دادن .

- (۳۰) ای درویش ! از هست مطلق کس چون خبر دهد که ساده
وبی نقش باشد؛ تعریف وی چون کنند؟ از هست مقید خبر توان 3
دادن، از هست مطلق بیش ازین خبر نتوان دادن که نوری است
که اول و آخر ندارد وحدّ و نهایت ندارد، ومثل ومانند ندارد وامثال
این توان گفتن. فرعون از موسی - علیه السلام - سؤال کرد که خدای 6
تو چیست؟ موسی - علیه السلام - می دانست که از ذات سؤال می کند،
ومی دانست که از ذات او خبر نتوان دادن، از وجه خبر می داد .
فرعون با جماعتی که حاضر بودند می گفت: پیغمبر شما دیوانه است، 9
من از ذات سؤال می کنم، وی از وجه جواب می گوید؛
«قال فرعون وما رب العالمین . قال رب السموات والارض وما بینهما
ان کنتم موقنین . قال لمن حوله الا تستمعون . قال ربکم ورب 12
آبائکم الاولین . قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون . قال
رب المشرق والمغرب وما بینهما ان کنتم تعلمون .»
(۳۱) ای درویش ! فرعون قصداً این سؤال می کرد که تا 15
موسی را پیش قوم خجل کند، که فرعون می دانست که از ذات
خدا خبر نتوان دادن .
(۳۲) ای درویش ! فرعون دانا بود، وخدارا می شناخت 18
وموسی را می دانست که پیغمبر است، ومع ذلك می گفت «ان
رسولکم الذی ارسل الیکم» وانکار موسی نمی کرد، اما با موسی
می گفت که من بزرگترام از تو، از جهت آن که تو علم داری 21

وقدرت نداری ، من هر دو دارم ، و تربیت خلق بهتر از تو می کنم
 « قال انا ربکم الاعلیٰ » : « اعلیٰ » دلیل است بر آن که دعوی بزرگتری
 3 می کرد ، نه انکار موسی می کرد .

فصل نهم

در بیان نصیحت

(۳۳) ای درویش ! بزرگ و کوچک را عزیز دار ، تا بزرگ .
 6 و کوچک ترا عزیز دارند . و دوست و دشمن را تواضع کن ، تا دوست
 دوست تر گردد ، و دشمن دشمن تر نگردد ، بلکه دوست شود .
 9 عادت خاص آن است که هر چند دوستی و محبت زیاده می شود ،
 آداب و نگاه داشت زیاده می کنند : و عادت عوام آن است که
 هر چند دوستی و محبت زیاده می شود ، آداب و نگاه داشت کمتر
 12 می کنند . و این عادت بد است ، از جهت آن که بجائی رسد که
 دوستی بدشمنی مبدل گردد .

(۳۴) ای درویش ! تحمل از همه ، و تواضع با همه ، و عزت
 15 داشت همه ، و شفقت بر همه ، اخلاق انبیا و اولیا است .

(۳۵) ای درویش ! ظاهر خود را بدیگران مانند ده ، و آن
 چنان که دیگران زندگانی می کنند ، تو هم می کن که میراث
 اولیا این است ، و قبّه اولیا این است ، جمله در زیر این قبّه اند .
 18

(۳۶) ای درویش ! اگر ترا با خدا معاملهئی هست ، آن
 احوال دل است ، و کس را بر آن اطلاع نیست . ترقی و عروج
 باندرون تعلق دارد ، و امتیاز تو از دیگران باندرون است ، نه بیرون .
 21

- وامتیاز زرقاقان از دیگران به بیرون است ، نه باندرون .
- (۳۷) ای درویش ! هر که خودرا انگشت نمای خلق کرده ،
- 3 خودرا شیخی وزهد معروف گردانید . بیقین بدان که از خدا
بوئی ندارد . انبیارا ضرورت است ، اگر خواهند واگر نخواهند ،
انگشت نمای خلق شوند . و علمارا ضرورت است ، اما اولیا و عارفانرا
6 ضرورت نیست . کار ایشان آن است که اگر به تشنه رسند ،
آب دهند ؛ و در زیر قبه می باشند و نظاره می کنند . پس ازین
طایفه هر که خودرا انگشت نمای خلق می کند ، بیقین بدان که
9 نه ولی نه عارف است ، مال دوست و یا جاه دوست است ، و باین
طریق دنیارا حاصل می تواند کرد . وی نه همچون اهل دنیا باشد ،
از جهت آن که اهل دنیا بضرورت دنیا دنیارا حاصل می کنند .
12 منافق است ، و بدترین آدمیان است . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله بیست ویکم

رسالة بیست و دوم
در بیان بهشت و دوزخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 3 الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ، والصلاة والسلام علی انبیائه واولیائه ، خیر خلقه ، وعلی آلهم واصحابهم الطیبین الطاهرین !
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در
- 6 خواست کردند که می باید که در بهشت ودوزخ رساله‌ئی جمع کنید ، و بیان کنید که حقیقت بهشت ودوزخ چیست ، وحقیقت خوشی وناخوشی چیست ؛ و بیان کنید که بهشت ودوزخ چند است ، و کدام بهشت بود
- 9 که آدم وحوّا در آن بهشت بودند ؛ و کدام درخت بود که چون بآن درخت نزدیک شدند ، از آن بهشت بیرون آمدند . درخواست ایشان را اجابت کردم واز خدای تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا وزلل
- 12 نگاه دارد « اِنَّهٗ عَلٰی مَا یَشَاءُ قَدِیْرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِیْرٌ » .
- (۲) ای درویش ! پیش ازین آدم وحوّائی بوده است ، وقصّه ایشان معروف است ؛ و حالیا بنقد در ما آدمی وحوّائی هست . وبعد
- 15 ازین بهشتی ودوزخی خواهد بود ، وقصّه آن هم مشهور است ، و حالیا در ما بنقد بهشتی ودوزخی هست اول آنچه در ماست درین رساله بیان کنیم ، آنگاه آنچه بیرون ماست در رساله‌ئی دیگر تقریر کنیم
- 18 « وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب » .

فصل اول

در بیان بهشت و دوزخ حالی و در بیان آدم و حوای حالی

- 3 (۳) بدان - اعزک الله فی الدارین - که حقیقت بهشت موافقت است ، و حقیقت دوزخ مخالفت است ، و حقیقت خوشی یافتن مراد است ، و حقیقت نا خوشی نا یافتن مراد است . و اگر کسی دیگر بعبارتی دیگر گفته باشد ، یا بگوید ، معنی این همین باشد که ما گفتیم . 6
- چون حقیقت بهشت و دوزخ را دانستی ، اکنون بدان که بهشت و دوزخ درهای بسیار دارند . جمله اقوال و افعال پسندیده ، و اخلاق حمیده درهای بهشت اند ؛ و جمله اقوال و افعال نا پسندیده ، و اخلاق زمیمه درهای دوزخ اند ، از جهت آن که هر رنج و نا خوشی که بآدمی می رسد ، از اقوال و افعال ناپسندیده ، و اخلاق زمیمه می رسد ، و هر راحت و خوشی که بآدمی می رسد ، از اقوال و افعال پسندیده ، و اخلاق 12 حمیده می رسد .

فصل دوم

در بیان درهای دوزخ و درهای بهشت

- 15 (۴) بدان که بعضی می گویند که درهای دوزخ هفت است ، و درهای بهشت هشت است . این سخن هم راست است ، از جهت آن که مشاعر آدمی هشت است ، یعنی ادراک آدمی هشت قسم است ، پنج 18 حس ظاهر ، و خیال ، و وهم ، و عقل . و هر چیز که آدمی ادراک می کند ، و در می یابد ، ازین پنج درها در می یابد . هر گاه که عقل با این هفت همراه نباشد ، و این هفت بی فرمان عقل کار کنند ، 21

و بفرمان طبیعت باشند ، هر هفت درهای دوزخ بوند . و چون عقل پیدا آید ، و برین هفت حاکم شود ، و این هفت بفرمان عقل کار کنند ، هر هشت درهای بهشت شوند . پس جمله آدمیان را اول گذر بر دوزخ خواهد بود ، و آنگاه ببهشت رسند . بعضی در دوزخ بمانند و از دوزخ نتوانند گذشت ، و بعضی از دوزخ بگذرند و ببهشت رسند : « وان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها حنیئاً » .

(۵) ای درویش ! بیشتر از آدمیان در دوزخ بمانند ، و از دوزخ نتوانند گذشت « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون » .

(۶) ای درویش ! این بود آنچه دیگران گفته بودند پیش از ما در معنی بهشت و دوزخ .

فصل سوم

در بیان مراتب دوزخ و بهشت

(۷) بدان که دوزخ و بهشت مراتب دارند و راه سالکان جمله برین بهشتها و دوزخها بوده و دوزخ و بهشت ابلهان دیگر است ، و دوزخ و بهشت عاقلان دیگر است ؛ و بهشت و دوزخ عاشقان دیگر است . و دوزخ و بهشت ابلهان مخالف و موافق است ؛ و دوزخ و بهشت عاقلان بایست و ترک است ؛ و دوزخ و بهشت عاشقان حجاب و کشف است .

- (۸) ای درویش! عشق آتشی است که در دل سالک می افتد ،
 و اسباب بیرونی و اندیشه های اندرونی سالک را ، که جمله بتان
 3 نفس و حجاب راه سالک اند ، بیکبار نیست گرداند ، تا سالک
 بی قبله و بی بت می شود ، و پاک و صافی و مجرد می گردد « الله
 فرد و یحب الفرد » .
- (۹) ای درویش! عشق عصای موسی است ، و دنیا ساحر است ،
 6 و همه روز در سحر است ؛ یعنی همه روز خیالبازی می کند ،
 و مردم بخیالبازی دنیا فریفته می شوند . عشق دهان باز می کند
 9 دنیا را ، و هر چه در دنیا است بیکبار فرو می برد ، و سالک را
 پاک و صافی و مجرد می گرداند . اکنون سالک را نام صافی می شود .
 تا اکنون صوفی نبود ، از جهت آن که صافی نبود ، و چون صافی
 12 شد ، صوفی گشت .
- (۱۰) ای درویش! سالک را چندین منازل قطع می باید کرد تا
 بمقام تصوّف رسد ، و نام وی صوفی گردد . و صوفی را چندین منازل قطع
 15 می باید کرد تا بمقام معرفت رسد ، و نام وی عارف گردد . و عارف را
 چندین منازل قطع می باید تا بمقام ولایت رسد ، و نام او ولی گردد .
 مقام تصوّف مقام بلند است ، از سالکان کم کسی بمقام تصوّف رسید .
 18 مقام تصوّف سر حدّ ولایت است .
- (۱۱) ای درویش! عقل تا بمرتبه عشق نرسیده است ، عصای
 سالک است ، اما عمارت دنیای سالک می کند ، و کارهای دنیای سالک
 بساز می دارد « قال هی عصای اتوگو علیها واهش بها علی غنمی ولی
 21

۳ فیها ما رب اخرى ، از جهت آن که بعمارت دنیا مشغول می شود ، که جان ندارد ، و جان عقل عشق است ، عقل بی عشق بی جان است و مرده است . و آن عزیز از سر این نظر فرموده است

نظم

گر دل نبود کجا وطن بسازد عشق

۶ و عشق نباشد بچه کار آید دل

(۱۲) ای درویش ! سالک خطاب می آید که عقلا را بینداز ، یعنی عقل رو دنیا کرده است ، و خوف آن است که ترا هلاک کند .
۹ درویش را بگردان ، تا روی بما کند . سالک عقلا نمی تواند انداخت ، از جهت آن که عشق است که عقلا می اندازد ، و درویش را می گرداند ، و سالک در اول عشق ندارد . و چون سالک بمرتبه عشق
۱۲ رسید ، عقلا را بینداخت . چون بینداخت ، عقلا را ثعبان دید . بترسید که خوف آن بود که سالک را هلاک کند .

(۱۳) ای درویش ! « بضدّها تتبیین الاشياء » تا نور خدا ظاهر
۱۵ نمی شود ، ظلمت دنیا را نمی توان شناخت . هر که دنیا گراید و بلذات و شهوات وی باز ماند ، هلاک شود . « فالفیها فاذا هی حیة تسعی قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولى » یعنی چون عقلا
۱۸ مار دیدی ، اکنون بگیر و مترس ، که بازش عصا گردانیم ؛ اما تا اکنون کار دنیا داشت ، اکنون روی در مولی دارد ، بلکه دنیا که تا اکنون ساحری می کرد ، و ترا از سلوک باز می داشت ، و خدمت
۲۱ خود می فرمود ، اکنون خدمتکار تو شود ، و در راه خدا مدد و معین

تو گردد ، « قالو آمنا برب العالمین » .

- (۱۴) ای درویش ! آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند ، جمله ابا کردند و قبول نکردند ، و آدمی قبول کرد ، آن 3 امانت عشق است . اگر آدمی بدانستی که عشق کار سخت است ، و بلای عظیم است ، هرگز قبول نکردی « انه کان ظلوماً جهولاً » .
- سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم ؛ غرض ما بیان بهشت 6 و دوزخ بود .

فصل چهارم

9 در بیان آدم و حوا

- (۱۵) بدان که هفت دوزخ و هشت بهشت است . هر بهشتی را دوزخی در مقابله است الا بهشت اول را که دوزخی در مقابله ندارد ، باقی هفت بهشت دیگر هر یکی دوزخی در مقابله دارد ، از جهت آن که 12 اول مفردات اند ، و باز مرگبات . مفردات هر يك چنان که هستند ، هستند ؛ ترقی و عروج ندارند ، و حس و علم ندارند ، و الم و لذت ندارند ، از جهت آن که این جمله تابع مزاج اند ، و در 15 مفردات مزاج نیست ، و در مرگبات هست . چون بهشت اول را دوزخی در مقابله نبود ، و آدم و حوا درین بهشت اول بودند ، چون درین بهشت وجود نبود ، و اضداد نبود ، شیطان در مقابله نبود . و ازین 18 بهشت اول هر دو بخطاب « کن » بیرون آمدند ، و از آسمان عدم بزمین وجود رسیدند ، خطاب آمد که : یا آدم : درین بهشت دوم که مفردات اند ، ساکن باش ، که درین بهشت گرسنگی و تشنگی 21

- 3 و برهنگی نیست ، وزحمت گرما و سرما نیست ، و بدرخت مزاج نزدیک مشو ! که چون بدرخت مزاج نزدیک شوی ، ازین بهشت دوّم بیرون باید آمد ؛ و چون ازین بهشت اوّل بیرون آئی ، بدبخت گردی ، یعنی محتاج شوی ؛ از جهت آن که گرسنگی پیدا آید ، و تشنگی ظاهر شود ، و برهنه گردی ، و زحمت سرما و گرما ظاهر شود :
- 6 « يا آدم انّ هذا عدوّ لك ولزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى انّ لك الا تجوع فيها ولا تعرى واثك لا تظمؤ فيها ولا تضحى فوسوس اليه الشيطان » . بدرخت مزاج نزدیک شدند . خطاب آمد که :
- 9 « اهبطا منها جميعاً بعضكم لبعض عدوّ » . هر سه از بهشت دوّم بیرون آمدند و بی بهشت سوّم در آمدند ، و هر سه از آسمان تفرید بزمین ترکیب رسیدند ، و درین بهشت محتاج شدند ، و گرسنه ، و تشنه ، و برهنه گشتند . و این بهشت سوّم بهشت ابلهان و اطفال است . باز خطاب آمد که یا آدم ، درین بهشت سوّم ساکن باش ! که درین بهشت سوّم نعمت بسیار است ، و ترا منعی نیست ، و باز خواست و درخواست نیست . هر چه هر چه می خواهی ، و از هر کجا که می خواهی می خور ! و بدرخت عقل نزدیک مشو ! که چون بدرخت عقل نزدیک شوی ، ازین بهشت سوّم بیرون باید آمد ؛ و چون ازین بهشت سوّم بیرون آئی ، ظالم گردی . « يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة وكالما منها رغداً حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فازلها الشيطان عنها فأخرجهما مما كانا فيه »
- 21 بدرخت عقل نزدیک شدند باز خطاب آمد که « اهبطوا بعضكم لبعض

عدوّ ولکم فی الارض مستقرّ ومتاع الی حین « . هر شش از بهشت سوّم در آمدند و در بهشت چهارم در آمدند .

- (۱۶) ای درویش ! از جهت آن ظالم شدند که تا مادام که 3
 بدرخت عقل نزدیک نشده بودند ، مکلف نبودند ، و حلال و حرام بر
 ایشان پیدا نیامده بودند ، و مأمور و منتهی نگشته بودند ، و بازخواست
 و درخواست نبود . هر چه می گفتند ، و با هر که می گفتند ، و هر 6
 چه می کردند ، و با هر که می کردند ، و هر چه می خوردند ، و از
 هر کجا که می خوردند ، ظالم نبودند . چون بدرخت عقل نزدیک
 شدند ، مکلف گشتند ، و امر و نهی پیدا آمد . اگر امثال اوامر 9
 و اجتناب نواهی نکنند ، ظالم گردند .

- (۱۷) ای درویش ! از بهشت دوّم سه کس بیرون آمد ، آدم ،
 وحوّا و شیطان ؛ و از بهشت سوّم شش کس بیرون آمد ، آدم ، وحوّا ، 12
 و شیطان ، و ابلیس ، و طاوس ، و مار . آدم روح است ، حوّا جسم
 است ، شیطان طبیعت است ، ابلیس وهم است ، طاوس شهوت است ،
 مار غضب است . چون آدم بدرخت عقل نزدیک شد ، از بهشت سوّم 15
 بیرون آمد ، و در بهشت چهارم در آمد . جمله ملائکه آدم را
 سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد ، و ابا کرد ؛ یعنی جمله
 قوّنهای روحانی و جسمانی مطیع و فرمان بردار روح شدند الا وهم که 18
 مطیع و فرمان بردار نشد . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ،
 بی اختیار من دراز می شود .

فصل پنجم
در بیان درخت

- 3 (۱۸) بدان که گفته شد که هشت بهشت است . اکنون بدان که در اول هر بهشتی درختی است ، و هر درختی نامی دارد ، و آن بهشت را بآن درخت باز می خوانند . نام درخت اول امکان است ، نام درخت دوم وجود است ، نام درخت سوم مزاج است ، نام درخت چهارم عقل است ، نام درخت پنجم خلق است ، نام درخت ششم علم است ، نام درخت هفتم نور الله است ، نام درخت هشتم لقا است .
- 9 سالک تا بنور الله نمی رسد ، بلقا نمی رسد .

بیت

- هم نور تو باشد که ترا داند دید
- 12 کین نور بصر ترا به نتواند دید
- (۱۹) ای درویش ! اخلاق نیک بهشتی بس فراخ است و خوش ، و اخلاق بد دوزخی بغایت تنگ و ناخوش است . ولذت اخلاق نیک در مقابله لذت علم و معرفت مانند قطره و بحر است . لذت ادراک لذتی بغایت خوش است . چنان که شهوتهای بدنی ولذت های جسمانی بلذت ادراک نمی رسد ، جوهر اشیا را و حکمت جوهر اشیا را کماهی دانستن و دیدن و خود را و پروردگار خود را شناختن لذتی عظیم است . هم چنین هر بهشتی که آخرتر است ، خوشتر است ؛ و هر دوزخی که آخرتر است ، ناخوش تر است ، از جهت آن که هر بهشتی که آخرتر است ، دانش در آن بهشت بیشتر است ، و چون دانش بیشتر است ، آن
- 18
- 21

- بهشت باین سبب خوشتر است . آدم هر چند که بمراتب بر می آید ،
 دانایتر می شود ، و بازخواست و درخواست وی زیادت می گردد ، و کار
 3 بر وی دشوارتر می شود . از جهت آن دشوارتر می شود که دانایتر
 می گردد : « انا اعلمکم باللہ واخیکم من اللہ » . هر چند دانایتر
 می شود ، محافظت بیرون می باید کرد که تا چیزی نگویید و نکند که
 6 نه بآداب و حرمت و عزت باشد ؛ و محافظت اندرون می باید کرد که تا
 چیزی نیندیشد که نه بآداب و عزت و حرمت باشد . هر چند نزدیکتر
 می شود ، محافظت زیادت می باید کرد تا بجایی برسد که همیشه
 9 حاضر باید بود ، و یک نفس غایب نباید شد . و اگر یک طرفه العین
 غایب شود ، و یک کلمه نه از سر حضور گفته شود ، یا یک حرکت
 نه از سر حضور کرده آید ، موخذ باشد ، و در عتاب بود .
 12 « حسنات الابرار سیئات المقرّبین » . این است حضور اهل تصوّف ،
 و این است مقام خشیت ، و این است مقام محبت . خشیت و محبت در
 یک قرینه اند ، هر دو بعد از علم اند . و از سر همین نظر
 فرمود که « المخلصون علی خطر عظیم » . و هر صوفی که بدین
 15 مقام نرسید ، از تصوّف بوئی نیافت ، و پنداشت که تصوّف سجاده
 و تسبیح کردن است . ای بیچاره دور مانده از مقام ، که مقام
 18 تصوّف مقامی بلند است ، کسی را که پروای خودش نباشد ، پروای
 سجاده و تسبیح چون باشدش ؟

- (۲۰) ای درویش ! هر چند که آدم بمراتب بر می آید ،
 21 دانایتر می شود و حاضرتر می گردد ، و کار بر وی دشوارتر می شود .

- 3 وازین جهت اوّل آدمرا خطاب آمد که یا آدم درین بهشت دوّم ساکن باش ، و بدرخت مزاج نزدیک مشو ، که هر چند بمراتب برمی آیی ، کار بر تو دشوارتر می شود. و چون ببهشت سوّم رسید ، بار دیگر خطاب آمد که یا آدم ! درین بهشت سوّم ساکن باش ، و بدرخت عقل نزدیک مشو ، و چون ببهشت چهارم رسید ، خطاب آمد که یا آدم چون در عروج بدرخت عقل رسیدی ، و مکلف شدی ، و مأمور و منهی گشتی ، مردانه وار تن در کار ده ، و قدم در راه نه ، که در راه ماندن نه کار مردان است ! و برین دوزخها و بهشتها بگذر ، و بهیچ خوشی التفات مکن ، و بسته هیچ چیز مشو ، و از ناخوشی مگریز ، و از راه باز ممان ، که این خوشی و ناخوشی از برای آن است ، تا تو در سایه و آفتاب پرورده شوی ، و خودرا بمالایکه نمایی که من در جواب ایشان گفته ام که من چیزی می دانم که شما نمی دانید ، و در سعی و کوشش می باش ، و در راه ایست مکن ، تا آنگاه که بنور الله رسی . و چون بنور الله رسیدی ، خودرا و مرا شناختی و بلقای من مشرف شدی . و چون بلقای من مشرف شدی و ببهشت حقیقی رسیدی ، و دانش تو بکمال رسید . چون مرا یافتی ، هر دو جهان یافتی و همه چیزرا دانستی ، چنان که در ملك و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر تو پوشیده نماند . بهشت این بهشت است ، و لذت این لذت است .
- 12
- 15
- 18
- (۲۱) ای درویش ! سالک تا بلقای خدا مشرف نشود ، هیچ چیزرا کما هی نداند و نبیند . کار سالک بیش ازین نیست که خدا را بداند و ببیند ، و صفات خدا را بداند و ببیند . هر که خدا را ندید ، و صفات
- 21

خدارا شناخت ، ناپینا آمد و ناپینا رفت . سالک چون بنور الله رسید ، ریاضات و مجاهدات سخت تمام شد ، و بآن مقام رسید که خدا فرمود : **« کنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً وبی یسمع وبی یبصر وبی یبطش وبی ینطق »** . و بآن مقام رسید که رسول الله - علیه السلام - می فرماید : **« اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله »** . سالک چون بنور الله رسید ، اکنون رونده نور الله است ؛ تا اکنون رونده نور عقل بود . کار عقل تمام شد ، اکنون رونده نور الله است . نور الله چندان سیران کند که جمله حجابهای نورانی و ظلمانی از پیش سالک برخیزد ، و سالک خدارا ببیند و بشناسد ، یعنی نور الله بدریای نور رسد ، و دریای نور را ببیند . پس هم بنور او باشد که نور او را بتوان دیدن ، و او را بتوان شناختن .

(۲۲) ای درویش ! این بهشت هشتم است ، و بنزد این ضعیف آن است که این بهشت آخرین است ، و بغیر این هشت بهشت بهشتی دیگر نیست . اما بعضی می گویند که بغیر این هشت بهشت بهشتی دیگر هست ، و در آن بهشتی درختی هست ، و نام آن درخت قدرت است . سالک چون بنور الله می رسد ، و بلبقای خدای مشرف می شود بعین الیقین می رسد ؛ یعنی تا با اکنون بعلم الیقین می دانست ، اکنون بعین الیقین می بیند که هستی خدای راست ، هیچ ذره‌ای از ذرات عالم نیست که نور خدای بذات بآن نیست ، و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست ، سالک از هستی خود بر می خیزد ، و هستی ایثار می کند و از غرور و پندار بیرون می آید .

- (۲۳) ای درویش ! سالک تا ازین چند حجاب ظلمانی و نورانی نمی گذرد ، از خیال و پندار بیرون نمی آید و نمی تواند آمدن .
- 3 و چون از خیال و پندار بیرون آمد ، و بیقین دانست و دید که این ظاهر بود ، و این همه مشکوة بود ، بذات خدا رسید ؛
- و چون بذات خدا رسید ، وهستی خود را ایثار کرد ، خدای تعالی سالک را بهستی خود هست می گرداند ، و بصفات خود آراسته می کند ،
- 6 تا هر چه سالک گوید ، خدای گفته است ، و هر چه سالک کند ، خدای کرده است ، و سالک دانا و توانا می شود ، و صاحب قدرت و صاحب همت می گردد : « فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم وما رميت از رميت ولكن الله رمي » . اما فهم این ضعیف باین بهشت نهم نمی رسد ، از جهت آن که ازین بهشت نهم ، که این طایفه حکایت می کنند ،
- 12 چیزی در خود ندیده ام ، و در اقران خود هم ندیده ام ؛ اما بسیار شنیده ام .

فصل ششم

در بیان بهشت نهم که بعضی خبر می دهند

15

وما ازین خبر نداریم

- (۲۴) بدان که بعضی می گویند که قومی هستند که هر چه ایشان می خواهند خدا آن می کند ؛ و هر چیز که ایشان را می باید ، آن می شود ؛ و همت در هر چه می بندند ، آن چنان می شود که همت ایشان می باشد : « رب اشعث اغبر ذی ظهرین لو اقسام علی الله لا بتره » .
- 21 یعنی علم بکمال و قدرت بکمال و همت بکمال دارند ، و جمله مرادات

ایشان را حاصل است ، و هر چیز که می خواهند ، آن چنان می باشد ،
از جهت آن که ایشان پیش از موت طبیعی بموت ارادی مرده اند و از
دنيا گذشته اند و در آخرت اند . مثلاً اگر این طایفه می خواهند که
3 باران آید ، در حال که در خاطر ایشان بگذرد ابر ظاهر شود
و باریدن آغاز کند . و اگر خواهند که باران نیاید در حالی که در
خاطر ایشان بگذرد ، ابر باریدن بس کند ، و ابر ناپیدا شود . و اگر
6 خواهند که کسی بیمار شود ، در حال بیمار شود ؛ و اگر خواهند
که بیماری صحت یابد ، در حال صحت یابد ؛ و در جمله چیزها
همچنین می دان . و دیگر می گویند که این قوم در يك ساعت
9 از مشرق بمغرب می رود ، و در يك ساعت از مغرب بمشرق
می آیند . و اگر می خواهند بر آب می روند ، و اگر می خواهند
در هوا می روند ، و اگر می خواهند در آتش می روند . و اگر
12 خواهند ، مردم ایشان را می بینند ، و اگر خواهند مردم ایشان را
نمی بینند ، هر روز رزق ایشان آماده و پرداخته بی سعی و کوشش
آدمی بایشان می رسد .

15

(۲۵) آورده اند که موسی پیغمبر چون بصحبت خضر- علیهما
الصلوة والسلام - رسید ، و با هم می بردند ، روزی در بیابانی گرسنه
شدند . آهوئی بیامد ، و در میان هر دو بایستاد . آن طرف که
18 پیش خضر بود ، پخته بود ، و آن طرف که پیش موسی بود ، خام
بود . خضر آغاز کرد و می خورد و موسی نمی توانست خورد ، خضر
فرمود که یا موسی ، آتش و هیزم حاصل کن . و گوشت را بریان
21

- 3 وپخته کن ، وبخور . موسی از خضر سؤال کرد که چون است که آن طرف تو پخته است واین طرف من خام است . خضر فرمود که یا موسی ، من در آخرتم و تو در دنیا ، رزق دنیا مکتسب است ، و رزق آخرت آماده و پرداخته است ، و رزق دنیا مستالف است ، و رزق آخرت مستفرغ است . دنیا برای عمل است ، و آخرت برای جزاست . رزق ما آماده و پرداخته رسد ، و رزق شما موقوف بسعی و کوشش باشد : « کَلِمَا مَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اِنَّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ » . این و امثال این از بهشت نهم حکایت می کنند .
- (۲۶) ای درویش ! امروز که من این می نویسم ، من این ندارم و یاران من هم این ندارند ؛ ومع ذلك : انکاری درین نیست ، باشد که خدای تعالی بمانا بدهد و بببخشد که او قادر بر کمال است آنچه حالیا مارا روی نموده است آن است که قدرت آدمی اگرش روزی کنند که آنچه امر و نهی شریعت است ، و بواسطه انبیا و اولیاء حق از طرف حق رسیده است ، بگذارن امر و دور شدن از نهی توانا گردد .
- و همچنین آنچه ما دانیم و بدان رسیده ایم که کرامت آدمی علم حق و اخلاق حمیده است . هر کس که علم و اخلاق او زیاده است ، کرامت او و قرب او بحضرت حق زیاده تر است .
- (۲۷) ای درویش ! بدان که آدمیان از پادشاه ورعیت و پیغمبر و ائمت ، از دانا و نادان عاجز و بیچاره اند ، و بنا مرادی زندگانی می کنند ، مگر دران حال که در رضا بقضا بغایت کمال برسند ، انبیا

واولیا وملوک و سلاطین در بیشتر احوال بسیار چیزها می خواستند که
 بودی ، و نمی بود ؛ و بسیار چیزها نمی خواستند که بودی و می بود .
 « وتفرد حق بحکم » : در ملک و ملکوت و جبروت خود همین اقتضا 3
 می کند ، و نیز مراد آدمی و نامرادی نه هم آن است که موافق مصلحت
 و نا موافق مصلحت وی بود . « عسی ان تکرهوه شیئاً وهو خیر لکم
 و عسی ان تحببوا شیئاً وهو شر لکم » . والحمد لله رب العالمین . 6
 تمام شد

رسائل اضافی کہ در بعضی از نسخ
کتاب منازل السائرین
پیدا می شود

(۱)

رساله در بیان ولایت و نبوت
وملك و وحی و الهام و خواب راست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3
- (۱) اما بعد ، چنين گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد النسفي كه جماعت درويشان - كثرهم الله - ازين بيچاره درخواست كردند كه مي بايد كه در ولايت ونبوت وملك ووحى والهام و خواب راست رساله ئى جمع كنيد . درخواست ايشان را اجابت كردم واز خداوند تعالى مدد ويارى خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد :
- 9 « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .

فصل اول

در بيان مقدمات

- 12 (۲) بدان - اعزك الله فى الدارين - كه در رساله اول گفته شد كه روح آدمى را از عالم علوى بباين عالم سفلى بطلب كمال فرستاده اند ، و كمال بى آلت حاصل نمى توانست كرد ؛ آلتى ازين عالم سفلى بروح دادند ، و اين آلت قالب است . پس آدمى مركب آمد از روح و قالب .
- 15 (۳) چون اين مقدمات معلوم كردى ، اکنون بدان كه آدمى 18 بواسطه قالب بتدبير دنيا وبواسطه روح بتحصيل آخرت محتاج شد .

وباین دو سبب بمنذر و هادی محتاج گشت . و منذر و هادی می بایست که هم از نوع آدمی باشد تا استفاده میسر شود و کمال حاصل گردد . چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم . 3

فصل دوم

در بیان احتیاج آدمیان نبی

(۴) بدان که آدمی استعداد آن ندارد که بی خدای از خدای 6 برخوردار شود ؛ و جمله آدمیان استعداد آن ندارند که از خدای فیض قبول کنند ، و بوحی و الهام وی مخصوص گردند . پس بضرورت واسطه‌ئی می بایست که هم از نوع آدمیان باشد . حق تعالی 9 بفضل و کرم خود بعضی از آدمیان را معصوم گردانید ، و بذات و صفات و افعال خود دانا کرد ، و بدوستی خود برگزید ، و مقرب حضرت خود گردانید ، و بوحی و الهام خود مخصوص گردانید ، و بخلق فرستاد تا 12 خلوق را از خدای خبر کنند ، و اوامر و نواهی خدا بخلق می رسانند ، و صراط مستقیم بخلق می نمایند ، تا خلق بامثال اوامر و اجتناب نواهی مشغول شوند ، و بتحصیل کمال مشغول باشند . و گواهان بر اثبات نبوت 15 ایشان با ایشان همراه کرد .

فصل سوم

در بیان آن که نبوت دو روی دارد

(۵) بدان که نبی دو روی دارد ، يك روی بطرف خدای ، و يك 18 روی بطرف بندگان خدای ، از جهت آن که از خدای فیض می گیرد و ببندگان خدای می رساند . آن روی را که بطرف خدای است ، که 21

از خدای فیض قبول می کند ، ولایت نام است ، که ولایت نزدیکی است . و این روی را که بطرف بندگان خدای است ، که سخن خدای بندگان خدای می رساند ، نبوت نام است ، که نبوت آگاه کردن است . پس معنی ولی نزدیک باشد ، و معنی نبی آگاه کننده بود .

(۶) ای درویش ! ولایت و نبوت دو صفت نبی اند ، و ولی ازین دو صفت یکی بیش ندارد . وقتی در ولایت ما در شهر نسف ، بلکه در تمامت ماوراء النهر این بحث در افتاد که صفت ولایت قوی تر است یا صفت نبوت . و بعضی کس پنداشتند که مگر این بحث در نبی و ولی است . چون در خراسان بخدمت شیخ المشایخ سعد الدین حموی - قدس الله روحه - رسیدم ، در نبی و ولی این بحث هم می کردند . و اکنون بعد از وفات وی اصحاب وی این بحث هم می کنند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمایم !

(۷) ای درویش ! این سخن مشکل نیست . چون معنی ولی را دانستی و معنی نبی را دریافتی ، و کار هر یک را شناختی ، باید که این سخن بر تو پوشیده نماند . و اگر فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

(۸) بدان که مقربان حضرت خدا دو طایفه اند . چون بحضرت خدا رسیدند . و مقرب شدند ، و ملازم حضرت او گشتند ، و با خدای آرام گرفتند . بعضی در مشاهده و بعضی در معاینه ، و اینها اولیا اند . و خدای تعالی بعضی از مقربان را بخلق فرستاد تا سخن خدای بخلق رسانند . و اینها انبیا اند .

فصل چہارم در بیان طبقات اولیا

- 3 (۹) بدان کہ اولیاء خدای در عالم سیصد و پنجاه و شش کس اند ، و این سیصد و پنجاه و شش کس ہمیشہ در عالم بودہ اند . چون از ایشان یکی از عالم می رود ، یکی دیگر بجای وی می نشانند ، تا از این سیصد و پنجاه و شش کس کم نشود . و این سیصد و پنجاه و شش کس ہمیشہ مقیم در گاہ خدای اند و ملازم حضرت وی اند . آرام ایشان بذکر وی است ، و دانش ایشان بمشاهده وی است ، و ذوق ایشان بلبقای وی است . و این سیصد و پنجاه و شش کس طبقات دارند ، شش طبقہ اند : سیصد تنان ، و چهل تنان ، و ہفت تنان ، و پنج تنان ، و سہ تنان ، و یکی . این یکی قطب است و عالم بپرکت وجود مبارک او بر قرار است . چون وی ازین عالم برود ، و دیگری نباشد کہ بجای وی نشیند ، عالم بر افتد .

- (۱۰) ای درویش ! این قطب چون ازین عالم می رود ، یکی از سہ تنان بجای وی می نشانند ، و یکی از پنج تنان بمقام سہ تنان می آرند ، و یکی از ہفت تنان بمقام پنج تنان می آرند ، و یکی از چہل تنان بمقام ہفت تنان می آرند ، و یکی از سیصد تنان بمقام چہل تنان می آرند ، و یکی از تمامت روی زمین بمقام سیصد تنان می آرند ، تا ازین سیصد و پنجاه و شش عدد ہمیشہ در عالم باشند و کم نشوند .

- 21 (۱۱) ای درویش ! چون آخر زمان شود ، بیش از روی زمین در

- سیصد تنان نیارند . از سیصد تنان کم می شوند تا هر سیصد تمام شوند . آن گاه از چهل تنان کم می شوند تا هر چهل تمام شوند .
- 3 آن گاه از هفت تنان کم می شوند تا هر هفت تمام شوند . آن گاه از پنج تنان کم شوند تا هر پنج تمام شوند . آن گاه از سه تنان کم شوند تا هر سه تمام شوند . آن گاه قطب تنها باشد . چون قطب ازین عالم برود و دیگری نباشد که بجای وی نشیند ، عالم بر افتد ،
- 6

فصل پنجم

در بیان چگونگی اولیا

- 9 (۱۲) بدان که این هر سیصد و پنجاه و شش کس دانا و مقرب و صاحب کرامت و صاحب همّت و صاحب قدرت و مستجاب الدعوة اند . همّت ایشان اثرها دارد و دعای ایشان اثرها دارد از جهت آن که هر چیزی که از خدای می خواهند ، خدای تعالی بایشان می دهد :
- 12 « ربّ اشعث اغبر ذی طمرین لواقسم علی الله لا برّه » . کرامت و قدر ایشان چنان است که خاک و آب و هوا و آتش و صحرا و کوه مانع نظر ایشان نمی شوند و اگر در مشرق اند ، اهل مغرب را می بینند و سخن ایشان می شنوند ، و اگر در مغرب اند ، اهل مشرق را می بینند و سخن ایشان می شنوند ؛ و اگر می خواهند که از مشرق بمغرب روند ، در يك ساعت می روند . بر و بحر و کوه و دشت ایشان را یکسان است ، و آب و آتش ایشان را برابر است ، و مانند این کرامت و قدرت ایشان بسیار است ، و اگر چه هر سیصد و پنجاه و شش کس دانا و مقرب و صاحب همّت و صاحب قدرت و مستجاب الدعوة اند اما قطب از همه دانا تر
- 18
- 21

و مقرب تر است ، و قدرت و همت وی بیشتر است ، و هر کدام که بقطب نزدیکتر است ، دانا تر و مقرب تر است .

3 (۱۳) ای درویش ! هر کدام مرتبه که بالا تر است ، فرود خود را بشناسد ، اما هر کدام مرتبه که فرود تر است ، بالای خود را نشناسد .

(۱۴) ای درویش ! این معنی حدیث بود که گفتیم ، و بفهم

6 سالکان این چنین تقریر نزدیکتر است اما لفظ حدیث چنان است که سیصد تنان بر دل آدم اند ، و چهل تنان بر دل موسی اند ، و هفت

تنان بر دل عیسی اند ، و پنج تنان بر دل جبرئیل اند ، و سه تنان بر

9 دل میکائیل اند ، و یکی بر دل اسرافیل است . و این سیصد و پنجاه و شش کس در تمامت عالم منتشر اند ، تا بر که قدم و نظر ایشان بهمه

عالم برسد ، اما مردم ایشان را نمی شناسند ! « اولیائی تحت قبایب لا

12 يعرفهم غیری » . و ایشان چنان زندگانی نکنند که مردم ایشان را بشناسند ، یعنی خود را بیارسائی و زاهدی و شیخی منسوب نکنند ، بظاهر

همچون دیگران باشند ، و ظاهر خود را از دیگران ممتاز نگردانند ؛

15 باطن ایشان از دیگران ممتاز باشد .

(۱۵) ای درویش ! ترقی و عروج و دوستی خدای باندرون تعلق

دارد ، نه بیرون . باطن ایشان آراسته باشد بعلم و تقوی و ذوق

18 و حضور ، اما ظاهر ایشان همچون ظاهر دیگران باشد .

(۱۶) ای درویش ! اولیا شیخی و پیشوائی و دعوت و تربیت خلق

نکنند از جهت آن که اولیا يك روی بیش ندارند . روی در خدا

21 دارند . دایم بذکر خدای و مشاهده مشغول اند ، آرام ایشان بذکر خدای

است و ذوق ایشان بخلقای خدای است . دعوت و تربیت کار انبیا است ، از جهت آن که انبیا دو روی دارند ، يك روی در خدای دارند ، و يك روی در بندگان خدای دارند ؛ از آن طرف می گیرند و باین طرف می دهند و بعد از انبیا دعوت و تربیت کار علما است . « العلماء ورثة الانبياء » . اظهار شریعت علما توانند کرد ، و نیابت انبیا از علما خوب آید ، اما علمائی که متقی و پرهیزگار باشند ، و پیروی پیغمبر بوند .

فصل ششم

سخن شیخ سعد الدین در بیان اولیا

(۱۷) بدان که شیخ سعد الدین حموی می فرماید که پیش از محمد - علیه السلام - در ادیان پیشین ولی نبود و اسم ولی نبود ، و مقربان خدا را از جمله انبیا می گفتند ، اگر چه در هر دینی يك صاحب شریعت بود ، و زیاده از یکی نمی بود ، اما دیگران خلق را بدین وی دعوت می کردند و جمله را انبیا می گفتند . پس در دین آدم - علیه السلام - چندین پیغمبر بودند که خلق را بدین آدم دعوت می کردند ، و در دین نوح ، و در دین ابراهیم ، و در دین موسی ، و در دین عیسی همچنین . چون کار بمحمد رسید ، فرمود که بعد از من پیغمبر نخواهد بود تا خلق را بدین من دعوت کنند . بعد از من کسانی که پیرو من باشند ، و مقرب حضرت خدا باشند ، نام ایشان اولیا است . این اولیا خلق را بدین من دعوت کنند . اسم ولی در دین محمد پیدا آمد . خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد برگزید ،

- و مقرب حضرت خود گردانید ، و بولایت خود مخصوص کرد ، و ایشان را نایبان حضرت محمد گردانید که « العلماء ورثة الانبياء » . در حق این دوازده کس فرمود « علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل » . بنزدیک شیخ 3 ولی در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند . و ولی آخرین که ولی دوازدهم باشد خاتم اولیا است و مهدی و صاحب زمان نام او است .
- (۱۸) ای درویش ! شیخ سعد الدین در حق این صاحب زمان 6 کتابها ساخته است ، و مدح وی بسیار گفته است . فرموده است که علم بکمال و قدرت بکمال دارد . تمامت روی زمین را در حکم خود آورد ، و بعدل آراسته گرداند . کفر و ظلم را بیکبار از روی زمین 9 بردارد . تمامت کنجهای روی زمین بر وی ظاهر گردد .

- (۱۹) ای درویش ! هر چند صفت قدرت وی کنم از هزار یکی نگفته باشم . این بیچاره در خراسان در خدمت شیخ سعد الدین بودم ، 12 و شیخ مبالغت بسیار می کرد در حق این صاحب زمان ، از قدرت و کمال وی ، چنان که از فهم ما بیرون می رفت و عقل ما بآن نمی - رسید . روزی گفتم که یا شیخ ، کسی که نیامده است ، در حق وی 15 این همه مبالغت کردن مصلحت نباشد ، شاید که نه چنین باشد . شیخ برنجید . ترك کردم و بیش ازین نوع سخن نگفتم .

18

بیت

- ایشان دانند جانم ایشان دانند ایشان که سر زلف پریشان دانند
(۲۰) ای درویش ! شیخ هر چه فرماید ، از سر دید فرماید ؛ اما 21 بسیار کس باین سخن زیان کردند و می کنند و بسیار کس سرگردان

- شدند و می شوند مراد من ازین سخن آن است که من در عمر خود چندین کس را در خراسان ، و کرمان ، و پارس دیدم که این دعوی کردند که این صاحب زمان که خبر داده اند مائیم ، و این احوال که خبر داده اند بر ما ظاهر شد ؛ و نشد ، و درین حسرت مردند . و بسیار کس دیگر آیند ، و این دعوی کنند ، و درین حسرت میرند .
- 6 (۲۱) ای درویش ! درویشی کن ، که هیچ مقام بزرگتر از درویشی نیست ؛ و هیچ طایفه فاضلتر و گرامی تر به نزد خدا از درویشان نیستند ، درویشانی که دانا و متقی باشند ، و باختیار خود از سر دانش ترك کرده باشند ، و درویشی اختیار کرده بوند . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم . شیخ می فرماید که آن سیصد و پنجاه و شش کس را اولیا نمی گویند ، ابدال می گویند ، و راست است ، که ایشان تربیت و پرورش خلق نکردند و نمی کنند .

فصل هفتم

در بیان آن که شش دین است

- 15 (۲۲) بدان که شش دین است ، دین آدم ، و دین نوح ، و دین ابراهیم ، و دین موسی ، و دین عیسی ، و دین محمد - علیهم السلام - . دین بیش ازین نیست ، و صاحب شریعت بیش ازین نیستند . و ازین شش پنج اولوالعزم اند ، نوح ، و ابراهیم ، و موسی ، و عیسی ، و محمد . اولوالعزم بیش ازین نیست .
- 21 (۲۳) ای درویش ! نبی آن است که او را وحی و معجزه باشد ؛ و رسول آن است که او را وحی و معجزه و کتاب باشد ؛ و الوالعزم آن

است کہ اورا وحی و معجزہ و کتاب باشد ، و شریعت اولرا منسوخ گرداند ، و شریعتی دیگر بنهد ؛ و ختم آن است کہ اورا وحی و معجزہ و کتاب باشد ، و شریعت اولرا منسوخ گرداند ، و شریعتی دیگر بنهد ، 3 و پیغمبری بر وی ختم شود .

(۲۴) ای درویش ! سخن انبیا معروف و مشہور است ، و در کتب بسیار مسطور است . می گویند کہ صد و بیست و چهار ہزار بودند . اگر 6 عدد ایشان معین نکنند بہتر باشد ، از جہت آن کہ بیقین کسی را معلوم نباشد . با محمد می گویند کہ ما قصہ بعضی با تو گفتیم ، و قصہ بعضی با تو نگفتیم . چون قصہ بعضی با محمد نگفتند ، پس بیقین 9 کسی را عدد ایشان معلوم نباشد . ازین مجموع بعضی نبی ، و بعضی رسول . و بعضی الوالعزم بودند . و خاتم یکی بود ، بر محمد ختم شد .

فصل ہشتم

12

در بیان ملک و وحی و الہام و خواب راست

(۲۵) بدان کہ ملائکہ وجود نورانی اند ، و بہایم وجود ظلمانی اند ، و انسان مرگب است از نور و ظلمت . ملائکہ يك عالم بیش 15 ندارند ، و بہایم يك عالم بیش ندارند ، و انسان ہر دو عالم دارد . انّ اللہ تعالی خلق الملائکہ من عقل بلا شہوة و خلق البہایم من شہوة بلا عقل و خلق الانسان من عقل و شہوة . فمن غلب عقله شہوة فهو خیر من 18 الملائکہ ومن غلبت شہوته فهو شرّ من البہایم .

(۲۶) چون معنی ملک را دانستی ، اکنون بدان کہ ملائکہ طبقات دارند . بعضی در عالم علوی اند ، و بعضی در عالم سفلی اند . آنچه در 21

- عالم علوی اند مراتب دارند ، هر يك را مقام معلوم است . و آنچه در
عالم سفلی اند ، هم مراتب دارند ، هر يك را مقام معلوم است . علم
و عمل جمله ملائکه معلوم است . علم ایشان زیاده و کم نمی شود ،
و عمل ایشان دیگر نمی شود : « وما منا الا مقام معلوم » . هر يك
از مقام معلوم خود نمی توانند گذشت ، و هر يك بکار خود مشغول اند :
- 6 « لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون » . و ملائکه عالم علوی
بعضی کروی و بعضی روحانی اند . و این کرویانی و روحانیان وقتها
بفرمان خدا از آسمان بزمین آیند ، و کارها کنند ، و وقتها مصور
شوند ، و با بعضی از آدمیان سخن گویند . و گویند که ما ملائکه
و رسول خداییم و بکاری آمده ایم ، چنان که در قرآن از قصه مریم
و از قصه ابراهیم خبر می دهد ؛ و در قرآن واحادیث ذکر این معنی
12 بسیار است . و وقت باشد که مصور نشوند ، و بر آدمی ظاهر نشوند ، اما
با آدمی با آواز بلند سخن گویند ، و کاری فرمایند ، و از حالی خبر
دهند . و این آوازا آواز هاتف گویند . و وقت باشد که با آواز بلند
15 سخن نگویند ، بدل آدمیان القا کنند .
- (۲۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که هر وقت
که ملائکه سماوی سخنی بدل آدمیان القا کنند ، آن القا اگر در
18 بیداری باشد ، نامش الهام است ؛ و اگر در خواب باشد ، نامش خواب
راست است . و هر وقت که ملائکه سماوی از آسمان بزمین آیند
و مصور شوند ، و بر انبیا ظاهر شوند ، و سخن خدای بانبیا رسانند ، نامش
21 وحی است و بعضی انبیا را همیشه وحی در خواب بوده است ، و پیغمبر

مارا در اول شش ماه وحی در خواب بوده است . و ازین جهت فرمود که خواب راست يك جزواست از چهل و شش جزو از نبوت . و مردم آنچه در بیداری بینند یا شنوند ، یا وقتی دیده باشند یا شنوده بوند ، و آنرا در خواب بینند ، آن خوابرا اعتباری نیست ، و آن خوابرا تعبیر نیست .

فصل نهم

در بیان نصیحت

6

(۲۸) ای درویش ! حیوة را بغنیمت دار ، وصحت را بغنیمت دار ، و جوانی بغنیمت دار ، و جمعیت و فراغت را بغنیمت دار ، و یاران موافق را و دوستان مشفق را بغنیمت دار ، که هر يك نعمتی عظیم اند ، و مردم ازین نعمتها غافل اند . و هر که نعمت نشناسد از آن نعمت برخوردار نیابد . و این نعمتها هیچ بقا و ثبات ندارند ، اگر در نیابی خواهند گذشت . و چون بگذرد ، هر چند پشیمانی خوری ، سود ندارد . امروز 12 که داری ، بغنیمت دار ، و هر کار که امروز می توانی کردن ، بفردا مینداز که معلوم نیست که فردا چون باشد .

15

بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آینه تصور ماست
(۲۹) ای درویش ! تو از اینها مباش که چون نعمت فوت شود
آنکاش قدر بدانی که بعد از فوت نعمت قدر دانستن هیچ فایده ندهد . 18
با وجود نعمت ، اگر قدر نعمت را بدانی توانی که آنرا بغنیمت داری .
این بود منزل اول ، و علما جمله درین منزل اند ، و حکما جمله در
منزل دوم اند . والحمد لله رب العالمین . 21

(۲)

رساله در بیان فقر و زهد و توکل
و محبت خدای

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3
- (۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخدام فقرا ، عزيز بن محمد
النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره درخواست
کردند که می باید که در فقر وزهد وتوکل ومحبت خدای رساله ئی 6
جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد
ویناری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير
وبالاجابة جدير » . 9

فصل اول

در بیان فقر ومراتب فقرا

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که فقر عبارت از بی چیزی 12
است وفقیر کسی را می گویند که او را از دنیاوی هیچ چیزی نباشد .
(۳) ای درویش ! بی چیزی نعمت عظیم است ، وتوانگری محنت
عظیم است ، اما مردم نمی دانند که درویشی نعمت است ، از درویشی 15
می گریزند ، ودر توانگری می آویزند . وباین سبب در دنیا در بلاها
وفتنه ها می افتند ، ودر آخرت بعدابهای گوناگون گرفتار می شوند .
(۴) ای درویش ! چنان که با غسل گرمی همراه است ، وچنان 18

۳ کہ با کافور سردی همراه است ، با مال و جاہ تفرقہ و پراکندگی همراه است ، ہر کہ عسل خورد ، اگر دانا و اگر نادان ، گرمی عسل در وی اثر کند . همچنین ہر کہ را مال یا جاہ پیدا آید ، اگر دانا و اگر نادان ، تفرقہ ، و پراکندگی ، وبلا ، و فتنہ روی بوی نہد .

۶ (۵) ای درویش ! پیغمبر ما - علیہ السلام - درویشی اختیار کردہ است ، از جہت آن کہ خاصیتہای درویشی و خاصیتہای توانگری را دیدہ است و دانستہ است . و با امت می گوید کہ ہر کہ راحت و آسایش می خواہد در دنیا و آخرت ، باید کہ درویشی اختیار کند ، و ہر کہ تفرقہ ، و پراکندگی ، وبلا ، و عذاب می خواہد در دنیا و آخرت ، باید کہ توانگری اختیار کند . درویشی یک عیب دارد و ہنرہای بسیار ، و توانگری یک ہنر دارد و عیبہای بسیار ، اما آن یک عیب درویشی ظاہر است و ہنر ہا پوشیدہ ، و آن یک ہنر توانگری ظاہر است و عیبہا پوشیدہ . مردم آنچه ظاہر است ، می بینند ، و آنچه پوشیدہ است ، نمی بینند .

۱۵ (۶) ای درویش ! توانگر بعد از چندین سال کہ زحمتہای گوناگون از توانگری کشیدہ باشد ، و در بلاہا و فتنہ ہا افتادہ بود ، آن گاہ بیقین بداند کہ توانگری محنت بزرگ و درویشی نعمت عظیم است .

۱۸ (۷) چون معنی فقرا دانستی ، اکنون بدان کہ فقرا مراتب دارند ، و ہر یک در مرتبہ ئی اند . مرتبہ اول آن است کہ اورا از دنیاوی ہیچ چیز نباشد ، اما وی از دنیا می خواہد ، طلب دنیا

- می کند ، و بحاجت وی حاجت از مردم سؤال می کند . و اینرا فقیر
 حریص می گویند . مرتبهٔ دوّم آن است که او را از دنیا هیچ چیز
 3 نباشد ، و طلب دنیا نمی کند ، و دنیا نمی خواهد ، اما بوقت ضرورت
 سؤال می کند ، و بقدر ضرورت چیزی می خواهد ، و بآن قناعت می کند .
 و اینرا فقیر قانع می گویند . - مرتبهٔ سوّم آن است که او را از دنیاوی
 6 هیچ چیزی نباشد ، و طلب دنیا نمی کند ، و دنیا نمی خواهد ، و بوقت
 ضرورت سؤال نمی کند . و اگر چیزی نمی رسد ، صبر می کند ،
 و بتوکل زندگانی می کند . و این فقیر را صابر می گویند . - مرتبهٔ
 9 چهارم آن است که او را از دنیاوی هیچ چیزی نباشد ، و طلب دنیا
 نمی کند ، و دنیا نمی خواهد ، و بوقت ضرورت سؤال نمی کند ، و اگر
 چیزی نمی رسد ، شکر می کند ، و بتوکل زندگانی می کند . و اینرا
 12 فقیر شاکر می گویند .
- (۸) کار فقیر صابر و فقیر شاکر دارند ، از جهت آن که در دنیا
 دوستان خدای اند ، و در آخرت همنشینان خدای اند . فردای قیامت
 15 جملهٔ آدمیان عذر خواه باشند ، و در حضرت خدای عذر تقصیرات خود
 خواهند ، و خدای تعالی عذر درویشان صابر و شاکر خواهد . گوید که
 دنیا را چون گذرانیدید ، و بسبب دوستی من این همه بلا ها و زحمت
 18 چون کشیدید ، امروز روز شما است . هر زحمتی که در دنیا از جهت
 ما کشیدید ، امروز در مقابلهٔ آن دو چیز شمارا کرامت کرده ام :
 یکی آن که بی حساب ببهشت روید ، و در بهشت هر مرادی که شمارا
 21 می باید ، حاصل است ؛ و دیگر آن که هر که را شفاعت کنید ، قبول

- کنم . گرد عرصات برآید ، و هر که روزی با شما نیکی کرده است ، دست ایشان گیرید ، و ایشان را با خود ببہشت برید . و رسول - علیہ السلام - می فرماید کہ درویشان اَمّت من پیش از توانگران بیانصد سال در بہشت روند . و بروایتی دیگر آمده است کہ پیش از توانگران بچہل سال در بہشت روند .
- 6 (۹) ای درویش ! شاید کہ مراد ازین حدیث درویشان حریص باشند ، یعنی کہ درویشان قانع و صابر و شاکر پیش از توانگران بیانصد سال در بہشت روند ، و درویشان حریص پیش از توانگران بچہل سال در بہشت روند . پس درویشان حریص ہم از ثواب فقرا بی بہرہ و بی نصیب نیستند . و دیگر رسول - علیہ السلام - فرمود کہ بہشت را بمن نمودند ، بیشتر اہل بہشت درویشان بودند . و دوزخ را بمن نمودند ، بیشتر اہل دوزخ توانگران بودند .
- 12 (۱۰) ای درویش ! درویشی نعمت عظیم است . اگر قدرش بدانند ، صبر کنند یا شکر گویند . می آرند کہ شقیق بابرہیم ادہم رسید .
- 15 ابراہیم از شقیق سؤال کرد کہ یا شقیق ! درویشان شہر خویش را چون گذاشتی ؟ - شقیق فرمود کہ بنیکوترین حال . - ابراہیم فرمود کہ آن حال چون است ؟ - شقیق فرمود : « اگر بیابند ، شکر کنند ، و اگر نیابند ، صبر کنند » . - ابراہیم فرمود کہ سگان شہر ما ہمچنین کنند ، اگر می یابند ، می خورند ، و اگر نمی یابند ، صبر می کنند . - شقیق فرمود کہ یا ابراہیم ! پس درویشان چون زندگانی کنند ؟ - فرمود کہ اگر نیابند ، شکر کنند و اگر بیابند ، ایثار کنند . - شقیق
- 21

- انصاف بداد و فرمود که درویشان باید که چنین زندگانی کنند . -
- (۱۱) می آرند که یکی تزدیک ابراهیم ادهم ده هزار درم بیاورد
- 3 و گفت که این را از من قبول کن ، و در مصلحت خود صرف کن :
- ابراهیم آن را قبول نکرد . آن کس الحاح می کرد و شفاعت می کرد
- تا باشد که قبول کند . ابراهیم فرمود که الحاح مکن ، و زحمت
- 6 مکش ، که من قبول نکنم . تو می خواهی که نام من از جریده
- درویشان محو کنند و در جریده توانگران ثبت کنند .
- (۱۲) ای درویش ! اگر این مقام بزرگ نبودی ، پیغمبر ما
- 9 - علیه السلام - باین مقام فخر نیاوردی ، و نفرمودی که الفقر فخری .
- و اگر این مقام بحضرت خدای بزرگ نبودی ، پیغمبر از خدا این
- مقام نخواستی « اللهم احیینی مسکیناً وامتنی مسکیناً واحشرنی فی زمره
- 12 المساکین » .

فصل دوم

در بیان زهد و مراتب زهاد

- (۱۳) بدان که زهد عبارت از ترك است ، و زاهد کسی را گویند
- 15 که او را از دنیاوی چیزی بوده باشد ، و باختیار خود آن را ترك کرده
- بود . و هر که را چیزی نبوده باشد ؛ و ترك نکرده بود ، او را زاهد
- 18 نگویند ، فقیر گویند . و هر که ترك دنیا کند از برای اظهار سخاوت ،
- یا از برای قبول خلق ، یا از جهت سبب دیگر که نه از برای خدا
- بود ، و نه از برای آخرت بود ، او را هم زاهد نگویند . زاهد آن
- 21 باشد که ترك دنیا کند از برای ثواب آخرت یا از برای خدا !

- (۱۴) ای درویش ! زاهد مطلق آن بود که بیکبار ترك دنیا کند و روی از مال و جاه بکلی بگرداند . اگر چه زهد از بعضی دنیا درست است ، چنان که توبه از بعضی معاصی درست است ، اما ثوابی که موعود است در آخرت ، زاهدان و تائبان را آن زاهدی است که روی از دنیا بکلی گردانیده بود ، و آن تائبی است که روی از معاصی بکلی گردانیده باشد .
- (۱۵) چون معنی زهد را دانستی ، اکنون بدان که زاهد مراتب دارند ، و هر يك در مرتبه ئی اند . - مرتبه اول آن است که زاهد شود تا از عقاب آخرت ایمن گردد و از عذابهای گوناگون دوزخ خلاص یابد . و این زهد خایفان است . - مرتبه دوم آن است که زاهد شود برای ثواب آخرت و نعمتهای گوناگون بهشت . و این زهد راجیان است . - مرتبه سوم آن است که زهد وی نه از خوف دوزخ باشد ، و نه از امید بهشت بود ، خاصاً از جهت دوستی خدا کرده باشد ، و دوستی خدای تعالی چنان بر دل وی مستولی شده باشد که پروای هیچ چیزی دیگرش نباشد .
- (۱۶) ای درویش ! هر که ترك دنیا کند از برای ثواب آخرت ، زاهد است ، اما نزدیک اهل معرفت این زهد ضعیف است ، از جهت آن که دنیا و آخرت در نظر عارفان حقیر و مختصر است . ایشان از عذابهای گوناگون دوزخ نترسند ، و بنعمتهای گوناگون بهشت امید ندارند . از خدا بترسند ، و بخدا امید دارند ، و از خدا می جویند .
- (۱۷) ای درویش ! آن قدر ندارد که تو بوی مشغول شوی ، و در

- طلب وی عمر عزیز خود ضایع گردانی . چیزی که امروز با تست ،
 و فردا با دیگری خواهد بود ، اورا نزدیک عاقل هیچ قدری نباشد ،
 3 وعاقل دلرا بروی نهد . بایزیدرا پرسیدند که این مقام بچه یافتی ؟
 - فرمود که بهیچ . - گفتند : « چون ؟ » - فرمود که بیقین دانستم
 دانستم که دنیا هیچ است ، ترك دنیا کردم و این مقام یافتم .
 6 (۱۸) ای درویش ! اگر این سخنرا فهم نکردی ، و دنیا پیش تو
 قدری دارد ، بدان که زهد معامله است که با خدا می کنند . دنیا
 می دهند و آخرت می ستانند ، فانی می دهند و باقی می ستانند . هر که
 9 کاسه سفالین بدهد ، و در مقابله آن کاسه زرین بستاند معامله می باشد
 بغایت با نفع و پر سود ، و جمله عاقلان باین معامله رغبت نمایند .
 ازینجا گفته اند که زاهدان عاقلترین آدمیان اند .
 12 (۱۹) ای درویش ! اگر این سخنرا فهم نمی کنی ، و باور
 نمی داری ، بدان که دنیا تخم تفرقه و اندوه است ، و تخم بلاء و عذاب
 است . هر که را مال و جاه بیشتر می شود ، تفرقه و اندوه وی ، و بلاء
 15 و عذاب وی بیشتر می گردد . عاقلان هر چیز که خواهند ، از برای
 راحت و آسایش خواهند ، و راحت و آسایش در ترك است . پس هر که
 عاقل بود ، ترك اختیار کند بقدر آن که تواند ، اگر ترك کلی کند ،
 18 راحت کلی یابد ؛ و اگر ترك کلی نتواند کرد ، بقدر آن که ترك
 می کند ، راحت می یابد .
 (۲۰) ای درویش ! هر که را در دنیا مرادی بر می آید ، در زیر
 آن مراد صد نامرادی نهفته است . عاقل از برای يك مراد تحمل صد
 21

نامرادی نکند ، ترك آن يك مراد کند ، تا آن صد نامرادیش نباید کشید .

فصل سوم

در بیان توکل

3

(۲۱) بدان که توکل کار خود بکسی گذاشتن است ، و خدا

می فرماید که هر که کار خود بمن گذارد ، من بسازم کارهای وی را
« ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره » .

(۲۲) ای درویش ! توکل ثمره ایمان است . ایمان هر که

قوی تر باشد ، توکل وی درستتر بوده یعنی هر که را ایمان باشد بهستی

ویگانگی خدا ، او بییقین بداند که خدا دانا است بهمه چیز و توانا است

بر همه چیز ، و رحمت و عنایت او در حق بندگان زیاده از آن است که

رحمت و عنایت مادر در حق فرزند ، بلکه هیچ نسبت ندارد رحمت

و شفقت مادر بر رحمت و شفقت حق . شفقت مادر در حق فرزند هم اثر

شفقت حق تعالی است در حق بندگان خود .

(۲۳) ای درویش ! حقیقت توکل آن است که بنده بییقین بداند

که خدای تعالی قادر است بر روزی رسانیدن بندگان ، و با آن که

قادر است ، وعده کرده است که روزی بندگان بر من است ، و بییقین

بداند که خدای تعالی وعده خود خلاف نکند . چون اینها بییقین

دانست ، و اعتماد بر کرم و فضل خدای کرد ، و دل وی آرام گرفت ،

وازین نمی گردد ، توکل بنده تمام شد .

(۲۴) ای درویش ! توکل درست از یقین درست پیدا می آید .

21

- یقین هر که تمامتر بود ، تو گل وی درستتر بود . یقین در دل است ،
 و تو گل کار دل است . چون دل آرام گرفت ، خدا روزی بندگان
 3 می رساند ، و کار بندگان می سازد ، اگر در ظاهر بنده کاری کند یا
 نکند ، و بکسی مشغول شود یا نشود ، و مباشرت اسباب کند یا نکند ،
 نقصانی در تو گل وی نیاید . اگر بدر حا کمی رود ، یقین بداند که
 6 قاضی حاجت خدای است . اگر بنزدیک طیب رود ؛ یقین داند که
 شفاء بنده از خدای است ، و مانند این .
- (۲۵) ای درویش ! باید که متو گل را اعتماد بر مال ، و اعتماد بر
 9 کسب ، و اعتماد بر اسباب نباشد ، اعتمادش بر کرم و فضل خدا باشد .
 (۲۶) چون حقیقت تو گل را دانستی ، اکنون بدان که کسانی که
 عیال دارند ، اگر کسب کنند ، و اگر ذخیره نهند ، تو گل ایشان را
 12 زیان ندارد ، اما باید که نفقه یکساله بیش نهند ، و کسب بر وجه
 حلال کنند ، و در معامله کم ندهند ، و زیاده نستانند ، و رحمت و شفقت
 در هیچ موضع فرو نگذارند . و کسانی که عیال ندارند ، و مجرد اند ،
 15 اگر ایشان را چنان اند که روزی چیزی خوردنی بایشان نرسد ،
 و اندرون ایشان متفرق و پراکنده شود ، و انتظار کشند که کسی چیزی
 خوردنی به پیش ایشان برد ، باید که بکسب مشغول شوند . و آن
 18 کسب تو گل ایشان را زیان ندارد ، اما باید که بقدر ضرورت کسب
 کنند ، و ذخیره نهند ؛ هر چه در روز کسب کنند ، در همان روز در
 راه رضای خدا صرف کنند . و اگر چنان اند که ایشان را اگر یک
 21 روز ، و اگر دو روز ، و اگر سه روز چیزی خوردنی نمی رسد ، و اندرون

- ایشان متفرق و پراکنده نمی شود ، و انتظار آن نمی کشند که کسی چیزی خوردنی پیش ایشان برد ، ایشان باید که ترك كسب کنند ، که حیف باشد که ایشان بکسب مشغول شوند . ایشان اهل صحبت اند ، 3 کار ایشان فراغت و جمعیت است ؛ باید که باقی عمر را بغنیمت دارند . و غنیمت داشت باقی عمر آن باشد ، که دست از صحبت یکدیگر ندارند ، و یکدیگر را عزیز دارند ، و در بر آوردن مراد یکدیگر 6 کوشند ، و بر یکدیگر تکبر نکنند ، و در میان ایشان شیخی و مریدی باید که نباشد . شیخی و مریدی کار مبتدیان است ، در نهایت شیخی و مریدی نبود ، جمله برابر باشند ، و خدمت یکدیگر کنند ، و منت 9 بخود فرو گیرند ، تا از آن صحبت برخوردار یابند ، و باقی عمر را بغنیمت داشته باشند . و زکوة فراغت و جمعیت را باید که این طایفه این بیچاره را بدعای خیر یاد کنند ، که این بیچاره همیشه خواهان 12 این بود ، و نیافت ، یا در وقت ما این طایفه نبودند ، و یا بودند ، روی بمن نمودند .

15

بیت

- در دهر وفا نبود هرگز یا بود به بخت ما کنون نیست
و این طایفه باید که ذخیره نهند . هر چه خدا بایشان فرستد از خوردنی و پوشیدنی ، چون بقدر ضرورت حظ خود را بردارند ، باید که 18 باقی را ایثار کنند .

- (۲۷) ای درویش ! هر که علم و ارادت و قدرت خدا را ندید بر کُل کاینات ، اعتماد وی بر اسباب است ، و از اسباب در نمی تواند 21

- گذشت . وبمسبب اسباب نمی تواند رسید . پس هر وقت که در اسباب
خللی پیدا آید ، وی غمناک و اندوهگین شود ، ومتفرق و پراکنده خاطر
3 گردد . هر که علم و ارادت و قدرت خدا را محیط دید بر کل کائنات ،
اعتماد وی بر خدای است ، نه بر اسباب ، از جهت آن که وی
اسباب را همچون مسببات عاجز ، و بیچاره ، ومقهور ، ومسخر خدا دید ؛
6 و خدا را دانا بهمه چیز و توانا بر همه چیز دید ، و یقین دانست که هر
چند می کند ، خدا می کند ؛ و هر چه می دهد ، خدا می دهد . پس
اگر در اسباب خللی پیدا آید ، وی غمناک و اندوهگین نشود ، ومتفرق
9 و پراکنده خاطر نگردد .
- (۲۸) ای درویش ! بیقین بدان که قادر مطلق اوست . هر چه
می خواهد ، می کند . « فعال لما يريد » صفت اوست . بی علم و ارادت
12 و قدرت وی بر گی بر درخت نجنبید ، و دست هیچکس حرکت نکند ،
و دل هیچکس هیچ نیندیشد . اندیشه دلها ، و حرکت دستها و زبانها
بعلم و ارادت و قدرت اوست ، بلکه جنبش تمام موجودات بعلم
15 و ارادت و قدرت اوست . بی علم و ارادت و قدرت او هیچ چیز در
وجود نیاید ، و هیچ چیز حرکت نکند . خالق جمله اشیا اوست ،
ومحرک جمله اشیا اوست ، محیی و ممیت اوست ، ضار و نافع اوست ،
18 قابض و باسط اوست . هر کدرا فراخی می دهد ، او می دهد ؛ هر
کدرا تنگی می دهد ، او می دهد ؛ « نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی
حیوة الدنیا » . مشایخ این دعا را بسیار خوانده اند : « اللهم لا مانع
21 لما اعطیت ولا معطى لما منعت ولا راد لما قضیت ولا یفیع ذالجدّ

ملك الجَدّ .

- (۲۹) ای درویش ! چون دانستی که حال چنین است ، بیش غم دنیا مخور ، و کار بخدا بگذار ، که کار ساز بندگان اوست . بنده باید 3 که کار خود کند ، که خداوند کار خود می کند . کار بنده فرمان برداری است ، و کار خداوند پروردگاری است .
- (۳۰) ای درویش ! دانایان در دنیا هرگز چیزی نخواسته اند ، 6 بهر چه پیش آمده است ، راضی و تسلیم بوده اند ، از جهت آن که دانسته اند که آدمی نداند که به آمد وی در چیست : « عسی ان نکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان تحببوا شیئاً وهو شر لکم » . 9 و بیقین دانسته اند که خدای مصلحت کار بنده داند . پس تدبیر و تصرف خود ، و ارادت و اختیار خود از میان برداشته اند ، و کار بخدای بگذاشته اند . « وفوضت امری الی الله ان الله بصیر بالعباد » . 12

فصل چهارم

در بیان محبت خدا

- (۳۱) بدان که محبت خدای تعالی مقامی بلند است ، و نهایت 15 مقامات است . و غایت کمال بنده آن است که دوستی خدای تعالی بر دل وی غالب شود ، و همگی دل وی را فرو گیرد . و اگر همگی دل را فرو نگیرد ، باری چنان باشد که دوستی خدای غالب تر بود از دوستی 18 چیزها دیگر که نجات بنده در این است . ولذت و راحت در آخرت بر قدر دوستی خدا خواهد بود ؛ هر که را زیاده باشد ، زیاده بود ؛ و هر که را هیچ نباشد ، هیچ نبود . رسول - علیه السلام - می فرماید 21

- 3 که ایمان هیچ کسی درست نیست تا آن گاه که خدای را ورسول خدای را از همه چیزها دوست تر نگیرد . واز رسول - علیه السلام - سؤال کردند که ایمان چیست ؟ - فرمود که دوستی خدای ودوستی رسول خدای . ورسول - علیه السلام - همیشه این دعا می کرد : « اللهم ارزقني حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني الي حبك » .
- 6 (۳۲) ای درویش ! محبت خدای تعالی از معرفت خدای تعالی پیدا می آید . هر که را معرفت خدای تعالی باشد ، البته او را محبت خدای تعالی بود ؛ ومحبت خدای تعالی بر قدر معرفت خدای تعالی باشد . اگر معرفت بکمال بود ، محبت هم بکمال باشد ؛ وچون محبت بکمال باشد ، لذت وراحت در آخرت هم بکمال باشد .
- 9 (۳۳) ای درویش ! معرفت خدای تعالی اصل است ، وبنای چندین مقامات بر وی است . اگر معرفت خدای تمام حاصل شد ، باقی مقامات که بنا بر وی است ، آسان گشت ؛ بلکه باقی مقامات جمله حاصل شد ؛ وشك نیست که این چنین است ، از جهت آن که سالک چون يك قدم در معرفت نهاد ؛ در هر مقامی يك قدم نهاد . چون معرفت تمام شد ، جمله مقامات که بنا بر وی است تمام شد . واین سخن بغایت خوب است . در معرفت می باید کوشید ، که باقی خود حاصل شود الا اخلاق ، که اخلاق از معرفت پیدا نیاید ، کسب اخلاق بطریقی دیگر است . هر يك عالمی اند ، اخلاق عالمی است و معارف عالمی است . بسیار کس را باشد که معارف باشد و اخلاق نباشد ، وبسیار کس را بود که اخلاق بود ومعرفت نبود . هر که را دو بود ، او بکمال

باشد .

تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، غرض ما بیان محبت

3 حق تعالی بود .

(۳۴) ای درویش ! تا دوستی خدای تعالی همگی دل بنده را فرو

نگیرد ، بنده یکجہت و یکقبلہ نگرود . و تا بنده یکجہت و یکقبلہ

6 نشود ، حاضر نگرود ، و با خدای نتواند بود .

(۳۵) ای درویش ! خدای با بنده است ، بنده می باید کہ با

خدای باشد ، تا کمال بنده بود . تا دوستی خدای همگی دل بنده را

9 فرو نگیرد ، بنده با خدا نتواند بود . و چون بنده با خدا باشد ، اگر

نماز گذارد ، بحضور گذارد ، و اگر تسبیح گوید ، بحضور گوید ،

و اگر صدقہ دهد ، باخلاص دهد . با خدای بودن ہنرہای بسیار دارد ،

12 و بی خدای بودن عیبہای بسیار دارد . و ہر طاعتی کہ نہ بحضور بود ،

آن طاعت صورتی باشد بی جان ، و صورت بی جان را قدری نباشد . کار

حضور دل دارد : « لا صلوة الا بحضور القلب » . ہر کہ در مدت عمر

15 سجدہئی بحضور کرد ، کار خود تمام کرد . و ہر کہ در مدت عمر ہر

روز ہزار رکعت نماز بی حضور کرد ، هیچ کاری نکرد . طریق بدست

آوردن حضور هیچ طریقی دیگر نیست الا دوستی خدای . چنان کہ

18 معرفت اصل چندین مقامات است ، محبت خدای تعالی اصل چندین

مقامات است .

(۳۶) ای درویش ! این سه رسالہ را در اصفہان جمع کردم

21 و نوشتم . والحمد لله رب العالمین .

(۴)

رساله در بیان مبداء اول و در بیان
عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
(تقریر مفصل رساله یازدهم).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاque للمتقين ، والصلوة والسلام على
 3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنين گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيزين
 محمد النسفي ، كه جماعت درويشان - كثرهم الله - ازين بيچاره
 6 درخواست كردند كه مي بايد كه در بيان مبداء اول ، وعالم جبروت ،
 وعالم ملكوت ، وعالم ملك رساله ئي جمع كنيد . درخواست ايشان را
 اجابت كردم واز خداوند تعالى مدد ويازي خواستم تا از خطا وزلل
 9 نگاه دارد : « اِنَّه على مايشاء قدير وبِالاجابة جدير » .
- (۲) اي درويش ! قاعده وقانون سخنان جلد اول ديگر بود ،
 وقاعده وقانون سخنان اين جلد دوم ديگر است ، هريك از طوري اند ،
 12 ودور از يكديگر اند . سخنان اين جلد دوم از گوش ديگر مي بايد
 شنود ، وبچشم ديگر مي بايد ديد . واگر آن گوش وآن چشم هنوز
 پيدا نيامده است ، نبايد شنود ونبايد خواند . وسالكان اين دعا بسيار
 15 خوانده اند : « اللهم متعنا باسماعنا واسماع اسماعنا وابصارنا وابصار ابصارنا
 وقلوب قلوبنا . »

فصل اول

در بیان مبداء اول و در بیان عالم

- 3 (۳) بدان - اعزك الله في الدارين - که موجود از دو حال خالی نباشد ، یا اورا اول باشد ، یا نباشد . اگر اورا اول نباشد ، آن موجود واجب الوجود است ، و اگر باشد ، آن موجود ممکن الوجود است .
- 6 و واجب الوجود را مبداء اول گویند ، و خدای عالم خوانند ؛ و ممکن - الوجود را عالم خدای گویند ، و کتاب خدای خوانند . و عالم در قسمت اول بر دو قسم است ، عالم عدم و عالم وجود ، باز عالم وجود در قسمت اول بر دو قسم است ، عالم ملك و عالم ملكوت . و این سخن بغایت ظاهر است ، و دوری حرافی نیست . اما چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

فصل دوم

12

در بیان وجود و عدم و ممکنات

- (۴) بدان که معلوم اهل علم و مفهوم اهل فهم سه قسم است ، و ازین سه قسم بیرون نیست ، یا واجب است ، یا ممتنع ، یا ممکن .
- 15 واجب موجودی است که عدم بروی روا نیست ؛ پس واجب همیشه بود و همیشه باشد . و ممتنع معدومی است که وجود بروی روا نیست ؛ پس ممتنع هرگز نبود و هرگز نباشد . و ممکن چیزی است که عدم بر وی رواست و وجود بر وی رواست ؛ پس ممکن شاید که معدوم باشد ، و شاید که موجود بود .
- 18 (۵) ای درویش ! ممکنات دو عالم دارند ، یکی عالم عدم و یکی
- 21

- عالم وجود ، درعالم عدم می توانند بود ، ودر عالم وجود می توانند بود .
 وعالم عدم عالمی بغایت بزرگ و فراخ است ، ودر وی خلقان بسیاراند ،
 3 وآن خلقان را ازین عالم که ما در آن ایم خبر نیست ، ورسول
 علیه السلام - می فرماید که خدا را زمینی دیگر هست بغیر ازین زمین که
 ما در آنیم وآن زمین سدّ است ، ودر آن زمین خلقان بسیاراند ، وآن
 6 خلقان را خبر نیست که بغیر از زمین ایشان زمینی دیگر هست ، وآن
 خلقان را خبر نیست که درین زمین آدم و ابلیس بوده اند ، وآن خلقان را
 خبر نیست که کسی عصیان خدای تعالی تواند کرد .
 9 (۶) ای درویش ! می دانی که آن زمین کدام است ، وآن خلقان
 کدام اند . آن زمین زمین عدم است ، وآن خلقان ممکنات اند که درعالم
 عدم اند . و حقیقت این سخن آن است که جواهر و اعراض عالم جمله
 12 بیکبار در عالم عدم بالقوّه موجود اند بطریق کلی آن جواهر و اعراض را
 که در عالم عدم موجود اند بطریق کلی ممکنات می گویند . ایشان اند
 که قابل وجود و قابل عدم اند ، وایشان اند که غیر وجود و غیر عدم اند ،
 15 وایشان اند که حقایق موجودات اند . و اگر آن موجودات بالقوّه در عالم
 نبودندی ، این موجودات بالفعل درعالم وجود نبودندی .
 (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عالم در
 18 قسمت اوّل بردو قسم است ، عالم عدم و عالم وجود ، درعالم عدم موجودات
 بالقوّه اند ودر عالم وجود موجودات بالفعل اند . باز عالم وجود در قسمت
 اوّل بر دو قسم است ، عالم محسوس و عالم معقول . ودر عالم محسوس ،
 21 موجودات محسوس اند ، ودر عالم معقول موجودات معقول اند . موجودات

عالم بیش ازین نیستند. پس موجودات محسوس را عالم ملك می گویند ،
 وموجودات معقول را عالم ملكوت می گویند ؛ وموجودات بالقوة را عالم
 جبروت می خوانند . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین
 3 بگویم .

فصل سوم

6 در بیان اسماء عالم جبروت وعالم ملكوت وعالم ملك

(۸) بدان که آن موجودات بالقوة را که درعالم عدم اند باضافات
 واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند : عالم عدم ، وعالم ممکنات ، وعالم
 ماهیات ، وعالم حقایق ، وعالم کلیات ، وعالم استعداد ، وعالم فطرت ، وعالم
 9 قوت ، وعالم اجمال وعالم جبروت ، ومازند این گفته اند ، ومراد ازین
 جمله همین يك عالم بیش نیست ، واین عالم قوت است . واین دو عالم را
 12 که موجودات محسوس وموجودات معقول در وی اند ، هم باضافات واعتبارات
 باسامی مختلفه ذکر کرده اند : عالم محسوس وعالم معقول ، وعالم ملك
 وعالم ملكوت ، وعالم خلق وعالم امر ، وعالم شهادت وعالم غیب ، وعالم
 15 ظلمانی وعالم نورانی ، وعالم جسمانی وعالم روحانی ، ومازند این گفته اند .
 ومراد ازین جمله همین دو عالم بیش نیست ، وآن عالم محسوس وعالم
 منقول است .

(۹) ای درویش ! نه چنان است که عالم دیگر است وموجودات
 18 دیگر ، یعنی چنان است که عالم ظرف است وموجودات مظروف ، بلکه
 موجودات عین عالم اند . بغیر موجودات چیزی دیگر نیست . سخن دراز
 شد واز مقصود بازماندیم ؛ غرض ما آن بود که موجودات بالقوة را
 21

عالم جبروت می گویند، و موجودات معقول را عالم ملکوت می گویند،
و موجودات محسوس را عالم ملک می گویند.

فصل چهارم

3

در بیان جوهر اول و در بیان پیدا آمدن مفردات و مرکبات

(۱۰) بدان که موجودات بالقوة که در عالم عدم اند و معدومات

ممکن اند، جمله شیئی اند، و جمله معلوم خدای اند. و باین اشیا خطاب

آمد که «الست بر ربکم و از ایشان جواب آمد که «بلی». و این اشیا هرگز

از حال خود نگشتند و نخواهند گشت « فاقم و جهك للدين حنیفاً

۹ فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم»

(۱۱) ای درویش! از بودن و نابودن موجودات آن اشیا را تفاوتی

نیست. اگر موجودات جمله یکبار معدوم شوند، و اگر همچون این عالم

۱۲ هزار دیگر موجود گردند، آن اشیا زیادت و کم نشوند، و در آن اشیا

تبدیل و تغییر پیدا نیاید، از جهت آن که آن اشیا جمله کلیات اند،

و کلیات هرگز از حال خود نگردند، و از بودن و نابودن جزویات، و از

۱۵ بسیاری و اندکی جزویات، کلیات زیادت و کم نشوند، و تغییر و تبدیل

در کلیات پیدا نیاید.

(۲۱) تا سخن دراز نشود، و از مقصود بازمانیم، بدان که خدای

۱۸ تعالی فاعل مطلق است، و عالم جبروت قابل مطلق است. خدای تعالی

که فاعل مطلق است، ازین عالم جبروت، که قابل مطلق است، بیک

جوهر امر کرد که موجود شو! آن جوهر دریک طرفه العین موجود

۲۱ شد، و از عالم قوت بعالم فعل آمد، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسید:

- « وما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر » و آن جوهر را جوهر اول گویند؛
 و بزرگواری جوهر اول را جز خدای تعالی کسی دیگر نداند، از جهت
 آن که جوهر اول جوهری بغایت لطیف و شریف است، و بغایت دانا
 و مقرب است، و بغایت حاضر و مشتاق است. همیشه در اشتیاق خدای است
 و هرگز يك طرفه العين از آن حضرت غافل نشد و نشود، و از آن درگاه
 غایب نگشت و نگردد. و بزرگواری جوهر اول از آن است که بی واسطه
 غیر پیدا آمده است. آن گاه باین جوهر اول خطاب آمد که مفردات
 عالم بنویس! در يك طرفه العين بنوشت تا مفردات عالم موجود گشتند
 و از عالم قوت بعالم فعل آمدند، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند:
 9 « انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فیکون » و مفردات عالم عقول
 و نفوس و طبایع و افلاک و انجم و عناصر اند. جوهر اول مفردات عالم بنوشت
 کار جوهر اول تمام شد. ازین معنی خبر داد که « جف القلم بما هو کائن ». 12
 آن گاه باین مفردات خطاب آمد که مرکبات عالم را بنویسید. بنوشتند
 و می نویسند، تا مرکبات موجود شدند و می شوند، و از عالم قوت بعالم فعل
 آمدند و می آیند. و مرکبات عالم معادن و نباتات و حیوانات اند. این است
 15 تمامی موجودات، و این است بیان عالم عدم و عالم وجود.

- (۱۳) عالم بیش ازین نیستند « یسطرون به والقلم وما یسطرون » عبارت
 از عالم جبروت است، « والقلم » عبارت از جوهر اول است، و جوهر اول قسم
 18 خدای است، « وما یسطرون » عبارت از مفردات عالم است، و مفردات عالم
 نویسندگان اند. و نویسندگان دایم در کتابت اند، و کار ایشان این است
 12 که همیشه مرکبات می نویسند. و مرکبات کلمات رب العالمین اند.

و کلمات او هرگز بنهایت نرسیده است و نرسد، با آن که نهاید ندارد، مکرر نیستند. « قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربّي ولو جئنا بمثله مدداً »

(۱۴) ای درویش! بعضی می گویند که اوّل زمین موجود شد، آن گاه آسمانها و ستارگان، یعنی عناصر و طبایع موجود گشتند، آن گاه افلاک و انجم. و بعضی می گویند که اوّل افلاک و انجم موجود شدند، آن گاه افلاک و انجم. و بعضی می گویند که افلاک و انجم و عناصر و طبایع جمیع بیکبار برابر موجود گشتند.

(۱۵) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که عالم ملک عالم محسوسات است، و عالم ملکوت عالم معقولات است، و عالم جبروت عالم مملکات است، و مبداء اوّل خدای عالم است. و خدای عالم احد حقیقی است، از جهت آن که در ذات وی هیچ نوع کثرت نیست، مجرد است، و وحدت صرف است.

فصل پنجم

در بیان کار کنان خدای

(۱۶) ای درویش! هیچ شك نیست که در عالم کار کنان هستند، و فرمان خدا کار می کنند « لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یأمرون ». و این کار کنان را بعضی ملائکه می خوانند، و بعضی عقول و نفوس و طبایع می گویند. و این اصطلاح است. هر قومی اصطلاحی دارند، و با اصطلاح خود سخن می گویند. آن قوم که ملائکه می خوانند، می گویند که عالم ملائکه عالم ملکوت است،

- وعالم اجسام عالم ملك است ؛ وآن قوم که عقول و نفوس و طبایع می گویند ، می گویند که عقول و نفوس و طبایع عالم ملکوت اند ،
 3 وافلاك وانجم و طبایع عالم ملك اند . و مراد هر دو طایفه یکی است .
 و این سخن مشکل نیست ، ظاهر است .
 (۱۷) ای درویش ! هیچ شك نیست که عالم اجسام جانی دارد ،
 6 و فعل اجسام ، ونشو و نمای اجسام ، و حس و حرکت اجسام از آن جان است .
 و اگر آن جان نبودی ، اجسام مرده بودند ، و فعل و نشو و نما و حس و حرکت نداشتندی . جان هر چیز ملکوت آن چیز است .
 9 و جان اجسام مراتب دارد . پس عالم ملکوت را مراتب باشد . و دیگر طایفه می گویند که جوهر اوّل بامر خدا موجود شد ؛ و طایفه دیگر می گویند که جوهر اوّل از ذات خداوند صادر شد . و این هم اصطلاح است . اگر بانصاف تحریر مبحث کنند ، یقین بدانند که
 12 مقصود جمله یکی است .
 (۱۸) ای درویش ! این همه ظللها و اختلاف که پیدا آمد از نادان پیدا آمد ، که مبتدیان ندانستند که مقصود جمله یکی است .
 15 لاجرم مذاهب مختلفه پیدا آمد ، و خلق سرگردان شدند . و از آن جهت ندانستند که مبتدیان از لفظ بمعنی می روند ؛ لاجرم الفاظ مختلفه حجاب ایشان می شود . و منتهیان از معنی بلفظ می آیند ، لاجرم
 18 الفاظ مختلفه حجاب ایشان نمی شوند . هر که از لفظ بمعنی رود ، همیشه وی و قوم وی سرگردان باشند .

فصل ششم

در بیان عالم علوی و عالم سفلی

- 3 (۱۹) چون عالم جبروت را و عالم ملکوت را و عالم ملک را دانستی ، اکنون بدان که عقول و نفوس که کربوبیان و روحانیان اند ، و افلاک و انجم که عرش و کرسی آسمانها و ستارگان اند ، عالم علوی اند ، و طبایع و عناصر عالم سفلی اند .
- 9 (۲۰) چون عالم علوی و عالم سفلی را هم دانستی ، اکنون بدان که افراد عالم علوی هر یکی صورتی که دارند رها نمی کنند ، و صورتی دیگر نمی گیرند . هر یکی کاری که دارند ، دائم بکار خود مشغول اند ، و ایشان را از آن کار هرگز خستگی و ملالت نیست ، در کار ایشان تغییر و تبدیل نیست . علم و عمل ایشان هرگز زیاده و کم نشود ، و ایشان علم و عمل از کسی نیاموخته اند . علم و عمل ایشان با ذات ایشان همراه است ، و کمال ایشان مقارن ذات ایشان است . و باین سبب عالم علوی را عالم بقا و ثبات می گویند : « انّ الذین عند ربّک لا یستلبون بمن عبادته ویستبحونه وله یسجدون . » و افراد عالم سفلی هر یکی صورتی که دارند ، رها می کنند ، و صورتی دیگر می گیرند . آتش هوا ، و هوا آب ، و آب خاک می شود ؛ و خاک آب ، و آب هوا ، و هوا آتش می گردد . و خاک و آب و آتش و هوا مرگب می شوند ، و باز مفرد می گردند ، و هر یک باصل خود باز می گردد . و باین سبب عالم سفلی را عالم کون و فساد می گویند .
- 21 (۲۱) ای درویش ! مفردات چون مرگب می شوند ، اعراضی که

- در ایشان بالقوة موجود اند ، در مرگب بالفعل موجود می گردند ،
 واز قوت بفعل می آیند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند ،
 3 و خود را جلوه می کنند . و باز مرگبات چون مفردات می شوند ، و هر
 يك باصل خود باز می گردند ، همان اعراض که درایشان بالقوت
 موجود بودند ، همچنان در ایشان بالقوة موجود اند ، بی زیادت
 و نقصان . پس جواهر و اعراض عالم ازین وجهه که هستند ، هرگز
 6 زیاده و کم نشدند ، و هرگز متغیر نشوند ، چنین می دانم که تمام
 فهم نکردی روشن تر ازین بگویم .

9

فصل هفتم

در بیان خزاین خدای

- (۲۲) بدان که چون مفردات عالم موجود گشتند ، واز قوت بفعل
 آمدند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . اعراضی که بمفردات
 12 تعلق می داشتند ، با مفردات از قوت بفعل آمدند ، اما اعراضی که
 بمرگبات تعلق می داشتند در مفردات بالقوة بماندند ، واز قوت بفعل
 نیامدند . چون مفردات مرگب می شوند ، آن اعراض که در مفردات
 15 بالقوة موجود اند ، در مرگبات بالفعل موجود می گردند ، واز قوت
 بفعل می آیند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند . و اگر آن
 18 مرگب بقا یابند ، و تربیت و پرورش چنان که شرط است بیابد ، بکمال
 خود رسد . و اگر بقا یابد و آفتی بوی برسد ، یا تربیت و پرورش
 چنان که شرط است نیابد ، ناقص باز گردد : « افلح من زکیها وقد
 21 خاب من دسیها . » و باز چون مرگبات مفردات می شوند ، و هر يك

- ۳ باصل خود باز می گردند ، همان اعراض که در مفردات بالقوت موجود بودند ، همچنان در ایشان بالقوة موجود بودند ، بی زیادت و نقصان .
- ۳ پس هر چیز که در مرگبات بتدریج پیدا می آید ، و هر حال که در مرگبات ظاهر می شود ، بلکه هر حال که در عالم سفلی پیدا می آید ، آن جمله در مفردات بالقوة موجود اند بطریق کلی .
- ۶ (۲۳) ای درویش ! مفردات عالم علوی و عالم سفلی جمله خزاین خدای اند : « ولله خزاین السموات والارض . » و هر چند ازین خزینه ها مرگبات می بخشند ، ازین خزینه ها چیزی کم نمی شود . و خزینه وجود ، و خزینه حیوة ، و خزینه رزق ، و خزینه عقل ، و خزینه علم ، و خزینه خلق ، و خزینه قدرت ، و خزینه سعادت ، و خزینه دولت ، و خزینه فراغت ، و مانند این خزینه ها بسیار دارد . چندین گاه است که می شنودی که خدای تعالی خزاین بسیار دارد ، و هر چند ازان خزاین می بخشد ، هیچ کم نمی شود ، و نمی دانستی که آن خزاین چیست و چرا کم نمی شود .
- ۱۵ (۲۴) ای درویش ! در عالم عدم خدای را چندین هزار خزاین است . کلیات که در عالم عدم اند جمله خزاین اند ، هر کلی خزینه ئی است . در عالم وجود چندین هزار خزاین اند . در مفردات آب و خاک خزاین اند ، و هوا و آتش خزاین اند ؛ افلاك و انجم خزاین اند ، عقول و نفوس خزاین اند . و در مرگبات هر معدنی خزینه ئی است ، و هر نباتی خزینه ئی است ، و هر درختی خزینه ئی است ، و هر حیوانی خزینه ئی است ، و هر انسانی خزینه ئی است . « وان من شیء

الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم . « وهر چند که ازین خزاین می بخشد ، ازین خزاین هیچ کم نمی شود .

3 (۲۵) ای درویش ! هر تخم نباتی خزینه ئی است ؛ وهر تخم درختی خزینه ئی است ؛ واز هر خزینه چندین هزار خزینه دیگر پیدا می آید . عجایب کارستانی است ملك خدا ، و با عظمت جائی است حضرت او ، و پر حکمت حالی است حکم او .

6 (۲۶) ای درویش ! علم این است ، و دعای رسول - علیه السلام - که « ارنا الاشياء كما هي » از برای این است . هر که را این در بر گشادند و اسرار ملك و مملکوت و جبروت بر وی آشکارا گردانیدند ، و او را از مقربان حضرت خود کردند ، و در حرم خود راه دادند ، و از عالم ایمان بعالم ایقان رسانیدند « و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين . »

12

فصل ششم

در بیان عالم صغیر

15 (۲۷) بدان که هر چیز که در عالم کبیر اثبات می کنند ، باید که نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود ، از جهت آن که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر چیز که در عالم کبیر هست ، در عالم صغیر نمودار این هست .

18

(۲۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که نطفه آدمی نمودار عالم جبروت است ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی موجود گشت ، و از قوت بفعل آمد ، و از عالم اجمال بعالم

21

تفصیل رسید ، آن جمله در نطفه وی بالقوة موجود بودند ، و پوشیده
و مجمل بودند . و طبیعت که در نطفه پیدا آمد نمودار جوهر اول است .

3 و جسم و روح آدمی نمودار عالم ملک و عالم ملکوت است .

(۲۹) ای درویش ! نطفه آدمی عالم جبروت عالم صغیر است ،

و طبیعت آدمی جوهر اول عالم صغیر است ، و جسم و روح آدمی عالم

6 ملک و عالم ملکوت عالم صغیر است . هر چیز که در نطفه آدمی بالقوة

موجود بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، آن جمله در جسم و روح

آدمی بالفعل موجود گشتند ، و از قوت بفعل آمدند ، و از عالم اجمال

9 بعالم تفصیل رسیدند . اول چیزی که در نطفه موجود گشت ، و از

قوت بفعل آمد ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسید ، یک جوهر بود .

و آن جوهر را جوهر اول عالم صغیر می گویند . و نام آن جوهر طبیعت

12 است .

(۳۰) چون دانستی که اول چیزی که در نطفه پیدا آمد .

طبیعت بود ، ازین جهت طبیعت را جوهر اول عالم صغیر می گویند ،

15 اکنون بدان که باین طبیعت خطاب آمد که مفردات عالم صغیر

بنویس ! بنوشت تا نطفه چهار طبقه شد ؛ سودا ، و بلغم ، و خون ،

و صفرا موجود گشتند و از قوت بفعل آمدند ، و از عالم اجمال بعالم

18 تفصیل رسیدند . آن گاه باین مفردات خطاب آمد که مرکبات عالم

صغیر بنویس ! بنوشتند . آن گاه ازین مفردات تا تمامت اعضای

بیرونی و اندرونی آدمی موجود گشتند ، و از قوت بفعل آمدند ، و از

21 عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . چون اعضای اندرونی و بیرونی آدمی

موجود گشتند ، اعراضی که باعضای آدمی تعلق می داشتند ، با اعضا از قوت بفعل آمدند ، اما اعراضی که بکمال آدمی وبتحصیل دنیا و آخرت تعلق می داشتند ، در اعضا بالقوة بماندند ، واز قوت بفعل نیامدند .

(۳۱) چون مفردات مرگب شدند ، واعضای آدمی پیدا آمدند ، آن اعراض که در مفردات بالقوة موجود بودند ، در مرگبات بالفعل موجود گشتند ، واز قوت بفعل آمدند . اگر این فرزند که موجود گشت ، بقا یابد ، و تربیت وپرورش چنان که شرط است بیابد ، بکمال خود رسد . وتمامت اعراض که در وی بالقوة موجود بود ، بالفعل موجود نشوند ، وبقا نیابند و آفتی بوی رسد ، یا تربیت وپرورش چنان که شرط است نیابد ، ناقص باز گردد : « کما تعیشون تموتون . » وچون آن آدمی بسعی و کوشش مشغول شود و بخدمت استادان و نصیحت دانایان باز گردد ، وبفرمان ایشان کار کند ، آن اعراض از قوت بفعل آیند .

(۳۲) ای درویش ! در باطن وظاهر آدمی خزاین بسیار است ، هر عضوی از اعضای آدمی اندرونی و بیرونی خزیندئی است . و آدمی هر چند از آن خزاین خرج می کند ، ازان خزاین هیچ کم نمی شود . واین چندین حرفتها و صنعتها و عمارت‌های خوب که در عالم است ، واین چندین علمها و معرفتها و حکمتها که در عالم است ، جمله از خزاین آدمیان است . ورسول - علیه السلام - می فرماید که : « الناس معادن کمعادن الذهب والفضة . » این چندین خزاین را بعضی معطل

- فرو گذاشته اند ، وبخزاین دیگران حسد می برند « ام یجسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا . » تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم ! 3
- (۳۳) ای درویش ! عالم جبروت عالم کبیر کتاب مجمل است ، وعالم ملك وعالم ملکوت عالم کبیر کتاب مفصل اند . عالم جبروت عالم صغیر هم کتاب مجمل است ، وعالم ملك وعالم ملکوت عالم صغیر هم کتاب مفصل اند . اول سورهئی که بمحمد - علیه السلام - آمد این سوره بود : « بسم الله الرحمن الرحیم . اقرأ باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاکرم » یعنی اول کتاب وجود خودرا بشناس ، آن گاه موجد خودرا بشناس ، آن گاه ازین کتاب خود آن کتاب بزرگرا معلوم کن ، که این نسخه ونمودار آن است ؛ یعنی خودرا بشناس تا همه چیزرا بشناسی ، خودرا بدان تا مرا بدانی ، افعال خودرا معلوم کن تا افعال مرا معلوم کنی . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز می شود . 15
- (۳۴) ای درویش ! اگر نطفه آدمی را تخم گوئی ، وجسم وروح آدمی را درخت گوئی ، راست باشد . اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف راست میوه این درخت است . اگر میوه اینها است که گفته شد ، شجره طیبه است ؛ و اگر میوه اضداد اینها است ، شجره خبیثه است . « اولئك هم خیر البریه » و « اولئك هم شر البریه » در حق این هر دو طایفه آمده است . اگر اقوال نیک و افعال 18 21

نیک و معارف میوه این درخت گوئی ، راست بود ؛ و اگر فرزندان این پدر و مادر گوئی هم راست بود . ازینجا فرمود رسول - علیه السلام - : « الولد سرّ ابيه . »

3

فصل نهم

در بیان نزول و عروج و در بیان رسیدن بکمال

- (۳۵) ای درویش ! اگر کسی سؤال کند که اگر جوهر 6
اول عالم صغیر نمودار جوهر اول عالم کبیر است ، می بایست که همچون
وی بودی ، نیست ، از جهت آن که جوهر اول عالم کبیر بغایت
شریف و لطیف است ، و بغایت دانا و مقرب است ، و بغایت حاضر 9
و مشتاق است ؛ و جوهر اول عالم صغیر نه چنین است .
- (۳۶) جواب . ای درویش ! شك نیست که جوهر اول عالم
صغیر نمودار جوهر اول عالم کبیر است ، اما جوهر اول مبداء نزول 12
است ، و جوهر اول عالم صغیر مبداء عروج است . پس آن در
غایت قرب باشد ، و این در غایت بعد بود ؛ و آن در غایت شرف
باشد ، و این در غایت خساست بود ؛ از جهت آن که در نزول اول 15
شریفترا باشد ، و در عروج آخر شریفترا بود ، و در نزول هر چند که
از مبداء دور تر می شوند خسیستر می گردند ، و در عروج هر چند
که از مبداء دور تر می شوند ، شریفترا می گردند . تفاوت از 18
اینجا پیدا آمد . و دیگر آن که هر چیز که نمودار چیزی باشد ،
لازم نباشد که من کُلّ الوجوه همچون آن چیز باشد . اگر چنین
بود ، خود آن چیز باشد . پس تفاوت باید که باشد تا نمودار 21

وی بود .

- (۳۷) واگر کسی دیگر سؤال کند و گوید که چون باز گشت باز بوی خواهد بود ، این نزول و عروج را فایده چیست ، جواب می آرند که داود پیغمبر - علیه السلام - از خدای سؤال کرد و گفت که خداوندا خلق را چرا آفریدی ؟ خدای تعالی جواب داد و فرمود که من گنجی بودم مخفی می خواستم که ظاهر شوم . واگر این عبارت را و این جواب را فهم نمی کنی که بغایت بلند است . بعبارتی دیگر فرو تر ازین بگویم .
- (۳۸) ای درویش ! عشق است که اینها می کند . افراد موجودات جماد مملو از عشق اند .
- رباعی
- گر عشق نبودی و غم . عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
ور باد نبودی که سر زلف ربودی
رخساره معشوق بعاشق که نمودی
- 12
- 15
- 18
- 21
- (۳۹) ای درویش ! این همه از جهت آن است که تا آدمی بکمال خود رسد ، و با غنیمت بسیار بحضرت پروردگار خود باز گردد . و در جوار حضرت ذوالجلال ابدالآباد در لذت و راحت باشد . و روح آدمی بطلب کمال آمده است ، و کمال آدمی آن است

کہ علم و طہارت و حضور و اشتیاق حاصل کند ، یعنی از ما سوی
 اللہ روی بگرداند ، و روی پیرورد گار خود آورد ، و خود را و پیرورد گار
 خود را شناسد ، و مشتاق پیرورد گار خود ، و ملازم در گاہ وی گردد ، 3
 و در علم ، و طہارت ، و اشتیاق از عقول و نفوس عالم علوی بگذرد ،
 تا بجوہر اول تواند رسید ، و دایرہ را تمام تواند کرد ، کہ دایرہ
 تا باؤل خود نرسد ، تمام نشود . 6

فصل دہم

در بیان گشتن خلیفہ خدای

(۴۰) ای درویش ! ہر کہ دایرہ تمام کرد ، عالم صغیر را 9
 تمام کرد ، و بنہایت مقامات انسانی رسید ، و انسان کامل شد . و ہر
 کہ عالم صغیر را تمام کرد ، در عالم کبیر نایب و خلیفہ خدا گشت .
 اکنون کاروی آن باشد کہ دیگران را تمام کند . و ہر کہ عالم 12
 صغیر را تمام نکرده باشد ، در عالم کبیر نایب و خلیفہ خدا نتواند
 بود ، ہر چند سعی بسیار کند تا درین عالم پیشوا گردد ، اورا
 میسر نشود . و این سخن بغایت بر اصل است ، از جہت آن کہ 15
 کسی کہ خود را تمام نکرده است ، دیگران را چگونه تمام کند ؟
 و اگر کسی خود را راست نکرده است ، دیگران را چون راست
 گرداند ؟ می خواستم کہ درین رسالہ بیان ذات و صفات مدد اول 18
 و بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملائکہ را تمام کنم ، و نتوانستم .
 کرد ، باشد کہ درین رسالہ کہ می آید تمام کنم . و الحمد للہ رب
 العالمین . تمام شد رسالہ اول از جلد دوم 21

(۴)

رسالة دوم در بیان مبداء اول و در بیان
عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
(تقریر مختلف رساله دوازدهم).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
 3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
 (۱) بدان - اعزك الله في الدارين - كه ملك عالم شهادت است ،
 وملكوت عالم غيب است ، وجبروت عالم غيب غيب است ، وخدای
 6 تعالی غیب غیب غیب است .
- (۲) ای درویش ! عالم جبروت ، كه عالم غیب غیب است ، عالم
 قوت است ، وعالم قوت بالای عالم ملك وعالم ملكوت است ، از
 9 جهت آن كه در عالم ملك وعالم ملكوت موجودات بالفعل اند ، ودر
 عالم جبروت موجودات بالقوة اند ، وموجودات بالقوة مقدم باشند بر
 موجودات بالفعل . اول صلاحیت باشد ، آن گاه خاصیت . وديگر
 12 آن كه موجودات بالقوة اول ندارند ، وموجودات بالفعل اول دارند .
- (۳) ای درویش ! جواهر واعراض عالم جمله بيكبار در عالم عدم
 بالقوة موجود اند بطريق كلي . آن جواهر واعراض را كه در عالم عدم
 15 بالقوة موجود اند بطريق كلي ، ماهيات وممكنات وكليات می گویند .
 وآن موجودات بالقوة جمله شيء اند ، وجمله معلوم خدای اند .
 معدوم ممكن ديگر است ، ومعدوم ممتنع ديگر است . معدوم ممكن
 18 شيء است ، اما معدوم ممتنع شيء نیست . واين اشيارا ابن عربي

اعیان ثابتہ می گوید ؛ و شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی اشیاء ثابتہ می گوید ؛ و این بیچارہ حقایق ثابتہ می گوید . و این اشیاء از آن جهت ثابتہ می گویند کہ ہرگز از حال خود نگشتند 3 و نخواہند گشت . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، غرض ما درین موضوع بیان ماہیات است .

فصل اول

6

در بیان ماہیات

(۴) بدان کہ ماہیات حقایق موجودات اند . ہر موجودی کہ بالفعل موجود است ، آن موجود حقیقی دارد ، و آن موجود بآن 9 حقیقت بالفعل موجود است ؛ کہ اگر آن حقیقت نبود ، آن موجود بالفعل موجود نبود . آن حقیقت را ماہیت می گویند ، و آن حقیقت را ممکن ہم می گویند . و آن حقیقت غیر وجود و غیر عدم 12 است . وجود خارجی و عدم خارجی دو صفت وی اند ؛ و آن حقیقت کماہی موصوف است بصف وجود ، و کماہی موصوف است بصف عدم . و در وجود خدای تعالی ، کہ مبداء اول است خلاف کردہ اند ، 15 کہ ماہیت دارد یا ندارد . و بعضی گفته اند کہ وجود خدای تعالی ماہیت ندارد ، از جهت آن کہ در ذات خدای تعالی بھیچ نوع کثرت نیست ، خدای تعالی وجود مجرد است و وحدت صرف است . و بعضی 18 گفته اند کہ وجود خدای تعالی عین حقیقت اوست . و بعضی گفته اند کہ وجود خدای تعالی غیر حقیقت اوست ، از جهت آن کہ وجود خدای تعالی معلوم بشر است ، و حقیقت خدای تعالی معلوم 21

- بشر نیست . پس حقیقت او غیر وجود او باشد . اما در موجودات ممکن جمله اتفاق کرده اند که جمله ماهیّات دارند ، و ماهیّات حقایق موجودات اند ، و غیر موجودات اند . و اسامی چیزها اسامی آن حقایق اند ، همچون اسم عالم ، و اسم آسمان ، و اسم زمین ، و اسم انسان و مانند این ، جمله اسامی آن حقایق اند ، یعنی اسامی ماهیّات اند ، از جهت آن که عالم را وصف می تواند کرد بصفّت وجود و بصفّت عدم . پس عالم باید که اسم چیزی باشد که آن چیز غیر وجود و غیر عدم بود ، و آن ماهیّت است . « هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً » دلیل این تقریر است .
- (۵) ای درویش ! ماهیّات جمله پاک و مجرد اند ، و جمله ساده و بی نقش اند ، و جمله مستعدّ کمال خود اند . عالم ماهیّات عالمی بغایت خوش است و بی زحمت است ، و عالم وجود عالمی بغایت ناخوش است و پیر زحمت است . عالم ماهیّات نمودار بهشت است ، و یا خود بهشت است ، از جهت آن که در آن عالم تفرقه و پراگندگی نیست . ورنج و بیماری نیست ، و خوف و حزن نیست ، و خستگی و ملالت نیست ، و پیری و مرگ نیست ، و از تغییر و تبدیل ایمن اند ، و هیچ نعمتی برابر امن نیست . اصل موجودات ماهیّات اند ؛ این وجود خارجی صفتی است از صفات ماهیّات . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

فصل دوم

در بیان استعداد ماهیّات

- (۶) بدان که ماهیّات غیر آدمیان هر يك استعداد کاری دارند . 3
چون در خارج موجود می شوند ، هر يك بکار خود مشغول می شوند ،
و هر يك نقش خود را قبول می کنند . و هر يك کار خود می توانند
کرد ، و هیچ يك کار یکدیگر نمی توانند کرد . و ماهیّات آدمیان هر يك 6
استعداد کارها دارند ، و هر يك استعداد نقشها دارند . چون در خارج
موجود می شوند ، هر يك بواسطه پدر و مادر و بواسطه هم صحبتان
نقشی قبول می کنند و بکاری مشغول می شوند : « کَلّ مولود یولد 9
علی فطرته فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه . » و آدمیان که بعضی
زیرک ، و بعضی احمق ، و بعضی سعید ، و بعضی شقی ، و بعضی عالی
همت ، و بعضی خسیس همت ، و بعضی با دولت ، و بعضی با محنت ، 12
و بعضی سخی ، و بعضی بخیل ، و بعضی توانگر ، و بعضی درویش ،
اینها نه از ماهیّات اند . و اینها و مانند اینها اثر ازمنه اربعه اند ،
و از اتفاقات حسنه و از اتفاقات سیئه اند . و ماهیّات تا مادام که در 15
خارج وجود ندارند ، جمله کلی ، و جمله مطلق اند ، و جمله
مجرد اند از لواحق . و چون در خارج موجود می شوند ، جمله
مقیّد و جمله با لواحق اند ؛ و کلی را در خارج وجود نباشد الا در 18
وجود جزوی . و ماهیّات پیش از وجود خارجی و بعد از وجود
خارجی معلوم خدای اند ، و خدای تعالی بر جمله محیط است .
پیش از وجود جمله را می داند ، و می داند که چون موجود شوند 21

از هر یکی چه کار آید . و چون موجود شدند ، آنچه در ایشان دانسته است می بیند .

فصل سوم

3

در بیان اقسام موجود واقسام معدوم

- (۷) بدان که موجودات چهار قسم است : موجود ذهنی ،
6 و موجود خارجی ، و موجود لفظی ، و موجود کتابتی . و چون موجود چهار قسم آمد ، معدوم هم چهار قسم باشد ، از جهت آن که معدوم در مقابله موجود است . چون اقسام موجود واقسام معدوم را دانستی ،
9 اکنون بدان که موجود ذهنی و موجود علمی هر دو یکی اند ، اما در حق آدمیان موجود ذهنی می گویند ، و در حق خدای تعالی موجود علمی می خوانند . در موجود ذهنی احاطت علمی است ، و در موجود خارجی احاطت غیبی است ؛ در موجود ذهنی علم الیقین است ،
12 در موجود خارجی عین الیقین است .
- (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که ماهیات
15 موجودات جمله بسیار در عالم جبروت بالقوة موجود اند بطریق کلی ، و جمله شیء اند ، و جمله معلوم خدای تعالی اند . همیشه بر یک حال اند ، و هرگز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت . بنابراین بعضی گفته اند که خدای تعالی عالم است بماهیات موجودات که کلیات
18 اند ، اما عالم نیست بموجودات از جهت آن که موجودات خارجی بر یات حال نیستند ، از حال بحال می گردند . و چون معلوم بگردد ،
21 علم هم بگردد ، و هر چه بگردد حادث باشد ، و ذات و صفات خدای

تعالی قدیم است .

- (۹) جواب . بدان کہ خدای تعالی عالم است بجزئیات و کلیات .
- 3 « وما یخفی علی اللہ من شیء فی الارض ولا فی السماء » : « یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور » : « لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی السماء ولا فی الارض . » اما خدای تعالی عالم بذات است : نه عالم بالعلم است . از گشتن معلوم گشتن علم لازم آید ، اما از گشتن معلوم 6 گشتن ذات لازم نیاید . چنین می دانم کہ تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

فصل چهارم

9

در بیان صفات خدای تعالی

- (۱۰) بدان کہ خدای تعالی ، کہ مبداء اول است ، احد حقیقی است ، از جهت آن کہ در ذات وی بهیچ نوع کثرت نیست ، 12 ذات مجرد است ، و وحدت صرف است . پس اگر خدای تعالی حیّ بالحویة ، وعالم بالعلم ، ومرید بالارادة ، وقادر بالقدرة ، وسمیع بالسمع ، وبصیر بالبصر ، ومتکلم بالكلام باشد ، در ذات وی کثرت لازم آید ؛ وباتفاق در ذات وی کثرت نیست . پس عالم بالعلم . وقادر بالقدرة ، ومانند این نباشد . وباتفاق خدای را معلومات ومقدورات ومرادات ومانند این حاصل است ، وبغیر ذات چیزی دیگر نیست . 18 پس بضرورت دانستیم کہ خدای تعالی حیّ بالذات ، وعالم بالذات ، ومرید بالذات ، وقادر بالذات ، وسمیع بالذات ، وبصیر بالذات ، ومتکلم بالذات است . اما جوهر اول حیّ بالحویة ، وعالم بالعلم ، ومرید 21

بالارادة . وقادر بالقدرة . وسمیع بالسمع ، وبصیر بالبصر ، ومنتکلم بالکلام است .

3 (۱۱) ای درویش ! تمامت موجودات مظاهر صفات خدای اند .

جوهر اوّل مظهر صفات ذات خدای است ، همچون حیوة ، و علم ، و قدرت ، و ارادت . وسمع ، و بصر ، و کلام . عقول ، و نفوس و طبایع ، و افلاک ، و انجم ، و عناصر مظاهر صفات افعال اند ، همچون ایجاد ، و اعدام ، و احیا و امات . و اعزاز ، و اذلال ، و قبض ، و بسط ، و مانند این .

9 (۱۲) ای درویش ! صفات ذات هفت پیش نیست ، اما صفات

افعال بسیار اند . چند نوبت گفته شد که نزول در مفردات است و عروج در مرگبات . جوهر اوّل مظهر صفات ذات است . و مفردات مظهر صفات افعال آمدند . نزول تمام شد ، و عروج هم در مقابله نزول باشد : معادن

و نباتات و حیوانات مظاهر صفات افعال اند . و انسان کامل مظهر صفات ذات است . عروج تمام شد . نزول در مفردات ، و عروج در مرگبات

15 است . مرگبات چون بجائی برسند که مظهر صفات ذات شوند . عروج

تمام شود ، از جهت آن که چون مظهر صفات و ذات شدند ، بجوهر اوّل رسیدند و دایره تمام کردند . دایره چون باوّل خود رسید ، تمام شد ، و عروج تمام گشت .

18 (۱۳) ای درویش ! این نزول و عروج می بایست تا تمامت صفات

و اسامی خدای ظاهر شوند ، و تمامت افعال و حکمتهای خدا پیدا آیند ،

21 از جهت آن که افعالی که از مفردات ظاهر می شوند ، از مرگبات

- ظاهر نمی شوند ، و افعالی که از مرگبات پیدا می آیند ، از مفردات پیدا نمی آیند : « ولله جنود السموات والارض » ؛ و حکمت‌هایی که در خزاین مفردات محزون اند ، در خزاین مرگبات نیستند ؛ و حکمت‌هایی که در خزاین مرگبات محزون اند ، در خزاین مفردات نیستند : « ولله خزاین السموات والارض » .
- 3
- 6 (۱۴) ای درویش ! در آن وقت که در خدمت شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی بودم و در سایه تربیت وی می باشیدم ، شیخ فرمود که جوهر اول مظهر صفات خدای است . و شیخ این مقدار پیش فرموده است ، و مرا عجب می آمد و بدشواری قبول می کردم ، و این ساعت معلوم شد که افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات خدای اند . و آن عزیز دیگر گفته است که اگر چه خدای تعالی آفریدگار موجودات است ، اما بعضی چیزها چنان است ، که بسعی آدمی تمام می شود تا دست آدمی پای در میان نمی آرد ، و بعضی چیزها در وجود نمی آیند . اگر چه این سخن را فهم می کردیم ، اما می پنداشتیم که مگر آدمی است که این چنین است ، و اکنون بیقین دانستیم که هر فردی از افراد موجودات این چنین است ، هر يك كاری دارند ، و هر يك كار خود می کنند . « لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يومرون » . و هر يك كار خود می توانند کرد ، و هیچ يك كار يكدیگر نمی توانند کرد : « وما منا الا له مقام معلوم » . و این همه می بایست تا تمام صفات خدای تعالی ظاهر شوند . و حکمت‌های خدای تمام پیدا آیند . « كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق » . می خواستم
- 9
- 12
- 15
- 18
- 21

که معرفت ذات وصفات خدای وبحث ملك وملكوت وجبروت درین رساله تمام کنم ، نتوانستم کرد . باشد که درین رساله که می آید تمام کنم . والحمد لله رب العالمین .

3

تمام شد رساله دوّم از جلد دوّم

(۵)

رسالة سوم در بیان مبداء اول و در بیان
عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
(تقریر مفصل رساله سیزدهم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) اما بعد ، بدان كه عالم ملك عالم اضداد است ، وعالم
ملكوت عالم ترتيب است ، وعالم جبروت وحدت است با كثرت وعالم
6 بى نام و نشان است ، وذات خدا وحدت صرف است . « قل هو الله
احد » و « آلهكم آله واحد » . درعالم جبروت موجودات جمله بيكبار
بالقوة موجود اند بطريق كلى ، اما نام و نشان ندارند ، وشكل وصورت
9 ندارند . پس عالم جبروت همه دارد و هيچ ندارد از آن روى كه
صلاحيت همه دارد ، واز آن روى كه هيچ حاصل نيستند ، هيچ
ندارد . آن موجودات بالقوة چون بعالم ملكوت رسيدند ، مراتب پيدا
12 آمد و نام و نشان ظاهر شد ؛ و چون بعالم ملك رسيدند ، شكل وصورت
پيدا آمد و اضداد ظاهر شد .
- (۲) اى درويش ! درعالم جبروت شهد وحنظل يك طعم دارند ،
15 ترياق وزهر در يك ظرف پرورش مى يابند ، باز و مرغ با هم زندگاني
مى كنند ، گرگ و گوسفند با هم مى باشند ، وروز و شب يك رنگ
دارند ، ازل و ابد هم خانه اند ، نمرود با ابراهيم بصلح است ،
18 فرعون را با موسى جنگ نيست .

نظم

- چون به بی رنگی رسی کان داشتی
 3 موسی و فرعون دارند آشتی
 چون که بی رنگی اسیر رنگ شد
 موسی با موسی در جنگ شد

6 فصل اول

- در بیان آن که ملك نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت
 (۳) بدان که ملك نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت
 9 است ، تا از ملك استدلال کنند بملکوت ، و از ملکوت استدلال
 کنند بجبروت . و اگر گویند که ملك آئینه ملکوت است ، و ملکوت
 آئینه جبروت است ، هم راست باشد ، از جهت آن که جبروت در
 12 ملکوت جمال خود را می بیند ، و ملکوت در ملك هم جمال خود را
 می بیند ، از جهت آن که هر چیز که در جبروت پوشیده و مجمل
 بودند ، در ملکوت مفصل گشتند و در ملکوت ظاهر شدند . و ازین جهت
 15 جبروت را لیلۃ القدر و لیلۃ الجمعة می گویند ، و ملك را یوم القیامة و یوم
 الجمعة و یوم البحث می خوانند : « وهذا یوم البحث ولکنکم کنتم لا
 تعلمون . » سخن امام جعفر صادق است - علیه السلام - : « ان الله
 18 تعالی خلق الملك علی مثال ملکوته و اسس ملکوته علی مثال جبروته
 لیستدل بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته » .

(۴) ای درویش ! تقدیر موجودات جمله در عالم جبروت کردند ،

- 21 و کمیت و کیفیت هر چیز در عالم جبروت معین گردانیدند : « و کلّ

شیء عنده بمقدار». آن جمله که در عالم جبروت مقدر و معین گردانیده بودند، مجمل و پوشیده بودند، اکنون در عالم ملکوت و عالم ملک مفصل گشتند و ظاهر شدند، و از عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند، و از عالم قوت بعالم فعل رسیدند.

فصل دوم

در بیان روابط این عالمها با یکدیگر

6

(۵) ای درویش! اگر کسی سؤال کند که ذات خدا را که مبداء اول است، و عالم جبروت را که عالم ماهیات است، و عالم ملکوت را که عالم معقولات است، و عالم ملک را که عالم محسوسات است با یکدیگر چون می باید دانست جواب این سؤال بغایت مشکل است، اما جواب می باید گفت. و اگر می خواهی که بدانی که مشکل است، اشارتی بکنم. نامحدود و نامتناهی را موجود دانستن، و چیزی دیگر را هم با او موجود دانستن، و هر دورا موجود گفتن، چنان که نامحدود و نامتناهی را حد و نهایت نیست، و جهت و تجزی، و تقسیم نیست، و خرق و التیام لازم نیاید بغایت مشکل است.

(۶) جواب. ای درویش! این چنین نتوان گفتن که ذات خدای تعالی بالای همه است، باز در زیر آن عالم جبروت است، باز در زیر آن عالم ملکوت است، باز در زیر آن عالم ملک است، از جهت آن که این چنین جمله محدود و متناهی باشند، و جهت پیدا آید. چون بیقین دانستی که این چنین نمی شاید، و طریقی دیگر نیست الا آن که با هم باشند، که در معیت حد و نهایت لازم نیاید

21

وجهت نباشد ، از جهت آن که معیت بچند گونه باشد . چنین می دانم
 که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم که دانستن این سخن
 از مهمات است .

3

فصل سوم

در بیان خاک و آب و هوا و آتش

- (۷) بدان که خاک غلیظ است ، و آب لطیف است ، و هوا از
 آب لطیف تر است ، و آتش از هوا لطیف تر است . و هر کدام لطیف تر
 است ، مکان وی در عالم بالا تر است .
- (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که این
 هر چهار چیز بسبب لطافت و کثافت هر یکی در عالم مکانی دارند ، و در
 يك دیگر هم مکانی دارند ، و مثلا اگر طشتی را پر از خاک کنند ،
 چنان که در آن طشت هیچ چیزی دیگر را از خاک جایی نباشد ، در
 میان آن خاک آب را مکانی هست که در آن مکان خاک نمی تواند بودن ،
 آب می تواند بودن ؛ و در میان آن آب هوا را مکانی هست که در آن
 مکان آب نمی تواند بودن ، هوا می تواند بودن ؛ و در میان آن هوا
 آتش را مکانی هست که در آن مکان هوا نمی تواند بودن ، آتش
 می تواند بودن ، از جهت آن که هر چیز که لطیف تر است ، مکان
 وی دور تر است ، و نفوذ وی زیاده است ، و شمول و احاطت وی بیشتر
 است . و هیچ ذرهئی از ذرات آن خاک نیست که در طشت است آب
 بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست . و هیچ ذرهئی از ذرات آن
 آب و خاک نیست که هوا بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست .

21

- و هیچ ذره‌ئی از ذرات آن آب و هوا و آب و خاک نیست که آتش بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست . و اگر نه چنین بودی ،
- 3 مزاج هرگز پیدا نیامدی ، و نبات فرویدی . و اگر هر چهار با هم اند ، و محیط یکدیگر اند ، اما هر یکی در مکان خود اند ، و کثیف بمکان لطیف نمی تواند رسیدن ، و در مکان لطیف نمی تواند بودن . و اگر می خواهی که بیقین بدانی که با هم اند ، و هر یکی در مکان خود اند ، بدان که اگر کسی دست در آتش کند ، دسترا سوزد ، اما تر نکند ؛ و اگر کسی دست در آب کند ، دسترا تر کند ، اما نسوزد . و اگر کسی دست در آب جوشان کند ، دسترا هم بسوزد و هم تر کند . معلوم شد که آب و آتش با هم اند ، و ترا بیقین معلوم است که آب و آتش در يك مکان و در يك زمان نتواند بودن . پس آب در مکان خود باشد ، و آتش در مکان خود بود . و این از لطافت و کثافت می آید .

- (۹) ای درویش ! روشن تر ازین بگویم . بدان که اگر شمعی در خانه تاریک آرند ، و خانه بشعاع شمع روشن شود ، و شعاع شمع همه جای هوای خانه را بگیرد ؛ جای هوای آن خانه تنگ نشود ، و حاجت بآن نباشد ، که بعضی از هوای آن خانه بیرون رود تا شعاع شمع راه یابد و تمام خانه را روشن کند ، از جهت آن که مکان نور دیگر است و مکان هوا دیگر ، نور در مکان خود است ، و هوا در مکان خود است . در آن مکان که نور است ، هوا بر آن مکان نمی تواند رسیدن ، و در آن مکان نمی تواند بودن . پس نور هوا را خرق نمی کند ،
- 15
- 18
- 21

و جای هوا تنگ نمی کند ؛ و هوا نوررا خرق نمی کند ، و جای نور تنگ نمی کند ؛ هر يك در مكان خود باشند . و اگر ده شمع دیگر در همین خانه آرند ، و خانه بغایت روشن شود ، هوای آن خانه همچنان بجای خود بود و بحال خود ماند ، و بواسطه شعاع شمع از جای خود نجنبند .

(۱۰) ای درویش ! اگر می خواهی که بدانی که از مکانی بمکانی چند تفاوت است ، بدان که بعضی در مکان خاک سفر می کنند ، و بعضی در مکان هوا سفر می کنند ، و بعضی در مکان نور سفر می کنند . آن که در مکان خاک سفر می کند ؛ غایتش آن باشد که در روزی ده فرسنگ یا بیست فرسنگ سفر کند ؛ و آن که در مکان هوا سفر می کند ، در روزی پانصد فرسنگ یا هزار فرسنگ سفر می کند ؛ و آن که در مکان نور سفر می کند ، در يك لحظه از مشرق تا بمغرب می رود ، و از مغرب باز بمشرق می آید ، و در يك لحظه از فرش بعرش می رود و باز می آید . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم !

(۱۱) ای درویش ! این تقریر ها که کرده شد نظیر سخن ما نیست ، از جهت آن که خاک ، و آب ، و هوا ، و آتش هر چهار جسم اند ، و در مکان و در جهت اند ، و محدود و متناهی اند . و قابل تجزی و تقسیم ، و قابل خرق و التیام اند ، و سخن ما در ذات خدا ، و عالم جبروت ، و عالم ملکوت است . که جسم نیستند ، و در مکان و در جهت نیستند ، و قابل تجزی و تقسیم نیستند ، و قابل خرق

والتیام نیستند ، اما این سخنها از جهت تقرّب فهمرا گفته شد . تا تو با این سخنها آشنا شوی ، نظیری دیگر نزدیک تر ازین بگویم .

فصل چهارم

در بیان روح و جسم آدمی

3

- (۱۲) بدان که روح آدمی بذات با جسم آدمی است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات جسم نیست که روح بذات با آن نیست . و بر آن محیط نیست ، و با آن که چنین است . جسم در مکان خود است ، و روح در مکان خود است ؛ و جسم بمقام روح نمی تواند رسید ، و در مقام روح نمی تواند بود . اگر از جسم عضوی جدا کنند ، روح در مقام خود است و بحال خود است ؛ و اگر عضوی دیگر جدا کنند ، همچنان روح در مقام خود است و بحال خود است . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم ؛ اگر جسم را ذره ذره کنند ، در روح هیچ تفاوت نکند ، و هیچ آسیبی بروح نرسد ، از جهت آن که جسم ، و افعال جسم ، و آلت جسمانی بمقام روح نمی تواند رسید .
- (۱۳) ای درویش ! روح با جسم است ، نه در جسم است . حلولی از اینجا غلط کرد ، و سرگردان شد ، و ندانست که خدا با همه است ، نه در همه است . و فرق بسیار است میان آن که با همه باشد ، یا در همه باشد . و این بسبب لطافت روح و کثافت جسم است . و در جمله لطیفها و کثیفها همچنین می دان : کثیف بمقام لطیف نمی تواند رسید ، و در مقام لطیف نمی تواند بود ؛ و لطیف مراتب دارد ؛ هر چند لطیفتر بود ، نفوذ و احاطت وی بیشتر بود .

21

فصل پنجم

در بیان آن که خدا بذات با همه چیز است

- (۱۴) ای درویش ! این همه از جهت آن تقریر کردم تا این 3
 سخن که خواهم گفت دریابی . بدان که لطافت عالم ملك هیچ نسبتی
 ندارد بلطافت عالم ملکوت ، وعالم ملکوت بغایت لطیف است . ولطافت
 6 عالم ملکوت هیچ نسبتی ندارد بلطافت عالم جبروت بغایت لطیف لطیف
 است . ولطافت عالم جبروت هیچ نسبتی ندارد بلطافت ذات خدای
 تعالی ، وذات خدای تعالی بغایت لطیف لطیف لطیف است ، لطافت
 9 بی نهایت است ، ویرون از حدّ و صفت و فهم است .

- (۱۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که هیچ
 ذره‌ئی از ذرات عالم ملك نیست که عالم ملکوت بذات با آن نیست ،
 12 وبر آن محیط نیست ؛ و هیچ ذره‌ئی از ذرات عالم ملك وعالم ملکوت
 نیست که عالم جبروت بذات با آن نیست ، وبر آن محیط نیست ؛
 و هیچ ذره‌ئی از ذرات عالم ملك وعالم ملکوت وعالم جبروت نیست که
 15 خدای تعالی بذات با آن نیست ، وبر آن محیط نیست ، واز آن آگاه
 نیست : « الا اثمهم فی مرية من لقاء ربهم الا انه بكلّ شیء محیط » .
 هم بذات محیط است وهم بعلم محیط است و « ان الله قد احاط
 18 بكلّ شیء علماً . »

- (۱۶) ای درویش ! احاطت جسمی دیگر است . واحاطت روحی
 دیگر است ؛ واحاطت جسمی احاطت مجازی است ، واحاطت روحی
 21 احاطت حقیقی است . احاطت جسمی همچون احاطت افلاك است

- ۳ مر یکدیگر را ، واحاطت روحی همچون احاطت روح آدمی است
 مر جسم خود را ، هیچ ذره‌ئی از ذرات جسم نیست که روح بذات با
 آن نیست ، و بر آن محیط نیست .
- (۱۷) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، غرض ما ازین
 سخنها آن بود که ترا بیقین معلوم شود که خدای تعالی بذات با همه
 ۶ است . و از همد آگاه است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات عالم ملک ، و عالم
 ملکوت ، و عالم جبروت نیست که خدای تعالی بذات با آن نیست ،
 و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست . این است معنی « وهو
 ۹ اللطیف الخبیر . » با این يك کلمه می بایست که جمله اهل عالم بمحمد
 ایمان آوردندی ، اما از آن ایمان نیاوردند ، که معنی « وهو اللطیف
 الخبیر » در نیافتند . پیدا باشد که در عالم چند کس معنی « وهو اللطیف
 ۱۲ الخبیر » دریافتند باشند .
- (۱۸) ای درویش ! لطیف مطلق محیط مطلق باشد ، و محیط
 مطلق خبیر مطلق بود ، یعنی لطیف حقیقی محیط حقیقی باشد ، و محیط
 ۱۵ حقیقی خبیر حقیقی بود ، از جهت آن که هر چند لطافت زیاده بود ،
 احاطت بیشتر باشد ، و اگر کسی این معنی را در نیافته باشد ، ازین آیه
 چه فهم کند : « وهو معلم اینما کنتم والله بما تعلمون بصیر » ، و ازین
 ۱۸ حدیث چه معلوم کند که « كنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً فبی
 یسمع و بی یبصر و بی یبطنش و بی ینطق » .
- (۱۹) ای درویش ! حضرت عزت تمامت مخلوقات بغایت نزدیک
 ۲۱ است ، و از تو بتو نزدیکتر است : « ونحن اقرب الیه من جبل الوریث » .

- و در قرآن واحادیث مانند این بسیار است ، اما چه فایده که فهم کنند
 که آن سخت اندک اند : « وقلیل من عبادی الشکور . » شکر نعمت بعد
 از دریافت بود . لاجرم چون دریابندگان اندک اند ، شکر کنندگان 8
 هم اندک اند . پس مردم بغایت دور دور دور مانده اند . و از خدا
 بی بهره و بی نصیب افتاده اند . از مردم عجب نیست ، که مردم بیشتر
 نادان و غافل افتاده اند . « اولئک کلانعام بل هم اضلّ واولئک هم 6
 الغافلون » ، اما از سالکان عجب می آید که سالکان عالم ملکوت را از
 خود بغایت دور تصوّر کرده اند ، و عالم جبروت را بغایت دور دور تصوّر
 کرده اند ، و خدا را تعالی و تقدّس بغایت دور دور معلوم کرده اند ، 9
 وهمه روزه فریاد می کنند و می گویند که خدای را می طلبیم
 و نمی یابیم . و نمی دانند که خدای حاضر است همه جای وهمه وقت ،
 و حاجت بطلب کردن نیست . شیخ اوحدی فرماید :

در دیده دیده ام توئی بینائی

در لفظ و عبارتتم توئی گویایی

- اندر قدمم راه توئی پیمائی 15

ای من تو شده تو من چه می فرائی ؟

- قال سیّد الطایفة شیخ جنید - قدسی اللّٰه روحه العزیز - : « وارض 18
 تخلو منك حتّٰی تعالوا یطلبونک فی السماء تراهم ینظرون الین وهم
 لا یبصرون من العماء

بیت

- کدامین زمین است خالی ازو که در آسمانش کنم جست وجو 21

همی بیند اورا ز ما سر بسر ز کوری نه بینیم ما روی او
(۲۰) ای درویش ! ملك با تست ، وملكوت با تست ، وجبروت
با تست ، وخدای تعالی و تقدس با تست ، واز تو بتو نزدیکتر است ،
۳ اما تو آن چشم نداری که جمال خدای بینی ، و آن گوش نداری
که سخن خدای بشنوی

رباعی

6

کو دل که بداند نفسی اسرارش ؟
کو گوش که بشنود دمی گفتارش ؟

معشوقه جمال می نماید شب وروز

9

کو دیده که تا بر خورد از دیدارش ؟

کار سالکان آن است که خود را تمام کنند ، و مراتب خود را ظاهر
گردانند ، تا نور خدای ظاهر شود ، و آن چشم و آن گوش پیدا آید ،
12 تا جمال خدای را ببیند ، و سخن خدای بشنود .

رباعی

ای در طلب گره گشائی مرده

15

. با وصل بزاده واز جدائی مرده

ای بر لب بحر تشنه در خاک شده

وی بر سر گنج وز گدائی مرده

18

(۲۱) ای درویش ! خدا از بعضی دور و بیعضی نزدیک نیست ،

خدای با همه است ، اعلی علیین و اسفل سافلین عالم در قرب و بعد
21 برابر اند ؛ قرب و بعد نسبت بعلم و جهل ما گفته اند .

بیت

قرب حقّ بالا نہ پستی رفتن است

3 قرب حقّ از جنس هستی رستن است

یعنی هر که عالم تر است ، نزدیک تر است . واگر نہ هیچ ذرّہ ئی از ذرات عالم نیست کہ خدا بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ،

6 و از آن آگاہ نیست ، و از آن مرتبہ گویا نیست . خدا بہمہ زبانہا گویاست : بزبان آدمیان گویاست . اگر چہ آدمیان نمی دانند کہ

کہ می گوید و چہ می گوید ؛ و بزبان مرغان و جانوران گویاست ،

9 اگر چہ مرغان و جانوران نمی دانند کہ کہ می گوید و چہ می گوید .

(۲۲) ای درویش ! اعضای آدمی با آدمی سخن می گوید ، و از

عطا یا از بلا خبر می دہد . خدای است کہ با بندہ سخن می گوید ،

12 و اگر نہ ، اعضا و افعال آدمی چہ دانند کہ فردا چہ خواهد بود ؟

خواب راست و اندیشہ صواب خدای است کہ با بندہ سخن می گوید .

(۲۳) ای درویش ! اگر چہ خدا از ہمہ جای گویاست ، و با ہمہ

15 حاضر است ، اما کار شنوندگان دارند کہ سخن خدای را از ہمہ جای

می شنوند ، و کار بینندگان دارند کہ جمال خدای از ہمہ جای

می بینند .

بیت

18

ای با ہمہ در حدیث و گوش ہمہ کز

وی با ہمہ در حضور و چشم ہمہ کور

21 (۲۴) درویشی ازین بیچارہ سؤال کرد کہ اینچنین کہ شما

- می گویند که خدای بذات با همه است ، و هیچ ذره‌ئی از ذرات موجودات نیست که خدای عزّ و جلّ بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست ، پس اگر چنین است ، خدای را صفات همچون حیوة ، و علم ، و سمع ، و بصر نباشد ، از جهت آن که ما را یقین معلوم است که جماد حیوة ندارد ، و چون حیوة ندارد ، صفاتی که بحیوة مشروط است ، هم نباشد . پس خدای عزّ و جلّ با جماد نباشد ، و اگر باشد ، خدای را این صفات نباشد .
- (۲۵) جواب . ای درویش ! ما نگفتیم که هر فردی از افراد موجودات مظهر جمله صفات خدای است ، تا وی را این سؤال رسد که می گویند که جماد حیوة ندارد ، و سمع ، و بصر ندارد ، پس خدای را این صفات نباشد . ما می گوئیم که خدای - عزّ و جلّ - با همه است ؛ هیچ ذره‌ئی از ذرات موجودات نیست که خدای عزّ و جلّ بذات با آن نیست ، و افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات خدای اند ، اما لازم نیست که هر فردی از افراد موجودات مظهر جمله صفات خدای باشند . و این خود امکان ندارد که باشد که همه از همه ظاهر شود . هر يك بقدر استعداد خود مظهر چیزی باشند ، و حیوانات هر يك مظهر چیزی باشند ، از جهت آن که هر يك استعداد چیزی دارند ، و بقدر استعداد هر يك مظهر چیزی اند . و صفات ، و افعال ، و حکمت‌های خدای ازین جمله ظاهر شدند . پس اگر جماد را حیوتی نباشد ، لازم نیست که خدای را حیوة نباشد . و اگر چیزی دیگر را سمع و بصر نباشد . لازم نیاید که خدای را سمع و بصر نباشد .

- (۲۶) ای درویش ! اگر دست آدمی را بصر نباشد ، لازم نیاید که آدمی را بصر نباشد . عضوی دیگر مظهر بینائی باشد ، و دست مظهر چیزی دیگر باشد . جواب سؤال تو تمام شد ، چیزی دیگر هم بگویم .
- (۲۷) ای درویش ! آن که گفتمی که جماد حیوة ندارد ، نیک گفتی ، از جهت آن که جماد حیوة دارد ، اگر حیوة اش نباشد ، جماد هم نباشد ، اما روح مراتب دارد ، و در هر مرتبه ئی نامی دارد ، روح جمادی ، و روح نباتی ، و روح حیوانی هر يك بقدر استعداد خود از روح بر خوردار اند . و این چنین می بایست که بودی . اگر چنان بودی که افراد موجودات را جمله يك استعداد بودی ، صفات واسامی ، و افعال ، و حکمت‌های خدای - عزّ و جلّ تمام ظاهر نشدندی ، و نظام عالم نبودی ، از جهت آن که آنچه از مفردات ظاهر شوند ، از مرگبات ظاهر نشوند ؛ و آنچه از مرگبات ظاهر شوند ، از مفردات ظاهر نشوند ؛ و در جمله چیز ها هم چنین می دان .

15

فصل ششم

در بیان نصیحت

- (۲۸) ای درویش ! هر بزرگی که ترا نصیحت کند ، باید که قبول کنی ، و از خدای بشنوی ، و هر که فرو تر باشد ، باید که از وی نصیحت دریغ نداری ، که نصیحت قبول کردن از بالا ، و نصیحت کردن بفرود خود ، کاری مبارك است ، و فواید بسیار دارد . هر که

21

- نصیحت بزرگان قبول می کند ، علامت نیک بختی است ، و هر که
 نصیحت بزرگان قبول نمی کند ، علامت بد بختی است . و دیگر
 3 باید که صحبت با نیکان و صالحان داری ، و از صحبت بدان و فاسقان
 دور باشی ، که صحبت نیکان خاصیت‌های عظیم و اثرهای قوی دارد .
 (۲۹) ای درویش ! این همه ریاضات و مجاهدات ، و این همه
 6 آداب و شرایط بی شمار که در میان صوفیان است ، از جهت آن
 است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد . سالک چون شایسته
 صحبت دانا گشت ، کار سالک تمام شد . و دیگر باید که متحمل ،
 9 و صابر ، و شاکر باشی ، که از تحمل هیچ کس زیان نکند ، بلکه
 همه کس سود کنند . و چون تحمل کنی ، و جواب کسی نگوئی ،
 و انتقام کسی نکنی ، خدا جواب آن کس بگوید ، و انتقام آن کس
 12 بکند ، چنان که تو در میان نباشی . و صبر کردن کار عاقلان است .
 از جهت آن که عاقلان می دانند که هیچ کس را معلوم نیست که
 ساعتی دیگر چه خواهد بود ، که ساعت دیگر این چنین نماند .
 15 و هیچ کس را معلوم نیست که به آمد وی در چیست ، باشد که درین
 است که پیش آمده است . و شکر کردن نعمت را زیادت کند ، و دل را
 روشن گرداند ، و جمعیت و فراغت آرد . و بی شکری و ناسپاسی دل را
 18 تاریک گرداند ، و تفرقه و پراگندگی آرد . والحمد لله رب العالمین .
 تمام شد رساله سوم از جلد دوم

(۶)

رساله در بیان لوح محفوظ و کتاب خدای

ودوات و قلم

(تقریر مختلف رساله چهاردهم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
3 انبيائه وأوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم وأصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 در خواست کردند که می باید که در بیان لوح محفوظ و کتاب خدا ،
ودوات و قلم رسالتی جمع کنید ، در خواست ایشان را اجابت کردم ،
و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد .
9 « ائد علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

فصل اول

در بیان عالم جبروت

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که عالم جبروت هم لوح
12 محفوظ ، وهم کتاب خدای ، وهم دوات است ، از جهت آن که
عالم جبروت دو روی دارد ، یکی روی در خدا دارد ، و یکی روی
15 در ملك و ملكوت دارد ؛ و آن روی که در خدای دارد ، لوح محفوظ
می گویند ، و کتاب خدای می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که
بود ، وهست ، و خواهد بود ، جمله بیکبار در عالم جبروت نوشته
18 است . « ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين » . پس عالم جبروت

- لوح محفوظ و کتاب خدای باشد . و این روی را کہ در ملك و ملکوت دارد دوات می گویند ، از جهت آن کہ مفردات و مرگبات عالم جمله از عالم جبروت پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا در عالم جبروت بودند ، جمله پوشیده و مجمل بودند . پس عالم جبروت دوات باشد .
- (۳) چون لوح محفوظ و کتاب خدای و دوات را دانستی ، اکنون بدان کہ جوهر اوّل قلم خدای است ، از جهت آن کہ بجوهر اوّل 6 خطاب آمد کہ « ازین دوات بنویس ! » در يك طرفة العین بنوشت تا مفردات عالم موجود گشتند ، و از عالم قوت بعالم فعل آمدند ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . و مفردات عالم عقول و نفوس و طبایع 9 و افلاك و انجم و عناصر اند . چون مفردات بنوشت قلم خشک گشت . « فرغ الربّ من الخلق والخلق والرزق والاجل . » قلم مفردات خشک شد ، اما مفردات دایم در کتابت اند و مرگبات می نویسند . « ن والقلم 12 و ما یسطرون » : « ن » عالم جبروت است و قلم جوهر اوّل است و « ما یسطرون » مفردات عالم اند .
- (۴) ای درویش ! مفردات عالم هر يك کاری دارند ، و دایم بکار 15 خود مشغول اند ، تا مرگبات عالم از ایشان پیدا آمدند و می آیند . و مرگبات عالم معادن ، و نباتات ، و حیوانات اند . موجودات عالم بیش ازین نیستند .
- 18
- (۵) ای درویش ! عالم جبروت کتاب خدای است ، و عالم ملك و عالم ملکوت هم کتاب خدای است ، اما عالم جبروت کتاب مجمل است ، و عالم ملك و عالم ملکوت کتاب مفصل است . درین کتاب مفصل 21

مفردات عالم حروف تهجی اند ، و مرگبات عالم کلمات اند . و ازینجا است که مفردات عالم بیست و هشت آمدند ، و مرگبات عالم سه آمدند ،
 3 معدن ، و نبات ، و حیوان ، از جهت آن که مفردات حروف تهجی بیست و هشت اند ، و مرگبات سه اند ، اسم ، و فعل ، و حرف .

فصل دوم

در بیان مفردات و مرگبات

6 (۶) بدان که مفردات عالم هم لوح محفوظ ، و هم کتاب ، و هم دوات ، و هم قلم اند ، از جهت آن که مفردات هم دو روی دارند .
 9 یکی روی در عالم جبروت دارند . و یکی روی در مرگبات دارند . آن روی را که در عالم جبروت دارند لوح محفوظ می گویند . و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در مرگبات بود ، و هست ،
 12 و خواهد بود ، آن جمله را قلم اوّل از دوات اوّل بر ایشان نوشت . و این دومی را که در مرگبات دارند ، دوات می گویند ، و کلام می خوانند ؛ از جهت آن دوات می گویند ، که مرگبات عالم جمله
 15 از مفردات پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا در مفردات بودند ، جمله پوشیده و مجمل بودند ، پس مفردات دوات باشند . و از جهت آن قلم می خوانند ، که مفردات دایم در کتابت اند و مرگبات می نویسند .
 18 قلم اوّل که مفردات نوشت ، خشك گشت . این اقلام که مرگبات می نویسند ، خشك نشدند ، و جمله دایم در کتابت اند . « قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفذ البحر قبل ان تنفذ كلمات ربّي ولو جئنا
 21 بمثله مداداً . »

(۷) ای درویش ! قلم اوّل ، که مفردات نوشت ، و این اقلام که مرگبات می نویسند ، کتابت از کسی نیاموخته اند . کتابت با ذات ایشان همراه است . کمال مفردات مقارن ذات ایشان است بخلاف مرگبات .

فصل سوم

در بیان نطفه آدمی

6

(۸) بدان که گفته شد که هر چیز که در عالم کبیر اثبات کنند ، باید که نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود ، از جهت آن که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر چه در عالم کبیر هست ، نمودار آن در عالم صغیر هست .

9

(۹) ای درویش ! نطفه آدمی هم لوح محفوظ ، و هم کتاب ، و هم دوات است ، از جهت آن که نطفه آدمی هم دو روی دارد ، یکی روی در خدای دارد ، و یکی روی در اعضای آدمی دارد . آن روی را که در خدای دارد ، لوح محفوظ می گویند ، و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آمد ، آن جمله در نطفه وی نوشته بود . و این روی را که در اعضاء دارد ، دوات می گویند ، از جهت آن که اعضای آدمی جمله از نطفه آدمی پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند . تا مادام که در نطفه بودند ، پوشیده و مجمل بودند .

12

15

18

(۱۰) چون لوح و کتاب و دوات عالم صغیر را دانستی ، اکنون بدان که طبیعت ، که جوهر اوّل عالم صغیر است ، قلم است ، از

جهت آن که باین طبیعت خطاب آمد که « ازین دوات بنویس ! »
 بنوشت تا اعضای آدمی بیرونی و اندرونی موجود گشتند ، و از قوت
 3 بفعال آمدند ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند .

فصل چهارم

در بیان اعضای آدمی

- 6 (۱۱) بدان که اعضای آدمی هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ،
 وهم دوات ، وهم قلم است ، از جهت آن که اعضای آدمی هم دو
 روی دارند . یکی روی در نطفه دارند ، و یکی روی در افعال
 9 و کمال خود دارند . آن روی را که در نطفه دارند ، لوح می گویند ،
 و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی خواهد
 بود ، آن جمله را قلم اوّل از دوات اوّل برایشان نوشت . و این
 12 روی را که در افعال و کمال خود دارند ، دوات می گویند ، و قلم
 می خوانند ؛ از جهت آن دوات می گویند که افعال جمله از
 اعضا پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا مادام که در اعضا
 15 بودند ، پوشیده و مجمل بودند . و از جهت آن قلم می گویند که
 اعضا دایم در کتابت اند ، اقوال ، و افعال ، و معارف می نویسند .
 این چندین سخنهای خوب که در عالم است ، و این چندین صنعتها ،
 18 و حرفتها ، و عمارت‌های خوب که در عالم است ، و این چندین علمها ،
 و معرفتها ، و حکمتها که در عالم است ، جمله ایشان نوشته اند ،
 و می نویسند . قلم اوّل ، که اعضا نوشت ، خشک شد ، اما این
 21 اقلام خشک نشدند ، و دایم اقوال ، و افعال ، و اخلاق ، و معارف

می نویسند .

(۱۲) ای درویش ! می خواستم که بیان لوح ، و کتاب ،

ودوات ، و قلم چنان کنم که همه کس دریابد ؛ اما این چنین³
دست داده باشد که درین رساله که می آید چنان دست دهد که
همه کس دریابند . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله چهارم از جلد دوم

(۷)

رساله در بیان احادیث اوایل
(تقریر مختلف رساله هفدهم)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 در خواست کردند که می باید که در احادیث اوایل رساله ئی جمع
کنید ، و بیان کنید که مراد ازین احادیث يك جوهر است . یا مراد
از هر حدیثی جوهری جداگانه است . در حدیث آمده است که « اول
9 ما خلق الله العقل » . و دیگر آمده است که « اول ما خلق الله القلم » ؛
و دیگر آمده است که « اول ما خلق الله روحی » ؛ و دیگر آمده است
که « اول ما خلق الله نوری » ؛ و مانند این آمده است . و دیگر
12 می باید که بیان کنید که ملك چیست ، و شیطان چیست ، و ابلیس
چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد و یاری
خواستم تا از خطا و زلن نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير
15 وبالاجابة جدیر » .

فصل اول

در بیان جوهر اول

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که اول چیزی که خدای
18

- تعالیٰ بیافرید جوہری بود «اَوَّل ما خلق اللهُ الجوهر» . وازین جهت
آن جوہر را جوہر اَوَّل می گویند ، ونام آن جوہر اَوَّل عقل است .
3 «اَوَّل ما خلق اللهُ العقل» . وهم ازین جهت آن عقل را عقل اَوَّل
می خوانند . واین عقل اوّل را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر
کرده اند ، باعتباری جوهر ، وباعتباری عقل ، وباعتباری روح ،
6 وباعتباری نور ، وباعتباری قلم ، وباعتباری ملك مقرب . وباعتباری
عرش عظیم ، وباعتباری آدم ، ومانند این بسیار گفته اند ؛ واین
جمله راست است ، واسامی جوہر اَوَّل است . وآن عزیز از سر
9 همین نظر فرماید :

بیت

از هزار ویک صفت هفتاد ویک فرقه شدند

- 12 يك حقیقت را اگر صد وجه می دانی رواست
(۳) ای درویش ! اگر یک چیز را بصد اعتبار بصد نام بخوانند ،
در حقیقت این يك چیز باین صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید . مثلاً
15 اگر یکی آدمی را باعتبارات مختلفه باسامی مختلفه ذکر کنند ،
همچون حدّاد ، ونجار ، وخباز ، وخیاط ، ومانند این ، راست
باشد ، وآن يك آدمی هم حدّاد ، وهم نجار ، وهم خباز ، وهم
خیاط بود ، وباین اسامی مختلفه در حقیقت آن يك آدمی هیچ
18 کثرت پیدا نیاید .

- (۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که پیغمبر
21 ما - علیه الصلوة والسلام - جوہری دید که زنده بود ، ودیگری را

- 3 زنده می کرد ، نامش روح کرد ، از جهت آن که روح حیّ و محیی است ، یعنی حیّ فی نفسه و محیی بغیره . و چون همین جوهر را دید که دریا بنده بود ، و دیگری را دریا بنده می کرد ، نامش عقل کرد ، از جهت آن که عقل مدرك و مدرك است . و چون همین جوهر را دید که پیدا بود ، و دیگری را پیدا می کرد ، نامش نور کرد ، از جهت آن که نور ظاهر و مظهر است .
- 6 (۵) ای درویش ! اگر تعریف هر یکی می کنم ، سخن دراز می شود . و اگر همین جوهر را قلم و ملك ، مقرب ، و آدم ، و رسول خدای ، و بیت الله ، و بیت العتیق ، و بیت المعمور ، و بیت اول ، و مسجد اقصی ، و عرش عظیم گویند ، هم راست باشد . عقل اول عرش عالم ملکوت است ، و فلك اول عرش عالم ملك است . این جمله اسامی عقل اول است .
- 12

فصل دوم

در بیان عقل آدمی

- 15 (۶) بدان که در عالم کبیر عقل اول خلیفه خدای است ، و در عالم صغیر عقل اول خلیفه خدای است . در عالم کبیر عقل اول رسول خدای است ، و در عالم صغیر عقل اول رسول خدای است . در عالم کبیر عقل اول ملك مقرب است ، و در عالم صغیر عقل اول ملك مقرب است . در عالم کبیر عقل اول قلم خدای است ، و در عالم صغیر عقل اول قلم خدای است . در عالم کبیر عقل اول آدم است ، و در عالم صغیر عقل اول آدم است .
- 18
- 21

- (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان کہ عقل آدمی در ظاهر دو صورت دارد ، یکی زبان و یکی دست . زبان مظهر علم است ، و دست مظهر عمل است . حکمت‌های نظری و نکته‌های معقول از زبان ظاهر می شود ، و حکمت‌های عملی و صنعت‌های محسوس از دست پیدا می آید . زبان سخن عقل بحاضران می رساند ، و کتاب سخن عقل بغایبان می برد .
- (۸) ای درویش ! علم و قدرت عقل آدمی جز بواسطه این دو صورت ظاهر نمی شوند . و این چنین کہ در عالم صغیر دانستی ، در عالم کبیر نیز همچنین می دان . عقل اوّل درین عالم سفلی دو صورت دارد ، یکی نبی و یک سلطان . نبی مظهر علم است ، و سلطان مظهر قدرت است . نبی مظهر لطف است ، و سلطان مظهر قهر است . و علم و قدرت عقل اوّل جز بواسطه این دو صورت ظاهر نمی شوند .
- (۹) ای درویش ! نبی صورت عقل اوّل است ، و ازین جهت فرمود کہ « انّ الله تعالى خلق آدم علی صورته » یعنی « علی صورة آدم . » عقل اوّل اوّل موجودات است و آدم مخلوقات است ، و آدم خاکی اوّل آدمیان و آدم فرزندان است . این آدم را بر صورت آن آدم آفرید ، و این عزیز از سر همین نظر می فرماید :

بیت

18

آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم

پوشید دلّ آدم آن گاه بر در آمد

- از جهت آن کہ آن آدم گویا است ، و این آدم هم گویا است ؛ و آن

21

آدم معلّم است ، واین آدم هم معلّم است ؛ وآن آدم خلیفه است ،
واین آدم هم خلیفه است . این است معنی « ان الله تعالى خلق
آدم علی صورته » . 3

(۱۰) تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نمانیم ، چنان که
زبان صورت عقل آدمی است ، آدم صورت عقل اوّل است . واین
مخصوص بآدم نیست ، جمله انبیا صورت عقل اوّل اند . وازین
جهت فرمود که « اوّل ما خلق الله روحی » ، ودیگر فرمود که « اوّل
ما خلق الله نوری » . چون نبی صورت عقل اوّل باشد ، عقل اوّل
جان نبی بود . 9

(۱۱) ای درویش ! اگر جمله اعضای آدمی را صورت عقل اوّل
گویند ، هم راست باشد . وشك نیست که این چنین است . و اگر
افراد عالم ملك را جمله بیکبار صورت عقل اوّل گویند ، هم راست
باشد ، وشك نیست که این چنین است . عالم کبیر مظهر قدرت
عقل اوّل است ، وعالم صغیر مظهر علم عقل اوّل است . عقل اوّل
مظهر صفات و ذات خدای است ؛ وعظمت و بزرگواری عقل اوّل را جز
خدای تعالی کسی دیگر نداند . بسیاری از مشایخ باین عقل اوّل
رسیده اند ، وباین عقل اوّل باز مانده اند ، از جهت آن که صفات
خدای در وی دیده اند ، وبالای حکم او حکمی ندیده اند ، وبالای
امر او امری نیافته اند « انما امره اذا اراد شیئاً ان يقول له کن
فیکون » . گمان برده اند که مگر خدای اوست . ومدّتی او را
پرستیده اند ، تا عنایت حق در رسیده است ، وبالای حکم او
21

حکمی دیده اند ، وبالای امر او امری یافته اند . « وما امرنا الا
واحدة کلمح بالبصر . » آن گاه بر ایشان روشن شده است که او
3 خلیفہٴ خدای است ، نه خدای است ، و او مظهر صفات خدای است ،
نه خدای است . از وی گذشته اند و بخدای رسیده اند .
(۱۲) ای درویش ! در قرآن واحادیث ذکر این عقل اول بسیار
6 است .

فصل سوم

در بیان ملك و شیطان و ابلیس

(۱۳) بدان که شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی - قدسی
9 الله روحه - می فرماید که ملك کاشف است و شیطان ساتر است .
وسلطان العشاق عین القضاة همدانی می گوید که ملك سبب است
و شیطان هم سبب است ، سبب کشف ملك است ، و سبب ستر شیطان
12 است . سبب خیر ملك است ، و سبب شر شیطان است . سبب رحمت
ملك رحمت است ، و سبب عذاب ملك عذاب است .
(۱۴) ای درویش ! هر که ترا بکارهای نیک دعوت می کند ،
15 و از کارهای بد باز می دارد ، ملك تست . و هر که ترا بکارهای بد
دعوت می کند ، و از کارهای نیک باز می دارد ، شیطان تست .
(۱۵) ای درویش ! در ولایت خود در شهر نسف شبی پیغمبر را -
18 علیه الصلوة والسلام - دیدم . فرمود که : « یا عزیز ، دیو اعوذ خوان را
و شیطان لاحول خوان را می دانی ؟ » گفتم : « نه ، یا رسول الله . »
فرمود که « فلان دیو اعوذ خوان است ، و فلان شیطان لاحول خوان
21

است ، از ایشان بر حذر باش . « هر دورا می شناختم وبا ایشان صحبت می داشتم . ترك صحبت ایشان کردم .

3 (۱۶) ای درویش ! آدمی که عالم صغیر است ، مرگب است

از دو عالم ، عالم ملك وعالم ملكوت . عالم ملك صورت است ، وعالم ملكوت معنی است . عالم ملك جسم است ، وعالم ملكوت

6 جان است . عالم ملك خانه است ، وعالم ملكوت خداوند خانه

است . این خداوند خانه مراتب دارد ، ودر هر مرتبه‌ئی نامی دارد :

در مرتبه ئی نامش طبیعت است . ودر مرتبه ئی نامش نفس است ،

9 ودر مرتبه ئی نامش عقل است ، ودر مرتبه ئی نامش نور الله است .

(۱۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که از

طبیعت که مرتبه اول است سه چیز در وجود می آید ، یکی عمارت

12 و آبادانی وفرمان بردن ، و یکی فساد و خرابی وفرمان نابردن ،

و یکی تکبر و خود بینی وفرمان نابردن ، ازین سبب انبیا این

خداوند خانه‌را سه نام نهاده اند . وباعتبار آن که عمارت و آبادانی

15 می کند ، وفرمان برد ، نامش ملك نهادند ؛ وباعتبار آن که فساد

و خرابی می کند ، وفرمان نمی برد ، نامش شیطان نهادند ؛ وباعتبار

آن که تکبر و خود بینی می کند ، وفرمان نمی برد ، نامش ابلیس

18 نهادند . واز اینجا گفته اند که هر آدمی که هست ، شیطان

دارد که با وی همراه است وبا وی زندگانی می کند . ورسول -

علیه السلام - فرمود که « اسلم شیطانی علی یدی » . پس ملك ،

21 و شیطان ، و ابلیس يك جوهر باشند ، و آن يك جوهر را باضافات

واعتبارات مختلفه ذکر کرده اند . واگر هر سه را شیطان گویند . هم راست باشد : « والشیاطین کُلّ بناء وغواض وآخرین مقررین فی الاصفاد » .

3

(۱۸) ای درویش ! چون معنی ملك وشیطان وابلیس را دانستی ، اکنون بدان که در مردم عوام کم باشد ، در مردم عوام ملک وشیطان بود . ابلیس در علماء ومشایخ و حکام بود . ایشان باشند که معجب و خودبین بوند ، و هیچ کس را بالای خود نتوانند دید ، همه را فرود خود بینند . تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نمایم !

6

(۱۹) ای درویش ! عالم کبیر هم مرگب است از دو عالم ، عالم ملك و عالم ملکوت . عالم ملك صورت است ، و عالم ملکوت معنی است ، عالم ملك جسم است ، و عالم ملکوت جان است . عالم ملك خانه است ، و عالم ملکوت خداوند خانه است ، این خداوند خانه مراتب دارد ، و در هر مرتبه ئی نامی دارد : در مرتبه ئی نامش طبیعت است ، و در مرتبه ئی نامش نفس است ، و در مرتبه ئی نامش عقل است . و بعضی خداوند این خانه و کارکنان این خانه را عقول و نفوس و طبایع می گویند ، و بعضی ملایکه می خوانند ؛ و این اصطلاح است .

9

(۲۰) ای درویش ! هیچ شك نیست که چنان که در عالم صغیر کارکنان هستند ، در عالم کبیر هم کارکنان هستند . کارکنان عالم کبیر و عالم صغیر را بعضی عقول ، و نفوس ، و طبایع می گویند ، و بعضی ملایکه می خوانند . کارکنان عالم علوی و عالم سفلی جمله ملایکه اند . علم هر يك معلوم است ، و عمل هر يك معلوم است ، و مقام هر يك

12

15

18

21

معلوم است « وما منّا الا له مقام معلوم ». علم ایشان زیادت نشود ،
 و عمل ایشان دیگر نشود ، هر يك بعمل خود مشغول اند . و آن علم
 و عمل را از کسی نیاموخته اند ، علم و عمل ایشان ذاتی ایشان است ،
 و با ذات ایشان همراه است . نتوانند که عمل نکنند . و نتوانند که بر
 خلاف آن عمل عمل دیگر کنند ، « لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
 ما یومرون » . و الحمد لله ربّ العالمین .

تمام شد رساله هفتم از جلد دوم

(۸)

رساله در بیان سخن اهل تناسخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3

فصل اول

در بيان صراط

- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا عزيز بن 6
محمد النسفی : بدان که منزل پنجم تناسخ است ، وطریق تناسخ
طریقی قدیم است ؛ چندین هزار سال است که در میان خلق است ،
وبیشتر اهل عالم بر طریق تناسخ بوده اند ، وهستند . وچهار دانگ 9
عالم ، بلکه زیاده ، بر طریق تناسخ اند . وگفته آمد که اهل
تناسخ با اهل حکمت در مبداء ومعاد اتفاق است الا در رسیدن
بمعاد خلاف کرده اند . اهل تناسخ می گویند که معاد جائی را گویند 12
که يك نوبت در آنجا بوده باشند وباز خواهند که بهمان جای باز
گردند . پس مبداء ومعاد يك چیز باشد که آن يك چیز را نسبت
بآمدن مبداء گویند ، ونسبت بباز گشتن معاد خوانند ؛ وآن عقل 15
اول است . واول چیزی که از واجب الوجود صادر شد ، عقل
اول بود ؛ وهر چیز که بود ، وهست ، وخواهد بود ، جمله
در عقل اول بالقوة موجود بودند . واز اینجا است که عقل اول را 18

لوح محفوظ می گویند .

- (۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اهل تناسخ می گویند که نفوس جمله آدمیان در عالم علوی موجود بودند ، و هر يك بوقت خود از عالم علوی باین عالم سفلی نزول می کنند ، و بر مرکب قالب سوار می شوند ، و کمال خود حاصل می کنند . چون کمال خود حاصل کردند ، باز عروج می کنند و بعالم علوی باز می گردند . و این نزول و عروج ارواح صراط است که بر روی دوزخ کشیده است ، از جهت آن که در حدیث آمده است که صراط بر روی دوزخ کشیده است ، و صراط از موباریک تر است . و از شمشیر تیز تر است . و بر صراط چندین گاه بزیر می باید رفت ، و چندین گاه راست می باید رفت ، و چندین گاه بیلا می باید رفت . و هر که از صراط گذشت ، از دوزخ گذشت و به بهشت رسید . و بر صراط بعضی کس زود روند و بی زحمت بگذرند ؛ و بعضی کس دیر و با زحمت بگذرند ، و بعضی کس نتوانند گذشت و در دوزخ افتند .
- (۳) ای درویش ! این صراط که بر روی دوزخ کشیده است ، نزول و عروج است ، از جهت آن که در نزول و عروج چندین گاه بزیر می باید رفت ، و چندین گاه راست می باید رفت ، و چندین گاه بیلا می باید رفت . و این نزول و عروج بر روی دوزخ کشیده است ، از جهت آن که هر چه در زیر فلک قمر است ، دوزخ است ، و هر که این نزول و عروج را تمام کرد ، از دوزخ در گذشت و به بهشت رسید . بعضی کس این نزول و عروج را زود و بی زحمت تمام کنند ،

- 3 و بعضی کس دیر و با زحمت تمام کنند، و بعضی کس نتوانند تمام کرد، و بدرکات دوزخ فرو روند . و درین نزول و عروج بر صراط مستقیم می باید رفت ، تا نزول و عروج زود و بی زحمت تمام شود . و صراط مستقیم در همه کارها وسط است . و وسط از موی باریکتر است ؛ و در وسط رفتن دوشوارتر از آن است که بر شمشیر تیز رفتن . تا
- 6 سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم !
- 9 (۴) ای درویش ! اهل تناسخ می گویند که نفوس جزوی از عالم علوی ، هر يك بوقت خود باین عالم سفلی بطلب کمال می آیند ، و چون کمال حاصل می کنند ، باز بعالم خود باز می گردند . و کمال بی آلت حاصل نمی توان کرد ، و آلت نفس قالب است ، و نفس قالب خود را می سازد بقدر استعداد و دانش خود ، همچون حدّاد و نجّار که
- 12 آلت خود می سازند ، و بقدر دانش و استعداد خود می سازند ؛ هر چند که در حدّادی و نجّاری دانایان می شوند ، آلت و دست افزار خود بهتر و خوبتر می سازند . نفس جزوی اوّل صورت نباتات و اشجار پیدا
- 15 می کند بتدریج ، باز صورت حیوانات پیدا می کند بتدریج ، باز صورت انسان پیدا می کند بتدریج ، و در هر مرتبه ئی نامی دارد . چنین می دانم که تمام فهم نکوردی ، روشن تر ازین بگویم .

فصل دوم

18

در بیان عروج

- (۵) بدان که اهل تناسخ می گویند که آنچه فرود فلك قمر است ، که عالم کون و فساد است ، و عالم طبایع و شهوات است ، دوزخ
- 21

- ودرکات دوزخ است ؛ و آنچه بالای فلک قمر است ، که عالم بقا و ثبات است ، و عالم عقول و نفوس است ، بہشت و درجات بہشت است ؛
- 3 و فلک قمر واسطہ است میان بہشت و دوزخ ، و جای نفوس اطفال است ، و جای نفوس کسانی است کہ در معنی اطفال باشند . درجات بہشت ہشت است ، و درکات دوزخ ہفت است .
- 6 (۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان کہ نفوس جزوی از عالم علوی اوّل بعناصر و طبایع می آیند ، تا نزول تمام می شود ، و چندین گاہ درین منزل می باشند . و افلاک و انجم دایم گرد عناصر و طبایع می گردند ، و فیض و اثر ہا بعناصر و طبایع می رسانند . و مقصود ازین ہمہ گشتن آن است کہ تا نفوس جزوی کہ در عناصر و طبایع اند ، پرورش یابند ، و استعداد عروج حاصل کنند . چندین ہزار سال درین مرتبہ می باشند ، و پرورش می یابند .
- 12 و نام نفس جزوی درین مرتبہ طبیعت است . آن گاہ از عناصر و طبایع عروج کنند ، و بہ نباتات می آیند . و اوّل صورتی کہ از صورت نباتات پیدا می کنند ، صورت طحلب است ؛ و این طحلب گیاهی سبز است کہ در آبها پیدا می آید . و بمراتب بر می آید و صورت نباتات و اشجار پیدا می کنند ، تا بحدّی کہ شجر بحیوان نزدیک شود ، همچون
- 18 درخت خرما ، و درخت لّقاح ، و درخت واق واق . و چندین ہزار سال دیگر درین مرتبہ می باشند ، و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند . و درین مرتبہ نام وی نفس نباتی است . آن گاہ از نبات بحیوان می آیند . و اوّل صورتی کہ از صورت حیوانات پیدا می کنند ،
- 21

- 3 صورت خراطین است ؛ و این خراطین گرمی سرخ و دراز و باریک است که در گل و زمین آبنماگ بود . و بمراتب بر می آیند ، و صورت حیوانات بتدریج پیدا می کنند ، تا بحدی که حیوان غیر ناطق بحیوان ناطق نزدیک می شود ، همچون فیل ، و بوزینه و سناس . و چندین هزار سال دیگر درین مرتبه می باشند ، و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند . و درین مرتبه نام وی نفس حیوانی است . آن گاه از حیوان بانسان می آیند . و اول صورتی که از صورت انسان پیدا می کنند ، صورت زنگیان است ، و درین مرتبه نام وی نفس انسانی است ، یعنی نفس ناطقه ، و نفس ناطقه را درین مرتبه نفس اماره می گویند . و بمراتب بر می آیند تا بدرجه حکما رسند ؛ و درین مرتبه نفس ناطقه را نفس لواحه می گویند ، و بمراتب بر می آیند تا بدرجه اولیا رسند ؛ و درین مرتبه نفس ناطقه را نفس قدسی می گویند . و بمراتب بر می آیند تا بدرجه انبیا رسند ؛ و درین مرتبه نفس ناطقه را نفس مطمئنه می گویند . اکنون بکمال رسید و برین مزید نباشد ، و وقت باز گشتن شد « یا ایتهای النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی . »
- (۱۷) ای درویش ! معنی « فادخلی فی عبادی » آن است که
- 18 « ای نفس ، بعقول و نفوس عالم علوی و درجات بهشت پیوند ، و ادخلی جنتی » « بعقل اول که جنت خاص است پیوند » . چون بدرجه حکما رسیدند ، از دوزخ گذشتند و بدرجات بهشت رسیدند . و چون بدرجه اولیا رسیدند ، از درجات بهشت گذشتند ، و بیبهشت خاص رسیدند .
- 21

و چون بدرجہ انبیا رسیدند ، از بہشت خاص گذشتند و بخدای رسیدند .
 « ان المتقين في جنّات ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر » . علما
 3 وحکما در جنّات ونهر اند ، و اولیا در مقعد صدق اند ، و انبیا عند
 مليك مقتدر اند .

(۸) ای درویش ! تا از اخلاق ذمیمہ تمام پاك نگردی ، و باخلاق
 حمیدہ تمام آراستہ نشوی ، از دوزخ خلاص نیابی و بدرجات بہشت
 6 نرسی : و تا اشیارا و حکمت اشیارا کماہی ندانی و نبینی ، بہشت
 خاص نرسی ؛ و تا از خود نمیری و بخدای زندہ نشوی ، بخدای
 نرسی . این سه معنی از خواص حکمت ، و ولایت ، و نبوت است .
 9

فصل سوم

در بیان قیامت

(۹) ای درویش ! این کہ گفتہ شد کہ نفس جزوی اوّل صورت
 12 نباتات ، باز صورت حیوانات ، باز صورت انسان بتدریج پیدا می کند ،
 در وقتی باشد کہ در عالم نباتات و حیوانات نباشند ، اما اگر در عالم
 نباتات و حیوانات و انسان باشند ، این چنین کہ این ساعت است .
 15 نفس جزوی بہ نباتی یا بہ حیوانی یا بہ انسانی کہ مناسب استعداد
 وی باشد ، تعلق سازد ، کہ بنزدیک اهل تناسخ رواست کہ دو
 نفس ، و دہ نفس ، و زیادہ ازین بيك قالب تعلق سازند . و چون
 18 بيك قالب دو نفس ، یا صد نفس تعلق سازند ، امتیاز از میان ایشان
 برخیزد ، و جملہ يك نفس شوند ، و يك کار کنند . و آن وقت کہ در
 21 عالم نباتات ، و حیوانات نباشند ، آن وقتی باشد کہ در عالم طوفان عام

- پیدا آید ؛ یعنی بهر مدتی در عالم طوفانی می باشد ، و هر طوفانی که می باشد ، قیامت است . پس قیامت سه نوع باشد ، از جهت آن که
- 3 سه دور است ، و در آخر هر دوری قیامتی است : قیامت صغری ، و قیامت کبری ، و قیامت عظمی . قیامت صغری عام نباشد ؛ در ظرفی از اطراف زمین باشد . اما قیامت کبری عام باشد ، و تمامت روی زمین را بگیرد ، و بر روی زمین نباتات و حیوانات نمایند بسبب طوفان آب ، یا طوفان باد ، یا طوفان آتش ؛ اما شاید که اثری از آثار پیشینیان بماند ، همچون بناهای استوار و قلعه های محکم که در کوهها
- 9 باشند : و بطوفان آب ، و باد ، و آتش خراب نشوند ، و قیامت عظمی هم عام باشد ، و تمامت روی زمین را بگیرد ، چنان که در همه روی زمین نباتات و حیوانات نمایند ، و هیچ اثری از آثار پیشینیان هم نماند . و باز در اول دور دیگر نباتات و حیوانات بتدریج ، این چنین
- 12 که گفته شد ، پیدا آیند . نباتات و حیوانات کوچک ممکن است که در جمله روی زمین پیدا آیند ، اما حیوانات بزرگ و انسان در
- 15 موضعی پیدا آیند که هوای آن موضع معتدل باشد ، همچون سرندیب . و این که می گویند که آدم - علیه السلام - بسر ندیب فرود آمد ، و آن موضع را قدمگاه آدم می خوانند ، راست است ؛ یعنی
- 18 در آن موضع از مرتبه حیوانی بمرتبه انسانی رسید ، و او انسان اول بود . و درین انسان اول نطفه پیدا آمد ، و باقی فرزندان وی از نطفه وی پیدا شدند ، و در روی زمین گسترده شدند . چنین می دانم که
- 21 تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

فصل چہارم

در بیان ادوار

- (۱۰) بدان کہ اہل تناسخ می گویند کہ ہر ہزار سال دوری 3
 است ، و در آخر ہزار سال قیامت است ، اما قیامت صغری ؛ و ہر ہفت
 ہزار سال دوری است ، و در آخر ہر ہفت ہزار سال قیامت دیگر است ،
 6 اما قیامت کبری ؛ و ہر چہل ونہ ہزار سال دوری است ، و در آخر ہر
 چہل ونہ ہزار سال قیامت دیگر است ، اما قیامت عظمی .
- (۱۱) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون ، اکنون بدان
 کہ ہفت ہزار سال دور زحل است ، ہزار سال خاص ، و شش ہزار 9
 بشرکت ؛ و ہفت ہزار سال دیگر دور مشتری است ، ہزار سال خاص ،
 و شش ہزار سال بشرکت ؛ همچنین تا بقرہ ؛ و ہفت ہزار سال دیگر
 12 دور قمر است ، ہزار سال خاص ، و شش ہزار سال بشرکت ؛ جملہ
 چہل ونہ ہزار سال می شود . و درین چہل ونہ ہزار سال سہ دور وسہ
 قیامت بگذرد . در قیامت صغری رسوم و عادات مردم دیگرگون شود ،
 15 و قاعدہ و اصطلاح زیرگان ، و شریعت و قانون پیغمبران منسوخ گردد ،
 و جملہ از نو دیگر بارہ پیدا آیند . و ہر پیغمبری کہ درین وقت
 خواہد کہ رسوم و عادات مردم را بر اندازد ، و شریعت و قانون او را
 منسوخ کند ، و شریعتی و قانونی دیگر بنہد ، آسان باشد ، از جہت 18
 آن کہ وقت و زمان مساعد باشد . و ہر کہ بغیر این وقت خواہد کہ
 رسوم و عادات مردم را بر اندازد ، و شریعت و قانون او را منسوخ کند ،
 21 نتواند ، بلکہ اگر مبالغہ کند وجد نماید ، کشتہ شود ، و زحمات

- بسیار و عقوبات بی شمار بقوم و اتباع وی رسد . و بیشتر زیر گان و دانایان
 که کشته شدند ، و در زحمت افتادند ، باین سبب بود که وقت
 3 و زمان را نشناختند . و در قیامت کبری بسبب طوفان آب ، یا باد ، یا
 آتش بر روی زمین نباتات و حیوانات نمانند ، و باز در اول دور دیگر
 بتدریج پیدا آیند . و هر چیز که پیدا می آید ، بتدریج بکمال می رسد .
 6 چون هفت هزار سال بگذرد ، و بآخر دور رسد ، جمله چیزها بکمال
 رسیده باشد ؛ و هیچ چیز ناگفته ، و هیچ چیز نا کرده نمانده باشد .
 هر چیز که بکمال خود رسد ، ختم شد . این است معنی ختم
 9 نبوت و ختم ولایت . و در قیامت عظمی زمین بیک بار در زیر آب رود ،
 و آب محیط خاک گردد . و بعد از مدتی دیگر آن نیمه دیگر که
 مسکون نبود ، و در آب بود ، ظاهر شود ، و بتدریج نبات ، و حیوان ،
 12 و انسان باز پیدا آیند . و هیچ کس نداند که در عالم وقتی کسی بوده
 است ، از جهت آن که هیچ اثری از آثار پیشینیان بر روی زمین
 نباشد . زمینی باشد هامون و همواره ، و کوه نباشد ، و بالا و شیب
 15 نبود . « قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً ولا امتاً » . آن گاه بتدریج کوهها
 پیدا آید ، و عمارتها کرده شود ، و دانایان پیدا شوند ، و دعوت و تربیت
 پیدا آید ، و مردم بتهدیب اخلاق و تبدیل صفات مشغول شوند .
 18 (۱۲) ای درویش ! اگر چه دانایان و انبیا ظاهر شوند اما در
 دور اول چنان دانا نباشند که در دور آخر ؛ بتدریج بکمال می رسند ،
 و دانا تر می شوند ، تا هفت هزار سال بگذرد . در هزاره هفتم
 21 دانایان بکمال رسند و استادان در همه چیز کامل شوند . این بود

بیان قیامت وادوار .

- (۱۳) ای درویش ! هر که عمر خود ضایع نکند ، و سخن دانایان قبول کند و کمال خود حاصل کند ، بعد از مفارقت قالب 3 بعالم علوی پیوندد ، و بهشتی شود ، و دایم در ناز و نعیم باشد : « خالدین فیها ابدأ » . و همیشه با کروبیان و روحانیان بود . این است سخن اهل تناسخ در بیان نسخ . 6

فصل پنجم

در بیان نسخ و مسخ

- (۱۴) بدان که اهل تناسخ می گویند که نسخ عبارت از آن است 9 که نفسی صورتی رها کند ، و صورتی دیگر بالای صورت اوّل بگیرد ، چنان که نفس جزوی اوّل صورت عناصر داشت ، صورت عناصر رها کرد ، و صورت نبات گرفت ؛ و صورت نبات رها کرد ، و صورت حیوان گرفت ؛ و صورت حیوان رها کرد ، و صورت انسان گرفت ؛ و صورت انسان رها کرد ، و صورت ملك گرفت . این است مراتب نسخ .
- 12 و مسخ عبارت از آن است ، که نفسی صورتی رها کند ، و صورتی دیگر فرود صورت اوّل بگیرد ؛ یعنی اگر نفسی جزوی در مرتبه انسانی کمال خود حاصل نکند ، و بعد از آن که کمال خود حاصل نکند ، همچون بهایم زندگانی کند ، و بصفات بهایم موصوف شود ، 18 و معاصی بسیار کند ، بعد از مفارقت قالب باز بمرتبه حیوان غیر ناطق باز گردد ؛ تا در وقت مفارقت قالب صفت کدام حیوان بر وی غالب باشد ، در صورت آن حیوان حشر شود ؛ مثلاً اگر صفت مور یا 21

- موش بر وی غالب باشد . در صورت مور یا موش حشر شود ؛ و اگر صفت گاو یا خر بر وی غالب باشد ، در صورت گاو یا خر حشر شود ؛
- 3 و در جمله صفات حیوانات همچنین می دان ؛ در هر کدام صفت که مفارقت کند ، در صورت آن صفت حشر شود ، و وقت باشد که از مرتبه حیوان بمرتبه نبات باز گردد ؛ و وقت باشد که از مرتبه نبات بمرتبه جماد باز گردد ؛ و بصورت معادن حشر شود . « قوا انفسکم واهلیکم نارا و قودها الناس والحجارة » اشارت باین معنی است ؛ و سالهای بسیار در آن مرتبه بماند و ؛ « یوم کان مقداره خمسين الف سنة . »
- 9 یعنی از در کدئی بدر کدئی فرو می رود تا بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد « کأما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب . » و چون بدرکات دوزخ فرو رود ، بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد ، آن گاه باز بمراتب بر آید ، و بمرتبه انسانی رسد . و اگر این نوبت دیگر هم کمال حاصل نکند ، و همچون بهایم زندگانی کند ، و بصفت بهایم موصوف شود . و گناه و جنایت کند ، بعد از مفارقت قالب باز بمراتب فرو رود تا آنجا برود که بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد . چون عذاب کشید و قصاص یافت ، باز گردد . و بعضی تا بحیوان غیر ناطق فرو روند ، و بعضی تا بنبات فرو روند ، و بعضی تا بجماد فرو روند .
- 15 همچنین فرو می روند و بر می آیند تا آن گاه که کمال خود حاصل کنند . و وقت باشد که نفس انسانی در مرتبه انسانی از قالب مفارقت کند ، و کمال خود حاصل نکرده باشد ، اما بصفات بهایم موصوف
- 21

- نشده بود . از مرتبہ انسانی بزیر نرود ، وهم در مرتبہ انسانی بصورت انسانی دیگر حشر شود ؛ همچنین از انسانی بانسانی نقل می کند تا کمال حاصل کند . اگر در قالب اول نیکی کرده باشد ، و راحت رسانیده بود ، در قالب دوم ثواب آن بوی می رسد ؛ و اگر در قالب اول بدی کرده باشد ، و آزار رسانیده بود ، در قالب دوم عذاب آن بوی می رسد . و هر نوبت که برود ، و باز آید ، زیر کتر و مستعد تر باشد . و بعضی کس که بغایت زیرک و مستعد اند ؛ از آن است که بسیار رفته اند و باز آمده اند .
- (۱۵) ای درویش ! چند نوبت گفته شد که کمال نفس جزوی مناسب است با عقول و نفوس عالم علوی . که شریف و لطیف اند ، و جمله علم و طهارت دارند . و هر کدام که بالا تر است ، علم و طهارت او بیستر است . پس هر که علم و طهارت بیشتر حاصل می کند ، مناسب است او با عقل و نفس بالا تر حاصل می شود ؛ و با هر کدام که مناسب حاصل کرد ، باز گشت وی بعد از مفارقت قالب بوی خواهد بود .
- (۱۶) ای درویش ! اگر از انسانی بانسانی دیگر نقل کند که فرود انسان اول باشد ، از در که ئی بدر که دیگر می رود ، و از حساب مسخ است . و اگر از انسانی بانسانی دیگر نقل می کند که بالای انسان اول باشد ، از درجه ئی بدرجه دیگر می رود ، و از حساب نسخ است .
- (۱۷) ای درویش ! بعد از مفارقت قالب انسانی راه دو است ،

یا بیالا ، یا بشیب « فریق فی الجنّة و فریق فی السعیر » . اگر بیالا
رفت ، هر که با وی پیوسته است ، جمله را با خود بیالا برد ؛ و اگر
بشیب رفت ، هر که بوی پیوسته است ، جمله را با خود بشیب برد 3
« یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فداً و نسوق المجرمین الی جهنّم
ورداً » . تمام شد منزل پنجم .
والحمد لله رب العالمین .

(۹)

رساله در بیان وجود حقیقی

و وجود خیالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) بدان که اهل وحدت در منزل ششم اند و از منزل هفتم اند .
واهل وحدت دو طایفه اند ؛ يك طایفه درین منزل ششم اند که
6 درین رساله تقریر خواهم کرد .

فصل اول

در بیان آن که وجود دو قسم است

- 9 (۲) ای درویش ! طایفه ئی از اهل وحدت می گویند که وجود
بر دو قسم است ، وجود حقیقی و وجود خیالی . وجود حقیقی وجود
خدای است تعالی و تقدس ، و وجود خیالی وجود عالم است .
12 (۳) ای درویش ! این طایفه می گویند که عالم خیال و نمایش
است ، و بحقیقت وجود ندارد ، اما بخاصیت وجود حقیقی ، که وجود
خدای است ، این چنین موجود می نماید همچون موجوداتی که در
15 خواب ، و آب ، و مرآة می نماید ، و بحقیقت وجود ندارد ، الا وجود
خیالی ، و عکسی ، و ظلّی .
(۴) ای درویش ! وجود خدای ، اول و آخر ندارد ، و مثل و شریک
18 ندارد ، و قابل تبدیل و تغییر ، و قابل فنا و عدم نیست ، و در مکان و در

- جہت نیست ، از جهت آن کہ وجود خدای فوق و تحت ، ویمین
 و یسار ، و پیش و پس ندارد . نوری است نامحدود و نامتناہی و بحری
 3 است بی پایان و بی کران . این طایفہ در وجود خدای همان می گویند
 کہ اہل تصوّف می گفتند ؛ و فرق میان این طایفہ و اہل تصوّف آن
 است کہ اہل تصوّف عالم را خیال و نمایش نمی گفتند ؛ می گفتند :
 6 عالم و اہل عالم ہر یکی حقیقتی دارند ، اما وجود خدای قدیم
 است ، و وجود عالم حادث است . و این طایفہ می گویند کہ عالم
 و اہل عالم جملہ بیکبار خیال و نمایش است ، و حقیقتی ندارد . تا سخن
 9 دراز نشود و از مقصود باز نمانیم !
 (۵) ای درویش ! این طایفہ می گویند کہ خدای ہستی است
 نیست نمای ، و عالم نیستی است ہست نمای . و آن عزیز از سر ہمین
 12 نظر فرمودہ است .

نظم

- جو یان اتصال بسی خلق و حق عزیز
 15 کز نیستان بہست محال است اتصال
 وصل و فراق خلق ہمین اقتضا کند
 او نیست جز یگی نہ فراق است ونہ وصال

فصل دوم

- 18 در بیان نمایش

- (۶) اگر کسی سؤال کند کہ ما چگونه خیال و نمایش باشیم کہ
 21 بعضی از ما خوش ، و بعضی ناخوش ، و بعضی در رنج ، و بعضی در

3 راحت اند ، و بعضی حاکم ، و بعضی محکوم اند ، و بعضی ناطق ، و بعضی صامت اند ، و مانند این ؟ رنج و الم چگونه خیال باشد ، و لذت و راحت چگونه نمایش بود ؟

6 (۷) جواب . ای درویش ! تو مگر هرگز خواب نکرده ای . و در خواب این چنین چیزها ندیده ئی ؟ در خواب یکی را می زنند ، و آن کس در رنج و زحمت است ؛ و یکی را می نوازند و آن کس در آسایش

9 و راحت است ؛ و یکی را می کشند ، و یکی را بر تخت پادشاهی می نشاندند ، و مانند این . و ترا هیچ شك نیست که در خواب این خیال و نمایش است ، و با وجود آن که خیال و نمایش است ، بعضی

12 در رنج و زحمت اند ، و بعضی در راحت و آسایش ، و بعضی حاکم اند ، و بعضی محکوم . عالم را نیز هم چنین می دان که اگر چه بعضی در رنج و زحمت اند ، و بعضی در لذت و راحت اند ، و بعضی حاکم و بعضی

و خواب می بینند : « العالم کله خیال فی خیال و منام فی منام . »

فصل سوم

در بیان رسیدن بحقیقت

18 (۸) ای درویش ! هر که در خواب چیزها می بیند ، اگر چه آن چیزها می بیند ، خیال است ؛ اما خیال را بر حقیقتی دلالت

21 است . از آن خیال عبور می باید کرد تا بآن حقیقت رسند ، و از آن حقیقت باخبر شوند . و معبر را از جهت این معنی معبر می گویند که مردم را از آن خیال که در خواب دیده اند می گذراند ، و بحقیقت

آن خیال می رساند . همچنین این عالم جمله خیال و نمایش است ،
 اما این خیال و نمایش را بر حقیقتی دلالت است ، و آن حقیقت وجود
 3 خدای است تعالی و تقدس . پس ازین خیال و نمایش عبور می باید
 کرد ، تا از آن حقیقت با خبر شوند . ودانایان معبران اند ، از
 جهت آن که مردم را ازین خیال و نمایش می گذرانند ، و از حقیقت ،
 6 که وجود خدای است ، خبر می دهند . و این خیال و نمایش را از
 جهت آن عالم گفته اند که علامت است بر وجود خدای عزّ و جلّ ،

فصل چهارم

در بیان نصیحت

9

(۹) بدان که دانایان این عالم را بدریا . واحوال این عالم را
 ب موج دریا تشبیه کرده اند ؛ و بآن می ماند ، از جهت آن که
 هر زمان صورتی پیدا می آید ، و هر ساعتی نقشی ظاهر می شود ،
 12 و هیچ يك را بقا و ثبات نمی باشد . صورت اوّل هنوز تمام نشده است ،
 و استقامت نیافته است ، که صورتی دیگر آمد ، و آن صورت اوّل را
 محو گردانید . و بعضی احوال این عالم را بچیزهای که در خواب
 15 می بینند هم تشبیه کرده اند ؛ و بآن هم می ماند ، از جهت آن
 که درین عالم چیزها می نماید . و مردم دل بر آن چیزها می نهند ،
 و ساعتی دیگر آن چیزها را نمی بینند ، و نمی یابند .

18

(۱۰) ای درویش ! شك نیست که این چنین است که دانایان
 گفته اند ، اما با وجود آن که چنین است ، هر چند که می آیند ،
 21 بسته این عالم می شوند ؛ و باین عالم فریفته می گردند ، و باین

سبب در بلا ها ، وفتنه ها ، ومحنتها می افتند ، وبعذابهای گوناگون گرفتار می شوند ، وبآتشهای معنوی می سوزند ؛ وبعضی بآتش فراق ، وبعضی بآتش حسرت ، وبعضی بآتش حسد ، وبعضی بآتش بایست می گدازند ، وفریاد می کنند ، ونمی دانند که دنیا هیچ نه ارزد ، از جهت آن که در خواب اند ، وخواب می بینند ، وهرچه در خواب می بینند ، آنرا بقا وثبات نباشد . « الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا » .

(۱۱) ای درویش ! نصیحت تو این مقدار بیش نیست که بدانی که سبب جمله بلا ها ، وفتنه ها ، وبعذابهای گوناگون دوستی دنیا است ، ودوستی اهل دنیا است . این سخن تنها بتو نگویم ، با خود هم می گویم . اما خودرا ، وترا ، وتتمام مردمرا معذور می دارم ، از جهت آن که این عالم بغایت ساحر است ، وبعضی بسحر وی فریفته می شوند . وبعضی ، اگر چه دنیا را چنان که دنیا است می شناسند ، وبسحر وی فریفته نمی شوند ، اما چون بقدر ضرورت احتیاج بوی دارند ، وبواسطه احتیاج با ناجنسان همصحبت می باید بود ، وبا بی خبران دست در کاسه می باید کرد ؛ وکدام عذاب باین ماند که دانارا با نادان همصحبت باید بودن ؟ واگر با ایشان صحبت نمی دارند ، کار این عالم بدر نمی رود ؛ بلکه دانایان تا خدمت خوك وخرس نمی کنند ، درین عالم نمی توانند بود .

(۱۲) ای درویش ! چون در افتادیم ، بزیرگی بدر می باید برد ، وراضی وتسلیم می باید بود . تا باشد که ازین ددی خونخوار

بسلامت بگذریم ، که از جزع کردن و فریاد زدن هیچ فایده
نهد . تمام شد جلد سوّم ، و تمام شد منزل ششم ، و این يك
طایفه اند از اهل وحدت .

3

والحمد لله رب العالمين .

(۱۰)

سخن اهل وحدت در بیان عالم
(تحریر مختصر رسالہ بیستم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
(۱) درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره درخواست کردند
که می باید که بیان کنید که اهل وحدت بیان عالم چون می کنند ،
6 وبنزدیک ایشان عالم علوی وعالم سفلی کدام است ، وآسمان اول
وآسمان هفتم کدام است . « وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه
انیب » .

فصل اوله

9 در بیان آن که تمام موجودات يك درخت است

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که بنزدیک اهل وحدت
12 تمام موجودات يك درخت است ، وفلك اول ، که فلك الافلاك
است ، ساده و بی نقش است ، وزمین این درخت است . وزمین
فلك دوّم ، که فلك ثابتات است ، بیخ این درخت است ؛ وهفت
15 آسمان که هر يك کوکب سیاره است ، ساق این درخت اند ، زحل
بر آسمان اول ، وقمر بر آسمان هفتم . وزحل از ما دور تر است ،
بر آسمان اول است ؛ وباقی را همچنین می دان . هر کدام که
18 بما نزدیکتر است ، بالا تر است . وعناصر وطبایع چهار گانه شاخهای

- این درخت اند ؛ و معدن ، و نبات ، و حیوان برگ ، و گل ،
 و میوه این درخت اند ، چون مراتب این درخت را دانستی ، اکنون
 بدان که میوه بر سر درخت باشد ، و زبده و خلاصه درخت باشد ، 3
 و شریفتر و لطیفتر از درخت باشد ، و از درخت هر چیز که بمیوه
 نزدیکتر باشد ، بالاتر ، و لطیفتر ، و شریفتر بود .
- (۳) پس افلاك و انجم که زمین ، و بیخ ، و ساق این درخت اند ، 6
 عالم سفلی باشند ، و عناصر ، و طبایع ، و معدن ، و نبات ، و حیوان
 که شاخها ، و برگ ، و گل ، و میوه این درخت اند ، عالم علوی
 باشند . و ازین جا گفته اند که افلاك ، و انجم ، و عناصر ، و طبایع 9
 لوح محفوظ و کتاب خدای اند . و همه چیز که در کتاب نوشته
 است ، درین عالم آن ظاهر خواهد شد . و شك نیست که این چنین
 است : « ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » . و قلم خشك 12
 گشته است . و هر چیز که در کتاب خدای نوشته شده است ، آن
 ظاهر خواهد شد ، از جهت آن که بر درخت چیزی پیدا آید ،
 آن جمله در بیخ و شاخ درخت نوشته است . 15
- (۲) ای درویش ! اهل وحدت می گویند که مراتب این درخت
 همیشه تمام بود ، و همیشه تمام باشد ، اما مراتب این درخت بعضی
 چنان اند که صورتی که دارند ، رها نمی کنند ، و صورتی دیگر 18
 نمی گیرند ، و آن عالم سفلی است ، که افلاك و انجم ، و بیخ و ساق
 این درخت اند . و این چنین باید که باشد ، از جهت آن که بیخ
 و ساق درخت صورتی که دارند ، رها نکنند ، و صورتی دیگر نگیرند . 21

- و بعضی چنین اند ، که صورتی که دارند ، رها می کنند ، و صورتی دیگر نمی گیرند ، و آن عالم علوی است ، که معدن ، و نبات ، و حیوان اند ، و برگ و گل ، و میوه این درخت اند . و این چنین باید که باشد ، از جهت آن که برگ ، و گل ، و میوه بر درخت همیشه بر یک حال نباشند بعضی در وقت گل فرو ریزند ، و میوه بعضی در وقت خامی فرو ریزد ، و بعضی در وقت رسیدن فرو ریزد . و دیگر باره برگ ، و گل ، و میوه پیدا آیند . خود می رویند ، و خود می زاینند ، و خود می باشند ، و خود می روند . این درخت هر چند که بمراتب بر می آید ، لطیفتر می شود ، و نازکتر می گردد . و باین سبب آفت پذیر می شود ، و از جائی بجائی می گردد ، بخلاف بیخ ، و ساق ، و شاخ .
- 12 (۵) این درخت را بیخ از خود است ، و ساق از خود است ، و شاخ از خود است ، و برگ از خود است ، و میوه از خود است ، و خورنده از خود است ، و باغبان از خود است ، و زمین از خود است ، و آب از خود است ، و هوا از خود است ، و آفتاب از خود است ، و سایه از خود است ، و حیوة از خود است ، همه از خود است ، همه با خود دارند ، و همه از خود دارند . این درخت همه است ، و همه این درخت است . یافت آن که یافت ، و نیافت آن که نیافت .
- 15
- 18

فصل دوم

در بیان حسّ و حرکت ارادی و اختیار

- (۶) بدان که اهل وحدت می گویند که در تمامت مراتب موجودات حسّ، و حرکت ارادی، و اختیار نیست، الا در حیوان .
 حسّ، و حرکت ارادی، و اختیار بچیان مخصوص اند. و در تمامت موجودات عقل و علم نیست الا در انسان. عقل و علم بانسان مخصوص اند. 6
 وافلك، وانجم، وملائكه، وعناصر، وطبایع، حسّ، و حرکت ارادی، و اختیار، و عقل، و علم ندارند، و دایم در کار اند، و هر يك عملی دارند، و بعمل خود مشغول اند. اما نتوانند که آن عمل نکنند، و نتوانند که بغیر آن عمل عملی دیگر کنند. پس آن عمل بی علم، و بی فکر، و بی اختیار ایشان از ایشان در وجود می آید، یعنی حسّ، و حرکت ارادی، و اختیار، و عقل، و علم 12
 بمیوه این درخت مخصوص اند، و در باقی مراتب درخت حسّ، و حرکت ارادی، و اختیار، و عقل و علم نیست.
- (۷) ای درویش! آنچه ازین درخت محسوس اند، نامش عالم ملك است، و آنچه ازین درخت معقول اند، نامش ملکوت است. ملك با ملکوت است، هر دو با هم اند، و از يك دیگر جدا نیستند، و امکان ندارد که از يك دیگر جدا باشند، اما چون مفردات مرگب می شوند، و مرگب باز مفردات می گردند، تفاوتها پیدا می آید، مردم می پندارند که مگر چیزی از جائی دیگر می آید، و بجائی دیگر می رود، و هیچ چیز از هیچ جا نمی آید. افراد موجودات 21

هر يك آنچه ما لا بد ايشان است تا بکمال خود رسند ، با خود ،
واز خود دارند . والله اعلم بالصواب . والله الموفق والمرشد .

(۹۹)

رساله در بیان سخن اهل معرفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- (۱) الحمد لله رب العالمین والباقیة للمتقین ، والصلوة والسلام علی
 3 انبیائه واولیائه ، خیر خلقه ، وعلی آلهم واصحابهم الطیبین الطاهرین .
- (۲) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز ابن
 6 محمّد النسفی ، که اهل منزل هشتم را اهل معرفت می گویند . واهل
 معرفت قومی بغایت بزرگ اند ؛ چنان که صفت بزرگی ایشان است ،
 نتوانستم کردن .
- (۳) ای درویش ! اهل معرفت ، که اهل منزل هشتم اند ،
 9 قومی اند ، که سالهای بسیار در خدمت مشایخ ریاضات ومجاهدات
 کشیده اند ، وعلم صورت وعلم معنی حاصل کرده اند ، وگمان
 برده اند که بخدای رسیدند ، وخدای را شناختند ، آنگاه بعد از
 12 هفتاد سال دانستند که هیچ نمی دانند ، وهرچه می دانستند ، معلوم
 ایشان گشت که همه خیال وپندار بود ؛ خود را نادان ، وعاجز ،
 وبیچاره دیدند ، وبعجز ونادانی خود اقرار کردند ، وبا خلق عالم
 15 بیکبار صلح کردند ، وخلق عالم را همچون خود عاجز وبیچاره دیدند ،
 واز اعراض وانکار آزاد گشتند ، وراضی وتسلیم . واین را مقصد
 دانستند ، یعنی دانستند که مقصد سالکان آن است ، که بعد از
 18 دانائی که هیچ نمی دانند ، چون یقین دانستند که هیچ نمی دانند ،

بمقصود رسیدند و مقصود حاصل کردند .

- (۴) ای درویش ! بدان که اهل معرفت مدتہا در میان علما
 3 بوده اند ، و مدتہا در میان حکما بوده اند ، و مدتہا در میان اهل
 تناسخ بوده اند ، و مدتہا در میان اهل تصوّف بوده اند ، و مدتہا در
 میان اهل وحدت بوده اند . و در میان ہر قومی کہ بوده اند ،
 6 آن قوم گفته اند کہ آنچه حقّ است با ماست ، و دیگران بر
 باطل اند . اهل معرفت با خود اندیشہ کردند کہ چون ہر یکی
 بر خلاف یکدیگر می گویند ؛ جملہ حقّ نتوان بودن ؛ از جهت
 9 آن کہ حقّ ہا بیشتر نیست . پس بیقین دانستند کہ جملہ بر حقّ
 نیستند . و دیگر با خود دانستند و با خود اندیشہ کردند کہ این
 جماعت کہ در اوّل این سخنها گفته اند ؛ و این منازل بنیاد نہادہ اند ،
 12 و این مذاہب بسیار پیدا کردہ اند ، از دو حال بیرون نباشد ، یا
 از پیغمبر گفته باشند ، یا برای واندیشہ خود گفته بوند . اگر جملہ
 از پیغمبر گفته باشند ؛ جملہ یک سخن بودند ، و بر خلاف یکدیگر
 15 نگفتندی ؛ و چون بر خلاف یکدیگر می گویند ، بیقین دانستند کہ
 از پیغمبر نمی گویند . و چون از پیغمبر نگویند ، البتہ برای واندیشہ
 و عقل خود گویند . و کسی کہ چیزی برای واندیشہ و عقل خود
 18 گوید ، حال ازل وابد نداند ، و احوال بعد از مرگ نشناسد .
 و اگر کسی گوید کہ من می شناسم ، جہل مرقب دارد ، نمی داند ،
 و نمی داند کہ نمی داند . اهل معرفت چون نیک تامل کردند ،
 21 و سخنہای این جماعت را ، دوستیہای ایشان مطالعہ کردند ، هیچ یک

اصل نداشت ، دانستند که از سر دانائی گفتند . افلاك وانجم که محسوس اند و در نظر مایند ، هیچ کس بکنه افلاك وانجم نرسید ، و نرسند ، و اثرهای ایشان را چنان که هست دریافتند ، و نیابند .
 3 و سیر این هفت کوکب سیّار را دریافتند ، و دانستند که در هر شبانروز هر يك چند سیر می کند ؛ هر تسدیس ؛ و تربیع ، و مقابله ،
 6 و مقارنه ایشان را معلوم کردند ، و از اثرهای ایشان اند که دریافتند ، باقی از اثرهای کواکب ثوابت هیچ دریافتند و نیابند .

(۵) ای درویش ! چون افلاك وانجم را که محسوس اند دریافتند ، صفات ، و اسامی ، و افعال خدای را ، و اوّل و آخر عالم را ، و سیر ازل و ابدا ، و احوال بعد از مرگ را که غیب اند چون دریابند ؟

رباعی

کس را بحقیقت ازل راه نشد ،
 12 و ز سرّ فلك هیچکس آگاه نشد

زین راز نهفته هر کسی چیزی گفت

معلوم نیست و سرّ کوتاه نشد
 15

(۶) ای درویش ! بدان که اهل معرفت می گویند که آدمیان علم محسوسات دارند ، و بغیر محسوسات چیزی دیگر نمی دانند ؛
 18 و محسوسات را آن چنان که هست هم نمی دانند . پس وقتی که محسوسات را چنان که هست هم نمی دانند ، چیزی که محسوس نباشد . و غیب بود چگونه می دانند ؟

(۷) ای درویش ! حیوانات غیر ناطق آنچه مالا بد ایشان است ،
 21

- تا درین عالم زندگانی می کنند و توانند کرد ، می دانند ، و نیک
 نمی دانند ، یعنی دشمن خود را می شناسند ، و از دشمن پرهیز
 می کنند ، و از مطعومات آنچه منفعت ایشان در آن است می دانند ، 3
 و آن را حاصل می کنند ، و غذای خود می سازند ، و آنچه مضرت
 ایشان در آن است می شناسند ، و از آن پرهیز می کنند ، و جای
 زمستان و تابستان می دانند ، و وقت رفتن بجای زمستان ، و بجای 6
 تابستان می شناسند ، و شهوت بوقت می کنند ، و بچه می آرند ، و بچه
 خود می پرورند ، و خانه چنان که لایق ایشان است ، و لایق بچه
 ایشان است می سازند ، و مانند این . هر چه مالا بد ایشان است 9
 می دانند ، و می کنند ؛ علم آن دارند . و آدمیان هم آنچه مالا بد
 ایشان است ، تا درین عالم زندگانی توانند کردن ، می دانند ،
 و می کنند : حرفهای خوب ، و عمارت های خوب ، و زراعت ، و تجارت ، 12
 و معرفت غذا ، و شرابها ، و داروها ، و معرفت رنجها ، و بیماریها ،
 و معرفت علاج هر یک ؛ و هر چه بتجربه تعلق دارد ، می دانند ،
 و می کنند ، و علم و عمل آن دارند . چون ازین محسوسات در گذشت ، 15
 هیچ دیگر نمی دانند ؛ می پندارند که می دانند ، اما آن بجز
 پند نیست ، همچون حکایت پیل و شهر ناینایان است .
 18 (۸) ای درویش ! بدان که اهل معرفت می گویند ؛ مصلحت
 سالکان ملک ، و مصلحت جمله عالم آن است ، که بعجز و نادانیء
 خود اقرار کنند ، و دعوی دانش از سر بنهند ، و یقین بدانند که
 هیچ نمی دانند ، و مقلد پیغمبر خود شوند ، و متابعت شریعت وی 21

کنند ، تا رستگار دنیا و آخرت شوند .

- 3 (۹) ای درویش ! اهل معرفت می گویند که جمله انبیا که دعوت خلق کردند ، غرض و مقصد ایشان چهار چیز بود ، اگر چه سخنهای بسیار گفتند ، واحکام بسیار بیان کردند ، اما معظم مقصود ایشان از دعوت چهار چیز بود . اول آن که تا مردم ترك دنیا کنند . و بدنی فریفته نشوند ، و از دنیا بقدر ضرورت قناعت کنند ، و یقین بدانند که مال و جاه سبب عذابیهای گوناگون هست . دوم آن که تا مردم از اخلاق بد پاك شوند ، و باخلاق نيك آراسته گردند .
- 9 سوم آن که تا مردم راست گفتار ، و راست کردار باشند . چهارم آن که تا مردم دعوی دانش از سر نهند ، و بعجز نادانی خود اقرار کنند ، و مقلد پیغمبر خود شوند ؛ یعنی آنچه پیغمبر گفته است قبول کنند ،
- 12 و بجای آورند ، و بعقل خود طریقی و مذهبی پیش نگیرند ، و یقین بدانند که هیچ نمی دانند ، و نمی دانند که نمی دانند . مقصود کل ایشان از دعوت این چهار چیز بود ، از جهت آن که دوستی دنیا
- 15 سبب بلاها و فتنه ها است ، و اخلاق بد دوزخ است ، و اخلاق نيك بهشت . و راست کردار و درست گفتار همیشه در میان مردم عزیز است ،
- 18 و همیشه روزی بروی فراخ گردد ؛ و دروغ گوئی ناراست همیشه در میان مردم خوار باشد ، و همیشه روزی بروی تنگ بود . و دعوی دانش از سر نهادن ، و برعجز و نادانی خود اقرار کردن ، و بر عقل و علم خود اعتماد ناکردن ، و مقلد پیغمبر خود شدن ، و متابعت شریعت
- 21 وی کردن ، سبب رستگاری دنیا و آخرت است .

- (۱۰) ای درویش ! کار سالکان آن است کہ این چہار چیز را بکمال رسانند ، تا بکمال خود رسند . اگر کسی از پیغمبر بغیر احکام شریعت چیزی دیگر سؤال کردی ، پیغمبر برنجیدی ، وجواب نکفتی . 3 فرمودی کہ آدمیان بدانستن احکام شریعت محتاج اند ، نہ بدانستن حقایق . وصحابہ دانستہ بودند ، سؤال نکردند الا بچیزی کہ محتاج بودند از احکام شریعت . روزی یکی نوآمده بود وسؤالها می کرد ، 6 ودر سؤال مبالغت می نمود . پیغمبر برنجید فرمود : « بعثت لبيان الاحکام لالبيان الحقیقة » ، مرا از جهت بیان احکام فرستاده اند ، نہ از جهت بیان حقایق . 9

- (۱۱) از خدمت بسیار زیرگان شنیده ام کہ می فرمودند کہ هر کہ باین منزل هشتم عمل کند ، وسخن اهل منزل هشتم را عزیز دارد ، ومقصد ومقصود سالکان شناسد ، در دنیا وآخرت رستگار بود . 12
تمام شد منزل هشتم والحمد لله رب العالمین

مقدمہ اول

نسخہ ۴۸۹۹ کتابخانہ نور عثمانیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقة للمتقين ، والصلوة والسلام على
9 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
(۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد
النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره درخواست
6 کردند که می باید که در منازل روندگان کتابی جمع کنید ، و دیگر
بیان کنید که رونده کیست ، وراه چیست ، ومنزل چند است ، ومقصد
کدام است ، تا ترا ذخیره و یادگاری باشد ، ومارا مونس ودستوری
9 بود . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خدای تعالی مدد ویاری
خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة
جدير . »

فصل اول

12

در بیان رونده ودر بیان مقصد

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که درویشان سؤال می کنند
15 که رونده کیست .
(۳) ای درویش ! رونده اول حس است ، وبعد از مدتی رونده
عقل می شود ، آن عقل که رسول فرماید که « العقل نور في القلب
18 يعرف به بين الحق والباطل » ، نه عقل معاش . وبعد از مدتی دیگر

رونده نور عقل می گردد .

- (۴) چون رونده را دانستی ، اکنون بدان که مقصد و مقصود
 3 جمله رونندگان معرفت خدای است ، و معرفت خدا کار نور الله است ،
 وحسّ و عقل معاش از معرفت خدا بی بهره و بی نصیب اند . حواس
 ده گانه کار کنان عقل اند ، و عقل معاش ، پادشاه روی زمین است ،
 6 و عمارت روی زمین از وی است . پس کار رونندگان آن است که در
 سعی و کوشش باشند در صحبت دانا تا بنور الله رسند و خدای را
 بشناسند .

9

فصل دوم

در بیان منازل رونندگان

- (۵) چون رونده را دانستی ، و مقصد و مقصود رونندگان را شناختی ،
 12 اکنون بدان که سؤال دیگر می کنند ، و می گویند که راه چیست ،
 و منزل چند است .
 (۶) ای درویش ! اگر سؤال از منازل سیر الی الله می کنند ،
 15 در سیر الی الله منازل نیست ، و منزل هم نیست ، بلکه راه هم نیست .
 (۷) ای درویش ! از تو تا خدا راه نیست ، نه بطریق طول
 و نه بطریق عرض ، يك نکته بیش نیست ، و آدمی مستعد را معرفت
 18 خدا بيك كلمه دانا حاصل می شود ، و سیر الی الله تمام گردد .
 (۸) ای درویش ! از تو تا خدا راه نیست ، و اگر هست ، راه
 توئی ، خود را از میان بردار تا راه نماند ! و یقین بدان که هستی
 21 خدای را هست و بس . و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است :

« خطوتان وقد وصلت . »

بیت

- 3 يك قدم بر نفس خود نه ، دیگری بر کوی دوست
هر چه بینی . دوست بین ، با این و آنت کار نیست
- 6 (۹) واگر سؤال از منازل می کنند که روندگان در آن منازل
ساکن اند ، و هر يك اعتقاد اهل آن منازل دارند ، آن منازل را
بیاورم ، که دانستن آن منازل فواید بسیار است .
- 9 (۱۰) ای درویش ! اگر چه در عالم مذاهب بسیار ، و اعتقادات
بی شمار است ، اما جمله اعتقادات را در ده مرتبه کرده اند ، و اعتقادات
جمله اهل عالم در آن ده مرتبه جمع است ، و ما آن ده مرتبه را
بشرح تقریر کنیم ، که دانستن آن ده مرتبه فواید بسیار دارد ،
- 12 و سالکان را در سیر فی الله مددی عظیم است ، و دانایان را دانستن آن ده
مرتبه ضرورت است از جهت تربیت و پرورش مریدان ، تا بیماری
همه را بدانند ، و علاج همه باسانی میسر شود ، که طبیب چون بیماری
شناخت ، علاج آسان گشت ، و به شنیدن این قناعت نکند که از
- 15 شنیدن تا دانستن راه دور است . در هر منزلی منزل کنند تا صلاح
و فساد آن منزل را بحقیقت بشناسند ، آن گاه از آن منزل سفر کنند .
- 18 (۱۱) ای درویش ! مردم غلط عظیم کرده اند ، هر چه را شنیدند ،
پنداشتند که دانستند ؛ و چون آن را باز گفتند ، پنداشتند که بعمل
آوردند . و از هر یکی ازین منازل راه بخدا هست ، سالک از هر
21 کدام منزل که سلوک آغاز کند ، و بشرط سلوک کند ، البته بمقصد

رسد و مقصود حاصل کند . و ازین منازل هیچ يك بر یکدیگر مقدم ،
 و هیچ يك مؤخر نیستند . از هر کدام که سلوك آغاز کند ، روا
 باشد ، از جهت آن که جمله مقلد اند ؛ آنچه شنیده اند ، اعتقاد
 کرده اند . و همه روز با یکدیگر بجنگ اند ، و هر يك می گویند
 که آنچه حق است با ماست ، و دیگران بر باطل اند . و آن که
 سلوك را تمام کرد ، و معرفت خدا حاصل کرد ، نه درین منازل است ،
 وی در مقصد است ، و با همه کس بصلح است . سالک چون بمقصد
 رسد ، وی می داند که ازین منازل کدام دور اند ، و کدام نزدیک اند ،
 و کدام در مقصد اند . باید که بدانی که معرفت خدا علامات بسیار
 دارد ؛ و گفترا اعتبار نیست ، عملرا و علامات را اعتبار است .

(۱۲) ای درویش ! هر که بخدا رسید ، و خدای را شناخت ، سیر
 الی الله تمام کرد ، و با خلق عالم بیکبار صلح کرد ، و هر که بعد از
 شناخت خدا تمامت جواهر اشیا ، و تمامت حکمتهای جواهر اشیا کماهی
 دانست ، و دید ، سیر فی الله را تمام کرد ، و همه چیز را دانست ، و هیچ
 چیز نماند که ندانست . و هیچ شك نیست که پیغمبر - علیه الصلوة
 والسلام - بخدا رسیده بود ، و خدا را شناخته بود ، که این دعا
 می کرد . « اللهم ارنا الاشياء کماهی . »

(۱۳) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، اهل هر منزل
 قاعده ئی و قانونی دارند ، در سخن گفتن . چون منزل دیگر می شود ،
 سخن دیگر می شود .

(۱۴) ای درویش ! از صد هزار سالک که درین راه در آیند ،

- یکی بخدا رسد . و خدارا بشناسد ، و از صد هزار سالک که بخدا
رسند ، و خدارا بشناسند ، یکی بد آنجا رسد که اشیارا و حکمت
اشیارا کماهی بداند و به بیند ، باقی جمله درین میان فرو روند . 3
- (۱۵) ای درویش ! عالی همّت باش ، و تا زنده ئی در کار باش ،
که علم و حکمت خدا نهایت ندارد . و این بیچاره درین کتب و رسائل
که پیش ازین نوشت ، سخن چهار منزل جمع کرد و نوشت ، و زیاده 6
از چهار منزل نوشت ، از جهت آن که طالبان عالی همّت ندیدم .
اگر طالبی عالی همّتی ، زیرگی ، مدرکی ، چستی ، چالاکی ، عاشقی ،
صادقی ، باثباتی ، باوفائی ، حق شناسی ، کم گویی ، سر نگه داری 9
یافته شود ، هر ده مرتبه را جمع کرده آید ، و نوشته شود « و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت والیه انیب . » اوّل از منزل علما آغاز کردیم ،
و علما جمله درین منزل اند . 12

خاتمة كتاب منازل السائرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف الضعفا وخادم الفقرا ، عزيز بن
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره
6 در خواست کردند که چون بتوفیق خدای کتاب منازل را تمام کردی ،
اکنون خاتمة الكتاب بنویس ، ونصیحت چنانکه لایق اهل سلوك
باشد . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خدای تعالی مدد و یاری
9 خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة
جدیر . »

فصل اول

12 در بیان سالکی که بمقام وحدت رسید

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که سالک چون بمقام وحدت
رسید ، به بیابانهای خونخوار رسید . اگر از آن بیابانهای خونخوار سلامت
15 بگذرد ، مردی باشد ، و نام موحدی بر وی درست آید ، و این مراتب
ده گاندر را تمام کند ، که نه منزل است دهم مقصد ، وبکمال رسد ؛
و اگر نتواند گذشت ، ناقص بماند ، و در آن بیابانهای خونخوار
18 سرگردان ، و گمراه ، و هلاک شود .

- (۳) ای درویش ! سالک چون بمقام وحدت رسد ، اول بیابان الحادش پیش آید ، و در بیابان الحاد خلاق بسیار اند ، و جمله سرگردان و گمراه اند ، از جهت آن که شریعت از دست داده اند ، 3 و پای در کوی حقیقت ننهاده اند ، و با آنکه سرگردان و گمراه اند ، و می پندارند که بکمال رسیده اند ، و مقصود حاصل کرده اند ، و نمی دانند که ناقص ترین آدمیان ایشان اند . و آنرا که توفیق 6 دست دهد ، و بصحبت دانائی رسد ، و بیرکت صحبت او از بیابان الحاد بگذرد ، آنگاه بیابان اباحتش در پیش آید ، و در بیابان اباحت هم خلاق بسیار اند ؛ جمله سرگردان و گمراه اند . و آنرا که 9 توفیق دست دهد ، و بصحبت دانائی رسد ، و بیرکت صحبت دانا از بیابان اباحت هم بگذرد ، و خلاص یابد ، امیدوار شود . سالک چون سلامت ازین دو بیابان گذشت ، و خلاص یافت امیدوار شد ، و بنجات 12 نزدیک گشت و علامت آن که سالک ازین هر دو بیابان خون خوار گذشت آن باشد که شریعت را ، که از دست داده بود ، باز بدست آورد ، و عزیز دارد ، و بتقوی آراسته شود ، و بییقین بداند که راه گم کرده 15 بود ، و بیراه می رفت و اکنون باز بر راه آمد . و چون شریعت را باز بدست آورد ، و بتقوی آراسته شد ، یک بیابان خون خوار دیگرش پیش آید ، و آن دوستی شیخی و پیشوائی است ، و دوستی پیشوائی 18 حجابی عظیم است .

- (۴) ای درویش ! سالک چون از بیابان الحاد بگذشت ، و از بیابان اباحت گذشت ، و شریعت را باز بدست آورد ، و بتقوی آراسته شد ، 21

- معجب شود ، و خود بین گردد ، و هیچکس را بالای خود نه بیند ،
 و نتواند دید ، هم در علم و هم در عمل ، و سخن هیچکس نشنود ،
 3 و نصیحت هیچکس قبول نکند ؛ خواهد که جمله اهل عالم سخن وی
 شنوند ، و نصیحت وی قبول کنند ، و مرید وی باشند . و چون ارادت
 پیشوائی در دل وی مستحکم شود ، و هر چند که برآید ، زیادت
 6 گردد ، و بریاضات و مجاهدات سخت مشغول شود ، و اوقات شب و روز
 بطاعات و عبادات گذرانند ، و در تقوی احتیاط بجای آورد ، و هیچ نکته
 از آداب طریقت و شریعت فرو نگذارد ، و این همه از جهت دوستی
 9 پیشوائی کند ، تا مردم وی را دوست گیرند ، و مرید وی شوند ، این
 چنین کس این چنین زندگانی می کند ، تا بجائی برسد که خیال
 پیغمبری در خاطرش افتد ، و بشیخی نیز راضی نگردد . و این هم
 12 بیابان خون خوار است . و سالکان را البته درین مقام این در خاطر افتد ،
 و مدت‌های مدید درین بلا بمانند ، و همه روز اندرون ایشان با این خاطر
 پنجه انداخته باشد ؛ خاطرش گوید : « بگوی که من پیغمبرم » ، و عقل
 15 گوید : « مگوی که نباید ، که قبول نکنند ، و انکار کنند و خللها
 پیدا آید » . بعضی قوی حال باشند ، و دانا بوند ، اظهار این خاطر
 نکنند ، و بتکلیف این خاطر نفی می کنند ، و ازین بیماری صحت
 18 یابند . و بعضی ضعیف حال باشند ، و نادان بوند ، و نتوانند که این
 خاطر را نفی کنند . باید که با یاران مشفق ، و دوستان موافق که
 درین بیماری بوده باشند بگویند و با کسانی که این بیماری صحت
 21 یافته اند ، مشورت کند ، تا ایشان بروی روشن گردانند که این خاطر

پیشوائی کہ درآمده است ، نفسانی است ، و این خاطر از دوستی جاه پیدا می آید ، تا نفی این خاطر بروی انسان گردد ، نفی این خاطر کند و ترک پیشوائی کند ، و باقی عمر را سلامت بگذراند .

فصل دوم

در بیان دوستی سروری و پیشوائی

(۵) بدان که دوستی سروری و پیشوائی با نفس جمله آدمیان 6 همراه است . هر نفسی که باشد ، البته بالا طلبد ، و هیچکس را بالای خود نتواند دید ؛ اما بعضی بر بعضی غلبه می کنند ، و بعضی محکم زیر دست و فرو دست خود می دارند ، و بعضی را مقهور و منکوب می کنند ؛ 9 و بعضی بسبب احتیاج بضرورت خدمت می کند ، و بعضی بسبب احتیاج بمال یا بجاه ؛ و اگر نه هیچ نفس بارادت و اختیار خود زیر دست کسی نباشد ، که این صفت بانفس جمله آدمیان همراه است . و نفس را این 12 صفت ذاتی است . پس هر کس بقدر آن که می تواند ، و میسر می شود ، بالا می طلبد تا بحدی که بعضی کس دعوی خدائی هم کردند .

(۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ، غرض ما ازین سخن آن بود که دوستی سروری و پیشوائی با نفس جمله آدمیان 18 همراه است . چون دانایان برین سر واقف شدند ، و دیدند که این صفت بر نفس غالب است ، دانستند که جمعیت در خلاف نفس است ، « ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی » نفس را خلاف کردند و دوستی سروری و پیشوائی از دل قطع کردند ، آزاد و فارغ شدند ، 21

وازينجا گفته اند که آخرين چيزی که از سر صديقان بيرون رود دوستی جاه است .

(۷) ای درویش ! کار آزادی و فراغت دارد ، باقی جمله در

راه اند ، تا به آزادی و فراغت رسيدند ؛ و ترك است که سالک را با آزادی و فراغت می رساند . پس سالک را هيچ کاری بهتر از ترك نيست ؛ ظامات ، و ترهات ، و دعوی در عالم بسيار است . بسيار گفتيم و بسيار شنيديم ، و هيچ فايده نکرد ، کار ترك دارد ، از جهت آن که امکان ندارد که کس بی ترك با آزادی و فراغت رسد .

(۸) ای درویش ! دوستی پادشاهی ، و وزيری ، و خواجگی و رئيسی

و پيشوائی ؛ و شيخی ، و واعظی ، و قاضی ، و مدرس ، و مانند اين جمله درهای دوزخ اند . و نادان همه روز در سعی آن باشد که درهای دوزخ بر خود بزرگ تر و فراخ تر کند . و دانا آن کس است که درهای دوزخ بر خود تنگتر می کند ، و بر خود می بندد . و بستن درهای دوزخ بر خود ترك جاه است .

(۹) ای درویش ! عالم بی اينها نباشد ، و بايد که در عالم

اينها باشند ؛ اما لازم نيست که تو باشی ، پس سالک چون از اين بيابان خون خوار بگذشت ؛ و ترك پيشوائی ، کرد خلاص يافت . سالک تا از اين بيابانهای خون خوار نگذشته بود ؛ در خوف بود ، و اعتماد بر وی نبود . اکنون از خوف بيرون آمد ، و استعداد آن حاصل کرد ، که از وی در باب دين کارها آيد .

فصل سوم

در بیان نصیحت

- (۱۰) ای درویش ! در علم و معرفت در هر مقامی کہ برسی ، و در 3
 هر مقامی کہ باشی ، باید کہ اعتماد بر عقل و علم خود نکنی ، و خود را
 محقق ندانی و نام نہی ، و برای خود طریقی پیش نگیری ، و باندیشہ
 خود مذہبی نسازی ، یعنی در علم و معرفت در هر مقامی کہ باشی ، 6
 باید مقلد پیغمبر خود باشی ، و دست از شریعت وی نداری ، کہ جملہ
 اہل بدعت و ضلالت فضلا و علما بودہ اند کہ اعتماد بر علم و عقل
 خود کردند ، و ہر يك این دعوی کردند کہ آنچه حقّ است ما داریم ، 9
 و دیگران بر باطل اند ، و ہر يك این گفتند ، و می گویند کہ
 محقق ایم ، و دیگران در خیال اند . و ترا بیقین معلوم است کہ
 جملہ بر حقّ نتوانند بود ، کہ حقّ یکی بیش نباشد . و چون بیقین 12
 دانستی کہ جملہ بر حقّ نیستند ، و جملہ دعوی حقیقت می کنند ،
 اکنون تو اگر اعتماد بر عقل و علم خود کنی ، و خود را محقق نام
 نہی ، یکی از آن باشی کہ گفتہ شد . 15
- (۱۱) ای درویش ! بیقین بدان کہ این غرور نفس است کہ
 می گوید کہ تو محقق ای ، و دیگران در خیال اند . بیش غرور نفس
 مخور ، و از خیال و پندار بیرون آی ، و بیقین بدان کہ بنیاد ہمہ 18
 گمراہی تقدیم ہوای نفس است بر رضای خدای ، و روا مدار ! و این
 نصیحت از من قبول کن ، و احتیاط از دست مدہ ، یعنی شریعت را
 فرو مگذار کہ ہر کس کہ شریعت را فرو گذارد ، البتہ پشیمان 21

شود ، که « ترك الاحتياط والحزم سوء الظنّ . » هیچ زیان نخواهد داشت ، که نفس آدمی بطبع کاه است ، واورا بکامی باید داشت ، تا بکاری مشغول شود ، و اگر نه ، خودرا و ترا بدبخت دو جهانی کند . 3

تمام شد والحمد لله رب العالمین

تعليقات
زيادات نسخ

رسالة اول

صفحة ۴۱، سطر ۱۸ تا صفحه ۴۲، سطر ۱۴ : بجای فصل هفتم

۳ تا مطلب زیر دارد :

- اول غزید است . و آن قوتیست که متصرف باشد در ماده ، گذارا باجزا و اعضا
متغذی میرساند بر وجهی که شبه جوهر متغذی را نگاه دارد ، و اگر نه او بودی ، نمو
حاصل نشدی . و نیز پس ازین ترشیح عرق و تحلل اجزا ، گر غذا نو نبودی ، وجود
و نمو مصور نشدی . دوم نامیه ؛ و غزیه خدمتکار نامیه است ؛ و آن قوتیست که بالیدن
بدو تعلق دارد . و او بسبب مقدار هریکی در بزرگ و زیادت شدن نگاه دارد . سوم
مولده . و غزید و نامیه هر دو خدمتکاران مولده اند . و آن قوتیست که فضله آن ماده
بستاند . چنانکه لایقست تا از آن فضله شخصی دیگر پدید آرد . و این قوت در
بعضی نباتات بیاک شخص تعلق دارد ، و در بعضی بهو شخص ، چنانکه خرما که تا از تر
مادر را گشن ندهند بار نیارد . و در حیوانات بدو شخص تعلق دارد ، فعل به تر و انفعال
بماده . و غزید محتاجست بقوتی چند دیگر : اول جاذبه ، و آن قوتیست که طعام را بخود
کشد . دوم هاضمه و آن قوتیست که طعام را بگدازد ، و مستعد آن گرداند که غزیه درو
تصرف (کند) ، سوم ماسکه ، و آن قوتیست که طعام را بگیرد ، تا هاضمه هضم کند ؛
چهارم دافع ، و آن قوتیست که آنچه کثیف است از لطیف جدا کند ، و بغل بدر اندازد .
و بدانک در حیوانات چند چیز می بینی که در نبات نمی بینی ، چون مدرکی ، و
محرکی بر دو قسم است ، قسمی را شهوانی خوانند ، و قسمی را غضبی . و شهوانی
قوتیست که جذب چیزهای ملایم کند ، و غضبی قوتیست که دفع چیزهای ناملایم
کند . و مدار محرکی در مدرکیست ، و مدار بر دو قسم است ، قسمی ظاهر و
قسمی باطن . آنچه ظاهر است اول لمس است ؛ و آن قوتیست منلبث در ظاهر بدن
بهر جا ، چنانکه جانی ازو خالی نیست ، و اوست که کثیف چهار گانه را در می

- یابد ، چون رطوبت ، ویبوست ، وحرارت ، وبرودت ، واوست که فرق می کند
 سبکی ، وگرانی ، ونرمی ، ودرشتی . دوم ذوق است ، و آن قوتیست تعبیه کرده
 بر عصبه که بر چرم زبان گسترده است ؛ واوست که دریباننده شربنی ، ونرشی و
 3 شوریت . سوم اروحه شم است ، و آن قوتیست مرتب کرده در دماغ بر مثال دوسر
 پستان ، واوست که فرق کند میان بوی خوش وناخوش ، ودریافتن او بتوسط هواست ،
 واکر هوا از اجزا وریحه منفعل نشدی ؛ دریافتن بر شم ممتنع بودی . چهارم سمع
 6 است ، و آن قوتیست مرتب کرده بر عصبه که درون گوش گسترده است ؛ واوست که
 دریابنده آوازه است بتوسط هوا ، وچون آوازی بر آید ، هوا منفعل شود از آن آواز ؛
 مثلاً چیزی بر چیزی افتد ، زو جنبش آید ، و بر آن پوست افتد که در درون عصبه
 9 گوش گسترده است . چون آوازی بر آید ، سمع دریابد . پنجم بصر است . و تعبیه
 کرده است ، وقوتیست در تجویف درون چشم که دریابنده صورتهاست ، وهر که پندارد
 که دیده چیزی بیند ؛ از آن است که جسمی لطیف از دیده ممتد شدست بآن
 12 چیز محیط است ، زیرا که اگر چنین بودی ، بایستی که چون خواستی که کوکب
 ثوابت را بیند ، جمله افلاک را خرق کردی ، زیرا که کوکب ثوابت بر فلک هشتم
 اند ، و تا از یکی در نگذشتی ، وخرق نکردی ، بدیگری نرسیدی ، واین محال
 15 است . واکر نیز صورت بخروج جسمی لطیف بودی ، بایستی که آنچه در زیر مانعات
 بودی ، زودتر از آن توانستی دیدن که در آبکینه سخت . وبازین همه آنچه در
 آبکینه است ، زودتر ازین می توان دیدن که آنچه در آب است . ومهم ترین
 18 حواس که بکار آید ، لمس است ، وذوق . وآن سه گانه دیگر ، بصر ، وسمع ،
 وشم ، بسیار حیوان از آن بی نصیب اند . قسم دوم در مدرکات باطن : اول حس
 مشترکست ، وبزبان یونانیان فنتاسیا ؛ و آن قوتیست مرتب کرده در مقدم تجویف
 21 اول دماغ . واجتماع جمله صور محسوسات پیش او باشد . واکر او نبودی ، ماحکم
 نتوانستی کرد ، که این سپید ، واین شیرین ، وآن سیاه ، وآن ترش . پس او
 قوتیست که این احکام بدو تعلق دارد . وهر حس که هست بیش از یک چیز در
 24 نتواند یافتن ، ولابد است حاکم را که حکم می کند بر دو صورت . وچون کسی
 پاره چوب درآتش اندازد ، سرخ شود ، بعد از آن ، آنرا بگرداند ، دایره حاصل

- شود . و آن از آن است ، که دیده اول نقطه که بدید بحس مشترك سپرد ، و او نقطه او را نگاه می دارد ، و همچنان دیده نقطه دوم بدو می سپارد ، و نقطه سیم را می بیند تا از آنجا دایره حاصل میشود : و دیده چیزی تواند دیدن که در برابر او باشد ، و هر چه از دیده بگردد ، و دیده در آن نرسد ، پس جامع این همه حس مشترك است . و دوه خیال است : و آن قوتیست مراتب کرده در آخر تجویف اول دماغ ؛ و او خزانه دار حس مشترك است . و حس مشترك صور را زود قبول کند ، اما دیر نگاه نتواند داشت ، زیرا که رطوبت برو غالب است . پس هر چه حس مشترك بستاند ، بخیال سپارد ، خیال آن را نگاه دارد . سیم وهم است ، و ملموسات جمده در حس مشترك جمعند ، وهم معنی دوستی در دوست ، و معنی دشمنی را در دشمن در می یابد . و متصرف آن است که مدرکاتی که مخزونند در خیال ، تصرف می کند به ترکیب و تفصیل .

صفحه ۲۹ سطر ۱۳ : در آخر مطلب (۲۳) UB دارد :

- روح مؤمن پیش از آنکه بقلب آمد در آسمان اول بود ، و روح خاتم برعرش بود . چون اول و آخر را دانستی ، باقی را همچنین میدان . چون هر يك از مقام معلوم خود نزول کردند ، باین عالم سفلی آمدند ، و بیج مرکب قالب سوار شدند ، و کمال خود حاصل کردند . چون عروج هر يك باز بمقام معلوم رسند ، و از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت . ممکن است که در راه بمانند ، و بمقام اول خود نتوانند رسید ، از آنکه کمال خود حاصل نکرده باشد ، اما آنکه کمال خود حاصل کرد بمقام اول خود رسید ، و از مقام اول خود در نتواند گذشت .

صفحه ۳۰ سطر ۳ ... بعد از « پیدا می کند » : UB دارد : عقود و نفوس

- عالم علوی جمده شریف و لطیف اند ، جمله علم و طهارت دارند ، و هر کدام که بالاترست ، شریفتر و لطیفتر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . پس نفس آدمی اگر علم و طهارت حاصل کند ، بعد از مفارقت قالب بازگشت وی بایشان خواهد بود ، و هر کدام که مناسبت حاصل کرده باشد ، بوی بازگردد . و اگر بیا نفس فلك الافلاك مناسبت حاصل کرده باشد ، بوی بازگردد . چون اول و آخر را دانستی باقی را همچنین میدان .

صفحة ۴۰ سطر ۱۳ تا صفحه ۴۱ سطر ۳ « تا بعد از مفارقت قالب...»

ومعرفت پروردگار خود را « : بجای این مطلب UB و V مطالب زیر دارد :

3 پس روح آدمی بعد از مفارقت قالب بهیچ مقام دیگر باز نگردد . باز گشت روح آدمی هم بآدمی باشد الی اهلہ ومحلہ : گاهی دریاك كس مجتمع می شوند ، وگاهی ازيك كس در عالم منتشر می گردند : اجزا بکل خود می پیوندند ، تا عالم را سری وسروری باشد .

6

بعد ازین UB دارد :

که عالم هرگز بی سری وسروری نباشد ، وکل بکل عالم باز می گردد .

9 ای درویش ! با هر که ده جزو علم دارد ، یا ده جزو قدرت ، کل است نسبت با آن کس که يك جزو علم ، یا يك جزو قدرت دارد ، درجمانه صفات همچنین اهل تقوی باهل تقوی باز گردد ، واهل فسق باهل فسق باز گردد ، ودر جمله صفات همچنین می دان . واین چنین که در آدمی دانستی ، ودر جمله چیزها چنین می دان . هر نوعی مشکاتی است ، ودر مشکاتی چندین مصباح است ، هر مصباحی در مشکاة خود بکل خود می پیوندد ، وکل بکل نوع خود باز می گردد ، تا همه چیزها همیشه باقی باشد ، یعنی از نوع خود بیرون نروند ، نه کامل وند نقص ، که اگر بیرون روند ، البته یکی پرشود ویکی تهی گردد . وهم درنوع خود جزای عمل خود می یابند بخلاف تناسخ ، که اهل تناسخ می گویند که از نوع خود بیرون روند ، وفروروند وبرآیند ، وفرود رفتن را مسخ می گویند ، وبرآمدن را نسخ می گویند . وفرود می روند وبر می آیند ، وبقدر رنج راحت می بینند ، وبقدر معصیت عذاب می کشند . وبقدر جنایت قصاص می یابند ، تا آن گاه که کمال خود حاصل کنند . وچون بکمال خود رسیدند ، بعد از مفارقت قالب ، بعقول ونفوس عام علوی پیوندند . پس بنزدیک اهل تناسخ مرتبه انسان زمین عرصات است ، درین زمین بهشتی را از دوزخی جدا می کنند ، بعضی را به بهشت می فرستند ، وبعضی را بدوزخ . وبعضی از اهل وحدت می گویند که امکان ندارد که روح ازجسم خود جدا شود ، وبجائی دیگر پیوندد ، 24 هر دو روی در عروج دارند ، وهر دو روی در نزول دارند ، واز یکدیگر جدا نمی شوند ، ودر هر مرتبه نامی دارند . سخن دراز شد ، واز مقصود دور افتادم .

21

18

15

12

غرض ما بیان ارواح بود .

بجای این، ۷ مطلب زیر دارد:

- 3 و باز بکل عالم باز می‌گردد . و بعضی از اهل وحدت می‌گویند که صورت با معنی است ، و معنی با صورت است . و امکان ندارد که از یکدیگر جدا شوند ، یعنی دریای نور با دریای ظلمت است . و دریای ظلمت با دریای نور است ، هر دو بهم‌اند ، و از یکدیگر جدا نیستند . و امکان ندارد که جدا باشند . مفردات مرکب می‌شوند ، و مرکبات باز مفردات می‌گردند ، و هر يك باصل خود باز می‌گردند .

رسالة دوم

9

صفحة ۴۴ سطر ۵ قبل از مطلب (۱۴) VK مطلب زیر دارد :

- 12 ای درویش ! سالک چون بمقام کشف رسید ، قیامت آمد ، و زمین را تبدیل کردند ، و آسمانها در پیچیدند ، و خدای عزوجل ظاهر شد . خدای همیشه ظاهر بود ، اما سالک در خیال ویندار بود ، از خیال ویندار بیرون آمد .

بیت

- 15 معشوقه عیان بود نمی‌دانستم با ما بمیان بود نمی‌دانستم
گفتم بطلب مگر بجائی برسم خود تفرقه آن بود نمی‌دانستم

صفحة ۴۴ سطر ۱۶ : بعد از مطلب (۱۵) XVBK مطالب

زیر دارد :

- 18 ای درویش ! درین مرتبه برین موحد هیچ غیر غالب نیست ، از جهت آن که این موحد می‌گوید که همه چیز در اصل نيك است ، و هر چیز که هست ، می‌باید که باشد ، و اگر نبایستی خود نبودی ؛ اما هر چیز که هست ، می‌باید که بجای خود باشد . هر چیز که نه بجای خود است ، نامش بد می‌شود . پس سعی و کوشش بجای خود نيك است ، و رضا و تسلیم بجای خود نيك است . و کسب و ذخیره بجای خود نيك است ، و ترك و توکل بجای خود نيك است ، و گفت طیب ، و گفت منجم بجای خود نيك است .

ای درویش ! نیکی و بدی را شناختن ، و طاعت و معصیت را دانستن کاری عظیم است . و بعد از شناختن نیکی و بدی ، و طاعت و معصیت کار نیت دارد «انما الاعمال بالنیات» و نیت را شناختن هم کاری عظیم است . تا سخن دراز نشود .

3 بین « کاری عظیم است » و « بعد از شناختن نیکی و بدی » VK دارد :

6 و هر کسی ندارد .

ای درویش ! جمله آدمیان و جمله مذاهب اتفاق کرده اند که دروغ گفتن معصیت کبیر است ، و بدترین معصیتهاست ، و این طایفه که در این مرتبه اند می گویند که هر چه هست ، می باید که باشد ، اما بجای خود ، و بقدر خود .

9 و چون دروغ گفتن هست ، و وجود دارد ، هم می باید که باشد ، اما بجای خود و بقدر خود ، و راست می گویند ، از جهت آن که وقت باشد ، که کسی راستی بگوید ، و معصیت عظیم کرده باشد ، و وقت باشد که کسی دروغی بگوید ، و طاعت عظیم کرده باشد ، پس معلوم شد که هر چه هست ، می باید که باشد اما بجای خود و بقدر خود .

12

رسالة سوم

15

صفحة ۶۳ سطر ۱۲ تا صفحه ۶۷ سطر ۱۶ بجای فصل هشتم
و فصل نهم ۷ فصل زیر دارد :

فصل

18

در بیان معاد

بدان که جمله ارواح نزول کنند ، و بر مرکب قالب سوار شوند ، و باز از قالب مفارقت کنند . آنگاه قیامت ظاهر شود ، یعنی اجزای قالب هر یکی را جمع کنند ، و روح هر یکی را در قالب هر یکی در آورند ، و جمله را از گورها بیرون آورند ، و بر زمین عرصات حاضر گردانند ، و حساب هر یکی بکنند ، و جمله را در دوزخ در آورند ، اهل تقوی و ایمان را از دوزخ سلامت بگذرانند ، و بیبشت رسانند ، و اهل ظلم را جاوید در دوزخ بگذارند ، و اهل

21

24

- ایمان را که معاصی کرده باشد ، بقدر معصیت عذاب کنند ، یا بشفاعت شفیعان از ایشان در گذارند ، و باخر از دوزخ خلاص یابند ، و بهشت رسند و هر که در بهشت رسد ، جاوید در بهشت بماند ، و بقدر آن که نیکی کرده باشد ، مجازات می بیند . و هر که در دوزخ ماند ، جاوید در دوزخ باشد ، و بقدر آن که بدی کرده باشد مکافات آن می بیند . و بهشت و دوزخ محسوس و جسمانی اند ، و صفت خوش بهشت و ناخوش دوزخ معروف و مشهورست .

رساله چهارم

- صفحه ۷۰ سطر ۱۶: « واین واجب الوجود لذاته که خدای عالم است . » بجای این جمله XVBK مطلب زیر دارد :
- چون خدای عالم را و عالم خدای را دانستی ، اکنون بدان که عالم اسم جواهر و اعراض است ، مجموع جواهر و اعراض را عالم گویند ، و عالم در قسمت اول بر دو قسم است ، عالم ملك و عالم ملكوت ، یعنی عالم معقول و عالم محسوس . و این دو عالم را باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، عالم خلق و عالم امر ، و عالم شهادت و عالم غیب ، و عالم ظلمانی و عالم نورانی ، و مانند این گفته اند . و مراد ازین همین دو عالم بیش نیست ، عالم ملك و عالم ملكوت .
- بعد ازین XB دارد : هر چه محسوس است از عالم ملكست ، و هر چه معقول است ، از عالم ملكوتست . عقول و نفوس ، و طبایع از عالم ملكوتند ، و افلاک ، و انجم ، و عناصر از عالم ملك اند .
- همان مطلب در K یین « عالم محسوس » و « این دو عالم را » است .
- صفحه ۷۳ سطر ۴ « از عقل اول صادر شدند » XVBK اینجا مطالب زیر دارد :
- (آ) چنان که شعاع آفتاب از قرص آفتاب ، چنان که وجود معلول از وجود علت . اگر چه بیقین می دانم که شعاع آفتاب از قرص آفتاب است ، اما بیقین می دانم که هرگز نبود که قرص بود و شعاع نبود ؛ تا قرص بود ، شعاع

بود . فرص مقدم است بر شعاع در ذهن ، نه در خارج ، چنان که وجود علت مقدم است بر وجود معلوم در ذهن ، نه در خارج . تقدم این مراتب را همچنین می‌دان ، یعنی تقدم ذهنی دارند نه تقدم خارجی دارند . پس آباء و امهات قدیم 3 باشند از روی زمان و حادث باشند از روی علت .

(ب) ای درویش ! تقدم بچند گونه باشد ، تقدم از روی زمان ، و تقدم از روی رتبت ، و تقدم از روی علت . تقدم واجب الوجود برین مراتب ، و تقدم این 6 مراتب بر یکدیگر نه از روی زمان ، و نه از روی مکان بود . از روی شرف و علت بود .

بعد ازین XB دارد : خلاصه سخن حکما آن باشد که آبا و امهات که 9 مفردات عالم‌اند همیشه بودند و همیشه خواهند بود .

بجای این ۷ دارد : تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم .

هر دو در K هست . 12

صفحه ۷۳ سطر ۶ « علم و طهارت دارند » : **بعد ازین VK مطلب** زیر دارد :

و کمال ایشان همراه است . 15

ای درویش ! عقول و نفوس و طبایع را علما ملائکه می‌گویند ، عقول و نفوس را ملائکه سماوی ، و طبایع را ملائکه ارضی ؛ عقول را ملائکه کروی ، و نفوس را ملائکه روحانی می‌گویند . و حکما عقول و نفوس و طبایع می‌خوانند و این اصطلاحی است ، 18 هر يك با اصطلاح خود سخن می‌گویند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، هر فلکی عقلی و نفسی دارد .

صفحه ۷۷ سطر ۱۸ تا ۲۰ « بواسطه عقل اول ... گوید و از حق شنود » : 21 **بجای این ۷ مطلب زیر دارد :**

بی واسطه عقل اول از باری - عز شأنه فیض قبول کند ، و گاه بواسطه عقل با حق سخن گوید و شنود ، و گاه بی واسطه عقل سخن گوید و از خود شنود . 24 ای درویش ! پیغامبر - علیه السلام - می‌فرماید که من علم و طهارت را بجائی رسانیدم که مناسبت با عقل اول حاصل کردم . چون مناسبت پیدا آمد ، دایره

تمام شد ، وعقل اول رسول بارگاه من گشت . چون بعقل اول رسیدم ، عقل اول نور من گشت . پس اگر گویم که « اول ما خلق الله تعالی نوری » راست باشد ؛ و اگر گویم که « اول ما خلق الله تعالی روحی » هم راست . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، هر که بعقل اول رسید ، دایره را تمام کرد ، و مقرب حضرت خدای گشت .

3
6 صفحه ۷۹ سطر ۱۸ تا صفحه ۸۴ سطر ۱۴ : بجای مطالب (۲۲) -

(۳۰) VK مطلب زیر دارد :

9 ای درویش ! علما ، که در منزل اولند ، می گویند که جن وجود دارد ، و قومی اند بغیر آدمیان ، و بهر صورت که می خواهند ، مصور می شوند . و حکما ، که در منزل دوم اند ، می گویند که جن وجود ندارند ، جن عبارت از آدمیان اند که در صحرا و کوه نشینند ، و دانا ندیده باشند ، و سخن دانا نشنیده باشند .
12 علمشان نبود ، و اخلاقشان نبود ، همچون حیوانات باشند ، بل که از حیوان فروتر ایشان را جن گویند ، از جهت آن که معنی جن پوشیده کردن است ، یا پوشیده شدن . و عقل این طایفه پوشیده است . و دیوانه را بهمین معنی
15 محنون می خوانند .

رساله هفتم

18 صفحه ۱۱۵ سطر ۴ : بعد از مطلب (۱۱) C سه مطالب زیر دارد :

(آ) ای درویش ! عاشقان از زن و فرزندان گریزان شدند ، و از خانه و بستان بیزار گشتند ، و از نام و تنگ فارغ آمدند . مسجدهای خراب ، و رباطهای کهنه جای ایشان شد ، از جهت آن که آنکه ایشان را در مسجد و رباط معمور ، رسا ندهند ؛ و ایشان را رباط معمور ، و رباط کهنه ، و جامه نو و جامه کهنه ، یکسان باشد ، از جهت آن که از جای و جامه بی خبراند ؛ بلکه از خود خبر ندارند ،
21 از جهت آن که گاهی در بسط باشند ، و در نوازش بوند از غایت ذوق و فرج یاد خود ، و خبر خود ، و خبر هیچ چیزشان نباشد . و چون در تجلی جلال بوند

در قبض باشند ، و در گدازش ، و از غایت خوف و ترس یاد خود ، و خبر هیچ چیزشان نباشد .

- (ب) ای درویش! هر که از عشق خدای بمیرد ، شهید است ، و خون بهای وی خدای است . بعضی از اهل بهشت را در هر سال یکبار دیدار بود ، و اینها اهل میل اند ، و بعضی را در هر ماهی یکبار دیدار بود ، و اینها اهل ارادت اند ؛ و بعضی را در هر روزی یکبار دیدار بود ، و اینها اهل محبت اند ، و بعضی را دایم دیدار بود ، و اینها اهل عشق اند .
- (ج) ای درویش ! هر که [در] دنیا دایم در مشاهده باشد ، در آخرت دایم در دیدار بود ؛ و هر که در دنیا وقتها مشاهده باشد ، در آخرت وقتها مشاهده بود .

رساله دوازدهم

صفحه ۱۷۴ - ۱۷۶ بجای مطالب (۱۸) - (۲۰) مطالب زیر

دارد:

- (آ) ای درویش ! سالکان در معرفت موجودات بر تفاوت اند ، و مراتب بسیار دارند ، هر يك در مرتبه‌ئی اند ؛ و از مرتبه‌ئی تا بمرتبه‌ئی راه بسیار و منزل بی‌شمار است . سخن هر يك در مرتبه آن طوری است ، و قانون و قاعده هر مرتبه‌ئی دیگر است . هر يك اصولی و فروعی دارند . و سالک می‌باید که اصول و فروع هر مرتبه را بداند ، تا در آن مرتبه راه یابد .
- (ب) ای درویش ! از سالکان اندکی باین مرتبه دوم رسیدند ، و اندك اندك بمرتبه چهارم رسیدند ، و از مرتبه چهارم در نتوانستند گذشت . بنا بر این ، این بیچاره درین کتاب و رسائل که در مدت حیات خود جمع کرد و نوشت ، زیده از چهار مرتبه جمع نکرد و نوشت ، از جهت آن که در این قسمت طالبان عالی همت ندید .
- (ج) ای درویش ! اگر طالب عالی همتی ، زیرگی ، مدرکی ، چستی ، چالاکی ، عاشقی ، صادقی ، با ثباتی ، با وفائی ، حق شناسی ، کم گوئی ، سر

- نگه داری یافته شود تا بده مرتبه گفته آید ، و نوشته شود . جمله لغویان و نحویان در بطن اول اند ، و از بطن دوم خبر ندارند ؛ و بیشتر سالکان هم در بطن اول اند و از بطن دوم خبر ندارند . 3
- (د) ای درویش ! هر چند که سالک بمراتب بر می آید ، راه بر وی نزدیکتر می شود ، از جهت آن که در مرتبه اول ، و در مرتبه دوم جمله در خیال و پندار اند ، و سخنها بسیار گفته اند و می گویند ، و راه بر سالکان دراز کرده اند .
- (ه) ای درویش ! این بیچاره زحمتهای گوناگون ، و سالهای بسیار ازین طایفه کشیده است ، و اکنون می بینم که دیگران زحمتهای گوناگون از این طایفه می کشند ، و مصاحبت گفتن نیست ، که فائده نمی دهد ، از صد هزار سالک که درین راه در آید ، یکی چنان باشد که از دست این طایفه خلاص یابد ، باقی جمله در پندار و خیال زندگانی می کنند ، و در خیال و پندار همی میرند ، تا سخن دراز نشود و از مفصود باز نمائیم ! 12

فصل

در بیان ظاهر و باطن وجود

- (و) بدان - اعزك الله في الدارين - که وجود من حیث الوجود یکی بیش نیست ، اما این وجود مراتب دارد ، و در هر مرتبه ای نامی دارد ، از اسامی بسیار ، مردم نادان می پندارند که يك وجود هم بسیار است ؛ و نه چنین است ، وجود یکی بیش نیست ، و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است . 15
- نیت

- مشو احوال مسما جز یکی نیست اگر چه این همه اسما نهادیم 21
- (ز) ای درویش ! پندار مردم از آن است که این وجود صفات ، و اسامی ، و افعال دارد ، و صور و معانی بی شمار دارد ؛ یعنی این وجود بهر صفتی که امکان دارد که آن صفت باشد ، و بهر صورتی که امکان دارد که آن صورت باشد ، و آن صفت و آن صورت در مرتبه خود صفت و صورت کمال باشد ، موصوف و مصور است ، و ازینجا گفته اند که این وجود هم اول است ، و هم آخر ، هم ظاهر 24

- است ، وهم باطن ، هم قدیم است ، وهم حادث ، هم واحد است وهم کثیر ، هم مفرد است ، وهم مرکب ، هم خالق است وهم مخلوق ، هم رازق است ، وهم مرزوق ، هم عالم است ، وهم معلوم ، هم مرید است ، وهم مراد ، هم قادر است 3 وهم مقدر ، هم عابد است ، وهم معبود ، هم ساجد است ، وهم مسجود ، هم حامد است ، وهم محمود ، هم شاهد است ، وهم مشهود ، هم ناظر است ، وهم منظور ، هم محب است ، وهم محبوب ، هم عاشق است وهم معشوق ، هم مرسل است ، وهم مرسل ، هم مقرر است ، وهم منکر ، ودر جمله صفات ، واسامی وافعال همچنین می‌دان ، از جهت آن که هر صفتی که در عالم است ، وهر اسمی که در عالم است ، وهر صورتی که در عالم است ، وهر فعلی که در عالم است ، جمله صفات ، واسامی وافعال ، وصور این وجود اند ؛ اما صفات در مرتبه ذات‌اند ، واسامی در مرتبه وجه‌اند ، وافعال در مرتبه نفس‌اند ، وهر فردی از افراد این وجود این سه مرتبه ، ودر صورت دارد ، مرتبه ذات ومرتبه وجه ومرتبه نفس ، وصور جامع وصور متفرقه 12 وصفات جمله در مرتبه ذات اند ، واسامی جمله در مرتبه وجه اند ، وافعال جمله در مرتبه نفس اند وصور جامع صورت ذات است ، وصور متفرقه صورت وجه است .

15

فصل

در بیان باطن وجود

- (ح) ای درویش ! چون دانستی که این وجود هم ظاهر است وهم باطن ، اکنون بدان که باطن این وجود یک نور است ، واین نور است که جان عالم است ، وعالم مالا مال این نور است ، نوری است نا محدود ونا متناهی ، وبحری است بی‌پایان وبی کران ، حیوة وعلم وازادت وقدرت موجودات ازین نور است . 18 وظاهر این نور وجود مشکاة این نور ومظهر وصفات این نور است
- (ط) ای درویش ! این نور صفات بسیار داشت ، مظاهر هم بسیار می‌بایست تا صفات این نور تمام ظاهر شوند ، واین نور درین مظاهر جمال خود را ببیند ، 24 وصفات واسامی ، وافعال خودرا مشاهده کند . باین سبب در ظاهر کثرت پیدا آمد پس این وجود از روی باطن وحدت دارد ، واز روی ظاهر کثرت .

(ی) ای درویش ! این نور درین مظاهر جمال خودرا بدید ، صفات ، واسامی ، و افعال خود مشاهده کرد ، اما این نور بر خود عاشق است ، می خواهد که جمال خودرا و صفات واسامی و افعال خودرا مشاهده کند . پس چنان که این نور اول و آخر ندارد ، مرآة این نور هم اول و آخر ندارد .

فصل

در بیان مفردات

(ب) چون دانستی که این وجود هم مفرد وهم مرکب است ، اکنون بدان که مفردات ، که آب و امهات اند ، یعنی افلاك وانجم که آباند ، و عناصر و طبایع که امهات اند ، اول و آخر ندارند . اینچنین که هستند همیشه این چنین بوده اند و پیوسته خواهند این چنین بود . اما مرکبات که موالید اند ، یعنی نبات و معدن و حیوان ، اول و آخر دارند ، می آیند و می روند . اول مرکبات آن است که مرکب می شوند ، و آخر مرکبات آن است که باز مفردات می شوند . پس اول و آخر مرکبات مفردات اند ، از مفردات می آیند و باز بمفردات باز می گردند . « منها خلفنا کم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری . » خود می رویند و خود ، می زاینند و خود می باشند ، و خود باز می گردند . هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بجمال خود رسند ، و با خود دارند ، و از خود دارند .

(بب) ای درویش ! امکان ندارد که نیست هست شود ، و امکان ندارد که هست نیست شود . نیست همیشه نیست باشد ، و هست همیشه هست بود . هست شدن و نیست گشتن چیزها عبارت از آن است که مفردات مرکب می شوند ، و مرکب باز مفردات می گردند . و عالم اجمال بعالم تفصیل می آید ، و عالم تفصیل باز بعالم اجمال باز می گردد .

فصل

در بیان مرکبات

(بج) ای درویش ! گفته شد که مفردات اول و آخر ندارند ، و مرکبات اول و آخر دارند . این چنین می بایست که بودی ، از جهت آن که برگ ، و گل ، و میوه همیشه بر درخت نباشند ، آیند و روند ، یعنی تمام موجودات يك درخت است ،

- وفلك الافلاك که محیط موجودات است ، وساده و بی کوکب است ، فلك اول است .
 وزمین ابن درخت است . وفلك ثابتات که فلك دوم است ، بیخ ابن درخت است .
 3 وهفت آسمان که هر يك کوکبی دارند از کوکب سیاره ، ساق ابن درخت است .
 زحل بر آسمان اول است ، ومشتري بر آسمان دوم است ، ومریخ بر آسمان سوم
 است ، وشمس بر آسمان چهارم است ، وزهره بر آسمان پنجم است ، وعطارد بر
 6 آسمان ششم است ، وقمر بر آسمان هفتم است ؛ یعنی از افلاك هر کدام که بما
 نزدیکتر است ، بالاتر است ، وشریفتقر ولطیفتقر است . پس آسمان قمر از همه بالاتر
 باشد ، واز همه شریفتر ولطیفتقر بود ، که بما نزدیکتر است . وعناصر وطبایع شاخهای
 این درخت اند ، ومعدن ، ونبات ، وحيوان برک ، وگل ، ومیوه این درخت اند .
 9 وشك نیست که مقصود از درخت میوه باشد ، وشك نیست که میوه زبده وخالصه
 درخت بود ؛ وشك نیست که میوه بالای همه باشد . وهر چیز که بمیوه نزدیکتر
 بود بالاتر باشد ، وشریفتقر ولطیفتقر بود .
 12 (بد) ای درویش ! میوه این درخت حیوانات اند . اما هر چیز که بر
 درخت صورت میوه گیرد از حساب میوه نباشد . بسیار را فرو ریزند هر يك در
 مرتبهئی . وحيوانات بر تفاوت اند ؛ زبده وخالصه حیوانات آدمیان اند . وآدمیان
 15 بر تفاوت اند وزبده وخالصه آدمیان دانایان اند . ودانایان بر تفاوت اند ؛ وزبده وخالصه
 دانایان انسان کامل است . پس انسان کامل زبده وخالصه موجودات اند ، ومقصود
 18 کاینات باشند . تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم !
 (بد) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی « عالم علوی » و « عالم
 سفلی » ، و نمی دانی که عالم علوی کدام است ، وعالم سفلی کدام است . اکنون
 21 دانستی که افلاك وانجم عالم سفلی اند ، وعناصر ، وطبایع ، ومعدن ونبات ،
 وحيوان عالم علوی اند . واین چنین می باید که باشد ، از جهت آن که هر چیز
 که در افلاك وانجم نوشته است ، درین عالم آن ظاهر می شود ، وهر چیز که در
 24 افلاك وانجم نه نوشته است ، درین عالم آن ظاهر نمی شود ؛ واین چنین می باید
 که باشد از جهت آن که هر چیز که در بیخ وساق درخت نوشته باشد ، بر
 شاخهای درخت آن ظاهر شود . واز اینجا گفته اند که افلاك وانجم لوح محفوظ

و کتاب خدای اند «ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین .»

فصل

در بیان انسان کامل

- 3 (یو) ای درویش ! اگر چه این وجود يك درخت است ، اما درین درخت
عقل و علم نیست ، الا در آدمی که زبده و خلاصه این درخت است .
- 6 (یز) ای درویش ! حس و حرکت ارادی ب حیوان مخصوص اند ، و عقل و علم
ب آدمی مخصوص اند . بقی از تمام موجودات هیچ چیز دیگر حس و حرکت ارادی
ندارند ، و هیچ چیز دیگر عقل و علم ندارند . جمله کارکنان حیوانات اند ، و هر
يك ب داری مشغول اند . و ایشان را از آن کار خستگی و ملالت نیست ، و جمله
در کارهای خود مجبور اند ، نتوانند که آن کار نکنند . این است معنی « وما
من الا انه مقدر معلوم » : و این است معنی الایعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یأمرون .
- 12 جمله موجودات مظهر عمل اند الا آدمی که مظهر علم است . معلوم شد که معراج
جمله از این طرف است .
- (یح) ای درویش ! از اول این رساله تا بدینجا که گفته شد ، جمله بر خلاف
15 سخن عیسا و حکما گفته شد ، و علما و حکما باین مرتبه نرسیده اند ، از جهت آن
که این مرتبه سود است ، و علما و حکما در مرتبه دوم اند ، و از مرتبه سوم خبر
ندارند . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم .
- 18 (بط) ای درویش ! انسان کامل سر عالم است ، و قطب عالم است ، از جهت
آن که بعلم محیط عالم است ، هر يك را بجای خود می دارند و می بینند ، و آدمیان
جمله بوی می گردند ، افلاک و انجم دو قطب دارند ، و بر آن دو قطب می گردند ،
21 یکی قطب شمالی و یکی قطب جنوبی . و آدمیان هم دو قطب دارند ، و بر آن دو
قطب می گردند ، یکی انسان دانا و یکی انسان توانا . اگر يك کس هم دانا بود
و هم توانا باشد ، کار بروی آسان تر بود ، اما اینچنین کم افتد که يك کس هم
24 مظهر علم شود ، و هم مظهر قدرت بود . چون دو باشند ، و با هم اتفاق کنند ،
و مظهر قدرت مطیع ، و فرمان بردار مظهر علم شود ، کار عالم زود راست شود ،
و مردم راست گفتار ، و راست کردار شوند ، و در راحت و آسایش افتند ، از جهت

- آن که ایشان هر دو جمله عادات و رسوم بد از میان مردم بردارند ، وقاعده
 وقانون نیک بنهند ، یکی بعلم و لطف مردم را بنیکی می خواند ، و یکی بسیاست و قهر
 مردم را از بدی باز می دارد . و اگر مظاهر قدرت مطیع و فرمان بردار مظهر علم
 3 نشود ، و بر خلاف زندگانی کند ، مردم دررنج و زحمت باشند ، و عادات و رسوم بد
 در میان مردم پیدا آید و ظلم و جور ظاهر شود ، و مردم بی رحم و شفقت شوند ، و بر
 یکدیگر رحم و شفقت نکنند . راستی از میان خلق برخیزد « الناس علی دین
 6 ملوکهم » .
- (ک) ای درویش ! می خواستم که درین رساله بیان این وجود کنم ، و ترا ازین
 وجود خبر دهم ، و بشرح نتوانستم نوشت . باشد که درین رساله که می آید بشرح
 9 بنویسم .

فصل

در بیان نصیحت

12

(کا) ای درویش ! حیوة خود را بغنیمت دار ، و یاران و دوستان نیک را غنیمت
 دار ، که هر یک نعمتی عظیم اند ، و مردم ازین نعمتها غافلاند ، و هر که نعمت را
 نشناسد ، از آن نعمت برخوردار نیابد . و این نعمتها هیچ بقا و دوام ندارند ،
 15 اگر در نیابی خواهند گذشت هر کاری که امروز می توانی کردن از نیکی و جمعیت
 دوستان بفردا مینداز ، که معلوم نیست که فردا چون باشد :

بیت

18

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینه تصور ماست

(کب) ای درویش ! تو از آنها مباش که نعمت چون فوت شود ، آنگاه قدرش

- بدانی که بعد از فوت نعمت قدر دانستن فائده ندهد ، با وجود نعمت اگر قدر آن
 21 بدانی ، توانی که نعمت را بغنیمت داری ، و بغنیمت داشتن این نعمتها که گفته شده است
 که هر چیز که سبب جمعیت و فراغت است نگاه دار ؛ و اگر تفرقه و جمعیت را نمی شناسی ،
 و راه بآندرون خود نبرده ئی ، باری هر چیز که سبب آزار است از خود بینداز و هر چیز
 24 که سبب راحت است نگاه دار ! تمام شد رساله سوم از جلد دوم .

رسالة شانزدهم

صفحة ۲۰۷ سطر ۲۱ ... چه می آید : بعد ازین S W O

3 مطلب زیر دارند :

و این سعادت و شقاوت هم در مردم اثرها می کند ، وهم در زمان اثر می کند .
بدین سبب در هر زمانی خاصیتی پیدا می آید ، و با هر زمانی سعادت و شقاوت همراه
می شود . اگر در زمان سعد نطفه در رحم افتد ، آن فرزند سعید شود ؛ و اگر
در زمان نحس نطفه در رحم افتد ، آن فرزند شقی شود .

صفحة ۲۰۹ سطر ۱۸ تا صفحه ۲۱۰ سطر ۸ هر چند مال ... و مانند

9 این : بجای این A دارد :

هر چند که سعی و کوشش کند ، جاهل بماند ، و کوشش فایده ندهد .
و اگر چنان اتفاق افتد که این چهار زمان دلیل باشند بر سلطنت ، و بزرگواری
و مال و جاه این فرزند بسعی و کوشش پادشاه گردد ، و بزرگوار و صاحب مال و جاه
شود . و اگر دلیل بر خلاف این باشند ، خلاف شود .

صفحة ۲۱۰ سطر ۲۱ تا صفحه ۲۱۱ سطر ۶ : بجای اول مطلب

15 (۸) تا «... و کوشش آدمی» U B O A مطلب زیر دارند :

ای درویش ! همان سؤال که در رساله ماقبل در لوح محفوظ عام می کردند ،
درین رساله در لوح محفوظ خاص هم می کنند ، و می گویند که اگر نطفه آدمی
لوح محفوظ خاص است ، و هر چیز که در نطفه نوشته است ، آن در آدمی ظاهر
خواهد شد ، و آدمی را دفع آنها از خود بهیچ وجه ممکن نیست و آدمی در آنها
مجبور است .

21 صفحه ۲۱۱ سطر ۹ « جواب » : U B O A اینجا مطلب زیر دارند :

ای درویش ! شك نیست که نطفه آدمی لوح محفوظ خاص است ، و هر چیز
که در لوح محفوظ خاص نوشته است ، آنها در آدمی ظاهر خواهد شد ، و آدمی را
دفع آنها از خود بهیچ وجه ممکن نیست ، و آدمی در آنها مجبور است . اما
24 آدمی هر چیز که دارد ، همه از لوح محفوظ خاص ندارد ؛ بعضی از لوح

- محفوظ خاص دارد ، و بعضی از لوح محفوظ عام دارد ، و بعضی از ماهیت دارد . از ماهیت قابلیت و استعداد دارد ، و از لوح محفوظ عام عقل و روح انسانی دارد ، و علم و اخلاق دارد ، و از لوح محفوظ خاص جسم و روح حیوانی دارد ، و شهوت و غضب دارد . و درین لوح محفوظ خاص بواسطه ازمئه اربعة سعادت یا شقاوت ، و زیرکی یا حماقت ، و بخل یا سخاوت ، و درویشی یا توانگری ، و مانند این نوشته شد .
- 6 و در ماهیت آدمی نوشته بود که آدمی در يك چیز مختار است ، و در باقی چیزها مجبور است و آن يك چیز حرکت است ، و هیچ کس را درین خلاف نیست ، و جمله عقلا اتفاق کرده اند که آدمیان در حرکت اختیار دارند ، بلکه جمله حیوانات در حرکت اختیار دارند .
- 9

صفحه ۲۱۱ سطر ۹ تا ۱۶ : بجای مطلب (۹) O مطلب زیر دارد :

- جواب همان است که در لوح محفوظ عام گفته شد . در لوح محفوظ خاص هر چه مقید نوشته است ، آدمی در آنها مجبور است . مثلاً در نطفه آدمی نوشته 12 است که آدمی يك زبان دارد ، و زبان گویا باشد ؛ و آدمی را دو دست باشد ، و دست کارها کند ؛ و مانند این در نطفه نوشته است ، و آدمی در آنها مجبور است .
- 15 اما در گفتن و کردن مختار است ، از جهت آن که گفتن و کردن در نطفه مطلق نوشته است ، نه مقید ، یعنی ننوشته است که آدمی يك کلمه گوید ، یا دو ، یا صد ، یا هزار گوید ، بلکه نوشته است که آدمی سخن گوید و گویا باشد ، پس اگر خواهد ، بسیار گوید ؛ و اگر خواهد اندک گوید . و اگر خواهد راست 18 گوید ، و اگر خواهد دروغ گوید . مقصود ازین سخن آن است که هر چه در نطفه مقید نوشته است ، آدمی در آن مجبور است ؛ و هر چه مطلق نوشته است ، آدمی در آن مختار است . و حقیقت این سخن آن است که آدمی در حرکت مختار است ، بلکه 21 جمله حیوانات در حرکت مختار اند .

صفحه ۲۱۱ سطر ۱۷ تا صفحه ۲۱۲ سطر ۴ : « در نطفه آدمی جسم

- مقدر نیست ، بجای این مطلب UBOA مطلب زیر دارند :
- 24 ... حرکت بر انواع است ، حرکت قولی باشد و حرکت فعلی باشد . پس جمله آدمیان در اقوال و افعال مختار باشند . اگر خواهند ، گویند ، و اگر نخواهند

- نگویند ؛ و اگر خواهند راست گویند ، و اگر خواهند دروغ گویند ، اگر خواهند ، نویسند ؛ و اگر نخواهند ، ننویسند ؛ اگر خواهند مدح نویسند ؛ و اگر خواهند هجو نویسند . و اگر خواهند ، خورند ؛ و اگر نخواهند ، نخورند ؛ و اگر خواهند حلال خورند ؛ و اگر خواهند ، حرام خورند . و اگر خواهند ، تحصیل مال و جاه کنند ؛ و اگر خواهند ، تحصیل علم و اخلاق کنند . و اگر خواهند ، طاعت کنند و اگر خواهند معصیت کنند . و در جمله افعال همچنین می دان .

صفحه ۲۱۳ سطر ۱۰ تا ۱۲ : بجای : « اما رزق مطلق ... موجود

نبودندی » UBOA مطالب زیر دارند :

- 9 (آ) و خدای تعالی و تقدیر رزق واجل کرده است ، و اگر تقدیر رزق واجل نکرده بودی ، رزق واجل نبودندی ، اما رزق مطلق واجل مطلق ، نه رزق معین واجل معین ، رزق واجل اهل عالم ، نه رزق واجل عمر وزید . و این سخن بغایت ظاهر و روشن است ، و از غایت ظهور بعضی کس درین مسئله سرگران اند . 12 (ب) ای درویش ! اگر اجل زید و عمر مقدر است ، چرا کشنده را باز می کشند ؟ و اگر رزق عمر وزید مقدر است ، چرا حلال خوار مسحق مدح است ، 15 و حرام خوار مستوجب ذم است ؟

صفحه ۲۱۷ سطر ۱۰ بعد از مطلب (۲۳) O مطلب زیر دارد :

- (آ) ای درویش ! باید که بر دنیا حریص نباشی ، و بر نعمت دنیا دل نتهی 18 و بر حیات و صحت و مال و جاه را (!) اعتماد نکنی ، که هر چیز که در زیر فلک قمر است ، و افلاک و انجم بر ایشان می گردند ، بر يك حال نمی مانند ، البته در حال خود می گردند یعنی حال این عالم سفلی بر يك صورت نماند ، همیشه در گردش 21 است ، هر زمانی صورتی دیگر می گیرد ، و هر ساعتی نقشی پیدا می آید ، صورت اول هنوز تمام نشده است ، و استقامت نیافته است ، که صورتی دیگر آید ، و آن صورت اول محو گرداند ، بعینه بموج دریا می ماند ، یا خود موج دریاست ، و عاقل 24 هرگز بموج دریا عاشق نشود ، و بر سراب عمارت نکند ، و نیت اقامت بروی نکند .

(ب) ای درویش ! درویشی اختیار کن ، کد عاقلترین آدمیان درویشان اند

- که باختیار خود درویشی اختیار کرده‌اند ، و از سردانش نامرادی گزیده‌اند ، از جهت آن که در زیر هر مرادی ده نامرادی تعبیه است ، بلکه صد ؛ و عاقل از برای يك مراد صد نامرادی تحمل نکند ، ترك آن يك مراد کند تا صد نامرادی نباید کشید . 3
- (ج) ای درویش ! بیقین بدان که ، مسافرانیم ، البته ساعت فساعت خواهیم گذشت . و حال هر يك از ما هم مسافر است ، همچون ما اگر دولت است ، می‌گذرد ؛ و اگر محنت است ، هم می‌گذرد . پس اگر دولت داری ، اعتماد بر دولت مکن ، و اگر محنت داری ، غمناك مشو . که تادیده بر هم زنی ، نه این بینی نه آن . معلوم نیست که ساعتی دیگر چون باشد . در بند آن باشی راحتی بکس رسائی بقدر آن که توانی ، و در بند آزار کس مباشی . 9

رساله هژدهم

صفحه ۲۴۴ سطر ۶ تا ۹ بجای مطلب (۱) O V مطلب زیر دارند : 12

- (آ) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - می‌گویند که تقریر سخنان ، و ذوق معانی منزل دوم خود چیزی دیگر است . اگر چه يك نوبت در منزل اول بیان کشف ، ووحی ، و الهام ، و خواب راست گردید ، می‌باید که يك بار دیگر درین منزل دوم بیان کنید . تا ما را معلوم شود که اهل منزل دوم تقریر این معانی چون می‌کنند ، که این الفاظ حجابی عظیم است مرسالکان را ، و سالکان درپس این حجاب مانده اند . 18

- (ب) ای درویش ! شك نیست که هر منزلی که می‌آید ، تقریر معانی ، و شرح الفاظ ، و شرح همه چیز بلونی دیگر کنند . اگر در هر منزلی شرح همه مقرر کنم ، دراز شود ، آنچه حاصل سخن هر منزلی باشد ، گفته شود . اما از جهت درخواست شما یکبار دیگر این الفاظ را درین منزل دوم شرح دهم . 21

صفحه ۲۴۶ سطر ۱۱ بعد از مطلب (۲۵) ۷ مطلب زیر دارد : 24

و چون عکس بر دل این بیننده پیدا آید ، با خبر شود از احوال آینده و آن احوال شاید که بیقین وی خاص تعلق دارد ، و شاید که عام باشد در شهر

- وی ، و شاید که عام باشد در همه عالم .
- ۳ ای درویش ! چون عکس بر دل خواب بیننده پیدا آید قوت خیال آنرا در صورتها پوشیده گرداند صورتی که مناسب این معنی باشد ، از جهت آن که معنی بی صورت را در توان یافتن ؛ و معبر از آن صورت عبور کند ، و بمعنی رسد ، و دیگران را از آن صورت بگذراند و بمعنی رساند . و معبر را از جهت این معنی معبر گفته اند . 6

رساله نوزدهم

- ۹ صفحه ۲۵۱ سطر ۱۰ تا صفحه ۲۵۲ سطر ۲ : بجای مطالب (۱۲) و (۱۳) مطلب زیر دارد :
- ۱۲ ای درویش ! آدمی هم ختم وهم خاتم است ، وهم کعبه است ، وهم مسجود ملائکه است . ختم است از جهت آن که آخرین موجودات و میوه مخلوقات است . و بعد از وی چیزی دیگری نیست ، و نخواهد بود . و خاتم است از جهت آن که بآدمی مهر در آفرینش نهادند . و کعبه است که افراد موجودات جمله روی در آدمی دارند تا بآدمی رسند . و مسجود ملائکه است که جمله افراد موجودات کارکنان آدمی اند .
- ۱۵ صفحه ۲۵۲ سطر ۹ تا ۱۱ : بجای مطلب (۱۵) مطلب زیر دارد :
- ۱۸ ای درویش ! اگر بهتر ازین ممکن بودی ، بودی . بهتر ازین ممکن نبود راضی و تسلیم می باید شد . و ازین جهت فرمود که « کان ظلوماً جهولاً . »
- ۲۱ صفحه ۲۵۸ سطر ۱۲ تا آخر رساله : بجای مطالب (۳۰) - (۳۳) V دارد :

فصل

- ۲۴ بدان که بعضی از اهل وحدت می گویند که بازگشت روح آدمی بعد از مفارقت قالب هم بآدمی خواهد بود ، از جهت آن که آدمی شرف موجودات وزبده و خلاصه مخلوقات است ، و همه چیز روی در آدمی دارند تا به آدمی رسند . پس روح آدمی ، چون بچیز دیگر ، یا بمقام دیگر باز گردد بازگشت روح آدمی هم

- بآدمی باشد ، الی اهله ومجله بمناسبت خود . اجزا بکل خود می پیوندند ، وکل بکل عالم باز می گردد ، یعنی ارواح بیک کس باز می گردند ، تا آن کس کل شود ، وبکمال خود رسد ، تا عالم را سری باشد ، یا سروری بود . وقتل عام ووبای 3 عام ، حکمت این است تا يك کس بکمال رسد ، وباز کل بکل عالم باز می گردد ، که يك کس تحمل کل نتواند کرد . هر يك بقدر استعداد خود از کل نصیب می گیرند . هم چنین افراد بکل خود می پیوندند ، وکل بکل عالم باز می گردد ، 6 ومجتمع می گردند ، وباز منتشر می شوند .
- وبعضی هم از اهل وحدت می گویند : آنکس که سر عالم یا سرور عالم خواهد بود ، این استعداد از مادر با خود آورده است ، واگر عمر ضایع 9 نکند ، وانفاقات حسنه دست دهد ، عالم را سری شود ، یا سروری گردد . هیچ چیز از هیچ جای نمی آید ، وهیچ چیز بهیچ جای نمیرود ، وهیچ چیز بهیچ جای باز نمی گردد . صورت بی معنی نتواند بود ، ومعنی بی صورت هم نتواند بود . هر 12 دو با هم اند ، واز يك دیگر جدا نتوانند شد ؛ یعنی ظاهر با باطن است وباطن با ظاهر است ، هر دو با هم اند ، واز يك دیگر جدا نتوانند شد ، وهر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود ، واز خود دارند ؛ 15 یعنی مفردات چون مرکب می شوند ، هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود دارند ، صورت ، معنی ، معنی ، ومرکب هر دو روی در کمال دارند . وچون بکمال خود رسند ؛ باز هر دو روی در 18 نقصان دارند ، وهر يك باصل خود باز گردند « کل شیء یرجع الی اصله » . واگر پیش از آن که مرکب باصل خود رسد ؛ آفتی بوی رسد ، ناقص باز گردد وباصل خود پیوندد . پس آن که گفته اند : « بدریای نور می باید رسید واین نور ودریای نور 21 میباید دید ، واین دریای نور درعالم نگاه میباید کرد » هم خطا گفته اند .
- ای درویش ! راست است که دریای نور است ، اما دریای نور با دریای 24 ظلمت آمیخته است ، چنان که روغن با شیر . هر دو با هم اند ، و از یکدیگر جدا نیستند ، وامکان ندارد که از يك دیگر جدا شوند . هر دو مرکب می شوند ، ومرکب باز مفردات می گردد .

رسالة بیست و یکم

صفحة ۲۷۶ سطر ۴ : قبل از مطلب (۱) نسخ U B O مطلب زیر دارند :

۳ ای درویش ! قاعده وقانون سخنان جلد اول ، وقاعده وقانون سخنان جلد دوم دیگر بودند . وقاعده وقانون سخنان این جلد سوم دیگر است ؛ هر يك از طوری اند ، ودور از يك دیگر اند . هر طایفه باید که سخن خود از جای خود طلب کند . 6

صفحة ۲۷۶ سطر ۱ تا صفحه ۲۸۰ سطر ۱۳ : بجای فصل دوم

۷S فصل زیر دارند ؛ همان فصل O بعد از فصل دوم دارد :

فصل

9

بدان که نطفه آدمی چون در رحم افتاد ، آن نطفه ذات جسم آدمی است وچون جسم آدمی موجود شود ، واز رحم باین عالم آید ؛ وبنهایت خود رسد ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل آید ، آن تفصیل جسم آدمی ووجه جسم آدمی است ، یعنی عالم اجمال ذات جسم آدمی است ، وعالم تفصیل وجه جسم آدمی است ومجموع هر دو مرتبه نفس جسم آدمی است ، پس جسم آدمی را سه مرتبه آمد ، مرتبه ذات ، ومرتبه وجه ، ومرتبه نفس ، یعنی عالم اجمال ، وعالم تفصیل ومجموع هر دو مرتبه چون ذات ووجه ونفس جسم آدمی را دانستی ، اکنون بدان که صفت صلاحیت است ، ودر مرتبه ذات است ؛ واسم علامت است ، ودر مرتبه وجه است ، وفعال حاصلیت است ، ودر مرتبه نفس است . چنین میدانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

بدان که صفات در مرتبه ذات اند ، از جهت آن که صفت آن که صفت هر چیز صلاحیت آن چیز است ، ونطفه آدمی صلاحیت آن دارد که از وی تمامت اعضای اندرونی وبیرونی پیدا آید . این صلاحیت صفات اند ، ودر مرتبه ذات اند . واسامی درمرتبه وجه اند ، از جهت آن که اسم هر چیز علامت آن چیز است تا از دیگر چیزها ممتاز شود . پس احتیاج بعلاقت در مرتبه وجه باشد ، که عالم تفصیل است . این علامت اسامی اند ، ودر تبه وجه اند . وافعال درمرتبه نفس اند ، از

جهت آن که فعل هر چیز حاصلیت آن چیز است ؛ و در مرتبه نفس جمله چیزها بالفعل موجود میشوند ، از جهت آن که مجموع هر دو مرتبه نفس است ، و از هر دو مرتبه چیزها پیدا می‌آیند ، و بالفعل موجود میشوند ؛ پس افعال در مرتبه 3 نفس باشند .

ای درویش ! نطفه آدمی را با هر عضوی از اعضای آدمی ملاقاتی خاص هست و طریقی خاص هست ، و روی خاص هست . آن روی را وجه می‌گویند . و بر عکس این 6 هر عضوی از اعضای آدمی را با نطفه آدمی ملاقاتی خاص هست ، و طریقی خاص هست و روی خاص هست . آن روی را ذات میخوانند .

خلاصه سخن آن است که جسم آدمی دو عالم دارد ، یکی عالم اجمال . 9 و یکی عالم تفصیل . عالم اجمال را ذات می‌گویند ، و عالم تفصیل را وجه می‌خوانند و هر دو عالم را نفس می‌دانند . و این چنین که در جسم آدمی دانستی ، در تمامت موالید 12 همچنین می‌دان .

صفحه ۲۸۳ سطر ۳ تا ۸ : بجای مطلب (۱۷) نسخ WR مطاب زیر دارد :

ای درویش ! چند نوبت گفته شد که وجود یکی بیش نیست ، اما این وجود 15 ظاهری دارد و باطنی دارد . باطن این وجود یکی نور است ، و این نور است که جان عالم است ، و عالم ملامت این نور است . نوری است نامحدود و نامتناهی ، و بحری است بی پایان و بی کران . حیوة ، وعلم ، و ارادت ، و قدرت موجودات ازین نور است ، بینائی ، و شنوائی ، و گیرائی ، و روایی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت ، و فعل موجودات ازین نور است ، بلکه همه این نور است . و ظاهر این وجود مشكاة این نور است . و مظهر صفات این نور است . 21

نسخه O هر دو مطلب را جمع می‌کند .

صفحه ۲۸۳ ، ۲۱ تا صفحه ۲۸۴ ، ۲ : بجای « و بقای موجودات ...

وجه این نور می‌گویند ، نسخ WR مطلب زیر دارد : 24

و تمام موجودات مظاهر صفات واسامی و افعال این نور اند . پس نور را با هر فردی از افراد موجودات اتصالی و ملاقاتی باشد ، و ازین جهت این مرتبه را وجه این

نور گفته اند .

نسخه ۰ این هر دو مطابرا جمع می کند .

3

صفحه ۲۸۹ سطر ۲ تا ۶ : بجای « از هست مطلق ... این توان

گفتن USVB مطلب زیر دارد :

از احد حقیقی چون خبر دهند ؟ آتش که جسم است ، از ذات آتش خبر نمی توان
دادن . تعریف آتش بنوازم آتش می توان کردن . احد حقیقی ، که نور مطلق
است ، ترکیب و اجزا ندارد ، و جنس و فعل ندارد ، از ذات وی چون خبر دهند ؟

6

نسخه ۰ هر دو مطلب دارد .

رساله بیست و دوم

9

صفحه ۲۹۶ سطر ۱۶ تا صفحه ۲۹۹ سطر ۱۷ « بدان که دوزخ

و بهشت ... دوزخی در مقابله نبود ، بجای ۷ دارد :

بدان که بهشت و دوزخ مراتب دارند ، و راه آدم و حوا برین جمله بهشتها
و دوزخها خواهد بود . و هفت دوزخ و هشت بهشت ، هر بهشتی دوزخی دارد الا بهشت
اول که دوزخ ندارد ، و بهشت عالم ماهیات است . و آدم و حوا اول درین بهشت
بودند ، و این بهشت دوزخ ندارد ، از جهت آن که در عالم ماهیات اضداد و مخالف
نیستند ، و حقیقت دوزخ مخالفت است .

12

ای درویش ! عالم ماهیات عالمی بغایت خوش ، و بی زحمت ، و عالم امن است ،
و هیچ نعمت برابر امن نیست ، و بهشت حقیقی آن است که در وی اضداد ، و مخالف
و تغییر ، و تبدیل ، و گرسنگی ، و خوف ، و حزن ، و رنج ، و پیری ، و مرگ نیست .

18

ای درویش ! عالم ماهیات دو عالم اند ، عالم عدم : بغایت بزرگ و فرخ است ،
بنگه تا محدود و نامتناهی است ، و در وی خلقان بسیار اند ، و آن خلقان ایمان اند

21

از جمده بالاها و فتندها ، و از تغییر و تبدیل ، و رنج و بیماری ، و پیری و مرگ . هر
چند که صفت خوشی ، عده کنم ، از هزار یکی نگفته باشم ، تا سخن دراز نشود

و از مقصود باز نمائیم !

24

صفحه ۳۰۱ سطر ۱۱ تا ۱۳ بجای « از بهشت دوم ... شش کس

بیرون آمد « O مطالب زیر دارد :

- در بهشت اول با آدم سه کس بودند . خطاب آمد که هر سه از بهشت بیرون آمدند ، آدم ، وحواء ، وشیطان بودند . واز بهشت دوم شش کس بیرون آمدند . آن شش از آسمان تفرید بزمین ترکیب آمدند آن شش ...

بجای این WR دارد :

- 6 اول با آدم پنج کس بودند . خطاب آمد که هر شش از بهشت اول بیرون آیند ، واز آسمان تفرید بزمین ترکیب روند . وآن شش ...

صفحه ۳۰۲ سطر ۱۸ بعد از « لذتی عظیم است » WRO دارد :

- 9 پس بهشت علمی بغایت خوش باشد . چون دانستی که بهشت علمی بغایت خوش است ، اکنون بدان که لذت بهشت علمی در مقابله لذت بهشت اخلاق نیک مانند قطره وبحر است ، از جهت آن که لذت علم با لذت اخلاق نیک هیچ نسبت ندارد ، وناخوشی جهل با ناخوشی اخلاق بد هم نسبت ندارد . اخلاق بد دوزخی سخت است .

صفحه ۳۰۷ سطر ۱۲ تا صفحه ۳۰۹ سطر ۶ : « واگر خواهند

- 15 مردم ... والحمد لله رب العالمین » بجای ورقی افشاده ۱۷ يك ورق دیگر دارد :

- می خواهند جمله عالم را بیک سیر وتماشا می کنند ، واگر می خواهند چند در چند ایام غذا نمی خورند ، ومدتها غذا نمی آشامند ، واگر می خواهند چیزهای بسیار الوان طور پیدا ونومور دار (!) می کنند ، واگر می خواهند از بسیار بالا بلند کوهی پایان می برند . وازین نقلها که بقلم آمده است چندین گونه کرامات ومعجزات ومرادات کرم می فرمایند که همت ایشان هر وجوه بسیار است . وظایف 21 این است درین اعتقاد بسیار که هر صورت ابدوار شفاعت ایشان می باشد وشب روز انتظار هستند که آیاتی نظر شریف شان در طرف مایان بیفتد ویا ما ضعفا وپور (!) تقصیر بخاطر شریف شان بیایم ، درین امید واری دیده بر راه هستند . 24 ودرین باب گفتار سخن را مختصار (!) کرده شد ، نظر بخاطر درویشان - کثرهم - الله تعالی - پاس نموده ، ایشان را رضا کردم ، واین چند قلم را تستیر کرده وقلم

آورده شد .

تمت الكتاب انسان الكامل فی معرفته الوافر .

رسایل اضافی

3

(۱)

صفحة ۳۲۲ سطر ۸ تا ۱۴ بجای « از درویشان نیستند . . . نکردند

6 ونمی کنند ۷ دارد :

از طایفه درویشان فاضلتر نیستند چنانکه آن عزیز فرموده است :

بیت

9 پادشاهان گدای درویشان سروران خاک پای درویشان

درویشان که باختیار خود از سر دانش ترك کرده اند ، و بکاری از کارهای دنیا مشغول شده اند تا قوت و حرفه خود از کار خود حاصل کرده اند ، وزحمت خود را بر کس ننهاده اند ، و در زیر آن قبه زحمت اغیار خوش و آسوده اند .

12 ای درویش ! این که فرموده است : « اولیائی تحت قبای لا یعرفهم غیری » ،

این قبای حرفتهای دنیا است . هر حرفتی قبه ایست ، و اولیاء در زیر این قبه ها اند ،

15 و بکسب خود قوت و حرفه خود حاصل می کنند ، وزحمت خود نمی نهند . صحبت

ایشان اگر کسی را دست دهد ، اکثیر اعظم و تریاق بزرگ است . و صحبت آن

طایفه که خود را عیال مردم کرده اند ، و شیخی و زاهدی خود را معروف گردانیده ،

18 و شیخی و زاهدی را دام مال و جاه گردانیده اند ، صحبت ایشان زهر فانی است . هر

چند که می خواهم سخن دراز نشود ، پی اختیاری از من دراز می شود .

(۳)

21 صفحه ۳۴۸ سطر ۱۶ بعد از مطلب (۱۱) O دارد :

. . . و بعضی می گویند که زمین سپید که رسول - علیه السلام - می فرماید

نطفه آدمی است ؛ و این سخن هم راست است ، از جهت آن که عالم کبیر

24 جبروت دارد ، و عالم صغیر هم جبروت دارد . عالم جبروت عالم کبیر قوت است ؛

عالم جبروت عالم صغیر نطفه است . و چون مراد از آن زمین عالم جبروت است ،

و عالم جبروت دو است ، هر دو شامل باشد .

(۵)

صفحة ۴۸۵ سطر ۲۰ : قبل از مطلب (۴۴) V مطالب زیر دارد :

- 3 واگر کسی را که این معنی در نیافته باشد ، و باین نور نامحدود و نامتناهی نرسیده باشد ، از آیت چه فهم کند که « الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها ککوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقية ولا غربية یکاد زیتها یضیء ولولم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء »
- 6 ای درویش ! انسان کبیر است و انسان صغیر ، و انسان صغیر نسخه و نمودار انسان کبیر است . هر چه در انسان کبیر هست ، در انسان صغیر نسخه و نمودار آن هست ، و هر چه در انسان صغیر نیست ، یقین می دان که در انسان کبیر هم نیست . تو انسان صغیر را بشناس تا انسان کبیر را شناخته باشی : « مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی الزجاجة . »
- 12 ای درویش ! این قالب آدمی بمثابت مشکوة است ، و روح نباتی که در جگر است ، بمثابت زجاجة است ، که روح حیوانی که دل است ، بمثابت فتیله است ، و روح آدمی که در دماغ است ، بمثابت روغن است . و این روغن می خواست که خاندرا روشن گرداند ، و چیزها را چنانکه چیزهاست بداند و بدیند پیش از آن که نار پیوندد . و چون نار بوی پیوست ، « نور علی نور » شد ؛ و این نار بمثابت روح انسانی است . آنگاه فرمود که « یهدی الله لنوره من یشاء » و این نور ، نور الله است : « الله نور السموات والارض » . پس نور الله نور نور باشد . و در انسان کبیر اجسام بمثابت مشکوة است ، و روح نباتات بمثابت زجاجة است ، و روح حیوانات بمثابت فتیله است ، و نفوس که ملائکة روحانی اند بمثابت روغن است ، و عقول که ملائکة کروی اند بمثابت نار . و چون نار بروغن پیوست نور نور شد ، و نور الله نور نور نور شد .
- 21 ای درویش ! « الزجاجة کانها ککوکب دری » صفت روح نباتی است ، « توقد » صفت مصباح است که روح انسانی است ، « من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقية ولا غربية » صفت روح نفسانی است که در دماغ است . و روح نفسانی نه شرقی و نه
- 24

غربی . یعنی نه از قبیل اجسام است ، و نه از قبیل ارواح است .
ای درویش ! اجسام غربی اند ، از جهت آن که غروب دارند ؛ و ارواح
شرقی اند ، از جهت آن که غروب ندارند ؛ از جهت آن که « یکاد زیتها
بضیاء ولولم تمسده نار » .

3

صفحه ۳۸۷ سطر ۸ تا ۱۵ : بجای « هر يك بقدر استعداد . . . »

هم چنین می دان O دارد :

6

جمله مرکب از عناصر اند ، و عناصر حیوة دارند ، و درین مرتبه عناصر را
ضرب می گویند . چون معلوم شد که همه چیز حیوة دارند ، اکنون بدان که
افراد موجودات همه بیکار مظاهر صفات خدای اند ، اما لازم نیست که هر
مظهری مظهر جمله صفات باشد ، و این خود امکان ندارد که همه از همه ظاهر
باشند ، چنانکه اعضای آدمی مظهر صفات روح آدمی اند ، يك عضو جمله صفات
روح نباشد ، و این خود امکان ندارد . هر عضوی مظهر صفتی باشد ، تا همه از
همه ظاهر شوند ، این است معنی « من عرف نفسه فقد عرف ربه » .

12

حواشی و نسخه بدلها

ص ۲ ، 3 ولا عدوان الا على الظالمين SW : - UON || + درویشان :
 + ظالمین W | 8 جمع : جمیع S تصنیف W || 11 آنچه شما : آنچه و آنچه
 شما S آنچه شما و آنچه شما N | 11-12 درخواست کنید : درخواست U
 در حقت O | 12 آنچه : آنچه که U آنچه درخواست و آنچه که ON | اجابت :
 جمع W | 14 بیست : -- شش O | ده چنان است : شاید O | 15 مبتدی را :
 مبتدی را O | 16 منتہی را : منتہیان را U

ص ۳ ، 2 دو : يك O 3-2 سورة ۱۱ (هود) آیت ۹۰ 10 کرد :
 کردار W | دید ایست : + چنانکه حضرت رسالت صم گفته است S || 16
 دو دارد : هر دو دارد هر N | هر سه : هیچ ازین هر سه N | 20 وایشان اند :
 - U 21 آدمی : آدمیان ON

ص ۴ ، 1 آدمی : آدمیان ON | وگرگ : - UN | ومار : اند ومار
 U - W | 2 چنین : این چنین UON || 3 کسی : کسی معدود USN
 4-6 سورة ۷ الاعراف آیت ۷۸ | 14 که این چهار چیز را بکمال رسانند :
 - SW | 15 چهار چیز را : هر چیز را S چهار را W | 16-17 ومقصود حاصل
 نکرده : - SW 19 باضافات : - W | 21 گویند : - W

ص ۵ ، 11 جهان نما : + گویند O | 2 بزرگ : اکبر UO || 5
 همچون : - U 6-7 پس انسان کامل ... یکی نبود : - SW || 8 نباشد :
 نتواند بود S | 12 تمامت SW : تمام UON | حقه ئی است : + واین حقه
 UON 12-13 افراد موجودات : + است UON | 14-15 خیر دارد :
 باخبر است UO خیر است N | 17 کاینات اند ... و انسان کامل : - U | 17-18
 و انسان کامل ... موجودات : - W 19-21 از جهت آن که ... باز نمایم :
 - UN 20-21 تا سخن ... باز نمایم : - O

ص ۶ ، 2 وحکمت اشیارا کماهی : - S 3 بعد از شناخت ... برابر
 آن ندید : - W | برابر : بهتر UO | 5 چیزی کند : و خیری رساند O

|| ایمن : در امان UON | 8-10 از جهت آنکه ... ایشان می‌رسد : العلماء
 ورثة الانبياء UON | 12 راستی : + عالم N || عادات : عادت SW || 13
 خلق : مردم UO || 17 بگوید : خبر دهد S || مردم : - WN || 18 شهرت :
 شهوت SW شدت N (2 ×) ، 21 حکایت کند و بمبالغت حکایت کند W :
 حکایت کند UON بمبالغت حکایت کند S

ص ۷ ، 1 یکدیگر : بهم U | 2 معاون : مدد و معاون UON | 3 هم
 بزبان وهم بدست : هم بقول وهم بفعل UN ، + وامان دادن یکدیگر بر خود
 واجب دانند O | 8 سورة ۱۳ (الرعد) آیه ۸ ، 9 سورة ۲۱ (الانبياء) آیه
 ۱۰۷ || خاص : رحمت خاص UON | بهر : جهت O | 13 این بود : + که
 گفته شد UON || 15 بود : + که وارث انبیاست O بزرگی : بندگی U
 | 16 شنیدی : دانستی U || 19 و مراد ناقص است : ناقص W

ص ۸ ، 2 مراد بود : - SN || وسلاطین : - U | 5 عاجز : متحیر
 U | گشتند ؛ + یعنی ترك همه چیز کردند و از همه چیز آزاد و فارغ شدند
 UN || 19 اما آزاد نیست : - SW | 21 دانستی : + اکنون O

ص ۹ ، 4 وقناعت و خمود : - U | 9 با دنیا : پس با دنیا N | 10
 پس : + باین سبب UO ، + با این که S | 12 تنعمات : نعم O | 13
 نمی‌کنند : + و از آن O | 14 چنانکه دیگران ... می‌گیرند : - W | 17
 به آمد : به بودی O

ص ۱۰ ، 2 نگشتند : + و جمع بودند آمدن و رفتن مال و جاه (+ ورد
 و قبول خلق O) پیش ایشان یکسان است نو و کهنه ایشان را یکسان گشت UON
 | 4 بصحبت : با UO || 5-6 ایشان را از اهل آخرت سودی باشد W : ایشان
 از اهل آخرت سود کنند UON اهل آخرت از ایشان سود کنند S | 6 مدتهای :
 مدتی SW | 11 و آفات می‌بینیم : - O | 14 دارد : + هر سالگی که بمقصد
 رسید و مقصود حاصل کرد از آن بود که بصحبت دانائی رسید و UO | 21 لحظه :
 ساعت UON

ص ۱۱ ، 2 هزار سال : زیادت UO || 2-3 سورة ۲۲ (الحج) آیه

۴۷ 6 که بدانا : که بصحبت دانا UO با دانا S | 8 از اهل صحبت نیست :
 ند از اهل صحبت است USON | 10 مقصود است : مقصود نیست O || 11
 ومقصود ایشان ... واگر : - U || واگر : - U || ایشان : - N || 11-12
 واگر ... نباشد : - O || 13 درویشان : - O || 13-14 سؤال نکند : نپرسند
 N || 18 بنگد : + بالا USON | 21 موضع : جا N

ص ۱۲ ، 6 نیز : هم UON || 9 بر هر کاری : بر کاری UO || 14
 کار : عدد S | 21 ودان : - W || W

ص ۱۳ ، 2 مگر : هستی UO | 3 وبس : - UON || ودید : - U
 8-9 بر وی پوشیده ... وهیچ چیز : - O || 14 راه : - W

ص ۱۴ ، 2-3 از وجود خدای : ازو W | 4-5 پنج فصل را .. ونوشتم :
 چهار فصل در جمله ابرقوه جمع کردم ونوشتم در رمضان سنه احدی وتسعین وستمايه
 آمدیم برساین وابتداء از معرفت انسان کردیم وکلید خزاین غیب معرفت خود است
 خود را شناختی هر کدام در آید می خواهی بگشاد رها گشاده شد تمام شد T

ص ۱۵ ، 5 درویشان : - O || 7 یعنی بیان کنید : - S || 7-8 از
 روی صورت خلقت : خلقت صورت VB

ص ۱۶ ، 15 س ۱۷ س ۱۰ اول انسان يك جوهر ... وافعال وی
 پیدا می آید : اول قالب انسانی نطفه است وهر چیز که در قالب انسان موجود شد
 آن جمله در نطفه موجود بودند UVB

ص ۱۷ ، 2 آواز خود دارد : - N || 13 بدان که : - UVB || 18
 روح : + فرزند UVB || حاصل : ظاهر U || 19 ما در : - V || شده بود :
 شد V

ص ۱۸ ، 2 بنوعی دیگر : - UVBN || 3 فصل : ای درویش V || 6
 بطبع خود : بالطبع UVBO بطبع N || 6-7 نطفه ... با خود دارد و : - V ||
 8 اجزای لطیف وی از : - V || 10 نهد : می آرد VBON آرد U

ص ۱۹ ، 9 تمام شدند ... وطبایع : - B || 16-17 مجاری حرکت W :
 حرکت USVBON || 19 فصل : ای درویش V

- ص ۲۰ ، 2-3** و این قوتها را ملائکه می خوانند : - UVBN || 5 شده بود :
 + می شود V || 6-7 جگر آن ... و نضج یافت : - US || 10 زهره : مراده
 SWON || 10-12 و آنچه سودا ... چند حکمت : و آنچه بلغم بود روح نباتی
 آنرا بر جمله بدن قسمت کرد از برای چند حکمت و آنچه سودا بود سپرز آنرا
 بخود کشید W || 17 فصل : ای درویش V || 20 هضم : هفت W
ص ۲۱ ، 8 بود : روح حیوانی O || 11 اعضا : اعصاب SN || 13 -
 16 عناصر ... یعلمون : - V || 15-16 سورة ۲۹ (العنكبوت) آیه ۶۵ || 20
 و آنچه : و پنج S
ص ۲۲ ، 4 وهم است : + وحس مشترك و خیال قدر مقدمه دماغ اند
 و وهم و حافظه در مؤخر دماغ اند و متصرفه در وسط دماغ است V || 9 مملوسات :
 + جمله VBON || جمع اند : + یعنی ادراك این جمله می تواند کرد V ||
 16 مهروب : + گریختن U || 18 که محرك ... از وی است : - V || 21
 مرتبه : - V
ص ۲۳ ، 3 فصل : ای درویش V | 8 ممتاز : - V || 10 اختلاف :
 خلاف USVON || 13 بدن : - W || 14 و محتاج مکان نیست : - UV || 16
 اما : + اهل شریعت و اهل حکمت UVB || 18 ایشان : - UVBN || ص ۲۳
 س 20 تا ص ۲۴ س 2 اگر گویند ... هم راست باشد : پیش این بیچاره آن
 است که غذا دانا وینا و شنوا نتواند شد نورست که با غذا همراه است آن نور
 عروج کرده است و براتب بر آمده است و دانا وینا و شنوا شده است - UVB
ص ۲۴ ، 5-6 مشکلات از دانستن این سخن : مشکلاتها S || 15 و آن
 عزیز دیگر از سر همین معنی فرموده است : - V || 18 عالم دو چیز است نور
 و ظلمت UB : موجودات از دو چیز مرکب اند از نور و ظلمت V ، - SWON
 || 18-19 یعنی دریای نور ... آمیخته اند : نور با ظلمت آمیخته است SWON
ص ۲۵ ، 10 چیزها : مطعومات و مشروبات UB | و ندید : و شناخت UB
 || 15-16 دید و دانست : دانست و شناخت UB || 20 و با یکدیگر بوده اند : - U
ص ۲۶ ، 5-9 اما تا مادام ... ظاهر می شود : بنزدیک اهل شریعت و اهل

حکمت و بنزدیک این بیچاره آن است که عروج این مصباح حدی و نهایی ندارد
 UVB (+ از جهت آنکه علم و حکمت خدای نهایت ندارد V) ، - ON || 12
 ذات : - UVB || 13 و صافی تر : - V | ذات : - UVB || صالح : لطیف SW
 || 16 صالح : لطیف SW || 18 عزلت : + و این جمله باید که در صحبت دانا
 باشد V

ص ۲۷ ، 1 نیست : + و الله اعلم بالصواب S || 6 انسانی : نفسانی O
 | بسیط : - UVBON || 9-10 نفع و ضرر است : - VB || 12 موضعی : +
 دیگر U || 17 و بسایط همچنین باشد : - VB || نام او : - SW

ص ۲۸ ، 2 نام او : - SW || 8-9 و این مقام عالی است ... سرحد
 ولایت است : - UVB || 18 رسید : رسانید W || ص ۲۸ ، س 20 تا ص ۲۹
 س 1 ای درویش ... همچنین می‌دان : - SWON

ص ۲۹ ، 2 بیش : + ازین N || 4-5 علم و تقوی او ... بالاتر است :
 - V | 5 مقام او : مقام روح UB || 7 مقام هیچ کس ... مقام خاتم انبیاست :
 مقام خاتم از جمله مقامات عالی تر و شریفتر باشد . مقام روح مؤمن آسمان اول باشد
 و مقام روح خاتم عرش باشد باقی نیز همچنین می‌دان V || 9-13 از جهت آن
 که ... در نتوانستند گذشت : - V || 10 اجساد : + و هر يك را پیش از اجساد
 و در مرتبه معین و در مقام معین UB || 12 باشند : + و کمال خود حاصل کنند
 چون از قالب مفارقت کنند باز بهمان مقام اول خود رسند UB || 13 معلوم :
 اول UB || 15 و این : اما این نه مرتبه را باین اسامی نمی‌خوانند می‌گویند که
 این UVB || 16 بالاتر : آخرت V || 17 و شریفتر است : + و روح هر که
 در مرتبه اول مفارقت کند باز گشت وی بعرش که فلک الافلاک است خواهد بود
 و در باقی همچنین بدان چون مرتبه بلند تر می‌شود و مقام وی بلندتر می‌گردد V ||
 19 مقام معلوم : مرتبه معلوم و مقام معلوم UV مرتبه معین و مقام معلوم B || مقام :
 مرتبه و مقام UVB || و عمل SW : و طهارت UVBON || هر که : + درین قالب
 V || 21 بازگشت وی بدان خواهد بود : بعد از مفارقت قالب روح وی بآن خواهد
 بازگشت UVB || ص ۲۹ س 21 تا ص ۳۰ س 3 از جهت آن که نزدیک ...

می کند و دیگر : - V

ص ۴۰ ، 2 مقام معلوم : مرتبه معلوم و مقام معلوم UB || 9 آدمی مستعدرا : آدمی را استعداد باشد و V || 11 پیش از آن روز : روز گذشته - B
ص ۴۱ ، 5 يك : - UVN || 9-16 قالب بمشابه ... لنوره من یشاء
UVB : - SWON || 14 سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || 15 انسانی است : -
واز عالم علوی است و از نوع ملائکه روحانی است UB || سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || 16 نور الله : روح قدسی UB || پیوست : + که هم از نوع عالم علوی
و هم از نوع ملائکه کربیست UB || 16-17 سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || 18
ای درویش بدان که V : فصل بدان که UB اما SWON

ص ۴۲ ، 11 و آن بایست است و بایست دوزخی سخت است : و دوزخ طبیعت
و بایست است UB ، - V || 12 و درهای : و این دوزخ درهای B || دوزخ : - SWON
|| 13-14 چیزها که ... هر دو دوزخ است : - UVB || 15-16 از جهت
آن که ... قبول کنند : - SWON || 16 و بدینا ... و طامع نباشند V : -
UBSWON || 19-20 از جهت آن که ... حسد گدازند : - SWON || 20
حرص و طمع V : بایست UB

ص ۴۳ ، 2-3 هر چند ... دراز می شود : سخن دراز شد و از مقصود دور
افتاد UVB || 9 امهات اند SW : - UVBON || 12 باشد : + و این جمله را
امهات می گویند SW || 16 امهات : هرچهر با یکدیگر UVBON || 20 و مفرد
بودند : و مفردات بودند UVB ، - SW || 21 پیامیختند : + چنان شرط است V
ص ۴۴ ، 5-6 و روح انسانی را ... می گیرد UVB : - SWON ||
12 والعقل : + ای درویش این رساله را در کوه ابراهیم در ابرقوه جمع
کردم و نوشتم در آخر رمضان سنه احدی و تسعین و ستمایه باید که این رساله را
عزیز دارید که علم بسیار درین رساله و دیعت نهادیم T

ص ۴۴ ، 13 تا ص ۴۵ س 14 فصل پانزدهم فقط در UVB هست

ص ۴۵ ، 5 ده : صد U || 6 بلکه صد : - U

ص ۴۸ ، 4-5 اما بعد ... جماعتی درویشان : ای درویش قاعده

وقانون این منازل که گذشت دیگر بودند (+ وقاعده وقانون آن يك طایفه از اهل وحدت که در منزل ششم اند وسخن ایشان گذشته است دیگر است K) وقاعده وقانون این (: طایفه از اهل وحدت که در منزل هفتم اند وسخن ایشان درین K) منزل هفتم می آید دیگر است هر يك از طوری اند و هر يك از منزلی اند و دور از بند دیگر اند هر يك را بچشم دیگر و کوش دیگر می باید خواند و می باید شنود XBK ||
 6) می باید : در منزل هفتم K || 7 کفر وتوحید واتحاد : کفر چیست وتوحید چیست واتحاد چیست XBK || س ۳۸ س ۱۲ تا س ۳۹ س 7 که وجود از حال ...
 قانون بدان که : - XBK || 16 می یابیم : می بینیم (۲ دفعه)

ص ۳۹ . 4 کتب - SWON | 7 مردم : آدمیان UhXBK 8
 و جب الوجود : خدای تعالی وتقدس XB 10 بیاوریم : تقریر کنیم XOK
 11-12 و در کدام مرتبه اند : XBK || 13 و این طایفه را عوام می گویند :
 - XBK 15 و می دانند : واعتقاد دارند XBK 15-16 این عالم را ... یکی
 است : خدای صانع عالم است XBK 17 ندارد : + و در مکان وجهت نیست
 وقبول تغییر وتبدیل نیست وقابل فنا وعده نیست XBK | 18 بندگان را : + می داند U

ص ۴۰ ، 1 واعتقاد کرده است : وقبول کرده اند واعتقاد XBK | 3
 ایمان : اسلام XBK قدر : سعی و کوشش XBK ، + برین موحد SW ||
 4 باشد : + و رضا وتسلیم مغلوب بود XBK ، + ریاضات ومجاهدات بسیار
 درین مرتبه است وتحصیل وتکرار درین مقام است و طاعات وخیرات بی قیاس درین
 وقت است یعنی درین مرتبه سعی و کوشش مشغول باشند از خواص و عوام درین
 مرتبه صوفیان ریاضات سخت کنند چنانکه از حال پیشینان شنیده باشی هر سه روز
 اندک چیزی خوردند وشبها نخسیند وتکیه نکنند بلکه همه شب نماز کنند وبنماز
 ایستاده باشند سالهای بسیار برین مواظبت نمایند وعلما شب وروز تکرار کنند و
 بتحصیل مشغول باشند سعی و کوشش بسیار کنند وانواع علوم حاصل کنند واز
 هر علمی چند کتب خواند بر کنند و شب وروز بمطالعه و تدریس مشغول باشند
 وخواجگان و حاکمان طاعات وخیرات وروزه ونماز وحج بسیار کنند تا سخن دراز
 نشود واز مقصود باز نمانیم هر چند که بظاهر تعلق دارد بسیار کنند اما آنچه

بساطن تعلق دارد کمتر کنند یعنی سعی و کوشش بسیار بود اما رضا و تسلیم اندک بود K | مقلد U ، این مقلد ON این موحد SW این سالک XB این طایفه درین مقامند K || 5 می داند : اعتقاد کرده اند K || 8 مسخر : متحیر U ، + و مقهور K اسباب ، + سعی و کوشش K مقلد : موحد SW 9 باسباب : + سعی و کوشش K || سبب : + کوشش K 10 مقلد : موحد SW طایفه Kh || اسباب : + سعی و کوشش K مقلد ، طایفه Kh | 11 اسباب : + سعی و کوشش K 13 غم عمر W : غم UXBOK غم N عمر S | 14-16 و حرص سعی ... مقام است : - O : 16 مقام است : + این است توحید اهل تقلید و اهل اسلام و عوام بیشتر برین اعتقاد باشند NBK 18 استدلال : شریعت O و این طایفه را خاص می گویند : - XBK

ص ۴۱ ، 1 ندارد : + و در مکان و در جهت نیست و قابل تغییر و تبدیل و قابل فنا و عدم نیست XBK 5 یقینی است : + و این طایفه از اهل ایمان اند XBK 6 جبر : رضا و تسلیم NBK باشد : + سعی و کوشش مغلوب بود XBK | 8 محیط است : + بی علم و ارادت و قدرت وی امکان ندارد که برگی بر درختی بچنبد و دست و پهای کسی حرکت کند و در خاطر کسی چیزی بگذرد XBK 11 بیند : + پس این طایفه که درین مرتبه اند بدلائل قطعی و برهان یقینی خدای را که مسبب الاسباب است دانا بهر چیز و توانا بر همه چیز دانستند و بر همه چیز محیط دیدند و همه چیز را عاجز و مسخر خدا یافتند و راحتی و تسلیم شدند و اعتماد بر هیچ چیز نکردند نه بر سعی و کوشش و نه بر مال و اسباب و نه بر طاعت و خیرات اعتماد ایشان بر خدای است و امید ایشان از خدای است و آرام ایشان بذکر خدای است و ذوق ایشان بمشاهده او و خستندار دوست می دارند و مقربان حضرت او را دوست می دارند و این طایفه اهل ترك و توکل اند و اهل فراغت و جمعیت و اهل عافیت و سلامت اند از خدا نخواهند الا عافیت و فراغت K 17 کاینات را : + جمله XBK | 19-20 و حرکت همه از خدای است : - UWK

ص ۴۲ ، 6-7 اما تر ... و وجود بی : - SW 10 کاینات : + بیت اگر تکوین بآلت شد حواله * چه آلت بود در تکوین آلت K | 16

از کاتب : از علم و قدرت کاتب K 17 زمین از خدا : + و آنچه در میان زمین و آسمان است از خدای است XBK

ص ۴۳ ، 3 جزویات : + عالم XVBK 7 علم : + و خزینة قدرت XVBK 8 فراغت : + و خزینة امانت OK | و مانند : مثل این و مانند X || این جمله : این واضداد این جمله K || 10 است : + « و عنده مفاتيح الغیب لا يعلمها الا هو » (سورة ۶ - الانعام - آية ۵۹) || 14 دانست که : + کلید این خزاین بدست هیچ کس (: آفریده K) نیست نزد خدای است VK || 21 و اسباب : ای درویش اسباب XVBOK

ص ۴۴ ، 3 مشغول شود : + این است توحید اهل استدلال و اهل ایمان و اهل تصوف بیشتر برین اعتقاد باشند XVBOK | 5 و این طایفه را خاص الخاص می گویند : - XVBK | 7-8 هستی و یگانگی ... تصدیق می کنند SW : اقرار و تصدیق ایشان UNVBOKN | 11-12 و چون بلقاي خدای مشرف شدند : - XVB | 12 دانسته بودند اکنون : و XVB | 15 می دانند : + عالم وی است و علوم هم وی است V 16 ای درویش : فصل در بیان کفر و توحید و اتحاد و وحدت بدان که XVBK | 18 و مقصود رهنندگان : - SW

ص ۴۵ ، 3-5 سورة ۲ (البقره) آية ۵ و ۶ | 12 اتحاد : توحید X | 17 چون کثرت برخاست سالک : سالک چون بمقام وحدت رسید و دید دانست که هستی خدای راست پس سالک نماند از جهت آن که اگر سالک باقی باشد کثرت باقی باشد و گفته شد که در وحدت کثرت نیست پس سالک برخاست و کثرت XVBOK

ص ۴۶ ، 2 و یقین دانست : و بعلم الیقین و عین الیقین دانست و دید XVBK | که وجود : که بغیر وجود خدای وجودی دیگر نیست یعنی وجود V || 18 نور اند : + و این نور صفات بسیار داشت و مظاهر هم بسیار می بایست VK (+ تا صفات وی تمام ظاهر شد V) | 20 عالم : افراد موجودات B | 21 برخیزد : + و حلول و اتحاد باطل شود XVBKN

ص ۴۷ ، 1-8 و شیخ ما ... ای درویش : - XVBK | 5 حکایت : -

SWON || گفتم : حکایت کردم SWON || 14 بسیار باشد : بسیار است گفت را اعتبار نیست علامات را اعتبار است علامت خاص آن است که VK || 15 باشد : + وبا همه کس تواضع کند و همه کس را عزیز دارد وبا همه کس راستی کند و در هیچ موضع راستی و دیانت فرو نگذارد VK || 17 نسبت : در دین و مذهب V || 18 وشاک نیست که این چنین است : + که هر کس و هر چیز چنانچه هست همچنان می باید که باشد تا صفات این نور تمام ظاهر شوند و بازار مملکت بهمه نوع آراسته شود ، K - V | 19 دعوت کردم : خواندم XVBK || 20 روی بخدا آوردم : بحضرت خدای باز گشتم XVB 21 خلائق را : خلق را بیکبار XBK خلق عالم را بیکبار V | ص ۴۷ س 21 تا ص ۴۸ ص 1 جمله در قرب ... می شنودند : وقرب وبعد نبود وفراق ووصال نبود V جمله در قرب ... می شنیدند قرب وبعد وفراق ووصال نماند ، K - XB

ص ۴۸ ، 2-21 ای درویش ... آفریده است (مطالب ۲۷ و ۲۸) : واهل وحدت ازینجا گفته اند که از موجودات تا بخدای راه نیست از جهت آن که نسبت هر فردی از افراد موجودات همچنان است که نسبت هر حرفی از حروف این کتاب با مداد XVBK | 14 الحقیقة : + ای درویش O

ص ۴۹ ، 1-12 : بجای فصل پنجم VK دارد : می خواستم که درین رساله بیان سخن اهل وحدت تمام کنم و نتوانستم کرد باشد که درین (+ دو K) رساله که می آید تمام کنم 13 تمام شد رساله دوم : تمام شد رساله اول از جلد چهارم XK ، - V

ص ۵۲ ، 6 ارواح : + اجسام VO || 7 ارواح : اجسام VO | بر قانون و قاعده اهل شریعت : - V | 8 کنید : + که انسانی و روح حیوانی و روح نباتی چیست و دیگر بیان کنید V || 11 بسعی و کوشش : - V 12 زیادت : + و نقصان V

ص ۵۳ ، 3 از عالم علوی : + که عرش و کرسی و سموات است O ، - V || سفلی : + که عناصر و طبایع است VO || 4 خود : خویش SW | 6-7 از جهت آن ... عالم نبود : - V || 8-9 تا بجزئیات ... بشناخت : - V | 19

که بت صغیر است : - V || 20 که بت کبیر است : - V || که بت اکبر است : - V

ص ۵۴ ، 4 بتان : حجاب SWON | 5 دیگر : + که گفته شد VN که گفته شد SW | 7-8 اما دوستی نفس ... نمی توان شکست : - SWN | 10-12 بعضی کما ... بخود مشغول اند : - V | 12-13 سوره ۳۵ (فاطر) آیه ۲۹ | ص ۵۴ س 13 تا ص ۵۵ س 2 آدمیان ... بی نصیب گردد : - V **ص ۵۵** ، 5 اهل شریعت : علما VOH | 6 نه موجد : نه موجب U ، - V | 7 که جواهر واعراض است : - V | ص ۵۵ س 20 تا ص ۵۶ س 2 بدان که ... بگویم VO : - USWN | ص ۵۵ س 21 تا ص ۵۶ س 1 وروح حیوانی ... بالاختیار : - V

ص ۵۶ ، 7 آن زبده : + نورانی که بگداخت وبخوش آمد O 21 بلکه خود عالم خلق است : - V

ص ۵۸ ، 9 چهار گانه : + هر یکی در هر یکی VO | مقام : + وقرار O | 10-11 مرتبه عرش اعلی العلیین آمد پس : - USWN || 11 پس عرش ... السافلین : - V | 11-12 . و خاک اسفل السافلین است : - VSW || 14 سوار می شوند : + « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین » (سوره ۹۵ - التین - آیه ۴ و ۵) VO | 16 می رسند : + « الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر » (سوره ۹۵ - التین - آیه ۶) ای درویش اجر سه حرف است الف عبارت از اعادت است وجیم عبارت از جنت است و رای عبارت از رؤیت است VO || 19-21 ارواح مؤمنان ... در نتوانند گذشت : - V || 20 همچنین : + مرتبه مرتبه S

ص ۵۹ ، 2 از آن است : + که بمقام خود نتوانند رسید از جهت آنکه VO | 3 خواهد بود : + اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشد VO | 4 خواهد بود : + اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشد VO || 6-7 اگرچه ... کرده باشد : + اینست معنی « کما تموتون تبعثون » O ، - V || 8 باسما : + اول S || 9-10 از جهت آنکه ... نشنوده اس : - USN ||

12-10 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۳۹ || 17-15 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸

|| 21-19 پس ارواح ... کرده باشند VO : - USWN

ص ۶۰ ، 2 آفریده است : + واز عالم علوی بعالم سفلی بطلب کمال

فرستاده است V | سفلی : + که رسیدند SW | 3 شدند : + و بعضی بواسطه

مادر و پدر و بواسطه همصحبان VO بماندند : + و کمال حاصل نکردند VO ||

4 بمجسانه : + ارواح غیر آدمیان یعنی ارواح حیوانات و نباتات نه از عالم

علوی آمده اند از طبایع پیدا آمده اند باز بطبایع باز کردند ای درویش VO ||

6 چیست : + جواب ارواح چون ... فواید بسیار باشد (= س 14-16) VO

|| 12 کردند : + و خود را VO | 16-14 ارواح چون ... فواید بسیار باشد :

VO - | 17-16 و مقام هر يك معلوم است : - UV 18 سورة ۳۷ (الصافات)

آیه ۱۶۴ || 22 اهل شریعت می گویند که : - V

ص ۶۱ ، 5-4 سورة ۳۰ (الروم) آیه ۲۹ | 7 مقام : مرتبه و مقام V

|| شدی : + نظم . زاهدی را راه برندی نبرد و معذورست * عشق چیز است که

موقوف هدایت باشد W || 13 سورة ۱۳ (الرعد) آیه ۹ | 20-19 سورة ۶۵

(الطلاق) آیه ۱۲

ص ۶۲ ، 12-3 بدان که ... معلوم کردی VO : - USWN | 15

و این طایفه اهل شیعت اند SW : - UVON || 18 و این طایفه اهل سنت اند

SW : - UVON || 21-19 در ظاهر شریعت ... او می خوانند . - V

ص ۶۳ ، 7 و در همه چیز : - USWN || برین تقدیر VO : - USWN

| 10 و در همه چیز : - USWN || 12-11 از جهت آن که ... آدمیان باشد :

USWN -

ص ۶۴ ، 19 بی شمار : بسیار W

ص ۶۵ ، 11-10 سورة ۱۸ (الکهف) آیه ۸۴ | 20 دید : یافت

SWON

ص ۶۶ ، 2-1 سورة ۱۸ (الکهف) آیه ۸۹ || 4 دید : یافت W ||

14 سورة ۱۸ (الکهف) آیه ۹۵ || 16 بعبارتی دیگر : ازین روشن تر S || 20

راست : پاك SWN || 21 و پاك نمى گردد : وراست نمى گردد N ، - SW ||
 ص ۶۳ س 21 تا ص ۶۷ س 1 سورة ۱۸ (الكهف) آیه ۹۵
 ص ۶۷ ، 6 كند : گرداند SW || 7-8 سورة ۱۵ (الحجر) آیه ۲۹
 8-9 سورة ۱۸ (الكهف) آیه ۹۵ || 12-14 سورة ۳۹ (الزمر) آیه ۶۸
 و ۶۹ 15-16 سورة ۱۸ (الكهف) آیه ۹۷ و ۹۸

ص ۷۰ ، 4-9 اما بعد ... جدیر (مطلب ۱) : ای درویش سه منزل تمام
 شد و منزل چهارم حکمت است و منزل پنجم تناسخ است و اهل تناسخ اعتقاد اهل
 حکمت دارند الا در چند مسئله که خلاف کرده اند و ما سخن اهل حکمت و اهل
 تناسخ بسیار نوشته ایم در کتاب کشف الحقایق نمى خواهم که تکرار کنم اما از
 جهت آنکه این کتاب ازین منزل خالی نباشد مجملا چیزی بنویسم و ما توفیقی الا
 بنه عنید توکلت و الیہ انیب NBK فصل ، قاعده و قانون سخنان منزل اول دیگر
 بود و قاعده و قانون سخن این منزل دوه دیگر است هر يك از طوری اند و دور
 از يكدیگر اند V | 11 در بیان مبداء : - XVBK || 12 فی الدارین : +
 که اهل حکمت می گویند NBK || وجود : موجد V موجود B موجودات X
 وجود موجودات K || 13 یا او را اول باشد یا باشد : اگر او را وجود از خود
 بود یا از غیر بود XVBK || اگر نباشد : اگر او را وجود از خود بود آن
 موجود XVBK | 14 و اگر باشد : و اگر از غیر بود آن موجود XVBK
 | ص ۷۰ س 17 تا ص ۷۱ س 2 به نزدیک اهل حکمت ... معلوم هم باشد :
 - XVK

ص ۷۱ ، 3 چون این مقدمات معلوم کردی : فصل XVBK || 3-4 اهل
 حکمت : حکما VKh || 4 از ذات باری تعالی و تقدس : واجب الوجود لذاته
 مصدر موجودات است از ذات واجب الوجود XVBK || بیش : - XVBK || 5
 نشد : شد و آن جوهر را جوهر اول می گویند XVBK || بسیط است : + واجزا
 ندارد XVBK | 6 باری تعالی : واجب الوجود لذاته XVBK || 7 صادر شد :
 + و این قاعده پیش اهل حکمت مقرر است که VK || 7-8 و آن عقل اول ...
 از جهت آنکه : از حد صادر نشد الا احد حقیقی XVBK || 8 که احد حقیقی

است : - K || 9 بذات عقل : بعلت آن عقل اول که واجب الوجود لذاته است
 XVBK || 10-9 بعلت عقل : بفعل که ممکن الوجود لذاته است VK ، - XB
 || 11 چیزی : جوهری XVBK || 17 امهات : + که مفردات اند XVBK ||
 تمام شدند : + و مفردات عالم بیش ازین نیستند چون مفردات تمام شدند K | 19
 شود : + دایره تا باول خود نرسد تمام نشود XBK || 20 شد : + در آبا
 وامهات XVK | ص ۷۱ س 21 تا ص ۷۲ س 2 از جهت آنکه ... علت است :
 - XVBK

ص ۷۲ ، 3 یعنی ابا وامهات جمله : اگر چه هر یکی از یکدیگر
 صادر شدند اما XVBK اگر چه از ذات خدا صادر شدند K | 4 از عقل اول
 : - XVBK | 6-4 موالید سه گانه ... و می آیند : - UO || 6 اند ...
 از انواع حیوان : موالید که مرکبات اند تمام شدند و مرکبات عالم بیش
 ازین نیستند VK ، - SW | 8-7 معلوم شد ... موجودات است : - XVBK
 | 9 تمام شد : + وبعد از عقل چیزی دیگر نبود XVBK || 11-9 تمام
 شد ... بعقل رسید : - SW | 9 تخم درخت موجودات : در اول XVBK |
 بوده است : + از جهت آن XVBK || 12-11 که دایره ... تمام
 شد : ابتداء از عقل و ختم بر عاقل شد نزول در مفردات است و عروج در مرکبات
 است نزول در ابا وامهات است و عروج در موالید است XVB : K هر دو دارد ||
 ص ۷۲ س 16 تا ص ۷۳ س 4 مطلب (۶) در XVBK نیست

ص ۷۳ ، 5 ای درویش : فصل بدانک XVBK | 6 کدام : + عقل
 XVBK || 7 طهارت وی : + البته V | 8 هر : + کدام XVBOK || 10
 که بمبداء نزدیکتر است : از مبداء دور تر می شود حیستری می گردد XVBK
 || 21-20 معلوم شد ... آخر است : معلوم شد که لطیفتر در نزول اول است
 و در عروج آخر است SW

ص ۷۴ ، 3 عقل اند : + و اینها معماران آخرت اند VK | 5-4 عوام
 و صحرا نشینان SW : عوام UXBO امل حرفت V عوام و اهل حرفت K | 5
 طبیعت اند : + و اینها معماران دنیا اند VK | 9-8 و این است مراتب ... و جبروت

XVBK - : 10-14 مطلب (۱۰) در SW نیست | 17 از حکما : - XVBK
 : 18 که : یعنی V || وعقل : همین طایفه عقل فلك قمر را K || 19 نام اوست:
 - XVBK || ومدبر عالم سفلی : - XVB | واهب الصور اوست : واهب الصور
 می گویند K

ص ۷۵ ، 1 نفسی : عقلی XVBK | نفس فلك قمر : عقل فلك قمر
 XB عقل فلك شمس V | 2 با آنکه : با آن نفسی که UO ونفعی که S با
 آن عقلی که XK یا عقل که V || از نفس : از عقل XVK || 2-4 و نفسی
 که ... همت بود : ای درویش حقیقت این سخن آن است که عقول و نفوس عالم
 علوی جمله مبادی عقود و نفوس آدمیان اند و کواکب ثابتات و سیارات جمله مبادی
 عقول و نفوس آدمیان اند و تفاوت آدمیان ازین جهت است از جهت آنکه کواکب
 ثابتات و سیارات در بزرگی و کوچکی و در بالا و پستی تفاوت بسیار دارند K ، -
 UNVBO | 5 ای درویش : - XB | 5-6 که گفته شد یعنی از مبادی :
 که گفتم K ، - XVB 11-19 مطالب (۱۳) و (۱۴) در XVBK
 نیست | 12 ساخته اند : + وپرداخته اند SO || 19 یقین : معین S

ص ۷۶ ، 4 بود : + که بهشت است XVK 6 بعضی مدتی و بعضی
 ابد الابد : - XVBK | 8 ای درویش : - XVBK || علوی : + جمله شریف
 و لطیف اند و XVBK | 9 اکتساب ... انوار اند : اشتیاق حضرت واجب الوجود
 لذاته اند XBK اشتیاق حضرت خدای اند VKh | 10-11 پس کار ... حاصل
 کند : - SW || 11 کند : + و مشتاق حضرت باری شود XVBK (+ تا
 مناسبت حاصل شود VK) || 14 است : + ازین طرف میل باشد و از آن طرف
 جذب بود XVBK || 15 نفس : عقل XBK || 16 نفس : عقل BK || 17
 مردان : + هر عقل که بالاتر است و بعقل اول نزدیکتر شریفتر و لطیفتر است
 و علم و طهارت وی بیشتر است و جذب وی قوی تر است XVBK || 21 و طهارت :
 + و اشتیاق XB ، + و اشتیاق درین قالب VK

ص ۷۷ ، 1 مقام وی : + که باز گشت وی بآن بود VK || 2 شریعت
 منزل اول VB منزل دوم Kh || 2-4 چون بمقام ... ممکن نمی ماند : و از مقام

معلوم خود نتوانند در گذشت V : K هر دو دارد || 4-5 اهل شریعت : اهل منزل اول XB علما که در منزل اول اند VK | 6 نزول کردند : آمدند VKh || 7-8 عروج کنند ... نتوانند کرد : باز کردند باز بمقام اول خود رسند و از مقام اول خود در نتوانند گذشت VK || 9 و اهل حکمت : باقی منازل NBK حکما که در منزل دوم اند V حکما Kh || 10 شدند : می شوند و از قوه بفعل می آیند و از عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند XBK || نفوس را : ارواح را XBK || نفوس : هر يك VK ، - XB || 12 هر که : + درین قالب VK || 13 خود را : خود که بعد از مفارقت قالب باز گشت وی بوی خواهد بود VK | 14 نفس : روح XVB ، - K || 17 بارگاه وی گشت : + بعضی می گویند که عروج روح انسانی تا بدینجا بیش نیست و زیادت ازین ممکن نیست و بعضی می گویند که از عقل فلك الافلاك هم در گذرد و هم مناسبت با عقل اول حاصل کند XVBK (+ و بی واسطه از باری تعالی و تقدس فیض قبول کند XBK) || 20 شنود : + تا سخن دراز نشود هر که بعقل اول رسید دایره را تمام کرد و مقرب حضرت خدا گشت K

ص ۷۸ ، 2 هشت : بهشت SW | 5 دوزخ : + مطلق V || 6 قرب : + حضرت K | 9 اگر : ای درویش اگر XVBK || از جهت نقصان علم باشد : نفوس انسانی از جهت آن باشد که علم ندارند یا علم دارند و ناقص باشد XBK نفس انسان از جهت آن باشد که علم ندارند یا علم دارند و بکمال ندارند V || 10 نیابند : + از جهت آنک از آن مقام که در وی اند در نتوانند گذشت همیشه در آن مقام باشند پس در آن عذاب بوند XVK || نقصان طهارت بود : آن باشد که علم دارند اما طهارت ندارند و یا طهارت دارند و ناقص باشد XBK آن باشد که علم دارند اما طهارت ندارند و بکمال ندارند VKh || 11 یابند : + و از آن مقام در گذرند XVBK | 14 غیر ساده : + پاك UXBO || 18 بدان که : + جمله اتفاق کرده اند که NBK || 19 مانند : که دوزخ است بمانند XB که دوزخ است جاوید باشد V || ص ۷۸ س 20 تا ص ۷۹ س 10 بعضی از حکما ... تناسخ است : اکنون ازینجا خلاف می کنند XB ||

20 بعضی از حکما : چون معاد را بشرح معلوم کردی اکنون بدان که بعضی VK | هر یکی ازین نفوس : این نفوس که در زیر فلک قمر مانده اند باز هر یکی VK || ص ۷۸ س 21 تا ص ۷۹ س 10 تا در وقت .. اهل تناسخ است : تا آنگاه که کمال خود حاصل کنند و چون کمال خود حاصل کردند بعالم علوی پیوندند و اینها اهل تناسخ اند و سخن ایشان در منزل سیوم (: پنجم K) بشرح خواهد آمد VK

ص ۷۹ ، 1 حیوانات : + دیگر SW || 3 جنایت : خیانت U || 7 جنایت : خیانت U || 8-7 سورة ۴ (النساء) آیه ۵۹ و سورة ۶ (الانعام) آیه ۱۲۹ و غیر ها | 9 و چون ای درویش چون O || 11 بعضی دیگر از حکما : اهل حکمت XB بعضی V | این نفوس : + که علم و طهارت حاصل نکرده اند بعد از مفارقت قالب در زیر فلک قمر که دوزخست بمانند X ، + که علم و طهارت حاصل نکرده اند و در زیر فلک قمر بماند BK ، - V || 13 همچنان : + جاوید V || همیشه O : - XVBSWK || 14 قمر : + جاوید XBK || بمانند : + همیشه SW ، + و اینها اهل حکمت اند V || 15-17 و بعضی ... ظاهر می گردد : و در اخوان الصفا می گویند که جن عبارت از آنست که در زیر فلک قمر مانده اند V || 18 هم از حکما : - XB || 18-19 می گویند که جن را... تصور کرده اند : - XB | 21 بوند : + علمشان نباشد و اخلاقشان نبود XB || از حساب بهایم : همچو حیوان XB || بهایم : حیوان XB | فروتر : + ای درویش XB

ص ۸۰ ، 1 ایشان : این طایفه X || ص ۸۰ س 3 تا ص ۸۲ س 14 مطالب (۲۳) تا (۳۰) در XVBK نیست | 7 سورة ۵۵ (الرحمن) آیه 14 || 9 بخارا : + جمع کردم SO || 10 المشایخ : + شیخ O || 12 تربت : قبر O | 16 ونیز : عزیزان و S

ص ۸۱ ، 9 مستحضر ؛ مسخر U || 11 طالبان : سالکان SW
ص ۸۲ ، 3 مرد : مردم USO || 6 ای درویش : - O || درین عالم در زندان UO : در زندان این عالم SW || 10 نسبت با آن که هزار بند دارد :

- SW || 13 ای درویش : - O || 15 رساله : منزل XBK
 ص ۸۴ ، 18 این چنین هم : همچنین SW
 ص ۸۵ ، 17-13 و تا عالم صغیر ... نرسیده اند : - SW | 20 ابتداء
 : - SW
 ص ۸۶ ، 10-9 و سالک چون بآن ... ظاهر نشود : - SW | 11-10
 امکان ندارد که : - SW | 19 تمام : - O || 20 تمام : - U
 ص ۸۷ ، 5-4 نام آن هر کز ... نگذشته باشد : هر کز ندیده و نام
 وی نشنوده باشد U || 15 می‌طلبی : میکنی U
 ص ۸۸ ، 3 ای درویش : - SW | 4 دل وی : وجود SW || 5-4
 من اخلص ... لسانه : - SW || 6 یعنی ... طریق حاصل شود : - UO || 9
 دارد USWOH : میشود OM
 ص ۸۹ ، 8-7 ملائکه و ارواح پاکان بود که عالم غیب و معقولات اند
 UOh : غیب بود که عالم ملائکه و ارواح پاکان و معقولات است SWO || 19-18
 و حکمت در زیارت این است : - SW
 ص ۹۰ ، 12 و صافی تر : - SW || 14 بکنند : بکشند U | 15
 کشند : کنند SW || 21 هم می‌باید : + که باشد SW
 ص ۹۱ ، 3-2 پس باید ... آفریده اند : - SW || 8 و ایشان اند : -
 SW او این طایفه اند : - SW
 ص ۹۲ ، 5 به نزدیک : نزد SWO || ضعیف : فقیر O || 10 رکنی
 معظم : رکن اعظم Oh || 17 سائرین : سایران O || 18 کوی : راه Oh
 ص ۹۳ ، 12 کتابت : کتابت U || 13 کتابت : کتاب U
 ص ۹۴ ، 3 چون : + بطریق و U || 15 کسب : اکتساب Oh ||
 حرام : حلال W || 19 عوام است : - U
 ص ۹۵ ، 6 با خلق : باخلاق S | عالم : عالمیان O || 15 رسید :
 + وقول هادی شنید W || در وقت وی : در وقت هادی Om || 20 فرمان
 بر داری : فرمان بردن SWOh

- ص ۹۶ ، 3 فرمان برداری : فرمان U || 5 هم O : - USW || 16
 پیش : نزد SW ابد باشد : نیک نباشد USW || که : + آن سخن SW ||
 17 پیش : نزد SW || نیک باشد : بد نباشد SW بد نبود O | 21 اندازد :
 هم دارد U
- ص ۹۷ ، 9 عالیہ : عالی USW || 13 سالک دانا باید که البتہ O :
 سالک باید که U که البتہ باید که SW
- ص ۹۸ ، 3 مشکل : معظم UOh || نعائم : + فصل O || 10 ومعنی
 O : و USW | 12 از جهت آن : که SW
- ص ۹۹ ، 4 بدوزد : بر دوزد W | 8 پادشاه USWOh : سلطان
 O پادشاه : سلطان Oh || پادشاه : سلطان Oh || 9 تشنه و : + شبهاش S
 ص ۱۰۲ ، 9 و چون می باید گفت : - UW || 11-12 انه ... جدیر : -
 O || 12-13 وما توفیقی ... انیب : - O | 18 کوشش USWOh : روش O
 ص ۱۰۳ ، 5 وسلوک : ونیز سلوک S || 12 بالاتر : دیگر بالاتر از
 آن S بالاتر از آن W || 13 جاهل : + باشدی S || 14 می راند : می دارد
 S || 19 وانکار : - SW
- ص ۱۰۴ ، 5 قوت : قرب U || 11 به پیش وی : نزد وی W || 13
 تازه کند : سازد SW || 18-19 و این بنظر ... فرماید : - U
- ص ۱۰۵ ، 7 خاطری : خاطره O || 10 خاطری : خاطره O | 12
 چیزی : + که بیند S
- ص ۱۰۶ ، 6 نماز O : - USW || 14 وجای : + در دل W || ودل
 W - :
- ص ۱۰۷ ، 3 یا نرفته است U : یا نه SW ، - O || 4 یا نشده
 است UO : یا نه SW || 11 موت دیگر : عروج دیگر U || 14 ایشان را :
 + پیش از مرگ W
- ص ۱۰۸ ، 6 بعد از مفارقت قالب : - SW || 12 نعائم : + ای درویش
 S || 17 بمرتبه عین الیقین : - S

ص ۱۰۹ ، ممکن : امکان Oh

ص ۱۱۰ ، 5 اعلی می نهند : اعلی از مرتبه نبوت می گیرند S || ولایت چون ... نبوت O : - USW || 6 کرده ایم : + و سر نبوت و سر ولایت آنجا بیان کرده ایم SW || 8 و الهیت باطن ولایت است : - S

ص ۱۱۲ ، 3-4 الحمد لله ... الطاهرین : - APM 4 خلقه : + محمد

DN || آلهم واصحابهم : آله D | واصحابهم : + اجمعین DN | الطیبین الطاهرین : - D || 5 اما بعد : - APCM || 5-6 اما بعد ... ازین بیچاره : دیگر C || 7 در : + باب PM ، + محبت و C || جمع کنید : نویسی PM || 8 و مراتب عشق چند است : و علامت محبت و علامت عشق C 14 دارند : + و جمله ذاکران درین چهار مرتبه اند C || 16-17 عروج افتاد ... عروج میسر نشود : عروج افتاد در مرتبه چهارم افتاد یعنی درین مرتبه عشق و مشایخ درین مسئله خلاف کرده اند بعضی می گویند که روح سالک را چون عروج افتد آنگاه بمرتبه عشق رسد و بعضی می گویند که چون سالک بمرتبه عشق رسد آنگاه روح او را عروج افتد و بیشتر بر آن اند که چون سالک بمرتبه عشق رسید آنگاه روح او را عروج افتد از جهت آن که عشق براق سالک است و بی براق بمعراج نتوان رفتن C || 16 تا ذاکر : تا ذاکران OA هر که PM || 17 مرتبه را : مرتبه ذاکران را C | 18 ذاکر : و ذاکران A ، - PM

ص ۱۱۳ ، 2 ذکر را : ذاکرا AMTD | اثر کمتر بود : اثر بسیار

نبود و کمتر باشد S اثری کمتر نبود و کمتر باشد W || 4 می کرداند : می سازد PM || 5 که دل ... گردانند : - PM | 8 بیرونی : دیگر C 8-10 بتکلف تواند ... مشغول گرداند : بتکلف دل خود را مشغول گرداند نتواند A بتکلف بآن عالم رود PM || 10 قربت : بلند است A | 11 کم : کم کس C کمتر ASMN | 12 وقتی : روزی M ، - U || 14 مدح : ذکر : UAPC || گوید : کند UAO | مدح : وصف SW | 15 اگر : + کس D || به کاری دیگر : + که ضروری باشد C || 18 در مرتبه سیوم : - A || مستولی بود ... مذکور بر دل : وی A || 19 نام معشوق : با محبوب M || 20 معشوق :

محبوب M | 21 عاشق : عاشقان APM

ص ۱۱۴ ، 1 نام معشوق را : نام محبوب را M - ND | 1-2 بلکه...

فراموش کند : از جهت آنکه عاشق هر چه از غیر معشوق است جمله را فراموش کند و نام معشوق غیر معشوق است پس نام را فراموش کند و باشد که خود را هم فراموش کند C ، UT - | 3 مقدمات : مراتب را C || بدان که : + این مراتب که گفته شد جهت آنکه طلب است چهار مرتبه دارد C | 4 مقام میل : میل C | مقام ارادت : ارادت C | 4-5 مقام محبت : محبت C | 5 مقام عشق عشق UPWCT | 6 صحبت کسی : کسی APCDMN صحبت T | 8 می گویند می خوانند C || 10 می گویند : می خوانند C || 12 مسافر : مهمان M | بهمان : بر مهمان S پیش M || 12-13 عزیزش دار : گرامی دارش M | 13 عزیز داشتن این مسافر : عزیزش داشتن O عزت او M || 14 گردانی : و پاک سازی M | تو خالی : خانه خالی T | 15 خود : + خانه T ترا S ، - APM | 16 خونم : جانم D || 17 مرا تهی : تهی مرا P تهی ز خویش MD مرا ز من C : ساخت : کرد SAM | 18 اجزای ... گرفت : - AP || وجود من همه : وجودم همگی WOCM || دوست : عشق T || 19 نامیست ... اوست : - AP | 20 ای درویش : - AC | مرکب : + ره S | دم : زمان OM طرفه العین زمان P

ص ۱۱۵ ، 1 سالک : عاقل C | 2 عاشق : عشق D || 2-3 از جهت

آنکه ... در آخرت است : چنانکه عاقل پادشاه دنیاست و عشق سلطان آخرت است A | 3 آخرت است : آخرت بلکه عاشق از عقبا گذشته است و بمولی رسیده است C | عاقل : عقل D || 4 نرسد : نتواند M | 5-7 مطاب (۱۲) در SWT نیست || 5 از عشق حقیقی : عشق حقیقی را APM || 6 و کفر دانند : - OCDN || مجازی : حقیقی M | 8 فصل : ای درویش SC - WT | 10 عشق مجازی : عشق SWDC عاشق T || 11 یاد : دیار O || و مجاور کوی معشوق باشد : شب بی خواب باشد و بروز بی آرام بود شب و روز در یاد کوی معشوق بود C ، - PM || 12 طواف : کردد و طواف A کردد و طواف کوی او PDMN || 13

و در دیوار معشوق نگاه میکند : از دیوار در درون خانه معشوق نگاه P از دور
دیوار نگاه می کند C از دیوار و در خانه معشوق نگاه می کند M ، - D | 15
دل : + ریش O ، - D | گردد : + این مرتبه اول است در عشق C || 16
در میان : در عشق C در مرتبه دوم AM | 17 اعضای : اندام و اعضای O اندام
SP | 19 عاشق : جان PM

ص ۱۱۶ ، 1 عشق : + درد C || 6 چون دیدار خواست : - APDNTM
|| 8 سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۲۹ : - SWOT | 12 آن ساعت عاشق :
عاشق در آن حال S | گاهی : تجلی C || 15 چیست : + و این مرتبه دوم
است در عشق C || 16 در آخر : مرتبه سیوم AM || یابد : سازد P میسازد
M || 18 راه : جای PM | نبیند : + هیچ چیز دیگر را راه نماید آنگاه
معشوق نبیند C | 19 خورد : + و اگر نخورد O || خسید : خندد A || 20
می خسید : می خندد A | که می خورد ... و می آید : این صفتها موصوف است P

ص ۱۱۷ ، 1 از خوف : از غم خوف M از خوف نیست شدن T ، - D
| 5 ساخته است : + و دل ماوی انس و آرام گرفته است C | 7-8 و دل با
وی ... دور تر است : - C || 9 و التفات بوی نکند : از بس که دور تر است
مناظر نشود و متغیر نگردد C | 11 اند : + فصل M ، + جواب C || 15
اندرون : + کنند التفات جسمانی بجسمانی C || 16 است : + از جهت آن
P ازین جهت M | 16-17 التفات جسمانی بجسمانی بود : - SW || 19 راه :
جا C || 20 پس : چون متغیر شود P | 21 پیش باشند ... دو کس : -
ASWT | ص ۱۱۷ س 21 تا ص ۱۱۸ س 1 کند که دو کس بوند : که غیرت
موجود باشد C

ص ۱۱۸ ، 3-4 هر که پاك نشد : - AP 4 نرسید : + تا نگداخت
M رسید W || 6 کرد : رفت pM || 8 کار دنیوی : کار دنیا WOT | کار
عقبی : کار اخروی PCM || مولی : + تمام شد منزل چهارم و جوانان اهل تصوف
جمله در آن منزل اند C || 9-11 مطلب (۲۱) در APCM نیست || 9 سه
رساله را : سه N ، - D | 10 شهر : قبضه D ، - T | شیراز : سبزوار D |

11 کردم : کرده شد DN

ص ۱۴۰ ، 2-3 انبیائے و اولیائے ... و اصحابهم : النبى و على آله واصحابه
O || 11 در بیان آداب اهل تصوف : - SW || 12 ادب : - O || 14 ادب : -
O || 16 ادب : - O

ص ۱۴۱ ، 1 ادب : - O || 3 ادب پنجم اوراد : پنجم O || 5 ادب
: - O || 7 صبح : بامداد SW || 8 نماز چاشت : نماز SW || 9-10 از
جهت : - SW || 11 که فتوحهای ... یافته اند : - SW || 12 ادب : - O
| نماز شام و نماز خفتن : شام و خفتن O || 18 از دو رکعت : - SW || سنت :
- O || 16 کند : + و به نیت زیارت سفر کند S || 18 زیر کان : بزرگان
W نیکان S

ص ۱۴۲ ، 1-7 فصل ... ماجد O : - SW || 9 دو : + کس S ||
21 سجاده‌ها : سجاده SW

ص ۱۴۳ ، 1 و دست یکدیگر بوسه کنند : - O || 3 چیزی : هر چیز
SW || 8 ای درویش O : ادب نهم SW || باشند : + باید که SW || 9
باجازت : با خلوت S بی اجازت O || نرود نه + بخانه‌های خویشاوندان نروند SW
|| 13-14 فصل ... خانقاه O : ادب دهم SW || 16 و چون بیرون ... نهند : -
SW || 20 ای درویش O : ادب یازدهم SW || ص ۱۲۳ س 21 تا ص ۱۲۴
س 1 و چون راه روند سخت نروند و کفش کوب نروند O : و آمد و شد آهسته کنند
و کفش و یا کوب ندارند SW

ص ۱۴۴ ، 2 شوریده ؛ مشوش SW || 3 ای درویش : ادب دوازدهم SW
| کسی : + که SW || 4 هر خدمتی را کسی O : هر کسی را خدمتی S هر
یکی را خدمتی W || 5 بوی : - SW || آن خدمت : - SW || 6 خلاص :
+ آن خدمت SW || 8 ای درویش : ادب سیزدهم SW || 9 مهمی : مهمانی
O || 10 برسند : روند SW || مهم را : مهمان وی را O || 18 دانند که
برنجند ... آن باشد که : - O || 19 چنان : - O || و نگفته باشند : - O
ص ۱۴۵ ، 1-2 فصل ... در بیان : + ادب چهاردهم SW || 4 باشد

: - SW || 6 چنانکه : + خاطر SW || 9 بر هم : بر دست SW ||
11-12 در کردن ... یکدیگر را : - SW || 13 حاضر : - SW || 17
سخنی : چیزی O

ص ۱۴۶ ، 2-1 فصل ... در بیان : ادب پانزدهم SW || 5 صالح : لطیف
SW || 18-19 بنزدیک این ضعیف : نزدیک من S || 20 عارف : عاقل SW ||
بازی : این سماع کردن O

ص ۱۴۷ ، 2-1 مطلب (۱۹) در O نیست || 3 ای درویش : ادب شانزدهم
SW || 4 یا بزرگی حاضر باشد : - SW || آن بزرگ : بزرگی که حاضر باشد
SW || 10 پیدا : پدید W || 11 جمله O : دیگران نیز S دیگران W || 18
و یا بزرگی حاضر نباشد : - SW || 19 بموافقت : - SW || 20 دستارها از
سر بردارند بطریق موافقت : موافقت کنند SW || 21 و موافقت شیخ ... مروت
است : - SW

ص ۱۴۸ ، 1 بر ندارد : + یا زحمتی نباشد SW || 2 نکنند : +
که موافقت شیخ لازم است اما موافقت اصحاب لازم نیست از مروت است SW ||
3-4 فصل ... بیان : ادب هفدهم SW || 7 دیگران O : قوم SW || 10 افتد
اتفاق افتد SW || 16 ای درویش : ادب هجدهم SW || 18 تقوی : + و زهد
S || 20 یا بوردی که دارد : - SW

ص ۱۴۹ ، 2-1 فصل ... بیان : ادب نوزدهم SW || 7-8 ریاضت و مجاهدت
ریاضات و مجاهدات SW || 10-11 فصل ... صحبت : ادب بیستم صحبت است SW
|| 12 ای درویش : - O || 17 تمام پاک : پاک O

ص ۱۴۲ ، 3 خیر خلقه : - O || 4-5 اما بعد ... النسفی : - B || 7
و بیان کنید : - UB || درخواست ایشان را : - UB || 13 نهایی : + دارد
UB || 17 کند : شود O

ص ۱۴۳ ، 5 دایره : - W || 7 همچنین : هم W || 13 ودائمی گفته
است که : - UB || 16 خوب : خوش W 16-17 ملك وجود ... حقیقی
است : - UB

ص ۱۳۴ ، 3 آن دایره : - O | 5 سری بزرگ است S : - UBWO
 | 10 تخم ملکوت طبایع است : جمله UB || 11 باز می کردند : می روند B ||
 تخم ملکوت عقل است : جمله UB || 12 عقل : + اول UB || باز می کردند
 می روند W | 14-13 بداء والیه يعود : - SW | 15-14 سورة ۲۳ (المؤمنون)
 آیه ۱۱۷ : - SWO | 16-15 سورة ۲۸ (القصص) آیه ۸۸ : - SWO | 16
 درین موضع UB : درین مقام SW ، - O | 18-16 پیش ما ... يعود : - UB

ص ۱۳۵ ، 3 سخن : اول U | 4 اول : - SWO || 6-4 انبیا .. عقل
 اول است : در آخر هم عقل پیدا می آید و بعد از عقل چیزی دیگر نبود دانستم
 که اول عقل بوده است UB || 5 آفریده است O : بیافرید SW || 7 نباتات :
 نبات USWO || حیوانات : حیوان SWO | 11 همچنین : + میدان B | 12
 چون : + بانسان رسیدند و SW ، - UB || 17 فاضلتر : + و کاملتر O
 18 و بزرگوارتر : - UBO | عقل : + اول UB || 19-18 است که
 اشرف مخلوقات SW : است که اشرف موجودات O شریفتر از همه مخلوقات
 UB | 20-19 و عقل است ... شناسای خدای : و از همه داناترست و از همه
 مقربترست UB | 20 شناخت ، ندانست UB ، | 21 ندانست ، شناخت UB |
 داناتر از عقل : + و معتبرتر از عقل U

ص ۱۳۶ ، 2 بکمال عقل : بکمال S || 3 و نه چنین ... عقل رسید :
 عقل U ، - S || 4-10 و اگر کسی گوید ... مردم برسد : - SWO || 11 تا
 سخن ... نمایم : سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم UB || ای درویش : -
 WO | 12 آن که UB : اکنون آنکه O اکنون بدانکه آنکه SW | اول:
 - SWO | 17 و می خواهد : و در بند آنست UB || 18 بنده : + آن چیز B
 || ص ۱۳۶ س 18 تا ص ۱۳۷ س 1 مثلا ... و مانند این : بعضی بدوستی مال
 یا دوستی جاه یا دوستی قبول خلق باز مانده اند و اینها بتان خواص اند و بعضی
 شهوت بطن یا شهوت فرج یا بدوستی فرزند باز مانده اند و اینها بتان عوام اند UB
ص ۱۳۷ ، 2 نه آزاد است : آزاد نیست SW || 5 پیوند بر رفتن مبرز
 ندارد : - UB | 6 یکی : کسی S || پیوند بر رفتن آفتاب ندارد : - UB || 7

یکی : کسی SW || پیوند بر رفتن سایه : ترا بیقین معلوم شد که پیوند باینها UB
 | 9 و آفتاب : - SWO || 10 و بافتاب نشستن : و بافتاب رفتن U ، - SWO
 " 11 از خود : - SWO || 12 و فراغت O : - UBSW | 17 کهنه : +
 کرباسین O || 18 ما : - UB

ص ۱۳۸ ، 1-5 آن کس که ... دو بند باشد : آدمی هر چیز که خواهد و آن چیز او را ضرورت نیست بنده آن چیز است و آن چیز را می پرستد و آن چیز بت وی است UB || 1 می خواهم : می باید W | 2 نمی خواهم : نمی باید W || 5 بهیچ گونه و هیچ نوع O : بهیچ نوع و بهیچ رنگ BS بهیچ نوع U هیچ يك W | 5-6 بند نبود که بند بت باشد : بت نباشد UBO || 8-12 مطلب (۱۳) در UB نیست || 9 بزرگ است : بزرگ پیدا می آیند SW | 11 همه : هر دو O || 15-18 مثلا ... جمله بتان اند : - UB | 16-17 من بعد ... قرار دهد که : مثلا S ، - W || 19 و نداند که همه روز بت می پرستد : - SWO || 19-21 هر که بکاری ... فراغت نکند : - UB

ص ۱۳۹ ، 4 غمگین : غمناك O | 5 هر دو پیش او یکسان باشد W : پیش او یکسان بود S ، - UBO || هر دو : - SW | 14 تکرار : نگران S || نکردیم : محتاج نبود B

ص ۱۴۲ ، 6-7 و بیان کنید که عالم کبیر کدام است و V : - SWO | 14 اعزك الله فی الدارين V : - SWO

ص ۱۴۳ ، 2-3 در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند V : - SWO | 3 و خوانندگان بغایت خرد بودند : - V || 4 بکنار های : بکنار V || بتمامت : بتمام V | 5 نمی توانست : نتوانستی SW || بدید : بدین SW بدان O || 6-7 و آن اول را ... نام کرد : و آن آدمست پس هر چه غیر آدمست عالم کبیرست و آدم عالم صغیرست V || 12 عقل است : + عقل در عالم خلیفه خدای است و آدم در عالم کبیر خلیفه خدای است V || 13 عالم صغیر : در آدم بودند V || 14-15 همچنین ... ابا کرد V : - SWO | 16 ای درویش : تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم V || 17-18 عالم کبیر ... خلیفه خدای است :

- V || 18 چون : + در عالم صغیر V || 19 بشناس : - V || 20 بدان :
بشناس V

ص ۱۴۴ ، 4 که در عالم خدای است V : - SWO || 6 سیارگان :
ستارگان VO | 9 پیش کش کند : پیش کشد V || 13 بآن کار که آمده
است چون آن کار تمام کند : - VO | 17 دانستی : + اکنون V 18
بدان که : - V

ص ۱۴۵ ، 2 آورد : کند W | اول : - SWO 3 در عقل پیدا
آید و از عقل V : اول SWO | که عرش است : - V || 4 که کرسی است : -
V 5 که هفت آسمان اند : - V 8-9 زاج و مازو و صمغ و دوده SWO :
نفس و آواز و حروف مفرد و مرکب V | 11-12 دانسته خلیفه ... نوشته خلیفه
خدا گشت : نوشته خلیفه خدا بود گفته خلیفه خدای گشت باز آن نوشته سیر
می کند و از راه چشم بخلیفه خدای می رسد و آن گفته سیر می کند و از راه
گوش بخلیفه خدای می رسد منه بداء والیه يعود V || 12 کرده خلیفه خدا آمد
یعنی O : - SW 13-17 حضرت خدای ... همچنین V : - SWO || 18
اول خود می کند : - V | 19 دست : + و آله W || 20 مانند : همچون
V ص ۱۴۵ س 21 تا ص ۱۴۶ س ۱ و در جمله ... می دان : و مانند
این V

ص ۱۴۶ ، 1 عقلی : اصلی V || حسی : نسبتی V || 2 خارجی است :
+ و اینچنین که افعال خلیفه خدا دانستی افعال خدایا همچنین می دان که
خدای تعالی هر کاری که می کند اول خود می کند بی وسایط و بی ماده و بی دست افزار
آنگاه صورت آن چیز برین وسایط گذر می کند و باین عالم سفلی می آید و در
عالم شهادت موجود شود SWO || 3-12 مطلب (۹) در V نیست || 11 حمایتی :
حمای S || 13-21 مطالب (۱۰) و (۱۱) در V نیست || 14 جان Oh : - SWO
| 15 امر : عیب W مسافران : مسافر O

ص ۱۴۷ ، 1-2 و دیگر ... پیدا می آیند : - V | 4 فصل
: ای درویش V 16 تحصیل خط و تحصیل علوم : تحصیل علوم خط S

ص ۱۴۸ ، 3 واسرافیل : وار O || 9 ومیکائل : واو O | 13 وعزرائیل
 وار O || 14 ثابتات : + عالم کبیر O | پیدا آمد ، : دارند
 ص ۱۴۹ ، 9 و قوتها ... ملائکه اند V : - SWO | 10-11 مطلب
 (۱۶) در V نیست | 12-13 معنی را اعتبار است : - W || 13 اسم را اعتبار نیست
 - W | 16-17 خوکی خسیس : خوک نیست SW | 19-21 و شیطان بسبب ...
 شیطانی بود V : - SWO

ص ۱۵۰ ، 1 رانده و دور V : خسیس و بد SWO || 1-2 کبیر ... رانده
 و دور است V : فساد کاری و بد آموزی و کبر و عجب خسیس و بد است SWO |
 3 شریف و نیک SWO : خوانده و نزدیک V | 4 شریف و نیک SWO : خوانده
 و نزدیک V | 5-6 و در جمله چیزها همچنین می‌دان V : - SWO | 7-8 چنان
 که ... کار نکند : از جهت آن که SWO | 10-18 ملک و ابلیس ... عیسی
 است : کار سلیمان آن است که تمام لشکر را مسخر و منقاد خود دارد تا سلیمان
 بر تخت بخدمت تواند نشست و پادشاهی تواند کرد و کار کنان به پیش تخت بخدمت
 بایستاد V | 18 بر خلاف : بخلاف V | 19 پس : و ایشان حاکم شوند
 و سلیمان محکوم بود بحقیقت V | 20 همه : و سلیمان را همه V

ص ۱۵۱ ، 3-4 و جمله اخلاق ... ظاهر و پیدا شود : - V | 5 ای درویش
 : - O || 5-7 اینچنین ... دیو بایستد : هر که حال این باشد حیفی عظیم بود
 و پادشاهی بیاد داده و لشکر از دست رفته و بنده و کار کن بنده خود شده و این چنین
 کسان در عالم بسیار اند بلکه بیشتر خلق این چنین اند خرس و خوک و گرگ
 و پلنگ حاکم اند و خلیفه خدای محکوم ایشان است و کمر خدمت ایشان بر میان
 بسته است ای درویش اگر خواهی که این کسان را بشناسی ایشان علامتها دارند
 آنچه عوام ایشان باشند شهوت بطن و شهوت فرج بر ایشان غالب باشد همه روز که
 خواهند خوردند و شهوت رانند و کار ایشان خیانت و دروغ و غیبت یکدیگر باشد و کار
 ایشان کبر و عجب و حسد و نفاق و مکر و دروغ و قصد یکدیگر باشد و این هر دو طایفه
 اگر چه صورت آدمیان دارند معنی آدمیان ندارند و بحقیقت آدمی نیستند از حساب
 بهایم اند بل که از بهایم فروتر V || 10-12 هر لذت و راحت ... در آدمی هست

V : - SWO || ص ۱۵۱ س 13 تا ص ۱۵۲ س 1 بدان که طعام ... هم هستند یعنی : بدانکه شراب و طعام جسمانی دیگر است و شراب روحانی دیگر است و لذت و راحت جسمانی دیگر است و لذت و راحت روحانی دیگر است و رنج و عذاب جسمانی دیگر است و رنج و عذاب روحانی دیگر است و عاقلان را این سخن معلوم باشد و حاجت بدلیل گفتن نیست V

ص ۱۵۲ ، 2-3 و جمله با وی ... و باین سبب : از دانستن زبان مرغان در لذت و راحت می باشد V | 5 ای درویش : یعنی V || 7 همه را O : خدایرا در هر يك V هر يك را SW | 8 می باشد : + یعنی اشیا را گماهی می داند و لذت ادراك لذتی بغایت خوش است راحت روح و آسایش عقل است V || 11 بر هر چیز که اندازد : بر هر چه کند O || 13 درین کوشکها و خیمه ها : درانجا O | 15 سایمان : + بفکر V || 18 دختران : حوران V

ص ۱۵۳ ، 3-5 مطالب (۲۵) در V نیست || 4 دهم : + از جلد دوم و تمام شد منزل دوم O | 5 نوشته شد : جمع کردم و نوشتم

ص ۱۵۶ ، 12 قاعده و قانون ... دیگر بود و : - U | 14 از يك دیگراند : + سخنان این جلد دوم را از گوش دیگری می باید شنود U
ص ۱۵۷ ، 2 که موجود است وجودی خارجی دارد U : - SW || 10 از جهت آن که ... ندارد : - SW | 11-12 هر سه با هم اند ... جدا نیستند : - SW

ص ۱۵۸ ، 13 رسیدند : آمدند SW || 18 اکنون بدان که S : اکنون U ، W

ص ۱۵۹ ، 5 تمام : تمامت SW || 10-11 اکنون بدان که جبروت ذات این وجود است SW : - U | 11-12 هر دو مرتبه این وجود SW : - U
16 دریایی : دانی S || 17 و مشایخ : - SW

ص ۱۶۰ ، 3-4 هر سه با هم ... جدا نیستند U : - SW || 5-9 و دیگر بدان که ... معقولات اند SW : - U | 16 ماهیه U : ماهیات SW || 16-17 از جهت آن ... و عدم است SW : - U || 18 ماهیات مخلوق :

مخلوقات U || واول ندارند U : - SW | 19-18 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵۰
 ص ۱۶۱ ، 16 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۱ || 18-17 و آدم ملکوتی...
 ملکی دیگر است : - U

ص ۱۶۲ ، 17-16 عقل اول SW : عقل U

ص ۱۶۳ ، 2 پیدا شدند U : پیدا آمدند W پیدا آمد S || 3 ظاهر
 کشتند U : پیدا شد W پیدا آمد S پیدا آمدند U : ظاهر کشتند SW
 4 عالم : + تمام U || 8 می خوانند : می گویند U 11-10 که هر يك...
 خود بود : - U || 12 حالیا بنقد : اکنون SW || 16-13 باز این دریای ...
 بلکه زیادت U : - SW | 16 در ظلمت رود و U : - SW

ص ۱۶۴ ، 10-9 خود آورده اند و یکدیگر را در بر گرفته اند
 SW : یکدیگر آورده اند U || 10 سورة ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۹ و ۲۰
 | 12-11 سورة ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۲ | 12 حیوان : + که موالید اند U
 ص ۱۶۵ ، 7-6 هیچ کس ... چند است U : - SW | 13 هم اند :
 قسم آمدند SW

ص ۱۶۶ ، 2 که می آید : SW | 3 انشاء الله تعالی S : - UW
 7 از جهت آن که می خوانند : - U || 14 صحبت دانا : ترک فضول U
 ص ۱۶۸ ، 4 اما بعد : - SW || 9 غیب غیب : غیب W | 10 و عالم
 فطرت O : و فطرت SW || 12 چنان که هستند : که S | 18 هیچ کس O
 : هر کس SW

ص ۱۶۹ ، 2 عالم ملکوت : عظمت ملکوت O | 3-2 در جنب عالم :
 در جنب عظمت O || 18-16 و دعوت انبیاء ... می شوند : - SW || 17 دیگر
 کون : - SWO | 19 صفات : صفت O | 20 صفات : صفت O

ص ۱۷۰ ، 1 صفات : صفت O | صفات : صفت O | 3 هم صفاتی :
 + ماهیت W || 8-6 مثلا ... نفس ایشان است SW : - O || 8 همه کس
 و همه چیز O : - SW || 9-8 آن چنانکه ... عادت کنند SW : - O || 10 والنفس
 معتادة S : والیقین معتادة O ، - W | 11-10 اگر خواهند ... ظاهر است SW

O : || 13 صفت O : صفات SW || 14 صفات S : صفت W ، - O || ص ۱۷۰
 س 21 تا ص ۱۷۱ س 1 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵۷

ص ۱۷۱ ، 1 در رساله ما قبل گفته شد که O : - SW || 4 نیز
 همچنین باشد : نیست که همچنین نباشد Sh | 9 از عالم O : در عالم SW ||
 10 وجود : موجود S || 16 منقش گردانند : نقش کنند W || 17 تفاوت است
 تفاوت بسیارست O

ص ۱۷۲ ، 2-3 و ممتنع ... مجال است SW : - O || 4 شش S :
 ای درویش اشیا O ، - W | 7 ای درویش SW : - O | عدم : - O || 10
 وکلید : همه W | 12 هیچکس نیستند O : کسی نیست SW | سخن دراز ...
 دور افتادم : تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم W || ص ۱۷۲ س 19 تا
 ص ۱۷۳ س 1 ای درویش ... مملو از عشق است : - O || 20-21 ومرتبه ماقبل
 ... هم عاشق است W : - S

ص ۱۷۳ ، 2 با اهل O : براهل SW 6 رسد : آید SW | 8 ای
 درویش : - W 20 بعضی از O : - SW || حال O : - SW || 21 آن
 حیوانات O : - SW

ص ۱۷۴ ، 1-2 هر چند ... دراز می شود SW : - O || 4 از جهت
 آن O : - SW || 5 پاک و صافی و O : - SW || 7-8 وعکس عالم ... سالک
 پیدا آید O : - SW | 11 عکس آن : آن W ، - S
 ص ۱۷۵ ، 5 هزار : - S

ص ۱۷۸ ، 18 طعام S : طعام W
 ص ۱۷۹ ، 2 بهم S : باهم W | 8 موحد : مؤخر W || 16 ای درویش
 : - W

ص ۱۸۰ ، 12 جمال : اسامی S || 16 ليله القدر و ليله الجمعة : ليله الجمع
 W || الجمعة : الجمع W || 19-20 واندازه ... عنده : - W || 20 سورة ۱۳
 (الرعد) آیه 9 || 21 مقدر W : مقدار S

ص ۱۸۱ ، 2 سورة ۳۰ (الروم) آیه ۵۶ || 14 هرگز W : هر که S

- ص ۱۸۲ ، 8 باشی : باشد W | 9 مرتبه ئی : مراتب W
- ص ۱۸۶ ، 17-16 اما جمله ... نگشته بودند : S
- ص ۱۸۷ ، 1 سورة ۵۴ (القمر) آیه ۵۰ | 19-18 خاص شد ... که
عرش خداست : S
- ص ۱۸۸ ، 4 کسی دیگر : دیگری W | 8-7 و هیچ چیز را از وی
دانا تر ننهاده اند S : W | 10 و صواب با عقل است S : و ثواب W 15
انبیا می گویند : S
- ص ۱۸۹ ، 9 وهست : و هر چه هست W | 15-14 سورة ۳۶ (یس) آیه
۸۲ || 18-17 سورة ۲۱ (الانبیاء) آیه ۳۱
- ص ۱۹۰ ، 8 سورة ۲۰ (طه) آیه ۳ || 9 سورة ۲۰ (طه) آیه ۴ ||
10-9 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵ || 11 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵ | 13 سورة ۵۷ (الحديد)
آیه ۴ | 15-14 سورة ۵۷ (الحديد) آیه ۴ و غیرها | 15 بر قرآن است :
بر تراخی راست W | 18-17 وی هم بر عرش : وهم بر عرش S ولی هم بر
عرش W | ص ۱۹۰ س 21 تا ص ۱۹۱ س 1 سورة ۳۲ (السجده) آیه ۴
- ص ۱۹۱ ، 4-3 سورة ۹۵ (التین) آیه ۱ تا ۳ | 12 سورة ۳ (آل عمران)
آیه ۹۱ | 20 سورة ۹۶ (العلق) آیه ۲
- ص ۱۹۲ ، 14 تمامت : تمام W
- ص ۱۹۳ ، 6 صغیر W : کبیر S | 9-7 سورة ۱۸ (الکہف) آیه ۱۰۹
|| 15 نیابد : نباشد W || 20 تا جمله S : و W || 21-20 و این چنین کردند
S : W
- ص ۱۹۴ ، 4 امن با خوشی بود : W - 9 باشد که : تا W
- ص ۱۹۶ ، 9-4 اما بعد ... نگاه دارد (مطلباً) : ای درویش UB | 6
محفوظ : + و کتاب V ، + و کتاب خدای O | 7-6 در بیان جبر و اختیار :
- SW || 9 انه ... جدیر : در رساله ما قبل بحث لوح و کتاب و قلم مستوفی
کردم اما می دانم که هر کس آن را در نیابد درین رساله بیان لوح و کتاب
و بیان جبر و اختیار و بیان حکم و قضا و قدر خواهم کرد چنان که بفهم مردم نزدیک

باشد وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب UBO | ص ۱۹۶ س 11 تا
ص ۱۹۷ س 10 مطالب (۲) و (۳) و اول (۴) تا ... روشن تر ازین بگویم
در V نیست | ص ۱۹۶ س 11 تا ص ۱۹۷ س 20 فصل اول در UB نیست ||
ص ۱۹۶ س 18 تا ص ۱۹۷ س 1 از جهت آن ... آمدند : - O

ص ۱۹۷ ، 1-2 و عقل اول ... خاص است : - O || 11 بدان : +
اعزک الله فی الدارین V | که ابا و امهات است : عالم V || 12 مرکبات : کتاب
V ، - O || 12-13 موالید است بود و هست و خواهد بود : پیدا آمد و می آید
V | 13 نوشته است : + قلم خشک گشته است یعنی ابا و امهات لوح محفوظ
و کتاب خدای اند بهر عبارت که می گویی بگو که جمله یک است V |
+ 14-20 و هیچ چیز ... بگویم : - V | 14-15 سوره ۶ (الانعام) آیه ۵۹

ص ۱۹۸ ، 1 فصل : - VO || 3 بدان ... خدای اند : - VO | بدان
: + اعزک الله فی الدارین UB || 4 که + در عالم سفلی UB . + درین
عالم V || 5-6 فرغ ... الاجل : - V | 6-7 و هیچ ... مبین : - UVB ||
7-9 و هر چیز ... خواهد شد : - U | 7-8 هر چیز که : هر چه W || 8
نوشته است : + بعضی از آنها آن است که VO || 10 منجمان : قومی UVBO
11 می گویند : + بعضی منجمان بعلمی که دارند چیزی از آن در می یابند
و با مردم می گویند UVBO || 12 شوند : + مردم التفات بسخن ایشان نکنند
UVBO | 15 علم : - USWB | 17 می گوید : گوید هر چه از آن عالم
می گوید O | 19 مردم نادان : + از گفت منجم O ، - V || 20 و از مقصود
باز نمایم : + ای درویش O ، - U || 20-21 مقدمات معلوم کردی SW :
لوح محفوظ و کتاب خدای را دانستی UVBO || 21 دو : - U

ص ۱۹۹ ، 1 یکی آن که : - UVB || 2 قلم : + از آن O || 3
سفلی : - UVB || آن چیز SO : آن UVB | ، - W || 5 سعی و کوشش
ما SW : کوشش O ، - UVB | 7-14 و دیگر ... ننوشته است : - UVB
|| 15 جواب : ای درویش V || انجم : + و عناصر و طبایع VOH || 16 درین
عالم : - SW | 17-18 و قلم ... نوشته است : - US || 18 سفلی : - UVB ||

چیز : - UVB || 19 احکامی : حکمی V || 20 احکام : حکم V ، - W ||
 کلی : عام VOH || احکام جزوی : حکم خاص VOH || 20-21 درین عالم
 سفلی : - UVBO || 21 وانجم : + درین عالم UVBO کلی : عام V
ص ۲۰۰ ، 1 جزوی : خصوص V | مارا : + در بعضی چیزها VO |
 2-3 و حاصل کردن ... بسته است : - UVB || 4 احکام جزوی : حکم خاص
 V | حرکات : - W | 5 عالم : + سفلی S | جزوی : خصوص V || 6-7
 ودعوت انبیا ... عبث بودی : - B || 7 اولیا و تادیب علما O : اولیا SU عفا
 و اولیا W علما V || حکما : اطبا و حکما O | 9 فصل : ای درویش V || 11
 حکایت : + کرده اند و V | 12 عالمیان : + وزیرکان O | 17 شود :
 + بر همه چیز و V 18-19 اما بعضی را ... آفتاب نیست : - UVB || 19
 و این + هم S ، + همه W || نیست : + و همچون چراغی که شب در خانه
 بنهند بر همه کس و بر همه چیز که در آن خانه باشد و برابر آن چراغ بود تا بد
 بی فرقی و بی اختیاری و همچنین تمامت سیارات O | ص ۲۰۰ س 19 تا ص ۲۰۱
 س 1 اما مارا . همچنین می دان : - SW

ص ۲۰۱ ، 1 حرکات : افعال VB | می دان : + از جهت آن که
 اثرهای ایشان درین عالم بر وجه عموم است نه بر وجه خصوص کار ایشان این
 است که همیشه درین عالم سعادت و شقاوت می باشند و رنج و راحت بر وجه عموم می-
 باشند تا نصیب هر کس چه می آید و نصیب هر شهری چه می افتد و هر اقلیمی را
 چه می رسد UVBO || 1-11 و آن که میگوید ... بطن امه SWO : - UVB
 || من سعد : سعید O || 11 من شقی : شقی O || 14 بدان که : ای درویش
 V || 16 سفلی : - UVB کلی : عموم VOH || جزوی : خصوص VOH |
 19 جواب : فصل VW : - U || ص ۲۰۱ س 19 تا ص ۲۰۲ س 7 بدان که
 در اول ... کردی اکنون (مطلب ۱۲ و اول مطلب ۱۳) : - UVB

ص ۲۰۲ ، 7 اکنون : + بدان که لوح محفوظ دو است یکی عام و یکی
 خاص لوح محفوظ عام افلاک و انجم است و لوح محفوظ خاص نطفه آدمی است UVBO
 | آنچه : هر چه UBO ، - V || 8 سفلی : - UVB || 9 در آن : در بعض

از آنها VO || اختیار است : اختیاری نیست O | 9-10 و حاصل کردن ... از خود : - UVB | 10 بسته است : + اگر خواهیم حاصل کنیم و اگر خواهیم رد کنیم UVBO | 13 کلی : عموم VOH | 14 جزوی : خصوص VOH || 15 سخن ... افتادیم : - UVB | 15-16 غرض ... بود : - UVBO || 19 -20 بدان که ... خدای است : ای درویش V | 20-21 و اثرهای افلاک وانجم که : و آنچه SW | 21 سفلی : - U

ص ۲۰۳ ، 1-12 و این سخن ... قدر خدای است (آخر مطلب ۱۴ و مطلب ۱۵) VO : - UBSW | 2-3 با خود : - V | 6 اول : مرتبه اول V | 11 اثرهای : + گردش V || درین : و عناصر در V | 14-15 ورد قدر ... از خود ممکن است : - SW | 15-16 و از خود که ممکن است OB : ای درویش SW - UV || 16-17 رد کل ... که ممکن است : - UVB || 18 بدعا : بدعاست و بعضی می گویند که O | 19 وجه SW : طریق UVBO 21 مثلا : یعنی SW

ص ۲۰۴ ، 1 و این قضای خدای است : - SW || 2 و این قدر خدای است : - SW 3 و این قضای خدای است : - W' | 3-4 و این قدر خدای است : - W || 5 و رد سردی ... توان کردن UO : - SVBW | 6 و رد لشکر بسپاه توان کردن : - UBO | و مانند این : - SW || 7-10 مطلب (۱۸) در SVW نیست || 11-20 فصل ششم در UVBO نیست رك رساله اضافی (۵) مطلب (۲۸) 14 فرود S : فروتر W

ص ۲۰۶ ، 4-9 مطلب (۱) در UBA نیست || 16 مانند : غیر A || 17 با نطفه : در نطفه A || ص ۲۰۶ س 18 تا ص ۲۰۷ س 2 پس هر که .. با خود آورده است : پس آدمی شقاوت و سعادت از شکم مادر آورده باشد A

ص ۲۰۷ ، 2 شقاوت : + هم UOh | شقاوت ... آورده است : نیز همچنین می دان B || 4 احوال فرزند : چیزها SW احوال و احوال فرزند B | 5-13 و این جمله ... عالم سفلی : ای درویش UBA || 13 همراه است : داده

اند A 15 همراه است : داده اند | 17 افتاد : + و آن عزیز نیز همچنین فرموده است . نظم : نصیب ما چنین آمد چه چاره ؟ چه شاید کرد با سیر ستاره | 20 سفلی : - UBA | بر وجه عموم نه بر وجه خصوص : - UBA | 21 یعنی : بقوت U | ص ۲۰۷ س 21 تا ص ۲۰۸ س 10 یعنی حرکات ... اکنون بدان که : - SW

ص ۲۰۸ ، 1 و یکی : - A | 2-1 که در زمان ... می آید A | S زمانی می باشد : یکی باشد A | آن زمان هر که : زمانی A | 3 در آن زمان هر که : - A | 4 نیک نیاید : بد بود A | 5-6 وزمانی باشد ... شقی باشد : - B | 9-6 وزمانی هست ... پیدا می آید : باقی را برین قیاس کن A | 9-8 مانند این : + و در جمله احوال فرزند همچنین می دان O | 11 می کنند می آید SW | آدمی : - SWOA | 13 مردم : + نیک B | 14 مال و جاه نمی باشد : نمی باشد SW | 15-16 مال و جاه نمیباشد ... می دان : سعادت می باشد و در آخر شقاوت السعید قد یسقی والشقی قد یسعد A | 17 گشتن احوال اثر : از SW | 18 است : + چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم O (+ دانستن این سخن از مهمات است Oh) || 21 گفته شد که : - SW | گردش : + احوال و U

ص ۲۰۹ ، 1 ایشان : + یکدیگر B || 2 چون ... بدان که : - UBA | 5 این هر چهار زمان : SW || 6 دارد : + فصل . در بیان احوال فرزند O || اتفاق افتد : باشد SW | 7-8 این هر چهار زمان : اتفاق طبایع ایشان A | 11-17 این هر چهار زمان ... یعنی اگر چنان باشد که : - A | 16 تمام : بسیار U | 17 یعنی : + اگر چنان افتد که گفته شد برعکس آن باشد که گفته شد یعنی B | باشد : اتفاق افتد BO || 18 و بی چیزی : او و جهل او A | آن فرزند : - UBA | 18-19 هر چند مال ... بوی نماید : - UB

ص ۲۱۰ ، 3 نیکو کردار : + و گفتار W || 7 همچون : همچنین SW | و ترک : و تقوی و ترک O | 7-8 و تقوی و صلاحیت و فسق و فجور : وحسد و فسق و صلاح و فجور O ، - SW || 13 دلیل : اتفاق SW | 14 آن :

پس آن O || 15 برآید SW : برگزید A بگذراند UBO || بنامرادی بگذراند :
نامراد شود چنانکه نعوذ بالله در اول مسلمان شود و در آخر کافر گردد A | 16
این بود : واقع شود A 18 عالم صغیر : - B

ص ۲۱۱ . 7 اولیاء : + وعلمها O 16-9 مطلب (9) در UBA نیست
9 این مسئله همان مسئله S : جواب این مسئله همان W جواب
همان O

ص ۲۱۲ ، 5 آدمی SW : آدمین UBOA | 6 مستوجب UB :
مستحق SWOA | چرا : جزاء S 7 چرا : جزاء S | 8-7 و چرا نصیحت ...
می‌دارند : - A || 9-11 ای درویش ... مختار است : - UBA | 9 غرض : +
O | 12 خود : - UBA | 12-14 هر چه ... می‌خورند : - UBOA ||
14-16 دعوت انبیا ... هم بجای خود است SW پرهیز و احتیاط آدمی و دعوت انبیا
و تربیت اولیا و تدبیر عقلا و معالجت حکما بجای خود باشد و در هر یکی از اینها
فواید بسیار است UBOA || ص ۲۱۲ س 17 تا ص ۲۱۳ س 5 مطلب (۱۳) در
UBA نیست

ص ۲۱۳ . 7 کس : - UBOA | 7-8 چنانکه آن چیز است : بحقیقت
A 8 این حدیث کد : - UBA 9 و اجل : + هم S || 13-14 در قول
... و مانند این : در جمله چیزها A || 14 سخن ... افتادم : - UBOA 18
در استعداد ... مختار است : در اقوال و افعال خود مختار است و در باقی چیزها
مجبور است BUOA 19 می‌کنند : مانده است UBO می‌آید A | 20 سعید
است یا شقی است : - UBA | ص ۲۱۳ س 21 تا ص ۲۱۴ س 1 فراخ روزی
است یا تنگ روزی است : - UBA

ص ۲۱۴ . 1 اینها علم و مال UBOA | 3-4 تا آن چیز ... بوی‌رسد :
رسیدن آن چیز کد در نطفه وی نوشته است A 11 تحصیل مال : مال SW |
12 تحصیل علم و حکمت : مال و جاه SW تحصیل مال و جاه علم و حکمت OA || 13
علم و حکمت : مال و جاه SW مال و جاه علم و حکمت OA || 19 بخلاف : - SW
|| 20 در نطفه ایشان ننوشته است : ندارند SW || ص ۲۱۴ س 21 تا ص ۲۱۵

چیز : - UVB || 19 احکامی : حکمی V || 20 احکام : حکم V ، - W || کلی : عام VOH || احکام جزوی : حکم خاص VOH | 20-21 درین عالم سفلی : - UVBO : 21 وانجم : + درین عالم UVBO کلی : عام V

ص ۲۰۰ ، 1 جزوی : خصوص V | مارا : + در بعضی چیزها VO |
 2-3 و حاصل کردن ... بسته است : - UVB || 4 احکام جزوی : حکم خاص V | حرکات : - W | 5 عالم : + سفلی S | جزوی : خصوص V || 6-7 و دعوت انبیا ... عبت بودی : - B || 7 اولیا و تأدیب علما O : اولیا SU عملا و اولیا W علما V || حکما : اطبا و حکما O | 9 فصل : ای درویش V || 11 حکایت : + کرده اند و V | 12 عالمیان : + وزیرکان O | 17 شود : + بر همه چیز و V 18-19 اما بعضی را ... آفتاب نیست : - UVB || 19 و این + هم S . + همه W || نیست : + و همچون چراغی که شب در خانه بنهند بر همه کس و بر همه چیز که در آن خانه باشد و برابر آن چراغ بود تا بد بی فرقی و بی اختیاری و همچنین تمامت سیارات O | ص ۲۰۰ س 19 تا ص ۲۰۱ س 1 اما مارا . همچنین می دان : - SW

ص ۲۰۱ ، 1 حرکات : افعال VB | می دان : + از جهت آن که
 اثرهای ایشان درین عالم بر وجه عموم است نه بر وجه خصوص کار ایشان این است که همیشه درین عالم سعادت و شقاوت می پاشند و رنج و راحت بر وجه عموم می پاشند تا نصیب هر کس چه می آید و نصیب هر شهری چه می افتد و هر اقلیمی را چه می رسد UVBO || 1-11 و آن که میگوید ... بطن امه SWO : - UVB || من سعد : سعید O || 11 من شقی : شقی O || 14 بدان که : ای درویش V || 16 سفلی : - UVB کلی : عموم VOH || جزوی : خصوص VOH || 19 جواب : فصل VW : - U || ص ۲۰۱ س 19 تا ص ۲۰۲ س 7 بدان که در اول ... کردی اکنون (مطلب ۱۲ و اول مطلب ۱۳) : - UVB

ص ۲۰۲ ، 7 اکنون : + بدان که لوح محفوظ در است یکی عام و یکی
 خاص لوح محفوظ عام افلاک و انجم است و لوح محفوظ خاص نطفه آدمی است UVBO | آنچه : هر چه UBO ، - V || 8 سفلی : - UVB || 9 در آن : در بعض

از آنها VO || اختیار است : اختیاری نیست O | 9-10 و حاصل کردن ... از خود : - UVB || 10 بسته است : + اگر خواهیم حاصل کنیم و اگر خواهیم رد کنیم UVBO | 13 کلی : عموم VOH | 14 جزوی : خصوص VOH || 15 سخن ... افتادیم : - UVB 15-16 غرض ... بود : - UVBO || 19 20- بدان که ... خدای است : ای درویش V | 20-21 و اثرهای افلاك وانجم که : و آنچه SW ' 21 سفلی : - U

ص ۲۰۳ ، 1-12 و این سخن ... قدر خدای است (آخر مطلب ۱۴ و مطلب ۱۵) VO : - UBSW | 2-3 با خود : - V | 6 اول : مرتبه اول V | 11 اثرهای : + گردش V || درین : وعناصر در V | 14-15 ورد قدر ... از خود ممکن است : - SW | 15-16 و از خود که ممکن است OB : ای درویش SW ، UV | 16-17 رد کل ... که ممکن است : - UVB || 18 بدعا : بدعاست و بعضی می گویند که O | 19 وجه SW : طریق UVBO ' 21 مثلاً : یعنی SW

ص ۲۰۴ ، 1 و این قضای خدای است : - SW || 2 و این قدر خدای است : - SW | 3 و این قضای خدای است : - W | 3-4 و این قدر خدای است : - W || 5 ورد سردی ... توان کردن UO : - SVBW | 6 ورد لشکر بسپاه توان کردن : - UBO | و مانند این : - SW || 7-10 مطلب (۱۸) در SW نیست || 11-20 فصل ششم در UVBO نیست رك رساله اضافی (۵) مطلب (۲۸) | 14 فرود S : فروتر W

ص ۲۰۶ ، 4-9 مطلب (۱) در UBA نیست || 16 مانند : غیر A || 17 با نطفه : در نطفه A || ص ۲۰۶ س 18 تا ص ۲۰۷ س 2 پس هر که .. با خود آورده است : پس آدمی شقاوت و سعادت از شکم مادر آورده باشد A.

ص ۲۰۷ ، 2 شقاوت : + هم UOH || شقاوت ... آورده است : نیز همچنین می دان B || 4 احوال فرزند : چیزها SW احوال و احوال فرزند B || 5-13 و این جمله ... عالم سفلی : ای درویش UBA || 13 همراه است : داده

اند A 15 همراه است : داده اند | 17 افتاد : + و آن عزیز نیز همچنین فرموده است . نظم : نصیب ما چنین آمد چه چاره ؟ چه شاید کرد با سیر ستاره || 20 سفلی : - UBA | بر وجه عموم نه بر وجه خصوص : - UBA | 21 یعنی : بقوت U | ص ۲۰۷ س 21 تا ص ۲۰۸ س 10 یعنی حرکات ... اکنون بدان که : - SW

ص ۲۰۸ ، 1 و یکی : - A | 2-1 که در زمان ... می آید A | S زمانی می باشد : یکی باشد A | آن زمان هر که : زمانی A 3 در آن زمان هر که : - A 4 نیک نیاید : بد بود A | 5-6 زمانی باشد ... شقی باشد : - B | 6-9 و زمانی هست ... پیدا می آید : باقی را برین قیاس کن A | 8-9 مانند این : + و در جمله احوال فرزند همچنین می دان O | 11 می کنند می آید SW || آدمی : - SWOA 13 مردم : + نیک B 14 مال و جاه نمی باشد : نمی باشد SW 15-16 مال و جاه نمیباشد ... می دان : سعادت می باشد و در آخر شقاوت السعید قد یسقی والشقی قد یسعد A | 17 گشتن احوال اثر : از SW | 18 است : + چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم O (+ دانستن این سخن از مهمات است Oh) || 21 گفته شد که : - SW | گردش : + احوال و U

ص ۲۰۹ ، 1 ایشان : + بیکدیگر B | 2 چون ... بدان که : - UBA || 5 این هر چهار زمان : SW || 6 دارد : + فصل . در بیان احوال فرزند O || اتفاق افتد : باشد SW 7-8 این هر چهار زمان : اتفاق طبایع ایشان A | 11-17 این هر چهار زمان ... یعنی اگر چنان باشد که : - A 16 تمام : بسیار U | 17 یعنی : + اگر چنان افتد که گفته شد برعکس آن باشد که گفته شد یعنی B | باشد : اتفاق افتد BO || 18 و بی چیزی : او و جهل او A | آن فرزند : - UBA || 18-19 هر چند مال ... بوی نماید : - UB

ص ۲۱۰ ، 3 نیکو کردار : + و گفتار W || 7 همچون : همچنین SW | وترك : وتقوی SW وتقوی وترك O || 7-8 وتقوی وصلاحیت وفسق وفجور : وحسد وفسق وصلاح وفجور O ، - SW || 13 دلیل : اتفاق SW 14 آن :

پس آن O || 15 برآید SW : برکذرد A بگذراند UBO || بنامرادی بگذراند :
نامراد شود چنانکه نعوز بالله در اول مسلمان شود ودر آخر کافر گردد A | 16
این بود : واقع شود A | 18 عالم صغیر : - B

ص ۲۱۱ ، 7 اولیاء : + وعلما O 16-9 مطلب (۹) در UBA نیست
9 این مسئله همان مسئله S : جواب این مسئله همان W جواب
همان O

ص ۲۱۲ ، 5 آدمی SW : آدمیان UBOA | 6 مستوجب UB :
مستحق SWOA | چرا : جزاء S | 7 چرا : جزاء S | 8-7 وچرا نصیحت ...
می دارند : - A || 11-9 ای درویش ... مختار است : - UBA | 9 غرض : +
ما O | 12 خود : - UBA | 14-12 هرچه ... می خورند : - UBOA ||
16-14 دعوت انبیا ... هم بجای خود است SW پرهیز و احتیاط آدمی و دعوت انبیا
و تربیت اولیا و تدبیر عتلا و معالجت حکما بجای خود باشد ودر هر یکی از اینها
فواید بسیار است UBOA || ص ۲۱۲ س 17 تا ص ۲۱۳ س 5 مطلب (۱۳) در
UBA نیست

ص ۲۱۳ ، 7 کس : - UBOA | 8-7 چنانکه آن چیز است : بحقیقت
A | 8 این حدیث که : - UBA 9 و اجل : + هم S || 14-13 در قول
... و مانند این : در جمله چیزها A || 14 سخن ... افتادم : - UBOA 18
در استعداد ... مختار است : در اقوال و افعال خود مختار است و در باقی چیزها
مجبور است BUOA || 19 می کنند : مانده است UBO می آید A | 20 سعید
است یا شقی است : - UBA | ص ۲۱۳ س 21 تا ص ۲۱۴ س 1 فراخ روزی
است یا تنگ روزی است : - UBA

ص ۲۱۴ ، 1 اینها علم و مال UBOA || 3-4 تا آن چیز ... بوی رسد :
رسیدن آن چیز که در نطفه وی نوشته است A | 11 تحصیل مال : مال SW |
12 تحصیل علم و حکمت : مال و جاه SW تحصیل مال و جاه علم و حکمت OA || 13
علم و حکمت : مال و جاه SW مال و جاه علم و حکمت OA || 19 ، خلاف : - SW
|| 20 در نطفه ایشان نوشته است : ندارند SW || ص ۲۱۴ س 21 تا ص ۲۱۵

س 1 وبا آنکه دشوار باشد : سعی B : - U

ص ۲۱۵ ، 2 از بزای ... نیافریده : نه از برای ... بیافریده SW
4 بمقصود : بجای میرسد U | 7-8 جبر هست و قدر هست : جبر و قدر هر دو
هست SWO | 9 طریق : صراط O قدر است : + و آن عزیز از سر همین
نظر فرموده است ه بیت : تو مذهب جبر و قدر می‌دان ☉ مرکب عیان هر دو می -
دان B || 15 و مراد نرسد : نرسد و مراد نبیند U نرسد SW || و عقل : + نیز
B | عقل عزیززی : عقل U || 16-17 و عمل ... قالب : - UBA | ص ۲۱۵
س 18 ف ص ۲۱۶ س 7 چون این ... آسان کرده اند (مطلب ۱۹) : -
UBA

ص ۲۱۶ ، 2 کند : شود S 3 شود : آید S کند W 8-13 مطلب
(۲۰) در SW نیست | 19 نکردند : + و آن عزیز از سر همین نظر می‌فرماید
بیت : هر آن وظیفه پیش از وجود نهاده است ☉ کسی که در طلبش سعی
می‌کند باد است B

ص ۲۱۷ ، 5-8 و آن عزیز ... بیاسائی : - UBA 9-10 مطلب
(۲۳) در SW نیست

ص ۲۲۰ ، 8 جدا گانه : چند گانه W

ص ۲۲۱ ، 7 خل : ظل S | 12-13 نبی فرستادند ... یافت W : نبی
فرستادن نبی فرستادن نور علی نور یافت S | 13-15 : سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵
| 17 هم : - W || 21 دیگر دست است : دست W

ص ۲۲۲ ، 5 عقل بغایبان : بغایبان S | 9 هم معلم : معلم S | 12
اما صورت : - S | 17 هم : - W 19 هم : - W

ص ۲۲۳ ، 5 دیگر : - W || 6 علم است : علم و قدرت S : قدرت :
علم و قدرت S | 21 افراد : + عالم W | صفت : صفت W

ص ۲۲۴ ، 1 سوره ۶۸ (القلم) آیه 1 - 20 بر عرش : زیر
عرش S

ص ۲۲۵ ، 7-8 سوره ۳۶ (یس) آیه ۸۲ || 10-11 سوره ۵۴ (القمر)

آیه ۵۰ | 13 اول : W -

ص ۲۲۶ ، 2-1 وهم نجار : W - | 2 هم خیاط : خیاط S

ص ۲۲۷ ، 17-16 سورة ۳۷ (الصافات) آیه ۱۶۴ | 19 ذاتی ایشان :

ذاتی W | 21 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶

ص ۲۲۸ ، 1 صف : صفت S | 2 جمله : W - | صف : صفت S |

6-4 سورة ۷۸ (الانبیاء) آیه ۳۸ و ۳۹ || 17-16 بشناخت و : + دیگر S |

19 سورة ۱۷ (الاسرى) آیه ۷۴ || 20 از مراتب : S -

ص ۲۲۹ ، 5-3 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ || 5 کسان : کسی S |

6 دیگر : W - | 7 دیگر : W - | 8 و دوستی جاه : و جاه W 8-9

بقان : حجب : بت عظیم تر و W || 15-14 بنفس ایشان : بنفس W || 15

نفس ایشان : نفس W

ص ۲۳۰ ، 1 که گفته شد : سایه اند S | 3 اما : W - |

حقیقتی : حقیقی S | 6-7 سورة ۷۷ (المرسلات) آیه ۳۰ تا ۳۳

ص ۲۳۱ ، 5 گفته اند : S -

ص ۲۳۴ ، 5-4 اما بعد : جماعت : UE - | 5 ازین بیچاره : -

UE || 6 می باید که در : در بیان UBE دیدن : راست BE ، U - || 7 در

خواست ایشان را : UE - | 9-7 و از خدای ... جدیر : UE - | 13 اندرون :

بیرون و اندرون R | ص ۲۳۴ س 21 تا ص ۲۳۵ س 1 و علم و طهارت حاصل کند

VO : UBEWR-

ص ۲۳۵ ، 2 او را : آدمی را W | 3 نسبت : مناسبت WR || 5 ظاهر

پیدا W 7 اما : UR اندک : کم کس را R | 8 الهام : + وحی V ،

W - | خاطر ملکی : القای ملکی R التقای ملکی Wh ، UE - || 9 باشد :

+ و این ملاقات را سبب آن است که لوح ساده و بی نقش بود W ، + این

همه (V : یک نیمه O) سؤال شما را درین چند کلمه جواب گفتم چنین می دانم

که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم VO || ص ۲۳۵ س 18 تا ص ۲۳۶

س 1 بعضی می گویند که : بعضی می گویند بعقل اول رسد و WR || 21-20 از

جهت آن ... نیست : - UBOE

ص ۲۳۶ ، س 2 تا ص ۲۳۸ س 19 و این نهایت ... دور افتادم : ای درویش از اول رساله تا بدینجا که گفته شد سخن بغایت خوب است و اهل شریعت و اهل حکمت را درین سخن اتفاق است WR || ص ۲۳۶ ، 2-9 و علامت ... انسان کامل گویند : - V 4 حکمت : + اشیاء O || 8-9 این است معنی ... کامل گویند O : - UBE | 10 و یاری : - UBE | 13 آخرت : + اگر در حیات باشد و از وی مدد خواهید هم مدد دهد V || ص ۲۳۶ س 13 تا ص ۲۳۷ س 7 و اگر بعد از وفات ... بدان که VO : - UBE | 13 بر سر قبر وی O : - V 15 و دع کردن O : - V

ص ۲۳۷ ، 1-4 از جهت آن که ... کفایت گرداند : - V | 8 رسد : + عکس VB | 9 وی : انسان کامل V || 10 بینند : و در خواب بسیار کس بینند و با معبر بگویند معبر ایشان را از آن بلایا از آن عطا خیر دهد انسان کامل در بیداری به بیند V

ص ۲۳۸ ، 5-6 و هر که ... پیدا آید : - V | 8 بغیر : ای درویش بغیر VB | ایشان : + خود E | 10 آینده : + هم O | مردم : + هم V || 14 کفر و اسلام : اسلام و کفر و علم و جهل VBO || 15 کامل : قابل B | 16-19 مطلب (۸) در V نیست | 19 زبان کفر شوند : زبان کنند OE

ص ۲۳۹ ، 3 شریعت می گویند : منزل اول گفتند V سماوی : + کروبیان و روحانیان V وقتها : + از آسمان بزمین آیند VO | 5-13 چنان که در قرآن .. مصور شوند : - V | 8 بآدمی خیر می دهد : آوازی می شنود : O | 14-16 نامش وحی ... مصور شدن ملائکه : و در قرآن واحادیث ذکر این معنی بسیارست V 19 حکمت : منزل دوم V

ص ۲۴۰ ، 1 ادراک : علمی VOhWR عملی : افعال B | 6 بیند : + هم در خواب وهم در بیداری V | 8 همد : بسیار V همین B | اندک بود کس را باشد که قوت خیالی وی قوی باشد W | ص ۲۴۰ س 8 تا ص ۲۴۱ س

5 وقت باشد ... از جهت آن که : - WR | 9 آب : + سرد O || 12 باقی
 باشد : + و تشنگی وی ساکن شود VO || 17-20 و در گرسنگی ... اندرون
 و بیرون : - UBE | 20 بیرون : + ای درویش V || ص ۲۴۰ س
 21 تا ص ۲۴۱ س 1 و بو هم بمیرند : و وقت باشد که مردم بو هم
 بمیرند V

ص ۲۴۱ ، 4 حکما : اهل منزل دوم VOH 5 اند : + این صورتهای
 را اندرون همین بیننده مصور می گرداند V۰ || 11 چنانکه يك نوبت گفته شد :
 W فقط سبب : + وحی V || 16 ستاره : + و مانند این جمله کس را
 بود که در بیداری قوت خیال بروی غالب باشد و مصور این صورتهای اندرون همین
 بیننده است VO ، + تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم W |
 ص ۲۴۱ س 17 تا ص ۲۴۲ س 18 : فصل ششم فقط در WR است .

ص ۲۴۲ ، 14 دو : سی R

ص ۲۴۳ ، 1 می خوانند : می گویند WE 7 می خوانند : می
 گویند W

ص ۲۴۴ ، 2 آمده باشد : + یا خود مدت دراز شده باشد و این نقش
 يك گشته باشد V || 3 نمائیم : + ای درویش VBO | 3-4 که خزیمه دارد
 بوقت : پس V | 6 خود : + آن چیز را w || ای درویش : - O 9 صالح
 : لذیذ O | 11 صوفیان : صافیان B 12 خواطر : خاطر VB | 13 در :
 + وهم از O || 16 بیند : + مثل اینها که گفته شد VO || 19 اما : +
 هم UV | حواس : + هم B

ص ۲۴۵ ، 5 صفرا : صفراوی B || غلبه کرده : غالب V | 7 جامه :
 + که پوشیده است V 11 نکنند : + البته VB || 12 يك : + روز V
 | 13 دو تب بیاید : دو تب بکشد V | همچنین : - UVBEO || 15 موضع :
 جای W میزند : + و حرارت آتش (: بسیار O) بوی می رسد VO || 17 که
 : + از حرارت O || تزیید و WR : - UVBEO || 20 قوت خیال چیز های
 سپید : چیزهای سپید قوت خیال اظهار کند B | 21 و آبهای روان مصور کند : مصور

س 1 وبا آنکه دشوار باشد : سعی B : - U

ص ۲۱۵ ، 2 از برای ... نیافریده : نه از برای ... بیافریده SW

4 بمقصود : بجای میرسد U | 7-8 جبر هست و قدر هست : جبر و قدر هر دو

هست SWOh | 9 طریق : صراط O قدر است : + و آن عزیز از سر همین

نظر فرموده است ه بیت : تو مذهب جبر و قدر می‌دان \odot مرکب عیان هر دو می-

دان B || 15 و مراد نرسد : نرسد و مراد نبیند U نرسد SW || و عقل : + نیز

B | عقل عزیزی : عقل U || 16-17 و عمل ... قالب : - UBA | ص ۲۱۵

س 18 تا ص ۲۱۶ س 7 چون این ... آسان کرده اند (مطلب ۱۹) : -

UBA

ص ۲۱۶ ، 2 کند : شود S 3 شود : آید S کند W 8-13 مطلب

(۲۰) در SW نیست | 19 نکردند : + و آن عزیز از سر همین نظرمی فرماید

بیت : هر آن وظیفه پیش از وجود نهاده است \odot کسی که در طلبش سعی

می‌کند باد است B

ص ۲۱۷ ، 5-8 و آن عزیز ... بیاسائی : - UBA | 9-10 مطلب

(۲۳) در SW نیست

ص ۲۲۰ ، 8 جدا گانه : چندگانه W

ص ۲۲۱ ، 7 ضل : ظل S | 12-13 نبی فرستادند ... یافت W : نبی

فرستادن نبی فرستادن نور علی نور یافت S | 13-15 : سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵

| 17 هم : - W | 21 دیگر دست است : دست W

ص ۲۲۲ ، 5 عقل بغایبان : بغایبان S | 9 هم معلم : معلم S | 12

اما صورت : - S | 17 هم : - W | 19 هم : - W

ص ۲۲۳ ، 5 دیگر : - W || 6 علم است : علم و قدرت S | قدرت :

علم و قدرت S | 21 افراد : + عالم W | صفت : صفات W

ص ۲۲۴ ، 1 سورة ۶۸ (القلم) آیه 1 | 20 بر عرش : زیر

عرش S

ص ۲۲۵ ، 7-8 سورة ۳۶ (یس) آیه ۸۲ || 10-11 سورة ۵۴ (القمر)

آیه ۵۰ | 13 اول : W -

ص ۲۲۶ ، 2-1 وهم نجاز : W - | 2 هم خیاط : خیاط S

ص ۲۲۷ . 16-17 سورة ۳۷ (الصفات) آیه ۱۶۴ | 19 ذاتی ایشان :

ذاتی W : 21 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶

ص ۲۲۸ ، 1 صف : صفت S | 2 جمله : W - | صف : صفت S |

4-6 سورة ۷۸ (الانبیاء) آیه ۳۸ و ۳۹ || 16-17 بشناخت و : + دیگر S |

19 سورة ۱۷ (الاسرى) آیه ۷۴ || 20 از مراتب : S -

ص ۲۲۹ ، 3-5 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ 5 کسان : کسی S |

6 دیگر : W - 7 دیگر : W - 8 و دوستی جاه : و جاه W 8-9

نشان : ، حجاب : بت عظیم تر و W 14-15 بنفس ایشان : بنفس W 15

نفس ایشان : نفس W

ص ۲۳۰ ، 1 که گفته شد : سایه اند S | 3 ام : W -

حقیقتی : حقیقتی S | 6-7 سورة ۷۷ (المرسلات) آیه ۳۰ تا ۳۳

ص ۲۳۱ . 5 گفته اند : S -

ص ۲۳۴ . 4-5 اما بعد در جماعه : UE - 5 ازین بیچاره : -

UE || 6 می باید که در : در بیان UBE دیدن : راست BE ، U - 7 در

خواست ایشان را : UE - 7-9 و از خدای ... جدیر : UE - 13 اندرون :

بیرون و اندرون R | ص ۲۳۴ س 21 تا ص ۲۳۵ س 1 و علم و طهارت حاصل کند

VO : UBEWR -

ص ۲۳۵ . 2 او را : آدمی را W 3 نسبت : مناسبت WR || 5 ظاهر

پیدا W 7 اما : UR - اندک : کم کس را R | 8 الهام : + وحی V ،

W - | خاطر ملکی : القای ملکی R التقای ملکی Wh ، UE - || 9 باشد :

+ و این ملاقات را سبب آن است که لوح ساده و بی نقش بود W ، + این

همه (V : یک نیمه O) سؤال شمارا درین چند کلمه جواب گفتم چنین می دانم

که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم VO || ص ۲۳۵ س 18 تا ص ۲۳۶

س 1 بعضی می گویند که : بعضی می گویند بعقل اول رسد و WR || 20-21 از

جهت آن ... نیست : - UBOE

ص ۲۳۶ ، س 2 تا ص ۲۳۸ س 19 و این نهایت ... دور افتادم : ای درویش از اول رساله تا بدینجا که گفته شد سخن بغایت خوب است و اهل شریعت و اهل حکمت را درین سخن اتفاق است WR || ص ۲۳۶ ، 2-9 و علامت ... انسان کامل گویند : - V 4 حکمت : + اشیاء O || 8-9 این است معنی ... کامل گویند O : - UBE 10 و باری : - UBE | 13 آخرت : + اگر در حیات باشد و از وی مدد خواهید هم مدد دهد V || ص ۲۳۶ س 13 تا ص ۲۳۷ س 7 و اگر بعد از وفات ... بدان که VO : - UBE | 13 بر سر قبر وی O : - V 15 و دع کردن O : - V

ص ۲۳۷ ، 4-1 از جهت آن که ... کفایت گرداند : - V | 8 رسد : + عکس VB | 9 وی : انسان کامل V || 10 بینند : و در خواب بسیار کس بینند و با معبر بگویند معبر ایشان را از آن بلا یا از آن عطا خبر دهد انسان کامل در بیداری به بیند V

ص ۲۳۸ ، 6-5 و هر که ... پیدا آید : - V | 8 بغیر : ای درویش بغیر VB | ایشان : + خود E | 10 آینده : + هم O | مردم . + هم V || 14 کفر و اسلام : اسلام و کفر و علم و جهل VBO || 15 کامل : قابل B | 16-19 مطلب (۸) در V نیست | 19 زبان کز شوند : زبان کنند OE

ص ۲۳۹ ، 3 شریعت می گویند : منزل اول گفتند V سماوی : + کروییان و روحانیان V وقتها : + از آسمان بزمین آیند VO | 5-13 چنان که در قرآن .. مصور شوند : - V | 8 بآدمی خبر می دهد : آوازی می شنود : O | 14-16 نامش وحی ... مصور شدن ملائکه : و در قرآن واحادیث ذکر این معنی بسیارست V 19 حکمت : منزل دوم V

ص ۲۴۰ ، 1 ادراك : علمی VOhWR : عملی : افعال B | 6 بیند : + هم در خواب وهم در بیداری V | 8 همه : بسیار V همین B | اندک بود کس را باشد که قوت خیالی وی قوی باشد W | ص ۲۴۰ س 8 تا ص ۲۴۱ س

5 وقت باشد ... از جهت آن که : - WR | 9 آب : + سرد O || 12 باقی باشد : + و تشنگی وی ساکن شود VO || 17-20 و در گرسنگی ... اندرون و بیرون : - UBE | 20 بیرون : + ای درویش V || ص ۲۴۰ س 21 ت س ۲۴۱ س 1 و بوهم بمیرند : و وقت باشد که مردم بوهم بمیرند V

ص ۲۴۱ ، 4 حکما : اهل منزل دوم VOH 5 اند : + این صورتها را اندرون همین بیننده مصور می گرداند V || 11 چنانکه يك نوبت گفته شد : || فقط سبب : + وحی V || 16 و ستاره : + و مانند این جمله کس را بود که در بیداری قوت خیال بروی غلب باشد و مصور این صورتها اندرون همین بیننده است VO . + ت سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم W | ص ۲۴۱ س 17 ت س ۲۴۲ س 18 : فصل ششم فقط در WR است .

ص ۲۴۲ ، 14 دو : سی R

ص ۲۴۳ ، 1 می خوانند : می گویند WE 7 می خوانند : می گویند ||

ص ۲۴۴ ، 2 آمده باشد : + یا خود مدت دراز شده باشد و این نقش پاک گشته باشد V || 3 نمایم : + ای درویش VBO | 3-4 که خزیمه دارد بوقت : پس V | 6 خود : + آن چیز را w || ای درویش : - O 9 صالح : لذیذ O | 11 صوفیان : صافیان B | 12 خواطر : خاطر VB | 13 در : + وهم از O || 16 بیند : + مثل اینها که گفته شد VO | 19 اما : + هم UV | حواس : + هم E

ص ۲۴۵ ، 5 صفرا : صفراوی B || غلبه کرده : غالب V | 7 جامه : + که پوشیده است V 11 نکنند : + البته VB | 12 يك : + روز V | 13 دو تب بیاید : دو تب بکشد V || همچنین : - UVBEO || 15 موضع : جای W میزند : + و حرارت آتش (: بسیار O) بوی می رسد VO | 17 که : + از حرارت O || تزیید و WR : - UVBEO || 20 قوت خیال چیز های سپید : چیزهای سپید قوت خیال اظهار کند B | 21 و آبهای روان مصور کند : مصور

کند همچون برف و آبهای روان VO

ص ۲۴۶ ، 1 و در خواب : و جایهای تاریک و خراب در خواب
V | 9 چنان که يك نوبت گفته شد : W فقط | 12 - 16 فصل هشتم فقط
WR دارد

ص ۲۴۸ ، 4 تا ص ۲۴۹ س 2 (مطلب (۱) - (۴) : ای درویش
منزل هفتم وحدت است و درین چند رساله که می آید تقریر وحدت خواهم کرد U
ای درویش منزل هفتم وحدت است و ابو تراب نسفی که یکی از اهل وحدت است
درین رساله که می آید تقریر وحدت خواهد کرد B - A | ص ۲۴۸ ، 4
هژده : بیست و شش O | 6 خواهد شد : + و این منزل هفتم وحدت است و ابو
تراب نسفی که یکی از اهل وحدت است درین دو رساله که می آید تقریر وحدت
خواهم کرد O

ص ۲۴۹ ، 2 سورة ۲۳ (المومن) آیه ۵۵ و سورة ۳۰ (الروم) آیه ۳۱
| فرحون : + ای درویش قاعده و قانون سخنان این هژده رساله دیگر بود و قاعده
و قانون این دو رساله که می آید دیگر است هر يك از طوری و دور از یکدیگر
است R || 5 که : + ابو تراب نسفی می گوید که UBOA || 14 نور : +
نامحدود و نامتناهی و این بحر بی پایان و بی کران V | 15 و اسامی و افعال : -
WR | مشاهده کند : + مرآتی سازد و او و آن مرآت را مسوی و مجلی گردانید
و در آن مرآت السلا (؟) و روغن گذاخته و صافی شده تا نور جمال خود را بدید
وصفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد V 15-16 و بصفت فعل ملتبس شد :
- OVBA | 17 آمد : + ظاهر را مظاهر صفات و اسامی و افعال خود گردانید O |
19 صاحب جمالی : کسی WR

ص ۲۵۰ ، 3 مسوی : + و مصفا O صیقلی U : - A | 8 تمام : جمله
W بتمامت O || جمال و جلال : جمال UVB کمال A جمال خود را و جلال O
| 9 خود را : + بتمامت O || 9-10 و هر ... ختم شد : + لطيفة في خوانم
في مقابلة طعن الملائكة في خلق آدم عم اني اعلم ما لا تعلمون اشار الي هذه -
اللطفة O ، - UA | 11-17 مطلب (۹) در W نیست | 12 نور : وجود R

13 | رسند : + حکمت (+ همه O) این است که VO (+ جمله بکمال
 نرسند V) | 17-13 اگر جمله ... عالم باشد : هر يك مظهر صفتی‌اند
 R | 14 تمام : بتمامی O | 15 باشند : + بل همچنان که می باید که
 جمله مخلوقات آدمی نباشد O || آدمیان : + بر تفاوت باشند V | 19-18
 یعنی ... قبول نور است : - B || 19 قبول : + کردن VO || نور : + که
 افراد موجودات هر يك بقدر استعداد قبول نور می توانند کردن V ، + و اظهار
 کردن صفت O | است : + و ظهور صفت O || 21-19 و سجده ... آن کس
 شدن است : - WR | 21 سوره ۱۵ (الحجر) آیه ۲۹

ص ۲۵۱ ، 3 طرف : + آدم W || 6 : + و میوه آخر پیدا آید
 V 7 دارند : + تا بآدمی رسند VO || 8-9 سوره ۴۵ (الجاثیه) آیه
 ۱۲ 12-10 سجده کردن ... می کنند : - UBA | 17-15 ای درویش
 ... کامل است : - UBA | 19 از جهت آن که : - UBA || 20 کروبیان
 و روحانیان : - UBA

ص ۲۵۲ ، 6 بآدمیان : بآدمی V ، 9-11 مطلب (۱۵) در VWR نیست
 || 11 و بآن بکمال رسید O : - UBA | عقل : عشق O || ص ۲۵۲ س 21
 تا ص ۲۵۳ س 1 هم مرسل ... همچنین می‌دان : - WR

ص ۲۵۳ ، 1 در جمله ... می‌دان : - V | 4-18 این اسامی جمله ...
 ای درویش : - UBA | 4-6 این اسامی ... مجرد باشد VO : - WR || ص
 ۲۵۳ س 2 تا ص ۲۵۷ س 17 از جهت آن ... ممتاز گشت و بکمال رسید : -
 V | ص ۲۵۳ ، 7 و هر اسمی و هر فعلی O : - WR | 18 چون دانستی ...
 این نور است : - UBA | 19 این وجود O : - WR

ص ۲۵۴ ، 3-6 گفته شد ... صفات این نور است : - WR | 7 صفات
 : - WR || 8 تمام : - WR | 11 موجودات UBOhA : کائنات R عالم
 WO 14 در عالم : - UBA || از موجودات : - WR || 15-16 و هر يك
 ... یافتند - WR || 19-21 و غرض ... دارند : - UBA

ص ۲۵۵ ، 7 تا ص ۲۵۶ س 14 مطالب (۲۲) تا (۲۴) در UBA

نیست | ص ۲۵۵ . 7-13 مطالب (۲۲) و (۲۳) در O نیست | 7 آدمیان R :
 آدم W | 8 آدمیان : آدمی W || ندارند : + ایشان W || 14 ای درویش :
 WO - | 16 دیگران R : دیگری W یکی O | خوب R : راست WO
 دیگران R : دیگری W یکی O

ص ۲۵۶ ، 6 چیزی : چیزها O | 15 هر فردی از افراد موجودات :
 افراد عالم WR 16 مظهر : مظاهر WR | صفت : صفات WR | ص ۲۵۶ س 21
 تا ص ۲۵۷ س 17 مطالب (۲۶) و (۲۷) در UBA نیست

ص ۲۵۷ ، 14 بکمالتر : بکمال برتر O || 15 بکمالتر : بکمال برتر
 WR || 19 نور است : + و این نور اول و آخر ندارد UB || 19-20 و افراد
 این نورند : - WR

ص ۲۵۸ ، 3-6 و دیگر چون دانستی ... کردد : و اگر گویند که هر چیزی
 که درین عالم است و او را صورتی وصفتی و اسمی است V || 7 صورت : چیز V |
 صورتی : چیزی دیگر V | 7-8 بهمان صفت ... کردد : او را همان صورت و همان
 صفت و همان اسم V | 9-11 از جهت آن ... حقیقت : - WR ص
 ۲۵۸ س 12 ف ص ۲۵۹ س 17 مطالب (۳۰) ف (۳۳) در UBA
 نیست

ص ۲۵۹ ، 3 راحت رسان بود : + (۲۲) تا (۲۴) O

ص ۲۶۲ ، 4-6 چنین گوید . : النسفی : بدان W | 9-10 و از خدای
 .. جدیر : - W

ص ۲۶۳ ، 12 مدرك : ملك O | 18 اول : - W

ص ۲۶۴ ، 1 ازین سخن : - O | 11 بدان که : - O || 15 هر
 مزاجی : مزاجی O

ص ۲۶۵ ، 11 معلوم کردی : دانستی R | 18 در مرکبات اعداد جمع
 اند : جمع اعداد اند O

ص ۲۶۶ ، 2 اگر : + کسی را R ، + صحت O | 9 آفت
 رسد : آفتی باین مزاج درست و سلیم رسد در طفلی یا در جوانی R ،

- O | ص ۲۶۶ س 16 ف ص ۲۶۷ س 12 و چون نازک تر می شود...
و لطیف تر بود : - W | 17 ابو تراب نسفی می گوید که : - R || 21
هر يك : - R

ص ۲۶۷ ، 1 درخت است : + ای درویش R || زیرتر است : - R |
2 بالاتر است : - R | 3-4 یعنی ... زیر تر است : - R || 8-12 چون
مراتب ... لطیفتر بود O : - R | 13 ای درویش : پس O و انجم : +
که زمین و بیخ و ساق این درختند O || 14 و طبایع : - WR | و حیوان :
+ که شاخها و برگ و گل و میوه این درخت اند O | 19 نوشته است :
+ ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین (سوره ۶ - الانعام - آیه ۵۹) O
ص ۲۶۸ ، 2 و ساق : و شاخ O . - W 3 شاخهای درخت : شاخ R ||
شود : + یعنی بر درخت چیزی پیدا آید که در بیخ و ساق و شاخ درخت باشد و هر
چیز که بر درخت پیدا آید آن جمله در بیخ و ساق و شاخ درخت نوشته است O |
تا بدان که : ای درویش O | 10 و آفتاب : + و سایه O || 14 عالمیان :
+ و تمام شد سخن اهل وحدت و تمام شد منزل هفتم O | 17 بیست : + و هشت
O | این بیست : + و هشت O

ص ۲۶۹ ، 10 طایفه : + بعضی O

ص ۲۷۰ ، 17 در خواب : بخواب W

ص ۲۷۱ ، 4 عالم می شوند R : چیزی می شوند O می شوند W | 13
18- که اگر چه ... می باید کرد : ای درویش خود را و مردم را معذور می دارم
از جهت آن که این عالم بغایت ساحر است و بعضی بسحر وی فریفته می شوند و بعضی
اگر چه بسحر وی فریفته نمی شوند اما چون احتیاج با وی دارند بواسطه احتیاج
با نا جنسان هم صحبت می باشند و با بیخبران دست در کاسه می کنند R || 16
18- تحمل ... باید کرد : - O || 20 برد : رفت O

ص ۲۷۲ ، 9 شد : + فصل . در بیان علامت انسانی و علامت دانایان و کاملان
O | 11 و در مرتبه انسانی R : و بمرتبه انسانی O ، - W | 19 باید که :
نیز O || باشد : باید O

- ص ۲۷۳ ، 11 می شناسد : می داند O | 15 می طلبد : می خواهد W |
 17 اختلاط خلق جوید O : اختلاط جوید R ، W -
- ص ۲۷۴ ، 3-1 سورة ۲۴ (النور) آیه ۴۰ || 11-4 ای درویش ...
 الحساب : - R || 11-9 سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۹
- ص ۲۷۶ ، 5-4 چنین ... جماعت : - S | 6 می باید که در اهل تصوف
 SVOh | وجه : + چون کرده اند SVOh 7 : رساله‌ی جمع کنید : چه
 کرده اند S چون کرده اند V || 16-12 هر فردی ... مرکبات کنیم ای درویش
 UBWR - :
- ص ۲۷۷ ، 2-1 ای درویش ... بوجه آن چیز : - SV | 4 بنفس آن
 چیز : + و صورت جامعه صورت ذات است و صورت متفرقه صورت وجه است SV
 | سخن : سخنان BOR | 5 درخت گندم : جسم آدمی SV || 7 دارد : +
 و همچنان جسم آدمی ذات و وجه و نفس دارد و صفات و افعال دارد و صورت جامعه و صورت
 متفرقه دارد O || 12 رسند : + و بعث شوند SV (+ و من ورائهم برزخ الی
 یوم یبعثون - سورة ۲۳ - المؤمنون - آیه ۱۰۲ - V) || 13 جوهر اول :
 جوهر W لوح محفوظ SUVBO || اند : + افلاك و انجم و عناصر و طبایع لوح
 محفوظ عام اند و این چهار چیز لوح محفوظ خاص اند SO ، + افلاك و عناصر
 و طبایع لوح محفوظ عام اند V | 14 کتاب خدای : جوهر اول WROh | 17
 و ذات : - USVBO | خدای : - WR س ۲۷۷ تا س ۲۷۸ س 2
 آنچه ... وجه است : - USVB
- ص ۲۷۸ ، 3 کاتب : کتابت U ، 9-5 طبیعت قلم ... از خود دارند :
 V - | 14-9 و دیگر بدان ... مدداً : و این کتابت هرگز نهایت نرسید و نرسد S
 و این کتاب و این کلمات هرگز نهایت نرسید و نرسد V | 14-12 سورة ۱۸ (الکہف)
 آیه ۱۰۹ | 15 موالید : + تجلیات VB 16 نیستند : + ای درویش V |
 18-16 اگر ... کلمات اند : - UBWR || 17 اولاد : فرزندان S فرزند V | 18
 کلمات اند : + سورة ۱۸ آیه ۱۰۹
- ص ۲۷۹ ، 15 همه : هر W (2X)

ص ۲۸۰ ، 12-10 و آنچه ... از جهت آن که : - WR || 13-12

بیخ ... نفس اند : - UB | 19 علامت مجازی SV : اسم مجازی Oh اسم علم UBRO آن باشد W || 21-20 و اسم مجازی ... آن چیز است WR : و آن اسم علم است SV - UBR

ص ۲۸۱ ، 16-15 و این چنین ... می دان : - SV | 15 درخت گندم

و نظفه آدمی O | 21-19 بدان .. مرکب است : ای درویش مراد ما از این سخنان که گفتیم آن بود که تا تو با این سخنان آشنا شوی وذات و وجه و نفس خدای را دریابی SV | 20 نفس بسیط : نفس غیر مرکب UBOh | 20-21 و بسیط ... مرکب است : - UB || 21 مرکب است : + ای درویش مراد ما ... دریابی که (رک SV) O

ص ۲۸۲ ، 1 بسیط را : احد حقیقی را USVBO | 3-1 آنچه گفتیم ..

احد حقیقی کنیم : - UBWR | ص ۲۸۲ س 4 تا ص ۲۸۳ س 2 مطالب (۱۴) - (۱۶) در UBWR نیست || 12 که : + از وی V | 13 نباتات : + مختلفه SV | متنوع : بسیار SV | ص ۲۸۲ س 18 تا ص ۲۸۳ س 1 وصفات آب درین مرتبه ... باز نمائیم : وصفات آب در مرتبه ذات اند و اسامی در مرتبه وجه اند V ص ۲۸۳ ، 3 نیست : + از جهت آن که SV || 5-4 از جهت آن که وجود خدای تعالی : - SV | 9 چون این ... بدان که : ای درویش WR | 13-11 وصفات این ... نفس اند : - USVB | 16-15 بهستی و عموم این نور : بمجموع این هر دو مرتبه USVOh | 16 سه نظر را دانستی : مقدمات معلوم کردی WR 20 دانستی که : - USVB

ص ۲۸۴ ، 4 سوره ۲ (البقره) آیه ۱۰۹ | سوره ۲۸ (القصص) آیه ۲۸

" ای درویش : - V || خدای را : + پرستیده باشد اگر چه آن کس نداند که خدای را V از جهت آن ... روی بوجه : و روی بوجه WR 8-7 و آن چیز ... باقی است : + فینما تولوا فثم وجه الله و همه چیز قابل هلاک است الا وجه خدای عزوجل V اگر چه آن کس نمی داند WR | 9-8 سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۸ و ۲۹ : - WR || 11 سوره ۳۸ (ص) آیه ۴ || 14 - 13

سوره ۵۱ (الذاریات) آیه ۵۶ || 14-15 هر که هر چیز را ... خدای را می‌پرستد
: جمله خدای را می‌پرستند WR | 16 تواند پرستید : پرستد هر کس روی بهر
چیز که آورده اند يك خدای را می‌پرستند WR | 18 علم : علوم WO
عالم R || ص ۲۸۴ س 21 تا ص ۲۸۵ س 1 سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۱۰۶
ص ۲۸۵ ، 5-21 فصل پنجم فقط WRO دارد | 17-18 سوره
۵۷ (الحديد) آیه ۴ | 18 سوره ۴۸ (الفتح) آیه ۱۰ | 19 سوره ۸ (الانفال)
آیه ۱۷

ص ۲۸۶ ، ص 1 ت ص ۲۸۷ س 13 فصل ششم WR ندارد | ص
۲۸۶ ، 8 قوام عالم : فیوم عالم B خدای پروردگار عالمیان است V || 8-
10 و هیچ ذره‌ئی ... گوید نیست : - SV 14 جمله به یکبار : هر یکی UB
ص ۲۸۷ ، س 14 تا ص ۲۸۸ س 17 فصل هفتم در UBWR نیست || 16
ای درویش : - V || 20 این مقام : چیزی SV

ص ۲۸۸ ، 6 بسیار : + بدل فارغ و دل ساده و بی نقش SV | 7 پاك
: + شود S . - V || 10 بتصفیل : بصیقل SV 16-17 او خود ... که چه
کن O : - SV | بدان که : ای درویش WR | 20 داد : دارد SOR || 21
داد : دارد | هیچکس : اما W | ندارد : ندارد SOR

ص ۲۸۹ ، 10 می‌گویند : می‌دهد VBW || 11-14 سوره ۲۶ (الشعرا)
آیه ۲۲ تا ۲۷ | 18 ای درویش : - V | می‌شناخت : می‌دانست B | 19-
20 که پیغمبر ... الیکم : - R | 19 ومع ذلك می‌گفت : - USVB | 20
و انکار موسی نمی‌کرد : - USVB || ص ۲۸۹ س 21 تا ص ۲۹۰ س 1 از جهت
... دو دارم : - USVB

ص ۲۹۰ ، 2 سوره ۷۹ (النازعات) آیه ۲۴ | ص ۲۹۰ س 4 تا ص ۲۹۱
س 12 فصل نهم در USVB نیست

ص ۲۹۱ ، 13 بیست و یکم : اول از جلد سوم USO - VBR

ص ۲۹۴ ، 16-18 اول آنچه ... والید انیب : - R

ص ۲۹۵ ، 3 موافقت : موافق بودن V || 4 مخالفت : + کردن V |

6 که ما گفتیم : که گفته شد V ، - UB || 7 حقیقت : معنی ROh || 12

خوشی : آسایش V || 17 هشت قسم است : از هشت درست V

ص ۲۹۶ ، 3 هر هشت : هر هفت B || 5-6 سورة ۱۹ (مریم) آیه

۷۲ و ۷۳ || 9-10 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ | 12-13 مطلب (۶)

در UB نیست

ص ۲۹۷ ، 1 تا ص ۲۹۹ س 7 مطالب (۸) - (۱۴) در

UB نیست | ص ۲۹۷ س 21 تا ص ۲۹۸ س 1 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۹

ص ۲۹۸ ، 2 بی جان است : جان ندارد O | 12 چون : + عقل را

|| 14 ای درویش : - O | 16-17 سورة ۲۰ (طه) آیه ۲۱ و ۲۲ || 21

مدد : آمد O

ص ۲۹۹ ، 1 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۱۸ و سورة ۲۶ (الشعرا) آیه ۴۶

| 5 سورة ۳۳ (الاحزاب) آیه ۷۲ | 10 بدان که : - UB | 11-12 باقی ..

دارد : - BWR || 12-17 از جهت آن ... مقابله نبود : وبهشت اول عدم است

عدم بهشتیست که دوزخ مقابله ندارد باقی هفت بهشت دیگر هر يك دوزخ در مقابله

دارند B ، - U | 13 اول : بهشت اول O || اند : + چون ازین عالم تفرید

بیرون می آیند و بعالم ترکیب می رسند دوزخ پیدا می آید | 17-20 چون ..

رسیدند : - WR || 18 شیطان : + هوا B | 18-19 و ازین بهشت اول هر

دو : - VB || 19 آسمان : عالم V || 20 بزمین : بعالم V || وجود : +

آمدند و از بهشت اول بیبهشت دوم رسیدند وبهشت دوم مفردات اند چون بیبهشت دوم

V || خطاب : بآدم خطاب WR | دوم UVBOh : اول WRO | 21 که مفردات

اند : - WR || ص ۲۹۹ س 21 تا ص ۳۰۰ س 1 که درین ... سرما نیست : -

WR | 21 بهشت : + اول O

ص ۳۰۰ ، 2 دوم UVBOh : اول WRO || 3 دوم UVBOh : اول

WRO || 5 وزحمت ... شود : - UBWR || 6-8 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۱۵

تا ۱۱۸ || 8 شدند : مشوبشد V | 9 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۲۱ || هر سه :

هر شش WR ، - V | دوم UVBOh : اول WRO || 10 سوم UVBOh :

دوم WRO هر سه : هر شش WR ، - V || 12 سوم SVBOh : دوم WRO
 | 13 سوم UVBOh : دوم WRO || 14 سوم UVOh : دوم WRO ، - B
 || 17 سوم UVBOh : دوم WRO | 18 سوم UVOh : دوم WRO ، - B
 | 20-18 سوره ۲ (البقرة) آیه ۳۳ و ۳۴ || ص ۳۰۰ س 21 تا ص ۳۰۱ س 1
 سوره ۲ (البقرة) آیه ۳۴ | باز خطاب ... هر شش : - WR

ص ۳۰۱ ، 2 سوم UVBOh : دوم WRO | چهارم UVBOh سوم
 WRO || 11 دوم : اول V | 15-16 چون آدم ... در آمد : چون هر شش
 از آسمان تفرید بزمین ترکیب آمدند WR || 15 سوم UVBOh : دوم O ||
 16 چهارم UVBOh : سوم O ملائکه : + عالم صغیر VO 19 فرمان
 بردار : + روح VB

ص ۳۰۲ ، 5 امکان UBOh : وجود WRO ماهیت V | 6 وجود
 UVBOh : مزاج WRO | مزاج UVBOh : عقل WRO || 7 عقل UVBOh
 علم WRO | علم UVBOh : عشق WRO | 8 نورالله UBOh : مشاهده WRO
 ایقان V || لقا UBOh : معاينه WRO عیان V | 9 سالک ... بلقا نمی رسد
 UBOh : چون بعیان رسید بنورالله رسید V ، - WRO | 11-12 هم نور ...
 بتواند دید : - VWRO | 13-15 اخلاق نیک ... و بحر است : - WR | 17
 جواهر اشیا : + دانستن و دیدن R | 20 از جهت آن که : ای درویش WR

ص ۳۰۳ ، 2-3 و کار بروی دشوار تر : و خوف وی زیادت V | 2-4
 از جهت ... می گردد : - UVB | 11 و در عتاب بود : - WR | 12-14
 این است ... علم اند : - UBWR | 13 خسیت : حسبت O (2X) || محبت :
 + هر دو V || 14 قرینه : مرتبه V | 15-21 و هر صوغی ... دشوار تر می
 شود : - UBWR || 17 کردن است : راست کردن است و سجاده خود را ملمع
 و کوتاه کردن است V 18-19 کسی را که ... باشدش : ناسخن دراز نشود و از
 مقصود باز نمایم V

ص ۳۰۴ ، 1 جهت : بهشت آدم را در V | اول : - UWR || آدم را :
 - V || دوم UVOh : من که بهشت اول است WRO سیوم B || 2 نریک :

یفین V || 3-2 که هر چند ... دشوار تر می شود : - UVBO || 3 و چون :
 + بدرخت مزاج نزدیک شد و از بهشت دوم بیرون آمد V | سوم : دوم RO |
 4 سوم : دوم RO | 5 مشو : + که هر چند بمراتب بر آئی کار بر تو
 دشوارتر گردد UB | و چون : شد و از بهشت سیوم هم بیرون آمد و V || 6
 در عروج : - VWRO || 11-12 و خود را ... نمی دانید ، - UVB | 13 ایست
 : توقف R - UVB | بنورالله : بمن WR بمن رسی بنورالله O بعیان V || 14
 15- و چون ... مشرف شدی : یعنی تا آن گاه که مرا بشناسی و بلفای من مشرف
 شوی WR | 14 چون : + بعیان رسیدی V | 15 شدی و بیبهشت : + هر دو
 جهان یفتی و بیبهشت UVBO || 15-18 و دانش تو ... نماید : - UVB || 18
 بهشت این : ای درویش بهشت این VB ص ۳۰۴ س 19 تا ص ۳۰۵ س 11
 مطب (۲۸) در B نیست | ص ۳۰۴ س 19 تا ص ۳۰۵ س 1 ای درویش ...
 نابینا رفت : - V

ص ۳۰۵ . 1-11 سالک چون ... بتوان شناختن : - UWR | 6
 نور عقل : عقل V | 7 چندان سیران : چندانی دیگر سیر V | 10 پس ...
 بتوان دیدن : ای درویش هم نور او بتواند که او را تواند دید V || 12 ای
 درویش : - VB 14 بعضی : + که نه از اهل تصوف اند V || ص ۳۰۵
 س 16 تا ص ۳۰۶ س 10 سالک چون ... و لکن الله رمی : - WR | 16
 قدرت است : + این طایفه می گویند که V ص ۳۰۵ س 16 تا ص ۳۰۶
 س 6 می رسد و بلفای ... آراسته می کند : بصفات خدای آراسته شد V

ص ۳۰۶ ، 1 چند : چندین هزار B 4 این ظاهر : این همه طلسم
 B | 7 کند : کرده باشد چنان باشد که V | 9-10 سورة ۸ (الانفال) آیه
 ۱۷ 12 اقران : یاران VBOh | 21 یعنی ... دارند : صاحب قدرت اند R
ص ۳۰۷ ، 2-3 از جهت ... آخرت اند : چنان که در منزل اول در
 حکایت اولیا بشرح تقریر کردیم VO ، - BR | 5 آغاز کند : گیرد V ||
 7 حال : + و در خاطر ایشان بگذرد آنکس البته V | 8 یابد : + "بیرکت
 خواست ایشان V || 18 هر دو : + مشترك VB

ص ۴۰۸ ، 4 مستالف : مستالف B | 9-7 سورة ۳ (آل عمران) آیه ۳۶ || 11 ومع ذلك انکاری درین نیست O : - UVBR 18-12 و بیخشد ...
زیاده‌تر است O : - UVBR ، ص ۳۰۸ س 19 تا ص ۳۰۹ س 6 مطلب (۲۷)
فقط VO دارد

ص ۴۰۹ ، 6-3 وتفرد ... شر لکم : بجای این V فصل ششم « در بیان نصیحت ، رساله اضافی (۵) دارد . 6-5 سورة ۲ (البقرة) آیه ۲۱۳ | 7 تمام شد : + منزل سوم از جلد سوم UO ، + مجلد سوم B ، + منزل چهارم و اهل تصوف جمله درین منزل چهارم اند V

ص ۴۱۴ ، 12 اول : دیگر O

ص ۴۱۵ ، 20-19 و يك روی ... می‌گیرد : و یکی بطرف O

ص ۴۱۶ ، 5 ای درویش : - SC | 6 یکی بیش ندارد O : يك صفت دارد V یکی دارد SC | 17-13 مطلب (۷) SC ندارد | 18 و مقرب شدند SC : بعضی بر درگاه او مقیم شدند V ، - O 19 و اینها اولیا اند : نام ایشان اولیا شد O

ص ۴۱۷ ، 6 سیصد و پنجاه و شش کسی : عدد V || 18 تمامت روی زمین بمقام : خواص مؤمنان بجای SC | 21 ای درویش : - SC | در : بمقام

ص ۴۱۸ ، 11 از جهت آن که : - O

ص ۴۱۹ ، 3 ای درویش : - SC || 5 ای درویش : فصل ۶ ، - V || 10 منتشر : مشتهر V | ص ۳۱۹ س 21 تا ص ۳۲۰ س 1 داریم ... بلقائى خدای است SC : - VO

ص ۴۲۰ ، 3 بندگان : خلق O 4 کار : از آن SC | 6 که : باید SC | 10 بدان ... می‌فرماید که : - S | 11 پیشین : انبیا S فی و C 18 - 20 بعد از من ... دعوت کنند VO : - SC

ص ۴۲۱ ، 3 علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل : - O | ص ۳۲۱ س 6 تا ص ۳۲۲ س 10 ای درویش ... دور افتادیم VO : - SC || 20 ای درویش : - V

ص ۳۲۲ ، ۱ شدند و می شوند مراد ازین سخن آن است که : شده اند سخن دراز شد و از مقصود باز ماندیم شیخ می فرماید که در عالم اولیا بیش ازین دوازده کس نیستند و آن سید و پنجاه و شش کس را اولیا نمی گویند ابدال می گویند و راست گفته که ایشان دعوت و تربیت خلق نکنند ایشان بخدای عزوجل مشغول باشند دعوت و تربیت این دوازده کس کنند و این که گفتیم بسیار کس از سخن شیخ سرگردان شدند بدان سبب گفتیم V || 5 و این و ازین نوع V | و درین حسرت میرند : و بمیرند حضرت خداوند عز و علا ما را و باران ما را ازین بیماریها نگاه داشت V

ص ۳۲۳ ، 9-10 چون قصه ... نباشد O : - VSC | 11 رسول : + و بعضی اولیا V | 20 ملئکرا ، ملائکه را V 21 و بعضی در عالم سفلی اند VO : - SC | ص ۳۲۳ تا ص ۳۲۴ | 1 آنچه در عالم علوی اند : - SC

ص ۳۲۴ ، 1 یاکرا ... است SC : یك دارند VO | 2 یكرا ... است : یك ... دارند O | 4 دیگر : زیاده V زیاده و کم O | سورة ۳۷ (الانعام) آیه ۱۶۴ | 6 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶۶ | 15 کنند : + و آن القارا الهام گویند V | 21 همیشه : VO || ص ۳۲۴ تا ص ۳۲۵ | پیغمبر ما را : محمدا O

ص ۳۲۵ ، 20-21 این بود ... دوم اند : - C | و حکما ... اند : - O ص ۳۲۸ ، 2 والعاقبة للمتقين : - O والسلام : - O || 3 انبیائه ... واصحابهم : النبی وآله واصحابه O || 16 در بلاد : مبتلا Rh | 17 می افتند : می کردند R

ص ۳۲۹ ، 19 فقرا : فقر RO

ص ۳۳۰ ، 5 این را : این فقیرا R || 7-11 صبر می کند ... چیزی نمی رسد : R - O || 8 این را : این فقیرا R | 11 این را : این فقیرا R || 15 تقصیرات : تقصیر R

ص ۳۳۱ ، 7 وشاکر : - O | 17 شقیق : - R

ص ۴۴۲ ، 18 برای : بهر O

ص ۴۴۳ ، 2 بکلی O : تمام R | 19 کوتاکون : - R (2X) ||

20 می جویند O : خواهان اند O

ص ۴۴۴ ، 9 مقابله () : عوض R

ص ۴۴۵ ، 7 سورة ۶۵ (الطلاق) آیه ۳ | 9 قوی تر : قوی R درست تر

: درست R

ص ۴۴۶ ، 6 اگر : + کسی O | 9 اعتمادش : اعتماد یقین R

ص ۴۴۷ ، 16-15 بیت ... اکنون نیست O : R | 17 چه : چیز

که R

ص ۴۴۸ ، 11 سورة ۱۱ (هود) آیه ۱۰۹ و سورة ۸۵ (الروح) آیه ۱۶

| صفت : - O | 14 بلکه : فی الجملة O || 20-19 سورة ۴۳ (الزخرف)
آیه ۳۱

ص ۴۴۹ ، 9-8 سورة ۲ (البقرة) آیه ۲۱۳ || 12 سورة ۴۰ (المؤمن)

آیه ۵۵ : هر دو نسخه « فوضت » بجای « افوض »

ص ۴۴۰ ، 3 سؤال کردند UR : پرسیدند O 21 معرفت : معارف R

ص ۴۴۱ ، 21-20 مطلب (۳۶) در R نیست 21 العالمین : + يك

جلد تمام شد و درین جلد ده رساله نوشته شد بیاری پروردگار O

ص ۴۴۴ ، 3 انبیاء ... الطاهرین : سیدنا محمد وآله اجمعین S | 4

اضعف ... فقرا : شیخ وقت S 7-6 در بیان ... جمع کنید : بیان اهل منزل

چهارم در ذات وصفات خدای چه گفته اند و شرح عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت

چون کرده اند S || 6 بیان : + ذات وصفات O (+ خدای تع Oh) | 10

ای درویش ! + منزل چهارم مقابل اهل تصوف است اهل تصوف جمله در منزل

چهارم اند هر يك منزلی که می آید SOh || 11-10 سخنان جلد ... دیگر

است : ایشان در سخن گفتن دیگر می شود S | 12 هر يك از طوری اند : +

وهر يك از منزلی اند SB ، - O | 12 سخنان این جلد دوم : همچنان این

منزل چهارم را SOh اینرا O || 13 دید : خواند S | 14 خواند : بنگرید O

ص ۳۴۵ ، 2 مبداء اول : ذات خدای تع S | 5 الوجود : + لذاته
S | باشد : اولی داشته باشد S | الوجود : + لذاته S || 7-9 وعالم
ملکوت : - UB 10-9 واین سخن ... اما : - S || 11 بگویم : + بعبارتی
دیگر S | SO بود : + ووجود وعدم دو صفت ممکن اند S

ص ۳۴۶ ، 1 در عالم ... وجود می تواند بود : ای درویش S | 3 وآن
خلقان را ... خبر نیست : - UB | 4-5 که ما ... زمین سد است : - UB ||
5 سد O : سفید S 6-5 وآن خلقان را دیگر هست : - B | 7 زمین :
عالم U ، - B | 9-10 می دانی ... کدام اند : - USB | 13 عدم : بالقوة
S | ص ۳۴۶ س 17 تا ص ۳۴۷ س 4 مطلب 7 در UB نیست

ص ۳۴۷ ، 1 پس : اکنون بدان که S | 7 بدان که : - UB |
موجودات بالقوة را که در عالم عدم اند UBh : عالم را که موجودات بالقوة در
وی اند SO || کرده اند : + عالم قوت و SO | 10 قوت : جبروت SO | ص
۳۴۷ س 11 تا ص ۳۴۸ س 2 واین عالم قوت ... ملک می گویند : - UB
15 جسمانی : جسم S ، روحانی : روح S

ص ۳۴۸ ، 6-5 موجودات ... ممکن اند : ممکنات UB || 7 سوره ۷
(الاعراف) آیه ۱۷۱ || 8-9 سوره ۳۰ (الرؤم) آیه ۲۹ | 12 کم : کمتر U
|| 14 نگردند : نگشتند و نخواهند گشت S نگشته است و نخواهند گشت O |
15 زیادت و کم : کم و بیش O زیاد و کم Oh || 16 کلیات : کلی S

ص ۳۴۹ ، 1 سوره ۱۶ (النحل) آیه ۷۹ || 3 جوهری : - USB ||
7-6 و بزرگسوازی ... آمده است : - UB || 10 سوره ۳۶ (یس) آیه ۸۲ |
12-11 جوهر اول ... کائن : - UB | ص ۳۴۹ س 17 تا ص ۳۵۰ س 3
مطلب (۱۳) در UB نیست || 17 سوره ۶۸ (ن) آیه ۱ | 18 جبروت است : +
و عالم جبروت دوات خدای است S

ص ۳۵۰ ، 3-2 سوره ۱۸ (الکہف) آیه ۱۰۹ || 4-13 مطالب (۱۴) و
(۱۵) در S نیست || 17-18 و فرمان وی ... یومرون : - S || سوره ۶۶ (التحریم)
آیه ۶ | ص ۳۵۰ س 19 تا ص ۳۵۱ س 3 هر قومی اصطلاحی ... دو طایفه

یکی است : - S

ص ۳۵۱ ، ای درویش : و دیگر SO | 20-9 و دیگر طایفه ... سرگردان
باشند : - UB || 14 ای درویش : - S || 15 نادان : نادانان S || 19 هر که :
ای درویش هر که S

ص ۳۵۲ ، 15-14 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۲۰۵ : - S | 19 مفرد :
مفردات S

ص ۳۵۳ ، 6 تا ص ۳۵۴ س 2 پس جواهر و اعراض ... بی زیادت
ونقصان : - S || 21-17 و اگر آن ... من دمیها : - UB || 21-20 سورة ۹۱
(الشمس) آیه ۹ و ۱۰

ص ۳۵۴ ، 6 عالم علوی و عالم سفلی : - UB | 7 سورة ۶۳ (المنافقون)
آیه ۷ || 7 خزیندها : خزاین S || 9 حیوة : + و خزینة صحت SB || 11
خزیندها : خزاین S || دارد : + ای درویش S | 21-15 در عالم عدم ...
انسانی خزینةئی است : عالم عدم خزاین خدای اند و عالم مفردات خزاین خدای اند
و عالم مرکبات خزاین خدای اند UBOh ص ۳۵۴ س 21 تا ص ۳۵۵ س 1
سورة ۱۵ (الحجر) آیه ۲۱

ص ۳۵۵ ، 6-3 مطلب (۲۵) در UB نیست | 4 خزینة : خزاین S ||
5 عجائب کارستانی : عجب کاری S | 6 حالی : عالمی S || حکم او : اما چه
فایده S | 12-7 مطلب (۲۶) S بعد از مطلب (۳۴) دارد || 7 این است : +
که درین رساله گفته شد S | 12-11 سورة ۶ (الانعام) آیه ۷۵ || 20-15
بدان که ... جبروت است : - B

ص ۳۵۶ ، 5 طبیعت آدمی : طبیعت UB | 12-6 هر چیز ... طبیعت
است : - S | 8 بالفعل : بالقوة O ، - U | 15-13 چون دانستی ... بدان
که : - UB | 21 رسیدند : + ای درویش S || اعضای اندرونی و بیرونی آدمی:
مفردات عالم صغیر S ، - U

ص ۳۵۷ ، 1 باعضای آدمی : بمفردات SOh | با اعضا : با مفردات
SOh || 3-2 بکمال ... آخرت : + آدمی B ، بمركبات SOh | 3 در

- اعضا : در مرکبات S || 4-12 چون مفردات ... تموتون : - UB || 11-14
 كما يعيشون ... بفعل آيند : - S | 21 چندين : چنين SB
- ص ۳۵۸ ، 1-2 سورة : (النساء) آية 1 تا ۳ : - UB || 5 اند : +
 همچنين SO | 7-16 اول سورة ئی ... ای درویش : - UB | 8 اين سورة :
 سورة اقرا S || 8-9 سورة ۹۶ (العلق) آية ۱ تا ۳ | 10 بشناس O :
 بخوان و خودرا بشناس پس S آنگاه موجود خودرا بشناس : - S || 18 راست :
 نيك S ، - B ميوه : ثمرة Oh || ميوه : ثمرة Oh | 20-21 سورة ۹۸
 (البينة) آية ۶۵ | ص ۳۵۸ تا ص ۳۵۹ س 2 اگر ... راست بود : - S
 ص ۳۵۹ ، 11-12 شك نيست ... اما : - UB
- ص ۳۶۰ ، 6 || 7 اين عبارت را و : - S | 7 واين جوابرا : - UB | 7-8
 بعبارتی ديگر : - S 8 فروتر ازين : - UB | 10 عشقاند : + و آن عزيز ازسر
 همين نظر فرموده است B | 16 عبارت را : جوابرا S | بعبارتی : - S 16-17
 فروتر ازين : - UB
- ص ۳۶۱ ، 4 طهارت : + و حضور O | 14-15 هر چند ... ميسرنشود : -
 S 14 اورا : + اين کار B | 18 کرداند : + اول خودرا آنگاه ديگران
 SO ، 21 رساله اول از چند دوم : - SB
- ص ۳۶۴ ، 5-6 و خدای تع : و مبداء اول B | 11-12 اول صلاحيت ...
 دارند : - UB || 16 خدای اند : + ربنا بك الحمد ملئ السموات و ملئ الارض
 و ملئ من شئت من شئ دليلست و اشارتست بملك و ملكوت و جبروت O
- ص ۳۶۵ ، 5 درين موضع : - UB ، 17 ذات : ازل U
- ص ۳۶۶ ، 6-8 از جهت ... ماهيت است : - UB 8-9 سورة ۷۶ (الدهر)
 آية ۸ : - USB | 9 دليل اين تقرير است : - USB || 10 ای درویش : -
 USB || 11 خوداند : + ای درویش USB
- ص ۳۶۷ ، 1 تا ص ۳۶۸ س 2 فصل دوم در S نيست || 3 دارند : +
 هريك استعداد نقشی دارند B | 13 درویش : + می افتد UB
- ص ۳۶۸ ، 2 می بيند : می داند O | 14-16 چون اين ... تعاند : - SE | 16

تع اند : + غرض ازین سخن آن است که ماقیات جمله موجودات در ازل جمله در علم خدا بودند وجود علمی داشتند OSE || 18-19 موجودات که کلیات اند : UB || 19 بموجودات : + مرکبات S ، جزئیات E | 21 باشد : + قدیم نبود O

ص ۳۶۹ ، 2-5 خدای تع ... اما : - UB | 3 سورة ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴۱ : - SE | 3-4 سورة ۴۰ (المؤمن) آیه ۲۰ : - SE | 4-5 سورة ۳۴ (سبا) آیه ۳ : - SE | 11 که مبداء اول است : - SE || 19 پس O : - USBE | ص ۳۶۹ س 21 تا ص ۳۷۰ س 2 اما جوهر ... بالكلام است UO : - SBE :

ص ۳۷۰ ، 9 ای درویش : - UB | 10-11 چند نوبت ... مرکبات : UB - 12 در مقابله نزول بود : چنین خواهد بود UBOh | 16-18 چون ... تمام گشت : دایره تمام گشت ودایره تا باول خور نرسید تمام نشد SE

ص ۳۷۱ ، 2 سورة ۴۸ (الفتح) آیه ۷ و ۴ | 5 سورة ۶۳ (المنافقون) آیه ۷ | 7 تربیت : دولت Oh | 11 دیگر : از سر همین B | 13 نمی آرد : نمی نهد SE 17-18 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶ | 19 سورة ۳۷ (الصافات) آیه ۱۶۴ | 20 صفات : + تمامت حکمتهای SE | 20-21 وحکمتها ... آیند : - SE :

ص ۳۷۲ ، 3 تمام کنم : ای درویش هر رساله که می آید درین منزل چهارم سخن بلندتر می شود حاضر باشی SE | تمام شد رساله دوم از جلد دوم UO : - SBE :

ص ۳۷۳ ، 4 بدان که : + اعزك الله في الدارين V | 5 وحدت : عالم وحدت SV || وحدت است با کثرت و : - UB | 5-7 وعالم بی نام ... واحد : - SV 6-7 سورة ۱۱۲ (الاخلاس) آیه ۱ : - U | 7 سورة ۱۶ (النحل) آیه ۲۳ و غیرها 15 مرغ : تیهو O کیوتر B : زندگانی : پرواز B می - باشد : زندگانی می کنند B | 18 نیست : + و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است B

ص ۴۷۵ ، 1-2 این شعر فقط UB دارد : در B بیت اول بعد بیت دوم است | 9 باشد : + سخن امام ... جبروته (رك 17-19) O | 11-12 از جهت ... می بیند : - V || 16-17 سوره ۳۰ (الروم) آیه ۵۶ || 17-19 سخن امام ... جبروته : - SVBO 20 تقدیر ... کردند : اندازه همه چیزها در عالم جبروت مقدر و معین بود V | تقدیر : تقدیرات S || 21 هر چیز ... گردانیده اند : - V | ص ۳۷۵ س 21 تا ص ۳۷۶ س 1 سوره ۱۱۳ (الرعد) آیه ۹

ص ۴۷۶ ، 8 مبداء اول : اول موجودات SV 10 جواب : - UB | 11 اما : با آن که مشکل است O ولیکن S ، - V | 14-15 نیست ... نیاید : لازم نباشد S | 20 نمی شاید : + گفت S

ص ۴۷۷ ، ۶ آب : + بنسبت خاک V ، + از خاک OS | 12 چیزی دیگر از خاک : خاک دیگر را SV

ص ۴۷۸ ، 3 نرویدی : نمی رستی O || 7 کند : + آتش UB | 8 تر کند : تر شود S | 9 جوشان کند : بجوشد B | 10 کند : شود S || 14 روشن تر ... بدان که : - SV || 15-16 وشعاع ... بگیرد : - UB | 18 یابد : + یا جای یابد O

ص ۴۷۹ ، 2 باشند : + ودر جمله لطیفها وکشیفها هم چنین می دان هیچ يك خرق یکدیگر نمی کند و جای یکدیگر تنگ نمی کند V | + خاک : آب B | 8 و بعضی در مکان هوا سفر می کنند : - B | 13 فرش O : ما U زمین SQh ، - B

ص ۴۸۰ ، 1 این سخنها : - UB 2 نزدیکتر : روشنتر Oh || 9 بود : + وروح را خرق نمی کند و جای روح تنگ نمی کند V | 13 آسیبی : زحمتی SVOh

ص ۴۸۱ ، 6 لطیف لطیف : لطیف US || 8 لطیف لطیف لطیف : لطیف لطیف U 8-9 لطافت ... فهم است O : - USVB 16 سوره ۴۱ (فصلت) آیه ۵۵ | سوره ۶۵ (الطلاق) آیه ۱۲ || 20 دیگر است : + واحاطت خدای دیگر است O احاطت جسمی : احاطت جز خدائی Om |

روحی : خدائی Om

ص ۳۸۲ ، 4-6 تا سخن ... آگاه است SV : همچنین UB ، O هر دو دارد || 9-8 سورة ۶ (الانعام) آیه ۱۰۳ و سورة ۶۷ (الملك) آیه ۱۴ 9 يك کلمه USB : است V کلمه از حکمت محمد عم O || 11 باشد : + باین تقریر ترا یقین شد که علم خدا بکلیات و جزئیات همه عالم از ملک و ملکوت و جبروت محیط است O | 15 زیاده : بیشتر USVB || 17 سورة ۵۷ (الحديد) آیه ۲ : | کند : + و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است . بیت : باز دانی که من چه گویم * کورت افتد گذر بعالم هوش B | 21 سورة ۵۰ (ق) آیه ۱۵

ص ۳۸۳ ، 4-2 که آن سخت ... هم اندک اند پس O : که UVB || 2 سورة ۳۴ (سبا) آیه ۱۲ | 4 مردم : بیشتر مردمها Oh || 9-5 از مردم ... معلوم کرده اند : - V | 7-6 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ | 9-8 تصور کرده اند : دانسته B | ص ۳۸۳ من 12 تا ص ۳۸۴ من 1 شیخ اوحدی ما روی او U : - VBO

ص ۳۸۴ ، 3-13 واز نو بتو ... بشنود : - V 10-6 این رباعی فقط O دارد

ص ۳۸۵ ، 3-1 این بیت فقط O دارد | 6 آگاه نیست : + و بر آن قادر نیست O | گویا نیست : + ای درویش V ، + با همه است B 7 نمی دانند : + و آن عزیز از سر همین نظر می فرماید . بیت : گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم * و این طرفه تر که (؟) که گوش و زبانم نیست * چون هرچه هست در همه عالم همه منم * مانند در دو عالم از آنم بدید نیست B || 8 و چه می گوید : + و بکه می گوید و بچه می گوید O ، - V || 12-10 ای درویش چه خواهد بود : - V | 20-18 این بیت فقط O دارد | ص ۳۸۳ من 21 تا ص ۳۸۷ من 15 مطالب (۲۴) تا (۲۷) در UB نیست

ص ۳۸۶ ، 5 ندارد : نباشد V || ص ۳۸۶ من 8 تا ص ۳۸۷ من 4 مطالب (۲۵) و (۲۶) در O نیست

ص ۳۸۷ ، 6-5 نه نيك ... دارد : - O || 7-6 اگر ... هم نباشد O :
- V || 18 کند : گفته V

ص ۳۸۸ ، 3 فاسقان : فاسدان B جاهلان V || 8-5 ای درویش ...
تمام شد : - UBOM | 18-10 وديگر بايد ... وپراکندي آرد : هر سالکی
که شريسته صحبت دانا گشت باشد يك روز بلکه يك ساعت در صحبت دانا بهتر از
آن باشد وفاضلتر از آن بود که صد سال بی صحبت دانا رياضت ومجاهدت کشيد
کار صحبت دارد هر که هر چه يافت از برکت صحبت دانا يافت V | 19 تمام
شد رساله سوم از جلد دوم U : تمام شد رساله چهارم از جلد دوم O ، - VB

ص ۳۹۰ ، 9 انه ... جدیر : - O | 18 سورة ۶ (الانعام) آية ۵۹

ص ۳۹۱ ، 12 کتابت : مرکبات O | 13-12 سورة ۶۸ (القلم) آية ۱

ص ۳۹۲ ، 7 محفوظ : - UBA || 9 مرکبات : عالم مرکبات A || 10

محفوظ : - UB | 21-19 سورة ۱۸ (الكهف) آية ۱۰۹

ص ۳۹۳ ، 8 آن سخن : سخن AO | 9 نسخه ی : - AO 11

محفوظ : - UBA 14 محفوظ : - UBA | 16 اعضا : + آدمی A

ص ۳۹۴ ، 6 محفوظ : - UBA | 12 دوات می گویند : - A 15

جهت آن : آن جهت O | 16 اعضا داریم : دایم اعضا U | 17 صنعتها : صنعتها UB

ص ۳۹۵ ، 1 می نویسند : بعد ازین مطلب A مطلب (۶) رساله پانزدهم

دارد || 6 چهارم U : پنجم O

ص ۳۹۸ ، 13-11 وديگر ... چیست : - V | 18 تا ص ۳۹۹ ، 2

اول چیزی ... عقل اول می خوانند : در رسائل (: رساله V) ما قبل بیان جوهر
اول کرده شد (V : کردیم جوهر اولرا Oh) که جوهری است که بی واسطه
غیر از حق (: خود V) پیدا آمد وچیزهای دیگر بواسطه وی پیدا آمد این
جوهررا جوهر اول می گویند VOH

ص ۳۹۹ ، 4 می خوانند : می گویند B || عقل اولرا : جوهر اولرا

VOH || 8-5 باعتباری ... اول است : - UBA | 12-8 وآن عزیز ... رواست

: - UBAO | 14 آن يك چیز : + را O آن چیز V || باین صد نام : -

A || 21 ما : VB -

ص ۴۰۰ ، 1 می کرد : می گرداند VO || کرد : فرمود VOM ||

3 می کرد : می گردانید VO || 3-5 نامش عقل ... پیدا می کرد : V - |

3 کرد : فرمود Om نهاد A 5 می کرد : می گردانید O کرد : فرمود

VOM | 10-11 عقل اول ... ملك است : V - | 11 اسامی : اسامی اسامی AO

ص ۴۱۰ ، 3 عمل : قدرت V | 15 مخلوقات VOH . موجودات

UBAO || 16 فرزندان VOH : آدمیان UBAO | 17-19 واین عزیز ...

محکم B : UVAO -

ص ۴۰۲ ، 7 جهت : + فرمود V | 13-14 عالم کبیر ... علم عقل

اول است : UBA - | 14-15 عقل ... خدای است : ای درویش V | 16

بسیاری : بسیار U بسیار کس O | 19 نیافته اند : ندیده اند و نیافته اند O

19-20 سوره ۳۶ (یس) آیه ۸۲ | 21 رسیده است : وایشان دریافته است O

ص ۴۰۳ ، 1-2 سوره ۵۴ (القمر) آیه ۵۰ : + ید آورده اند O |

3 نه خدای است : و خدا مظهر ذات او O . UB - 4 زوی ... رسیده اند

V : UBAO - || 5 اول : U - | 11 سلطان العشق O : UVBA -

همدانی : UVB - | 13 سبب خیر ... شیطان است : UA - | 13-14

سبب رحمت ... عذاب است : A - | 14 ملك رحمت : ملك O | عذاب ملك

عذاب : لعنت شیطان O 15 ای درویش O : UVBA - بکارهای نیک

دعوت می کند و : A - | دعوت : طلب V | 16 بکارهای : بکاری O | 17

نیک باز می دارد : بد باز نمی دارد O || 18 خود : + بودم V || شبی :

شیث U شبی حضرت V | 20 خوان را : گوی را V || می دانی : می شناسی V

| 21 لاحول خوان : لاحول گوی V

ص ۴۰۴ ، 3 ای درویش : + آنچه حقیقت این سخن است بشرح تقریر

کنم که دانستن این سخن از مهمات است . بدان که در عالم کبیر کارکنان

هستند و درین سخن هیچ شك نیست و در عالم صغیر هم کارکنان هستند و درین سخن

هم شك نیست این کارکنان را دانایان هر يك باصطلاح خود نامی نهاده اند VOH

|| 7 نامی دارد : + یعنی این خداوند را باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند VOH || 8 است : کرده اند VOH (دو دفعه) || 9 است : کرده اند VOH | نور الله است : نور الله کرده اند و این جمله اسامی يك جوهر است و این يك جوهر حقیقت آدمی است VOH || 10-11 چون این ... در وجود می آید : و آن يك جوهر برنگی (: بنوعی Oh) دیگر باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند که این خداوند خانه را دیدند که چند کار می کرد VOH | 12 و آبادانی و فرمان بردن : و اصلاح V و فرمان نا بردن : - V || 13 و خود بینی و فرمان نا بردن : و فرمان نا کردن و یکی تواضع و فرمان بردن VOH و خود بینی OA | 14 آبادانی : اصلاح V | 15 و فرمان برد : - V | 16 و فرمان نمی برد : - VAO || 17 و خود بینی : - V | 18 نهادند : + و باعتبار آن که تواضع می کند و فرمان می برد نامش آدم نهادند VOH | 18-19 آدمی که هست شیطانی دارد : آدمی را شیطانی هست A || 20 تا ص ۴۰۵ ، 8 پس ملك و شیطان ... باز نمایم : ای درویش عمارت و اصلاح و فساد و خرابی در خود می کند و در غیر خود می کند V

ص ۴۰۶ ، 2-3 سورة ۳۸ (ص) آیه ۳۶ و ۳۷ || 6 ایشان : +
 ضایفه B | 9-14 ای درویش ... نامش بعقل است : - A || 13-20 عالم ملك جسم ... ملایکه می خوانند : - V || 13 در مرتبه ئی : در مرتبه اول O | 17-20 هیچ شك نیست ... می خوانند : - A || 20 علوی : کبیر V || و عالم : و کارکنان عالم V و AO | سفلی : صغیر V | 21 تا ص ۴۰۶ ، 6
 علم هر يك ... ما یومرون : - V

ص ۴۰۶ ، 1 سورة ۳۷ (الصفات) آیه ۱۶۴ 4 ایشان : هر یکی U
 هر يك O 5-6 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶ || 7 رساله هفتم از جلد دوم U : رساله هشتم از جلد دوم O منزل دوم و حکما جمله درین منزل دوم اند و اهل تناسخ جمله درین منزل سیوم اند V

ص ۴۰۸ ، 6-7 اما بعد ... النسی V : - USBOE || 7 بدان که :
 + منزل چهارم ذکر کرده شد E منزل : - B | پنجم : سیوم SV || 7-10

و طریق تناسخ ... تناسخ اند VSO : - UBE | 9 وهستند : - O | 12-10
و گفته آمد ... خلاف کرده اند : - SVE | 12 تا ص ۲۰۹ ، 2 اهل تناسخ
می گویند ... اکنون بدان که : - SV

ص ۴۰۹ ، 3 تا ص ۴۱۰ ، 6 که نفوس جمله ... باز نمائیم : -
UBEO | 3 آدمیان : + یعنی ارواح جمله آدمیان S | 3-4 در عالم علوی
... بوقت خود S : - V | 5 خود : - V | 6 خود : - V | 13 کس :
کسان S : کسان S || 14 نتوانند : نتوان S | گذشت : بگذرد S |
16 است از ... و عروج : - S || چندین : - V | 21 کس : کسان S

ص ۴۱۰ ، کس : کسان S | کس : کسان S | 3 تا : + باین S
| 4 در : بر S || 7 جزوی : جزوی اند U جمله آدمیان SVOh | 12
و بقدر ... می سازند : - UB | 20 بدان که : - U

ص ۴۱۱ ، 7 نزول : + و عروج V | 10 ازین همه گشتن : - UBE
|| 15 می کنند : می آید US | 18 درخت لفاح : لفاح U واق واق : واق
V || 19 دیگر : - U | 21 می کنند : می آیند U

ص ۴۱۲ ، 1 کرمی : کرمك (O) || 2 گل : + و آب U | 3
حیوان : از حیوان U . V || 4 فیل : بیل SE | 9-10 یعنی نفس ...
اماره می گویند : - UBE | 10 حکما : علما SVOh || 11 نفس ناطقه را
نفس لوامه می گویند SV : نام وی نفس لوامه است O نام وی نفس ناطقه است
UBE | 11-13 و بمراتب بر می آیند ... قدسی می گویند : - V || 12-13
نفس ناطقه را نفس قدسی می گویند SOh : نام وی نفس قدسی است UBEO .
14 نفس ناطقه را نفس مطمئنه می گویند SVOh : نام وی نفس مطمئنه است
UBEO || 15-16 سوره ۸۹ (الفجر) آیه ۲۸ تا ۳۱ || 17-19 ای درویش ...
پیوند : یعنی UBE | 19-20 چون بدرجه حکما رسیدند : بعضی SV | 20
رسیدند : رسند U || از دوزخ : از درکات دوزخ O | گذشتند : بگذرد SV
|| رسیدند : رسند SV | 20-21 چون بدرجه اولیا رسیدند : بعضی SV | 21
گذشتند : بگذرد SV || رسیدند : رسند SV

ص ۴۱۳ ، 1 وچون ... بخدای رسیدند : - V ، چون بدرجہ انبیا رسیدند : بعضی S | گذشتند : بگذرند S | رسیدند : رسند S || 2 سورة ۵۴ (القمر) آیه ۵۴ و ۵۵ || علماء : - UBE 9 این سه معنی ... نبوت است : - SV | 16 به نباتی یا به حیوانی یا به انسانی : به تخم نباتی یا به نطفه حیوانی یا به نطفه انسانی SVom : 16-17 که مناسب استعداد وی باشد : - SV || 17-20 که بنزدیک ... کار کنند : - SV || 18 وده نفس : - U 18-19 وچون ... تعبق سازند B : - UEO 19 ایشان : - O

ص ۴۱۴ ، 2 باشد : + در سه منحصر است O | 3 سه دور است : ادوار سه است Oh | 4 اعظمی : + اما O | نباشد : + اگر U || 5-6 روی زمین را : روی را U || 7-9 اما ... خراب نشوند : خراب شوند S || 7 اثری از : - U | 8 محکم : بزرگ محکم O || 9 آب و باد و آتش : آب و باد UE ، O - O 10 عام : + تر O || 11-13 نمائند ... نباتات و حیوانات : - V | 11 آثار : عمارات و آثار O 12-13 نباتات ... پیدا آیند : - OE | 15 تا ص ۲۱۵ ، 16 که هوای آن ... دیگر باره پیدا آیند : - B

ص ۴۱۵ ، 4-5 ودر آخر ... دوری است : - V 14 بگذرد : میگردد S میگویند که میگذرد V | 16 نوع : نوع SE اباره : - U | 18-20 وشریعتی و قانونی ... منسوخ کند : - V 18 دیگر : نو دیگر U || 20 کند : گرداند S

ص ۴۱۶ ، 1 بی شمار : + بوی و O 8 معنی : - O 14-15 وکوه ... نبود : - UBE | 15 سورة ۲ (طه) آیه ۱۰۶ | 18 ای درویش... ظاهر شوند : - UBEO | 18-21 اما ... کامل شوند : - UBE || 21 چیز : صنعت و حرفت O

ص ۴۱۷ ، 1 بیان : - O | 5 سورة ۴ (النساء) آیه ۶۰ و غیرها || 6 در بیان نسخ : - S | 8 در بیان نسخ : - UE 14 این است مراتب نسخ : - UVBE | 15 مسخ : فسخ S عبارت : - E || 16 دیگر : + جنس O | فرود : فروتر از O || جزوی : انسانی VOH ، - S || 17 بعد از : با O |

18 همچون ... موصوف شود : - UBE || 19 و معاصی بسیار کند : - SV ||
21 و ص ۴۱۸ ، 1 موز یا موش : مور و موش SBE

ص ۴۱۸ ، 5 باز گردد ... نبات : یا S || 6 باز گردد : فرو رود
SVOh | و بصورت معادن حشر شود SVO : - UBE || 6-7 سور ۶۶ (التحریم)
آیه ۶ | قوا ... معنی است O : - USVBE | 7-8 و سالهای ... سنة : -
UBE || 8 سورة ۷۰ (المعارج) آیه ۴ || 9 کشد : می کنند US || 10 یابد:
- E || 10-11 سورة ۴ (النساء) آیه ۵۹ || 14 و همچون ... شود : - UBE
|| 17 غیر ناطق : - SVO || 20 تا ص ۴۱۹ ، 8 و وقت باشد ... باز آمده اند
SV : - UBEO

ص ۴۱۹ ، 9 ای درویش ... شد که SV : - UBEO || جزئی : آدمی
SV || 10-15 که شریف ... خواهد بود SV : و چون کمال خود حاصل کردند
بعد از مفارقت قالب انسانی ازین عالم کون و فساد خلاص یابند و بعالم بقا و ثبات که
عالم عقول و نفوس است می پیوندند و در آن عالم بقا و ثبات هر يك در مقامی باشند
و طهارت هر که زیاده باشد مقام وی بالاتر باشد چنان که در رساله حکمت تقریر
کرده شد UBEO || 16 تا ص ۴۲۰ ، 5 مطالب (۱۶) و (۱۷) در SV نیست
|| 16 دیگر : - U

ص ۴۲۰ ، 1 سورة ۴۲ (الشوری) آیه ۵ ، 4-5 سورة ۱۹ (مریم) آیه
۸۸ و ۸۹ || 5 تمام شد منزل پنجم : - SV

ص ۴۲۲ ، 4-6 اهل وحدت ... خواهم کرد VO : - UB | 4 شمشاند
و در منزل هفتم : ششم و هفتم O پنجم اند و در ، منزل ششم || 5 ششم : پنجم V
| 9 ای درویش : - UB | از اهل وحدت : - UB | 10 بر : - U || 14
موجوداتی : موجود ذاتی O | 15 و آب : - U || 16 عکسی و ظلی : ظلی
و عکسی O || 17 تا ص ۴۲۳ ، 9 مطلب (۴) در UB نیست | 17 ندارد : - V

ص ۴۲۳ ، 3 این طایفه : - V || 4 این : + دو V 8-9 تا
سخن ... نمائیم V : - O || 10 این طایفه می گویند که V : - UBO |
18 فصل : - UO || 20 باشیم : ایم UO

ص ۴۲۴ ، 4 خواب نکرده ئی : در خواب نرفته V || 5-6 آن کس :
 - UO || 11-13 عالم را نیز ... محکوم اند O : - UVB
 ص ۴۲۵ ، 1 این : - UVB || 3-7 پس ازین ... بر وجود خدای
 عزوجل : - U || 10 احوال این : احوال UB || 11 تشبیه : نسبت UB ||
 15 تشبیه VOH : نسبت UBO

ص ۴۲۶ ، 4 دنیا هیچ نه ارزد O : که دنیا هیچ بقا وثبات ندارد V ،
 - UB | 5 از جهت آن : - UB || 5-6 وهر چه ... نباشد UB || 7 مقدار
 UV : قدر BO || 9 دوستی اهل : صحبت اهل VOH || 10 تمام : جمله O ،
 - U | 11-12 و بعضی ... می شوند : - B || 12-13 اگر چه ... می شناسند
 و VO : اگر چه U ، - B || 14 بقدر ضرورت VO : - UB || 15 بود :
 شد V ، - U || 16 و کدام ... باید بودن VO : - UB || 18-19 بلکه ...
 توانند بود VO : - UB || 21 برد : بود O | بود : شد O || ازین ددی
 خونخوار V : - UBO

ص ۴۲۷ ، 1-2 که از جزع ... ندهد V : - UBO || 2 تمام شد
 جلد سوم و : - VB || و تمام شد منزل ششم : - B || ششم : پنجم V || 2-3
 واین يك طایفه اند از اهل وحدت : - UB

ص ۴۳۰ ، 4 درویشان V : اما بعد چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا
 عزیز ابن محمد النسفی که جماعت درویشان UA || 7-8 وما توفیقی ... انیب :
 اجابت کردم UA || 11 بنزدیک اهل وحدت : ابو تراب نسفی می گوید که UA
 || 15 است : دارند UA | 15-16 زحل بر .. هفتم : - UA || 16 دور تر
 است : + وزیر تر است و UA || 17 و باقی را ... هر کدام که V : و قمر
 که بما نزدیکتر است بالاترست و بر آسمان هفتم است یعنی هر چیز که UA

ص ۴۳۱ ، 4-5 واز درخت هر چیز ... شریفتر بود : - A || 5
 و شریفتر : - U || 10-12 وهمه چیز .. این چنین است : - A || 10 که : -
 U || 11-12 درین عالم ... این چنین است : - U || 12 سوره ۶
 (الانعام) آیه ۵۹ || 14 خواهد شد : + وشك نیست که این چنین باشد

UA || درخت : شاخ و درخت UA || پیدا آید : + که در بینخ و ساق و شاخ
 درخت باشد و هر چیز که بر شاخ درخت پیدا آید و پیدا آمد UA || 16 اهل
 وحد می گویند : ابو تراب می گوید UA | مراتب : این درخت همیشه بود
 و همیشه باشد و مراتب UA || 17 باشد : + از جهت آن که امکان ندارد که
 نیست هست شود و امکان ندارد که هست نیست گردد همیشه نیست نیست باشد
 و همیشه هست هست باشد UA || 19-21 و آن عالم سفلی ... دیگر نگیرند : - UA
 ص ۴۴۲ ، 2-3 و آن عالم ... و میوه درخت اند : - UA || ... 6
 رسیدن : رسیدگی UA || 10 جائی بجائی : حال بحال UA || 10-11 بخلاف ...
 و شاخ : - UA || 12 این درخت را : ای درویش ابو تراب می گوید که این
 درخت را UA | و ساق از خود است : - A || 14 باغبان : خورنده و باغبان A
 || 16 سایه : صحت UA || حیوة : حیات و ممات UA || از خود است : +
 و ملك از خودست و ملكوت از خود است و جبروت از خودست UA || 17 همه
 از خود است : - UA || 18-19 یافت که دریافت ... نیافت : - UA

ص ۴۴۳ ، 3 اهل وحدت می گویند : ابو تراب می گوید UA || 4
 و حرکت ارادی : - UA || 5 و حرکت ارادی : - UA || 6 موجودات : مراتب
 موجودات UA || 7-8 و حرکت ارادی : - UA || 12 و حرکت ارادی : -
 UA || 14 و حرکت ارادی : - UA || 16 ملكوت است : + آنچه ازین
 درخت محسوس اند نامش عالم شهادت است و آنچه معقول اند نامش عالم غیب است
 و آنچه ازین درخت محسوس اند نامش دنیا است و آنچه معقولند نامش آخرت است
 UA || 20 می آید : آمد UA || 21 می رود : رفت UA || نمی آید :
 نیامد و هیچ چیز بهیج جای نرفت UA

ص ۴۴۴ ، 1 با خود : + دارند UA || 2 دارند : + اعراض از
 قوت بفعل می آیند و باز از فعل بقوت می روند و از عالم اجمال بعالم تفصیل
 می رسند و خود را جلوه می دهند و باز از عالم تفصیل بعالم اجمال باز می گردند
 تمام شد سخن اهل وحدت UA (+ و تمام شد منزل هفتم U)

ص ۴۴۷ ، 9 بیشتر : یکی بیش Ch

ص ۴۵۰ ، 2-10 الحمد ... جدیر : ای درویش دانستن این فصل از
 مهمات است O 5-10 که جماعت ... جدیر : - V | 15-16 و این مراتب
 ... بکمال رسد V : وزود بکمال رسد O ، - C

ص ۴۵۱ ، 2-3 الحادش .. گمراه اند : - C | 2 الحادش : الحاد
 O خلاق : خلقان O | 6 ناقصترین آدمیان : ناقصترین مردمان و گمراهترین
 O 8 آنگاه : .. O اباحتش در پیش V اباحتش پیش C اباحت
 پیش وی O 9 خلاق : خلقان O || 16 می رفت : شده بود C بود V ||
 17 دیگرش : دیگر C 18 شیخی و پیشوائی O : پیشوائی و شیخی C پیشوائی
 V پیشوائی : + و شیخی C

ص ۴۵۲ ، 5 دل : - V 7 بطاعات و عبادات : بعبادات O || ص ۴۵۲ ،
 9 تا ص ۴۵۳ ، 3 این چنین کس ... بعلامت بگذرانند : - C || 10-11 خیال
 پیغمبری در خاطرش O : بخيال پیغامبری V | 11 نیز راضی نگردد : قناعت
 نکند پیغمبری خواهد O هم : - O | 12 است : - V | 18 باشند و نادان
 بود V : واندك عقل باشند و نادانی و حماقت بر ایشان غالب باشد O | 19 موافق
 : - V | 20-21 بگویند ... یافته اند : .. O | 21 بروی : - O | گردانند :
 کنند O

ص ۴۵۳ ، 1 خاطر : + و آرزوی O نيك نیست Oh 3 پیشوائی
 ... بگذارند : گیرد O || 12 همراه است : + هر نفس که باشد البته بالا طلبد
 V | 13 پس : - VC | 20 سورة ۷۹ (النازعات) آیه ۴۰ و ۴۱

ص ۴۵۴ ، 2 دوستی چاه است : حب مال و حب جاه است O || 3-4
 باقی ... رسیدند : - O | 6-16 طامات ... که تو باشی : - C " 6 ودعوی :
 - V 10 قاضیئی : قضا O || 11 سعی : بند O || باشد O : است V || 12
 بر خود O : - V || بزرگتر و V : - O | آن کس : آن V || 13 تنگتر
 می کند و بر خود می بندد O : بیندد و تنگ کند V || 14 بر خود ترك جاه
 است O : ترك است V | 16 پس : - VC || 18 در خوف بود : - O ||
 20 در باب دین : - VC

ص ۴۵۵ ، 5 ندانی و : O : VC - | 6-5 پیش نگیری و باندیشه خود
 مذهبی نسازی : و مذهبی پیش نگیری C || 8 فضا و علما بوده اند که : VC -
 || 9 کردند : + و طریقی پیش گرفتند C || 11 محقق ایم : بر حق ایم O ||
 12 یکی بیش نباشد : از میان چیزهای مختلف یکیست بیش نباشد و یکی بیش نتواند
 بود O | 13 حقیقت O : حقیقت V حق C | 15 از آن V : ازیشان OC || که
 گفته شد : OC - | 19-18 و یقین ... مدار O . VC -

ص ۴۵۶ ، 3-1 که ترك ... دو جهانی کند O : VC - | 4 تمام شد :
 + سخن اهل وحدت و تمام شد منزل هفتم O تمت الرسالة و کتاب منازل السائرین
 V - ، C

ص ۴۷۲ ، 1 سورة ۶ (الانعام) آیه ۵۹ || 11-10 سورة ۳۷ (الصفات)
 آیه ۱۶۴ | 11 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶

ص ۴۸۰ ، 11 و از رحم باین عالم آید : SO - || 13 یعنی عالم
 اجمال ... وجه آدمی است : O - || و عالم تفصیل : + و چون جسم آدمی بنهایت
 رسید و از اجمال بتفصیل آمدند V | 16-15 یعنی عالم اجمال ... هر دو مرتبه
 V : SO - || 16 چون ذات و وجه و نفس : S -

ص ۴۸۱ ، 8-5 ای درویش ... ذات می خوانند : V -

ص ۴۸۳ ، 2 اول : دوم Oh || دوم : سوم Oh

ص ۴۸۵ ، 7-4 سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵

فهرست عام

به بعد ، ۳۹۹ ، ۴۷۲ ، ۳۷۸ به بعد ؛ -

نسخه و نمودار دنیا و آخرت ۶۴ به بعد .

آدمیان ۳۱ به بعد ، ۵۹ به بعد ، ۶۳ ، ۷۵ ،

۷۹ به بعد ، ۹۰ به بعد ، ۲۳۹ ، ۲۹۶ ،

۳۰۵ به بعد ، ۳۶۷ ، ۴۰۹ به بعد ، ۴۳۹ ،

۴۷۱ ، ۴۷۴ به بعد ؛ - سه طایفه اند ۵۳

به بعد ، ۹۰ به بعد .

آزاد ۸ به بعد ، ۸۲ ، ۱۳۷ به بعد ، ۲۷۳ ،

۴۵۳ به بعد .

آزادی ۸ به بعد ، ۱۳۸ به بعد ، ۲۷۲ به بعد ،

۴۵۴ .

آسمان ۵۷ به بعد ، ۱۴۴ ، ۱۶۹ ، ۲۶۳ به بعد ،

۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۴۳۰ به بعد ؛ - اول ۱۰۸ ،

۱۴۷ ، ۴۳۱ ، ۴۶۰ ، ۴۷۱ ؛ - دوم ۱۰۸ ،

۱۴۷ ، ۴۷۱ ؛ - سوم ۱۴۷ ، ۴۷۱ ؛ -

چهارم ۱۴۷ ، ۴۷۱ ؛ - پنجم ۱۴۸ ، ۴۷۱ ؛

- ششم ۱۴۸ ، ۴۷۱ ؛ - هفتم ۱۴۸ ، ۴۳۱ ،

۴۷۱ . **رک افلاک ، فلك** .

آفرینش ارواح و اجسام ۵۲ به بعد .

آیه ۳۸۲ .

آینه ۱۸۰ ؛ - این نور ۲۵۰ ؛ - دل ۱۷۲

به بعد ، ۲۳۴ به بعد ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۸۸ ؛

- کیتی نمای ۱۶۴ ، ۹۳ ، ۵ ، ۱۷۳ ، ۲۳۷ ،

به بعد ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ .

آ

آب (عنصر) ۱۸ به بعد ، ۳۳ به بعد ، ۵۶ به -

بعد ، ۷۱ به بعد ، ۱۷۸ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ،

۳۷۷ به بعد ؛ - حیوة ۵ ، ۱۶۳ .

آباء ۷۱ ، ۱۶۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۷۸ ،

۴۶۵ ، ۴۷۰ به بعد .

آبگینه بدن ۲۸۸ .

آتش (عنصر) ۱۹ به بعد ، ۳۳ به بعد ، ۵۶

به بعد ، ۷۱ به بعد ، ۱۷۸ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ،

۳۷۷ .

آخر زمان ۳۱۷ .

آداب ۱۲۰ به بعد ، ۳۸۸ .

آدم ۷۲ ، ۵۵ ، ۸۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،

۱۶۱ به بعد ، ۱۶۹ ، ۱۷۹ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶ ،

۲۹۵ به بعد ، ۲۹۹ به بعد ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ،

۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۴۶ ، ۳۹۹ به بعد ،

۴۰۱ به بعد ، ۴۱۴ ، ۴۸۲ به بعد ؛ - خاکی

۱۶۲ ، ۴۰۱ ؛ - فرزندان ۴۰۱ ؛ -

مخلوقات ۴۰۱ ؛ - موجودات ۷۲ .

آدمی ۲۳ به بعد ، ۳۰ به بعد ، ۵۳ به بعد ،

۶۷ ، ۸۵ به بعد ، ۱۴۹ به بعد ، ۲۰۶ ،

به بعد ، ۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۵۰ به بعد ،

۲۵۵ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۷۳ ، ۲۹۵ ، ۳۱۵ ،

۳۲۴ ، ۳۵۵ ، ۳۷۱ ، ۳۸۰ ، ۳۸۵ ، ۳۹۳

الف

- اباحت ۴۵۱ به بعد .
- ابد ۱۷۹ : - الآباد ۳۶۰ .
- ابدال ۳۲۲ .
- الابرار ۳۰۳، ۱۰۳ .
- ابراهيم (پيغمبر) ۱۷۹ ، ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۳۹ ، ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۳۹ .
- ۳۷۴، ۳۵۵، ۳۲۴ .
- ابراهيم ادهم ۳۳۱ به بعد .
- ابرقوه ۳۴۰، ۱۴ ح .
- ابليس ۱۴۳ ، ۱۴۹ ، به بعد ، ۱۶۹ ، ۱۷۹ ، ۴۰۴، ۳۹۸، ۳۴۶، ۳۰۱ به بعد .
- ابن عربي ۳۶۴ .
- ابوتراب نسفی ۲۶۳، ۲۶۲ به بعد ، ۲۶۶ به بعد .
- ابوعبدالله خفيف ۱۱۸، ۱۰ .
- اتحاد ۳۱ به بعد ، ۲۸۶، ۲۵۸ .
- اتصالات کواکب ۲۰۸، ۱۷۲ .
- اتفاقات ۳۶۷ .
- اجسام ۵۵ به بعد . رک جسم .
- «اجر» ۵۸ ح .
- اجل ۱۹۲ ، ۱۹۸ به بعد ؛ - قضا ۲۶۶ ؛ - مسمى ۲۶۶ ؛ - مطلق ۲۱۳ ، ۴۷۶ ؛ - معين ۴۷۶ ؛ - مفيد ۲۱۳ .
- اجمال ۷۴ ؛ مرتبة اجمال ۲۷۹ به بعد ؛ رک عالم اجمال .
- احاديث ۲۲۰ به بعد ، ۲۲۵ ، ۳۸۳، ۳۲۴ ، ۳۹۸ به بعد ، ۴۰۳ ؛ - اوایل ۲۲۰ به بعد ، ۳۹۸ به بعد .
- احاطت ۳۷۷، ۳۸۰ ؛ - جسمی ۳۸۱ به بعد ؛ - حقیقی ۳۸۱ به بعد ؛ - روحی ۳۸۱ ؛ -
- علمی ۳۶۸ ؛ - غیبی ۳۶۸ ؛ - مجازی ۳۸۱ به بعد .
- احتياط ۲۱۱ به بعد .
- احد حقیقی ۳۶۹ ، ۳۵۰، ۲۸۳، ۲۸۲، ۷۱ ح ۴۸۲ .
- احکام ۴۷، ۴۴۱ ؛ - جزوی ۱۹۹ به بعد ؛ - شریعت ۴۴۱ ؛ - کلی ۱۹۹ به بعد .
- احوال بعد از مرگ ۱۰۸ به بعد .
- اختيار ۱۹۶، ۶۳، ۳۴ تا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۸ ، ۲۶۳، ۳۲۹، ۳۳۶ به بعد ، ۳۳۹ ، ۴۳۳ ، ۴۷۵ .
- اخلاط اربعة ۲۴۵ .
- اخلاق ۸۵، ۳۴۰، ۳۹۹، ۴۱۶ ؛ - بد ۱۲۹ ، ۱۴۹، ۲۱۰، ۴۴۰ ؛ حمیده ۳۰۸، ۲۹۵ ، ۴۱۳ ؛ - خدا ۱۵۱ ؛ - دیوی ۱۵۱ ؛ - ذممه ۴۱۳، ۲۹۵ ؛ ناپسندیده ۲۳۰ ؛ نیک ۸، ۳۱، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۲۹، ۱۴۹ ، ۱۵۹، ۲۱۰، ۲۵۵، ۲۷۳، ۳۰۲ ، ۳۵۸ به بعد ، ۴۴۰ .
- اخوان الصفا ۷۹ ح .
- ادوار ۴۱۷ به بعد .
- ادیان پیشین ۳۲۰ .
- اذکار ۸۰، ۹۴ به بعد ، ۱۲۸ .
- ارادت ۱۱۲ به بعد ، ۳۳۹ ؛ - خدای ۶۲ ، ۳۳۷ به بعد ؛ - ومحبت با هادی ۹۵ .
- ارض ۱۹۰ .
- ارکان سلوك ۸۴ به بعد ، ۹۵ به بعد .
- ارواح ۵۵ به بعد ، ۲۳۶، ۴۰۹ به بعد ، ۴۶۳ به بعد ، اروحه ۴۵۹، ۴۶۳ به بعد ، ۴۸۶ ؛ رک : روح .

- اروحه ۴۵۹ .
 ازل ۱۷۹ .
 ازمنهٔ اربعه ۲۰۸، ۹۰، ۷۵ ، بد بعد، ۲۱۶ .
 ۴۷۵، ۳۶۷، ۲۵۶ .
 اسامی ۱۷، ۱۵۹، ۱۶۴، بد بعد، ۱۷۸، ۱۸۰،
 ۲۴۹، ۲۲۳، ۱۸۶ تا ۲۷۶، ۲۵۳ ، بد بعد ،
 ۳۷۰، ۳۲۱، ۲۹۰ ، بد بعد ، ۳۹۹ ،
 ۴۶۸، ۴۳۸ ، بد بعد ۴۸۰ به بعد .
 اسباب ۴۰ به بعد ، ۱۷۲، ۲۸۱، ۳۳۶ به بعد .
 استعداد ۱۲۴، ۲۱۱، بد بعد ، ۲۳۶، ۲۲۸ ،
 ۲۵۴، ۲۵۰ به بعد ، ۳۶۷، ۳۱۵، ۲۶۵ ،
 ۳۸۶ به بعد ، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۵۴ ،
 ۴۷۵ ؛ - وقابلیت عام وخاص وخاص خاص
 . ۲۱۶
 اسرافیل ۳۱۹، ۱۴۸ .
 اسفل السافلین ۳۸۴، ۵۸ .
 اسکندر ۱۶۳ .
 اسلام ۶۴۰، ۲۳۸، ۱۷۴، ۱۳۹، ۹۴ .
 اسم ۲۷۷ به بعد ، ۳۶۶ ، ۴۸۰ به بعد ؛
 حقیقی ۲۸۰ به بعد ؛ - علم ۲۸۰ ؛ -
 مجازی ۲۸۰ ؛ رک : اسامی .
 اشتیاق ۳۶۸ .
 اشراق (نماز -) ۱۲۱ .
 اشیاء ثابتہ ۳۶۵، ۱۶۱ .
 اصفهان ۳۴۱، ۱۵۲ .
 اضداد ۴۸۲، ۳۷۴، ۲۹۹، ۲۶۵، ۱۷۸ .
 اطفال ۴۱۱ .
 اعادت ۵۸ ح
 اعتبار (خواب دیدن) ۲۴۴ به بعد ، ۳۲۵ .
 اعتدال ۲۶۵ .
- اعتراض وانکار ۲۸۴، ۱۰۳، ۹۶ ، بد بعد ،
 . ۴۳۶
 اعتقاد ۳۹ به بعد ، ۱۸۱ .
 اعتماد ۳۳۵ به بعد .
 اعراض ۵۵ به بعد ، ۱۵۶ ، بد بعد ، ۱۶۰ ،
 بد بعد ، ۱۸۶ ، ۲۶۵، ۲۸۱، ۳۴۶، بد بعد ،
 ۳۵۳ به بعد ، ۴۶۴، ۳۶۴، ۳۵۷ .
 اعصاب ۲۱ .
 اعضای آدمی ۱۹ به بعد ، ۱۴۴ ، بد بعد ،
 ۱۹۱ به بعد ، ۳۵۶ ، بد بعد ، ۳۹۳ ، بد بعد ،
 ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۰۲ .
 «اعلیٰ» ۲۹۰ .
 اعلیٰ العلیین ۳۸۴، ۵۸ .
 اعیان ثابتہ ۳۶۴، ۱۶۱ .
 افراد ۴۷۹، ۲۷۶ ؛ - عالم ۲۵۴ ؛ - عالم
 سفلی ۳۵۲ ؛ - عالم علوی ۳۵۲ ؛ -
 عالم ملک ۴۰۲ ؛ - کائنات ۴۲ ؛ - ملک
 ۲۲۳ به بعد ؛ - موالید ۲۸۱ ؛ - موجودات
 ۱۳، ۲۴، ۴۲، ۴۶، ۱۳۶، بد بعد ، ۱۵۲ ،
 ۲۵۷ ، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۲۸
 بد بعد ، ۴۳۳، ۳۸۶، ۳۷۱، ۳۶۰، ۲۸۶ ،
 . ۴۷۸
 افراط و تفریط ۶۴ .
 افعال ۱۷، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۱۱، بد بعد ، ۲۱۳ ،
 به بعد ، ۲۵۹ ، بد بعد ، ۲۵۳ ، ۲۷۶، ۲۵۵،
 تا ۲۹۰، ۳۱۵، ۳۷۰، بد بعد ، ۳۹۴، ۳۸۶ ،
 ۴۶۸، ۴۳۸ ، بد بعد ، ۴۷۵ ، ۴۸۰ به بعد ؛
 - بندگان ۳۹ به بعد ؛ - پستندیده ۲۹۵ ؛
 - جسم ۳۸۰ ؛ - خدا ۱۴۴ ، ۲۲۴ ؛ -
 خلیفهٔ خدا ۱۴۴ به بعد ؛ - ناپستندیده

امهات ۳۳ به بعد ، ۷۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،
۱۱۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۷۸ ، ۴۶۵ ، ۴۷۰ ،
به بعد .

انبیا ۲۷ به بعد ، ۵۶ به بعد ، ۸۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ ،
۹۴ ، ۱۰۷ ، ۱۳۵ ، ۱۶۹ ، ۱۸۸ ، ۱۹۹ ، به -
بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ،
۲۹۰ ، ۳۰۸ ، ۳۱۶ به بعد ، ۳۲۱ ، ۴۰۲ ،
۴۰۳ به بعد ، ۴۱۲ به بعد ، ۴۱۶ ، ۴۴۰ ؛
- بنی اسرائیل ۳۲۱ .

انجم ۲۴ ، ۱۳۵ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۷۲ ، ۱۸۹ ،
۱۹۸ به بعد ، ۲۰۷ به بعد ، ۲۴۲ ، ۲۵۶ ،
۲۶۲ به بعد ، ۳۴۹ به بعد ، ۳۷۰ ، ۴۱۱ ،
به بعد ، ۴۳۱ ، ۴۳۸ ، ۴۶۴ ، ۴۷۰ به بعد ،
۴۷۶ ، ۴۷۲ .

اندوه ۱۶۶ ، ۱۸۲ ،
انس ۲۸۴

انسان ۳۴ ، ۷۲ ، ۱۳۵ ، ۱۴۳ ، ۲۶۵ ، ۴۱۰ ،
۴۱۲ به بعد ، ۴۱۶ به بعد ، ۴۳۱ به بعد ؛
- توانا ۴۷۲ ؛ - دانا ۴۷۲ ؛ - صغیر
۲۵۶ ، ۴۸۵ ؛ - کامل ۱۰ تا ۱۰ ، ۱۶۲ ،
۱۹۰ به بعد ، ۲۳۶ به بعد ، ۲۵۱ به بعد ،
۲۵۵ به بعد ، ۳۶۱ ، ۳۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲ ؛
- کبیر ۴۸۵ ، ۲۵۶ .

انسانی (مرتبه) ۱۰۳ ، ۲۲۸ ، ۲۷۲ ، ۴۱۸ ،
به بعد . - رک : روح انسانی

انصاری (کتاب) ۱۳۸

انکار ۲۸۹ به بعد ؛ - رک ؛ اعتراض و انکار .
اهل اتحاد ۲۵۸ ؛ - ارادت ۴۶۷ ؛ -
استدلال ۴۰ به بعد ، ۴۴ ح ؛ - اسلام
۴۰ ح ؛ ایمان ۴۰ ، ۴۶۳ به بعد ، ۴۱ ح ،

۲۹۵ ؛ - نیک ۸ ، ۳۱ ، ۸۸ ، ۹۷ ، ۱۵۹ ،
۲۵۵ ، ۲۷۳ ، ۳۵۸ به بعد .

افلاک ۲۴ ، ۳۵ ، ۷۱ به بعد ، ۱۳۵ به بعد ،
۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۷۲ ، ۱۸۹ ، ۱۹۸ به بعد ،
۲۰۷ به بعد ، ۲۴۲ ، ۲۵۶ ، ۲۶۲ به بعد ،
۳۴۹ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ، ۴۱۱ ، ۴۳۱ ،
به بعد ، ۴۳۱ ، ۴۳۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۴ ، ۴۷۰ ،
به بعد ، ۴۷۶ ، ۴۷۲ .

اقتباس انوار ۲۶۳ ، ۶۰

اقتوال ۲۱۲ به بعد ، ۳۹۴ ، ۴۷۵ ؛ -
بندگان ۳۹ به بعد ؛ - پسندیده ۲۹۵ ؛ -
نیک ۸ ، ۳۱ ، ۸۸ ، ۹۷ ، ۱۵۹ ، ۲۵۵ ،
۳۵۸ به بعد .

اکسیر ۲۵ ؛ - اعظم ۵

اكتساب علوم ۲۶۲ ، ۶۰
الحاح ۳۳۲

الحاد ۲۵۱ به بعد .

الف ۵۸ ، ۴۲ ح .

الهام ۲۸ ، ۹۰ ، ۲۳۴ به بعد ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ،
۲۵۶ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۳ به بعد ، ۴۷۷ .

الهیة ۱۱۰

الیاس (پیغمبر) ۲۴۱

امام ۴

امانت ۲۵۲ ، ۲۹۹

امت محمد ۳۲۰ به بعد .

امر ۲۲۵ ، ۴۰۰ به بعد ؛ - خدا ۹۷ به بعد ؛
- شیطان ۹۷ به بعد ؛ - ملک ۹۷ به بعد ؛
- نفس ۹۷ به بعد ؛ - زهی ۳۰۶ ، ۳۰۸ .

امکان ۳۰۲

امن ۱۹۳ ، ۴۸۲

- ۴۴ ح : - بدعت ۴۵۵ : - بہشت ۳۳۱ :
 - ترك و توكل ۴۱ ح : - تصوف ۸۴ ،
 ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۱ ، ۳۰۳ ،
 ۴۲۲ ، ۴۳۷ ، ۴۴۴ ح : - تقوی : ۳۵۴ ح :
 ۲۶۱ ، ۲۶۳ : تناسخ ۳۹ بہ بعد ، ۷۹ ، ۸۰ ،
 بہ بعد ، ۲۳۷ ، ۲۶۱ : - جبروت ۱۷۳
 بہ بعد ، ۲۲۲ : - حکمت ۲۹ ، ۲۳ بہ بعد ،
 ۷۰ بہ بعد ، ۷۴ ، ۲۳۹ ، ۲۳۹ بہ بعد ، ۴۰۸ ،
 ۲۲ ح : - حلاول - ۲۵۸ : -
 خیال ۲۴۸ : - دنیا ۲۲۹ ، ۲۲۹ ، ۲۲۶ ، ۲۲۶ :
 - دوزخ ۳۳۱ : - ذوق ۲۶۹ بہ بعد : -
 روزگار ۱۲۶ ، ۲۸۷ بہ بعد : - سنت ۶۲ :
 شریعت ۲۳ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۵۲ بہ بعد ، ۵۵ ،
 ۷۴ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۲۳۹ ، ۲۲ ح : ۲۶ ح : -
 شیعت ۶۲ : - صحبت ۳۳۷ : - ظلم ۲۶۳
 : - عافیت و سلامت ۴۱ ح : - عشق ۴۶۷
 : - علم ۳۴۵ : - فراغت و جمعیت ۴۱ ح :
 - فسق ۲۶۱ : - فہم ۳۴۵ : - کشف
 ۴۴ بہ بعد ، ۲۶۹ بہ بعد : - کمال ۲۲۸ :
 - محبت ۴۶۷ : مشرق ۳۱۸ : - معرفت
 ۵۶ بہ بعد ، ۳۳۳ ، ۳۳۶ بہ بعد : مغرب
 ۳۱۸ : ملك ۲۲۲ : - ملكوت ۲۲۲ :
 منزل چہارم ۳۴ : - میل ۴۶۷ : وحدت
 ۳۰ بہ بعد ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۲۴ ، ۲۴۸ بہ بعد ،
 ۲۶۲ بہ بعد ، ۲۶۱ بہ بعد ، ۴۲۲ بہ بعد ،
 ۴۳۰ بہ بعد ، ۴۳۷ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۷۸
 بہ بعد ، ۳۸ ح :
 اوایین (نماز) ۱۲۱ .
 اوحدی (شیخ) ۳۸۳ .
 اوراد ۱۲۱ ، ۱۲۸ .
- اوصاف ذمیمہ ۲۳۰ .**
اولوالعزم ۲۸ بہ بعد ، ۵۲ بہ بعد ، ۳۲۲
 بہ بعد .
اولیا ۵۲ بہ بعد ، ۷۴ ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۱۰۷ ، ۱۶۹ ،
 ۱۹۹ بہ بعد ، ۲۱۱ ، ۲۳۶ ، ۲۹۰ ،
 بہ بعد ، ۳۰۸ ، ۳۱۶ ، ۳۲۲ ،
 ۴۱۲ بہ بعد ، ۴۸۴ : - سیرت ۲۹۰ .
ایقان ۳۰۲ ، ۱۳۹ ح .
ایمان ۲۷ بہ بعد ، ۵۰ ، ۵۹ ، ۹۵ ، ۱۰۳ ،
 ۱۰۷ ، ۱۳۹ ، ۳۳۵ ، ۳۴۰ ، ۳۸۲ .
- ب**
باطن ۸۸ ، ۵۱ بہ بعد : - آدمی ۲۱ بہ بعد ،
 ۳۵۷ : - وجود ۴۶ بہ بعد ، ۲۴۹ بہ بعد ،
 ۲۵۴ بہ بعد ، ۴۶۹ ، ۴۸۱ .
بالغ ۱۳۳ ، ۱ بہ بعد
بایزید ۳۳۴ .
بایست ۳۱ ، ۳۲ ح .
بت ۵۳ بہ بعد ، ۱۳۷ بہ بعد ، ۲۲۹ ، ۲۹۷ .
بتان ۲۹۷ ، ۲۸۸ : - خواص ۵۳ بہ بعد : -
 عوام ۵۳ بہ بعد .
بت پرست ۱۳۸ بہ بعد .
بحرہ : - بی پایان و بی کران ۴۶ بہ بعد ، ۱۶۳
 بہ بعد ، ۱۶۸ بہ بعد ، ۲۴۹ بہ بعد ، ۲۸۳
 بہ بعد ، ۲۲۳ بہ بعد ، ۴۶۹ بہ بعد ، ۴۸۱ :
 - محیط ۲۰۱ بہ بعد : - مسجور ۱۹۷ .
 ۲۰۱ بہ بعد .
بحر آباد (شہر) ۸۰ .
بخارا (شہر) ۸۰ .
برازخ ۲۷۷ .
براق ۱۱۴ .

۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۶، ۴۰۰.
بیداری ۱۷۳ به بعد، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹،
 ۲۴۰ به بعد، ۲۵۶، ۳۲۴ به بعد.
بین السدین ۶۶.

پ

پارس ۳۲۲.
پردگیان ۱۵۲.
پرهیز و احتیاط ۱۹۹، ۲۱۱ به بعد.
پرهیز گاری ۱۲۸.
پیران ۱۲۸.
پیشوائی ۱۰۳، ۴۵۲ به بعد.
پیغمبر ۳، ۱۶۱، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۸۹، ۳۰۷،
 به بعد، ۳۲۰، ۳۲۶، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۳۷،
 ۴۳۹ به بعد، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۶۵ : - ما
 ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۹۹.
پیغمبران ۴۱۵.
پیش ۴۳۹ : رک : قبل.

ت

تایبان ۳۳۳.
تجلی ۱۱۷، ۱۶۲، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۷،
تجلیات ۲۷۸.
تدبیر ۱۹۹ به بعد، ۲۱۱ به بعد، ۳۳۹.
تریت ۱۷، ۴۸، ۸۸، ۹۹، ۱۶۹، ۱۹۹ به بعد،
 ۲۱۱، ۲۹۰، ۳۲۰ به بعد.
تریب ۴۳۸.
ترتب ۱۷۸.
ترتیب ۳۷۵ به بعد.
ترقی ۵۸ به بعد، ۷۷، ۹۴، ۱۳۳، ۱۶۴،
 ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۱۹.

بسط ۱۱۶، ۱۱۸، ۳۸۰، ۴۶۶،
بسیط : - حقیقی ۲۸۱ به بعد : - مجازی
 ۲۸۱، ۲۷۶ به بعد.
بصر ۳۸۶، ۲۲ به بعد، ۴۵۹.
بطن اول ۴۶۸ : - دوم ۴۶۸ : - قرآن
 ۱۷۵.
بعث : - اکبر ۱۸۱ : - صغری ۱۸۱ : -
 کبری ۱۸۱.
بلد ۱۹۱.
بلغم ۱۸ به بعد، ۲۴۵، ۳۵۶، ۲۰۰ ح.
بلوغ ۱۳۲ به بعد.
بند ۱۳۸ به بعد، ۱۶۶.
بنی اسرائیل ۳۲۱.
بهشت ۳۲ به بعد، ۷۸، ۸۰، ۱۰۸، ۱۴۹،
 ۱۵۱، ۲۲۸، ۲۵۹، ۲۹۴ تا ۳۰۹، ۳۳۰،
 به بعد، ۳۳۳، ۳۶۶، ۴۰۹، ۴۶۱، ۴۶۳،
 به بعد، ۴۶۷، ۴۸۲ به بعد : - ابلهگان
 ۲۹۶ : - ابلهگان و اطفال ۳۰۰ : - اخلاقی
 ۴۸۳ : اول ۲۹۹، ۴۸۲، ۴۸۳ : - چهارم
 ۳۰۴، ۳۰۱ : - حقیقی ۳۰۴ : - خاص
 ۲۱۲ به بعد : - دوم ۲۹۹ به بعد، ۳۰۴ :
 - سوم ۳۰۰ به بعد، ۳۰۴ : عالم ماهیات
 ۴۸۲ : - علمی ۴۸۳ : عاشقان ۲۹۰۲ : -
 عاقلان ۲۹۲ : - نهم ۳۰۶ به بعد : -
 هشتم ۳۰۵.
بهشتی ۱۵۲، ۴۱۷.
بوزینه ۴۱۲.
بی (حرف) ۴۲.
بیت الله ۴۰۰، ۲۲۶ : اول ۴۰۰، ۲۲۶ :
 العتیق ۴۰۰، ۲۲۶ : - المعمور (معمور)

- توبہ ۳۳۳ .
 توحید ۳۸ بہ بعد . ۱۷۹ . ۲۵۵ : - علمی
 ۱۷۹ . ۵۵ : - علمی
 توکل ۳۳۵ . ۳۳۰ . ۳۲۸ : - بہ بعد . ۲۶۲ :
 رك : اهل توکل .
 تین ۱۹۱ .
- ث
- ثابتات ۱۵۸ . ۱۵۴ .
 ثبات ودوام برشرایط وارکان سلوک ۹۷ .
- ج
- جاذبہ (قوت) ۲۰ . ۵۸ .
 جام جهان نمای ۱۶۵ . ۲۲۰ . ۱۷۳ :
 ۲۵۱ . ۲۵۰ .
 جان عالم ۲۵۹ . ۲۶ : بہ بعد . ۲۵۳ بہ بعد .
 ۲۵۷ بہ بعد . ۲۸۱ .
 جبر ۲۱ بہ بعد . ۱۹۶ . ۲۰۵ . ۲۱۵ :
 بہ بعد .
 جبروت ۱۳۰ . ۱۳۰ . ۶۲ . ۷۵ . ۱۳۳ :
 ۱۹۶ . ۲۲۲ . ۲۲۲ . ۲۳۶ . ۲۶۸ . ۳۰۵ :
 ۳۰۹ . ۳۵۵ . ۳۷۳ . ۵۸۵ : رك : اهل
 جبروت : عالم جبروت .
 جبروتی (آدم) ۱۶۱ .
 جبرئیل ۳۱۹ . ۱۵۷ .
 جذبہ ۱۰۲ بہ بعد .
 جزوی ۳۶۷ .
 جزویات ۶۰ . ۵۳ : بہ بعد . ۲۶۳ . ۳۵۸ :
 ۳۶۸ .
 جسم ۳۳ بہ بعد . ۶۵ . ۵۶ . ۱۰۷ . ۱۵۱ :
 بہ بعد . ۱۶۱ . ۱۶۹ . ۱۹۲ . ۲۱۱ : بہ بعد .
 ۳۰۱ . ۳۵۶ . ۳۵۸ . ۳۷۹ . ۳۸۰ . ۵۷۵ :
 ترك ۲۴۴ . ۲۳۴ . ۲۲۹ . ۲۱۷ . ۲۱۰ . ۹۵ :
 ۲۷۲ . ۲۶۲ بہ بعد . ۳۳۴ . ۳۳۲ . ۳۳۱ : بہ
 بعد . ۵۳۳ . ۳۳۷ : - اعتراض وانكار
 ۹۶ : - دنیا . ۵۵ : - رای وانديشه خود
 ۹۶ : - کلی ۳۳۴ : - ماسوی ۲۸۸ .
 ترکیب ۵۸۳ . ۵۸۲ . ۳۰۰ .
 تریاق بزرگ ۵۰ .
 تسبیح ۳۵۱ .
 تسلیس ۵۳۸ .
 تمویہ ۲۶۴ . ۲۵۰ : بہ بعد .
 تصرف ۳۳۹ .
 تصوف ۲۵۴ . ۲۹۷ . ۳۰۳ : رك : اهل
 تصوف .
 تعبیر خواب ۲۵۴ بہ بعد . ۳۲۵ .
 تغاب ۱۹۹ .
 تفرقہ ۳۶۶ . ۳۳۵ . ۳۲۹ . ۱۸۲ . ۱۶۶ :
 ۵۷۳ . ۵۶۲ . ۳۸۸ .
 تفرید ۵۸۳ . ۳۰۰ .
 تفصیل ۲۷۹ بہ بعد : رك : عالم تفصیل .
 تقدم ۷۱ بہ بعد . ۵۶۵ .
 تقدیر ۵۲ بہ بعد . ۶۲ : بہ بعد . ۵۷۶ . ۱۸۰ .
 تقلید ۳۹ بہ بعد . ۲۱۳ .
 تقوی ۳۱۹ . ۲۱۰ . ۱۲۸ . ۵۸ : رك : اهل
 تقوی .
 تکمیل ۵۵۰ .
 تلقین ذکر ۱۰۶ .
 تناسب ۲۵۸ .
 تناسخ ۵۰۸ . ۲۵۸ : بہ بعد . ۵۶۱ : رك : اهل
 تناسخ .
 تہجد (نماز) ۱۲۱ .

- حضور ۳۸۵، ۳۶۱، ۳۴۱، ۳۱۹، ۳۰۳ :
 - شیخ ۱۰۴ .
 حقایق ۴۸ : ثابتہ ۳۶۵، ۱۶۱ :
 موجودات ۳۶۵، ۳۲۶ بد بعد .
 حقیقت ۲۶۳، ۲۶۴ بد بعد : اشیا
 ۳۶۵ بد بعد .
 حقیقی ۴۹، ۱۶۰، ۲۷۶، ۲۲۲ بد بعد :
 رك : احد حقیقی ، وجود حقیقی .
 حکم ۱۹۶ تا ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۰ : خدا
 ۶۲ بد بعد ، ۲۰۲ بد بعد .
 حکما ۷۴، ۷۸ بد بعد ، ۱۱۰، ۱۳۵ .
 ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۹ بد بعد ، ۲۱۱ .
 بد بعد ، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۹، ۳۲۵ .
 ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۳۷ بد بعد ، ۲۶۶ .
 ۷۷، ۴۷۲ ح .
 حکمت رك : اہل حکمت .
 حلال ۳۳۶ : - وحرام ۳۰۱ .
 حلول ۴۵ بد بعد ، ۲۸۶، ۲۵۸ .
 حلولی ۳۸۰ .
 حوا ۵۵، ۱۰۰، ۱۴۹، ۲۹۵ بد بعد ، ۲۹۹
 بد بعد ، ۳۰۱، ۴۸۲ بد بعد .
 حواس ۲۲۳ بد بعد : اندرونی و بیرونی
 ۲۱ بد بعد ، ۲۴۳ بد بعد ۲۴۶ : - دہ
 گانہ ۲۴۵ .
 حوران ۱۵۱ بد بعد .
 حی ۴۰۰ .
 حیوان ۱۹، ۳۴، ۵۷، ۷۲، ۱۴۸، ۱۵۷ .
 ۱۶۴ بد بعد ، ۲۶۵ بد بعد ، ۳۹۲، ۳۵۴ .
 ۴۱۱ بد بعد ، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۱ بد بعد ،
 ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۲ بد بعد : - غیر
- ناطق ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸ : - ناطق ۴۱۲ .
 حیوانات ۱۳۵ بد بعد ، ۱۷۳ ، ۲۳۸ .
 ۲۵۷، ۳۲۹، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰ .
 ۴۱۲ بد بعد ، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۵۸، ۴۷۱ .
 ۴۷۵، ۴۸۵ : - غیر ناطق ۴۳۸ .
 حیوانی (مرتبہ) ۲۲۸ .
 حیوة (جماد ہم دارد) ۳۸۶ بد بعد .
 خ
 خاتم ۲۸ بد بعد ، ۳۲۳، ۳۶۰، ۴۷۸ :
 انبیا ۵۶ بد بعد ، ۱۰۸، ۱۱۰ : اولیا
 ۱۱۰، ۳۲۱ .
 خاتمین ۱۱۰ .
 خادم ۱۰۴ بد بعد : خانقاہ ۱۲۳ بد بعد .
 خاص ۴۰ بد بعد ، ۲۸۲ : الخاص ۴۵
 بد بعد .
 خاطر ۱۰۵، ۲۴۲، ۳۰۷، ۳۵۲ : رحمانی
 ۱۰۵ : - شیطانی ۱۰۵ : - ملکی ۱۰۵ ،
 ۲۳۵ : - نفسانی ۱۰۵ .
 خاک (عنصر) ۱۸ بد بعد ، ۳۳ بد بعد ، ۵۶
 بد بعد ، ۷۱ بد بعد ، ۱۷۸، ۳۵۴، ۳۵۴ .
 ۳۷۶ بد بعد : (مرتبہ) ۲۳۱ .
 خانقاہ ۱۲۲، ۹۲، ۵۴ بد بعد .
 خبیر حقیقی ۳۸۲ : - مطلق ۳۸۲ .
 ختم ۲۸ بد بعد ، ۳۲۳، ۴۷۸ : موجودات
 ۲۵۰ : - نبوت ۲۸ بد بعد ، ۴۱۶ : -
 ولایت ۴۱۶ .
 خدای عالم ۷۰ بد بعد ، ۳۵۵ بد بعد ،
 ۳۵۰ .
 خراسان ۳۲۱، ۳۱۶، ۱۰ بد بعد .
 خراطین ۴۱۲ .

- خرما ۵۵۸، ۵۱۱ .
- خزاین ۳۷۱، ۳۵۷ : - جبروت ۱۷۵ : -
خدای ۳۵۲، ۱۷۲ .
- خزینه‌های خدای ۵۳ .
- خضر ۳۰۷، ۲۵۱، ۱۰۳، ۹۶، ۵ .
- خطائی (جامد) ۱۳۸ .
- خفتن (تعارف) ۱۳۱ .
- خلافت ۱۲۳ به بعد .
- خلط ۲۵۵ به بعد : رزق : اخلاط اربعه .
- خلق ۳۰۲ .
- خلقان ۱۶۸ به بعد . ۲۸۸ .
- خلقت انسان ۱۶ .
- خلوت ۱۱ به بعد . ۹۰ .
- خلوتخانه ۵۷ به بعد . ۱۲۸، ۱۱۲، ۱۰۲ .
- ۲۵۱ .
- خلیفه ۲۳۰، ۱۲۳، ۱۰۰ به بعد : - خدا ۸۵ .
- ۱۲۵ به بعد . ۲۰۰، ۳۶۱، ۲۲۵ .
- خمبول ۲۷۷ به بعد .
- خواب ۱۷۳، ۱۰۵ به بعد . ۲۳۵ . ۲۳۰ .
- به بعد . ۳۵۰ به بعد . ۲۵۳ به بعد .
- ۲۷۰، ۲۵۶ به بعد . ۲۷۵، ۳۲۵ به بعد .
- ۲۳۶، ۲۲۵ : - دیان ۲۳۵ به بعد .
- ۲۵۳ به بعد : - راست ۲۳۹، ۹۰ به بعد .
- ۳۲۳، ۳۱۵، ۲۵۶ به بعد .
- خواص ۵۳ به بعد . ۵۱۳، ۱۵۶، ۵۰، ۴۰ ح .
- خوشی ۲۹۵، ۷۵ به بعد . ۳۰۵ .
- خون ۱۹ به بعد . ۳۵۶، ۲۵۵ .
- خیال ۲۲ به بعد . ۲۵۳ به بعد . ۲۵۸ .
- ۱۹۵ به بعد . ۴۲۳، ۳۰۶ به بعد . ۴۳۶ .
- ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۷۸، ۲۲ ح .
- خیالات فاسد ۲۴۴ .
- « خیر البریه » ۳۵۸ .
- خیرات ۴۰ ح . ۴۱ ح .
- ۵
- دافعه (قوت) ۵۵۸، ۲۰ .
- دانا ۴۶۶، ۱۶۶، ۹۷ : دانایان ۴۷۱، ۳۲ .
- داود (پیغمبر) ۳۶۰ .
- دایره ۵۸ به بعد . ۷۱ به بعد . ۷۷، ۱۳۳ .
- به بعد . ۱۳۶ به بعد . ۳۲۰، ۳۶۱، ۱۶۵ .
- ۵۵۹ به بعد . ۲۶۵ به بعد . ۷۷ ح .
- درجات بهشت ۱۱۱ به بعد .
- درجه خواص ۹۴ به بعد : - عوام ۹۴
به بعد .
- درخت ۲۹۵ به بعد : - عقل ۳۰۰ به بعد .
- ۳۰۵ : - قدرت ۳۰۵ : - مزاج ۳۰۰ .
- ۳۰۳ : - موجودات ۲۶۷، ۱۵۹، ۸۷ .
- به بعد . ۴۳۱، ۴۷۰ به بعد .
- درکات دوزخ ۴۱۱، ۴۱۸ .
- دروغ ۴۶۳ .
- دریای جبروت ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۸ : -
- ظلمت ۱۶۳، ۲۵ به بعد . ۱۸۹ به بعد .
- ۲۲۱، ۲۶۲، ۲۷۹ : - علم و حکمت
- ۱۶۳ : - کل ۱۸۷، ۱۹۱ : - محیط ۱۷۳ .
- ۲۳۷ : - نور ۱۶۳، ۲۵ به بعد . ۱۸۹ .
- به بعد . ۲۴۱، ۲۸۷، ۳۰۵، ۴۶۲، ۴۷۹ :
- وحدت ۲۵۳ .
- دستار برداشتن ۱۲۷ به بعد :
- دعا ۳۰۳، ۲۰۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۵ .
- ۴۵۷ .

۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱ :-
 وصفات خدا ۳۶۸، ۶۲ بہ بعد، ۳۷۲ :-
 - وصفات مبداء اول ۳۶۱ :- وصفات
 واجب الوجود ۷۴ :- عالم صغیر ۱۷ :-
 مجرد ۳۶۹ .

ذاکر ۱۰۶ بہ بعد، ۱۱۲ بہ بعد .

ذخیرہ ۳۳۶ بہ بعد، ۴۶۲ .

ذکر ۱۰۲ بہ بعد، ۱۱۲ بہ بعد، ۱۲۴، ۱۲۸ .

ذوق ۲۲ بہ بعد، ۳۱۹ بہ بعد، ۴۵۹ .

ر

ر (حرف) ۵۸ ح .

را ۲۲۱ .

راضی و تسلیم ۴۷۸، ۴۲۶ .

راہ بمقصد ۹۱ بہ بعد .

رباط ۴۶۶ .

الرجوع الى البداية ۱۳۴ .

رحمت ۴۰۳ .

رزق ۱۹۱، ۱۹۲ بہ بعد :- مطلق ۲۱۳ .

۴۷۶ :- معین ۴۷۶ :- مقید ۲۱۳ .

رسالت ۱۳۷، ۲۸ .

رسل ۵۶ بہ بعد .

رسول ۳۲۳، ۲۸، ۳۳۱، ۳۳۹ بہ بعد .

۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۰۴، ۴۴۴ :-

- اللہ ۲۲۷، ۷۲ :- خدای ۲۲۶، ۲۲۲ .

۴۰۰، ۳۴۰، ۳۲۴، ۲۳۹ .

رشد نور ۲۲۱ .

رشد ۲۲۱ .

رضا ۳۰۸ :- و تسلیم ۴۰ بہ بعد، ۱۳۹ .

۴۱، ۴۶۲ ح .

رق منشور ۲۰۱، ۱۹۷ بہ بعد .

دعوت ۱۹۹، ۱۶۹، ۸۸، ۴۸ بہ بعد، ۲۱۱

بہ بعد، ۳۲۰ بہ بعد .

دل انسان کامل ۲۳۸ .

دنیا ۸ بہ بعد، ۹۱، ۷۵، ۹۷، ۲۲۹ بہ بعد،

۳۲۹، ۳۰۸ بہ بعد، ۴۷۶ بہ بعد .

دوات ۱۸۶ تا ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۷۷ بہ بعد،

۳۹۰ بہ بعد، ۳۹۳ بہ بعد :- اول ۳۹۲،

۳۹۴ :- عالم صغیر ۱۸۷ بہ بعد، ۱۹۱

بہ بعد .

دودہ ۱۴۵ .

دور ۴۱۴ بہ بعد :- زحل ۴۱۵ :- قمر

۴۱۵، ۳۰ :- مشتری ۴۱۵ .

دوزخ ۳۲ بہ بعد :- ۶۳ بہ بعد :- ۷۸، ۷۶ .

۱۰۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۱، ۲۳۰، ۲۵۹ .

۲۹۴ تا ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۴۰۹، ۴۱۲

بہ بعد، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۳ بہ بعد .

۴۸۲ بہ بعد :- ابلہان ۲۹۶ :- عاشقان

۲۹۶ :- عاقلان ۲۹۶ .

دین ۳۲۰ بہ بعد :- آدم ۳۲۰، ۳۲۲ :-

ابراہیم ۳۲۰، ۳۲۲ :- حنیف ۶۱ :-

عیسیٰ ۳۲۰، ۳۲۲ :- قیم ۶۱، ۳۴۸ :-

محمد ۳۲۰، ۳۲۲ :- موسیٰ ۳۲۰، ۳۲۲

نوح ۳۲۰، ۳۲۲ .

دیو ۱۵۰ بہ بعد :- اعوز خوان ۲۲۷، ۴۰۳

بہ بعد .

ذ

ذات ۱۵۷ بہ بعد، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۸ .

۱۸۸، ۲۵۳، ۲۷۶ تا ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۱۵ .

۳۵۲، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۸۰ :-

- خداوند ۳۵۱ :- خدار ۳۰۶، ۳۵۰ .

روح ۳۱ به بعد ، ۱۰۷ به بعد ، ۱۵۸، ۱۱۲ ،
 به بعد ، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۲۶ ، ۲۶۴ ،
 به بعد ، ۳۰۱ ، ۳۹۸ ، به بعد ، ۴۶۰ ؛ -
 آدمی ۳۱ به بعد ، ۲۴۳، ۵۳ ، به بعد ، ۳۱۴ ،
 ۳۵۱، ۳۵۶ ، ۳۶۰ ، به بعد ، ۳۸۰ ، ۴۶۱ ،
 ۴۶۳ ، ۴۷۸ ، به بعد ، ۴۸۶ ؛ - انسانی
 ۲۳، ۱۶ به بعد ، ۲۷۰ به بعد ، ۳۱ ، ۵۲ ، به بعد ،
 ۵۵ به بعد ، ۶۴ به بعد ، ۲۳۴ به بعد ،
 ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۴۷۵ ؛ - جمادی ۳۸۷ ؛ -
 حیوانی ۲۱ به بعد ، ۳۱ ، ۵۵ ، به بعد ، ۱۴۴ ،
 ۱۴۸ ، ۲۶۵ ، ۳۸۷ ، ۴۷۵ ، ۴۸۵ ؛ - زائر
 ۲۳۶ ؛ - قدسی ۳۱ ح ؛ - مزور ۲۳۶ ؛
 معدنی ۲۶۵ ؛ - نباتی ۲۰ به بعد ، ۳۱ ، ۵۶ ،
 به بعد ، ۲۶۵ ، ۳۸۷ ، ۴۸۵ ، ۲۰ ح ؛ -
 نفسانی ۲۱ به بعد ، ۳۱ ، ۱۴۴ ، به بعد ، ۱۴۸ ،
 روحانی ۳۰۱، ۱۱۷ .
 روحانیان ۱۷۸ ، ۲۳۷ ، ۲۵۱ ، ۳۲۴ ،
 ۴۱۷، ۳۵۲ .
 روز قیامت ۶۵ .
 رونده ۴۴۴ به بعد ؛ - بمقصد ۹۱ به بعد .
 رؤیت ۵۸ ح .
 ریاضات ۴۰ ح ؛ - ومجاهدات ۶۶ ، ۸۶ ،
 به بعد ، ۹۰ ، به بعد ، ۹۸ ، به بعد ، ۱۰۸ ،
 ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۸۱ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ،
 ۲۵۶ ، ۲۷۰ ، ۲۸۷ ، به بعد ، ۳۰۵ ، ۳۸۲ ،
 ۴۳۶ ، ۴۵۲ .
 ریاضت ۲۸۷ به بعد .
 ز
 زاج ۱۴۵ .

زاهد ۲۸ به بعد ، ۳۳۲ به بعد ؛ - ان ۳۳۳ .
 زاهدی ۴۸۴ .
 زبان آدمیان ۳۸۵ ؛ - مرغان ۱۵۲، ۵ ؛
 - مرغان وجانوران ۳۸۵ .
 زجاجه ۴۸۵ .
 زحل ۱۴۸ ، ۲۶۷ ، ۴۱۵ ، ۴۳۰ به بعد ،
 ۴۷۱ .
 زکوة ۳۳۷ .
 زمان ۱۰۴ ؛ - ومكان واخوان ۱۲۶ به بعد .
 زنگیان ۴۱۲ .
 زمین ۱۶۹ ، ۳۴۶ ، ۳۵۰ ؛ - سفید ۳۴۶ ؛
 ۴۸۴ ؛ - عدم ۳۴۶ ؛ - عرضات ۳۳۱ ،
 ۴۶۱ ، ۴۶۳ .
 زهاد ۵۶ به بعد ، ۳۳۳ به بعد .
 زهد ۲۸ ، ۲۱۰ ، ۲۹۱ ، ۳۲۸ ، ۳۳۲ به بعد ؛
 - خایقان ۳۳۳ ؛ - راجیان ۳۳۳ .
 زهره ۱۴۷ ، ۴۷۱ .
 زیارت ۱۲۳ ؛ - قبر ۲۳۶ ؛ - قبور ۸۹ .
 زیتون ۱۹۱ .

س

ساتر ۴۰۳ .
 سالک ؛ سالکان کوی شریعت ۹۲ ؛ سالکان
 کوی طریقت ۹۲ .
 سائرین الی الله ۹۲ .
 سبب ۳۹ به بعد ، ۴۰۳ .
 ستارگان ۳۵۰ ، ۳۵۲ .
 ستر ۴۰۳ .
 سجاده ۱۲۰ ، ۱۲۲ به بعد ، ۳۰۳ .
 سجدہ ۲۵۰ به بعد ، ۳۰۱ ، ۳۴۱ .

- سد ۶۶ .
 سر: چشم سر ۱۷۳؛ - عالم ۴۷۲ .
 سر ۳۵۹؛ چشم سر ۱۷۳ .
 سر ندیب ۴۱۴ .
 سعدالدین حموی ۸۰، ۳۱۶، ۳۲۰،
 ۴۰۳، ۳۷۱، ۳۶۵، ۳۲۱ .
 سعی ۴۰ به بعد، - و کوشش ۱۹۹، ۱۰۸،
 به بعد، ۲۰۹ به بعد، ۲۱۴ به بعد، ۳۰۴،
 ۳۰۷ به بعد، ۴۰۸، ۳۵۷، ۴۶۲، ۴۴۵،
 ۴۷۴، ۴۰، ح ۴۱، ح .
 سفره ۵: آداب سفره ۱۲۸ به بعد .
 سفق مرفوع ۲۰۱، ۱۹۷ به بعد .
 سکر ۱۰۹ .
 سلاطین ۳۰۹، ۸۲، ۷۴ .
 سلطان ۴۰۱، ۲۲۳ .
 سلوک ۱۲ به بعد، ۸۴، ۸۲، ۱۰۲،
 به بعد، ۴۴۶ به بعد .
 سلیمان (بیغمبر) ۱۰۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۵ .
 سماع ۱۲۶ به بعد .
 سمع ۴۵۹، ۳۸۶، ۲۲ .
 سموات ۵۳، ۲۵۱، ۱۹۰، ح .
 سهر ۹۵ .
 سودا ۱۸ به بعد، ۲۰، ۳۵۶، ۲۴۵، ح .
 سورہ ۳۵۸ .
 سید الطایفه ۳۸۳ .
 سیارگان ۱۴۴ .
 سیر ۱۱۵؛ - الی الله ۱۲-۱۳، ۸۴، ۵۵،
 به بعد، ۴۴۵ به بعد؛ - فی الله ۱۲-۱۳،
 ۸۴، ۵۵ به بعد، ۴۴۷ به بعد؛ - و سفر
 . ۳۰
- سیرت ۲۹۰ .
 ش
 شب قدر ۶۵ .
 شراب طهور ۱۰۹ .
 شراب البریة ۳۵۸ .
 شرایط ۳۸۸؛ - چله ۱۰۲ به بعد؛ -
 سلوک ۸۴ به بعد، ۹۵ .
 شرائین ۲۱ .
 شرقی ۴۸۶ .
 شرك خفی ۴۳ .
 شریعت ۳۸، ۹۲، ۳۰۸، ۱۵۰، ۳۹، ۴۳۹ به بعد .
 ۴۵۱ به بعد، ۴۵۵؛ - را منسوخ
 کردن و شریعت نونهادن ۲۸، ۳۲۳؛ -
 وطریقت و حقیقت ۴۰۳ .
 شفاعت ۳۳۰، ۷۶ به بعد، ۴۶۴، ۳۳۲ .
 شقیق ۳۳۱ .
 شکر ۳۸۸، ۳۸۳، ۳۳۱؛ - وضوء (نماز)
 ۲۰۶، ۱۰۴ .
 شم ۴۵۹، ۲۲ .
 شمس ۴۷۱، ۱۴۷ .
 شمول ۳۷۷ .
 شهادت ۲۴۹ .
 شهوانی (قوت) ۴۵۸، ۲۰ .
 شیء ۳۴۸، ۱۶۱ .
 شیاطین ۱۴۹ .
 شیخ ۱۰۴ به بعد، ۱۲۵ به بعد، ۱۲۷ به بعد
 ؛ - الغیب ۲۴۱؛ - این بیچاره ۲۸۶؛
 - (سعدالدین) ۳۲۱؛ - ما ۴۷، ۱۰۶ .
 . ۱۰۹

۴۶۸، ۴۳۸ به بعد ؛ - افعال ۳۷۰ ؛ -
 خدای ۳۷۱ ؛ - ذات ۳۷۰ ؛ - روحانی
 و جسمانی ۶۶ ؛ - واسامی و افعال خدای
 ۲۲۴ به بعد ؛ - و افعال خدای ۱۴۳
 به بعد ؛ - و افعال عقل ۱۴۳ به بعد ؛ -
 و افعال عقل اول ۲۲۵ .

صفت ۱۶۹ به بعد ، ۲۷۶، ۲۵۷ به بعد ،
 ۴۸۰، ۳۳۸ به بعد ؛ - حقیقی ۲۸۱ ؛ -
 فعل ۲۴۹ ؛ - مجازی ۲۸۱ ،
صفرا ۱۹ به بعد ، ۳۵۶، ۲۴۵ .
صلح ۹۵ .
صمت ۹۵ .
صمغ ۱۴۵ .

صورت ۲۵۷، ۴۶۸ به بعد ؛ - انسانی
 ۲۶۴، ۲۵۷ ؛ - جامعه ۲۷۲، ۲۵۳ به بعد
 ۲۷۹ به بعد ، ۴۶۹ ؛ - حسی ۲۲۲ ؛ -
 حقیقی ۲۲۲ ؛ - ذات ۲۵۳ ؛ - عقلی
 ۲۲۲ ؛ - قلم ۲۲۴ ؛ - متفرقه ۲۵۳ ،
 ۲۷۶ به بعد ، ۲۸۲، ۲۷۹، ۴۶۹ ؛ - وجه
 ۲۵۳ .

صوفی ۳۰۳، ۲۹۷ ؛ - ان ۳۸۸، ۲۴۴ .
صوم ۱۰۴ .
صومعه ۵۷ به بعد .

ض

ضرورت ۱۳۷ .

ط

طاعت ۱۰۳، ۳۴۱، ۴۶۱، ۴۶۳ به بعد ،
 ۴۷۶، ۴۰، ۴۱ ح .
طاوس ۳۰۱، ۱۴۹ .

شیخی ۳۳۷، ۳۱۹، ۲۹۱، ۱۳۶، ۱۰۳
 ۴۵۱ به بعد ، ۴۸۴ .
شیراز ۱۱۸، ۸۰ .
شیطان ۹۷ به بعد ، ۱۵۹، ۱۵۱، ۲۲۰ ،
 ۴۰۳، ۳۹۱، ۳۰۱، ۲۲۶ ؛ ۴۸۳ ؛
 - لاجول خوان ۴۰۳، ۲۲۷ به بعد .

ص

صاحب زمان ۳۲۰، ۵ به بعد ؛ - شریعت
 ۳۲۰ ؛ - قدرت ۳۱۸، ۳۰۶ به بعد ؛ -
 - کرامت ۳۱۸ به بعد ؛ - همت ۳۰۶ ،
 ۳۱۸ به بعد .
صبح (نماز) ۱۲۱ .
صبر ۳۳۱، ۳۳۰ .
صحبت ۹-۱۲، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۲ ،
 ۲۵۸، ۲۲۷، ۲۰۴ به بعد ، ۲۷۰ به بعد ،
 ۳۳۷، ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۲۶، ۴۱۴ ؛ - اهل
 دنیا ۹ به بعد ؛ - دانا ۱۰ تا ۱۲ ، ۶۶ به بعد ،
 ۸۷ به بعد ، ۱۲۹، ۱۶۶، ۲۷۲، ۲۸۸ .
 ۴۴۵، ۳۸۸، ۴۵۱ به بعد .

صحو ۱۰۹ .

صدقه ۳۲۱، ۲۰۳ .

صدیقان ۴۵۳ .

صراط ۳۲ به بعد ، ۶۳ به بعد ، ۴۰۹ به بعد
 ؛ - مستقیم ۴۱۰، ۳۱۵، ۶۴ .

صفات ۱۷، ۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴ ،

به بعد ، ۱۶۹ به بعد ، ۱۸۰ به بعد ، ۲۲۳ ،
 ۲۵۹ به بعد ، ۲۷۶، ۲۵۵، ۲۵۳ ، تا ۲۹۰ ،
 ۳۰۵ به بعد ، ۳۷۰، ۳۶۶، ۳۱۵ به بعد ،
 ۴۰۰، ۳۸۶ به بعد ، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸ .

- طبايع ۱۹، ۵۸، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۷۸،
 ۱۸۹، ۲۶۴، ۳۴۹، ۳۷۰،
 به بعد، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۳۰،
 ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۷۰، به بعد، ۵۳ ح .
- طبيعت ۱۸، ۳۳، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۵۶،
 به بعد، ۷۱، ۷۳، ۹۶،
 ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۹۱، ۲۳۶،
 ۲۴۹، ۲۷۸، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۵۶، ۳۹۳،
 به بعد، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۸۱.
- طحلب (کياہ) ۴۱۱.
- طريق ۹۲، ۲۱۵،
 طريق ۳، ۹۲، ۴۵۲،
 طواف ۱۰۹، ۱۱۵،
 طور سنين، ۱۹۱،
 طوفان ۴۱۶، - عام ۴۱۳، به بعد .
- ظ
- ظالم ۳۰۰،
 ظاهر ۴۱، ۸۲، ۸۹، ۲۴۹،
 به بعد، ۳۵۷، ۴۰۰، - شريعت ۱۰۹،
 - وجود ۴۶، ۲۴۹، ۴۶۹،
 به بعد، ۴۸۱، - و باطن سالکان ۸۸، به بعد .
- ظلم ۳۲۱،
 ظلمات ۱۶۳، ۲۷۳، به بعد .
- ظلمت ۲۴، ۳۳، ۱۶۲، ۱۷۸،
 ۳۲۳، رك : دريای ظلمت .
 ظهور انوار ۱۶، به بعد .
- ع
- عابد ۲۸، به بعد .
- عارف ۲۸، ۶۱، ۶۷، ۱۲۶، ۲۹۱،
 ۲۹۷، - ان ۲۹۱، ۳۳۳،
- عاشق ۱۱۳، ۱۷۲، ۲۹۷،
 به بعد، - ان ۴۶۶ .
- عاقل ۱۱۵ .
- عالم ۱۴۲، ۱۵۶، ۳۴۵، ۴۶۴،
 ۴۶۹، ۴۷۲، - اجسام ۵۵،
 به بعد، - اجمال ۱۷، ۱۵۸، ۱۶۵،
 ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۴۷،
 به بعد، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۷۶،
 ۳۹۱، به بعد، ۴۷۰، ۴۸۰، ۷۷ ح .
- ارواح ۵۵، به بعد، - اعداد ۱۷۸،
 ۲۴۲، ۳۷۴، - امر ۳، ۵۳، ۵۶، ۱۴۴،
 ۱۴۶، ۱۵۷، ۳۴۷، ۴۶۴، - امن ۴۸۲،
 - ايقان ۳۵۵، - ايمان ۳۵۵، - بقا
 و نباتات ۳۵۵، ۴۱۱، - بی نام و نشان
 ۳۷۴، - ترتب ۱۷۸، - ترتيب ۳۷۴،
 - ترکیب ۲۷۷، ۲۹۹ ح، - تفريد ۲۹۹،
 ح، - تفصيل ۱۲، ۱۵۸، ۱۶۵،
 ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۴۸،
 به بعد، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۷۶، ۳۹۱،
 به بعد، ۴۷۰، ۴۸۰، ۷۷ ح، -
 جبروت ۱۵۶ تا ۱۸۳، ۱۸۶، به بعد،
 ۲۷۷، ۳۴۴ تا ۳۸۸، ۳۹۰، به بعد،
 ۴۸۴، - جسمانی ۳۴۷، - حسی ۱۶۸،
 - حقایق ۳۴۷، - خدا ۳۴۵، -
 خلق ۳۴، ۵۳، ۵۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۷،
 ۳۴۷، ۴۶۴، - روحانی ۳۴۷، - سفلی
 ۲۳، ۳۴، ۵۳، به بعد، ۶۰، ۷۴،
 به بعد، ۷۷، ۱۴۴، ۱۹۸، به بعد، ۲۰۱،
 ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۷، به بعد، ۲۳۶،
 ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۴، ۳۲۳، به بعد، ۳۵۲ .

به بعد ، ۳۷۶،۳۵۰ - معقول ۱۵۷ ،
 ۳۴۶ به بعد ، ۴۶۴ - معقولات ۱۶۱
 به بعد ، ۳۷۶،۳۵۰ - ملائکہ ۳۵۰ :
 ملك ۱۵۶،۶۲ تا ۱۸۸،۱۸۳ به بعد ،
 ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۳،۲۲۱ به بعد ، ۳۴۴ تا
 ۳۹۰،۳۸۸ به بعد ، ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۰۴
 به بعد ، ۴۶۴ - ملكوت ۱۵۶،۶۲، ۵۶
 تا ۱۸۸،۱۸۳ به بعد ، ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۰ ،
 ۲۲۳ به بعد ، ۳۴۴ تا ۳۸۸،۳۹۰ به بعد ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۴ به بعد ، ۴۶۴ - ممکنات
 ۳۴۷،۳۵۰ - نورانی ۱۵۷،۳۴۷، ۴۶۴
 : - وجود ۱۷۱، ۳۴۵ به بعد ، ۳۴۹ -
 وحدت ۱۷۸ - وحدت با کثرت ۳۷۴ .

عام ۲۸۲ به بعد .

عباد ۵۶ به بعد ، ۴۱۲ .

عبادت ۵۹، ۲۸ .

عظیم ۱۶۰ به بعد ، ۱۷۰ به بعد ، ۲۸۳، ۲۹۹ ،
 ۳۴۵ به بعد ، ۳۶۵ به بعد ، ۴۲۲، ۴۸۲ .

عذاب ۴۰۳، ۴۱۹ .

عرب ۱۳۲ .

ع-رش ۵۷، ۴۲، ۲۹ به بعد ، ۱۰۸، ۱۴۴ ،

۱۴۸، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۰ به-

بعد ، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۵۱، ۳۵۲، ۳۷۹ ،

۴۰۰ ، ۴۶۰ ، ۴۹ ، ۲۹ ح ، ۵۳ ح - عظیم

۴۰۰، ۳۹۹، ۲۲۶ .

عرض ۲۸۱ .

عروج ۲۳ تا ۵۸، ۵۲، ۳۲ به بعد ، ۶۳ به بعد

، ۷۱، ۷۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۶۴ ،

به بعد ، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۱، ۲۹۹، ۳۰۴ ،

۳۱۹، ۳۵۹ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ، ۴۰۹

به بعد ، ۴۰۹، ۴۰۵، ۴۰۱ به بعد ، ۴۳۱ ،

۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۶ - شهادت ۸۹ ،

۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۲۲، ۲۳۷ ،

۲۲۲، ۲۵۶، ۳۴۷، ۳۶۴، ۴۶۴ - صغیر

۱۷، ۸۵، ۱۴۲ به بعد ، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۹۱ ،

به بعد ، ۱۹۷، ۲۲۱ به بعد ، ۳۵۵ به بعد ،

۳۶۱، ۳۹۳ به بعد ، ۴۰۰ به بعد ، ۴۸۴ -

طبیعیات و شهوات ۴۱۰ - طبیعت ۶۴ -

ظلمانی ۱۵۷، ۳۴۷، ۴۶۴ - عدم ۱۷۱ ،

۳۴۵ به بعد ، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۶۴ ،

۴۸۲ - عشق ۱۷ - عقلی ۱۶۸ -

عاری ۲۳، ۵۳ به بعد ، ۵۹ به بعد ، ۶۴ ،

۷۴، ۷۶، ۷۸ به بعد ، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۷ ،

به بعد ، ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۶۷، ۳۱۴، ۳۲۳ ،

به بعد ، ۳۵۲ به بعد ، ۳۶۱، ۴۰۵، ۴۰۹ ،

به بعد ، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۳۰ به بعد ، ۴۶۰ ،

۴۷۱ - غیب ۸۹، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۴۲ ،

۲۵۶، ۳۴۷، ۳۶۴، ۴۶۴ - غیب غیب

۱۶۸، ۲۳۷ به بعد ، ۳۶۴ - غیب غیب

غیب ۳۶۴ - غیب و شهادت ۹۳ -

فطرت ۱۶۸ - فعل ۲۶۴، ۳۴۸ به بعد ،

۳۷۶، ۳۹۱ به بعد - قوت ۲۶۴، ۳۴۷ ،

به بعد ، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۹۱ به بعد - کبیر

۸۵، ۱۴۲ به بعد ، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۹۲ به بعد ،

۲۲۱، ۳۵۵ به بعد ؛ ۳۹۳ به بعد ،

۴۰۰ به بعد ، ۴۰۵، ۴۸۴ - کثرت ۲۵۳

کلیات ۳۵۷ - کون و فساد ۲۶۶ ،

۳۵۲، ۴۱۰ - ماهیات ۱۶۰ به بعد ،

۳۴۷، ۳۷۶، ۴۸۲ - محسوس ۱۵۷ ،

۳۴۶ به بعد ، ۴۶۴ - محسوسات ۱۶۱

۲۱۵؛ - استفاد ۲۱۵؛ - معاش ۴۴۴

به بعد .

عقلا ۱۹۹ به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۴۷۵ .

عقلی ۱۶۰ .

عقول ۷۱ به بعد ، ۱۳۵ به بعد ، ۱۶۳ .

۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۳۶، ۳۴۹ به بعد .

۳۶۱، ۳۷۰، ۴۰۵، ۴۱۱ به بعد .

۴۱۹، ۴۶۰ به بعد ، ۴۸۵ .

عکس ۱۷۳ به بعد ، ۲۳۷ به بعد ، ۲۴۲ .

۲۵۶، ۲۴۶ .

علامات ۴۷ به بعد ، ۴۸۰ .

علامت حقیقی ۲۸۰ به بعد ؛ - مجازی

۲۸۰ به بعد .

علامة النهاية ۱۳۴ .

علت ۴۶۴ .

علقه ۱۹۱ .

علم ۱۰۳، ۱۸۱، ۲۵۴، ۲۶۲ به بعد .

۳۰۲، ۳۳۳، ۴۷۲؛ - اليقين ۹۷، ۴۴

۱۰۷، ۱۰۸، ۲۲۸، ۳۰۵، ۳۶۸، ۴۶؛ ح

- خدای ۶۱ به بعد ، ۳۳۷ به بعد ؛ -

صورت ۴۳۶؛ - طریقت ۹۲؛ - لدنی

۹۰؛ - معنی ۴۳۶؛ - نجوم ۱۹۸؛ -

وارادت و قدرت خدای ۴۰ به بعد ، ۱۴۲

به بعد .

علما ۶۲، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۱۵۹، ۲۰۰، ۲۴۴

۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۹۱ .

۳۲۰ به بعد ، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۳۷ .

۴۴۱، ۴۵۵، ۴۶۵، ۴۷۲، ۷۷؛ ح

عمل ۲۱۵ به بعد .

عموم ۲۸۲ به بعد .

به بعد ، ۴۶۰، ۴۶۱، ۲۳؛ ح ، ۲۶ ح ؛ -

انبیا ۱۰۷ به بعد ؛ - اهل تصوف ۱۰۲ ،

۱۰۸ به بعد ؛ - اولیا ۱۰۷ به بعد .

عزرائیل ۱۴۸ .

عزالت ۲۶، ۹۰، ۲۷۲، ۲۷۳ به بعد .

عزیز بن محمد النصفی ۱۶، ۲، ۳۸، ۵۲،

۷۰، ۸۴، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۴۲،

۱۵۶، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۴،

۲۶۲، ۲۷۶، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۴۴،

۳۹۰، ۳۹۸، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۷۷ .

عشق ۱۱۲ تا ۱۱۸، ۱۷۲ به بعد ، ۲۲۲،

۲۵۳، ۲۹۷ به بعد ، ۳۶۰ به بعد ، ۴۶۶

به بعد ؛ - حقیقی ۱۱۵؛ - مجازی ۱۱۵

به بعد .

عضو ۱۹ به بعد ؛ رك : اعضا .

عطارد ۱۴۷، ۴۷۱ .

عقبا ۹۱ .

عقل ۱۳۴ به بعد ، ۱۴۳ به بعد ، ۱۵۱ به بعد ،

۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۳ به بعد ، ۲۰۳ ،

۲۱۵ به بعد ، ۲۲۰ به بعد ، ۲۴۱، ۲۲۶،

۲۵۲، ۲۶۲ به بعد ، ۲۹۲، ۲۹۵ به بعد ،

۳۰۲، ۳۲۳ به بعد ، ۳۹۸ به بعد ، ۴۰۴،

۴۱۹، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۴ به بعد ، ۴۵۵،

۴۶۵، ۴۷۲؛ - آدمی ۲۲۱ به بعد ، ۴۰۰

به بعد ؛ - انسانی ۴۷۵؛ - اول ۷۰ به بعد

، ۷۷، ۱۳۵، ۱۶۱ به بعد ، ۱۸۷ به بعد ،

۱۹۰، ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۰ به بعد ، ۲۲۴

به بعد ، ۲۲۸، ۲۳۵ به بعد ، ۳۹۹ به بعد ،

۴۰۸ به بعد ، ۴۶۵ به بعد ؛ - عاشق ۷۴؛

- فعال ۷۴؛ - فلك قمر ۷۴ ح ؛ - غریز

- عناصر ۱۹، ۵۷، به بعد ، ۱۳۵، به بعد، ۱۴۷،
- ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۵۶، ۲۶۳، به بعد ، ۳۴۹
- به بعد ، ۳۷۰، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۳۰، به بعد ،
- ۴۶۴، ۴۷۰، به بعد ، ۳۱۶ .
- «عند مليك مقتدر» ۴۱۳ .
- عنصر ۱۹، ۳۳، ۵۷، ۷۱ .
- عوام ۳۹، به بعد ، ۹۴، ۱۲۶، ۱۵۶، ۲۹۰،
- ۴۰ ح .
- عيان ۱۳۹، ۲، ۳ ح .
- عیسی ۱۴۶، ۱۵۰، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲ .
- عين الحقيقت ۲۴۸ ؛ - اليقين ۴۴، ۹۷،
- ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۲۸، ۳۰۵، ۳۶۵، ۳۶۸،
- ۴۶ ح ؛ - مسمى ۲۸۱ .
- عين القضاة همداني ۴۰۳ .
- غ
- غاذيه (فوت) ۲۰، ۴۵۸ .
- غربي ۴۸۶ .
- غروب ۴۸۶ .
- غضب ۳۰۱ .
- غضبي ۲۳، ۴۵۸ .
- غلمان ۱۵۱، به بعد .
- غيب ۲۴۱، به بعد ، ۲۴۹ .
- ف
- فارغ ۲۷۳، ۴۵۳، به بعد .
- فاعل مطلق ۳۴۸ .
- فتيله ۴۸۵ .
- فراصة المؤمن ۳۰۵ .
- فراغت ۱۳۸، به بعد ، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۲،
- ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۸۸،
- ۴۵۴ .
- فراق ۱۱۶ .
- فرسنگ ۳۷۹ .
- فرش ۳۷۹ .
- فرعون ۱۷۹، ۲۸۹، به بعد ، ۳۸۴، به بعد .
- فرمان برداري ۹۵ .
- فساد ۲۶۶ .
- فصل ۴۸۲ .
- فضل خدا ۳۳۵، به بعد .
- فطرت ۶۰، به بعد ، ۱۶۸، ۳۶۷ .
- فطرتي ۲۲۲ .
- فطير ۱۶۸ .
- فعل ۲۱۳، ۲۷۶، به بعد ، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵،
- به بعد ، ۳۹۴، ۴۸۰، به بعد ؛ - آدم ۲۱۳ ؛
- مطلق ۲۱۳ ؛ - مقيد ۲۱۳ .
- فقر ۳۲۸، به بعد .
- فقرا ۳۲۸، به بعد .
- فقير ۳۲۸، به بعد ؛ - حريص ۳۳۰، به بعد ؛
- شاکر ۳۳۰، به بعد ؛ - صابر ۳۳۰، به بعد
- ؛ - قانع ۳۳۰، به بعد .
- فقيه ۱۷۵ .
- فکر ۱۲۸ .
- فلك ۲۶۲، به بعد ، ۴۶۵ ؛ - الافلاك ۷۳،
- به بعد ، ۷۶، به بعد ، ۱۴۸، ۱۹۷، ۲۶۶،
- ۴۳۱، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۹۰، ح ؛ - اول ۱۶۲،
- به بعد ، ۱۸۷، به بعد ، ۱۹۷، به بعد ، ۲۲۱،
- به بعد ، ۲۲۴، به بعد ، ۲۶۶، ۴۳۰، به بعد،
- ۴۷۱ ؛ - ثابتات ۱۴۸، ۲۶۶، ۴۳۱،
- ۴۷۱ ؛ - دوم ۲۶۶، ۴۳۱، ۴۷۱ ؛ -
- زحل ۱۴۸ ؛ - زهره ۱۴۷ ؛ - شمس ۷۵،
- ۱۴۷ ؛ - عطارد ۳۲، ۳۴، ۵۹، ۷۱،

قطب ۳۱۷.۰۵ به بعد : - جنوبی ۴۷۲ : -
 شمالی ۴۷۲ : - عالم ۴۷۲ .
 قلب ۴۴۴ .
 قلم ۱۸۶.۱۷ تا ۲۲۰.۲۰ به بعد . ۲۲۶ .
 ۲۳۷.۲۷۸.۲۷۸.۲۷۸ به بعد . ۳۹۳ به بعد .
 ۳۹۸ به بعد . ۴۳۱ : - اول ۳۹۲ به بعد :
 - خدای ۱۱۷.۷۲ به بعد . ۲۲۰ به بعد .
 ۲۲۴.۳۲۹.۳۹۱ به بعد . ۲۰۰ : - عالم
 صغیر ۱۹۱ به بعد : قلم مطلق عالم صغیر
 . ۱۹۳ .
 «قلم» ۲۲۴ .
 «والقلم» ۳۹۱.۳۲۹ .
 قمر ۲۶۷.۱۱۰ تا ۴۳۰.۴۱۵ به بعد . ۲۷۱ .
 قناعت ۲۷۲ به بعد .
 قهر ۴۰۱ .
 قوال ۱۲۵ به بعد .
 قوام عالم ۲۸۶ .
 قوت ۳۵۳ به بعد . ۳۹۴ . ۲۵۸ به بعد : -
 ادراك ۲۲۰ : - جاذبه ۲۰ : - خیال ۲۵۵
 به بعد : - خیالی ۲۳۹ به بعد : - دافعه
 ۲۰ : - شهوانی ۲۱ : - عملی ۲۴۰ : -
 غازی ۲۰ : - غضبی ۲۳ : - ماسک ۴۰ : -
 محرکه ۲۲ به بعد : - مغیره ۲۰ : - نامیه
 ۲۰ : - هاضمه ۲۰ .
 قوت‌های روحانی و جسمانی ۳۰۱ .
 قیامت ۱۸۰.۱۶۲ به بعد . ۲۲۱.۱۸۹ .
 ۲۱۴.۳۳۰ به بعد : - صغری ۴۱۵ به بعد
 : - عظمی ۴۱۴ به بعد : - کبری ۴۱۴
 به بعد .

۴۰۹.۱۴۷.۷۹.۷۸.۷۶.۷۵ به بعد
 ۷۴.۴۷۶.ح : - مریخ ۱۵۸ : - مشتری
 ۱۵۸ : - هشتم ۴۵۹ : - رك : آسمان :
 افلاك .
 فنا ۴۲۲.۲۸۳ .
 فنطاسیا ۴۵۹ .
 فیض ۷۲ به بعد . ۳۳۵ به بعد . ۳۱۵ به بعد .
 فیل ۴۱۲ : رك : بیل .
 ق
 قابل مطلق ۳۴۸ .
 قابلیت ۲۷۵.۲۱۶ .
 قادر مطلق ۳۳۸ .
 قالب ۱۰۸ به بعد . ۱۴۶.۱۵۴.۳۱۵.۳۰۰
 به بعد . ۴۱۳.۴۱۸ به بعد : - آدمی ۵۳
 به بعد . ۴۱۵.۱۳۳ : رك : مفارقت قالب .
 قبض ۱۱۶.۱۱۸.۳۷۰.۴۶۷ : - ارواح
 . ۱۴۸ .
 قبله ۱۰۶ .
 قبه اولیا ۲۹۰ .
 قدر ۱۹۶ تا ۲۰۴.۳۱۵ به بعد . ۴۰ ح : -
 خدای ۶۲ به بعد . ۲۰۲ به بعد . ۲۷۷ .
 قدرت ۳۱۸.۳۰۶ به بعد . ۳۳۸ به بعد .
 قدیم ۳۸ به بعد . ۴۶۵.۴۲۲.۳۶۹ .
 قرآن ۱۷۵.۲۲۵.۲۳۹.۳۲۵.۳۸۳ .
 . ۴۰۳ .
 قرب ۱۳۶.۱۱۳ .
 قربت ۲۳۷ .
 قضا ۱۹۶ تا ۲۰۴ : - خدا ۶۲ به بعد . ۲۰۲
 به بعد . ۲۷۷.۲۵۷ .

ک

- کاتب ۱۸۷ بد بعد . ۲۷۸ .
 کارکنان ۲۲۷، ۲۵۱، ۳۵۰، بد بعد . ۲۰۵،
 بد بعد . ۲۴۵، ۲۷۳، ۲۷۸ .
 کاشف ۲۰۳ .
 کامل رک : انسان کامل : - آزاد ا بد بعد .
 ۲۷۳ : - مکمل ۲۷۲ بد بعد : کاملان ۲۲۸ .
 کاینات ۱۲ بد بعد . ۳۳۷ بد بعد : رک :
 افراد کاینات .
 کتاب ۱۲۳ بد بعد . ۳۲۲، بد بعد . ۳۹۳ :
 رک رک : ۱۲۳ : - خدای ۱۹۷ بد بعد .
 ۲۵۶ بد بعد . ۲۶۷، ۲۷۷، ۳۲۵، ۳۹۰
 بد بعد . ۲۳۱، ۲۷۲ : - خرد ۱۲۳ :
 شریعت ۲۸ . مجمل ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۱ .
 ۲۷۷ بد بعد . ۳۹۱، ۳۵۸، بد بعد : - مفصل
 ۱۵۲، ۱۷۱، ۲۷۷، بد بعد . ۳۵۸ .
 ۳۹۱ بد بعد : - وجود خود . ۳۵۰ .
 کتاب کشف الحقایق ۱۱۰، ۷۰، ح .
 کتاب منازل ۲۵۰ .
 کثافت ۳۷۷ بد بعد . ۳۸۰، بد بعد .
 کثرت ۲۵ بد بعد . ۱۷۹، ۷۱، ۲۲۶، ۲۲۹،
 ۲۵۲، ۳۸۳، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۹۹ .
 ۲۶۹ بد بعد .
 کثیف ۱۱۷ .
 کرامات ۲۸۳ .
 کرسی ۵۷، ۴۲ بد بعد . ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۵۱،
 ۵۳، ۳۵۲ ح .
 کرمان ۱۰، ۳۲۲ .
 کروبیان ۱۷۸، ۲۳۷، ۲۵۱، ۳۲۴، ۳۵۲،
 ۲۱۷ .
- کسب ۹۴، ۳۳۶، بد بعد . ۴۶۲ .
 کشف ۲۳۶، ۲۹۶، ۴۰۳، ۴۶۲، ۴۷۷ : -
 اسرار ۸۶ بد بعد : وعیان ۳۹، ۴۴ به بعد .
 کشف الحقایق رک : کتاب کشف الحقایق .
 کعبه موجودات ۲۵۱ .
 کفر ۳۸ به بعد . ۱۱۵، ۱۷۴، ۲۳۸، ۳۲۱ : -
 محمود ۲۲ : - مذموم ۴۴ : - واسلام ۹۰ .
 کل ۲۶۱ بد بعد : - خود ۴۷۹ : - عالم ۴۶۲،
 ۴۷۹ : - نوع ۴۶۱ .
 کلمات ۳۵۰ : - رب العالمین ۳۴۹ .
 کلمه ۱۲۶ .
 کلی ۳۶۶ .
 کلیات ۶۰ بد بعد . ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۴
 بد بعد . ۳۶۸، بد بعد .
 کم خفتن ۲۶، ۱۰۵، ۱۲۹، ۲۷۲، بد بعد : -
 خوردن ۲۶، ۱۰۴، ۱۲۹، ۲۷۲ : - گفتن
 ۲۶، ۱۰۴، ۱۲۹، ۲۷۲، بد بعد .
 کمال ۱۷، ۳۰، بد بعد . ۵۲، بد بعد . ۶۰ به
 بعد . ۷۶، بد بعد . ۹۱، ۹۸، ۱۳۵، بد بعد .
 ۱۸۳، ۲۱۵، ۲۵۰، بد بعد . ۲۵۵، ۲۵۲ .
 ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۵، به بعد ۳۲۱،
 ۳۳۹، بد بعد . ۳۵۷، ۳۵۲، بد بعد . ۳۶۰،
 بد بعد . ۳۶۶، ۳۹۳، بد بعد . ۴۰۹، بد بعد .
 ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۴، ۴۵۰، به
 بعد . ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۹ .
 کن ۲۹۹ .
 کواکب ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۵۱، ۴۷۱ : - ثوابت
 ۴۳۸، ۴۵۹ .
 کوکب ۴۸۵ : - سیار ۴۳۸ : - سیاره
 ۲۶۶، ۴۳۰ .

مارچ (پدرجن) ۸۰ .
 مارچہ (مادرجن) ۸۰ .
 مازو ۱۴۵ .
 ماسکہ (قوت) ۲۰، ۲۵، ۳۰ .
 مالامال نور ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۱ تا ۳۴، ۳۷، ۳۸ .
 بعد ۲۸۱ .
 ماہیات ۱۶۰ . بعد ۱۶۵ . ۱۶۸ . ۱۶۸ .
 بعد ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۶ . بعد ۲۱۶، ۲۶۲ .
 بہ بعد .
 ماہیت ۳۶۵ . بعد ۴۷۵، ۴۸۰ . ح .
 ماوراء النہر ۳۱۶ .
 الماویٰ ۴۵۳ .
 وما یسطرون ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۹۱ .
 مباریٰ ۹۰، ۷۵ .
 مبتدیان ۳۳۷ .
 مبداء ۳۳ . بعد ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵ .
 ۱۹۲ . بعد ۲۳۸، ۳۵۹، ۴۰۸ . : اول .
 ۲۳۶، ۳۵۵ . بعد : کل ۱۶۸ . : و بعد .
 ۷۰ . بعد ۲۲۸، ۴۰۸ .
 متشابہ الاجزاء ۲۶۴ .
 متصرفہ (قوت) ۲۲ . بعد ۲۶۰، ۲۶۰ . ح .
 متناہیٰ ۳۷۶، ۲۸۶ .
 مجاہدات رك : ریاضات و مجاہدات .
 مجاہدہ ۲۸۸، ۱۰۵ .
 مجبور ۱۹۹، ۶۳ . بعد ۲۰۱ . بعد ۲۰۷ .
 بعد ۲۱۱ . بعد ۲۱۵ . ۲۶۳ .
 ۴۷۲، ۴۷۲ .
 محافظت ۳۰۳ .
 محب ۱۱۳ . بعد .

کوه ابراهیم ۳۴ ح .

ل

لطافت ۱۱۶، ۳۷۷ . بعد ۳۸۰ . بہ بعد .
 لطف ۴۰۱ .
 لطیف ۱۱۶ . بعد : حقیقی ۳۸۲ . لطیف
 ۳۸۱ : لطیف لطیف ۳۸۱ : مطلق -
 ۳۸۲ .
 لغوی ۱۷۵ .
 لغویان ۴۶۸ .
 لفاع (درخت) ۲۱۱ .
 لقا ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۷ : خدای ۳۰۵ .
 لمس ۴۵۹، ۲۲ .
 لن ترانی ۱۱۶ .
 لواحق ۳۶۷ .
 لوح ۱۷۱ . بعد ۱۸۶ تا ۲۰۴، ۲۲۴ . عالم
 صغیر ۱۹۱ . بعد : عالم کبیر ۱۸۷ . بہ -
 بعد : لوح محفوظ ۱۹۶ تا ۲۰۴، ۲۲۶ .
 ۲۵۶ . بہ بعد ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۹۰ . بہ
 بعد ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۷۱ . محفوظ
 آدمی ۲۱۱ . بہ بعد : محفوظ خاص ۱۹۶
 بہ بعد ۲۰۴، ۴۷۴ . بہ بعد : عام ۱۹۶
 بہ بعد ۴۷۲، ۲۰۴ . بہ بعد : محفوظ
 عالم سفلی ۲۱۱ : محفوظ عالم صغیر
 ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۷ .
 لیلة الجمعة ۳۷۵، ۲۷۹، ۲۵۳، ۱۸۰ .
 القدر ۷۲ . ۱۸۰ . بہ بعد ۲۵۳، ۲۷۹ .
 ۳۷۵ .

م

ماجرا گفتن ۱۲۵ .
 مار ۳۰۱، ۱۴۹ .

روح ۳۸۷ : - زهاد ۳۳۲ به بعد : - طاعت
ومعصیت ۱۰۳ : - عالم اجسام ۵۶ به بعد : -
عالم ارواح ۵۵ به بعد : - عالم کبیر
وعالم صغیر ۱۵۸ به بعد : - عشق ۱۱۲ به -
بعد : - فقرا ۳۲۸ به بعد : - لطیف ۳۸۰
به بعد : - موجودات ۴۳۳ : - وجود ۱۵۹ .
مرتبہ ۱۶۵ ، ۱۸۱ ، ۱۶۷ ، ۴۶۷ به بعد : - انسان
۴۱۴ به بعد ، ۴۷۱ : - اول ۴۶۸ : - چهارم
۴۶۷ ، ۷۴ : - دوم ۴۶۷ ، ۷۴ به بعد ،
۴۷۲ : - ذات ۱۶۵ ، ۲۷۶ تا ۲۹۰ ،
۴۸۰ : - سوم ۷۴ ، ۴۷۲ : - صفات
۱۵۸ : - عشق ۱۳۷ : - نبوت ۱۱۰ : -
نفس ۱۵۹ ، ۲۵۳ ، ۲۷۶ تا ۲۹۰ ، ۴۶۹ به
بعد : - وجه ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ، ۲۵۳ ،
۲۷۶ تا ۲۹۰ ، ۴۸۰ : - ولایت ۱۱۰ .
مردان غیب ۲۴۱ .
من کب ۵۷ به بعد .
مرکبات ۷۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ به
بعد ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ،
۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۹۹ ، ۳۴۹ به بعد ،
۳۵۲ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ، ۳۸۷ ، ۳۹۱
به بعد ، ۴۳۳ ، ۴۶۲ ، ۴۷۰ به بعد ۴۷۹ : -
عالم صغیر ۳۵۶ به بعد .
مریخ ۱۴۸ ، ۴۷۱ .
مریدی ۳۳۷ .
مریم ۲۳۹ ، ۳۲۴ .
مزاج ۳۳ به بعد ، ۹۰ ، ۱۶۰ ، ۱۹۰ ، ۲۶۴
به بعد ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۷۸ به بعد : -
مستوی و غیر مستوی ۲۶۴ به بعد : - معتدل
و غیر معتدل ۲۶۴ به بعد .

محبیت ۱۱۲ به بعد ، ۲۹۰ : - خدای ۳۲۸ ،
۳۳۹ به بعد .
محبوب ۱۱۳ به بعد .
محتاج ۳۰۰ .
محدث ۱۷۵ .
محدود ۳۷۶ .
محرکه (قوت) ۲۲ به بعد .
محسوس ۱۳۳ ، ۲۲۲ ، ۲۸۷ ، ۴۰۱ ، ۴۳۳ ،
۴۶۲ ، ۴۳۸ .
محسوسات ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۱۶۰ به بعد ، ۱۸۶ ،
۱۸۸ ، ۴۳۸ به بعد ، ۴۵۹ .
محمد (پیغمبر اسلام) ۱۷۵ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ،
۳۲۳ ، ۳۵۸ ، ۳۸۲ .
محیط حقیقی ۳۸۲ : - مطلق ۳۸۲ : -
موجودات ۲۶۶ .
مخالفت ۲۹۵ ، ۴۸۲ .
المخلصون ۳۰۳ .
مخلوقات ۱۳۵ به بعد ، ۳۸۲ ، ۴۰۱ ، ۴۷۸ ،
مختار ۶۳ ، ۱۹۱ به بعد ، ۲۰۱ ، ۲۰۷ ،
به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۲۱۵ به بعد ، ۲۷۵ .
مدرسه ۵۵ ، ۹۲ .
مدرك ومدرك ۴۰۰ .
مذاهب ۳۵۱ ، ۴۳۷ ، ۴۴۶ ، ۴۶۳ .
مذکور ۱۱۳ به بعد .
مذهب ۲۰۹ .
مراتب ۷۱ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۷۸ ، ۲۲۴ ، ۲۲۸ ،
۳۰۳ به بعد ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ به بعد ، ۳۳۳
به بعد ، ۳۷۲ ، ۳۸۴ ، ۴۰۱ ، ۴۱۱ به بعد ،
۴۱۸ ، ۴۳۱ ، ۴۶۷ به بعد : - باطن سالک
۸۹ به بعد : - دوزخ و بهشت ۲۹۶ به بعد : -

- مسافر غیبی ۱۴۴ : ۱۴۵ .
 مسبب ۴۰ بہ بعد : - اسباب ۳۳۸ .
 مسیبات ۳۳۸ .
 مستجاب الدعوة ۳۱۸ .
 مسجد ۱۲۳ : - اقصیٰ ۴۰۰ . ۲۲۶ .
 مسجود ملائکہ ۲۵۱ .
 مسخ ۴۱۷ . ۷۹ بہ بعد ۴۶۱ .
 مشاعر آدمی ۲۹۵ بہ بعد .
 مشاہدہ ۱۰۸ بہ بعد ۱۶۲ . بہ بعد ۲۸۷ .
 ۳۱۶ . ۳۱۹ . ۴۱ . ح ۳۰۲ . ح ۰ .
 مشایخ ۶۳ . ۸۰ بہ بعد ۱۲۶ . ۹۲ . ۸۲ .
 ۱۵۹ . ۲۴۸ . ۳۳۸ . ۴۰۰ . ۴۰۰ . ۴۳۶ . - :
 کبار ۲۲۵ .
 مشتری ۱۷ . ۱۴۸ . ۴۱۵ . ۴۷۱ .
 مشرق ۳۷۹ . ۳۱۸ . ۳۰۷ . ۶۵ .
 مشرک ۲۸۴ . ۱۷۹ بہ بعد : - ان ۲۸۴ .
 مشکوٰۃ ۱۶۲ . ۳۱ . ۲۶ بہ بعد ۳۰۶ . ۲۸۵ .
 ۴۶۱ . ۴۶۹ . ۴۸۱ . ۴۸۵ .
 مصباح ۱۶ . ۴۸۵ . ۴۶۱ .
 مصورشدن ملائکہ ۲۳۹ . ۲۴۱ . ۳۲۴ .
 مطلق ۲۱۳ . ۲۸۹ . ۳۳۸ . ۳۶۶ . ۳۸۲ .
 ۴۷۵ . ۳۸۴ .
 مظاہر ۳۷۰ . ۴۶۹ بہ بعد : - اسامی ۲۸۱ .
 افعال ۴۸۱ : - خدای ۷۴ : - صفات ۲۸۶ .
 ۳۷۰ بہ بعد ۴۸۶ . ۴۸۱ : - صفات ذات
 ۳۷۰ : - طبیعت ۷۴ : - عقل ۷۴ : -
 نفس ۷۴ .
 مظهر ۱۳۶ . ۲۰۲ . ۲۲۳ . ۴۰۱ . بہ بعد : -
 اسامی ۲۲۴ . ۲۸۱ : - افعال ۲۲۴ .
 ۲۸۱ : - ذات ۲۸۱ : - صفات ۱۶۴ .
- ۲۲۲ . ۱۸۰ . ۲۲۲ . بہ بعد ۳۸۶ . ۲۵۶ . ۲۵۴ .
 ۴۸۱ : - صفات نور : ۲۶۹ . ۲۵۱ : صفاتی
 ۲۵۰ : - علم ۲۶۳ . ۲۶۳ . ۲۷۲ . بہ بعد : -
 علوم و مجمع انوار ۱۶۲ : - عمل ۲۶۳ .
 ۴۷۲ : - قدرت ۴۷۲ . ۲۵۶ .
 مظهر ۴۰۰ .
 معاد ۷۶ بہ بعد . ۲۲۸ . ۲۰۸ . ۲۱۳ . بہ بعد .
 معادن ۱۳۵ بہ بعد . ۱۴۸ . ۳۵۷ . ۳۲۹ .
 ۳۹۱ . ۳۷۰ .
 معارف ۴ بہ بعد . ۳۱۰ . ۹۷ . ۱۵۹ . ۲۵۵ .
 ۲۷۳ . ۳۵۸ . ۳۴۰ . بہ بعد . ۳۹۴ .
 معاہی ۳۳۳ .
 معاینہ ۸۷ . ۱۰۷ بہ بعد . ۲۸۷ . ۳۱۶ .
 ۳۰۲ ح .
 معتدل حقیقی ۲۶۵ .
 معجزات ۴۸۳ .
 معجزہ ۳۲۲ بہ بعد .
 معدن ۵۷۰ . ۱۹ بہ بعد . ۱۵۷ . ۱۶۲ . بہ
 بعد ۲۶۵ بہ بعد . ۳۵۴ . ۳۹۲ . ۵۳۱ . بہ بعد
 ۴۷۰ بہ بعد .
 معدوم ۱۷۰ بہ بعد . ۳۲۵ . بہ بعد . ۳۶۸ .
 معراج ۳۰ . ۱۰۸ . ۱۰۸ بہ بعد ۴۷۲ : - آدمی
 ۳۰ : - انبیا ۱۰۸ : - موجودات ۲۵۱
 معرفت ۲۸ . ۲۹۷ . ۳۰۲ . ۳۰۴ . ۳۴۱ : -
 انسان ۱۶ بہ بعد : - خدا ۴۴۵ .
 معشوق ۱۱۳ بہ بعد .
 معصوم ۳۱۵ .
 معصیت ۱۰۳ . ۴۶۳ . ۴۶۱ . ۴۷۶ . بہ بعد . ۴۷۶ .
 معتول ۱۳۳ . ۲۲۲ . ۴۰۱ . ۴۳۳ . ۴۵۹ .
 ۴۶۲ .

مقصود ۹۱ ، ۴۳۶ به بعد ، ۴۴۴ به بعد ،
 ۴۵۰ به بعد .
 مقعد صدق ۴۱۳ .
 مقلد ۴۰ به بعد ، ۴۳۹ ، ۴۴۷ .
 مقید ۲۱۳ ، ۲۱۹ ، ۳۶۷ ، ۴۷۵ .
 مکافات ۱۸۳ .
 مکان ۱۰۴ ، ۳۷۸ به بعد .
 مکلف ۳۰۴ ، ۳۰۱ .
 ملائکه ۲۰ ، ۵۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۹ ، ۱۴۹ به بعد ،
 ۲۲۷ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹ ، ۲۵۱ ، ۲۶۳ ، ۳۰۱ ،
 ۳۰۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۵۰ به بعد ، ۴۰۵ ،
 ۴۳۳ ، ۴۶۵ ، ۴۷۸ ، ۲۰ ح ؛ - ارضی
 ۴۶۵ ؛ روحانی ۴۶۵ ، ۴۸۵ ؛ - سماوی
 ۲۳۲ به بعد ، ۲۴۱ به بعد ، ۴۶۵ ؛ -
 عالم صغیر ۱۲۷ به بعد ؛ - کروی ۴۶۵ ،
 ۲۸۵ .
 ملت ۲۰۹ .
 ملک ۹۷ به بعد ، ۲۲۰ ، ۲۲۶ به بعد ، ۲۳۹ ،
 ۳۱۲ ، ۳۲۳ به بعد ، ۳۹۸ ، ۴۰۳ به بعد ،
 ۴۱۷ ؛ - رحمت ۴۰۳ ؛ - عذاب ۴۰۳ ؛ -
 مقرب ۲۲۶ ، ۲۳۵ ، ۳۹۹ به بعد .
 ملک ۱۳۰ ، ۱۳۰ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۵۷ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۱۳۳ ،
 ۱۴۷ ، ۱۸۳ ، ۱۸۳ ، ۲۲۴ ، ۲۳۶ ، ۲۶۸ ،
 ۳۰۹ ، ۳۰۹ ، ۳۴۴ ، ۳۷۳ ، ۴۳۹ .
 ملکوت ۵ ، ۱۳ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۵۷ ، ۷۴ ، ۸۱ ،
 ۱۳۳ به بعد ، ۱۴۷ ، ۱۸۳ ، ۲۳۶ ، ۲۶۸ ،
 ۳۰۹ ، ۳۰۹ ، ۳۴۴ ، ۳۷۳ ، ۴۳۳ .
 ملکوتی ۱۵۱ ، ۱۶۱ .
 ملکی ۱۵۱ ، ۱۶۱ .
 ملوک ۷۴ ، ۳۰۹ .

معقولات ۱۶۰ ، ۱۶۰ ، ۱۸۸ ، ۱۸۶ .
 معلول ۴۶۴ .
 معیت ۳۷۶ به بعد .
 مغرب ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۷۹ ؛ - انوار ۱۶۳ ؛ -
 و مشرق جسم آدمی ۶۵ .
 مغیره (قوت) ۲۰ .
 مفارقت قالب ۲۹ به بعد ، ۵۲ به بعد ، ۷۶ ،
 به بعد ، ۱۰۸ به بعد ، ۱۷۰ به بعد ، ۴۶۰ ،
 به بعد ، ۲۷۸ .
 مفردات ۵۶ به بعد ، ۱۶۰ به بعد ، ۱۶۳ به -
 بعد ، ۱۷۰ به بعد ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ به بعد ، ۱۹۷ ،
 به بعد ، ۲۶۴ به بعد ، ۲۷۷ به بعد ، ۲۹۹ ،
 ۳۲۹ به بعد ، ۳۵۲ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ،
 ۳۸۷ ، ۳۹۱ به بعد ، ۴۳۳ ، ۴۶۵ ، ۴۶۵ ،
 ۴۷۰ به بعد ، ۴۷۹ ؛ - عالم صغیر ۳۵۶
 به بعد .
 مفسر ۱۷۵ .
 مقابله ۴۳۸ .
 مقارنه ۴۳۸ .
 مقام اول ۵۸ به بعد ، ۱۰۸ به بعد ؛ -
 بزرگشت بعد از مفارقت قالب ۲۹ به بعد ،
 ۵۲ به بعد ؛ - معرفت ۲۸ ، ۲۹۷ ؛ - معلوم
 ۲۹ به بعد ، ۶۰ به بعد ، ۷۷ ، ۳۲۲ ، ۴۶۰ ؛
 - وحدت ۴۷ ، ۱۲۹ ، ۲۵۰ به بعد ،
 ۴۵ ح .
 مقامات ۳۳۹ به بعد ؛ - آدمی ۲۳۶ ؛ -
 انسانی ۳۶۱ ؛ - عالیہ ۹۷ به بعد .
 مقرب ۳۱۵ به بعد ، ۳۱۸ به بعد ، ۴۶۶ ؛
 مقربان ۳۱۶ به بعد ، ۳۵۵ ، ۴۱ ح ؛
 المقربین ۳۰۳ .

- ممتنع الوجود ۳۴۵، ۱۷۲ .
 ممکن ۱۷۱، ۳۶۵ به بعد ؛ - الوجود ۳۹
 به بعد ، ۳۴۵، ۱۷۲ ؛ - الوجود لذاته ۷۰
 به بعد .
 ممکنات ۳۹ ، ۳۲۵ به بعد ، ۳۶۲ به بعد .
 منازل ۲۹۷ ؛ - روند کن ۴۲۴ به بعد .
 مناسبت ۷۶ به بعد ، ۲۵۱ ، ۳۳۲ به بعد ،
 ۵۶۵ .
 منافق ۲۹۱ .
 منجم ۱۹۸، ۴۳، ۴۰ .
 منذر ۳۱۵ .
 منزل ۲۲۴ به بعد ، ۲۵۰ به بعد ۲۶۷ ؛ - اول
 ۳۲۵، ۲۶۶، ۴۷۷، ۷۹ ح ؛ - پنجم ۲۰۸ ،
 ۲۲۲ ح ؛ - چهارم ۷۰ ح ، ۴۰۸ ح ؛ -
 دوم ۳۲۵، ۴۶۶، ۴۷۷، ۷۰ ح ؛ - سوم
 ۴۰۸ ح ؛ ششم ۲۲۲، ۴۲۷، ۳۸۱ ح ،
 ۴۲۲ ح ؛ - هشتم ۲۳۶ ؛ - هفتم ۲۲۲ ،
 ۳۸ ح .
 منسوخ کردن شریعت ۳۲۳، ۲۸ ، ۲۱۵ .
 مهدی ۳۲۰ .
 موافقت ۲۹۵ .
 موالید ۳۳، ۱۹ به بعد ، ۷۲ به بعد ، ۱۶۲ ،
 ۱۹۷، ۲۶۳، ۲۷۶ به بعد ، ۲۵۸ ، ۲۷۰ ،
 ۴۸۱ .
 موت ارادی ۱۰۷ ، ۳۰۷ ؛ طبیعی ۱۰۷ ،
 ۳۰۷ .
 موجب بالذات ۷۰، ۵۵ به بعد .
 موجد مختار ۵۵ .
 موجود ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۷۶ ؛ - بالفعل ۳۴۶
 به بعد ، ۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۷۴، ۴۸۱ ؛ -
- بالقوة ۳۴۶ به بعد ؛ ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۴ .
 ۴۰۸ ؛ - خارجی ۳۶۸ ؛ - ذهنی ۳۶۸ ؛
 - علمی ۳۶۸ ؛ - کتابتی ۳۶۸ ؛ - لفظی
 ۳۶۸ .
 موجودات ۲۴، ۲۲، ۲۶، ۲۵، ۱۳۵ به بعد ، ۱۵۲ .
 ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸ به بعد ،
 ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۶ ، به بعد ، ۲۵۹، ۲۵۱ ،
 ۲۶۶ به بعد ، ۲۷۳ ، ۲۸۳ به بعد ،
 ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۳۸، ۳۶۴ به بعد ،
 ۳۶۸ به بعد ، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۲۲ ،
 به بعد ، ۴۳۰ به بعد ، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۸ ،
 ۴۸۱ ؛ - بالفعل ۳۶۲ ؛ - بالقوة ۳۶۲ ،
 ۳۷۲ ؛ - خارجی ۳۶۸ ؛ - محسوس
 ۳۵۷ ؛ - معقول ۳۵۷ ؛ - ممکن ۳۶۶ ،
 موجد ۲۸۲، ۲۶۲ .
 موسی (پیغمبر) ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۷۹ ،
 ۲۸۹ به بعد ، ۳۰۷، ۳۹۷ به بعد ، ۳۱۹ ،
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۷۴ به بعد .
 مولانا ۹۱ .
 مؤمن ۲۷ .
 مؤمنان ۵۶ به بعد .
 میکائیل ۱۵۸، ۳۱۹ .
 میل ۱۱۲ به بعد .
 ن
 «ن» ۲۲۴، ۲۲۹، ۳۹۱ .
 ناخوشی ۲۹۴ به بعد ، ۳۰۴ .
 نار ۴۸۵ .
 نامتناهی ۴۶ به بعد ، ۲۴۹ ، به بعد ، ۲۵۷ ،
 به بعد ، ۲۸۳ به بعد ، ۲۸۶، ۳۷۶، ۴۲۳ ،
 ۴۸۲ .

نسناس ۴۱۲ .	نامحدود ۴۶ به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۲۵۷
نسیان ۲۴۳ .	بد بعد ، ۲۸۳ به بعد ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ .
نشستن : بدوزانو ۶۰۶ : - مربع ۱۰۶ .	نامیه (قوت) ۴۵۸ ، ۲۰ .
نطفه ۱۶ به بعد ، ۱۳۳ ، ۱۶۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۱ ،	نایبان ۳۲۱ .
بد بعد ، ۲۰۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ ، ۲۰۱ ، ۲۱۰ به بعد ،	نیات ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۰ ، ۲۰ ، ۵۷ ، ۳۵ ، ۱۵۷ ، ۷۲ ،
۲۱۴ بد بعد ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۵۸ ،	۱۶۵ به بعد ، ۲۶۵ ، ۲۶۵ به بعد ، ۳۵۴ ، ۳۸۲ ،
۴۷۴ : - آدمی ۱۵۸ به بعد ، ۱۹۸ به	۳۷۸ ، ۳۹۲ ، ۳۹۲ ، ۴۱۱ ، ۴۱۶ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ،
بعد ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۹۳ به بعد ، ۴۷۴ ،	۴۳۱ به بعد ، ۵۵۸ ، ۵۷۰ به بعد : نیات
۴۸۰ به بعد - ۴۸۴ .	۱۳۵ به بعد ، ۱۵۸ ، ۲۸۲ ، ۳۷۰ ، ۳۷۰ ،
نطق ۲۵۷ .	۳۹۱ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، بد بعد ، ۴۱۶ ،
نفتح روح ۲۵۰ ، ۶۷ .	۵۸۵ .
نفس ۱۵۶ ، ۱۶۹ ، ۱۶۹ به بعد ، ۲۲۹ به بعد ،	نبوت ۳۸ به بعد ، ۱۱۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۲ ، ۳۱۹ ،
۲۷۶ ، ۲۵۳ تا ۲۹۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۷ ، ۴۰۴ به بعد ،	تا ۴۱۳ ، ۳۲۵ .
۴۱۹ ، ۴۴۶ ، ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۶۹ ، ۴۶۹ -	نجمی ۳۸ به بعد ، ۹۷ به بعد ، ۲۲۳ ، ۲۲۱ ،
آدمی ۴۶۰ : - اماره ۴۱۲ : - انسانی	۳۱۵ به بعد ، ۳۲۳ ، ۴۰۱ به بعد ، -
۴۶۶ به بعد ، ۴۱۲ ، ۴۱۸ : - جزوی ۴۱۰	معنوه ۱۹۳ .
به بعد ، ۴۱۳ ، ۴۱۷ : - حیوانی ۴۱۲ : -	نجات ۳۳۹ .
قدسی ۴۱۲ : - لوازمه ۴۱۲ : - مطمئنہ	نحوی ۱۷۵ .
۴۱۲ : - ناطقه ۲۳ ، ۴۱۲ : - نیاتی ۴۱۱	نحویان ۴۶۸ .
نفسانی ۴۵۳ .	نزول ۳۲ به بعد ، ۵۸ ، ۵۲ ، ۶۳ به بعد ،
نفوس ۷۱ به بعد ، ۱۳۵ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۷۴ ،	۷۱ به بعد ، ۷۷ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ،
۱۷۸ ، ۱۸۹ ، ۲۳۶ ، ۳۴۹ به بعد ، ۲۶۱ ،	۱۷۵ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۳۵۹ به بعد ، ۳۷۰ ،
۳۷۰ به بعد ، ۴۰۹ ، ۴۰۵ به بعد ، ۴۱۱ ،	بد بعد ، ۴۰۹ به بعد ، ۴۱۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۳ ،
۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ،	نسخ ۱۷۹ ، ۴۱۲ ، ۴۱۹ ، ۴۶۱ ،
۴۸۵ : - جزوی ۴۱۰ ، ۴۱۱ .	نسخه ۳۵۹ به بعد ، ۳۸۵ : - نمودار
نقی خواطر ۱۰۵ ، ۲۴۴ : - واثبات ۱۰۵ ،	۱۲۲ به بعد ، ۱۵۸ ، ۳۹۳ ، ۴۸۵ .
۱۰۶ .	نسق (شهر) ۲۲۷ ، ۳۱۶ ، ۴۰۳ .
نماز ۱۲۱ ، ۳۴۱ : - شکر و ضو ۱۰۴ ، ۱۰۶ ،	نسفی رك : ابوتراب نسفی : عزیز بن محمد
نمایش ۴۲۳ به بعد .	النسفی .
نمرود ۱۷۹ ، ۳۷۴ .	

هستی ۴۹ ، ۴۲۳،۳۰۵ ؛ - خدای ۱۳
به بعد .

همت ۳۰۶ به بعد ، ۳۱۸ به بعد .

هند : سلوك اهل هند ۲۴ به بعد .

هوا (عنصر) ۱۹ به بعد ، ۳۳ به بعد ، ۵۶ به بعد ،
۷۱ به بعد ، ۱۷۸ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۷۷

به بعد .

و

واجب (وجود) ۱۷۲ ؛ - الوجود ۳۹ به بعد .

۳۴۵،۷۳ به بعد ، ۴۶۵ ؛ - الوجود

لذاته ۷۰ به بعد .

وارد ۲۳۵،۹۰

واسطه ۳۱۵ .

واقعه ۱۰۵ .

واق واق ۴۱۱ .

واهب الصور ۷۴ .

واو ۲۲۱ .

وتر (نماز) ۱۲۱ .

وجد ۲۳۵،۹۰ .

وجه ۱۵۷ به بعد ، ۱۶۵ ، ۱۷۱ ، ۲۵۳ ، ۲۷۶

تا . ۴۶۹،۲۹ ؛ خدای ۲۸۴ .

وجود ۳۸ به بعد ، ۱۵۹ به بعد ، ۱۶۵ ، ۱۷۱

به بعد ، ۱۷۵ ، ۱۸۲ ، ۱۸۸ ، ۲۲۲ ، ۲۳۸

، ۲۴۸ به بعد ، ۲۵۲ به بعد ، ۲۹۹

، ۳۰۲ ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۶۵ به بعد ، ۳۷۱

، ۴۲۲ به بعد ، ۴۷۳ به بعد ؛ - آدمی ۳۰ ؛ -

حادث ۳۸ به بعد ، ۲۵۲ ؛ - حسی ۱۳۳ ،

۱۴۶ ؛ - حقیقی ۴۹ ، ۱۳۳ ، ۲۳۰ ، ۴۲۲

به بعد ؛ - خارجی ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۳۶۵

به بعد ؛ - خدای ۲۸۳ ، ۴۲۵ ؛ - خیالی

نمودار ۱۳۳ ، ۱۸۰ ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۵۸
به بعد ، ۳۷۵ ، ۳۶۶ به بعد .

نور ۲۴ به بعد ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۱۶۲ به

بعد ، ۱۷۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۶ ، ۲۴۹ به بعد ،

۲۵۳ به بعد ، ۲۵۷ به بعد ، ۲۶۳ به بعد ،

۲۸۳ به بعد ، ۳۰۵ ، ۳۲۳ ، ۳۷۸ به بعد ،

۳۹۸ به بعد ، ۴۴۴ به بعد ، ۴۶۶ ، ۴۶۹ به

بعد ، ۴۸۴ ، ۲۲۰ ح ؛ - الله ۹۱ به بعد ،

۱۳۶ ، ۲۸۸ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ به بعد ، ۴۰۴ ،

۴۴۵ ، ۴۸۵ ؛ - خاص ۲۲۱ ؛ - عام ۲۲۱ ؛ -

عقل ۳۰۵ ؛ - مطلق ۴۸۲ ؛ - نامحدود

و نامتناهی ۴۲ به بعد ، ۱۶۳ به بعد ، ۱۶۸

به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۲۸۳ به بعد ، ۴۲۳

به بعد ، ۴۶۹ به بعد ، ۴۸۱ ، ۴۸۵ ؛ - وجود

۴۸۱ .

نورانی ۲۴۱ .

نوح (پیغمبر) ۳۲۰ ، ۳۲۲ .

نون ۲۲۱ ؛ - ملفوظ ۱۱۰

نیابت انبیا ۳۲ .

نیت سالک در ریاضات ۸۶ به بعد ؛ - سلوك

۸۴ به بعد .

نیست نمای ۴۹ ، ۴۲۳ .

نیستی ۴۲۳،۴۹ .

ه

هاتف ۲۳۹ ، ۳۲۴ .

هادی ۹۵ ، ۹۶ ، ۳۱۵ .

هاضمه (قوت) ۲۰ ، ۴۵۸ .

هزاره هفتم ۴۱۶ .

هست مطلق ۲۸۹ ؛ - مقید ۲۸۹ .

هست نمای ۴۶ ، ۴۲۳ .

ولایت ۲۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۹۷، ۳۱۴ تا ۳۲۵،
۴۱۳ .

ولی ۲۸ به بعد، ۶۱، ۹۷، ۹۷ به بعد، ۲۲۱، ۲۹۱،
۳۱۶، ۲۹۷ به بعد؛ - آخرین ۳۲۱؛ -
بی کناه ۱۹۳؛ - دوازدهم ۳۲۱ .

وهم ۲۲ به بعد، ۱۲۳، ۱۴۹، ۲۴۰، ۲۴۰ به بعد،
۲۴۳، ۲۹۵، ۲۹۵ به بعد، ۳۰۱، ۳۰۱، ۲۲۲، ح .

ی

یا جوج و ما جوج ۲۲ به بعد .

یاد آمدن ۲۴۳ .

یرقان ۲۴۵ .

یوم ۱۹۰، ۲۲۸؛ - البعث ۱۸۰ به بعد،

۲۷۹، ۳۷۵، الجمعة ۱۸۰، ۲۵۳، ۲۷۹،

۳۷۵، - الفضل ۱۸۰ به بعد، ۲۷۹، -

القیامة ۷۲، ۱۸۰ به بعد، ۲۵۳، ۲۷۹،

۳۷۵ .

۲۲۲، ۲۲۲ به بعد؛ - ذهنی ۱۵۲، ۱۵۲؛

- ظلماتی ۳۲۳؛ - ظلی ۲۹، ۲۳۰،

۲۲۲؛ - عقلی ۱۳۳، ۱۵۶؛ - عکسی

۲۲۲، ۲۲۲؛ - غیبی ۱۵۵؛ - قدیم ۳۸

به بعد، ۲۵۲؛ - کتابتی ۱۵۲؛ - لفظی

۱۵۲؛ - مجرد ۳۶۵؛ - نورانی ۳۲۳؛ -

بدنی بیش نیست ۲۶۰، ۲۶۰ به بعد، ۲۵۲، ۲۵۲

به بعد، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۱ به بعد، ۲۸۱ .

وحدت ۳۸ به بعد، ۲۷۰، ۱۷۹، ۲۴۹، ۲۶۹

به بعد؛ - صرف ۳۷۳، ۳۶۹، ۳۵۰ .

وحدی ۲۳۲، ۲۳۲ به بعد، ۲۳۹، ۳۱۵،

۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۲ به بعد، ۲۷۷ .

ورد ۱۲۰ .

وصال ۱۱۶ .

وضوء ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۲ .

فہرست آیات

- سورۃ ۲ (البقرۃ) آیتہ ۵ و ۶ ، ص ۴۵ : ۳۳ و ۳۴ ، ص ۳۰۰ : ۱۰۹ ، ص ۲۸۴ : ۱۹۲ ، ص ۷۴ : ۲۱۳ ، ص ۳۰۹ و ۳۳۹ | ۳ (آل عمران) آیتہ ۱۶ ، ص ۳۰۸ : ۹۱ : ص ۱۹۱
- ۴ (النساء) آیتہ ۱ تا ۳ ، ص ۳۵۸ : ۵۹ ، ص ۴۱۸ و ۲۹۹ | ۶ (الانعام) آیتہ ۵۹ ، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ ، و ۳۹۰ و ۴۳۱ و ۴۷۲ و ۴۳۳ و ۴۶۷ ح : ۷۵ ، ص ۳۵۵ : ۱۰۳ ، ص ۳۸۲ : ۱۲۹ ، ص ۷۹ | ۷ (الاعراف) آیتہ ۱۸ ، ص ۲۹۹ : ۳۹ ، ص ۵۹ : ۱۷۱ ، ص ۱۶۱ ، ص ۳۴۸ : ۱۷۸ ، ص ۵۹ و ۲۲۹ و ۲۹۶ و ۳۸۳ : ۲۰۵ ، ص ۳۵۲ || ۸ (الانفال) آیتہ ۱۷ ، ص ۲۸۵ || ۱۱ (ہود) آیتہ ۹۰ ، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۲۹۲ و ۲۳۰ و ۲۴۸ و ۱۹۶ ح : ۱۰۹ ، ص ۳۳۸ | ۱۲ (یوسف) آیتہ ۱۰۶ ، ص ۲۸۴ ، ص ۳۷۵ ، ص ۲۸۴ ، ص ۷ : ۹ ، ص ۶۱ و ۱۸۰ و ۳۷۵ ، ص ۳۷۵ | ۱۴ (ابراہیم) آیتہ ۲۱ ، ص ۲۶۹ || ۱۵ (الحجر) آیتہ ۲۱ ، ص ۳۵۴ ، ص ۲۹ : ۶۲ و ۲۵۰ | ۱۶ (النحل) آیتہ ۲۳ ، ص ۳۷۵ | ۱۷ (الاسری) آیتہ ۲۵ ، ص ۲۲۸ | ۱۸ (الکہف) آیتہ ۱۵ ، ص ۶۵ : ۸۹ ، ص ۶۶ : ۹۵ ، ص ۶۶ ، ص ۹۷ و ۹۸ ، ص ۶۷ : ۱۰۹ ، ص ۱۹۳ و ۲۷۸ و ۳۵۰ و ۳۹۲ | ۱۹ (مریم) آیتہ ۷۲ و ۷۳ ، ص ۲۹۶ : ۸۸ و ۸۹ ، ص ۲۲۰ | ۲۰ (طہ) آیتہ ۳ ، ص ۱۹۰ : ۴ ، ص ۱۹۰ : ۵ ، ص ۱۹۰ : ۲۱ و ۲۲ ، ص ۲۹۸ : ۵۲ ، ص ۱۶۰ : ۵۷ ، ص ۱۷۰ ، ص ۲۷۵ و ۲۷۰ : ۱۰۶ ، ص ۲۱۶ : ۱۱۵ تا ۱۱۸ ، ص ۳۰۰ : ۱۲۱ ، ص ۳۰۰ | ۲۱ (الانبیاء) آیتہ ۳۱ ، ص ۱۸۹ : ۱۰۷ ، ص ۷ | ۲۲ (الحج) آیتہ ۵۷ ، ص ۱۱ | ۲۳ (المؤمن) آیتہ ۵۵ ، ص ۲۵۹ : ۱۰۲ ، ص ۲۷۷ : ۱۱۷ ، ص ۱۳۵ | ۲۴ (النور) آیتہ ۳۵ ، ص ۳۱ و ۲۲۱ و ۲۸۵ : ۳۹ ، ص ۲۷۵ : ۵۰ ، ص ۲۷۵ | ۲۶ (الشعراء) آیتہ ۲۲ تا ۲۷ ، ص ۲۸۹ : ۴۶ ، ص ۲۹۹ | ۲۸ (القصص) آیتہ ۲۸ ، ص ۲۸۵ : ۸۸ ، ص ۱۳۵ || ۲۹ (العنکبوت) آیتہ ۶۵ ، ص ۲۱ || ۳۰ (الروم) آیتہ ۲۹ ، ص ۶۱ و ۳۴۸ : ۳۱ ، ص ۲۴۹ : ۵۷ ، ص ۱۸۱ و ۳۷۵ | ۳۲ (السجدہ) آیتہ ۴ | ۳۳ (الاحزاب) آیتہ ۷۲ ، ص ۹۹ ح || ۳۴ (النبأ) آیتہ ۳ ، ص ۳۶۹ : ۱۲ ، ص ۳۸۳ | ۳۵ (الفاطر) آیتہ ۲۹ ، ص ۵۴ || ۳۶ (یس) آیتہ ۸۲ ، ص ۱۸۹ و ۲۳۵ و ۳۴۹ و ۴۰۲ | ۳۷ (الصفات) آیتہ ۱۶۵ ، ص ۶۰ و ۳۲۴ و ۳۷۱ و ۴۰۶ و ۴۷۲ | ۳۸ (ص) آیتہ ۴ ، ص ۲۸۴ : ۳۶ و ۳۷ ، ص ۴۰۵ || ۳۹ (الزمر) آیتہ ۶۸ و ۶۹ ، ص ۶۷ | ۴۰ (المؤمن) آیتہ ۲۰ ، ص ۳۶۹ : ۴۴ ، ص ۳۳۹ || ۴۱ (فصلت) آیتہ ۵۴ ، ص ۳۸۱ || ۴۲

(الشورى) آية ٥ ، ص ٤٢٠ | ٤٣ (الزخرف) آية ٣١ ، ص ٣٣٨ || ٤٥ (الجاثية) آية ١٢ ، ص ٣٥١ | ٤٨ (الفتح) آية ٤ و ٧ ، ص ٣٧١ : ١٠ ، ص ٢٨٥ || ٥٠ (ق) آية ١٥ ، ص ٣٨٢ | ٥١ (الذاريات) آية ٥٦ ، ص ٢٨٤ || ٥٤ (القمر) آية ٥٠ ، ص ١٨٧ و ٢٢٥ و ٣٧٢ و ٤٠٣ : ٥٢ و ٥٥ ، ص ٤١٣ | ٥٥ (الرحمن) آية ١٤ ، ص ٨٠ : ١٩ و ٢٠ ، ص ١٦٤ : ٢٢ ، ص ١٦٤ : ٢٦ و ٢٧ ، ص ٢٨٤ | ٥٧ (الحديد) آية ٤ ، ص ١٩٠ و ٢٨٥ و ٣٨٢ | ٦٣ (المنافقون) آية ٧ ، ص ٣٥٤ و ٣٧١ || ٦٥ (الطلاق) آية ٣ ، ص ٣٣٥ : ١٢ و ٦١ و ٣٨١ | ٦٦ (التحریم) آية ٦ ، ص ٢٢٧ و ٣٢٤ و ٣٥٠ و ٣٧١ و ٤٠٦ و ٤١٨ و ٤٢٢ | ٦٧ (الملك) آية ١٤ ، ص ٣٨٢ | ٦٨ (الفلم) آية ١ ، ص ٢٢٤ و ٣٤٩ و ٣٩١ | ٧٠ (المعارج) آية ٤ ، ص ٤١٨ | ٧٦ (الدھر) آية ١ ، ص ٣٦٦ | ٧٧ (المرسلات) آية ٣٠ و ٣٣ ، ص ٢٣٠ | ٧٨ (النباء) آية ٣٨ و ٣٩ ، ص ٢٢٨ || ٧٩ (النازعات) آية ٢٤ ، ص ٢٩٠ ، ٤٠٠ و ٤١٠ ، ص ٤٥٣ | ٨٥ (البروج) آية ١٦ ، ص ٣٣٨ || ٨٩ (الفجر) آية ٢٨ و ٣١ ، ص ٤١٢ | ٩١ (الشمس) آية ٩ و ١٠ ، ص ٣٥٣ | ٩٥ (التين) آية ١ تا ٣ ، ص ١٩١ : ٤ و ٥ و ٦ ، ص ٥٨ ح | ٩٦ (العلق) آية ١ تا ٣ ، ص ٣٥٨ : ٢ ، ص ١٩١ || ٩٨ (البينة) آية ٥ و ٦ ، ص ٣٥٨ | ١١٣ (الاخلاق) آية ١ ، ص ٣٧٤ .

فہرست احادیث و اخبار و اقوال عربی عرفاء

- «اتقوا فراسة المؤمن نظير بنور الله» ، ص ۱۳۶ ، س 5 - 6 .
- «اسلم شيطاني على يدي» ، ص ۴۰۴ ، س 20 .
- «اللهم احييني مسكيناً وامتنني مسكيناً واحشرنني في زمرة المساكين» ، ص ۳۳۲ س 11-12 .
- «اللهم ارزقني حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني الي حبك» ، ص ۳۴۰ ، س 5 .
- «اللهم ارنا الاشياء كما هي» ، ص ۱۶۱ س 14 - 15 ؛ ص ۳۵۵ س 8 ؛ ص ۴۴۷ س 17 .
- «اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا هادي لمن اضللت ولا مضل لمن هديت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجد منك الجد» ، ص ۶۳ س 3 - 5 ؛ ص ۳۳۸ س 20 تا ص ۳۳۹ س 1 .
- «اللهم متعنا باسماعنا واسماع اسماعنا وابصارنا وابصار ابصارنا وقلوبنا» ص ۳۴۴ س 15 - 16 .
- «انا اعلمكم بالله واخيكم من الله» ، ص ۳۰۳ ، س 4 .
- «ان الله تع خلق آدم على صورة الرحمن» ، ص ۲۲۳ س 12 .
- «ان الله تع خلق آدم على صورته» ، ص ۴۰۱ س 14 ؛ ص ۴۰۲ س 2 - 3 .
- «ان الله تع خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره فمن اصحاب من ذلك النور ، اهتدى ومن ضل فعوى» ، ص ۲۲۱ ، س 5 - 7 .
- «ان الله تع خلق الملائكة من عقل بلا شهوة وخلق البهائم من شهوة بلا عقل وخلق الانسان من عقل وشهوة فمن غلب عقله شهوة فهو خير من الملائكة ومن غلبت شهوته فهو شر من البهائم» ص ۳۲۳ ، س 16 - 19 .
- «ان الله تع خلق الملك على مثال ملكوته واسس ملكوته على مثال جبروته ايستدل بملكه على ملكوته وبملكوته على جبروته» ، ص ۱۳۳ ، س 14 - 15 ؛ ص ۱۸۰ س 8 - 10 ص ۳۷۵ س 17 - 19 .
- «انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير» ، ص ۲ س 13 - 14 ؛ ص ۱۶ س 12 ؛ ص ۳۸ س 8 - 9 ؛ ص ۵۲ س 14 - 15 ؛ ص ۷۰ س 8 - 9 ؛ ص ۸۵ س 9 ؛ ص ۱۰۲ س 11 - 12 ؛ ص ۱۱۲ س 10 ؛ ص ۱۲۰ س 8-9 ؛ ص ۱۳۲ س 9 ؛ ص ۱۴۲ س 10 - 11 ؛ ص

۱۵۶ من ۱۰ - ۱۱ : ص ۱۷۸ من ۸ - ۹ : ص ۱۹۶ من ۹ : ص ۲۰۶ من ۹ : ص ۲۲۰ من ۱۳ - ۱۴ : ص ۲۳۲ من ۸ - ۹ : ص ۲۶۲ من ۸ : ص ۲۷۷ من ۸ - ۹ : ص ۲۹۴ من ۱۲ : ص ۳۱۴ من ۹ : ص ۳۲۹ من ۸ - ۹ : ص ۳۴۲ من ۹ : ص ۳۹۰ من ۹ : ص ۳۹۸ من ۱۴ - ۱۵ : ص ۴۴۴ من ۱۰ - ۱۱ : ص ۴۵۰ من ۹ - ۱۰ .

• «اول ما خلق الله الجوهر» ، ص ۳۹۹ من ۱ .

• «اول ما خلق الله روحى» : ص ۳۹۸ من ۱۰ : ص ۴۰۲ من ۷ : ص ۴۶۶ من ۳ .

• «اول ما خلق الله العرش» ، ص ۲۶۰ من ۱۰ .

• «اول ما خلق الله العقل» ، ص ۲۲۰ من ۸ - ۹ : ص ۳۹۸ من ۸ - ۹ . ص ۳۹۹ من ۳ .

• «اول ما خلق الله القلم» ، ص ۲۲۰ من ۹ : ص ۳۹۸ من ۹ .

• «اول ما خلق الله نورى» ، ص ۳۹۸ من ۱۱ : ص ۴۰۲ من ۷ - ۸ : ص ۴۶۶ من ۲ : بضعها تبين الاشياء من ۲۹۸ من ۱۴ .
• «بعث لرفع العادات لارفع الصفات . بعث لبيان الاحكام لالبيان الحقيقة» ، ص ۴۸ من ۱۳ - ۱۴ : ص ۴۵۱ من ۷ - ۸ .

• «ترك الاحتياط والحزم سوء الظن» ، ص ۴۵۶ من ۱ .

• «وتفرد حق بحكم» ، ص ۳۰۹ من ۳ .

• «جفا القلم بما هو كائن» ، ص ۳۴۹ من ۱۲ .

• «حسنات الابرار سيئات المقربين» ، ص ۱۰۳ من ۱۱ : ص ۳۰۳ من ۱۲ .

• «خطوتان وقد وصلت» ، ص ۴۴۶ من ۱ .

• «والخير عادة والشرعادة والنفس معتادة» ، ص ۱۷۰ من ۹ - ۱۰ .

• «السعيد من سعد فى بطن امه والشقى من شقى فى بطن امه» ، ص ۲۰۷ من ۲ - ۳ .

• «الشريعة افوالى والطريقة افعالى والحقيقة احوالى» ، ص ۳ من ۱۰ - ۱۱ .

• «العقل نور فى القلب يعرف به بين الحق والباطل» ، ص ۴۴۴ من ۱۷ - ۱۸ .

• «علماء امتى كانوا بنى اسرائيل» ، ص ۳۲۱ من ۳ .

• «العلماء ورثة الانبياء» ، ص ۳۲۰ من ۴ - ۵ : ص ۳۲۱ من ۲ .

• «فوت ورب الامة» ، ص ۲۳۱ من ۲ .

• «فرغ الرب من الخلق (والخلق) والرزق والاجل» ، ص ۱۸۹ من ۱۰ - ۱۱ : ص ۱۹۲ من ۱۰ - ۱۱ : ص ۱۹۸ من ۵ - ۶ : ص ۳۹۱ من ۱۱ .

- «الفقر فخری» ، ص ۳۳۲ سے 9 .
- «كان الله ولم يكن معه شيء ثم كتب في الذكر كل شيء» ص ۶۲ سے 4 .
- «كذب المنجم ورب الكعبة» ، ص ۱۹۸ سے 12 - 13 .
- «كل شيء يرجع الى اصله» ، ص ۱۶۴ سے 15 ؛ ص ۴۷۹ سے 19 .
- «كل مولود يولد على فطرته فابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه» ، ص ۶۰ سے 3-4 .
- «كل ميسر لما خلق له» ، ص ۲۱۴ سے 19 .
- «كما تعيشون تموتون» ، ص ۳۵۷ سے 11 - 12 .
- «كنت له سمعاً وبصراً ويداً ولساناً به يسمع وبه يبصر وبه يعطش وبه ينطق» ، ص ۱۳۶ سے 7 - 8 ؛ ص ۲۸۵ سے 20 - 21 ؛ ص ۳۰۵ سے 3 - 4 .
- «لا صلوة الا بحضور القلب» ، ص ۳۴۱ سے 14 .
- «وليس الخبر كالمأينة» ، ص ۸۷ سے 20 .
- «ما علامة النهاية ؟» - الرجوع الى البداية» ، ص ۱۳۴ سے 21 .
- «المخلصون على خطر عظيم» ، ص ۳۰۳ سے 15 .
- «المكافاة في الطبيعة واجبة» ، ص ۱۸۳ سے 1 .
- «من اخبر الله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه» ، ص ۸۸ سے 4 - 5 .
- «منه بدأ واليه يعود» ، ص ۱۳۴ سے 13 - 14 .
- «الناس على دين ملوكهم» ، ص ۴۷۳ سے 6 - 7 .
- «الناس معادن كعادن الذهب والفضة» ، ص ۳۵۷ سے 20 - 21 .
- «الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا» ، ص ۲۷۱ سے 8 - 9 ؛ ص ۴۲۶ سے 6 .
- «الولد سر ابيه» ، ص ۳۵۹ سے 3 .

فهرست کتاب

کتاب الانسان الکامل

۴	مقدمه
۳	فصل اول . در بیان شریعت و طریقت و حقیقت
۴	فصل دوم ، در بیان انسان کامل
۸	فصل سوم . در بیان کامل آزاد
۱۰	فصل چهارم . در بیان صحبت
۱۲	فصل پنجم . در بیان سلوک
۱۵	رساله اول . در بیان معرفت انسان
۱۶	فصل اول . در بیان خلقت صورت انسان
۱۷	فصل دوم در بیان تربیت نطفه
۱۸	فصل سوم در بیان تربیت نطفه بنوعی دیگر
۱۹	فصل چهارم ، در بیان موالید
۱۹	فصل پنجم ، در بیان روح نباتی
۲۰	فصل ششم . در بیان روح حیوانی
۲۱	فصل هفتم . در بیان حواس ده گانه پنج اندرونی و پنج بیرونی
۲۲	فصل هشتم . در بیان قوت محرکه
۲۳	فصل نهم . در بیان روح انسانی
۲۴	فصل دهم . در بیان سلوک اهل هند
۲۷	فصل یازدهم . در بیان آنکه روح چیست
۲۷	فصل دوازدهم . در بیان ترقی روح انسانی
۳۱	فصل سیزدهم . در بیان آنکه يك آدمی چند روح دارد
	فصل چهاردهم . در بیان آنکه اجسام و ارواح و موالید چون پیدا آمدند و در
۳۳	بیان آنکه مزاج چیست و چون پیدا آمد
۳۴	فصل پانزدهم . در بیان نصیحت

۳۷	رسالة دوم . در بیان توحید
۳۸	فصل اول . در بیان واجب الوجود
۳۹	فصل دوم . در بیان اعتقاد اهل تقلید ، و این طایفه را عوام میگویند
۴۰	فصل سوم . در بیان اعتقاد اهل استدلال ، و این طایفه را خاص میگویند
۴۴	فصل چهارم . در بیان اعتقاد اهل کشف و این طایفه را خاص الخاص میگویند
۴۹	فصل پنجم . در بیان يك طایفه دیگر از اهل وحدت
۵۱	رسالة سوم . در بیان آفرینش ارواح و اجسام
۵۲	فصل اول . در بیان آنکه آدمی مرکب از روح و قالب است و در بیان سه طایفه آدمیان
۵۵	فصل دوم . در بیان آفرینش ارواح و اجسام
۵۵	فصل سوم ، در بیان روح و مراتب ارواح
۵۶	فصل چهارم . در بیان جسم و عالم اجسام و مراتب اجسام
۵۷	فصل پنجم ، در بیان آنکه ارواح هر یکی جا کجا گرفتند
۶۰	فصل ششم . در بیان مقام معلوم
۶۲	فصل هفتم . در بیان تقدیر خدای
۶۳	فصل هشتم . در بیان گذشتن صراط
۶۴	فصل نهم . در بیان آنکه هر چیز که در دنیا و آخرت است در آدمی است
۶۹	رسالة چهارم ، در بیان مبدء و معاد بر قایون اهل حکمت
۷۰	فصل اول . در بیان مبدء
۷۴	فصل دوم . در بیان عقول و نفوس عالم سفلی
۷۶	فصل سوم . در بیان معاد
۷۸	فصل چهارم . در بیان حال نفوس انسانی بعد از مفارقت قالب
۸۰	فصل پنجم . در بیان نصیحت
۸۳	رسالة پنجم . در بیان سلوک
۸۴	فصل اول ، در بیان آنکه سلوک چیست
۸۶	فصل دوم . در بیان آنکه نیت سالک در سلوک چیست
۸۸	فصل سوم . در بیان آنکه سالک را علم و معرفت بطریق عکس چون حاصل می شود
۹۰	فصل چهارم . در بیان آنکه آدمیان سه طایفه اند
۹۲	فصل پنجم . در بیان راه بمقصد
۹۴	فصل ششم . در بیان درجه عوام
۹۵	فصل هفتم . در بیان شرایط سلوک

۹۵	فصل هشتم . در بیان ارکان سلوک
۹۷	فصل نهم . در بیان حجاب و مقام
۹۹	فصل دهم . در بیان تربیت
۱۰۱	رساله ششم . آداب الخلوۃ
۱۰۲	فصل اول . در بیان طاعت و معصیت
۱۰۴	فصل دوم . در بیان شرایط چله
۱۰۶	فصل سوم . در بیان آداب ذکر گفتن
۱۰۷	فصل چهارم . در بیان عروج اهل تصوف
۱۱۱	رساله هفتم . در بیان عشق
۱۱۲	فصل اول . در بیان میل و ارادت و محبت و عشق
۱۱۵	فصل دوم . در بیان مراتب عشق مجازی
۱۱۹	رساله هشتم . در بیان آداب اهل تصوف
۱۲۰	فصل اول . در بیان آداب اهل تصوف
۱۲۲	فصل دوم . در بیان فواید سفر
۱۲۳	فصل سوم . در بیان آداب خانقاه
۱۲۵	فصل چهارم . در بیان ماجرا گفتن است
۱۲۶	فصل پنجم . در بیان سماع کردن است
۱۲۷	فصل ششم . در بیان طعام خوردن است
۱۲۸	فصل هفتم . در بیان ریاضات و مجاهدات
۱۲۹	فصل هشتم . در بیان صحبت
۱۳۱	رساله نهم . در بیان بلوغ و حریت
۱۳۲	فصل اول . در بیان معنی بلوغ و حریت
۱۳۵	فصل دوم . در بیان بلوغ و حریت آدمی
۱۳۹	فصل سوم . خاتمه این رساله
۱۴۱	رساله دهم . در بیان آن که عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر است
۱۴۲	فصل اول . در بیان عالم کبیر و عالم صغیر
۱۴۴	فصل دوم . در بیان افعال خدا و در بیان افعال خلیفه خدا
۱۴۷	فصل سوم . در بیان ملائکه عالم صغیر
۱۴۹	فصل چهارم . در بیان آدم حوا
۱۵۱	فصل پنجم . در بیان نمودار جنت و دوزخ

- ۱۵۵ **رسالة یازدهم** . در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت
- ۱۵۶ فصل اول . در بیان عالم
- ۱۶۰ فصل دوم . در بیان ملک و ملکوت و جبروت بطریق تفصیل
- ۱۶۵ فصل سوم . در بیان عروج
- ۱۶۶ فصل چهارم . در بیان نصیحت
- ۱۶۷ **رسالة دوازدهم** . در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت . رساله دوم
- ۱۶۸ فصل اول . در بیان عالم جبروت و صفات ماهیت
- ۱۷۰ فصل دوم . در بیان وجود و عدم و در بیان عشق
- ۱۷۵ فصل سوم . در بیان نصیحت
- ۱۷۷ **رسالة سیزدهم** . در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت . رساله سوم
- ۱۷۸ فصل اول . در بیان وحدت
- ۱۸۰ فصل دوم . در بیان لیلۃ القدر و یوم القیمة
- ۱۸۱ فصل سوم . در بیان نصیحت
- ۱۸۵ **رسالة چهاردهم** . در بیان لوح و قلم و دوات
- ۱۸۶ فصل اول . در بیان دوات
- ۱۸۸ فصل دوم . در بیان قلم و لوح عالم کبیر
- ۱۹۰ فصل سوم . در بیان انسان کامل
- ۱۹۱ فصل چهارم . در بیان دوات و قلم و لوح عالم صغیر
- ۱۹۳ فصل پنجم . در بیان نصیحت
- رسالة پانزدهم** . در بیان لوح محفوظ و در بیان جبر و اختیار و در بیان حکم و قضا و قدر
- ۱۹۵ فصل اول . در بیان لوح محفوظ
- ۱۹۶ فصل دوم . در بیان افلاک و انجم
- ۱۹۸ فصل سوم . در بیان کار حرکات افلاک و انجم
- ۲۰۰ فصل چهارم . در بیان سؤال دیگر
- ۲۰۱ فصل پنجم . در بیان حکم و قضا و قدر
- ۲۰۴ فصل ششم . در بیان نصیحت
- ۲۰۵ **رسالة شانزدهم** . در بیان لوح محفوظ عالم صغیر
- ۲۰۶ فصل اول . در بیان آن که در بعضی چیزها آدمی مجبور است
- ۲۰۸ فصل دوم . در بیان ازمنه اربعه

- ۲۱۰ فصل سوم . در بیان آن که در کردن افعال آدمی مختار است
- ۲۱۳ فصل چهارم . در بیان استعداد و سمی
- ۲۱۶ فصل پنجم . در بیان نصیحت
- ۲۱۹ **رساله هفدهم** . در بیان احادیث اوایل
- ۲۲۰ فصل اول . در بیان عقل و قلم او
- ۲۲۴ فصل دوم . در بیان آن که عقل مظهر صفات و افعال خدای است
- ۲۲۵ فصل سوم . در بیان اسامی مختلفه عقل اول
- ۲۲۶ فصل چهارم . در بیان ملک و شیطان
- ۲۲۷ فصل پنجم . در بیان ملائکه
- ۲۲۸ فصل ششم . در بیان نصیحت
- ۲۳۳ **رساله هژدهم** . در بیان وحی و الهام و خواب راست
- ۲۳۵ فصل اول . در بیان روح انسانی
- ۲۳۵ فصل دوم . در بیان ملائکه سماوی
- ۲۳۷ فصل سوم . در بیان دل انسان کامل
- ۲۳۹ فصل چهارم . در بیان سخن اهل شریعت
- ۲۳۹ فصل پنجم . در بیان سخن اهل حکمت
- ۲۴۱ فصل ششم . در بیان دانستن غیب
- ۲۴۲ فصل هفتم . در بیان خواب و بیداری و در بیان خواب دیدن
- ۲۴۶ فصل هشتم . در بیان نصیحت
- ۲۴۷ **رساله نوزدهم** . در بیان سخن اهل وحدت
- ۲۴۹ فصل اول . در بیان ظاهر و باطن وجود
- ۲۵۲ فصل دوم . در بیان مرتبه ذات و مرتبه وجه
- ۲۵۳ فصل سوم . در بیان مظاهر صفات
- ۲۵۷ فصل چهارم . در بیان تناسب
- ۲۵۸ فصل پنجم . در بیان نصیحت
- ۲۶۱ **رساله بیستم** . سخن اهل وحدت در بیان عالم
- ۲۶۲ فصل اول . در بیان آنکه عقل و علم مخصوص بآدمی باشد
- ۲۶۴ فصل دوم در بیان مزاج و نسویه
- ۲۶۸ فصل سوم . در بیان آنکه وجود از خود است
- ۲۶۸ فصل چهارم . در خاتمه بیست رساله

۲۷۰	فصل پنجم در بیان نصیحت
۲۷۵	رساله بیست و یکم . در بیان ذات و نفس و وجه و در بیان صفت و اسم و فعل
۲۷۶	فصل اول . در بیان ذات و وجه
۲۷۹	فصل دوم . در بیان ذات و وجه و نفس
۲۸۰	فصل سوم . در بیان اسم و صفت
۲۸۱	فصل چهارم . در بیان وجود بسیط
۲۸۵	فصل پنجم . در بیان مشکاة
۲۸۶	فصل ششم . در بیان نور
۲۸۷	فصل هفتم . در بیان رسیدن باین نور
۲۸۸	فصل هشتم . در بیان آنکه هیچکس از ذات این نور خبر ندارد
۲۹۰	فصل نهم . در بیان نصیحت
۲۹۳	رساله بیست و دوم . در بیان بهشت و دوزخ
۲۹۵	فصل اول . در بیان بهشت و دوزخ حالی و در بیان آدم و حوای حالی
۲۹۵	فصل دوم . در بیان درهای دوزخ و درهای بهشت
۲۹۶	فصل سوم . در بیان مراتب دوزخ و بهشت
۲۹۹	فصل چهارم . در بیان آدم و حوا
۳۰۲	فصل پنجم . در بیان درخت
۳۰۶	فصل ششم . در بیان بهشت نهم که بعضی خبر میدهند و ما ازین خبر نداریم

رسائل اضافی کہ در بعضی از نسخ کتاب منازل السائرین پیدا می شود

۳۱۳	(۱) رساله . در بیان ولایت و نبوت و ملک و وحی و الهام و خواب راست
۳۱۴	فصل اول . در بیان مقدمات
۳۱۵	فصل دوم . در بیان احتیاج آدمیان بنبی
۳۱۵	فصل سوم . در بیان آنکه نبوت دوروی دارد
۳۱۷	فصل چهارم . در بیان طبقات اولیا
۳۱۸	فصل پنجم . در بیان چگونگی اولیا
۳۲۰	فصل ششم . سخن شیخ سعدالدین در بیان اولیا
۳۲۲	فصل هفتم . در بیان آنکه شش دین است
۳۲۳	فصل هشتم . در بیان ملک و وحی و الهام و خواب راست
۳۲۵	فصل نهم . در بیان نصیحت
۳۲۷	(۲) رساله . در بیان فقر و زهد و توکل و محبت خدای
۳۲۸	فصل اول . در بیان فقر و مراتب فقرا
۳۳۲	فصل دوم . در بیان زهد و مراتب زهاد
۳۳۵	فصل سوم . در بیان توکل
۳۳۹	فصل چهارم . در بیان محبت خدا
	(۳) رساله . در بیان مبدء اولو در بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
۳۴۳	(تقریر مفصل رساله یازدهم)
۳۴۵	فصل اول . در بیان مبدء اولو در بیان عالم
۳۴۵	فصل دوم . در بیان وجود و عدم و ممکنات
۳۴۷	فصل سوم . در بیان اسماء عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
۳۴۸	فصل چهارم . در بیان جوهر اول و در بیان پیدا آمدن مفردات و مرکبات
۳۵۰	فصل پنجم . در بیان کارکنان خدای
۳۵۲	فصل ششم . در بیان عالم علوی و عالم سفلی

۳۵۳	فصل هفتم . در بیان خزاین خدای
۳۵۵	فصل هشتم . در بیان عالم صغیر
۳۵۹	فصل نهم . در بیان نزول و عروج و در بیان رسیدن بکمال
۳۶۱	فصل دهم . در بیان گشتن خلیفه خدای
	(۴) رساله دوم . در بیان مبداء اول و در بیان عالم جبروت و عالم ملکوت
۳۶۳	و عالم ملک (تقریر مختلف رساله دوازدهم
۳۶۵	فصل اول . در بیان ماهیات
۳۶۷	فصل دوم . در بیان استعداد ماهیات
۳۶۸	فصل سوم . در بیان اقسام موجودات و اقسام معلوم
۳۶۹	فصل چهارم . در بیان صفات خدای تعالی
	(۵) رساله سوم . در بیان مبداء اول و در بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم
۳۷۳	ملک (تقریر مفصل رساله سیزدهم)
۳۷۵	فصل اول . در بیان آنکه ملک نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت
۳۷۶	فصل دوم در بیان روابط این عالمها بایکدیگر
۳۷۷	فصل سوم . در بیان خاک و آب و هوا و آتش
۳۸۰	فصل چهارم . در بیان روح و جسم آدمی
۳۸۱	فصل پنجم . در بیان آنکه خدا بذات با همه چیز است
۳۸۷	فصل ششم . در بیان نصیحت
	(۶) رساله . در بیان لوح محفوظ و کتاب خدای و دوات و قلم (تقریر مختلف
۳۸۹	رساله چهاردهم)
۳۹۰	فصل اول . در بیان عالم جبروت
۳۹۲	فصل دوم . در بیان مفردات و مرکبات
۳۹۳	فصل سوم . در بیان نطفه آدمی
۳۹۴	فصل چهارم . در بیان اعضای آدمی
۳۹۷	(۷) رساله . در بیان احادیث اوایل (تقریر مختلف رساله هفدهم)
۳۹۸	فصل اول . در بیان جوهر اول
۴۰۰	فصل دوم . در بیان عقل آدمی
۴۰۳	فصل سوم . در بیان ملک و شیطان و ابلیس
۴۰۷	(۸) رساله . در بیان سخن اهل تناسخ
۴۰۸	فصل اول . در بیان صراط

۴۱۰	فصل دوم . در بیان عروج
۴۱۳	فصل سوم ؛ در بیان قیامت
۴۱۵	فصل چهارم . در بیان ادوار
۴۱۷	فصل پنجم . در بیان نسج و مسخ
۴۲۱	(۹) رساله . در بیان وجود حقیقی و وجود خیالی
۴۲۲	فصل اول . در بیان آن که وجود دو قسم است
۴۲۳	فصل دوم . در بیان نمایش
۴۲۴	فصل سوم . در بیان رسیدن بحقیقت
۴۲۵	فصل پنجم . در بیان نصیحت
۴۲۹	(۱۰) سخن اهل وحدت در بیان عالم (تقریر مختصر رساله بیستم)
۴۳۰	فصل اول . در بیان آن که تمام موجودات يك درخت است
۴۳۳	فصل دوم . در بیان حس و حرکت ارادی و اختیار
۴۳۵	(۱۱) رساله در بیان سخن اهل معرفت
۴۴۳	مقدمه اول نسخه ۴۸۹۹ کتابخانه نور عثمانیه
۴۴۴	فصل اول . در بیان رونده و در بیان مقصد
۴۴۵	فصل دوم . در بیان منازل روندگان
۴۴۹	خانمه کتاب منازل السائرین
۴۵۰	فصل اول . در بیان سالکی که بمقام وحدت رسید
۴۵۳	فصل دوم . در بیان دوستی سروری و پیشوائی
۴۵۵	فصل سوم . در بیان نصیحت
۴۵۷	تعلیقات . زیادات نسخ
۴۵۸	رساله اول
۴۶۲	رساله دوم
۴۶۳	رساله سوم
۴۶۴	رساله چهارم
۴۶۶	رساله هفتم
۴۶۷	رساله دوازدهم
۴۷۴	رساله شانزدهم
۴۷۷	رساله هژدهم
۴۷۸	رساله نوزدهم

٤٨٠	رسالة بيست و بيكم
٤٨٢	رسالة بيست و دوم
٤٨٤	رسائل اضافي
٤٨٧	حواشي و نسخه بدلها
٠٠٠	فهرست عام
٥٨٧	فهرست آيات
٥٨٩	فهرست احاديث و اخبار و اقوال عربي عرفاء
٥٩٣	فهرست كتاب
٦٠٣	جدول خطا و صواب و اضافات

جدول خطا و صواب و اضافات

صواب	خطا	سطر	صفحہ
12	21	۱۲	۲
شہرت	شہوت	۱۸	۶
شہرت	شہوت	۱۸	۶
و آفات بسیار ہم می بینم	و آفات بسیار می بینم	۱۱	۱۰
عادت	عارت	۱۳	۱۲
ایشان را	ایشان	۱۰	۱۶
مال	حال	۴	۲۸
ارواح را	آری اورا	۲-۱	۳۰
صراط خود	صراط	۸	۳۲
سخت است	سخت	۱۱	۳۲
برخواست	برخواست	۱۹	۴۵
بیکبار	یکبار	۱۷	۴۶
دروی	در وی	۱۱	۵۵
مرکب	مرکب	۱۴	۶۱
اللهم	الهم	۳	۶۳
القیامة	القیامت	۱۵	۷۲
واهب الصور	واجب الصور	۱۹	۷۴
پیغام گذار	پیغام گذر	۱۶	۷۷
یابند	یابد	۱۳	۷۸
اهل	اصل	۱۰	۷۹
خفیف	حفیف	۱۳	۸۰
لدنی	لدنی	۵	۹۰

صواب	خطا	سطر	صفحه
خانقاه	خانگاہ	۱۱	۹۲
کتابت	کتاب	۱۲	۹۳
اهل تصوف	اهل	۱۶	۱۰۲
کم خفتن	کم گفتن	۱	۱۰۵
می نهند	می فهمند	۵	۱۱۰
بمهمان	بمهان	۵	۱۱۴
رک : رباعیات مولانا جلال الدین چاپ اصفهان شماره ۳۶۱	عشق آمد ... همه اوست	۱۹-۱۶	۱۱۴
درویش	دریش	۱۹	۱۱۵
عاشق بیش	عاشق	۱۸	۱۱۶
آن که آن که	آن که	۴	۱۱۷
خفیف	حفیف	۱۱	۱۱۸
رکعت	رکت	۱۳	۱۲۱
ماجد	ما جد	۷	۱۲۲
رسد	رسید	۱۵	۱۳۵
و وزرت	وزرت	۱۹	۱۳۶
می	کمی	۱۱	۱۳۷
سیارگان	ستارگان	۶	۱۴۴
دست افراز	دست افزار	۱۴	۱۴۵
دست افراز	دست افزار	۱۹	۱۴۵
خوانده و نزدیک (مثل V)	شریف و نیک	۴۳	۱۵۰
جزو	جز	۵	۱۶۱
آمدند ، ومفردات	آمدند ! ومفردات	۳	۱۶۳

صواب	خطا	سطر	صفحه
سوم	چهارم	۱	۱۶۵
چهارم	پنجم	۴	۱۶۶
اجل	اجل	۶	۱۹۸
6	9	۶	۱۹۹
حکم و	حکم	۱۶	۲۰۲
حکم و	حکم	۱۸	۲۰۲
از عالم ممکن نیست	از عالم ممکن	۱۵	۲۰۳
ضل	ظل	۷	۲۲۱
نور عام	نور علم	۱۲	۲۲۱
ویا	وبا	۷	۲۴۴
باطن بظاهر	ظاهر بیاطن	۱۶	۲۴۹
باسمی مسمی	باسمی موصوف	۶	۲۵۸
کسی	کس	۱۵	۲۸۶
بود	بوده	۹	۲۸۸
سیرت	میراث	۱۷	۲۹۰
بود	بوده	۱۷	۲۹۶
هرچه	هرچه هرچه	۱۵	۳۰۰
جواهر	جوهر (۲ دفعه)	۱۷	۳۰۲
خدای راست	خدای راست	۱۸	۳۰۵
ظهرین ... لایبره	ظهرین ... لایبره	۲۰	۳۰۶
برکة	برکة	۱۰	۳۱۹
الاله	الا	۴	۳۲۴
این را فقیر	این فقیر را	۸	۳۳۰
اللهم	اللهم	۱۱	۳۳۲

صواب	خطا	سطر	صفحه
دانستم	دانستم دانستم	۵-۴	۳۳۴
ذا الجد	ذالجد	۲۱	۳۳۸
منك	ملك	۱	۳۳۹
افوض	فوضت	۱۲	۳۳۹
رسول -	رسول	۳	۳۴۶
سفید	سد	۵	۳۴۶
بر بكم	بر بكم	۷	۳۴۸
من والقلم وما يسطرون : «ن»	« يسطرون به والقلم وما يسطرون »	۱۷	۳۴۹
عناصر و طبایع	افلاك وانجم	۷	۳۵۰
انجم	انجمن	۷	۳۵۰
يعصون	يعصبون	۱۷	۳۵۰
هشتم	ششم	۱۳	۳۵۵
+ واخلاق نيك	نيك	۱	۳۵۹
موضع	موضوع	۵	۳۶۵
كاهى	كماهى (۲ ×)	۱۴	۳۶۵
+ مى افتند	درويش	۱۳	۳۶۷
بالذات	بذات	۵	۳۶۹
شوند ، عروج	شوند . عروج	۱۵	۳۷۰
ذات	وذات	۱۶	۳۷۰
همه دارد ، همه دارد ؛	همه دارد	۱۰	۳۷۴
الجمعة	الجمعه	۱۶	۳۷۵
البعث	البعث (۲ ×)	۱۶	۳۷۵
نمائيم :	نمائيم ؛	۱۲	۳۸۰

صواب	خطا	صفحه سطر	
قرآن	قران	۱	۳۸۳
رکک : رباعیات مولانا جلال الدین چاپ اصفهان شماره ۱۶۱۹	ای در طلب ... گدائی مرده	۱۸-۱۵	۳۸۴
«والقلم»	وقلم	۱۳	۳۹۱
دوما	ودما	۱۴	۳۹۱
مدداً	مداداً	۲۱	۳۹۲
آن يك	این يك	۱۴	۳۹۹
ملك مقرب	ملك ، مقرب	۸	۴۰۰
صغیر عقل آدمی	صغیر عقل اول	۱۵	۴۰۰
شیطانی	شیطان	۱۸	۴۰۴
+ ابلیس	بدان که	۵	۴۰۵
حاکم	حکام	۶	۴۰۵
دست افراز	دست افزار	۱۳	۴۱۰
ودر منزل	واز منزل	۴	۴۲۲
بحقیقت	بحقیت	۲۱	۴۲۴
تقریر	تحریر	۳	۴۲۹
دارد	دارند (۲ ×)	۱۷	۴۳۲
وافلاك	وافلك	۷	۴۳۳
اعتراض	اعراض	۱۶	۴۳۶
بمقصد	بمقصود	۱	۴۳۷
ودلیلهای	دوستیهای	۲۱	۴۳۷
× نادانی	دانائی	۱	۴۳۸
معدہ	ماده	۴	۴۵۸
عقول	عقود	۲۰	۴۶۰

صواب	خطا	سطر	صفحه
.	o	۱۲	۴۶۷
و خود می زاینند	و خود ، می زاینند	۱۴	۴۷۰
+ دارند	رسند	۱۶	۴۷۰
مظهر	مظاهر	۳	۴۷۳
مستحق	مسحق	۱۴	۴۷۶
افزوده شود : 8 سورة ۲ (البقرة)	(حاشیه ص ۷۴)	۲۶	۵۰۱
آیه ۱۹۲			
om	OM (حاشیه ص ۸۸)	۱۱	۵۰۵
آیه ۵۲	آیه ۵۰	۱	۵۱۷
ص ۱۸۷ ، 11	ص ۱۸۷ ، 1	۳	۵۱۹
نسف	نسق	-	۵۸۴

ص ۵۹۰ بعد از «اول ما خلق الله نوری» افزوده شود : «اولیائی تحت قبائی لا يعرفهم
غیری» ص ۳۱۹ س 11-12 ، ص ۴۱۴ س 13

TABLE DES MATIÈRES

PARTIE FRANÇAISE

Note liminaire	IV
Introduction	1
I. Quelques données biographiques.	
1. Le nom de l'auteur	3
2. Quelques dates de la vie de Nasafî	3
3. Les rapports de Nasafî avec Sa'd al-Dîn Hamôya	7
4. La <i>walâyat</i> selon Nasafî et selon Sa'd al-Dîn	15
5. Nasafî et le shî'isme	20
II. Les œuvres de Nasafî.	
1. <i>Kitâb-e tanzîl</i> et <i>Bayân-e tanzîl</i>	28
2. <i>Kashf al-sirât</i>	31
3. <i>Kashf al-haqâ'iq</i>	33
4. <i>Zobdat al-haqâ'iq</i> et <i>Mabda' o Ma'âd</i>	34
5. <i>Maqsad-e aqsâ</i>	36
III. Les trois recueils de traités publiés.	
1. Les manuscrits	37
A) Manuscrits contenant un seul recueil	38
1. <i>Kitâb al-Insân al-Kâmil</i>	38
2. <i>Manâzil al-Sâ'irîn</i>	42
3. <i>Mabda' o Ma'âd</i>	43
B) Manuscrits contenant des versions composites	44
1. <i>Insân</i> et <i>Mabda'</i>	44
2. <i>Insân</i> , <i>Mabda'</i> et <i>Manâzil</i>	45
C) Manuscrits contenant plusieurs traités isolés	45
2. L'établissement du texte	47
Tableau récapitulatif des sigles des manuscrits	58

PARTIE PERSANE

Voir pp. ٥٩٣-٦٠٢ la Table des matières du texte persan.

TABLEAU RÉCAPITULATIF DES SIGLES DES MANUSCRITS

<i>Sigle</i>	<i>Ville</i>	<i>Bibliothèque</i>	<i>Date</i>
A	Istanbul	Atif Efendi 1401	X-XI ^e siècles h.
B	Istanbul	Veliyuddin Efendi 1767 dernière partie voir V	981 h., certains feuillets copiés plus tard
C (1)	Ispahan	Bibliothèque du Dr. Minasian 192	1253 h.
D	Ispahan	Bibliothèque du Dr. Minasian 212	1020 h.
E	Istanbul	Veliyuddin Efendi 1812	1054 h.
I	Istanbul	Shehid Ali Pasha 1381	1015 h. (première partie)
K voir O			
L	Leiden	Cod. Or. 778	1008 h.
M	Téhéran	Université. Donation Meshkât 405	1082 h.
N	Tabriz	Bibliothèque du Hâjj Mohammad Nakhjavânî	XIII ^e siècle h.
O Oh: variantes données dans le ms. K: traités IV et II, répétés. Kh: variantes données dans le ms.	Istanbul	Nuru Osmaniye 4899	1088 h.
P	Paris	Bibliothèque Nationale. Suppl. persan 1356	877 h.
R	Manchester	John Rylands Library. Arabic 734 (Mingana 112)	1085 h.
S	Istanbul	Shehid Ali Pasha 2802	951 h. (première partie)
T	Téhéran	Parlement, fond Tabâtabâ'î 994	XIII ^e siècle h.
U X traités IV et II répétés	Istanbul	Istanbul Universitesi F 896	890 h.
V	Istanbul	Veliyuddin Efendi 1767	981 h.
W	Vienne	Österreichische National-bibli- othek, Flügel 1952	XI ^e siècle h.
X voir U			

éveillé mon intérêt pour Nasafî et qui m'a aidé de différentes façons; M. Ahmed Atesh, professeur à l'Université d'Istanbul, qui m'a facilité l'obtention des microfilms des mss. des bibliothèques de cette ville; le Dr. Caro Owen Minasian, d'Ispahan, qui, avec sa générosité bien connue, m'a permis de photographier plusieurs manuscrits lui appartenant; M. Mohammad Taqî Dâneshpajûh, directeur de la Bibliothèque centrale de l'Université de Téhéran; M. Tâqî Tafazzolî, directeur de la Bibliothèque du Parlement à Téhéran; M. Halit Dener et Mme Nimet Bayraktar, de la Bibliothèque de Süleymaniye à Istanbul; le R.P. Laugier de Beaurecueil, du Caire; et l'Institut de Recherches et d'Histoire des textes, pour m'avoir facilité l'obtention de microfilms de différents manuscrits de Nasafî.

Je dois une reconnaissance spéciale à M Hasan Rahavard, assistant au Département d'Iranologie de l'Institut franco-iranien, ainsi qu'à M. Abbas Showghi, qui ont assuré la correction des épreuves en persan depuis mon retour en France.

Paris
avril 1962

M. Molé

2, 3, 4, 5, 6, 7, 8; Traité XXII: 2, 3, 4, 5; Traité 1: 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7; Traité 3: 2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9, 10; Traité 4: 1, 2, 3, 4; Traité 5: 1, 2, 3, 4, 5; Traité 6: 1, 2, 3, 4; Traité 7: 1, 2; Traité 8: 1, 2, 3, 4; Traité 9: 1, 2, 3; Traité 10: 1, 2; Introduction du *Nuru Osmaniye* 4899: 1, 2; Conclusion du *Kitâb-e Manâzil-e sâ'irîn*: 1, 2.

Sauf dans l'*Introduction* de l'*Insân*, la numérotation des chapitres est due à l'éditeur, ainsi que la division en paragraphes et leur numérotation. Les références qorâniques ont été données conformément à l'édition iranienne courante.

Pour des raisons techniques, l'apparat a été imprimé après le texte. Malgré les inconvénients de ce système il m'a permis de réviser encore une fois l'apparat après l'impression du texte et de l'améliorer sur plusieurs points. Parfois, des leçons consignées dans l'apparat paraissent préférables à celles qui ont été retenues dans le texte. Certaines variantes, portant sur des passages trop étendus pour trouver place dans l'apparat, ont été imprimées à part, dans les Addenda (pp.456-486 de la partie persane): il va de soi que les limites entre l'apparat et les Addenda sont arbitraires. Etant donné que le texte de plusieurs traités publiés se présente comme une résultante de deux ou trois rédactions différentes, l'appréciation de tout passage particulier et son utilisation pour l'histoire des idées, ne devrait avoir lieu qu'en tenant compte aussi bien du texte que de l'apparat, des Addenda et de l'analyse sommaire que nous venons de donner.



Je tiens à exprimer ici mes remerciements avant tout à M. Henry Corbin, grâce à qui j'ai pu passer plusieurs années à Téhéran et faire ainsi connaissance de la « Terra incognita » du soufisme iranien. Je le remercie également d'avoir accueilli le présent volume dans la « Bibliothèque Iranienne » et d'avoir mis à ma disposition les microfilms et les agrandissements des quelques mss. de Nasafî appartenant au Département d'Iranologie.

Je remercie beaucoup M.Fritz Meier, dont les articles ont

gèrement différentes: (1) *Manâzil*: V; (2) *Mabda'*: UBA; O combine les deux. Les différences portent notamment sur le § 16. (1) a un texte un peu étendu. A va parfois avec V, contre UB.

Traité 8

Manzil-sewuom selon les *Manâzil*, *Manzil-e cahârom* selon le *Mabda'*, ce traité est transmis en deux rédactions différentes: (1) *Manâzil*: SV; (2) *Mabda'*: UBE; O combine les deux versions.

La fin du paragraphe 1 manque dans (1). Les paragraphes 2, 3, la presque totalité du 12 et la fin du 14 manquent dans (2). Le § 15 est différent dans les deux versions.

Traité 9

Compté comme *manzil-e panjom* dans *Manâzil*, comme *manzile-e shashom* dans *Mabda'*. Deux rédactions légèrement différentes: (1) *Manâzil*: V; (2) *Mabda'*: UB; O combine les deux. Les paragraphes 1 et 4 manquent dans 2; la fin du 8 manque dans U.

Traité 10

Version *Manâzil* (et *Mabda'* ? mais le traité ne se trouve pas dans B) du traité XX. Le texte reproduit est celui du V; les variantes de U et de A ont été indiquées dans l'apparat.

Traité 11

Authenticité douteuse; attesté seulement dans C.

Première Introduction du *Nuru' Osmaniye* 4899.

Authenticité également douteuse. Points de contact avec le précédent et le suivant.

Conclusion du *Kitâb-e Manâzil al-sâ'irîn*

Seul le ms. C a le paragraphe 1 en entier; V seulement le début, et le texte n'y est pas désigné comme conclusion. O ne le sépare pas du traité XX qui précède immédiatement.

La plupart des titres des chapitres ont été suppléés, notamment: Traité I: 2, 3, 4, 5, 6, 9, 10; Traité II: 1, 5; Traité III: 1, 5, 6, 8, 9; Traité IV: 2, 4, 5; Traité V: 4, 6, 10; Traité VI: 1; Traité VII: 1, 2; Traité IX: 2, 3; Traité X: 1, 3, 4, 5; Traité XI: 1, 3; Traité XII: 1, 2; Traité XIII: 1, 2; Traité XIV: 1, 2, 3; Traité XV: 1, 2, 3, 4; Traité XVI: 1, 3, 4; Traité XVII: 1, 2, 3, 5; Traité XVIII: 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7; Traité XIX: 1, 2, 3, 4; Traité XX: 1, 3, 4; Traité XXI: 1,

Les paragraphes 7 et 18-21 ne se trouvent pas dans (1); la fin du 21 est plus étendue dans V que dans O.

Traité 2

Mss.: O, R et, pour les paragraphes 28-36, U. Pas de différences notables.

Traité 3

C'est la version *Manâzil* et *Mabda'* du traité XI. Deux versions (1) *Manâzil*: S; (2) *Mabda'*: UB; O combine les deux, mais présente parfois des leçons indépendantes.

Différences principales: Notre § 31 se trouve tel quel seulement dans O; les deux rédactions n'en contiennent chacune qu'une partie. Seul (1) a plus grande partie du § 8, le § 9, 13, 25, et la plus grande partie du 33. En revanche, seul (2) a les paragraphes 14, 15, une partie du 16, la fin du 21 et le début du 22, la plus grande partie du 29 et le début du 30; le texte additionnel à la fin du 11 (p. 484).

Traité 4

C'est la version *Manâzil* et *Mabda'* du traité XII. Deux versions faiblement différenciées: (1) *Manâzil*: SF; (2) *Mabda'*: UB; O combine les deux versions. Le chapitre 2 manque dans S.

Traité 5

C'est la version *Manâzil* et *Mabda'* du traité XIII. Deux versions faiblement différenciées: (1) *Manâzil*: SV; (2) *Mabda'*: UB; O combine les deux. S finit au milieu du paragraphe 18; le passage 383, ligne 1 2 à 384, ligne 1 qui ne se trouve que dans U, est sûrement interpolée, ainsi que le prouve la citation de shaykh Awhadî.

Différences entre les deux versions: (1) a une lacune au § 19, mais qui est peut-être le fait du copiste. Il a en revanche une longue addition avant le § 24. Les deux versions ont des textes divergents au § 29: le texte imprimé est celui de O, qui combine les deux. O seul a un texte divergent au § 27.

Traité 6

Version *Mabda'* du traité XIV. Mss. utilisés: UBA, et O, qui diffère légèrement.

Traité 7

Versions *Mabda'* et *Manâzil* du traité XVII. Deux rédactions lé-

27 manquent dans (3), 22-24 et 26 ss. également dans (2). Les paragraphes 30-33 manquent dans (2) et sont remplacés par un autre texte dans (3).

Des différences de moindre importance existent également entre W et R.

Traité XX

Version *Insân*. Mss. utilisés: WRO. Autre version, voir traité 10. La plus grande partie du § 9 ne se trouve pas dans W: 25 ne se trouve pas dans R.

Traité XXI

Trois rédactions: (1) WR; (2) UB; (3) SV: O combine les trois.

Différences principales: (a) particularités communes à (1) et (2): Le chapitre 2, qui est remplacé par un autre texte dans (3); le § 2, les §§ 14-16 ainsi que le chapitre 7 manquent.

(b) particularités communes à (2) et (3): le § 17 se retrouve dans les deux versions, mais est remplacé par un autre texte dans (1), de même le § 20; les chapitres 5, 6 et 9 manquent; tandis que le début du § 30 est différent du texte imprimé.

En outre (2) a une brève addition avant le § 1 et (3) quelques lacunes au § 6, mais qui ne sont pas les mêmes dans S que dans V.

Traité XXII

Trois rédactions: (1) WR; (2) UB; (3) V: O combine les trois. En outre U et B ne sont pas toujours identiques (lacunes plus importantes dans B).

Différences principales: les paragraphes 7-14 sont remplacés dans (3) par un texte plus bref; le début du § 17 est différent dans (1); le § 21 manque dans B, son début également dans V; la plus grande partie des paragraphes 22 et 23 manque dans (1) et partiellement dans (3); le début du § 26 ne se trouve que dans O, tandis que le § 27 n'est attesté que dans (3). En outre, la fin du traité est remplacée par un texte factice dans W.

Traité 1

Deux versions peu différentes: (1) SM (une erreur matérielle, dont nous nous excusons, a fait que les variantes de M sont marquées C dans l'apparat; (2) VO.

du § 3 et le début du § 4 par un texte beaucoup plus bref. Le ms. A seul remplace la fin du § 6 par un texte moins étendu. Le début du § 8 est différent dans les deux versions. Le § 9 est différent dans (1) et (2); O a le même texte que (2), plus un autre (p.474 ss.). Le paragraphe 10 est différent dans les deux versions. Le début du § 12 manque dans (2), ainsi que les paragraphes 13 et 19; la fin du § 12 est différente. En revanche (2) a deux paragraphes additionnels au milieu du § 14, et O seul trois paragraphes après le § 23. Ce dernier manque dans (1), ainsi que le § 20.

Traité XVII

Version *Insân*. Les deux mss. utilisés, S et W, ne présentent pas de variantes notables. Pour les versions *Mabda'* et *Manâzil* voir. traité 7.

Traité XVIII

Trois rédactions: (1) WR; (2) UBE; (3) V; O combine les trois.

Différences principales: A la place du § 1 (3) a deux paragraphes différents. Les paragraphes 4-8 sont remplacés par un tout petit passage dans (1). (3) a quelques lacunes au § 4, mais est le seul à en avoir la fin. D'autres lacunes concernent la fin du § 8, ainsi que la fin du § 9 et le début du 10. La plus grande partie du 10 et le début du 12 manquent dans (1). Les chapitres (6) et (8) ne se trouvent que dans (1), tandis que (3) a un paragraphe additionnel avant le paragraphe 26.

Traité XIX

Trois rédactions différentes: (1) WR; (2) UBA; (3) V; O combine les trois.

Différences principales: Les paragraphes 1-4 sont remplacés dans (2) par une note sur le *manzil-e halîm*; ils manquent dans (3), ainsi que le suivant. A la place des paragraphes 12 et 13 les rédactions ont des passages plus brefs, différents dans chaque cas. Le paragraphe 15, qui manque dans (1), n'est pas le même dans (2) et dans (3). La plus grande partie du § 17 ne se retrouve pas dans (2), lacune moins importante dans (3). La plus grande partie du § 17 ne se retrouve pas dans (3). Les paragraphes 18-

Traité IX

Une seule rédaction. Les mss. utilisés constituent deux groupes, UB et SW, tandis que O occupe une position intermédiaire. Différences sans grande importance.

Traité X

Pratiquement une seule rédaction, mais quelques différences importantes entre SWO d'un côté, V de l'autre. Ce dernier ms. a quelques additions.

Traité XI

Quelques différences entre SW d'un côté, U de l'autre. Une autre version du traité éditée comme traité 3.

Traité XII

Version *Insân*, comme le précédent. Texte de base: SW; à la place des paragraphes 18-20, O a 22 paragraphes additionnels. A partir du § 5, ce texte constitue en fait un traité autonome sur l'être (p.464 ss.).

Pour les versions *Mabda'* et *Manâzil* voir traité 4.

Traité XIII

Version *Insân*. Pas de différences appréciables entre les deux mss. utilisés, S et W. Pour les versions *Mabda'* et *Manâzil* voir traité 5.

Traité XIV

Comme le précédent. Pour les versions *Mabda'* et *Manâzil* voir traité 6.

Traité XV

Trois rédactions: (1) SW; (2) UB; (3) V; O combine les trois. Différences principales: la deuxième moitié du § 8 manque dans (2) et (3); la fin du § 10 est différente dans (1) d'un côté, (2) et (3) de l'autre. Les §§ 12 et 19 sont propres à (1); 15 ne se rencontre que dans (3); 18 se trouve seulement dans (2).

Traité XVI

Pratiquement deux rédactions: (1) SW; (2) UB, ainsi que A, qui diffère légèrement. O combine les deux et offre parfois des leçons indépendantes.

Différences principales: Le § 1 manque dans (2), de même la fin du § 2 et le début du § 3; en revanche (1) remplace la fin

Caractéristiques: Ce traité apparaît comme *manzil-e dowwom* dans (3), comme *manzil-e cahûrom* dans (2).

Le texte imprimé est essentiellement celui de la version (1).

Les deux autres en diffèrent notamment sur les points suivants:

(a) Particularités communes aux deux versions: au milieu du § 2 une addition, plus étendue dans (2) que dans (3); addition vers la fin du § 5, fin divergente dans les deux versions; les §§ 6, 10, 13, 14, 23-30 manquent dans les deux versions, ainsi que la fin du § 11 (également dans UO).

(b) Divergences: (3) a une addition au début du § 7 et un paragraphe additionnel au milieu du § 17; à la place du § 22, (3) a un texte différent, tandis que (2) s'accorde ici avec (1); la fin du § 19 manque dans (2), tandis que (3) a ici un texte différent.

Traité I'

Une seule rédaction. Les mss. utilisés forment deux groupes, SW d'un côté, U de l'autre. O, qui repose sur deux mss., occupe une position intermédiaire.

Traité II

Une seule rédaction. Les mss. utilisés, les mêmes que pour le précédent, ne présentent pas de différences appréciables.

Traité III

Une seule rédaction. Les adjonctions de C (au milieu du § 2; fin du § 7; trois paragraphes additionnels après le § 11) paraissent tardives. Les autres mss. utilisés peuvent être classés de la façon suivante: PAM sont étroitement apparentés, de même USW; DN sont proches du premier groupe, O plutôt du second, mais occupe une position intermédiaire; T est relativement indépendant.

Traité VIII

Une seule rédaction. La principale différence entre les trois mss. utilisés, O d'une part et SW de l'autre, est que les deux derniers donnent un numéro d'ordre à tous les *âdâb*, tandis que le premier, que nous avons suivi, les groupe selon leur contenu en des chapitres plus ou moins homogènes.

Traité I

Trois rédactions différentes. Mss. utilisés: (1) SWON; (2) UB; (3) V. — (2) et (3) sont proches. La différence principale est que U a un chapitre 7 différent (reproduit en appendice), tandis que les autres mss., B compris, concordent ici avec (1). D'autre part, quelques passages des paragraphes 23 ss. sont plus longs dans V que dans UB ou inversement.

Principales différences entre (1) et (2)-(3): Fin du § 17 différente (plus longue dans V que dans UB); le début du § 23 manque dans (1); la fin du paragraphe 25 est différente dans les trois versions, mais (2) et (3) ont une partie commune. Le chapitre 15 ne se retrouve pas dans (1).

Traité II

Trois rédactions. Mss. utilisés: (1) USWO; (2) XB; (3) VK. — Le début manque dans V. Dans (2) ce traité est désigné comme *manzil-e haftom*, dans (3) comme *manzil-e shashom* (ceci ne résulte pas de K, qui est composite, ni de V dont le début manque, mais des mss. tels que M, C ou la dernière partie de S, qui n'ont pas été collationnés).

Caractéristiques: Le paragraphe 2 se trouve seulement dans (1), tandis que les §§ 27-29 sont remplacés dans (2) et (3) par un court passage sur les *ahl-e wahdat*. (3) remplace le chapitre 5 par un passage où il rattache le traité à celui qui le suit immédiatement (XIX). En revanche il a un passage additionnel à la fin du § 11 et avant le § 14. (2) et (3) ajoutent des passages après le § 15, cette addition est plus étendue dans (3).

En somme, (2) apparaît comme un abrégé de (3).

Traité III

Deux rédactions légèrement différentes. Mss. utilisés: (1) USWN et O; (2) V.

A la place des chapitres 8 et 9, V a un seul chapitre (reproduit p. 463 ss.). O a parfois des variantes qui concordent avec celles de V.

Traité IV

Trois rédactions différentes. Mss. utilisés: (1) USWO; (2) XB; (3) V; K combine (2) et (3). O, plus rarement U, s'accordent avec XVBK sur quelques points.

pendices ou dans l'apparat que des doublets évidents. Si le texte ainsi obtenu ne reproduit pas dans tous les détails le prototype commun des différentes rédactions d'un traité, il correspond sûrement, pour ainsi dire, à la somme d'intentions de son auteur. Ceci vaut mieux que de nous limiter arbitrairement à ne donner qu'une seule rédaction qui, chez notre auteur, est toujours partielle.

Ceci vaut seulement pour les traités où les différentes rédactions étaient conciliables; là où ces versions divergeaient trop profondément, soit par leur contenu, soit par l'ordre de leurs éléments, nous avons édité la version des *Mânâzil* et du *Mabda'* séparément, comme traité additionnel. Dans un cas, celui du traité XX, nous ne nous sommes décidés à le faire qu'*in extremis*, ce qui explique le fait que le texte imprimé reproduit fidèlement le texte d'un seul ms., V, et que les variantes des autres mss. ne sont notées que dans l'apparat, même si elles paraissent préférables.

Pour ce qui est de l'apparat, nous avons renoncé à noter les variantes secondaires, telles l'absence ou la présence de *که* après les verbes signifiant « dire », l'alternance entre *بود* et *باشد*, celle entre *گشتن* et *شدن*. Nous n'avons pas, non plus, noté toutes les lacunes dues à la négligence des copistes, ni en général, les fautes évidentes. Des variantes du même genre ont été notées, en revanche, lorsqu'elles contribuent à caractériser une des trois rédactions. Dans certains cas, là où la 3^e sg. et la 3^e pl. sont également possibles et où les différents mss. ont l'une ou l'autre de ces formes, cette divergence n'a pas été notée; selon toute probabilité elle est imputable aux copistes: là où l'original avait par exemple *شود*, les uns ont lu *شود*, les autres *شوند*. Autre différence non marquée: W et I ont toujours *اضعف الضعفا* et *خادم الفقرا* là où les autres mss. ont *اضعف ضعفا* et *خادم فقرا*.

Il reste à examiner de plus près les bases manuscrites des différents traités.

Introduction

Mss. utilisés: SWUON. Une seule rédaction. Deux groupes de mss., SW d'un côté, UON de l'autre. Ainsi que nous l'avons dit, T, qui n'a que quatre chapitres, est daté de 691 h.

2. L'établissement du texte.

Le texte que nous publions résulte ainsi de la comparaison de mss. contenant trois recueils de traités différents, mais étroitement apparentés: W, S et partiellement R pour l'*Insân*, V pour les *Manâzil* et B pour le *Mabda'*, ainsi que de deux mss. composites, U et O. Les autres mss. n'ont été consultés qu'à titre accessoire, et de façon sporadique.

Ainsi que nous l'avons déjà dit, il ne nous a pas été possible de décider laquelle des deux ou trois versions différentes du même traité est primitive, d'autant plus qu'elles paraissent toutes remonter à l'auteur (ou au moins deux d'entre elles: celle de l'*Insân* et celle de l'archétype commun aux *Manâzil* et au *Mabda'* 2). Dans bien des cas, il semble plutôt que ces différentes versions représentent le résultat de l'éclatement d'un prototype commun dont chacune ne garde qu'une partie. Autrement dit, l'auteur aurait composé un traité sur un sujet donné dont il aurait ensuite extrait deux ou trois abrégés différents qu'il incorpora par la suite dans les différents recueils. Un cas typique, et tout à fait certain, est celui de l'Introduction de l'*Insân* et de celle des *Manâzil* dont le prototype commun existe: l'Introduction du *Maqsad*. Des chapitres entiers, d'autre part, de certains de nos traités, se retrouvent tels quels, ou avec des changements insignifiants, dans d'autres écrits de Nasafî, notamment le *Maqsad*, la *Zabda* et le *Kashf al-haqâ'iq*. Il semble, en conséquence, qu'après avoir composé un certain nombre de traités, il en insérait des parties plus ou moins étendues dans des contextes toujours nouveaux, ajoutant par ci, retranchant par là et remaniant plus ou moins le tout.

Une autre constatation qui va dans le même sens: des parties d'un même traité contenues dans les rédactions différentes constituent très rarement des doublets; la plupart du temps, elles paraissent, au contraire, former des parties du même ensemble et s'enchaîner logiquement.

Cet état de choses nous a imposé la marche à suivre: partout où cela était possible, nous avons laissé dans le texte des éléments relevant de versions différentes, ne reléguant dans les Ap-

portance pour la critique textuelle. Sauf dans des cas particuliers, nous n'en avons pas tenu compte.

A = *Hil Efendi* 1401, 40 b-72 b. Ordre des traités: VII; 7; XXII; XIX; 10; 6, 1-11 et XV, 6-16, abrégé; XVI; IX; 8.

Variantes notées, sauf pour IX, XV et XXII.

E = Velîyuddin Efendi 1812. Daté 1054 h. Texte corrompu et parfois abrégé. Ordre des traités; XV; XVI (avec des passages empruntés au précédent); 7; XVIII; XXI; XXII; 8; 3; 4; XIX.

Variantes indiquées seulement pour XVIII 4 et 8.

M = *Université de Téhéran, Meshkhât* 405. Daté 1282 h. Après le *Bayân-e tanzîl*, ce ms. a les traités suivants: VII; III; 1; 7; 3; 4; 5; XXII; XXI; 9; II, XIX; 10; IV (partiellement combiné avec 3); 8; XVI (comme *manzil-e nahom*).

Ms. assez fautif. Seules les variantes du VII et du 1 (marquées C) ont été indiquées.

C = Ispahan, *Bibliothèque du Dr Minasian*, 192. Daté 1253 h. Ce ms. occupe une place à part. Apparemment, il s'agit d'un ms. du *Maqsad* fort médiocre et incomplet. Le texte du *Maqsad* est interrompu, à deux reprises, par une suite de plusieurs traités de nos recueils, plus exactement des *Manâzil* et de l'*Insân*; nous avons affaire à une rédaction du *Maqsad* élargie par l'insertion des traités que voici:

(a) II; XIX; 10; un traité contenant des éléments empruntés à XIX; XX et XXI; 11; un traité sur les *Manâzil* 9 et 10 qui est un remaniement de IX. Conclusion des *Manâzil*.

(b) 7; XVIII (combiné en partie avec XVII); 8; XV; XVI; un traité sur les soufis, qui se trouve dans le quatrième *Manzil*, plus ou moins remanié de VI; VII; 3; 4; 5; XXI.

Pour la Conclusion des *Manâzil*, ce ms. est l'autorité principale; pour 11, l'autorité unique; sinon, seules ont été notées les variantes de VII.

Deux autres mss. encore ont été collationnés pour ce dernier traité:

D = Ispahan, *Minasian* 212, p. 11-21. Copié en 1020 h.

P = Paris, *Bibliothèque Nationale, Supplément persan* 1356, ff. 130 b-123 a. Copié 877 h.

XI et 3 au début du volume deux; et la double apparition des traités II et IV. La lacune entre le début de VII et la fin de 2 s'explique sans doute par la perte de quelques feuillets dans le ms. de l'*Insân* qui a servi de base; la confusion a été facilitée par la parenté des sujets traités.

2) *Insân, Mabda' et Manâzil*

O=Nuru Osmaniye 4899: 105 b-216 b. Daté 1088. Selon les cas, ce ms. a été collationné d'après deux ou trois ms. différents. Les variantes ont été assez souvent indiquées en marge (sigle: Oh; le sigle Om sert à indiquer une variante de O lorsque c'est la variante Oh qui a été adoptée dans le texte imprimé).
Ordre des traités:

Une Introduction originale où le nom du livre est donné comme *Kitâb Manâzil al-sâ'irîn*; traité 1.

« Volume un »: Introduction de l'*Insân*; traités I-IX; 2.

« Volume deux »: 3; 4; XII avec, en appendice, un traité sur l'être (texte p.467-473); 5; 6; XV; XVI; 7; XVIII; X.

« Volume trois »: XXI; XXII; IV; 8; 9;

« Volume quatre »: II; XIX, XX et la Conclusion des *Manâzil* qui n'est pas séparée.

Variante notées intégralement. Comme dans le ms. précédent, celles des traités IV (volume trois) et II (volume quatre) ont été marquées d'un sigle auxiliaire, K (et Kh).

Ce ms. repose sur: 1) un ms. de l'*Insân* du type R; 2) un ms. du *Mabda'* plus correct que B et sans doute différent de celui qui a servi de base à U; 3) un ms. des *Manâzil* plus correct que V.

Cette circonstance explique la présence du doublet XII et 4 et la double apparition des traités II et IV. Le traité X doit sans doute sa présence à la fin du volume deux à un ms. des *Manâzil*. Le copiste réunit plusieurs versions d'un même traité dans le texte et ne consigne les variantes en marge que lorsque leur contradiction est flagrante.

C) *Manuscrits contenant plusieurs traités isolés.*

D'une façon générale, la version des traités qui prévaut est celle des *Manâzil* ou, plus rarement, celle du *Mabda'*, non celle de l'*Insân*. Le texte est souvent abrégé et n'a pas beaucoup d'im-

par un « second volume », mais qui correspond plus ou moins au « second volume » de l'*Insân*. La division en *Manâzil* n'est pas claire sur tous les points. Elle paraît être la suivante: 1: 'olamâ'. 2: *javânân-e ahl-e tasawwof* (?) 3: *pîrân-e ahl-e tasawwof* (?) 4: *hokamâ*. 5: *tonâsokh*. 6: *wahdat*. 7: *wahdat*.

B = *Veliyuddin Efendî* 1767, 278 a-333 a.

Veliyuddin Efendî 1995, 132 b-171 b.

Ces mss. donnant un texte identique, et le second dépendant du premier, un seul sigle a été adopté; pratiquement, il désigne toujours le premier dont les variantes ont été notées intégralement. Pour des raisons évidentes, ce sigle est différent de celui adopté pour la partie du même ms. contenant les *Manâzil*. Le texte est également en mauvais état, et des parties de traité sont parfois déplacées. Ordre des traités:

Volume deux: 3, 1-28 et 5, 11-23, 28; 6; XV, 1-9 (sauf la fin) et 3, 28-40; 4; 5, 1-10 et XV, fin 9-16, très abrégé; XVI; 7; XVIII.

Volume trois: XXI; 1; IX; XXII, IV; 8; 9; II; XIX.

B) *Manuscrits contenant des versions composites*

1) *Insân et Mabda'*.

U = Istanbul Universitesi, F 896. Daté 890 h. (voir plus haut sous *Zobda*). Après *Zobda*, le ms. contient:

« Volume premier »: Introduction de l'*Insân*; II-VI; VII; 1-8 et 2, 28-36 (désigné comme le dixième traité);

« Volume deux »: XI (non compté); 3; 4; 5; 6; XV; XVI; 7; XVIII;

« Volume trois »: XXI; I; IX; XXII; IV; 8; 9.

« Volume quatre »: II; XIX; 10.

Table des matières du volume deux (qui correspond ici aux volumes 2 à 4 du texte).

Variante notée intégralement. Pour le traité IV du volume trois (désigné comme *Manzil-e cahârom*) et II du volume quatre (désigné comme *Manzil-e haftom*) nous avons adopté le sigle auxiliaire X.

Ce ms. repose sur un ms. de l'*Insân* du type R et un ms. du *Mabda'* plus correct que B. Ceci explique la présence du double

6: *wahdat*. Dans le ms. C seulement on trouve 8: *Ma'rifat*, 9 et 10: *bolûgh o horriyat*.

V = Veliyuddin Efendi 1767, 133 b-204 b.

Veliyuddin Efendi 1685, 37 b-79 a.

Ordre des traités: III; 1; IV; 8; XV; I; X; 7, 1-12; XVIII, 1-25 et 7, 13-12, abrégé; 5; XXI; XXII; 9; II; XIX; 10. Conclusion du *Kitâb-Manâzil al-sâ'irîn*.

Le Traité II est incomplet du début dans 1767 et manque complètement dans 1685; XIX manque dans 1685. Le sigle V désigne partout Veliyuddin 1767, dont les variantes ont été notées intégralement.

S = *Shehid Ali Pasha* 2802, 3^e partie (voir plus haut). Seules ont été notées les variantes des traités XXI, 1, 3, 8, 4 et 5. Les leçons concordent généralement avec celles de V.

Le caractère du recueil est analogue à celui de l'*Insân*. Contrairement à ce dernier, il semble avoir formé un tout, mais malheureusement, il ne semble pas être parvenu jusqu'à nous en entier; le traité 11, qui n'est transmis que par le ms. C, pourrait être authentique; le cas de celui-ci pour les *Manâzil* 9 et 10 est douteux.

L'Introduction, en revanche, n'est attestée que dans V; l'état du texte ne nous a pas permis de l'éditer. Elle comprend une préface où l'auteur constate qu'il y a dix *manâzil*, mais que dans les écrits qu'il a composés jusqu'ici il n'en a pu exposer que quatre, ainsi que six chapitres empruntés à l'Introduction du *Maqsad*, à savoir: Chap. I = Chap. II; Chap. II = Chap. III; Chap. III = Chap. IV; Chap. IV = Chap. VI; Chap. V = Chap. V; Chap. VI = Chap. VII. Le texte de ces chapitres est beaucoup plus proche de celui des chapitres correspondants du *Maqsad* que dans le cas de l'*Insân*.

Ainsi qu'il est visible d'après la liste des traités qu'il contient, le texte de V est en mauvais état.

3) *Mabda' o Ma'âd*

Ce troisième recueil est au moins aussi mal transmis que le précédent. Aucun ms. ne donne d'Introduction ni de conclusion, et dans le seul ms. qui le contient à l'état pur, il commence

sent se retrouvent dans l'*Introduction* du *Maqsad*, et notamment: Chap. 1 = Chap. 2 de l'Introd. du *Masqad*, ou plutôt son début; chap. 2 = Chap. 3 élargi et le début du chap. 4; chap. 3 = la suite du chap. 4, en partie abrégée; Chap. 4 = Chap. 5; Chap. 5 = Chap. 7, abrégé.

Des points de contact existent également entre certains passages du *Maqsad* et quelques traités de l'*Insân*, mais la concordance est rarement littérale. D'autre part, des concordances analogues peuvent être observées également avec la *Zabda*.

Les deux autres recueils contiennent, en grande partie, des traités identiques. Leur rédaction est parfois différente. Dans certains cas, il est néanmoins possible d'établir un texte unique. Ce texte n'est pourtant pas l'archétype commun aux deux (ou trois) versions, mais plutôt leur résultante. Ailleurs, les divergences sont trop grandes pour que ce soit possible: c'est le cas des traités 3, 4, 5, 6, 7 et 10 qui ne sont, en fait, que des rédactions différentes des traités XI, XII, XIII, XIV, XVII et XX. Il n'y a que les traités 1, 8, 9 et 11 qui ne se retrouvent pas dans les mss. de l'*Insân*; quant au traité 2, il est attesté, nous l'avons vu, dans le ms. R de l'*Insân*; et il revient dans les mss. composites U et O.

Là où les deux recueils divergent de l'*Insân*, ils sont plus proches l'un de l'autre; mais la version qu'ils offrent d'un même traité, quoique voisine, n'est pas toujours identique. Leur particularité commune est de ranger les traités selon les *Manâzil* dont ils paraissent relever; mais la numérotation de ces *Manâzil* n'est pas la même ici et là.

Voyons maintenant les mss. de ces deux recueils.

2) *Manâzil al-sâ'irîn*

Ce recueil n'est transmis à l'état pur que par les deux mss. Veliyuddin Efendi 1767 et 1685. Des traités plus ou moins isolés qui en relèvent, se retrouvent dans la deuxième partie de S, dans E, C et M. En comparant ces mss., on obtient l'ordre suivant des *Manâzil* 1: 'olamâ, 2: hokamâ, 3: tanâsokh, 4: tasawwof, 5: wahdat.

vrages suivants de notre auteur: 1) p.6-16: Introduction de l'Insân; 2) p.115-131: Traité I; 3) p.132-143: Traité II; 4) p.143-158: Traité III; 5) p.158-172: Traité V; 6) p.173-178: Traité VII; 7) p.225-300: *Maqsad*, incomplet du début. Ce ms. contient également, aux pp. 221 ss., un fragment intitulé *Risâla-e Soltân al-'ârifîn Mawlânâ Sa'd al-milla wa'l-Dîn*. Il ne s'agit malheureusement pas de Sa'd al-Dîn Hamôya. Le fragment, qui expose les principes de la règle naqshbandie, doit être restitué à Sa'd al-Dîn Kâshgharî, le maître de Jâmî. Contrairement à Hamôya, Kâshgharî reçoit normalement le titre de Mawlânâ.

A l'exception de T, qui n'a été utilisé que sporadiquement (traité VII et les colophons de l'Introduction et du traité I), et qui forme un groupe à part, les autres mss. peuvent être groupés de la façon suivante:

1) W et I sont largement identiques. Les divergences sporadiques de W, là où I va avec les autres mss., s'expliquent comme fautes du copiste.

2) S et L sont proches, de même N.

R offre un texte voisin, mais contient le traité 2 à la place du X; il paraît très proche d'une des composantes de O.

Nous avons noté les variantes de S et de W pour les traités I-XVII; R et W pour XVIII-XXII (là où W a une lacune, I ne présente pas de variantes notables par rapport à R; aussi les avons-nous négligées). Les variantes de N ont été notées pour les traités qu'il contient, celles de T pour VII dont l'édition est basée sur des mss. plus nombreux (voir plus bas).

D'une façon générale, et exception faite de T, le texte de l'*Insân* est stable et les variantes peu importantes. Elles deviennent plus nombreuses lorsque le même traité a été incorporé dans l'un des deux autres recueils, et c'est ce qui explique l'importance relative de notre apparat.

D'une façon générale, l'*Insân* peut être considéré comme une amplification du *Maqsad*. Ceci vaut notamment pour l'Introduction. A part le § 1, qui est original (mais proche du paragraphe correspondant du *Maqsad*), les cinq chapitres qui la compo-

le dernier feuillet a été remplacé par un appendice (voir plus haut), la date de ce ms. n'est pas connue, mais doit se situer dans les limites du XI^e siècle de l'hégire.

Le ms. contient les traités I-XXII; lacune comprenant la fin du XXI et le début du XXII. *Khotba* et paragraphe introductoire dans tous les traités.

T - Téhéran. Parlement. Tabâtabâ'i 994. pp. 202-293. Non daté, deuxième moitié du XIII^e siècle de l'hégire.

Le ms. contient plusieurs ouvrages de Nasafi, et notamment des extraits du *kashf al-haqâ'iq* (jusqu'à la page 144); le *Maqsad* (pp. 145-202); et un recueil voisin de l'*Insân*, mais non identique avec lui.

Voici les traités qu'il contient:

Introduction qui comprend ici quatre chapitres. Le chapitre 3 manque, les autres portent des titres identiques à ceux des chapitres 1-2 et 4-5 de l'Introduction de l'*Insân*; le texte est voisin, sauf dans le dernier.

Traité I: II-IV n'en forment qu'un, ce qui paraît indiquer une lacune dans l'original reproduit par le ms.; V-X: un traité contenant des parties des traités XI, XII, XIV et XV; un autre traité sur le macrocosme et le microcosme; un traité correspondant plus ou moins au traité XV; XVI, XVII, XVIII, XIX, XX (autre version), XXII.

A cela s'ajoute, aux pp. 295-300, un traité *Dar bayân-e Olûhiyat*, sans nom d'auteur et qui n'est peut-être pas de Nasafi. Ainsi que nous l'avons déjà dit, l'Introduction et le traité I sont ici datés d'Abarqûh, an 691 h.

Un manuscrit, daté 1270 h., et appartenant à la madrasa Sepahsâlâr, donne un texte identique; une partie des différences s'expliquent sans doute par la mauvaise transmission du texte qui a dû subir plusieurs remaniements; mais il est possible qu'il s'agisse, dès l'origine, d'un recueil autonome.

N - Tabriz. Bibliothèque du Hâjj Mohammad Nakhjavânî. Ms. récent, sans doute du XIII^e siècle de l'hégire. Il contient les ou-

midi, par Walî b. Iskandar, disciple de « Hazrat Efendî al-shahîr bi'l-Golshanî min Rôshanî », c'est-à-dire Ibrâhîm Golshanî de Diyârbekir, disciple de 'Omar Rôshanî et fondateur de la congrégation des Golshanîya.

2. ff. 95 b-109 b: Plusieurs fragments, prières etc., suivis, à partir du f.98 b, de quelques extraits du Mathnawî de Jalâl al-Dîn Rûmi.

3. ff. 110 b-176 b, Traités suivants de notre collection: XXI, 9, II, XIX, III, 1, IV, 7, 8, XV, XVI, 3, 4, 5.

La première partie seule nous intéresse provisoirement ici. Le texte est en général très correct. Aussi bien la *khotba* que le paragraphe d'introduction, contenant le nom de l'auteur, précèdent le texte de chaque traité.

L=Leide, *Bibliothèque de l'Université*, Cod. Or. 778. Manuscrit daté de Ramadân 1008 h., copié par un certain Darwiche Mohammad Rostam. Ce ms. contient l'Introduction et les vingt-deux traités de l'*Insân*. Sauf dans l'Introduction, la *khotba* et le paragraphe introductoire manquent. Texte très mauvais, des phrases ou des membres de phrases sont très souvent omis.

R=Manchester, *John Rylands Library*, Arabic 734 (Mingana 112). 85 b-152 b. Daté du 4 Mohârram 1085 h.: copié par un certain faqîr Mohammad, à Awrangâbâd.

A la place du traité X, ce ms. a le traité 2, les autres traités sont les mêmes que dans les autres mss. de l'*Insân*. A l'exception de l'introduction et du traité I manquent également la *khotba* et le paragraphe introductoire.

I=Shehid Ali Pasha 1381, ff. 152 b-240 b. La première partie du ms., qui contient le *Kashf al haqâ'iq*, est datée 1015 h., mais la seconde partie est d'une autre main et peut avoir été copiée quelques années plus tard.

Ce ms. contient les traités I - XXII, ainsi que l'Introduction. La *khotba* et le paragraphe introductoire se retrouvent dans tous les traités.

W=Vienne, *Österreichische National-Bibliothek*, Flügel 1952. Comme

thographe fautive dénonce le caractère adventice (texte p.483 ss.) Ce passage se termine par *tammat al-Kitâb Insân al-kâmil fî ma'rifatihî-wâliq*. C'est, en fait, un démarquage du titre de l'ouvrage connu de 'Abd al-Karîm Jîlî, *al-Insâ al-kâmil fî ma'rifatihî-l-awâkhir wa-l-awâ'il* et n'est sûrement pas de Nasafî. D'autre part, aussi bien dans l'Introduction du recueil que dans plusieurs traités, il est bien question de l'Homme Parfait; ce titre n'est pas, en conséquence, sans rapport avec le contenu. Comme, d'autre part, le ms. de Vienne a été le premier ms. de notre ouvrage décrit dans un catalogue, ce titre est devenu traditionnel (cf. les catalogues de Manchester et l'article de F. Meier). C'est à ce titre que nous l'avons gardé, étant donné que c'est ce recueil qui constitue la base de notre édition.

Le titre *Mabda' o Ma'âd* du troisième recueil est un peu mieux attesté; on le trouve, en effet, à la fin du traité XVIII dans le ms. Veliyuddin Efendi 1767, f.302 a (et dans le passage correspondant de Veliyuddin Efendi 1685) où il est dit que «le deuxième volume du *Kitâb Mabda' o Ma'âd* est terminé.» Ces deux mss. sont les seuls à présenter ce recueil à l'état pur, mais il ne paraît pas y être complet. Dans ces conditions, il est difficile de se prononcer dans un sens ou dans l'autre.

Le titre *Kitâb Monâzil al-sâ'irîn* est le seul à être attesté dans le texte, aussi bien dans les mss. qui contiennent ce recueil à l'état pur - de nouveau Veliyuddin Efendi 1767 et 1685 - que dans les mss. qui combinent plusieurs versions, Nuru Osmaniye 4899 et, d'une autre façon, Minasian 192. Mais nous ne possédons pas, semble-t-il, ce recueil en entier.

Voici maintenant nos manuscrits.

A) Manuscrits contenant un seul recueil.

1) *Kitâb al-Insân al-Kâmil*

S = Shehid Ali Pasha 2802. Ce ms. comprend trois parties:

1. ff. 1 b - 95 a: L'Introduction et les traités I-XVII de notre collection. Copie terminée le jeudi 17 Jomadâ II 951, à

III

LES TROIS RECUEILS DE TRAITÉS PUBLIÉS

Le contenu de la présente édition est formé par trois recueils de traités dont les rapports sont étroits, mais qui ne sont pas identiques. Leurs rapports mutuels ne nous sont devenus clairs que lorsque l'impression du texte persan était assez avancée. Cette circonstance explique le fait que le texte imprimé ne suive pas toujours le même manuscrit et que, dans bien des cas, il s'agisse d'un compromis entre deux ou trois versions, non de reproduction fidèle de l'une d'elles. Nous donnons tout d'abord une analyse sommaire du contenu des différents manuscrits, ensuite celle des traités publiés et de leurs bases manuscrites. Pour simplifier, nous désignons les vingt-deux traités de l' *Insân* (texte pp. 2-309) par des chiffres romains, les onze traités additionnels (pp. 314-441) par des chiffres arabes.

1. Les manuscrits.

En prenant ensemble les trois recueils, leurs mss. sont très nombreux. Certains tentent de combiner deux ou trois de ces recueils; d'autres n'en contiennent qu'un seul. A leur tour, ces mss. se divisent en trois groupes, selon les recueils qu'ils contiennent. Nous désignerons ces recueils sous les noms conventionnels de *Kitâb al-Insân al-kâmil*, de *Manâzil al-sâ'irîn* et de *Mabda' o Ma'âd*.

De ces titres, le premier et le troisième sont sûrement factices. Le premier ne se trouve que dans le ms. de Vienne (Flügel 1452). Or, la fin du ms., qui manque, a été remplacée par un texte qui n'a pas grand' chose à voir avec la fin du traité XXII et dont l'or-

Ispahan, Bibliothèque du Dr Caro Minasian, 131, pp. 190-263.
Non daté, sans doute XI^e - XII^e s. h.

Téhéran, Bibliothèque de M. Saïd Naficy. Récent et incomplet.
Lithographie iranienne de 1303 h.

5. *Maqsad-e aqsâ*

C'est l'écrit de Nasafî le plus anciennement connu en Europe, et il en existe au moins deux versions turques. F. Meier a dit l'essentiel à ce sujet et il n'y a pas lieu de le répéter, d'autant plus que l'ouvrage est accessible dans la paraphrase anglaise de Palmer.

Les manuscrits du *Maqsad* sont très nombreux. A ceux mentionnés par Storey, *Persian literature* I, 178 et par F. Meier, *Die Schriften* 154 s., ajoutons:

Istanbul Universitesi, F 144, f. 1 - 64. Ancien, sans doute X^e - XI^e s. h.

Téhéran, Parlement, *Tabâtabâ'i* 994, p. 145 - 202. XIII^e siècle de l'hégire. Le texte donné par ce ms. est identique à celui d'un ms. appartenant à la madrasa *Sepahsâlâr* daté 1270 h.

Tabrîz, Bibliothèque du Hâjj Mohammad *Nakhjavâni* (cf. infra).

Ispahan, *Bibliothèque du Dr Minasian*, 212, pp. 62 ss. Ms. daté 1020 h., contient également, entre autres, le traité sur l'amour qui figure dans notre collection.

Ispahan, *Ibid.* 999. Quelques feuillets d'un ms. ancien du *Maqsad*, incomplet du début et de la fin.

Ispahan, *Ibid.* 559. Sans doute XIII^e siècle h.

Téhéran, *Ibid.* 192. Ms. daté 1253 h. Contient le *Maqsad* et, à sa suite, plusieurs autres traités publiés par nous, sans que la séparation entre les deux ouvrages soit marquée. Texte plutôt médiocre et altéré (v. plus bas).

Téhéran, *Ibid.* 139. 6^{ème} traité.

Lithographie iranienne de 1303 h.

Les traités que nous publions dans le présent volume se rattachent plus ou moins directement au *Maqsad* de la façon que nous allons préciser. Ce sera, avec l'analyse des mss. qui nous ont servi de base, le sujet de la dernière partie de cette Introduction.

première demande des derviches et donne à l'écrit le titre de *Mabda' o Ma'âd*, en passant entièrement sous silence le fait qu'il s'agit d'un abrégé. Le ms. appartenant à M. Saïd Naficy fait de même. Celui du Dr Caro Minasian, à Ispahan (ms. 131, p. 181 ss.) ne dit pas non plus qu'il s'agit d'un abrégé d'un traité plus ancien; on y trouve cependant: «Comme cet abrégé parle des origines et du retour (*dar mabda' o ma'âd ast*), son nom est *Zobdat al-haqâ'iq*».

Les deux noms sous lesquels le traité se retrouve dans les différents mss., proviennent ainsi de la confusion entre le titre de l'ouvrage de base et celui de l'abrégé qui est seul connu.

L'ouvrage de base reste inconnu; il est possible qu'il ait constitué à son tour un abrégé du *Kashf al-haqâ'iq*, mais ce n'est qu'une supposition.

Nous ne savons même pas si ce *Mabda' o Ma'âd* comprenait réellement deux chapitres; car ce qu'en dit Hâjjî Khalîfa, éd. Istanbul 888, peut aussi bien se rapporter à notre *Zobda*; dans les deux autres passages où il mentionne l'écrit, il s'agit de toute évidence de l'ouvrage dont la *Zobda* constitue l'abrégé et qu'il ne connaît qu'à travers elle. (ib. 951 ss.; 1580). D'autre part, les titres de ces deux chapitres, que F. Meier cite d'après le catalogue de Leide, ne sont pas de véritables titres de chapitre, mais les deux sujets principaux sur lesquels les derviches veulent être renseignés.

Il m'est impossible de dire quoi que ce soit sur le petit *Mabda' o Ma'âd* de Calcutta et j'adopte provisoirement les conclusions de F. Feier à son sujet.

Manuscrits de la *Zobda* que j'ai pu consulter:

Istanbul Universitesi, F 896, f. 7 b - 43 b. Ce ms. contient deux ouvrages de Nasafî, la *Zobda* ainsi que la plupart des traités que nous publions ici (v. plus bas). Il est daté du 5 Jomadâ I 890 h. La *Zobda* occupe les feuillets 7 b - 43 b. Copiste: Kamâl al-Dîn b. Soltân 'Alî b. Hosain 'Alî Sabzavârî.

Istanbul Universitesi, F 797, f. 1 b - 37 a. Copié par Mohammad Mahdî al-Mawlawî al-Qarmânî, à Mar'ash, au début du mois de Shawwâl de l'année 945 h.

manuscrits suivants:

Téhéran, Bibliothèque Malek 4188. Incomplet de la fin. Donne apparemment un texte excellent et a dû être copié au huitième ou neuvième siècle de l'hégire. Le -d- intervocalique est toujours marqué ڤ.

Téhéran, Bibliothèque de M. Saïd Naficy. Egalement incomplet, donc date inconnue. En tout cas plus récent que le précédent, mais plus ancien que le suivant. Texte apparemment correct.

Paris, (bibliothèque personnelle): manuscrit acquis il y a quelques années à Téhéran, qui contient également le *Maqsad*. Le début et la fin des deux écrits manquent, et il y a plusieurs lacunes. Sans doute XIII^e siècle de l'hégire.

Je n'ai pas vu le manuscrit appartenant au sanctuaire de Mashhad, qui est récent. Des mss. contenant un ou deux traités du *kashf* ne sont pas rares.

4. *Zobdat al-haqâ'iq* et *Mabda'o Ma'âd* (F. Meier, n^{os} 8 - 10)

La *Zobda* est l'un des deux ouvrages de Nasafî lithographiés en 1303, à la suite du commentaire des *Lama'ât* par Jâmî (p. 190-252). Selon la préface, des derviches avaient demandé à l'auteur de composer un ouvrage sur le macrocosme et le microcosme, les origines et le retour. Il accepta leur demande et compila un traité intitulé *Mabda'o Ma'âd*. Les derviches trouvaient ce traité trop long; en plus, il leur paraissait écrit en un langage trop clair et était accessible non seulement aux membres de l'élite (*khawâss*), mais aussi aux gens du commun (*'awâmm*); or, ils désiraient un écrit qui ne soit pas accessible aux seconds. C'est ainsi que Nasafî s'est décidé à en composer un abrégé, et c'est cet abrégé qu'il nomma *Zobdat al-haqâ'iq*.

Parmi les manuscrits que j'ai pu consulter, aucun n'a cette préface en entier; elle se trouve, en revanche, dans le texte lithographié. Le ms. Istanbul Universitesi, F 896, n'a rien, même pas le nom du traité; les autres abrègent la préface de différentes façons. C'est ainsi que Université F 797 parle seulement de la

de Nasafî; inversement, aucun écrit de Nasafî n'est mentionné dans le *Kashf al-sirât*.

3) Le style n'est pas le même. Les longs passages en arabe au début de certains chapitres ne se retrouvent pas ailleurs, sauf en partie dans le *Kashf al-hoqâ'iq*. Pour ce qui est d'autres particularités il faut tenir compte du fait que le traité n'est attesté que dans les deux mss. Veliyuddin 1767 et 1685, ce qui ne vaut pas mieux qu'un témoin unique, et du fait que le manuscrit de base a dû être fort médiocre. Dans ces conditions, certaines maladresses apparentes peuvent bien être le fait du copiste.

Aucun de ces arguments n'est vraiment décisif. Le traité est attribué, dans le texte même, à Nasafî et peut bien être réellement de lui, sans qu'il y ait nécessairement de rapport avec ses autres écrits.

A l'exception du Tanzîl, ces autres écrits forment bien un groupe uni. A son tour, ce groupe peut être divisé en deux: d'un côté le *Kashf al-hoqâ'iq* et ses extraits, de l'autre le *Maqsad-e aqsâ* et ses élargissements.

Mss. du *Kashf al-sirât*:

Veliyuddin Efendi 1767, ff. 204 b - 243 b.

Veliyuddin Efendi 1685, ff. 79 a - 103 b.

3. *Kashf al-hoqâ'iq*

(F. Meier, n° 4)

Peu de choses restent à dire ici sur cet ouvrage principal de Nasafî. Nous avons vu plus haut comment s'expliquait le fait que les trois derniers traités, ainsi que la conclusion, manquent dans tous les mss.. En fait, une partie des matières dont ils devaient traiter se trouve bien dans les traités que nous possédons, non seulement dans le premier, mais aussi dans les autres.

Aux mss. mentionnés par F. Meier (Veliyuddin Efendi 1767, p. 1 - 173 correspond aux ff. 1 b à 79 a; pages ajoutées: 1 - 33, 74 - 129, 173; Köprülü Hafiz Ahmed Pasha 125 et Nuru Osmaniye 4899 appartiennent à la même famille) il faut ajouter les

de celui des autres écrits de Nasafî. Les autorités soufies nommément citées sont beaucoup plus nombreuses. On y trouve les noms de 'Ain al-Qozât Hamadânî, Mohammad et Ahmad Ghazâlî, Yûsof Hamadânî, Shihâb al-Dîn 'Omar Sohrawardî, Ibn 'Arabî, Ibn Sab'în, Sa'd al-Dîn Hamû'î. Presque tous ces noms sont bien cités dans les autres écrits de notre auteur, mais de façon beaucoup plus sporadique. Par contre manquent les expressions caractéristiques dans le genre de *ahl-e wahdat* ou *ahl-e shari'at*. Mais elles manquent également dans le *Tanzîl*.

L'auteur confronte ici les points de vue de différentes écoles soufies sur le problème discuté, de la même façon qu'il le fait dans ses autres écrits avec les théories des différentes écoles de pensée musulmane. Son attitude est conciliante et détachée; il s'efforce de montrer qu'entre les différents points de vue il n'y a pas de contradiction réelle. Le problème de la *walâyat* est au centre de ses préoccupations; et la deuxième partie notamment présente un intérêt particulier.

Il est toutefois permis de douter du caractère authentique de son attribution à Nasafî, et cela pour plusieurs raisons:

1) Nous avons déjà remarqué plus haut que la doctrine de la *walâyat* n'était pas la même dans le *Kashf al-sirât* que dans les autres écrits de Nasafî: elle présente un caractère sunnite (disons plutôt non-shî'ite) évident. Mais, dans les autres écrits également, l'auteur se borne à exposer la doctrine de la *walâyat* courante, sans faire allusion à ses liens avec l'imâmologie; et ce ne sont que quelques rares allusions qui nous ont permis de reconstruire son arrière-fonds shî'ite. En tout cas, le *Kashf al-sirât* n'est pas à proprement parler un ouvrage ésotérique, son auteur n'était pas tenu d'exposer les vérités profondes des choses.

2) L'auteur du *Kashf al-sirât* dit (Veliyuddin Efendi 1767, 206 b) qu'il l'a composé pour les moyennement avancées (*motawas-sitân*). Il aurait composé un autre écrit nommé *Adâb al-tarîqa* pour les débutants (*mobtadiyân*); un troisième, *Kashf al-romûz*, pour ceux qui sont arrivés au but (*montahiyân*). Ces deux autres traités nous sont inconnus, et aucun d'eux n'est mentionné dans un autre écrit

voriser cette solution. Mais il est toujours très risqué de se baser sur les données d'un seul ms.

Les mss. que j'ai pu voir sont les suivants :

A) Kitâb-e tanzîl:

Veliyuddin Efendi 1767. Kollyât de Nasafî, daté 981 h. Certains feuillets furent suppléés plus tard par Mohammad 'Is-mat b.Ibrâhîm b.Hasan, mais uniquement dans le *kashf al-haqâ'iq*. Le *Tanzîl* occupe les ff. 81 b-132 b; on trouve en outre une pagination de 1 à 101, en chiffres orientaux.

Veliyuddin Efendi 1685. Ce manuscrit repose sans doute sur le précédent, moins le *kashf al-haqâ'iq*, et fut sans doute copié avant que les feuillets manquants de ce dernier ouvrage eussent été complétés. Manque également le traité II de notre collection dont le début manque dans le précédent. La seule date est 1146 h. que l'on trouve au verso du f. 36, à la fin du *Tanzîl*. Cet écrit occupe les ff. 1 b-36 b.

Shehid Ali Pasha 1363, 57 b-161 b.

Le Caire, Dâr al-kotûb al-misriya, 5720. Copié en dhû' l-qa'da 990 h.

Manchester, John Rylands Library. Mingana 112 c. Ms. copié en 1081 h.

B) Bayân-e Tanzîl:

Veliyuddin Efendi 1767, f. 243 b-278 a.

Veliyuddin Efendi 1685, f. 103 b-132 b.

Oxford. Bodléienne, Pers. c. 35.

Téhéran. Université, Fonds Meshkât 405, copié en 1282 h.

Il m'a été, par contre, impossible de voir le ms. signalé par M. Fritz Meier comme *Veliyuddin 1811*. Le ms. qui porte actuellement cette cote, contient des ouvrages différents.

2. kashf al-sirat

(F. Meier, n°. 11)

L'écrit paraît par certains côtés apparenté au *Tanzîl*. Tout comme ce dernier, il commence par une discussion du *hadith* « Celui qui se connaît lui-même connaît son Seigneur », mais beaucoup plus étendue. Son caractère est cependant un peu différent

deux ouvrages. Il est possible que certains chapitres du *Bayân* reposent effectivement sur le *kashf*; notamment, le chapitre 7 (sur la Parole de Dieu et le Livre de Dieu) pourrait être basé sur le traité 8 (que nous ne possédons pas; mais le sujet est traité partiellement dans le traité 7) du *kashf al-haqâ'iq*, et le chapitre 8 sur le traité 6. Mais le problème exige une analyse plus poussée que celle qui pourrait être donnée ici.

Dans tous les mss. du *Tanzil* (et non seulement dans Mingana 112 C) manquent les *Osûl* 12 et 13; dans Veliyuddin Efendi 1767 et 1685 manque également la plus grande partie du 20 qui n'est séparé ni du précédent ni de la conclusion, ce qui fait qu'il y manque également le colophon des dix derniers *Osûl*.

Dans les autres mss. ces colophons sont au nombre de trois. Selon le premier, à la fin du sixième *asl*, les six premiers chapitres furent composés en Transoxiane, dans la ville de Nasaf, patrie de l'auteur. Le deuxième colophon, après le dixième *asl*, dit que les quatre *Osûl* suivants furent composés à Bokhârâ, endroit des *riyâzât* de l'auteur. Ce colophon manque non seulement dans Veliyuddin 1767 et 1685, mais également dans Mingana 112 C.

Le troisième a plusieurs formes différentes. Dans Shehid Ali 1363 nous lisons: «Cet *asl* (*in asl*) fut terminé en Khorâsân, au pays de Kôbân, à Bahrâbâd, sur la tombe du shaikh Sa'd al-Dîn Hamû'î». Mingana a simplement «au pays de Bahrâbâd» (*dar wilâyat-e Bahrâbâd*) et ne mentionne pas le pays de Kôbân; il parle en revanche des dix derniers *asl* (*in deh asl*), ce qui doit représenter la bonne leçon. C'est également le cas du manuscrit du Caire qui donne comme lieu de composition «la mosquée principale de la ville de Samarcande» (*jâmi'e shahr-e Samarqand*)

Il serait évidemment tentant d'accepter cette dernière leçon et d'y voir la preuve que l'ouvrage entier fût composé avant que son auteur eût quitté définitivement la Transoxiane; dans le cas contraire, sa compilation s'échelonnerait sur plusieurs années. Le fait que le *Tanzil*, contrairement au *Bayân*, ne mentionne ni le *Kashf al-haqâ'iq*, ni aucun autre ouvrage de l'auteur, paraît fa-

j'ai mentionné dans le *Kitâb Kashf al-haqâ'iq* quand, où et comment fut terminé le *Kitâb-e Tanzîl*, je ne l'ai pas répété dans ce livre». Il ne m'a pas été possible jusqu'ici de retrouver cette référence dans le texte du *Kashf al-haqâ'iq*.

Les données que fournissent les manuscrits du *Tanzîl* lui-même sont également ambiguës. Celui du Caire porte: «Sachez que ce livre est compilé par 'Azîz-e Nasafî, que son nom est *Kitâb-e Tanzîl* et qu'il contient 20 chapitres (*asl*)». Shehid Ali Pasha 1363 a à peu près la même chose, tandis que Veliyuddin 1767 et 1685 remplacent *az 'Azîz-e Nasafî* par *az 'Azîz ba-'azîz*.

Or, l'écrit est transmis également par Mingana 112 C et sans doute India Office, Ethé 1806 (je n'ai pas vu ce dernier ms.). A part la préface, le texte est pratiquement identique à celui des quatre mss. mentionnés. La préface est plus étendue: «Lorsque j'eus soumis le *Kitâb-e Tanzîl* à des amis, ils me dirent: Nous ne saisissons pas entièrement le *Kitâb-e Tanzîl*, car son libellé est trop concis et son contenu très riche». C'est ainsi que fut composé ce livre, pour qu'il y ait un commentaire du *Kitâb-e tanzîl*. J'ai intitulé ce livre *Bayân al-tanzîl*..... Et comme le *Kitâb-e tanzîl* est divisé en 20 *asl*, ce livre est également divisé en 20 *asl*.»

Ces données ne sont pas nécessairement inconciliables. Le *Tanzîl* que nous possédons est effectivement un «commentaire» de différents problèmes de six points de vue différents, au moins en théorie: car au quatrième *asl* on nous dit que les *sâlik* 4, 5 et 6 ne seront plus cités (Veliyuddin Efendi 1767, f. 106 ss.: ce n'est d'ailleurs pas tout à fait exact).

Le *Bayân-e tanzîl* («version a») forme, pour sa part, un développement des dix premiers *asl* du même original que nous ne possédons plus. Dans ce cas, nous aurions à admettre l'existence d'un *Tanzîl* très bref qui aurait servi d'aide-mémoire à Nasafî, mais qui ne pouvait servir d'initiation à quelqu'un qui n'était pas déjà initié. Une première fois avant l'an 671 de l'hégire, il commença à le commenter, en donnant la parole aux six «pèlerins» différents. Plus tard, lorsqu'il commença à divulguer le *kashf al-hâqâ'iq*, il composa un autre *Bayân-e tanzîl* plus concis, basé sur les

II

LES ŒUVRES DE NASAFI

L'examen des manuscrits des œuvres de Nasafi nous a permis de préciser sur certains points la description qu'en a donnée M. Fritz Meier. Nous donnons ici un aperçu rapide des écrits de Nasafi autres que ceux que nous publions ici en tenant compte de ces précisions.

1. *Kitâb-e tanzîl* et *Bayân-e tanzîl* (F. Meier. n^{os} 1 et 5)

Le seul titre attesté du premier de ces ouvrages est *Kitâb-e tanzîl*; rien ne permet d'y ajouter *al-arwâh*. Le traité pose plusieurs problèmes qui sont malaisés à résoudre. Le texte que nous possédons est-il bien celui du véritable *Kitâb-e tanzîl*? Il est difficile de le dire; les données fournies par l'introduction du *Bayân-e tanzîl* semblent s'y opposer. Nous y lisons tout d'abord: «Un groupe d'amis m'a demandé de composer un livre plus étendu que le *Kitâb-e tanzîl*, mais plus court que le *Kashf al-haqâ'iq*. Car, dans son libellé, m'ont-ils dit le *Kitâb-e tanzîl* est trop concis et, à cause de cela, nous ne comprenons pas suffisamment son contenu, tandis que le *Kitâb Kashf al-haqâ'iq* est trop étendu, et pour cette raison n'arrivons pas à le retenir en mémoire. J'ai accepté la demande nous de ces amis et j'ai demandé aide et assistance de Dieu: Car il est Celui qui exauce les demandes. J'ai composé ce livre en dix chapitres dans l'ordre du *Tanzîl*, mais plus étendu que lui, et je l'ai nommé «*Bayân-e Tanzîl*» (ms. Pers. e, 35 de la Bodléienne, f. 1 b).

Or, ce *Bayân-e Tanzîl* est beaucoup plus court que notre *Tanzîl*. Nous lisons un peu plus loin, dans la même préface: «Comme

la terre entière; c'est lui l'Imam du temps en vérité. Selon les shî'ites, ce sont eux (les Imâms) les *Awliyâ*, et leur nombre est celui qui vient d'être indiqué.»

Les deux premières sectes shî'ites sont présentées d'une manière on ne peut plus schématique; on a l'impression d'un schéma emprunté à un ouvrage d'hérésiographie. A l'époque de Nasafî, les Kaisâniya n'existent plus depuis de nombreux siècles; mais la croyance selon laquelle Mohammad Hanafiya est caché sur une montagne (alors que Mohammad Mahdî l'est dans une grotte) est authentique: il s'agit, en l'occurrence, du mont Radwâ près de La Mekke.

Quant aux Ismaéliens qui considéreraient Ismâ'îl comme l'Imâm caché, il s'agit également d'une secte qui n'existe plus. Elle n'est connue que par des hérésiographes et ne doit pas avoir survécu au delà du deuxième siècle de l'hégire. La doctrine ismaélienne décrite ici n'était plus celle des Fâtimides, ni à plus forte raison, celle des Nizârîs d'Alamût ou des Tayyibîs du Yémen. Tout en professant des doctrines voisines des leurs, Nasafî ne doit pas avoir été en contact direct avec les Ismaéliens de son temps.

Il en va sans doute autrement pour les shî'ites duodécimains. La doctrine de la *walâyat* de Sa'd al-Dîn Hamôya est résolument shî'ite duodécimaine. Il est caractéristique que les termes dans lesquels Nasafî décrit la doctrine des Imâmites dans le *kashf al-haqâ'iq* et ceux qu'il emploie à propos de celle de son maître dans le *Traité sur la walâyat et la prophétie*, sont pratiquement équivalents. Et nous savons que c'est en se basant sur le traité en question que Nûrollâh Shushtarî a révoqué Hamôya comme duodécimain.

Pour conclure. Avec sa théosophie de structure ismaélienne et d'affinités duodécimaines, Nasafî apparaît comme le représentant d'un de ces mouvements shî'ites dont le bouillonnement est si caractéristique pour les deux siècles qui séparent l'époque des Mongols de celle des Safavides, et qui préparent le terrain pour le shî'isme safavide.

Mais il ne peut s'agir ici que d'affinité spirituelle, non de l'appartenance effective à la communauté ismaélienne. La Résurrection dont parle Nasafî n'a pas été proclamée à Alamût; elle n'a pas encore eu lieu. Elle sera réalisée en l'an 700 de l'hégire par le douzième Imâm des duodécimains.

Surtout, Nasafî ne connaît pas l'Ismaélisme dont il est contemporain. En traitant du problème de la *walâyat*, dans le second traité du *Kashf al-haqâ'iq*, il consacre un paragraphe aux thèses shî'ites (cf. Veliyuddin Efendi 1767, pp. 32 ss.):

«Les shî'ites disent: le Prophète est un Elu et un Envoyé de Dieu, et est préservé des fautes mineures comme des fautes graves. Il est nécessaire de le suivre. De même le successeur (*Khalifa*) de l'Envoyé de Dieu est préservé des fautes mineures comme des fautes graves. Le suivre est également obligatoire. La succession se fait par désignation, non par consentement de la communauté et son accord. En conséquence, le successeur de l'Envoyé de Dieu est celui qui est désigné comme *khalifa* et *Imâm* par celui dont les paroles constituent un argument. Il n'arrive jamais que le monde soit sans un successeur de l'Envoyé, car la terre ne peut jamais rester sans Imâm.

«Ayant appris ces généralités, sache maintenant que selon les Kaisânîya, lesquels sont une des sectes shî'ites, il y a quatre Imâms: 'Alî, Hasan, Hosain et Mohammad Hanafîya. Mohammad Hanafîya est vivant et est caché sur une montagne. Lorsque le temps viendra, il sortira et s'emparera de la terre entière; c'est lui l'Imâm du temps. Selon les Ismâ'ilîya, une autre des sectes shî'ites, il y a sept Imâms: 'Alî, Hasan, Hosain, 'Alî Zain al-'Abidîn, Mohammad Bâqir, Ja'far Sâdiq et Ismâ'il b. Ja'far Sâdiq. Ismâ'il est vivant et est caché sur une montagne. Lorsque le temps viendra, il sortira et s'emparera de la terre entière; c'est lui l'Imâm du temps. Selon les duodécimains, une autre des sectes shî'ites, il y a douze Imâms; 'Ali, Hosain, 'Alî Zain al-'Abidîn, Mohammad Bâqir, Ja'far Sâdiq, Mûsâ Kâzîm, 'Alî b. Mûsâ Rezâ, Mohammad Taqî, 'Alî Naqî, Hasan 'Askarî et Mohammad Mahdî. L'Imâm Mohammad Mahdî est vivant et est caché dans une grotte. Lorsque le temps viendra, il sortira et s'emparera de

Dixième traité: Sur le *Sâhib-e sharî'at* et le *Qâ'im-e qiyâmat*; combien il y a de religions et de Lois; ce qu'est l'abolition de la Loi et pourquoi elle a lieu.

Conclusion du livre: Sur ce que sont le Sceau de la prophétie et le Sceau de la *Walâyat*; s'il y a eu un temps où les choses n'étaient pas comme aujourd'hui, et s'il y aura un temps où le monde ne sera pas tel qu'il est.

En comparant ces têtes de chapitres avec le cinquième bâb du *Maqsad*, nous nous apercevons sans peine qu'il s'agit de sujets qui ne deviendront apparents qu'au moment de l'avènement du *Sâhib al-zamân*. Cela vaut notamment pour le traité 9; quant au traité 8, la notice selon laquelle les sujets auxquels il est consacré, ont déjà été traités, en partie, à la fin du premier traité, indique clairement que les deux traités ont été composés à deux dates différentes (cette notice manque dans certains manuscrits, ainsi Köprülü Hafiz Ahmad Pasha 125 et Nuru Osmaniye 4899).

Tous ces faits contribuent à former une image cohérente. Nasafî apparaît comme faisant partie d'un groupe qui attend l'avènement de l'Imâm attendu en l'an 700 de l'hégire. En attendant de dévoiler, à cette date, les vérités profondes des choses, notre auteur en prépare la voie, en exposant les doctrines de différentes écoles et en montrant, incidemment, leur caractère incomplet et leur validité restreinte en face de la vérité absolue.

Ce groupe est sûrement shî'ite, ce qui ne signifie pas nécessairement qu'il soit shî'ite extérieurement, c'est-à-dire qu'il suive le rite des duodécimains. Nous n'avons aucun moyen de le décider — surtout si le *kashf al-sirât* est réellement de Nasafî — et, du reste, cela n'a guère d'importance. Mais, la question qui se pose est celle de ses affinités avec les mouvements shî'ites que nous connaissons par ailleurs, ou, concrètement, avec l'Ismaélisme et l'Imâmisme duodécimain.

Tout comme l'Ismaélisme réformé d'Alamût, Hamôya et Nasafî croient que la résurrection signifie la révélation des vérités ou réalités ésotériques des choses, et qu'elle est ou sera réalisée par le *Sâhib al-zamân*. D'où une tonalité voisine dans leurs écrits, et l'on comprend bien pourquoi les Ismaéliens ont pu revendiquer notre auteur comme l'un des leurs.

fantaisies disparaîtront parmi les hommes, tandis que les réalités intérieures seront manifestées. Il indique également que les différentes confessions seront abolies parmi les hommes, tandis que tous les hommes n'auront plus qu'une seule confession. Certains ont dit que, de toute façon, il en doit aller de telle sorte qu'à chaque nouveau cycle les hommes deviennent plus sages, notamment lors du cycle de la Lune. Lorsque le cycle de la Lune aura touché à sa fin, les hommes deviendront très perspicaces et très sages et auront les mêmes coutumes, la même religion et les mêmes croyances. Or, je pense que les choses ont toujours été et seront toujours telles qu'elles sont en ce moment, qu'elles n'ont pas changé et ne changeront pas d'un cheveu. Il est possible pourtant que, dans un climat ou deux, les divergences disparaissent parmi les hommes, que tous adoptent la même voie et la même religion, que l'aveuglement et les illusions disparaissent, tandis que les sens cachés et les réalités intérieures (*ma'ânî wa-haqâ'iq*) des choses y deviennent apparentes».

La seconde moitié du passage semble n'être que précaution oratoire. Nous n'en voulons pour preuve que le contenu de la partie «perdue» du *kashf al-haqâ'iq*. On sait que, contrairement à ce que son auteur annonce dans la préface, aucun des manuscrits de cet ouvrage ne contient plus de sept traités. Les trois derniers manquent, de même que la conclusion. Comme, d'autre part, la divulgation de la totalité de l'ouvrage avant l'an 700 lui fut interdite, il semble permis de penser que la partie de l'ouvrage que nous ne possédons pas, est justement celle qui ne devait pas être rendue publique avant la date fatidique. Le contenu des trois traités en question confirme cette façon de voir. Le voici, d'après le ms. de la Bibliothèque Malek:

Huitième traité: Sur le Livre de Dieu et la Parole de Dieu, sur le Qorân et le *Forqân*. Une partie de ces matières fut déjà traitée globalement à la fin du premier traité, dans la mesure où c'était indispensable.

Neuvième traité: Sur la réalité ésotérique (*haqîqat*) de l'Islam, de l'*imân*, de l'*ihsân* et du '*iyân*; sur ce qu'est la réalité ésotérique de la prière, de l'aumône et du jeûne, pourquoi ils existent et pour qui.

Lorsque, dans un pays donné, des confessions religieuses sont nombreuses et qu'il n'y a pas de sage qui puisse servir de guide, la confession correcte (*madhhab-e mostaqim*) consiste à observer douze règles de conduite dont les plus importantes sont de vivre en paix avec tout le monde, de fréquenter les bons, de ne faire du mal à personne, de pratiquer l'ascèse et surtout de ne pas se croire sage, de rester humble et de ne pas prétendre à être plus que les autres. Ceux qui observent ces conditions marchent dans la voie de Dieu.

Nous suivons ici le ms. de la Bibliothèque Malek 4188 qui n'est pas folioté. Voir ici l'analyse de M. Fritz Meir, *Das Problem der Natur*, note pp. 170 ss. Dans la version du récit sur les aveugles et l'éléphant rapporté dans le *Tanbil*, l'auteur souligne que même parmi ceux qui basent leurs croyances sur l'expérience directe, il n'y en a qu'un sur mille qui arrive au but et découvre la vérité (Cf. F. Meier, *ibid.* 173 note 1, ce qui accentue encore le caractère exceptionnel des croyances conformes à la réalité profonde.

Il y a lieu de comparer ici la notice de notre deuxième traité (texte p. 47) sur les signes de celui qui est arrivé à la lumière infinie, laquelle constitue l'intérieur de l'être, il est en paix avec tout le monde et ne condamne personne comme infidèle.

Mais en sera-t-il toujours ainsi? Non sans doute, si le chapitre V du *Maqsad* exprime réellement la pensée de notre auteur. Lorsque le *Sâhib al-zamân* aura fait son apparition, on n'enseignera plus dans les écoles l'apparence des choses mais leur réalité et leurs mystères profonds. Quand? Après l'an 700 de l'hégire, ainsi que le Prophète l'a dit en songe à Nasafi en Jomadâ I de l'année 680 à Abarqûh. Son livre, dont le titre lui-même est significatif, pourra alors être divulgué en entier et constituera un manuel de base.

Le chapitre qui précède immédiatement celui où notre auteur décrit son rêve d'Abarqûh est encore plus significatif: «La composition de ce livre subit ainsi du retard jusqu'à l'année 680. Lorsque arriva l'année 680, la composition de ce livre fut terminée. Un jour, je me préparais à le mettre au net, afin de pouvoir le soumettre à des amis. Le Prophète m'apparut en rêve et me dit: Ne divulgue pas ce livre parmi les hommes avant que 700 ans ne se soient écoulés depuis mon hégire. Ce rêve indique qu'au bout de sept cents ans l'aveuglement, les illusions et les

Ici encore la différence constatée existe entre les différents groupes des *ahl-e shari'at*. Sans le dire, Nasafi paraît plus proche de l'opinion des shî'ites lorsque, dans le traité XVI de notre collection, il défend une certaine liberté des actions humaines.

Revenons maintenant à la suite de l'Introduction du *kashf al-haqû'iq*. Après avoir rapporté les opinions des docteurs de la Loi sur les sectes, l'auteur constate que les sages et les chercheurs de la vérité (*mohaqqiqân*) considèrent leurs explications comme forcées et n'y croient pas: dans le seul Pârs il y a au moins cent sectes qui n'ont rien à voir avec les soixante-treize postulées par le hadîth. Une autre explication s'impose. Autrement dit, Nasafi renvoie dos à dos les oulémas des deux confessions et estime que la vérité doit être cherchée ailleurs. Il propose tout d'abord de réduire les cent sectes observées aux quatre sectes fondamentales dont les doctrines respectives sont: *tanâsokh*, *holûl*, *itti-hâd* et *nahdat*. Après avoir exposé leur point de vue — avec une sympathie évidente pour le dernier groupe —, il raconte l'histoire bien connue de la ville des aveugles et de l'éléphant, pour en conclure que toutes les confessions recèlent une partie de la vérité, mais aucune ne possède la vérité tout entière.

Est-ce à dire qu'il faut à jamais renoncer à trouver la vérité? Que non; il arrive bien que, de temps à autre, la grâce divine vienne, et l'un des aveugles recouvre la vue. Il voit désormais l'éléphant tel qu'il est en réalité et connaît la réalité. Mais que se passe-t-il alors? Peu nombreux sont les aveugles qui acceptent les paroles du voyant: la majorité s'obstine dans ses croyances et traite le voyant d'hérétique (*molhid*) et d'infidèle (*kâfir*).

Il en est ainsi dans la vie. La plupart des hommes ont entendu les principaux dogmes de la foi par ouï-dire. Ils les ont compris de différentes façons et s'obstinent dans leurs différences. Au lieu de conformer leurs croyances au Qorân et aux *hadith*, ils interprètent ceux-ci à la lumière de celles-là. S'ils les avaient pris comme guide, il n'y aurait eu qu'un seul *madhhab* sur la terre. Mais la majorité des hommes sont des imitateurs (*moqallid*) et c'est le *taqlid* qui est responsable de leurs différences.

des musulmans en 73 sectes. Pour les deux premiers, ces causes sont au nombre de six: la *tashbih* et le *ta'til* (en ce qui concerne les attributs divins), le *jabr* et le *qadar* (en ce qui concerne la prédestination et le libre arbitre), le *rafd* et le *nasb* (en ce qui concerne la succession du Prophète). La voie droite est celle qui évite tous ces écueils. Tûsî, d'autre part, estime que la cause première des divisions de la communauté est la scission qui s'est produite après la mort du Prophète, à l'occasion de la *bai'a* d'Abû Bakr: les deux groupes antagonistes qui se sont formés alors se sont donnés mutuellement les surnoms de *rauâlid* et de *nawâsib*.

Que notre auteur cite sur le même plan des oulémas sunnites et des oulémas shî'ites mérite attention. On peut en effet constater que les docteurs sunnites ne citent pour ainsi dire jamais l'opinion des docteurs shî'ites, si ce n'est pour la combattre. La réciproque n'est pas vraie: il arrive très souvent que des shî'ites rapportent ce que disent sur un sujet déterminé les représentants de la *'amma* et s'en servent pour renforcer leur propre argumentation. Si nous ajoutons le fait qu'en parlant de shî'isme, Nasafi dit *ahl-e shi'at* et non *rauâlid*, nous devons constater que, pour le moins, il n'éprouvait pas d'antipathie pour le shî'isme.

D'autre part, l'opposition confessionnelle se situe pour lui uniquement sur le plan de l'exotérique de la *shari'at*. C'est à ce niveau seulement qu'il la mentionne et les trois personnages cités sont pour lui uniformément des docteurs de la Loi. Un passage du troisième traité que nous publions (texte pp. 62 ss.) est encore plus explicite à ce sujet.

Ce traité rapporte uniquement le point de vue des *ahl-e shari'at*. Parlant du problème de la prédestination, notre auteur constate que certains considèrent que la prédétermination divine (*taqdir-e khodâ*) implique que, de toute éternité, Dieu a connu toutes les choses: d'autres considèrent qu'Il les a connues et voulues. Dans le premier cas, l'homme est libre dans ses actions: dans le second, il ne l'est pas. Ceux qui soutiennent la première thèse sont des *ahl-e shi'at*; ceux qui soutiennent la seconde, des *ahl-e sonnat*.

souligné auparavant que les *Awliyá* (au sens soufi), étaient entièrement tournés vers Dieu et ne s'occupaient pas de l'éducation des hommes. Cette dernière est du ressort des prophètes et, après eux, des savants (*'olamá'*) (p. 319 ss.).

Il résulte de tout cela que pour notre auteur les vrais *Awliyá* sont les douze Imâms shî'ites; héritiers des prophètes, ils remplissent une fonction analogue à celle des prophètes non législateurs des anciennes religions. Ils sont ainsi les vrais savants (*'olamá'*). La hiérarchie invisible du *qotb*, des *abdál* etc. est sans doute essentielle pour la marche du monde, mais elle se situe sur un autre plan.

Il ne nous est pas possible de citer tous les passages des écrits de notre auteur qui traitent du problème de la *waláyat*. Le *Tanzíl* contient des remarques intéressantes sur la distinction entre le *Sâhib-e shari'at* et le *Sâhib-e haqiqat* (Veliyuddin Efendi 1797, f. 113 b). Quant au *Kashf al-sirât*, qui est consacré presque entièrement au problème en cause, la doctrine qu'il expose paraît différer profondément de celle des autres écrits de Nasafî. Contrairement à ces derniers, son caractère sunnite ne fait pas de doute: Abû Bakr et 'Alî sont mis sur le même plan, toute la terminologie employée rappelle 'Omar Sohrawardî. D'où il est probable que l'ouvrage n'est pas réellement de notre auteur.

5. Nasafî et le shi'isme

On sait que les Ismaéliens considèrent notre auteur comme un des leurs. Nous verrons dans quel sens et jusqu'à quel point ils peuvent avoir raison. Ce que nous venons de dire sur la doctrine de la *waláyat* chez Nasafî et chez son maître invite pourtant à chercher dans une autre direction, celle de l'Imâmisme duodécimain. Plusieurs faits sont à considérer ici.

Dans l'Introduction du *Kashf al-haqú'iq*, Nasafî discute le problème de la pluralité des confessions religieuses et commence par citer les opinions de trois docteurs de la Loi (*ahl-e shari'at*): deux sunnites, Abû Mansûr Mâtorîdî et Mohammad Ghazâlî, et un shî'ite, Abû Ja'far Tûsî. Il rapporte leurs points de vue respectifs et notamment comment ils envisagent la cause de la division

Pârs et le Kermân (ib. 322).

La seule indication que contienne la notice du *Maqsad* sur les rapports entre la *walâyat* et l'imâmologie se trouve dans le fait qu'elle mentionne le *Sâhib al-zamân* comme le wali parfait; elle insiste sur le fait qu'il est une manifestation de l'Elément premier, doctrine dont la teneur shî'ite, voire ismaélienne, est évidente. D'autre part, le fait permet de conclure que l'essentiel de la doctrine des deux versions du traité XVII dont le sujet est précisément la discussion de l'Elément premier, doit remonter également à Hamôya.

Le traité sur la prophétie et la *walâyat*, par contre, ne mentionne pas l'aspect cosmologique du problème; en revanche, il le place dans la perspective shî'ite duodécimaine. Selon Sa'd al-Dîn, dans les religions antérieures — il y en a eu cinq — il n'y avait pas eu de *wali*. Bien que chacune d'elles n'ait eu qu'un seul prophète législateur (*Sâhib-e shari'at*), plusieurs prophètes (*nabî*) firent leur apparition au cours de chacune d'elles. Ces prophètes appelaient les hommes à Dieu conformément à la Loi du prophète législateur dont ils suivaient les prescriptions. Dans la religion de Mohammad, la situation a changé, parce qu'il n'y aura pas de prophète après lui. Ceux qui sont proches de Dieu portent désormais le nom de *wali*. Or, Dieu choisit comme *wali* douze personnes de la communauté de Mohammad et en fit les successeurs de ce dernier. C'est à ces douze personnes que s'appliquent les deux *hadith* célèbres: «Les savants sont les héritiers des prophètes» et «Les savants de ma communauté sont comme les prophètes des Israélites». Selon Sa'd al-Dîn, il n'y a que douze *wali* dans la communauté de Mohammad. Le dernier d'entre eux sera le Sceau des *Awliyâ* et porte les noms de *Mahdi* et de *Sâhib al-zamân* (texte p. 320 ss.).

Or, dans un chapitre précédent (p. 317 ss.), Nasafi a exposé la hiérarchie des *Awliyâ* telle que la conçoivent la majorité des soufis: 356 personnes, divisés en 6 classes, avec un *qotb* à leur tête. Quel est le rapport entre les deux structures? Sa'd al-Dîn répond que les 356 personnes en question ne sont pas des *Awliyâ*, mais des *abdâl*. Nasafi estime qu'il a raison, car ils ne s'occupent pas de l'éducation des hommes (p. 332). Or, il a

la résurrection; car c'est cela le jour de la résurrection: le jour où les secrets deviendront manifestes (86/9). Lorsque la résurrection aura lieu et que les réalités intérieures et les mystères auront été rendus manifestes, Dieu deviendra manifeste à tout le monde: En vérité vous verrez Dieu le jour de la résurrection comme vous voyez la lune le jour de la pleine lune.

« O derviche! J'ai beau être prolix; quoi que je puisse dire, je suis sûr que tu ne le comprendras pas. Et Dieu est celui qui sait le mieux. » (ms. Atif Efendi 1401, f. 16 b-21 a; Téhéran, Parlement, Tabâtabâ'î 994, pp. 171-173).

S'agissant d'un texte du *Maqsad*, il est très probable qu'il représente la doctrine que professe Nasafî lui-même. Celle-ci semble pour l'essentiel concorder avec l'enseignement de Hamôya. Notre auteur souligne toutefois une différence entre leurs attitudes respectives: tandis que son maître prédit l'avènement du *Sôhib al-zamân* pour son époque, notre auteur estime, pour sa part, que la date de cet avènement reste inconnue. Son attitude est-elle comparable à celle qu'adoptera, un peu plus tard, un 'Alâ al-Dawla Semnânî, pour qui l'avènement du dernier Imâm se situe sur le plan du temps intérieur de l'âme, non sur celui de l'histoire, et qui de ce fait combat ceux qui supputent la date du Mahdî? Ou, plus simplement, préfère-t-il ne pas s'engager publiquement avant que la parousie attendue ait eu lieu, parousie au sujet de laquelle il n'a pas de doute? Ou encore estime-t-il qu'il est dangereux de dévoiler le secret, de peur que des gens non qualifiés le comprennent mal et se croient eux-mêmes l'Imâm attendu? C'est sans doute la dernière explication qui est la bonne. Le *Maqsad* le dit explicitement (texte p.321). Un jour, le shaykh Sa'd al-Dîn développait ses vues sur le *Sôhib al-zamân*. Nasafî lui dit qu'il ne fallait pas insister sur les détails relatifs à la vie de quelqu'un qui n'a pas encore fait son apparition: il est possible qu'il n'en soit pas ainsi. Le shaykh fut ulcéré par ce propos, et Nasafî ne dit plus rien à ce sujet. Or, ce que le shaykh avait dit, il l'avait dit sans aucun doute en se basant sur l'expérience; seulement, de nombreuses personnes furent induites en erreur et ont cru que la prédiction s'appliquait à elles. Nasafî dit en avoir vues lui-même dans le Khorâsân, le

vée, a fait et fera perdre la tête à beaucoup de gens qui ont d'eux-mêmes cette opinion: C'est nous, disent-ils, le *Sâhib al-zamân*, et les signes qui ont été prédits pour lui apparaîtront tous pour nous. Or, ces signes ne sont pas apparus. Ils sont morts dans ce désespoir, et plusieurs autres viendront et y mourront.

« O derviche! Tant de choses lui ont été données que, si j'en raconte un centième, les hommes n'y croiront pas et diront qu'un homme ne peut les posséder. Les variétés en sont trop nombreuses pour pouvoir être mises par écrit.

« Ayant appris que la *walâyat* est l'ésotérique de la prophétie et, d'autre part, que la *walâyat* comme la prophétie sont des attributs de Mohammad, sache maintenant que jusqu'ici c'était l'attribut de la prophétie qui était manifesté. Mohammad institua la forme extérieure, rendit la forme manifeste et porta la forme extérieure à sa plénitude. C'est maintenant le tour de la *walâyat* de se révéler et de révéler les réalités intérieures (*haqâ'iq*). Le *Sâhib al-zamân* que nous venons de mentionner est un *walî*. Lorsque le *Sâhib al-zamân* apparaîtra, la *walâyat* sera manifestée et les réalités intérieures deviendront manifestes, tandis que la forme extérieure sera voilée. Jusqu'à maintenant on discutait, dans les écoles, des sciences exotériques (*'olûm-e zâhir*), tandis que les réalités ésotériques étaient cachées: car c'était le temps de la prophétie, et la prophétie réalisait la forme exotérique; lorsque celle-ci fut complètement réalisée, la prophétie fut également terminée. C'est maintenant le temps de la manifestation de la *walâyat*. Lorsque la *walâyat* deviendra manifeste, les réalités intérieures deviendront apparentes, tandis que la forme extérieure deviendra cachée. Jusqu'ici on discutait dans les écoles de la forme extérieure, maintenant on y discutera des réalités intérieures: la réalité intérieure de l'Islam, la réalité intérieure de l'Imâm, la réalité intérieure de la prière, la réalité intérieure du jeûne, la réalité intérieure du pèlerinage deviendront manifestes, et aussi la réalité intérieure du paradis, la réalité intérieure de l'enfer, la réalité intérieure du Pont (*sirât*), la réalité intérieure de la récompense et du châtement. Lorsque les réalités intérieures et les mystères auront été révélés, ce sera

« O derviche! Quoi que nous puissions raconter sur les attributs de Mostafa et sa grandeur, nous n'en aurons pas dit un millième. L'Elément premier accomplit une double fonction: en premier lieu, il reçoit de Dieu Très-Haut l'influx (*faiz*); en second lieu, il le transmet aux créatures. C'est bien ainsi; car si l'Elément premier est l'Esprit de Mohammad, les deux (fonctions) n'en font qu'une.

« Ayant appris ces prémisses, sache maintenant que le côté de l'Elément premier qui reçoit de Dieu porte le nom de *walâyat*, tandis que le côté qui transmet aux créatures porte le nom de prophétie. En conséquence, la *walâyat* est l'intérieur (l'ésotérique) de la prophétie, et la prophétie est l'extérieur (l'exotérique) de la *walâyat*; l'une et l'autre sont des attributs de Mohammad.

« Ayant appris ce que sont la *walâyat* et la prophétie, sache maintenant que le shaykh des shaykhs, le Shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î, dit que les deux aspects de l'Elément premier doivent nécessairement avoir deux lieux de manifestation dans ce monde. Le lieu de manifestation dans ce monde de l'aspect appelé *prophétie* est le Sceau des Prophètes; le lieu de manifestation de l'aspect appelé *walâyat* est le *Sâhib al-zamân*, le Maître de ce temps; et tout comme l'Elément premier à plusieurs noms, le *Sâhib al-zamân* a plusieurs noms.

« O derviche! Le *Sâhib al-zamân* possède la science à la perfection, et la puissance à la perfection; science et puissance l'accompagnent. Lorsqu'il aura fait son apparition, il s'emparera de la totalité de la surface terrestre et enlèvera de la surface terrestre toute tyrannie et tout injustice et la remplira de justice. A son époque les hommes vivront dans la paix et le bonheur. Le shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î a composé des livres au sujet du *Sâhib al-zamân* et lui a prodigué des louanges. Il a annoncé que c'est à l'époque où nous vivons qu'il apparaîtra et viendra. Quant à moi, j'estime que le temps de son apparition n'est pas connu.

« O derviche! Il ne fait aucun doute qu'il apparaîtra, car le Prophète a annoncé son apparition et a indiqué ses signes, mais le temps de son apparition n'est pas connu. Ce qu'a dit le shaykh, à savoir que l'époque de l'apparition du *Sâhib al-zamân* est arri-

nion de Yûsof Hamadânî qui, lui, ne parle que de quatorze qualités nécessaires au mystique.

Une fois pourtant les deux maîtres semblent avoir été d'accord (ib. 242 b): «Le shaykh des shaykhs, le shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î et le shaykh Yûsof Hamadânî disent: La plupart des états et des découvertes spirituelles des soufis requièrent la perception imaginative. Le shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î dit: L'un des grands shaykhs s'était attaché pendant quarante ans à l'esprit de Mohammad. Au bout de quarante ans vint la direction, et la grâce divine le sortit de ce degré».

Voilà à peu près tout ce que nous avons pu relever comme citation de Sa'd al-Dîn et qui ne se rapporte pas au problème de la *walâyat*. Ce dernier revêt une importance spéciale et mérite d'être considéré à part.

4. La *walâyat* selon Nasafî et selon Sa'd al-Dîn

De nombreuses pages des écrits de Nasafî sont consacrées à la discussion du problème de la *walâyat*. Il s'y réfère plusieurs fois à l'autorité de Hamôya dont il semble adopter les vues, au moins en partie. Cela vaut aussi bien pour le *Maqsad* que pour le *Kashf al-sirât* et, notamment, pour notre Traité I.

Il convient de donner ici la traduction du chapitre V du *Maqsad* dont les thèses sont voisines de celles de notre traité, mais qui est parfois beaucoup plus explicite.

«Chapitre V. *Sur la prophétie et la walâyat*. Ayant appris la descente et l'ascension de l'Elément premier, et entendu la grandeur de l'Elément premier, sache maintenant que le Prophète dit: L'Elément premier c'est mon Esprit; la première chose que Dieu a créée est mon Esprit. Une autre leçon déclare également: La première chose que Dieu a créée est ma Lumière. Puisque l'Esprit de Mohammad est l'Elément premier, Mohammad doit avoir été Prophète avant d'être venu en ce monde. Il le fit savoir en disant: J'étais déjà un Prophète alors qu'Adam se trouvait encore entre l'eau et l'argile. Maintenant qu'il a quitté ce monde-ci, il doit être également Prophète. Il le fit savoir également en disant: Pas de Prophète après moi.

l'intermédiaire entre Lui-même et ses prophètes. L'Esprit forme à lui tout seul un rang, tandis que tous les Anges forment ensemble un seul rang, ainsi qu'Il le dit: Le jour où l'Esprit et les Anges se tiendront debout en rangs (Qor. 78/38) ».

شیخ المشایخ سعد الدین حموئی - سلام الله علیه - در مصنفات خود در کتاب الفصول آورده است که اول چیزی که حضرت خداوند تعالی پیدا آورد، آن روح بود، و جمله صفات و کمال دروی پیدا آورد، و او را معرف کردانید در علم در قبض و بسط و حیات و ممات و فیض او را سبب حیوة و بقا عالم کردانید و او را واسطه کردانید میان خود و میان انبیاء خود - علیهم الصلوة والسلام و او تنها یک صفت، و جمله ملائکه یک صفت، چنانکه میفرماید یوم یقوم الروح والملائكة صفاً صفاً.

Ce passage est repris presque mot pour mot par Nasafi dans notre traité XXVII, 22 (texte p. 228), à cette différence près qu'il n'y est pas question de l'Esprit, mais de l'Intellect premier (*'aql-e auwal*); mais dans les deux cas, le contexte souligne que l'Element premier porte plusieurs noms différents qui tous signifient la même chose.

D'autres citations de Hamôya ont trait aux degrés du savoir ou à la voie mystique; plusieurs fois, Sa'd al-Dîn est mis en opposition avec Yûsof Hamadânî qui représente un soufisme du type plus ancien, pratique et non spéculatif. C'est ainsi qu'en ce qui concerne les degrés de la science (*'ilm*), Hamadânî en distingue dix dont le premier est *hiss*, le dernier *ma'ânî*; Hamôya en distingue dix également, mais le premier est *ru'ya*, le dernier *ittilâ'* (Veliyuddin Efendi 1767, f. 218 a).

En discutant les qualités que doit posséder un mystique qui ne désire que Dieu (*morid-e hazrat*), l'auteur du *Kashf al-sirât* constate (ib. 226 a): « Shaykh al-Islâm, shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î, rapporte quarante qualités de celui qui désire Dieu. La première est que, s'il possède le monde et tous les biens du monde, le paradis et tous les biens du paradis, il les refuse d'un seul coup pour lui-même et les offre aux ennemis de sa propre religion; il se tourne vers Dieu sans autre motif, Le désirant pour Lui-même. Telle est la première qualité.»

Constatant qu'il lui est impossible de résumer les quarante qualités décrites par Hamôya, l'auteur se borne à rapporter l'opi-

mad de l'essence de Dieu et de ses attributs, il n'y a pas de contradiction. Les deux sont fondées sur la même métaphysique de l'être, basée à son tour sur l'expérience mystique. Sa'd al-Dîn dit également à ce sujet: «Lorsqu'un homme beau veut se regarder dans le miroir, les gens du commun considèrent qu'ils ont affaire à deux choses; ceux de l'élite, en voient une seule.» (ib. 210 a).

C'est encore une opinion métaphysique qui est rapportée dans le chapitre II 2 (*bâb-e dowwom*) du *Maqsad*. Le Shaykh Sadr al-Dîn (Qonyawî) avait affirmé que l'attribut (*sifat*) et le nom (*ism*) de Dieu sont des expressions synonymes. «Mais le shaykh des shaykhs, le shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î dit: Il n'y a pas de termes synonymes dans le Qorân et les hadîth, et il ne peut y en avoir. Un sage ne dit jamais deux mots dont la signification serait la même; un sage dit un mot qui a dix significations. Et selon le shaykh Sa'd al-Dîn, l'attribut est une aptitude (*salâhiyat*), le nom est un signe (*'alâmat*), l'acte est une particularité (*khâs-sîyat*). Le shaykh dit également que les attributs se situent sur le plan de l'essence (*martaba-e dhât*), les noms sur le plan de l'apparence (*martaba-e wajh*), les actions sur celui de l'heccéité (*martaba-e nafs*; ce plan comprend les deux premiers, texte p. 279). C'est très bien dit, mais les derviches le comprennent difficilement; chaque mot y est un trésor.»

Fort heureusement, Nasafî se charge de nous expliquer de quoi il s'agit; et tout le traité 21 de notre recueil, ou du moins sa première partie, n'est que le développement de ces paroles de son maître.

Le *Kashf al-sirât* contient encore d'autres citations de Hamôya. Une fois il transmet même le nom des écrits de ce dernier (ms. cité f. 216 s): «Le shaykh des shaykhs Sa'd al-Dîn Hamû'î rapporte dans (un) de ses écrits, le *Kitâb al-fusûl*, que la première chose que Dieu Très-Haut a produite fut l'Esprit (*Rûh*). Il révéla en lui tous les attributs ainsi que la perfection. Il lui confia, dans le monde, la détermination de la contraction et de l'expansion, de la vie et de la mort; et il fit de son émanation la cause de la vie et de la durée du monde. Il fit de lui

Il s'agit de toute évidence d'une doctrine fondamentale de l'école d'Ibn 'Arabî, à l'analyse de laquelle M. Henry Corbin a consacré une analyse pénétrante dans son ouvrage sur le maître andalou. Le corollaire en est évidemment que tout homme ne connaît Dieu que conformément à son degré propre.

Cette doctrine est attribuée expressément à Hamôya dans le troisième traité du *Kashf al-haqâ'iq* :ms. Veliyuddîn Efendi 1767, p. 73; Nuru Osmaniye 4899, f. 272 a; Köprülü Ahmed Pasha 125, f. 39 a-b; Shahid Ali 1321 non folioté; Shahid Ali 1381 (id.); Téhéran, Saïd Naficy (id.) etc. Le premier et le troisième ont 'ajz à la place de 'ilm-e Mohammad, par suite de la confusion avec une sentence de Ghazâlî citée à la fin du chapitre suivant: « Le shaykh des shaykhs Sa'd al-Dîn Hamû'î dit dans le même sens: La science qu'a eue Mohammad de l'essence et des attributs de Dieu était celle-là même que Dieu a de sa propre essence et de ses propres attributs ».

و شيخ المشايخ سعد الدين حموي - قدس الله روحه العزيز - از سرهمين نظر گفته است که
عام محمد بذات وصفات خداي همچنين بود که علم خداي بذات وصفات خداي - تعالی و تقدس .

Le chapitre suivant parle précisément de عجز et de نادانی et se termine par: و غزالی از سرهمين نظر فرموده است که علامت اهل کمال آن است که بعجز و نادانی خود اقرار کند.

Le عجز des deux manuscrits peut provenir de l'anticipation du sujet du chapitre qui suit.

Revenons au *Kashf al-sirât*. Le troisième groupe estime que le hadîth en question est tout à fait clair: comme il n'existe qu'un être, quiconque s'est connu soi-même, a connu Dieu. C'est Ibn Sab'în qui est cité de nouveau (nous voyons par là qu'il ne s'agit pas ici de groupes antagonistes, mais d'un essai de classification des idées professées par différents mystiques): « Ce n'est pas le monde qui est *ab aeterno* (qadîm) c'est Dieu; or Dieu est tout ».

L'auteur abandonne maintenant sa classification et étudie d'autres explications — ou implications — de la tradition citée. C'est ainsi que Sa'd al-Dîn a dit: « Dieu seul peut connaître Dieu » (ms. cité, f. 209 b), et une opinion analogue est attribuée à 'Ain al-Qozât. Il est évident qu'entre cette opinion et la proposition mentionnée sur la connaissance qu'a eue Moham-

dit: Ce qui existe est Dieu. On lui demanda alors: Qu'est-ce que le monde? Il dit: Rien d'autre que Dieu n'existe ».

Mais si Dieu seul existe, toutes les créatures sont des manifestations de ses attributs: «O derviche! Au temps où j'étais au service du shaykh des shaykhs Sa'd al-Dîn Hamû'î et séjournais à l'ombre de sa direction, le shaykh dit: L'Elément premier est le lieu des manifestations des attributs de Dieu. Or, le shaykh n'en avait pas dit autant jusqu'ici; c'était pour moi un sujet d'étonnement et je ne le saisissais que difficilement. Mais à ce moment-là je compris que toutes les monades qui existent (*taf-râd-mâujûdât*) sont, toutes ensemble, des lieux de manifestation des attributs de Dieu» (texte p. 371).

Or, c'est là une doctrine développée constamment par Nasafi et dont nous voyons ici la source. Quelques indications contenues dans l'écrit *Kashf al-sirât*, dont l'attribution à Nasafi n'est malheureusement pas au-dessus de tout soupçon, permettent de compléter l'image. Le premier sujet abordé par l'auteur est ici l'explication du *hadith*: «Celui qui se connaît soi-même, connaît son Seigneur». Il commence par distinguer trois groupes (ms. Veliyuddin Efendi 1767, ff. 208 s.) parmi ceux qui se sont occupés du *hadith* en question. Le premier estime que, personne ne se connaissant vraiment, personne ne peut connaître Dieu. Ce serait l'opinion de Shihâb al-Dîn Sohrawardî, de 'Ain al-Qozât Hamadânî, de Yûsof Hamadânî. Et il n'est pas possible de connaître quelque chose qui n'a ni genre ni espèce. Le deuxième groupe estime qu'il est possible de connaître Dieu en connaissant l'homme. C'est le cas des mystiques tels que Sa'd al-Dîn Hamû'î, Ibn 'Arabî, Ibn Sab'în, Ahmad Ghazâlî. La connaissance que le Prophète Mohammad a eue de Dieu est la même que celle que Dieu Lui-même a de Lui-même. Or, nul ne s'est connu soi-même tel qu'il est, hormis Mohammad. Quiconque, donc, s'est connu Lui-même tel qu'il est, a connu Dieu tel qu'Il est.

میگویند که علم محمد بحضرت حق عز و علا چنان بود که علم حق تعالی بحق تعالی .
 و میگویند: هیچ کس نفس خود را چنانکه نفس است شناخت الا محمد - علیه السلام - پس معنی
 این حدیث نزدیک ایشان ظاهر است که هر که نفس خود چنانکه نفس است شناخت حق
 تعالی را چنانکه حق است شناخت .

la base d'un exposé de la pensée de Nasafî; et, d'autre part, il a pratiquement le même caractère que ses autres écrits. Son auteur nous le dit dès le début: « J'ai nommé ce livre *Le but ultime*, et j'y ai consigné les paroles des soufis et des vrais témoins de l'Unité (*ahl-e tasawwof wa-ahl-e wahdat*) car ce sont eux qui marchent dans la voie de Dieu ». Et dans le texte, il expose les vues de l'un ou l'autre des deux groupes, parfois aussi celles des autres.

D'un autre côté le *Kashf* n'est pas neutre. Tout en professant que les opinions de chacun des groupes dont il parle sont également respectables, mais ne représentent qu'une partie de la vérité, Nasafî ne cache pas sa sympathie profonde pour les *ahl-e wahdat*, notamment pour ceux d'entre eux qu'il appelle les *ashâb-e nûr*. Une attitude analogue est décelable dans les traités que nous publions ici.

N'ayant pu consulter les écrits de Hamôya lui-même, le seul moyen de voir plus clair est de relever les passages où notre auteur cite son maître et de les comparer avec l'opinion qu'il paraît professer sur les mêmes sujets. Ces citations ne sont pas très nombreuses.

Parfois, il s'agit simplement de citer une définition ou un terme technique qui lui est propre. C'est ainsi que les essences immuables des choses sont appelées (pp. 364 ss.) par Ibn 'Arabî *a'yân-e thâbita*, par Sa'd al-Dîn Hamôya *ashyâ-e thâbita*, par Nasafî *haqâ'iq-e thâbita*. La différence n'est que terminologique et notre auteur n'insiste pas.

D'une manière analogue, selon le traité additionel 7 (texte p. 403), Sa'd al-Dîn avait dit que l'ange (*malak*) signifie «celui qui découvre» (*kâshif*), satan (*shaitân*) «celui qui recouvre» (*sâtir*). Quelque intéressante que puisse être cette précision, elle reste isolée et ne constitue pas le point de départ d'un développement.

C'est, en revanche le cas ailleurs. Dans le quatrième traité du *Kashf al-haqâ'iq*, Sa'd al-Dîn Hamôya apparaît parmi les *ahl-e wahdat* (ms. Veliyuddin Efendi 1767, p. 96 s.): «On demanda au shaykh des shaykhs Sa'd al-Dîn Hamû'î: Qu'est-ce que Dieu? Il

nuit une moitié se fut écoulée, je me trouvais toujours assis et écrivais à la lumière d'une lampe; c'est dans cette position que je m'endormis. Je vis mon propre père entrer. Je me levai et le saluai, il me répondit et dit: Le Prophète est assis dans la mosquée du Vendredi à Abarqûh en compagnie du Shaykh Abû'Abdallâh Khafîf et du Shaykh Sa'd al-Dîn Hamû'î; ils désirent te voir. Je partis avec mon père. Nous entrâmes dans la mosquée. J'aperçus le Prophète en compagnie de ces deux shaykhs. Je les saluai, ils me répondirent; chacun d'eux me fit des politesses. Lorsque nous fûmes assis, le Prophète dit: Aujourd'hui le shaykh Sa'd al-Dîn nous a parlé de toi et se préoccupait beaucoup de ton sort. Voici ce qu'il raconte: Les sujets dont j'ai traité dans quatre cents livres, petits et grands, 'Azîz les a exposés tous en dix traités; et tout ce que j'avais essayé de cacher et de voiler, il s'est efforcé de le proclamer et de le dévoiler. Je redoute qu'il n'ait à en souffrir de la part des ignorants.—Le Prophète me dit alors: Lorsque le shaykh eut terminé son récit, je lui ai dit: Sois tranquille, car 'Azîz est protégé par Dieu. Mais bien qu'il en soit ainsi, allons dire à 'Azîz de ne pas divulguer ce livre sans notre permission! — Je te dis maintenant: Ne révèle pas ce livre parmi les hommes avant que sept cents ans ne se soient écoulés depuis mon hégire. Lorsque sept cents ans se seront écoulés, dans la plus grande partie des *madrasa* les étudiants consacreront la plupart de leur temps à étudier ce livre et à discuter de son contenu. — Je dis: O Envoyé de Dieu, une partie de ce livre est déjà écrite et répandue partout. — Le Prophète dit: Ce qui est parti, est parti, mais ne divulgue pas le reste! »

De ce récit, nous ne retenons provisoirement que le fait que, de l'aveu de l'auteur lui-même, la substance de son livre est identique à la doctrine de Sa'd al-Dîn Hamôya. Il est difficile de saisir la portée exacte de cette affirmation. Car le *Kashf* tel que nous le possédons, prétend n'être qu'un résumé fidèle des doctrines des autres, non un exposé des doctrines de son auteur. Le *Maqsad-e aqsâ* en revanche contiendrait cet exposé.

Mais le *Maqsad* est d'une étendue trop limitée pour constituer

quelques anecdotes, parlant de séances de *samá'*, et de la doctrine du *mithâq*; nous ignorons pourtant la date de cette rencontre, sinon qu'elle fut antérieure à la mort d'Ibn 'Arabî, sans doute de plusieurs années.

Il serait important de savoir si Hamôya a rencontré Ibn 'Arabî lui-même. Il lui a, en tout cas, adressé une lettre, dont il m'a été possible de photographier un manuscrit, il y a quelques années, à la bibliothèque du Dr Caro Minasian, à Ispahan.

Cette lettre - à laquelle Ibn 'Arabî n'aurait pas répondu - traite de quelques points obscurs dans certains écrits du Maître que Sa'd al-Dîn n'aurait pas bien saisis ou dont il propose des solutions légèrement différentes. Il en résulte, en tout cas, qu'il pratiquait ces écrits avec assiduité et qu'il y trouvait matière à méditation. Outre le *kitâb al-tajalliyât*, ces questions se réfèrent notamment aux réponses du mystique andalou aux questions de Hakîm Tirmidhî concernant le problème de la *walâyat*, ce qui est en soi caractéristique; ailleurs il s'agit de spéculations horoufies abstruses qui sont bien dans la manière de Hamôya.

Nous pouvons ainsi saisir sur le vif la première réception des idées d'Ibn 'Arabî dans les milieux soufis iraniens: et c'est sans doute dans leur vulgarisation, dans des écrits en clair langage persan, que réside l'importance historique des œuvres de Nasafî, disciple de Hamôya.

L'ijâza de Najm al-Dîn Kobrâ à Hamôya est transmise en deux exemplaires: Aya Sofia 2058, f. 214 verso (deux écrits de Hamôya que contient le ms. portent les dates respectivement de 736 et de 741 h. , et Shehid Ali Pasha 2800, 29v - 30v (le premier traité de ce ms. fut copié en 721 h.); seul ce dernier ms. porte la date mentionnée.

La safina dont il est question a formé la base de l'article de M. Saïd Naficy, *Khândân-e Hamôya* (Les curiosités scientifiques et littéraires, pp. 6-39), où il a réuni d'autres témoignages de la vie de Sa'd al-Dîn, ainsi que les quatrains qui lui sont attribués.

La lettre de Sa'd al-Dîn Hamôya à Ibn 'Arabî fait partie du ms. 1191 F de la bibliothèque du Dr. Minasian, copié en 880 h. Cette lettre a été mentionnée par M. Henry Corbin, *L'Imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabî*, Paris 1958, p. 25 et n. 6, qui la replaça dans son contexte spirituel et souligna son importance pour l'histoire du soufisme persan.

Dans la préface du *Kashf al-haqû iq*, Nasafî déclare: « Sache qu'au mois de Jomadâ I de l'année 680 je me trouvais dans la province du Pârs, dans la ville d'Abarqûh. Lorsque de la dixième

du Shaykh Sa'd al-dîn. Rentré, sans doute après la mort de ce dernier, dans son pays natal, il revint sur sa tombe au cours des pérégrinations qui ont suivi son exil de Bokhârâ; il ne s'y arrêta pas pendant longtemps et poursuivit sa vie errante dans le sud de l'Iran. Il était à Abarqûh en 680 de l'hégire: si le colophon de l'Introduction de notre collection du manuscrit T est authentique, il y était encore en 691. Et — c'est un point où l'auteur des *Majâlis al-'oshshâq* peut avoir raison — il y mourut, à une date que nous ne saurions déterminer, mais qui doit se situer avant 700h.

Ces quelques faits ne suffisent pas pour écrire une biographie. Ils suffisent pour entrevoir les grandes lignes de la vie de notre auteur. Elle a gravité autour de deux pôles, à son époque les deux centres de la vie iranienne, la Transoxiane et le Fârs. Bokhârâ et Shîrâz, Nasaf et Abarqûh. Entre les deux, le Khorâsân où il fit son apprentissage auprès d'un maître dont l'influence devait être décisive pour sa pensée. Nous savons, d'autre part, qu'il fréquenta des soufis et des philosophes; qu'il avait eu un maître en soufisme à Bokhârâ, et que, par ailleurs, il fit des études de médecine. C'est pourtant avec Sa'd al-dîn Hamôya que sa parenté paraît la plus évidente.

3. Les rapports de Nasafî avec Sa'd al-Dîn Hamôya.

Sa'd al-Dîn Mohammad b. al-Mo'ayyad Hamû'î (ou Hamôya ou Hamûyeh), né en 587, mort en 650 de l'hégire, est un des mystiques iraniens les plus intéressants de la première moitié du VII^e siècle. Disciple direct de Najm al-Dîn Kobrâ — nous possédons l'*ijâza* que ce dernier lui a donnée, datée de la fin du mois de Dhû'l-hijja 617 — il aurait également fréquenté, selon des notices contenues dans une *salina* ayant appartenu à l'un de ses descendants au X^e siècle de l'hégire, le cousin de son père Sadr al-Dîn et le célèbre soufi Shihâb al-Dîn 'Omar Sohrawardî.

Dans sa jeunesse, il aurait vécu un certain temps aux environs de Damas où il a rencontré Sadr al-Dîn Qonyawî, le futur disciple et gendre d'Ibn 'Arabî. Ses biographes racontent à ce sujet

ses disciples, Nasafî fut offensé par deux de ses compagnons. La nuit suivante, il voit en rêve le Prophète qui lui recommande de s'abstenir de les fréquenter et les désigne comme des démons. Or, dans les deux versions de notre traité XVII (texte pp. 227 et 403), l'auteur dit avoir fait le rêve en question "dans sa ville de Nasaf".

Sur le passage du « *Kashf al-haqâ'iq* » en question, voir F. Meier, WZKM 52,140 ss. Je ne crois pas, pour ma part, que l'eulogie « *sallamahu'llâh wa-abqâhu* » implique nécessairement que le Shaykh en question vivait encore en 680 h ; car la préface du livre fut certainement écrite en dernier lieu, et nous ignorons la date de la composition des différentes pièces qui le constituent.

Les maigres données biographiques que donnent les écrits de Nasafî, sont ainsi extrêmement ambiguës. Il faut tenir compte, d'autre part, qu'il a dû mener une vie plus ou moins errante, allant d'un endroit à l'autre, sans rester longtemps nulle part : il nous le dit expressément dans la préface du *Kashf al-haqâ'iq*. Il est en conséquence plus que probable qu'il soit passé plus d'une fois dans telle ou telle ville ; et il est risqué de conclure du fait qu'un traité donné fut composé dans un endroit, qu'il y fut compilé en même temps qu'un autre, écrit dans la même ville et dont la date est indiquée. Il n'est même par sûr qu'il soit jamais rentré en Transoxiane après avoir quitté Bokhârâ en 671 h. : il est certain qu'il avait antérieurement déjà vécu un certain temps dans le Khorâsân.

Il nous dit, en effet, que pendant qu'il était encore dans sa ville de Nasaf, le problème de la *walâyat* était âprement discuté dans toute la Transoxiane. Plus tard, lorsqu'il partit dans le Khorâsân, au service du shaykh Sa'd al-dîn Hamôya, celui-ci en parlait également beaucoup (texte p. 316). Il résulte de ce passage que Nasafî fut un disciple direct de Hamôya dans le Khorâsân et, par conséquent, qu'il y séjourna avant 650 de l'hégire. Il mentionne également le fait à un autre endroit (texte p. 371) : pendant qu'il était au service de Hamôya, celui-ci dit un jour à ses disciples que tous les êtres étaient des manifestations des attributs de Dieu. Ce fut la première fois que Nasafî entendait cela, et les paroles du maître le remplirent d'étonnement. Il paraît ainsi probable qu'il a vécu pendant un temps plus ou moins long dans l'intimité

et le premier traité de l' *Insân*. Pour la première, on indique toujours comme son lieu de compilation la mosquée du Vendredi à Abarqûh (texte p. 14). Or, le manuscrit du Parlement de Téhéran, fonds Tabâtabâ'î 994, contient une Introduction analogue, mais comprenant quatre chapitres seulement (au lieu de cinq), compilée au même endroit, en Ramadân 691. Le premier traité, d'autre part, aurait été écrit, selon la plupart des manuscrits, dans la ville de Bokhârâ (texte p. 80). Le manuscrit du Parlement présente ici encore, une tradition différente: ce traité y est daté «fin Ramadân 691, à Kôh-e Ibrâhîm, à Abarqûh».

Il est possible que l'auteur ait transcrit plusieurs fois le même traité en l'incorporant dans des recueils plus ou moins analogues; mais ces contradictions nous font douter de la possibilité de dater les œuvres de notre auteur et partant, d'étudier l'évolution de sa pensée. Un autre cas aggrave nos reticences.

Dans la plus grande partie des manuscrits que nous connaissons, le dixième traité de la collection est celui sur le parallélisme entre le microcosme et le macrocosme (texte pp. 142-153). La plupart du temps, ce texte se termine par une conclusion selon laquelle les trois derniers traités du tome I auraient été composés à Ispahan (§ 25, p. 153). Cette conclusion manque seulement dans les deux manuscrits Veliyuddin 1767 et 1685, où le traité en question se trouve à un endroit différent (v. plus bas). Dans les trois manuscrits Mingana 112, Université d'Istanbul F. 896 et Nuru Osmaniye 4899, nous trouvons, comme traité 10 du tome I, le traité sur la pauvreté (notre traité additionnel 2, texte pp. 326-341). Or, dans les deux derniers manuscrits ce traité a la même conclusion (§ 36, p. 341). Il est vrai que les deux manuscrits en question présentent des versions de synthèse et tentent de concilier deux ou trois versions différentes; le traité sur le microcosme s'y trouve comme traité 10 du tome II. Il n'en reste pas moins que le colophon paraît lié davantage à la place du traité dans la collection qu'à son contenu; et nous n'avons aucune certitude sur le point de savoir quels traités furent effectivement compilés à Ispahan.

Un autre cas, plus grave. Selon le deuxième traité du *kashf al-haqâ'iq*, lors d'une promenade, à Bokharâ, avec le shaykh et

reprises, «son pays». M. Fritz Meier a relevé les témoignages de son séjour à Bokhârâ et comment, en Rajab 671, il fut amené à quitter cette ville pour toujours. C'est la notice de la préface du *Kashf al-haqâ'iq*, pourtant assez claire et explicite, qui a induit en erreur l'auteur des *Majâlis al-'oshshâq*, lequel rapporte l'événement à l'époque de l'invasion de Genghiz Khân; par contre-coup, toute la chronologie de la vie de Nasafî se trouve décalée de cinquante ans en arrière. D'un côté, il le fait ainsi mourir à Abarqûh en 661h., neuf ans avant la date réelle de sa fuite de Bokhârâ; de l'autre, il sait raconter ses amours avec le fils du sultan Jalâl al-dîn Mankobirtî, tué lors de l'invasion mongole.

Majâlis al-'oshshâq, Manzal 28; lithographie de Cawnpore 1314 h.q. pp. 115 ss.

La notice des *Majâlis*, basée sur un malentendu, n'a aucune valeur historique. Pratiquement tous les écrits de Nasafî qui portent une date, à la seule exception du premier traité de l'*Insân* composé à Bokhârâ en 660, sont postérieurs à la prétendue date de sa mort. Malheureusement, les écrits datés sont extrêmement peu nombreux. Le *kashf al-haqâ'iq* porte bien deux dates, celle de la fuite de l'auteur de Bokhârâ en 671, et celle de son rêve, le 1^{er} Jomadâ I 680, à Abarqûh; on peut y ajouter celle de 700 de l'hégire, où il sera possible de divulguer l'écrit dans le monde, mais qui se rapporte à l'avenir. Le quatrième traité de l'*Insân* fut composé à Shîrâz en 680 h. Certains autres écrits portent bien le lieu de leur composition, mais non la date. Contrairement à M. Fritz Meier, je ne crois pas qu'il soit possible d'établir un itinéraire précis de l'auteur à travers la Perse en nous basant sur ces données, d'autant moins que les données des différents manuscrits du même écrit ne concordent pas toujours entre elles. C'est ainsi que, tandis que selon Shehid Ali Pasha 1363 et Mingana 112 les dix derniers chapitres du *Kitâb-e tanzil* furent composés «sur la tombe de Sa'd al-dîn Hamôya à Bahrâbâd», le manuscrit du Caire parle de la ville de Samarcande comme du lieu de leur compilation (cf. infra). Si cette notice était exacte, le *Tanzil* en entier aurait été composé avant que Nasafî eût définitivement quitté la Transoxiane.

Un autre cas du même genre est fourni par l'Introduction

I

QUELQUES DONNÉES BIOGRAPHIQUES

1. Le nom de l'auteur.

La forme la plus souvent rencontrée dans le manuscrit des œuvres de notre mystique est 'Azîz ibn Mohammad al-Nasafî; ainsi en est-il dans tous les manuscrits des traités publiés ici, dans ceux du *Maqsad* de la *Zobdat al-haqâ'iq*, du *Kashf al-sirât*. Le *Kitâb al-tanzîl* occupe ici une position spéciale. Dans les deux manuscrits Veliyuddin 1685 et 1767, on ne trouve pas de nom d'auteur; il y est dit simplement: این کتاب از عزیز بعزیز است.

Les manuscrits Shehid Ali Pasha 1368 et celui du Caire ont à la place: این کتاب از عزیز نسفی است.

Le manuscrit Mingana 112 qui, à part la préface, contient le même écrit (et non une autre version du *Bayân-e tanzîl*) a la forme habituelle 'Azîz ibn Mohammad al-Nasafî. Le vrai *Bayân-e tanzîl* a, dans les manuscrits que j'ai pu voir (Veliyuddin 1685 et 1767; Boûléienne Pers. e. 35; Téhéran, Meshkât 405) 'Azîz al-milla wa'l-dîn 'Abd al-'Azîz ibn Mohammad al-Nasafî; cette forme est attestée également dans une partie des manuscrits du *Kitâb Kashf al-haqâ'iq* (Shehid Ali Pasha 1321); d'autres ont 'Izz al-Dîn (Shehid Ali Pasha 1381; Bibliothèque Malek 4188); Nuru Osmaniye 4899 n'a rien; Köprülü Ahmed Pasha 125 porte 'Abd al-'Azîz ben Mohammad al-Nasafî; Veliyuddin 1767 porte 'Abd al-'Azîz Mohammad ben Mohammad al-Nasafî, ce qui est sûrement faux.

2. Quelques dates de la vie de Nasafî.

Les traités publiés ici permettent de confirmer que notre auteur était réellement originaire de Nasaf qu'il appelle, à plusieurs

Zobdat al-haqâ'iq ont été lithographiés à Téhéran, à la suite du commentaire des *Iama'ât* de Fakhr 'Irâqî par Jâmî, en 1303/1885-1886 de l'hégire (pp. 129-242). Les manuscrits de ses œuvres sont pourtant très nombreux, et il a été beaucoup lu. Cela ne va pas sans inconvénient; ses écrits ont bien souffert de leur popularité et leur tradition manuscrite est très compliquée. Le style de Nasafî, simple et clair, se prête facilement à des contrefaçons; l'auteur, d'autre part, semble lui-même être revenu plusieurs fois sur le même sujet et avoir donné, du même traité, deux ou plusieurs versions divergentes.

Ces inconvénients sont particulièrement sensibles dans le cas d'un recueil de traités comme celui que nous publions ici, dont le plan n'était pas tracé dans la préface avec suffisamment de netteté pour prévenir les velléités des copistes et des compilateurs, les empêcher de redistribuer les matières à leur guise. Nous avons, en fait, affaire à trois recueils différents qui contiennent des traités en grande partie identiques ou voisins, classés dans un ordre différent; ces recueils circulent soit anonymement, soit sous l'un ou l'autre de trois titres différents, tous plus ou moins factices. Certains manuscrits tentent de concilier deux ou trois de ces versions et vont jusqu'à offrir le même traité en deux versions différentes, et sous des rubriques différentes.

La présente édition a pour but, entre autres, de tenter de définir les rapports entre ces trois recueils, et c'est pourquoi nous l'entreprenons en premier lieu. Celle des autres écrits de Nasafî suivra, nous l'espérons, avant longtemps.

Dans cette Introduction, nous nous limitons à quelques remarques sur la vie et les œuvres de notre auteur, complétant celles de M. Fritz Meier, sur ses rapports avec Sa'd al-Dîn Hamôya et le shî'isme, et surtout à la présentation de la tradition manuscrite de nos traités.

INTRODUCTION

Parmi les écrivains soufis, 'Aziz Nasafi est l'un des plus anciennement connus en Europe. Des fragments de la version turque de son *Maqsad-e aqsâ* ont été publiés et traduits en latin dès 1655; cette traduction fut ensuite amplement utilisée par Tholuck dans son traité sur le soufisme resté longtemps classique. Plus tard, Palmer publia une paraphrase de l'original persan — qu'il croyait traduit du turc! — paraphrase qui devait être réimprimée à la veille de la dernière guerre. Depuis Palmer, c'est-à-dire depuis bientôt un siècle, l'attention des Orientalistes s'était concentrée sur d'autres écrivains soufis: Ibn 'Arabî, les ascètes des premiers siècles, les classiques de la grande époque de Baghdâd, jusqu'au jour où M. Fritz Meier attira de nouveau l'attention des Orientalistes sur Nasafi — à peu près en même temps que M. Henry Corbin ressuscitait l'œuvre de Sohrawardî. En se basant sur des ouvrages plus importants du mystique iranien, le *Kitâb Kashf al-haqâ'iq* et le *Kitâb al-tanzîl*, il étudia tout d'abord le problème de la nature chez Nasafi et, quelques années plus tard, donna un aperçu général de sa vie et de ses œuvres, basé sur l'examen des manuscrits des bibliothèques d'Istanbul. Ces deux études doivent constituer le point de départ de toute recherche ultérieure à ce sujet.

Andreas MÜLLER, *Excerpta manuscripti cujusdam Turcici. Coloniae Brandenburgicae 1665.* — F.A.G. THOLUCK, *Sufismus sive Theosophia Persarum Pantheistica.* Berlin 1821. — E.H. PALMER, *Oriental Mysticism.* London 1867; second edition 1938. — F. MEIER, *Das Problem der Natur im esoterischen Monismus des Islams (Erano-Jahrbuch XIV, 1946, 149-227); Die Schriften des 'Aziz-i Nasafi (Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes, 52, 1953, 125-182).*

L'œuvre de Nasafi est en majeure partie inédite. A notre connaissance, seuls deux de ses ouvrages, le *Maqsad-e aqsâ* et la

NOTE LIMINAIRE

Comme pour le volume paru l'an dernier (vol. IX, 1961) dans la présente collection, il ne nous a pas été possible de disposer de caractères «diacrités» pour les pages d'introduction en français. Le jeu des caractères disponibles ne nous a pas permis davantage d'y suppléer par l'artifice des caractères en italique. Quant à la présentation du texte persan, l'apparat critique, par son importance, n'allait pas sans causer certaines difficultés de mise en pages. Nous avons donc dû nous résoudre à grouper tout l'ensemble de l'apparat critique à la fin de l'ouvrage; les références aux pages et lignes du texte sont données chaque fois en caractères gras.

Bien qu'il s'agisse là d'un cas de force majeure et que l'on puisse considérer ces imperfections comme secondaires, la «Bibliothèque Iranienne» tient, en s'en excusant, à les prendre à son compte, afin qu'elles ne soient pas imputées au jeune chercheur qui a mené à bien la tâche essentielle, à savoir l'édition de l'œuvre de 'Azîzoddîn Nasafî. Le lecteur qui sera attentif à l'introduction de M. Molé, comprendra l'extrême complexité de la tâche devant laquelle il s'est trouvé. Il fallait mettre en ordre les nombreux traités à grouper dans le *corpus* pour lequel a été retenu comme titre «Le Livre de l'Homme Parfait», parce que ce titre est déjà consacré par une tradition. Il fallait repérer les traités et les comparer dans de nombreux manuscrits dont les plans répondaient à des intentions différentes. Cette première édition critique d'une œuvre majeure de 'Azîzoddîn Nasafî est un éminent service rendu aux études auxquelles ont contribué plusieurs volumes déjà parus, et auxquelles contribueront encore d'autres volumes à paraître dans la «Bibliothèque Iranienne», à savoir, d'une manière générale, les rapports entre le soufisme et le shî'isme, et plus particulièrement leurs rapports au cours des trois siècles qui ont précédé la Renaissance safavide en Iran. Comme le dit justement M. Molé, à qui l'on saura gré du travail accompli, il s'agit un peu d'une *Terra incognita*, mais d'une Terre inconnue que nous ne pouvons bien explorer qu'en compagnie de nos amis iraniens.

Téhéran
novembre 1962

Henry CORBIN
Directeur d'études à
l'Ecole des Hautes - Etudes (Sorbonne)

'AZIZODDIN NASAFI

(VII^e / XIII^e siècle)

**LE LIVRE DE
L'HOMME PARFAIT**

(Kitâb al-Insân al-Kâmil)

Recueil de traités de soufisme en persan
publiés avec une introduction
par

Marijan MOLÉ

Chargé de recherches au C. N. R. S.



TEHERAN
DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE
DE L'INSTITUT FRANCO - IRANIEN
58, Avenue Shabpour Ali-Reza

1962

PARIS
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT
ADRIEN - MAISONNEUVE
11, rue Saint - Sulpice (VI^e)

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. H. CORBIN

publiée par

LE DÉPARTEMENT D'IRANOLOGIE DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIEN

et

L'INSTITUT D'ÉTUDES IRANIENNES DE L'UNIVERSITÉ DE PARIS

Vol. 11

TEHERAN
IMPRIMERIE TABAN

LE GUIDE DE L'HOMME PARFAIT

vol. 2. *Le Livre résumant les sages-
sagesse* de Nasir-e Khosrow, attribué à
Abū 'Alī ibn Sīnā, philosophe persan du XI^e
siècle. Texte persan et traduction française
de H. Corbin. In-8°, 127 + 301 pages. —
1952.

vol. 3. *Le Livre résumant les sages-
sagesse* de Nasir-e Khosrow, attribué à
Abū 'Alī ibn Sīnā, philosophe persan du XI^e
siècle. Texte persan et traduction française
de H. Corbin. In-8°, 127 + 301 pages. —
1953.

(Ouvrage honoré du prix de la
l'Académie des Inscriptions et Belles-
Lettres).

vol. 3a. Henry Corbin, *Étude prélimi-
naire pour le « Livre résumant les sages-
sagesse »* de Nasir-e Khosrow, attribué à
Abū 'Alī ibn Sīnā, philosophe persan du XI^e
siècle. In-8°, 127 + 301 pages. — 1953.

(Tirage spécial de la partie française de
l'ouvrage précédent).

vol. 4 et 5. Henry Corbin, *Le Livre résumant les
sagesse* de Nasir-e Khosrow, attribué à
Abū 'Alī ibn Sīnā, philosophe persan du XI^e
siècle. Tome I: *Étude sur les
Cycles des Récits avistanniens*. In-8°, VI + 481
pages. — Tome II: *Commentaire du
Récit de Hayy ibn Yaqdān*, attribué à Ibn
Sīnā; traduction française. Notes et Glosses.
In-8°, 90 + 116 pages. — 1954.

vol. 6. *Commentaire de la Qandāshīyah*
de 'Alī ibn 'Alī, attribué à
Mohammad ibn Sorkh de Nishāpūr
(IV^e / X^e - V^e / XI^e siècles). Texte persan
édité avec introduction et esquisse comparative
en français par H. Corbin et M. Mo'in.
In-8°, 116 + 128 pages. — 1956.

Dans la liste de descripteurs
nécessaire de recourir à un caractère
accenté en français.

PARIS
D'AMERIQUE ET D'ORIENT
HENRI MAISONNEUVE
Rue de la Harpe, 170